طب

شفاء العلیل

عبدالله بن یوسف کحال

[illegible]

طب

شفاء العلیل

عبدالله بن یوسف کحال

بسم الله الرحمن الرحیم

شکر و سپاس بی پایان و حمد و ثنا خالقی را سزد که در صحیفهٔ انسان دقایق بی پایان

قدرتش بیرون از حد و بیان جلی گردانید انسان را از جمیع اجناس مخلوقات و اصناف کاینات مخصوص آراسته و بلباس

او را بحلیهٔ صورت و کمال حیات برین ساخته و بشرف خلعت ولقد کرمنا بنی آدم

قادری که بتالیف ارکان مختلفة الذات والصفات اثر قدرت اوست و اختراع انواع ممتزجات

از حیوانات و نباتات مقتضای حکمت او خالقی که از مواد و عناصر موالید ... را برآورده و در رقم

لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم در صحیفهٔ حال او کشنده عاملی که اعتدال مزاج انسان را و استیلای صحت

حال او کرد اندیشه حکیمی که بقانون حکمت و قواعد کتاب شفا و رحمت رافع انواع امراض و دافع اصناف

بلاهای ای لطف تو دل ... شاهان ... از صنع تو ...

نعم تو ... و صلوات و تحیات ... محمد مصطفی ...

و زبدهٔ نبوت ... محبوب ... و شفای صدور ... علیه اکمل الصلوات و افضل التحیات و بر آل

و اصحاب

٣

اصحاب ... رضوان الله تعالی علیهم اجمعین ... قبلهٔ شاهان زمین ...

از صبح ... شام ضلالت ... و نور ولایت ... هدایت ... یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما

اما بعد بر رای منیر ارباب فطنت و ضمیر ... اصحاب بصیرت ... واضح است که اشرف علوم بعد از علم

الهی ... از ذات و صفات حضرت باری عز اسمه و جل ذکره ... علم طب است ... مقدمه

مقرره است که شرف علم ... موضوع ... علم طب بدن انسان ... که اشرف موالید و ارکان است

حضرت سید کاینات ... موجودات ... افضل الصلوات و اکمل التحیات ... فرموده اند که العلم علمان

علم الابدان و علم الادیان زیرا که ... نفس ناطقه که مقصود از وجود انسان ... موقوف بر ...

... مزاج است و حصول صحت و استقامت مزاج موقوف بر احکام طبیه و قواعد ... از اجله

... طب ... این فقیر حقیر ... المفتقر الی الله المنان عبد الرحمن ...

... با وجود عدم استطاعت و قلت بضاعت با قصور فکر و ... ذکر ...

... در این کتاب ... تحریر ... شروع ... نام ...

... حضرت خاقان ... الاعظم الاکرم مالک ملوک العرب والعجم سلطان الخواقین العظام ...

... قواعد ... شفقت ...

... بنای امن و امان ... عدل و احسان ... حافظ بلاد ... زمان ...

... جهان ... بلطف ... القاب ...

... بالله ... خلافت ... بلند همت ... قدر ... تخت ...

... الخاقان بن الخاقان ... المختص بعنایت الملک المنان ابو الفتح محمد ...

... ملکه و سلطنته و افاض علی العالمین بره و احسانه در احسن اوقات و اسعد ساعات ... جهان ...

[illegible]

بحکم الامور معهد در شرع لازم و واجب دید زیرا که مدت مدید و عهد بعید است که این بنده کمترین بندگان و این شکسته خاکسار
بیرون از خدمت بر آستان آسمان نشان آن پادشاه جم جاه عالم پناه دل‌آگاه و ملازمت بر میان جان بسته دعاگو
و ثناجوی آن فلک اقتدار مملکت مدار قیام نموده و تمام عمر بر همین دولت دعا برگاه کبریا بر داشته بزبان اعتقاد ادا
می‌سازد نظم که یارب بران شاه درویش خوش که ارادت کن با من الان نقلها از ارادت از اندازه بیش
بعهد لطف آتش دولت تازه بخش همه کار او را برادر بخش بمیجنین سپاه احتیاج نظم خدمات که از خدمات او
بر صبح روزگار اثری باقی مانده و نیز ادای حق گذاری است جواب آن عالیحضرت رفیع مرتبت کرده باشد
و نیز این اوراق پریشان به یمن و برکت اسم شریف آن خسرو زمان و شهنشاه رفیع المکان خلیف
احسان در آفاق معروف و مشهور گشته و چون بنیکو نامی آن خاقان دولت مدام الی یوم القیام باقی باشد نسخه
شافی در فن شریف طب و ما یتعلق به نموده منقول از کتب معتبره معتمد علیها چون قانون شیخ الرئیس و معالجات
شیخ محمد زکریای رازی و مجد الدین محمود بن الیاس و موجز ابی حسن قرشی و مختار ابن هبل و اسباب علامات شیخ نجیب
الدین سمرقندی و غیره جوار زمانی و نیز آنچه از استادان تعلیم و والد و اخوان رحمهم الله تعالی علیهم اجمعین شنیده
و دیده و نیز تجربه کرده در سلک تحریر در آورده و از انشای القلیل ... اما متوقع و ملتمس از ارباب
این فن و غیره جماعت که اگر در این باب اوراق پریشان سهو و نقصانی که لازم انسان است اطلاع یابند بقلم مشکبار
و خامه زرنگار اگر قابل اصلاح باشد حک و اصلاح فرمایند و آنچه از حد قصور و تعدیل خارج باشد بذیل عفو معذور
دستور دارند امیدواری بعنایت الهی و فیض فضل نامتناهی چنانست که این نسخه باتمام رسیده منظور نظر
کیمیا خاصیت گشته درجه قبول یابد و الله ولی التوفیق و منه الهدایة و التحقیق **اما** بعد این نسخه مشتمل است
بر مقدمه و چند مقاله و هر مقاله بر چند باب و خاتمه **اما مقدمه** در بیان آنکه منفعت طب کدام است بر مقدمه
در بیان آنکه منفعت طب کدام است و معنی طب چیست و غرض از طب چه چیز است و طب علم وضع مقبول است
اول باید دانست که طب چه معنی دارد شیخ الرئیس در قانون معنی طب چنین گفته که الطب علم یعرف منه احوال البدن
الانسان من جهة الصحة و المرض یعنی طب علمیست که شناخته میشود بآن علم احوال بدن انسان را از جهت
صحت و مرض و صاحب موجز گفته که الطب علم یبحث فیه عن بدن الانسان بحفظ صحتها صحة او تحصیلها

و بعضی معنی

و بعضی معنی طب را سحر و حذاقت گفته اند **اما** منفعت طب باید دانست که بدن انسان مرکبست که ترکیب یافته از ارکان
و صورت ماهیتی است که از مجامع یافته از ارکان که از ارکان مراد اربعه را گویند و آن آتش و هوا و آب و خاک است که هر یک
از اینها بطبیعت خود جدا اند و لا یجتمعان یعنی با هم جمع نمیشوند و فعل و طبع و موضع هر یک علاحده است و از یکدیگر متنفر اند
با خشونت و یکدیگر را فاسد میسازند پس ثابت است که بسبب مخالفت عناصر اربعه بالضروره تباه میشوند لکن بنا بر آنکه موضع
هر یک از عناصر مخالف موضع دیگر است و همچنین هر یک از این عناصر طالب موضع خود است و میل شان آنست که از یکدیگر مفرد شده
و بموضع خود منفصل شود و صورت وقتیست که همیشه در مقام آنست که تا با آن هم جمع شود و این اتصال ارکان را با هم
با فاقه معزز نگاه دارد که امکان باشد لکن کار صورت کار یست که بجهد و کوشش و عناصر بالطبع از هم گریزان باشند هر گاه
که کوشش باشد با کار ما که بالطبع باشد راست نیاید از بهر آنکه این صورت همیشه عناصر را بر حال اصلاح و اتفاق نگاه دارند
داشت و سبب دیگر نیز و اینکه داد آنست که بدن را ضرورت است که در بدن هوای بر روده و حرارت
بود و باشد و حالت سرد کار می‌باید داشت و اغذیه مختلف می‌خورد و حرکت و سکون میباید کرد و نفسانی دخل میباید
و اینها همه اسبابیست که از خارج که بدن را از حال بحالی متغیر میسازد و علامه شده با اسباب فاسدی که در داخل است
چنانچه مذکور شد پس لازم است صورت را تا محافظت نماید این مراتب را پس بضرورت چیزی بایست که این صورت
حاضر باشد از خارج تا قوت او تمام باشد و این علم طب است که ایزد سبحانه و تعالی از راه داشته هر گاه ایزد تعالی تقدیر کرده
باشد که بدن را این اتفاق افتد که صورت بانواع طب که جمع شود این اتصال میان ارکان آن شخص متعذر ابتدای
امور کاسد و چند بماند بدن تندرستی نه باشد و اگر مزاج فاسد شود زود تر باصلاح آید باذن الله تعالی پس ثابت منفعت طب
مذکور بیان کرده باشد والسلام **اما** باید دانست که غرض طب چیست و طب بچه وضع مقبول است و صفات او چه نوع
می‌باید که بسیار باشد غرض از طب آنست که بمعالجات طبی صحت بدن آن را محفوظ دارد و چون مریض شود صحت
برای ما صواب بگمان صحت باز آورد چنانکه ممکن بود بمقاربت اشیای ناقصه و مباعدت اشیای ضاره مرض را از او
دور سازد **اما** اوصاف طبیب که منصوبان قرار داده اند آنست که طبیب میباید که بقامت معتدل باشد
و در میان لاغر و فربه متوسط الاعضا باشد و طویل اللحیه و بزرگ چشم نباشد و خوش قیافت باشد و ارزق چشم زرد موی و سیاه
روی نباشد و اصیل و پاک طینت و متقی و متدین و امین و حافظ اسرار و نیکوکار باشد چنانچه صاحب جادی
میگوید و ینبغی للمداوی ان یکون حسن الخلق طلق الوجه امینا متدینا حافظا للاسرار مواسیا للفقراء محبا

من المعاصی محترزا عن ارتکاب امور القبیحة زکی النفس طاهرا من الذنوب فان الکلام والمعالجة من الفسوق لا اثر الکیه
اسنه تاثیرا ولکن جمیع همه معهود فالی برء العلیل وهزال المرض یعنی طبیب می باید که باشد خوش خلق و کتمان راز نکو
و اتابه و تدین و حافظ اسرار و سر و سالک طریق و از ضعفا اجتناب نماید و احتراز کند از ارتکاب
کارهای زشت و پاکیزه نفس باشد و طاهر از ذنوب باشد و درستی که کلام و معالجه که از نفس های پاکیزه و طاهر
حاصل شود تاثیر او بیشتر و زودتر خواهد بود و از غرائب و باید که همگی همت و مصروف بصحت بیمار و هزال
مرض او باشد و نیز می باید که مشفق و مهربان و نیک طبع باشد و متکبر نباشد خصوصا در مداوای فقرا و مساکین
و عجزه که بجهت ایشان بیمار مناقشه و تکلف رود و در ایشان طمع نکند و اگر ایشان را احتیاج شود اگر حق
المعالجه و غیره طلبد دهند بان تقریب که اگر مریض فقیر باشد در بهای ادویه و اغذیه عاجز اگر حرف او کند تا نفهم
او فوت شود که دران امر اجر عظیم خواهد بود چنانچه در حدیث [illegible] که لا تطلبوا من المریض الله ان تعطو
من غیر طلب ان یستعینوا بما یفضل من الاشیاء عن مداواة الضعیف والذین یتعذر علیهم الادویة والاشربة وا
والاغذیة ویمشی الی ضعفائهم ولا یتکبر علی فقرائهم و نیز طبیب می باید که خوب صورت و معتدل المزاج و طاهر
الاخلاق و منتظم احوال باشد چنانچه گفته اند ولکن حسن الصورة و مناسب الاعضاء و معتدل المزاج طاهر الاخلاق
منتظم الاحوال صادق الاصلاح و نیز طبیب می باید که خوش طبع و شیرین کلام و مذهب و ملبس باشد تا از دیدن
مریض خوش حال گردد و سبب قوت طبیعت او گردد و نیز طبیب می باید که از علم موسیقی بهره دار باشد تا در تحقیق
نبض از ذوق [illegible] عاجز نباشد و نیز بر طبیب واجب است که در زمانی که در پیش مریض از اهل عیادت نشسته باشند
از احوال مریض سوال نکند چرا که مرض عیب است و عیب را پیش مردم تمام ظاهر نتوان کرد و اگر بمتعلقان جواب حل کند
علاج ناتمام ماند و نیز بر طبیب لازم است که در سقوط جنین تعجیل نکند که باعث بر [illegible] خواهد شد مگر آنکه
حامله حبل یعنی حمل خود سال و ضعیف بود و در معرض تلف باشد و نیز می باید که منع حبل نکند مگر بضرورت و نیز
طبیب باید که بادویه سمیه تقرب نکند و باو عامل نباشد مگر بر سبیل دوا بنا بر ضرورت و اگر با بغض طبیب را عدو باشد
چون خصم او مریض شود و بر او رجوع کند باید که عداوت او را بجا نیاورد و الحکم کمال احتیاط و شرط است
در امر معالجه او بجا آورد و چنان اهتمام کند که زودتر بصحت آید و اگر استعلام خواهد در زمان صحت او با
او گوید و انچه بتجربه در طب اگر تواند بکند و نیز می باید که بر تعهد بر که بیقین او باشد که مرض مهلک است پیش مریض

دهن را

اظهار او نکند و دوست از معالجه او باز نیاورد و با سبب [illegible] او فوت شود و حکم به برودت او نکند چرا که این امر بدست و مشیت حق سبحانه
و تعالی است بسیار وقت بعد از حکم برودت مریض [illegible] اند و بالاخره آن مریض بعنایت خداوندی جل و علی بصحت شده و ادراک
درستی نابسنده بوده خود مشغول شده اند و بسبب اعتقادی خود مبتلا گشته و نیز طبیب می باید که پاکیزه روزگار و با نیت و باطن
باشد و علامت صفای القلب و درویش [illegible] تصفیه باطن حاصل کند تا بعضی از اسرار مشکل بر او فتح شود و این تجربه
پیوسته دریافته و تصفیه باطن را در امر معالجه نماید که از حضرت است و نیز طبیب می باید که مستحضر باشد بر قواعد طبیه و در تشخیص امراض
تامل و تفکر بسیار نماید و استخفاف نکند تا در امر معالجه خطا بر وقوع نیاید که اصلاح او خطا در اشکال است و نیز باید که طبیب
جواد و مروت باشد و نیز طبیب می باید که دین و شرف و قدم داشته باشد که درین نفس بسیار است فقط بعلاج و چون کسی تعیین
امر طلب این مطالب باشد امید است که توفیق رفیق او گشته ازین علم شریف بهره مند باشد و اگر بر عظام و [illegible] اند که در حکام
زمان لازم است که این چنین طبیب را تربیت و رعایت بر نهایت بجای آورند که از برکت اوقات از هیچ محل بر
عاجز نشود تا تواند دران امر شریف که جمیع بشر محتاج اوست [illegible] اگر اهمال [illegible] که مریض را دران امر
نقص و تاوان بسیار رسد چرا که چون تربیت بوجه کمال واقع شود ترقی نیز بوجه کمال خواهد شد و مقاصد بوجه حسن بحصول
خواهد پیوست والله اعلم چون مقدمه [illegible] اکنون شروع [illegible] والله ولی التوفیق [illegible] در امراض
سر تا پا و اسباب و علامات و معالجات هر یک در ان مقاله اول ان معالجات [illegible] در بیان کیفیت امراض دماغیه و اسباب
و علامات و معالجات و تشریح آن بر وجه جلی و این مقاله مشتمل است بر چهل و سه باب باب اول از مقاله اول
در بیان کیفیت اجمال تشریح دماغ بباید دانست که دماغ عضوی است رئیس و محل [illegible] نفسانی و مرکب است از مخ و فشا یعنی
از مغز و پرده و [illegible] چند که از ارواح متحمل است و عروق و شرایین که در مخ و فشا در امده اند و جمله دماغ در طول یعنی از پیش
سر تا پس سر بر دو قسمت [illegible] مماس هم کرده اند و [illegible] بر دو دیگر در مقدم سر پیدا شود آنجا که دو [illegible]
در حس شم بر ان [illegible] که از مرض دماغ است [illegible] متصل است [illegible] لیکن [illegible]
ادراک گردد و در دماغ [illegible] بطون [illegible] مثل [illegible] پیش بهم پیوسته و از [illegible] زبان [illegible] سینه بعضی [illegible]
وقت [illegible] لطیف و ان [illegible] و دیگر [illegible] غلیظ [illegible]
باشد بعضی [illegible] استوار شده باشند [illegible] عروق که [illegible] در گذشته بعضی از رقیق [illegible]
[illegible] باشد [illegible] تا دماغ را [illegible] باشند [illegible] رقیق [illegible]

مرد ماغرا از ابطال وضا بطا جمیع عروق وشرایین [illegible] که بدماغ رسیده است نشیر ومجمع جون [illegible] وارد درین مسیح شده اند
بعضی یافته که دیده اند وبعد از ان بدماغ در رفته وجه اول انکه شرایینی که بدماغ اندر امده اند تحت [illegible]
در تحت بطن اوسط از دماغ منسج شده وفوهات انها در بعد یکدیگر کشاده شده است از ان حاصل انجه [illegible]
قوی تر بیرون امده وخلل ان فرجهای منسج تحت عقده ها [illegible] شده که ان حفظ او منافع [illegible] انها میکند
کار از اطبا [illegible] وکشته نیز مینمایند [illegible] که در عروق دماغ میکند [illegible] تحت انجا کرد اید [illegible]
ان کار زود [illegible] دماغ نزدیک شود تا غذا ان [illegible] وتمام دماغرا [illegible] طول است تجویف است که از [illegible] دماغ
[illegible] وقت وتجویف [illegible] از ان بستر باشند وبطن اول است که اندر قدام سر بود وان بزرگتر از دو بطن
دیگر بود باشد وان جزو اعانت کند بر استنشاق ودفع فضول دماغ بعطسه و بر توزیع تقسیم روح حسی [illegible]
حسی را [illegible] ونیز اعانت میکند بر قوی مصوره باطنی وبطن اوسط وکوچکتر از بطن
مقدم بود وبطن موخر [illegible] از ان [illegible] دماغ
دماغ است واین جزو اعانت نماید بر افعال قوة حافظه [illegible] حرکه در اعضای وبطن اوسط
جون دهلیز است میان هر دو [illegible] تجویفات [illegible] اطبا [illegible]
ودرین دهلیز بهم متصل شوند [illegible] ادراک [illegible] ودیگر [illegible]
وبهنگام [illegible] ادراک اول [illegible] بطن اوسط محل تفکر [illegible]
[illegible] تصرف کند [illegible] وسقف اول این بطن اوسط [illegible] باطن [illegible]
[illegible] وان جزو دماغ که قاعده این سقف است [illegible] اجزا که بر دو طرف تجویف است [illegible]
[illegible] وحرکت انبساط وانقباض که جهة تعدیل روح [illegible] است [illegible]
[illegible] واطفال میان سر [illegible] است محسوس [illegible] منفتق شود ان مرد [illegible]
[illegible] جانب تجویف است [illegible] وکوتاه وقوی [illegible] وتجویف [illegible] وهرگاه منبسط [illegible]
[illegible] تجویف [illegible] واین دو جزو را [illegible]
[illegible] واین قاعده [illegible] نسبت [illegible] اعضای اجزای دماغ از ان جهة
حرکت ان [illegible] وتمام [illegible] دماغ [illegible] در طرف مقدم [illegible] بطرف نخاع

مردد

٨

مردود اصلب میشود بجهة منفعتی که در زیادة عصب است وفضول دماغ اندر [illegible] دفع میشود [illegible]
[illegible] استخوان [illegible] که از [illegible] وفضول [illegible]
[illegible] نزول نماید بطرف انف و یک مجری دیگر است اندر میان دماغ [illegible] واندر [illegible]
غشای دماغ واندر غده [illegible] صلب استخوان [illegible] شده [illegible] فراخ [illegible]
[illegible] قیف [illegible] فضول [illegible] نزول نماید [illegible]
[illegible] جزو [illegible] دفع شود وجزو [illegible] مجری [illegible] وفضول
[illegible] بطرف نخاع دفع شود ومنفعت دماغ جون توزیع روح حسی [illegible] محرک است [illegible]
اعصاب [illegible] دماغ است [illegible] مخلوق شده است [illegible] حرارت
[illegible] وبا حرارت روح [illegible] معتدل باشد [illegible] مخلوق شده
[illegible] حرکات [illegible] مخلوق شده [illegible] ادراکات [illegible]
[illegible] محتاج است [illegible] حرکت [illegible] اعصاب [illegible]
[illegible] مخلوق شده [illegible] مخلوق شده
[illegible] حرکت [illegible] مخلوق شده [illegible] طرف [illegible]
طرف دیگر [illegible] احوال [illegible] دماغ [illegible]
[illegible] تقریرات معلوم شد [illegible] باشد [illegible] امتا
علامات [illegible] مختلفه طبیعیه دماغ [illegible] وحرارت [illegible]
[illegible] تخصیص [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

תשריח סר
אמראזסר

و غریبت اذیات بود چون عزیمت بران و خداوند دماغ خشک را مجری اسراف دل باک باشد د زکام و نزله ادرا
کم افتد و حواس او قوی بود و بخوابها تو اند کشید و علوم دیر فهم کند و انچه فهم کند دیر نگاه دارد و موی سر او جعد بود
و سیاه بود و خداوند دماغ تند را حواس کند باشد و نزله و زکام و سپیدی رطوبت از بن و دماغ بسیار
خسیند علوم بر بدیهی فهم کند و زود فراموش کند و از ان و غریبت زود بگردد و خداوند دماغ گرم و خشک
زده باشند و از ان براه کمعو و حواس او تیز بود و مجری بن و ... و خواب او سبک باشد و موی او سیاه و بسیار
بود و رنگ روی و چشم او مایل سرخی بود و خداوند دماغ گرم و تر از حمام و باد جنوب ... متضرر بود و اعدم
و او و بر حاره رطبه متضرر شوند و خواص او کند بود و خواب او بسیار بود و خودها ... بسیار ریزند و
موی او دیر سفید گردد و رنگ روی او و در دف ان و تازه بود و رگهای چشم او ظاهر بود و مخاط بسیار رود و خداوند
دماغ سرد و خشک را رنگ روی او تیره بود و چون سبز بسیاهی مایل بود و در اول او رونق و تازگی نباشد و هیچ اطعم
و داشربه و ادویه بارده او را موافق نبود و در سن شباب حواس او تیز بود و لیکن سبک بود و برودت حواس
او کند شود و زود و اثر پیری بر و پدید اید و موی او ضعیف باشد و زردی گراید و خداوند برنا جوانی دماغ سرد و تر
را کسالت و بسیار ضم خواب و عدم فهم و بد دل بود و او را زکام و نزله بسیار افتد و کثیر المخاط باشد و موی او تنک
و بد رنگ باشد و پیری و زود و دیر اید والله اعلم باب دویم از مقاله اول در بیان
کردن انواع صداع و اسباب و علامات و علاج ان صداع یعنی درد سر بود اردو را سبب ان با بسوی عرق
سر قوی است یا باری یا هر دو و بعد یک هیچ در او لازم واقع است اما اول باید دانست که ان چه صعنی دلالت
بعض الی را جنین گفته اند که الذی ادراک المنافی من حیث انه المنافی یعنی الم ادراک کردن حاسه
احساسات منافی را از ان جهت که منافی است و دریافتنده الم حسیست یا عصب بود یا اعضای که عصب جزو
انست و باید دانست که اسباب سر است زیرا که چیز نامی که سبب مرض میشود خالی از ان نیست که خارج از بدن است
صداع حار ساذج یا داخل در بدن اگر خارج از بدن است انرا بادیه گویند و اگر داخل در بدن است
پس یا بی واسطه باعث مرض میکند یا بواسطه اگر بواسطه دیگر باعث مرض میکند انرا سابقه نامند مثل
امتلا که باعث عفونت است و عفونت سبب حمی و انکه بی واسطه دیگر باعث میکند انرا واصله
گویند مثل عفونت که سبب حمی گردد اما صداع حار ساذج یعنی درد سر گرم ساده سبب سابق
ان یا حرارت افتاب بود که بر سر در تابید یا حرارت اتش و حمام یا کثرت کلام یا چیزی با واز
بلند خواندن یا استشمام اشیاء حاره حاده یعنی بوئیدن چیزهای گرم مثل زعفران و مشک و عنبر و زنجبیل
و امثال اینها یا تناول غذای گرم یا تاخیر غذا از وقت عادت یا کرفشم شدن است علامت

الاکم حرارت

حرارت و بودن الم در سر و خشکی چشم و رقت قاروره و زیاده شدن ازین اسباب مذکوره علاج ان چیز
گردن است از اسباب مذکوره و پاشیدن صندل و گلاب بر کاه گل کهنه ریخته و عرق مشک بید و بنفشه
تازه و طلا کردن سرکه و گلاب و روغن گل بهم امیخته بر سر و انجا که در دشنه محسوس کعو نافع باشد و بنفشه
لخلخه نیز نافع است و تغیه کردن برک بید و برگ کاهو و برگ کدو و برگ عنب الثعلب مجرب است و گفته اند گلاب
و سرکه و روغن گل را بر کشته بر ساعت یعنی چون گرم شود دیگر بار تازه و خشک بر نهند و باید که انچه از خشکها بر نهند
بر پس سر نهند که مقدم دماغ است و از موخر دماغ دور دارند که پس سر است نه اینکه باعث تحریک حفظ است
و بعد از سه روز که مرض درد انحطاط افتد یعنی رو در کمی ماندن روغن بادام در بینی چکانند و ... افراط نمایند مردارت
جز مقدار حاجت بکار برند و انچه که خواب کلی باشد سر که از خلاف و طلا دور دارند و بجای سرکه تخم کاهو یا تخم
خشخاش اضافه گردد و در علاج صداعی که از حرارت افتاب است در علاج او عرقیات باید نمود که از تاثیر
عرق کعو باشد که انجره کثیره در حرکت اید و به دماغ تصاعد کند بدین سبب در علاج او از استفراغها کریز
نباشد و اب لعابیت سرد و اشربه بارده چون شربت لیمو و نارنج و نقیع تمر و الو و اب انار و زرشک و مزوره
غوره و امثال ان مفید بود و از اغذیه بارده چون قلیه کدو و قلیه خیار و در دوغ مجموع بالغ حاضر باشند و سنبوسه
اسفناخی و امثال ان همه انواع صداع حار را نافع باشد و انجا که هیچ یک ازینها حاضر نباشد صاحب ذخیره
میگوید که نان مغسول سودمند بود و این چنان باشد که نان را در اب سرد بشکنند و یک ساعت بگذارند و بعد از
ان اب از او بر ریزند و باز ابرا تازه کنند و یک ساعت دیگر بنهند بعد ان اب را دیگر باره بریزند و باز ابر
تازه کنند و پس از ان بریزند و از ابیدوغ ترش یا اب انار ترش یا اب غوره خوش کنند و بخورند نافع باشد
و انچه درین باب مولف را تجربه پیوسته است که با اکثر این صداع حار خصوصا فی الجمله اخراج دم باید که
اگر استعداد بیند اکنند زیرا که الم و حرارت میل است بعض الی جذب الم میکند و مرض در دماغ مقارن بود چون عضو مادی
ضعیف گردد و مواد میل بان عضو میکند و چون دماغ از اعضای رئیسه است جانب انداز عرق و است لاجرم
و غایت باد و داشتن لازم است لیکن علیات لاجرم که بنسبه کوشند بعد که اهل و طبی مذکور در باب دو در
مطلق صداع که از مرحرارت باشد مناسب بنظر تجربه است و دیگر صفت ان بر سبیل تجربه
چهار مثقال مغز تخم کدو کهنه شش مثقال تخم خیار و ... مثقال تخم کاسنی که ... رفته بکوفت باد یان شهر یا ... مثقال
کل خفته و دو مثقال امیرز را و ... تا ایکه اب شیرین گوشت نند تا نصف اب ماند صاف سازند و بیاردوده
مثقال شیر خشت ... و در ان حل نموده باز صاف سازند و اگر شیر خشت حاضر نباشد بانزده مثقال ترنجبین
تنقی اندازند و اگر ترنجبین نباشد سه مثقال قند سفید بشیرین کنند و حاجت در نافع شدن ... بیان شد و از ...

سرد باشد نیم گرم والا سرد و غذا گوشت مرغ جوان یا گوسفند جوان یا بزغاله و فاتوق تر بند و در روزی که مهی خورند با قوق
اختیار نمایند و بعد از ملین اگر بتمام دفع نشود قرص مثلث که از جمله معمولات است بر پیشانی بمالند صفت آن
صندل سفید چوب گل صندل سرخ چوب گل از هر کدام سه مثقال هر سیاوشان دو مثقال شیاف مامیثا
وزاهب نانخواه گل ابو از کدام پنج مثقال ... فستق خشخاش بزر البنج از هر یک سه مثقال مجموع را کوفته و بیخته بگلاب سرشته
قرصها و بندند قیاس بنم مثقال مثلث شکل تا از اقراص دیگر ممتاز باشد و بوقت حاجت بکار دارند و اگر در مسهل
خوردن مانعی باشد فصد سراره و یا حجامت نافع است و باید که در مسهل و فصد زمان و فصل و سن و عادت
بیمار را ملاحظه کنند و باشد که نیز در جمیع اصناف صداع و مطلق امراض دماغ را نافع است و بکرات تجربه پیوسته و فوائد
او اینست برگ بید و اگر وقت گل بید باشد گل او بهتر و اگر گل و برگ هیچکدام نباشد سرهای شاخ نازک بید را در هم
شکسته و از دو رخت و از شبوس لند سه رخت و از گل خیرو یک رخت و از گل ... و اگر ... باشد و دو
باشد اکلیل و گل با ... را دخل ... مجموع را در سه کاسه آب ترکرده یا بجوشانند تا نصف آب بماند صاف ساخته در
جلدهای بندارند و نیم گرم باشد پر کنند و با بید در زمان بگذارند باشد که گوی دست را از زانو در ... بیابان گشته شوند
نافع باشد این ... باب سیم از مقاله اول در صداع و سبب و اسباب علامات و معالجات نعی دروی
که سبب خون ... عارض شود سبب آن ... امتلاء و صعود بخارات آن بود بدماغ علامت آن گرانی سر و شیخ
و امتلاء بود و مانند ... سبب از تنها و ریاضتها و شیرینی طعم دهن و کثرت خواب و حمرت چشم و روی
و امتلای عروق سر و چشم و غیر ... و خارج بدین مواضع فصد و حجامت و امتلاء الم بعد از غذای حاره
و صبوحات و حلوات علاج آن مبادرت بود بفصد قیفال یعنی رگ سراره و یا اکحل یعنی رگ هفت اندام
و بعده اگر احتیاج شود بتنقیه بهلیلجات و امثال آن کم و غذا او شربت ... و بسته رسانیدن بکار دارد و اشتهای
و اگر با تنها ... تسکین نیابد فصد صافن و در این باب عظیم النفع است و صافن رگی باشد بر پای نزدیک شتالنگ
از جانب انسی ظاهر باشد و حجامت ساقین و معالجات که قبل از این سبقت یافت اختیار نمایند نافع است و ...
کافور نیز در این باب نافع است باب چهارم در مقاله اول در صداع صفراوی و اسباب علامات و معالجات آن
سبب آن تصاعد بخارات صفراوی بود بدماغ علامت آن تشنگی و تلخی دهن و درشتی زبان و بیخوابی و سرعت نفس
و اشتداد الم بعد از استعمال اشیاء حار سبب اشتداد وی ... الم این صداع روز در تابستان
بیشتر است و صفرت قارورا و خشکی بدن نیز دال است علاج آن تنقیه صفرا بود بسکنجبین و شربت
مقوی اسنامکی و مطبوخ فواکه و نقیع انبه و غذا گوشت مرغ ماکیان جوان یا بزغاله و اسفیدبا تره و جون
شربت لیمو و انار و شراب انبه و ریواج و آنچه در این باب تجربه پیوسته است که ... آب انار
ترش که انداد را در اصطلاح انار رب مقصود ... گویند و باید که انار را پوست کنده و بشم ادب ... بر آن

را در اصطلاح

فرد در اصطلاح انار رب شستم گویند و مقصود ده مثقال پوست گرفته باشد متقال تر نجاس را و روغن نموده صاف
نموده سحر در باشته ... باید ... متقال از عمل وارد و فارغ شود و غذا اصلی کند و بعد از اگر احتیاج شود قرص مثلث
که صفت او در بالا گذشته سر کر یا بگلاب بر پیشانی و صدغین یعنی شقیقها طلی کنیم بمالند نافع خواهد
بود و اطلیه و اضمده و نطولات و شمومات که لطائف بارده مذکور همه سفید بود و باید که مسکن مریض در مقام
سرد و خوش هوا باشد و دعت و راحت و آسایش درین ماده نفع تمام دهد و خواب نیز نفع دارد و اگر
حاجت آید که بخارات از دماغ باز دارند کشنیز خشک و بنفشه و گل سرخ مجموع را سوده گرفته با روغن
بادام ... از ... باشد او ... نگاه ... دروی ... سرد ... نافع خواهد بود انشاء الله تعالی ...
باب سیم از مقاله اول در بیان صداع است بارد ساذج و اسباب علامات و معالجات آن
یعنی ورود سرد یا ... ملکه ... سبب آن در هوای سرد ... و چیزهای سرد و در هوای سرد ... علامت
آن سفیدی و رقیقی ... بول بود و عدم ... سرد باشد که اندیشهای فاسده کند و ... الم از چیزهای سرد فزاید
جالینوس گوید که علاج مرا ... و بیمار ... بارد و یا حار بسیار ... و مسهل سرد ... روغن ...
گرم کم ... گفایت کند و انزال اگر سردی ... غالب بود درین روغن روغن فرفیون در افکنند و روغن
سوسن و روغن یاسمین و روغن مرزنگوش و روغن حب الغار در این باب نافع باشد ... دارچینی گرم کم
... از هر کدام ... کوفته در ... آب جوش کنند تا نیم آب بماند صاف کنیم آب ...
نیم گرم بر سر ریخته نافع باشد و این عمل را در اصطلاح اطبا نطول گویند و سر جوزدن و ... شکر ... بدن ... بر ...
ریختن و ... این ورد ... را زایل کند و ... اگر در ... خلط بود و اگر در آفتاب نشیند و سر برهنه کند سود
مند بود و شراب انگور ... خوشی ... و در این باب ... ناقع باشد و اگر ... عتیق ...
نماید انفع خواهد بود و بتخصیص اگر مریض ... هوا بارد باشد لیکن از افراط ... نزد و ... اگر
سرما زده که باشد غذا اگر بایید ... و مسهل مناسب ... است و اگر ایارج ... مناسب و موافق
خواهد بود و ترکیب انشفا را درین ماده نفع عظیم است صفت ایارج ... اسارون ...
دارچینی حب بلسان عود بلسان زعفران سنبل الطیب ... مصطکی رومی از هر کدام ...
... شقاف ... و در این باب بجای زعفران گل سرخ ... زعفران ... مجموع را کوفته
و بیخته بعسل ... از این مجموع یک مثقال و دو دانگ ... طاق هفت عدد یا نه عدد

و شربتی بوقت خواب رفتن فرو برد خواب وندرد باید که این حب را شب در دهان احتیاط نگاه دارند نافع حرارت دود
نشرح مرقها **باب ششم از مقاله اول در بیان کیفیت صداع که از ماده بلغمی** در سر و دماغ بادکرده
اند اصداع بلغمی گویند و اسباب و علامات و معالجات آن سبب سابق آن تصاعد الجزء بلغمی باشد به دماغ
علامت آن گرانی سر و چشم و کسلان و بطء حرکات و کثرت نوم و نسیان و عدم عطش و کثرت مخاط
و بزاق گرانی آب بینی و لعاب دهان باشد و بسیاری دمعه و غلیظ بول یا پایا ضعیفی و در این صداع نبض
متفاوت و بطی باشد و سفیدی لون بشره و بندی و همواری صداع و اشتداد الم بعد از خوردن اغذیه
بارده رطبه و استعمال آن باید دانست که همیشه از رنگ روی توان دانست که علم صداع از کدام
خلط است مگر آنجا که خلط دیگر جز الم سبب درد است در ترشح از [illegible] باشد زیرا که [illegible] باشد که در وقت
الم التهی خون با آن عضو ماوف منجذب شود و رنگ روی را سرخ کند و عیش گرم باشد و طبیعت عاجز باشد
از دفع آن مرض اما معالجات و بعد منقی شود و القوقی بابول سفیدی کشد و [illegible] تحت [illegible] معهم [illegible]
کردن حب اسطوخودوس و حب قوقایا و حب الصبر و حب [illegible] و حب ایارج و امثال آن و اگر ممکن بود حقنه
نیز از پس استفراغ و غرغرهای مناسب کردن و روغنهای گرم بر سر مالیدن چون روغن سوسن
و فرفیون که در قرابادین این کتاب بیان کرده خواهد شد ان شاء الله العزیز و نطولهای موافق بر سر ریختن
و عطسه آوردن و بخور مناسب [illegible] و طلا یا موافق بر سر نهادن **صفت حب اسطوخودوس** و صفت قو
یا در قرابادین این کتاب معلوم خواهد شد از آنجا باید طلبید و صفت حب الصبر منقول از ذخیره بگیرند صبر سقوطری
دوازده درم پوست هلیله کابلی چهار درم مصطکی رومی سه درم گل سرخ انیسون زعفران از هر کدام
نیم درم کتیرا دو درم حب سازند چنانچه [illegible] دو درم بوقت خواب میل نمایند صفت حب [illegible]
این ماسویه اختیار کرده است در [illegible] نافع است هیقرا هفت درم غاریقون [illegible] سه درم [illegible]
فراسیون سه درم تربد سفید مجوف مصمغ ده درم افیون [illegible] درم اسطوخودوس سه درم مجموع را کوفته
و بیخته بگلاب حب سازند چون [illegible] و خوراکی دو درم تا دو مثقال وقت خواب میل نمایند و در [illegible]
یکبار احتیاط نمایند **صفت غرغره مناسب** بگیرند ایارج فیقرا [illegible] کوفته و بیخته و در [illegible] حل کرده
بدان غرغره کنند و اگر ایارج نتوانند غرغره کردن بواسطه تلخی بجای آن خردل اندازند صفت

غرغرهٔ مجرب

غرغرهٔ مجرب بگیرند عاقرقرحا و صعتر و خردل کوفته در آب گرم حل کرده غرغره کنند **صفت نطول** موافق بگیرند برگ
درخت [illegible] شکاعی [illegible] بابونه و اکلیل الملک و صعتر و قیصوم و شبت از هر کدام یک کف و در
دیگ آب بجوشانند تا نصف آب بماند صاف سازند و بر بخاران و [illegible] آب او گرم بر سر چکانند چنانچه
قاعدهٔ اطبا است **صفت سعوط که بگیرند** شونیز چهار [illegible] از هر کدام نیم درم و بعضی [illegible]
مجرب [illegible] کوفته و بیخته بروغن یاسمین یا روغن بادام تلخ سرشته اندکی در بینی [illegible] کنند و روغن
یاسمین و روغن بادام تلخ و روغن قسط و روغن شبت و روغن بابونه از هر کدام میسر شود گرم که در گوش [illegible] چکانند
نافع باشد و اینجا که در [illegible] باشد نیم دانگ [illegible] جندبیدستر [illegible] فرفیون بروغن سوسن یا روغن بابونه حل [illegible]
نیم گرم در بینی چکانند و در [illegible] عود هندی [illegible] زیره [illegible] بسوزانند [illegible] و جندبیدستر کوفته
در [illegible] باشند تا عطسه آورد و [illegible] گرم بر سر ریختن و روغنهای گرم بر سر مالیدن مفید آید **صفت طلای**
موافق بگیرند فرفیون بروغن سوسن یا روغن شبت بسایند تا چون مرهم شود طلا کنند **صفت طلای دیگر از معالجات**
محمد بن زکریا رحمة الله علیه جندبیدستر و فرفیون و خردل و افیون همه را بشراب کهنه بسایند و طلا کنند نافع خواهد بود **و ماء الشفا**
قره میگوید بگیرند صبر و مر و فرفیون از هر کدام دو درم صمغ عربی زعفران از هر کدام درمی جندبیدستر نیم درم قسط دو درم
کندر سه درم عنزروت یک و نیم درم افیون یک درم بشراب پخته ریحان بسایند و اندک اندک طلا کنند چندانکه غلیظ شود و تکمه از آن
بر فوق آن بنهند و ببندند اما آنکه دماغ گرم و ضعیف باشد این دارو را بسفیده تخم مرغ بسایند و روغن گل و سرکه با دو بار کنند
و اما آنکه بصداع بارد بخواب بد مبتلا آید روغن شبت بر سر مالند و در گوش و در بینی گرم چکانند و اما آنکه با این علاجها تسکین
نیابد شیخ الرئیس در قانون میگوید که رگ شریان ببندند و این عمل مجرب است و بعد از تجربه پیوسته **و اما آنکه بلغمی**
در معده باشد و صداع بمشارکت معده تولد کند علامت او آنست که با صداع غثیان گشتن و گرانی معده باشد
و اروغهای ترش برآید و اگر قی کند رطوبتهای ترش برآید یا بلغم بی طعم و بر ساعتی دهان پر از آب میشود و علاج او
تخم قی باید کرد و از پس قی اندکی گلنگبین با افیون و زیره و مصطکی و مانند آن خورد نافع باشد ان شاء الله تعالی
باب هفتم از مقاله اول در صداع سرد و خشک یا یابس که آن را صداع سوداوی گویند و اسباب و علامات و معالجات
آن اما آنکه علامتهای صداع سوداوی که داوی و وسواس و اندیشهای فاسد و فکرهای تباه و بخوابهای دیدن و تیرگی رنگ و درون
و در سر اندکی صداع بلغم باشد و مزاج و تدبیرهای گذشته بر آن شاهد است و سن و زمان و تحمل بر آن گواهی
دهد و اگر علامات مالیخولیا در وی ظاهر بود و خیالات نامربوط گفتن و انده و فکرها داشته و خشکی دماغ و غیرها صداع
تدبیرها و استفراغهای سودا باید کرد مطبوخ افتیمون و حب ایارج و اگر مریض در پرهیز کردن عاجز باشد یا زمان

نفع حاصل کند و اسهال تراند خورد و از ترکیب اشنف که مجرب و مجرب مولف است مقدار دو درم میل نماید بخوردن و دوا را
از قرابادین این کتاب باید جست که او منقول آمده **این حب سودا موافق** باشد بگیرند پوست هلیله زرد چهار دانگ
افتیمون نیم درم غاریقون دو دانگ نمک نفطی و بسفایج و حجر ارمنی مغسول و خربق سیاه از هر کدام دانگی حب زنند
جانکه رسم است این مجموع یک خوراک است و انرا که مالیخولیا سودا در معده باشد و صداع بر حرکت معده تولد کند
علامت وی مزاج سودا باشد و اروغ ترش برآید و علامات مالیخولیا ظاهر شدن علاج آن تخت قی فرمودن
بود و انرا که داروی قی قوی تر باید بگیرند تخم سفید و در ترب زنند پس آن ترب را پاره کنند
و فراج از درون دور کنند و انرا با شبت و اوبیا و ماش سرخ پر کنند و جا بالدند و سکنجبین عسلی بیامیزند و بدهند و اگر نمک نفطی
یک درم و خردل نیم درم و ترب میکردن بکوبند و بعسل سرشتند و در مطبوخ ترب شبت حل کنند و بدهند صواب بود و استفراغ
غشا و تدبیرها دیگر جبه بخور و علاج مالیخولیا خواهد آمد بکند نافع آید **باب پنجم از مقاله اول در دردسر**
صداع که از بخارهای غلیظ حاصل شود و اسباب علامات و معالجات آن سبب آن بخار غلیظ بود که از درون مغز
تولد کند یا بخارها باشد که در دماغ محقق شده باشد علامت آن درد صعب بود گرانی و تمددی که در قعر چشم پدید آید
و ضیدن و اشتعال الم از موضع بموضع طنین و دوی و عروق سر ضربان کند و خیالها پیش آید و گاه باشد که
دوار و سدر متولد شود علاج آن تدبیر صواب در این علاج است که معده و تن و دماغ از ماده‌های فاسده که بادها
و بخارها که از درون او خیزد پاک کند بحب ایارج و حب قوقایا و از پس آنکه تنقیه بدن و دماغ کرده باشد بر اطلیه
ناشتا و در آب طبیخ رازیانه و خشخاش و جند بیدستر و شبت و بابونه و مانند این بشوید دماغ را در کرکون و روغن بادام تلخ در گوش
چکانیدن نافع باشد **صفت سعوط موافق بگیرند** ایارج فیقرا یک درم ماهی زهره افیون جند بیدستر از هر کدام
نیم درم مشک دانگی شکر چند وزن همه ادویه را بکوبند و مقدار دانگی در بینی دمند سعوط خوانند و اگر در شیر زنان حل کرده
چکانند نافع باشد بادها را بشکند و سده‌ها را تنقیه کند و صداع مزمن را سودمند بود و از چیزها بخار انگیز و بادناک پرهیز
کند و ترکیب اشنف درین باب نفع عظیم دارد **صفت حب ایارج بگیرند** ایارج فیقرا ده درم سقمونیا مجوف از هر یکی
ده درم پوست هلیله زرد و پوست هلیله کابلی از هر یکی پنجدرم افتیمون و نمک هندی از هر یکی دو درم همه را بکوبند
و بسرشند و حب سازند و شربتی دو و نیم درم تا بدو درم بخورد قوت و ضعف مریض دارد و در جو آنکه سودا باشد
پنجدرم افیون زیادت کند و انرا که بادها در معده تولد کند و از معده بدماغ متصاعد کند علامتها جز این نیست
که صداع بتبع ضعف و درد معده باشد و هرگاه که طعام بادناک و بخار انگیز خورد صداع زیادت کند و چون طعام از معده

سا کن کهعو

سا کن گردد الم از خاق سر یعنی میانه سر آغاز کند علاج تخت معده را بقی پاک کنند پس از ان ایارج فیقرا
دهند و از پس ایارج فیقرا ماء الاصول دهند با روغن بادام تلخ **صفت ماء الاصول** بگیرند پوست بیخ بادیان
و پوست بیخ کرفس از هر یکی ده درم بیخ اذخر و انیسون از هر یکی پنجدرم مصطکی رومی و نانخواه و [illegible] از هر یکی
سه درم افتیمون هفت درم سلیخه پنجدرم اسطوخودوس هفت درم غاریقون پنجدرم صعتر سه درم همه را در
ده کاسه آب ترکیب بجوشانند تا نصف آب بماند صاف سازند هر بامداد مقدار پانزده درم با پنج مثقال
گلنگبین عسل و نیم چهار درم روغن بادام تلخ آمیخته و بدهند و از معجونهای کبریتا و دواء المسک حلو و تریاق بزرگ و مثرودیطوس
انچه حاضر باشد بر هفته یکبار بخورند و روغن بید انجیر و مصطکی در معده بمالند و هر بامداد و در گرمابه ترشی [illegible]
و نانخواه و دار چینی کمون سودمند بود و هر آب که خورد باید تخت در آب مصطکی در افکنند [illegible] با مصطکی و زیره
سود دارد و در پخت بید فرمود تا پایهای او از زانو تا بقدم بمالند نافع باشد **باب سیم از مقاله اول** در صداع
خشک بجام و اسباب علامات و معالجات آن سبب سابق و لاحق از تغیرات سابق فهم شده علامات آن خشکی بینی
و چشم و سبکی سر بسیار باشد و هر چه آن سبب نماید که هر ساعت بجنبانند از بهر آنکه پندارد که خواب [illegible] بخواهد خفتن
است و چنان پندارد که بیدار آن حرکت حسهای وی تیزتر شود و نفرت از گفتگوی و کم خوابی و خیالات سوداوی و نیز [illegible] و اسباب
یاوه شدن از چیزهای خشکی فزا علاج طریق علاج این صداع آن است که هر بامداد لوبت کنم در آب انار خوردن و سیب
و انار نافع باشد و علاج این صداع بعلاج صداع صفراوی نزدیک است و انرا که بین صداع ضعیف معده یار باشد [illegible]
با مصطکی و افیسون و شراب ابیض و درین باب سعید است و باقی علاج این علت علاج ضعف معده است
که در محل او بیاید خواهد شد انشاء الله العزیز و انچه تجربه شده در صداع خشک بجام است که دماغ را با اشیاء
تر فراموش طرب و از جمله روغن بنفشه بادام و تراشه کدو خیار و غذا گوشت بزغاله و بره و مرغ خانگی
فربه و [illegible] و قالیق تر [illegible] باید که بر پشته در آب [illegible] الر تابستان
باشد و الا در خانه خوش هوا و از اشربه شربت بنفشه و نیلوفر و شهد و انار شیرین نافع آید و تنقلها
بادام و عناب نیکو باشد و از استفراغات و تحلیلات و تعبها حذر باید نمود والله اعلم **باب**
چهارم از مقاله اول در بیان صداع اعیائی و اسباب علامات و معالجات آن اعیا یعنی ماندگی
که بسبب حرکا عصبها و عضلها دماغ از کثرت حرکت عضلها و فکرها و علامت او آنکه درد در همه سر و در اعضا
بود و از [illegible] ریاضت متعب و خوردن اشیاء یابسه حاره بیشتر شود و علاج آن علاج اعیا بود و لیکن
[illegible] آن علاج سبکتر بود از علاج اعیا و مالیدن رگهای گردن و [illegible] نافع آید و [illegible]

اندر گلو است آهسته آهسته فرو رفتن چنانکه صاحب آن قدر آن بهوش شود و آهسته آهسته مالیده و دست بار داشتن نافع بود و بیت بسیار را دیدم که بدان علاج صحت یافته فراموش یعنی بهمان ساعت **باب یازدهم از مقاله اول** در ذکر صداعی که از بی خوابی پدید آید و معالجات آن طریق علاج این صداع است که اول ببینند که در بدن کدام خلط غالب است بدن را از خلط فاسد تنقیه نمایند باد دیگر لدیغ و خاکستر ببرکه ترکیم بر شانه و ضبط نمانند و اگر خاکستر خوب آنچه یافت شود آب بود و اگر از خواب برخیزد فی الحال چیزی خورد و صداع تسکین یابد و این سبب امتناع آنکه بر دیدم باشد که خواهد بدماغ نقصان کند لیکن از تنقیه خلط فرونشاندن غافل نباید بود والله اعلم **باب دوازدهم از مقاله اول در بیان صداعی** که از تقلیل جماع و افراط پدید آید و اسباب و علامات و معالجات آن اسباب این صداع یا خشکی است که از بسیار جماع تولد کند یا آنکه در بدن خلط فاسد را باشد و بحرکت جماع که مرکب است از حرکات بدنیه و نفسیه از آن اخلاط رودیه بخار را تصاعد کند و بدماغ متصاعد شود و الم متولد شود علامت آن وقوع سبب مذکور بود یا باقی علامات مبینه اعیانا علاج آن دعت و آسایش و اغذیه مرطبه و دلت معتدل و حذر از جماع واجب بود و علاج سببی را عیانیه که در باله سبقت یافت و جوب کدو و کلتیه و مداکیر و خصیها عظیم نافع اید همچنین مرغ و خروس و زیره و حلوا و شیر و داماد و غذای گرم و تر بیاید لکار برد و چیزهای مغیر را بعض لغت شل لحم سمک و بعض گوشت ماهی و شیر و بالیه و زرده و تخم مرغ نیمرشت و گوشت مرغ فربه و در و ب بوده که معقول جگر و گرده و دل بسیار مغیر بود و اگر مرد جوان باشد باید سر و غسل نمودن مفید است والله اعلم **باب سیزدهم از مقاله اول در صداعی که از خمار تولد کند و اسباب** و علامات و معالجات آن سبب آن صعود بخارات فضلات خمر بود بدماغ علامت آن وجود سبب او بقیه اثار خمر و نتن آن بود و افراط شربات صبری شراب با مرهم و بیاران نامرافق نشستن بتروزور سی الی دو علاج آن تسکین بخار رود و بغوائد کو اسفی و غیرها و تلیین طبیعت بنقوعات بارده و حامض و هر از تقویت دماغ بتدهین بر دهن گل و اگر ارها و العنب رقیق معتدل القوام خوردن و دی رکیا خوردن طعم اندک اندک تجرع نمایند انفع خواهد بود چنانکه خواجه حافظ شیرازی میفرماید رنج خمار دارم د

بیت رنج خمار دارم و دوران من زرگست **انجا چه بیرون بهر و دو هر خرامست** و اگر در این ماده معذور باشد دار این سفوف اختیار نمایند بمرغ تخم گشنیز و تخم کرفس و زرشک بالنگو و تخم خشخاش و کسنیز و عدس پوست بار کرده و گل سرخ و طباشیر مجموع را مساوی هم را کوفته و بیخته بمقدار سه درم یا طبیخ کافور باندازه مزاج و قوت و حرارت مزاج در آب انار ترش یا شیرین اختیار نمایند نافع باشد و بوی صندل سفید و بوی ریحان و سرکه بگلاب عظیم نافع بود و در بعضی از کتب آورده اند که نکو از رنج سقمونیا که تمقلات او فتیه تجویز آن روز هر چند شراب خورد مست نکرد و الا خیم مشغول کند خمار را باز دارد و شراب مکرر اورد و معجون کریا میگویند که شخص بسیار گفتن و چیزی خواندن خمار را باز دارد والله اعلم **باب چهاردهم از مقاله اول در بیان صداعی** که بجهت مشارکتی که ان عضو را با دماغ بود الم از او دریابید بخارات رودیه از آن عضو بدماغ تصاعد کند و اسباب و علامات علامت آن تقدم قصور احوال عضو مشترک بود اما آنچه بشرکت معده بود علامت آن فی الجمله معلوم شد و آنچه بشرکت جگر بود درد بجانب قفا و آنچه بشرکت سپرز باشد درد بجانب رایل بود و آنچه بشرکت گرده باشد درد بجانب یا موج باشد بواسطه مجاوزات این اعضا با این مرا منع علاج آن تقویت دماغ و اصلاح آن اعضا بانچه در علاج امراض اینها مذکور خواهد شد ان شاء الله العزیز العزیز **باب پانزدهم از مقاله اول** در بیان صداعی اروده که گرم معده باشد و با غزان تولد کند بواسطه صعود بخارات رودیه از اینها بدماغ علامت آن ظهور علامات کرم بود و بیدار شدن بوقت گرسنگی و آرام شدن بوقت سیری و بدنها و بیرون شدن خواب اختلاف این دست طبیعت و غیره را علاج آن تدبیر کرم بود تا آنچه در محلش مذکور گردد و تقویت دماغ و منع بخارات و دوای جامع در این باب اطریفل کشنیزی بود و پوست ترنج و کشنیز خشک و اوجی و سفوف قند و کشنیز سوده هم نافع بود و کشنیز خشک و رطعام ریخته خوردن و در رشته ترک با مرز سیاه و نادان کوفته بر بیاشتا و حفظ الصحت هم در این باب عظیم مفید است و این ذکر بیاد در قرابادین این کتاب باید طلبید والله اعلم **باب شانزدهم از مقاله اول** در بیان بیضه و خوذ این هر دو اسم شکنیح صداع بارده و مزمن بود که از امراض آفته سبب آن اکثر ضعف دماغ بود و قبول اخلاط رودیه بارده داو کاسر از عروض اورام دماغی نیز واقع شود و این قسم خارج مبحث بود و علامت اول آنکه تمام سر را در فرا برد و بکباره خود موسم بود و معلوم است که بیضه خود را میپوشد و خوذ یعنی و بیضه دوم چون تمام سر را فرا میگیرد بدان اعتبار بدان اسم آمده و بعضی از جمله علامات او آنست که با دنی سببی از حرکات و غیرها ظاهر شود و از روشنائی و از شنیدن گفتن متنفر بود و تاریکی و تنهائی و خلوت اختیار ن را دوست دارد و آنچه که ماهی و ریها است دماغ بود درد بیخانها فرود آید و آنچه که ماده در پرده که ملاصق قحف بود حس آن در خارج تا ان قوی و لمس کردن درد او زیاده شود علاج تنقیه و تلیین طبیعت و تعدیل و مداومت بر این که در صداع بلغمی گفته شد جمله اینجا نافع آید و تمکید بلغم گرم و در زره نهایت مفید

بود و شراب شیرین و از طعام مناسب باشد و آب و هوای سرد و برجم سرد بود و غطیم مضر باشد و تقویت دماغ و تقویت معده
از جمله لوازم است با آنچه مناسب وقت و محل باشد و بعضی از اطبا با تقدم گفته اند چون حنا بسر بندند در شبها بعاقبت
نافع باشد بتخصیص بعد از مالیدن [illegible] و نطرون بعضی بوره ارمنی والله اعلم **باب یازدهم از مقاله اول**
بجهت درد شقیقه استخوان [illegible] دماغ دود نماید مجرب است در بیان درد شقیقه و اسباب و علامات و
معالجات آن باید دانست که این درد نیم سر او سبب او همانست که در صداع گفته شد لیکن درانجا ضعف دائم
در یک شق بود و ماده اکثر در عضلات صدغ و پیشانی بود و در [illegible] و [illegible] ظاهر شود و علامت
آن بودن درد است در یک شقیقه و گاه بود که بنوبت باز آید و گاهی در [illegible] زیاده گردد و [illegible] کم گردد علاج
آن مثل علاج صداع بود بتخصیص آنکه کهنه شده باشد و آنکه از ماده حرارت افتاده باشد و علامت غالبی و خون ظاهر
بود رگ پیشانی و بینی و گوش باید زدن و محمودات باید دادن بمبالغه و روادع محلله بکار داشتن چون آب کشنیز
و عنب الثعلب [illegible] با سرکه و روغن گل خلط کرده جامع النفع بود و درین باب قبل از [illegible] آن
استفراغ بسیار مفید بود و بعد از آن تقویت دماغ کردن و اگر مزمن شود [illegible] شریانی باید [illegible] تا [illegible]
نکند و باید دانست که تدبیری که عام بود نفع آن در جمیع صداعها باشد [illegible] و چون طبیعت [illegible]
کلیه و خطمی و نطرون و نخاله و برگ بید و [illegible] اطراف محکم [illegible] و در آب گرم نهادن و [illegible]
بر ساقین نهادن و خواب کردن و دست و پا شستن و کم خوردن و غذای لطیف خوردن و آب بقدر [illegible]
اندک [illegible] آب و [illegible] و [illegible] و تخم ریحان و [illegible] طبیعت
[illegible] و [illegible] معتدله و اطلیه [illegible] سرد [illegible] مناسب [illegible]
که با صداع [illegible] باشد [illegible] در آن باب [illegible] مناسب [illegible]
اکثر صداعها اولی بود و بعضی از [illegible] باشند که چون اندک طعام [illegible] اختیار نمایند [illegible] فی الحال
[illegible] صداع پیدا آید و چون اندک [illegible] [illegible] فی الساعة تسکین یابد و حذر از [illegible] گرم چون زعفران
و [illegible] و قسط و حماما و اشباه اینها از [illegible] در اکثر صداعها لازم بود و همچنین از اغذیه [illegible] و شرط ازین درست
[illegible] نافع [illegible] و [illegible] اعصاب و عضلات کردن و دوشها و بسیار [illegible] شده [illegible] بر صحت یافته اند
با وجود صعوبی صداع مجرب گفت و شخصی صداع صعب [illegible] داشت و درد و [illegible] فوق و بعض اطبا
علاج میکردند و [illegible] و [illegible] و [illegible] گرفته [illegible] سوراخ بسیار کردند و [illegible]

[illegible] شده

برا همچنین بستند چون [illegible] بستند صحت یافت **و مجرب دیگر [illegible] که دیدم شخصی را که درد [illegible] بسیار صداع**
شدی و اگر [illegible] روزی بعضی از [illegible] شده بازان [illegible] عود کردی [illegible] و چنین [illegible] فرو
زرده و زرده تخم مرغ خام را بر روی [illegible] جام ریزد و [illegible] بران [illegible] خواب [illegible] با همچنان بدارد چند [illegible]
[illegible] او تمام او را جذب کند و بعد از آن بر جانب [illegible] و زرده دیگر [illegible] تا [illegible] جذب کند
چون همچنین کرد صحت یافت **و همچنین در شقیقه نیز از جانب الم تجربه کردیم نافع افتاد و مؤلف کتاب**
چند مرتبه [illegible] مراد [illegible] شقیقه [illegible] عارض شد چنانکه از درد او [illegible] و مرتبه [illegible] بیهوشی میرسید و وقت [illegible]
[illegible] چون [illegible] مقدار دو درم [illegible] فی الساعه صحت یافت و چند جا دیگر
تجربه پیوسته و این در مطلق اصناف صداع و شقیقه مفید است و [illegible] بر [illegible] مالیدن در صداع [illegible]
و صفراوی مجرب است والله اعلم و احکم **باب دوازدهم از مقاله اول در قرانیطس** بلغت [illegible] فاسعول است
بلغت یونانی سرسام را گویند و اسباب و علامات و معالجات آن بدانکه ورم حاری که از خلط تیز اندر
غشاء دماغ که آنرا سرسام گویند وگاه بود که ورمی را که در جرم دماغ افتد از صفرای خلط آنرا هم سرسام
نامند و مجرای این نوع از آن موسوم بود و [illegible] و چون سرسام در لغت فرس [illegible] سر را گویند مطلقا
برین اغلب در [illegible] که در دماغ [illegible] افتد اطلاق نمایند و قرانیطس صفراوی بود حاده یا محترق و یا خون
یا صفرا آمیخته و تیز و رقیق شده و این مرض را مقدماتست که چون آنها مخبر شد بوقوع آن مثل [illegible] گرم
با خشکی طبع و نسیان امور قریب العهد و اندوه [illegible] سرخی زبان و درد و [illegible] و [illegible] رگهای
گونی [illegible] و [illegible] اذو [illegible] آفتاب [illegible] و درد سر لازم با [illegible] خوابهای شوریده و رقیقی
بول و [illegible] بعد از اینها و این علت گاهی بسبب ورم [illegible] سر که [illegible] افتد و گاهی بسبب ورم [illegible]
[illegible] که اندرون استخوان [illegible] کرفته و گاهی بسبب ورم [illegible] افتد
و [illegible] حجاب [illegible] و گاهی بسبب انتقال [illegible] ذات الریه افتد و گاهی بسبب ورم
[illegible] افتد و [illegible] در اعصاب و این ورم [illegible] جمع شود از اذات [illegible]
[illegible] و گاه بود که در [illegible] رقیق افتد و گاه بود که در [illegible] غلیظ افتد و گاهی در جرم دماغ و گاهی در [illegible]
از درون [illegible] و گاهی [illegible] رقیق و جرم دماغ هر دو [illegible] یا انتقال و گاهی در [illegible]
جزو مقدم دماغ افتد و گاهی در [illegible] جزو اوسط و گاهی در [illegible] جزو مؤخر افتد و گاهی در [illegible]

دو جزو رفتند و جای در تمام عنق رفته و بدترین جمله ورم عام بود جهت عموم حضرت آن بجمیع افعال نفسانی و انجم از عنق
بجرم سرایت کند و نهایت بد بود و اگر کسی را بسیار باشند که چون قرانیطس بسیار شدن خون بود از سر زایل شود
و گاه باشد که صاحب این مرض مدام شود و از این علت خلاص یابد و بسیار باشد که قرانیطس غیر سبب اکثر
و پیران بسبب ضعف آن مرض کم خلاص شوند و بحران کامل این مرض بعرق کامل غالب و یا رعاف بود و دیگر نوع مرض امت
که صفراوی سبب ظهور تب و علامت اماس دماغ تحت متحرک و بیقرار باشد چنانچه خواهد برخیزد از بر جهد و دل تنگ بود
و تشنگی بر وی غالب باشد و نفس او تنگ میکند و اگر آب خورد بحلق او فرو نرود و در روی رگهای او سیاه شود و چشمهای او
بازمانده و حرکات او سست شدن گیرد و قوت او بیکبار باطل شود و در حال بمیرد و ضعف روز چهارم و گردن از اطبا
انرا از قرانیطس و اشخاص انواع اثر عدم حصول الست بر نیامدن درم
وشیخ الرئیس در قانون آورده است که این
علت تشنجات یافت و دیگر انواع عضو از اعضا آن تعقب ریشه کند یا دماغ افتان بر دماغ بازو جدا اما علامت
مطلق قرانیطس تب لازم است و صداع ضعیف لازم و گرانی سر لازم و گاه تخیل بهت و نگفتن و گاه خاموش
بودن و دم زدن عظیم بی نظام و خواب مضطرب و در خواب نعره زدن و با اضطراب بیدار شدن و دیگر آواز او دادن
و باشد که گاه آواز او منقطع شود و باشد که زبانش ورم کند و سرهای پهلوهای کرباری انواع انواع اشفاق که بیند مثلا
بالا بر کشیده شود و زبان او بهم سیکرد و نیز آن چون نرم است بیرون رفته بول و اسباب آن زبان بعد از زردی
و سیاهی بول دل سبع نقطه بعد از صفره و ای از جمله علامات بد است و امید بر او نیست و چشمان صاحب این مرض
در اوایل خشک بود و در اواخر در اشک چشم و دمع بیرون آید و نبض در ورم جرم دماغ موجب او بود و در ورم غشا
منشاری بود و گاه بود که مرتعش گردد و در آن مقدمه غشی بود و اما آنجا که ورم اندر غشا بود و مقدم باشد
فساد در تخیل او بیشتر بود و پرونده از جامه کاه از دیوار بر میکند و دست پیش چشم می دارد و بدر سالکی که مگس را ند
با مگس گیرد و در آنجا که ورم در جزو اوسط بود در اندیشهای او تباه کرد و هذیان بسیار در تخیل بیهوش و ذکر بد
و آنجا که ورم اندر جزو مؤخر بود و هم مجوع اهد و یاد مخوف لیکند و چنانچه اگر آب خواهد که خورد فراموش کند و آنجا
در آنجا اماس در غشا بود یا بر عروق بود که اندر درون سر در آمده اندرین نوع صداع برتر باشد که ما بیم
و درد و سوزش سر لازم سبک بود و آنجا که ماده اماس خون صفراوی بود و عروق سر ممتلی باشد و ضعفهای او تنفس
باشد و بادمعه حیات و حرارت غالب باشد و در صف رو و چشم او در رعاف ظهور شود و اگر صفرا باشد زردی
در نبض او غالب باشد و حرکات او مضطرب و خواب سخت اندک بود و اگر ماده سرکه بود و اگر ماده صفرا محترق باشد
و حشت و علامت و خوف بر وی غالب بود و خواب او مشوش و خیالات او فاسد باشد و انچه ... است

انواع دیگر

انواع دیگر رفتند جنب رفته گاه بر بیرون آید و علامت بیماری اول اندر خلل از آن بیماران باشد و اینکه اماس
عنق یا لاکن جرم دماغ بیرون شود و علامت آن است که بیمار نه پهلو تواند خفت بلکه تعقب بار افتاده در
خسبیده و گاه گاه بسیار چشم او نا پیدا باشند و سر پهلوهای او در کشیده بود و شکم او قبض بود و اختلاج
اندر اندامهای او پدید آید و آنجا که بلغم غلیظ بود علامت آن است که نبض بطی و لین بود و سبلان لعاب
آید و چشمها فرو رفته شود و فراکیره و الوده و چون علیان اختلاط عقب آن پدید آمده بود که خلاص یابد و آنجا
که قی و تشنج رنجهای پیدا آید و در ساعت هلاک شود و آنجا که عروق مقعد منتفخ گردد و یا در اسافل درگاه
یا و جمع دریاها پدید آید و یا علیان سیدهان خود در سینه تقرر شکند عظیم امید وار باید بود و دیگر امید خلاصت است
سوم آنجا که در سرسام علامتهای جنون ظاهرتر باشد و قوة قوی بود و مانع نباشد در همان روز فصد شود و زیر
گفتن گر فصد قیفال باید کرد بجهت فصل بسیار قوة مریض و اگر فصد متعذر باشد در اول طبیعت کوشند و حجامت قفا
کنند و ضعیف در این ماه مناسب است و دیگر در مرض تجربه رسیده است که اول پرهیز فرمایند بدین نوع که منفذ از انزال دهی اکش
اگر اماس مغز و کشنیز تر از باشد خشک اندازند و اگر در طبیعت قبض باشد شیره بادام مغز مغز فالوده سازند وبا
شوم کتند که از جمله مجربات است مولف را واقع بود در سن پانزده سالگی او را سرسام خالص مولف رسید که او را با
شرم باید کرد چون بیاشوه مشغول بحظه بحظه بلکه ساعت فساعت از صحت ظاهر شد تا گرفت و چون چند مرتبه با شوم
کرد نهایت التیام مرض تمام و صحت مبدل گشت و در همان سال یکی از امرای حضرت سلطنت پناهی شدند که او را
که او را دولت سیدان نام او در دست بچال بود سرسام عارض شده بود و از او نیز امید صحت نبود بجانب حضرت
شافی الامراض بخدا سپرده بیاشوم علاج یافت و نیز این علاج جمله مجربات است روغن گل با ده درم سرکه خم درم
همه را در شیشه کنند و بهم آمیزند و جرعه جرعه بر سر او نهند و خطمی نیز در این ماه معمول و مجرب است بدین صفت اسبغول و گلاب
و آب کشنیز تر از هر کدام یکمثقال و صندل سفید نیم مثقال و قطره چند سرکه آمیخته همه را در شیشه و خالی اندازند
همه شب بیند و نطول نیز نافع است بدین صفت بنفشه گل نیلوفر گل جو بابونه از هر کدام ده درم تا با او تمام بهم در را در
کنند و آفتابه را پر آب کنند و بپزند و سر آفتابه را بپوشند و دارند چون پخته شود و حرارت آتش از وی کم شود سر آفتابه
را بگیرند تا مریض گرم نبیند تا بخار او بر سر مریض برسد و در غشی کنند و روغن گل و دو قاشق بر سر او آب کنند و روغن
بران دارند و چهار رشته بر سر مریض در کشند تا بخار آن پراکنده شود و باقی آب آفتابه بر سر او بریزند حکیمان تنده و اهل
در استعمال لخلخه و نطول آنست که در اوایل این علت چیزها را و ع بخار دارند و اگر در مقصد که ... قوت معاونت

نمک و نیز بانعنع و دیگر باشد طبیعت را تنجهای مناسب ایشان دهند صفت حقنه مناسب علاج بگیرند کشک جو و اسفناج و بنفشه
و نیلوفر از هر کدام یک استار عناب پانزده عدد سپستان بیست عدد بادام ده عدد همه را مجموعا در دو کاسه آب جوش دهند تا نیم آب بماند
صاف کرده و در نیم کاسه از این یک استار شکر سرخ در وی حل نمایند و دو قاشق روغن بنفشه اضافه نموده بهم آمیزند و نیم گرم حقنه
نمایند و اگر آب شلغم و شیره و سبوس و روغن زرد و بدین صفت آب شلغم نیم کاسه شیره و سبوس یک پیاله روغن زرد و آب گرم
دو قاشق مجموعا بهم آمیخته نیم گرم عمل نمایند مفید خواهد بود و اگر حقنه ممکن نبود شاف سازند بدین صفت نمک بنفشه و صبر شقاقل
شکر سرخ دو مثقال شیر خشت سه مثقال سقمونیا دانگ همه را بهم آمیخته شاف ساخته عمل نمایند و نیز شاف قند و نمک مغربیه
و مجرب صفت آن و نمک ترش و اگر نمک ترش یافت نشود نمک طعام نیز مشود بر دو سه دانگ قند در پیاله مسین انداخته
در بالای آتش نهند تا بجوش آید و بعد مجموع را ساخته و گرم گرم شاف ساخته عمل نمایند و بهر طریق که ممکن باشد ماده را از
سر پایان باید فرود آورد و طریق آن سه دو است اول آنکه پاشویه کنند دوم آنکه از زانو تا قدم محکم ببندند بنوارها و
بندهای [illegible] چنانکه بیمار را از آن بستن الم و آزار رسد اما آن الم معتدل و بکیفیت در آب گرم نهند بعده که بندگشادن از
جانب قدم آغاز کنند و بستن از جانب [illegible] سیم آنکه محجمه بر عضلهای ساق و بر کفهای پا نهند و این علاجها محل صواب باشد که موجب
گردیده باشد ولیکن پاشویه و لخلخه در همه اوقات جایز است و مسکن مریض خوش هوا و در تاریکی و روشنی معتدل باشد و باید که
خانه که مریض تکیه کند سیاه و [illegible] نقش و رنگ و تصویر نباشد بجهه آنکه نظاره آنها دماغ مریض را برنجاند و سبب [illegible] مرض
شود و باید که نزدیک مریض کسانی نشسته که او را دوست دارند و با مریض انها را دوست دارد و هر که که مریض
بسبب اشتغال حرکات مضطرب کند که در آن رنجور شود اگر او را نهیند صواب باشد و اگر صفرا غالب باشد العطش
مفرط کند [illegible] با این صفت طبیعت را فرا آورد کند صفت آن بنفشه خشک تخم خطمی کشک جو سبوس گندم از هر کدام یک
[illegible] را در دو کاسه آب بجوش دهند تا بنصف بماند صاف سازند و ده مثقال ترنجبین و ده مثقال شیر خشت در [illegible] حل نموده
صاف سازند و دو قاشق روغن گل اضافه نموده حقنه کنند [illegible] به دو نوبت عمل نمایند نافع باشد و اگر [illegible] باشد و هزیان بسیار
گوید نطول از بنفشه و نیلوفر و گل سرخ و [illegible] خشخاش و برگ کاهو پخته بر سر او ریزند چنانکه در باب [illegible]
[illegible] و مقعد و کف پاها و دستها و چیزی را بروغن [illegible] بمالند [illegible] روغن بنفشه
بادام چرب باید کرد و شیر دختران در بینی چکانند این مجموع نافع باشد و اینجا که ماده مرض سودا باشد که از صفرای محترق تولد
کرده باشد علامتهای سودا ظاهر شود و خیالات [illegible] و در خواب ترسد و فریاد زند و [illegible] و وحشتناک
باشد با سایر علامات سودا در این نوع تحقیق باید کرد و فصد و [illegible] مسهل [illegible] باشد و لخلخه باید احتقان

لکه

گو برو غنهای مذکوره بر موضع مذکور باید مالید نافع خواهد بود ان شاء الله تعالی **باب نوزدهم**
از مقاله اول در سقاقلوس و آن را فلغمونی [illegible] دماغ گویند یعنی [illegible] خون که در جرم دماغ
افتد سبب آن احتباس خون عفن باشد در مغز علامت آن تپ گرم لازم و اضطراب و صداع و [illegible]
صعب چنانکه گویا در روز سر گشاده خواهد شدن و چشمان سرخ باشد و بیرون خواهند آمد و خفقان بیمار شده و یا خاموش
بر خلاف عادت باشد که بشدت حرکت [illegible] تولد کند و باشد که بسبب شدت حرکت معده قی و غشیان
رنج دارد و اگر این مرض در سیم گشته باشد نعوذ بالله و چون از سیم روز گذرد امید خلاص باشد علاج
آن مرض علاج قرانیطس است لیکن اینجا در فصد قیفال مبالغه باید کرد و خون فاسد بدفعات در روزهای متعاقب
بعد از فصد قیفال اگر اعراض و درد کم نشود رگ پیشانی و زیر زبان باید زدن و حجامت ساقین و سایر
تدابیری که در باب گذشت مرعی باید داشت **باب بیستم از مقاله اول در [illegible]** و اسباب و علامات و معالجات
آن باید دانست که [illegible] و دیوانگی و آشفتگی با [illegible] را گویند که با برسام نزدیک از صفرای محترق خالص تولد کند علامت
آن است که خواب کم باشد و اگر خواب رود مضطرب باشد و خوابهای شوریده بیند و از خواب جهد و بترسد و چشمان
سرخ باشد و حرکات چشمان او با اضطراب باشد و بجنبش باشد که گویا [illegible] باشد و [illegible] او
آب [illegible] و هزیان بسیار گوید [illegible] و در اول مرض سخت [illegible] و در آخر [illegible] شود و گاه
و [illegible] کندن [illegible] و سوزان باشد و زبان درشت و دهان
خشک [illegible] در اول سرخ [illegible] باشد و در آخر ضعیف و صلب و صغیر شود و سبب [illegible] غایت خشکی باشد و تنفس عظیم
و متواتر باشد و از پس [illegible] چنانکه [illegible] بسیاری [illegible] باشد
دماغ علاج آن [illegible] سرسام [illegible] و اطراف [illegible] باشد مریض
را بندند تا اضطراب کم کند [illegible] علاج او [illegible] **باب بیست یکم از مقاله اول در حمره [illegible]**
در [illegible] و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست که حمره [illegible] صفرا است [illegible]
[illegible] مرض [illegible] دماغ افتد لیکن آنچه ماهیت ورم آن صفرای خالص بود آن را حمره گویند و آنچه ماهیت ورم آن صفرای محترقه
باشد آن را [illegible] گویند و [illegible] این مرض بسیار [illegible] علامت آن تپ سخت تیز بود و صداع قوی [illegible]
[illegible] اوقات سرد شود [illegible] حرارت [illegible] سرخ [illegible]
زرد باشد و دهان و زبان خشک باشد [illegible]
[illegible] و چشمان [illegible]

اسید خوبی باشد علاج آن بعلاج برسام صفراوی نزدیک است بلکه مع زیادة در ترطیب و بستن اطراف و جذب ماده الی اسفل
باید و گوره ها را سفیده تخم مرغ با روغن گل آمیخته در سرکه بر سر طلا کنند و چون گرم شود دیگر باره سرد کنند عظیم مفید آید والله
اعلم **باب بیست و دوم از مقاله اول در بیان** لیثرغس اسباب و علامات و معالجات آن لیثرغس ورمی بود بلغمی که از آن
در مجاری دماغ که میان عروق و شرایین است که بدماغ و حجب آن در آمده افتد و بیشتر در جرم دماغ و غشا نیفتد بواسطه آنکه جوهر
غلظت مغز و صلابت حجب ولیکن از مجاری رست آن ورم دماغ و در جدار حجب رشح و ممکن بود در کم مدت ایام بلغم از رجوع
را بجانب دماغ تشرب کند و بخورد و متورم شود و یا ارتفاع بلغم صورت پیدا کند و در آنجا نفوذ کند و آن کم افتد
و آن بلغم از بسیاری ... و بسیاری خوردن شراب و ناگواریدن او و غذا ها باید که از او بلغم بسیار تولد کند عارض
شود **و لیثرغس در لغت** یونانی نسیان را گویند و تسمیه این مرض باین اسم بواسطه لازم بودن نسیان است
مر این ورم را ...
... بغایت ونقص بردن زدن و گرانی خواب و فراموش کاری و سفیدی زبان و کشیدگی در حرکات حتی در چشم گشادن
و دهان برهم نهادن و گفتن ضروریات و از ... بجا بان فرود آمدن و نبض مرض متفاوت و بطی باشد و ...
بول بول حمار و گاه باشد که نفخ ... و دل زدن بطی و ضعیف شود و اگر ... سودا ... آن آمیخته بود صداع ...
هذیان باشد و چشمها باز کنند ... که در حرکات تحیر ... و بقدم اختلاج اطراف ... و کسالت و غفلت
و فراموش کاری و در خواب ... بیاران ... بسیار ... از تدابیر مرطبات و ... بکار ... افراط ...
و که بان علت منذر بود علاج آن علاج صداع بلغمیت با رعایت اعتدال در ... تب ... اهتمام ...
و الفت ... مادها را از دماغ باز دارند ... و ... مناسب ... سرکه و عنصل و گلاب ... روغن ...
آمیخته فروتر آید تا ... گرم ... بر سر نهند و بعد از آن دو روز در آن طلا ... از ... اضافه نمایند و بعد از چهار
روز حقنه ... کنند تا ماده از دماغ فرود آید که ... آن ... تخم خطمی ... معصفر ... مثقال ...
دشتی ... که بر سر ... را در ... کاسه آب ... کوفته تا ... صاف سازند ده
درم ... که آن ... است ... روغن ... است اضافه ... چنانچه معلوم است عمل
نماید و اگر حقنه ... شیاف معمول ... در بالا گذشت و اگر حقنه و شیاف متعذر باشد استفراغ
... باشد ... بسیار ... و اگر مریض ... عادت داشته باشد ... در ... مستعد ...
... گرم ... تا نصف آب ... صاف سازند ... اضافه نموده ... کاسه

ادماج ... زده ... دارو ... بر بالا ... شده ... و میان ... بر بالای ... نشسته ... کنند
اگر ... آنچه ... با علاج ... تحقیق ... و چون ... اثر نفع ... شود ...
مصطکی باید داد ... رطوبت را کم کند نافع باشد خاصه ... انقرا دیا ... معجون ... و ...
... است ... ازاول تا آخر ... بیاید ... او را ... بیدار ... و اگر در خواب
شود در بیدار کردن او ... تا بیدار شود و در مفاصل او روغن ها ...
مالند ... آن ... و ... است ... نافع بود و ... مشک ... و مانند آن
نافع بود و ... بر سر نهادن ... نافع بود ... و ... باشد که ... و ...
... بر سر ... طلا ... و اگر ... طلا ... باشد صفت
ضماد ... شراب ... طلا کنند نافع باشد صفت ضماد ... اشیع ...
... شراب ... طلا ... و ...
آن ... بعد از ... بیاید ... بجانب دماغ
دفع نکنند **باب بیست و سیم از مقاله اول در بیان** سبات سهری و سهر سباتی و اسباب و علامات
و معالجات آن سبات سهری و سهر سباتی ... مرض مرکب از قرانیطس و لیثرغس است ... مرکب از صفرا و
بلغم لیکن ... صفرا غالب باشد علامت قرانیطس ظاهر گردد و هذیان بیشتر ... در ... ماده بسیار ...
و خواب ... سهر سباتی ... باشد و سهر ... بیداری و بسیار ... باشند که ...
خلط فاسد ... جمع شده باشد ... ارسیده ... خلط ... شود ... قصد خواب کند
... حرارت ... در داخل ... اخلاط مشغول ... حرارت ... خلط را
... بخارات ... دماغ ... بیدار شود و ... خواب کند ...
... خواب ... باشد و این نوع از سهر سباتی باشد ... خشک ... بلغم غالب
باشد علامت لیثرغس بیشتر باشد و این را سبات سهری گویند و غنودن ... خواب ... از نوع اول باشد لیکن اگر ... علاج
بیدار کنند بیدار شود و ... چشم ... باز کند و ... باشد ...
که ... علامات ... این مرض است ... باشد ... باز ... باشد ...
علامت لیثرغس ظاهر باشد و رنگ ... زرد شود چون ... رصاصی و نبض صاحب سبات ... سریع ...
باشد و ... بلغم ... معالجات علاج ... اول فصد و بعد حقنه ... باید ...
مرض ... باشد ... سبب ... فصد را ... کنند و ... شراب ... افراط
... باشد هیچ علاج ... نیست ... علاج قرانیطس و لیثرغس که در بالا سبقت یافت ...

رطوبت تصرف لازم است چنانکه مصلحت بیند تصرف کند والله اعلم

باب بیست و چهارم از مقاله اول در بیان اخذه

اقصه کا اخذه یعنی باز ماندن چشم و ... قاطوس حسن کویند تشبیه بهم لازم است که اشخاص مرضی وجود و انسان و اسباب و علامات و معالجات

آن باید دانست که معنی اخذه گرفتن بود و شخص مریض یعنی چشمها باز مانده و وجود فسردن این علت را بزبان اسامی ... خوانند که ناگاه حس و حرکت از عموم باز ایستد چنانکه اگر کسی بر پای باشد یا نشسته باشد یا منقبض یا ... مشغول

چون این مرض پدید آید بهمان وضع و صورت بماند و اگر بیدار بود چشمان او باز بماند و اگر خفته باشد چشمان او فرو

گرفته بماند و مادهٔ این علت در جزو مؤخر دماغ افتد تا سبب ... آفت بجمیع اجزاء دماغ عارض شود و باین سبب حس

و حرکت تمام باطل شود و درین مرض نبض بطی و صلب بود و بجهت برودت و یبوست مادهٔ علاج ملایم و این مرض چون علاج

لیثرغس است الا آنکه معالجات این قوی‌تر باید از بهر آنکه مادهٔ علت خلط سودا غلیظ باشد که متحجر شود لیس دماغ

و مادهٔ لیثرغس خلط بلغم و خلط سودا ... تر از بلغم او احقر تر باید که بان صفت ... حنظل و افتیمون از هر کدام

مثل ... کران بود و ... است جزو لطیف یعنی ... تیغ ... و دانگ

عبارت از چهار مثقال است در یک ... آب ... تا نصف آب بماند صاف سازند و دو قاشق روغن با

... ده مثقال ... مثقال ... سوده جمع ... علاج باید که نافع باشد و این

تعریف ... واجب باید که ... و فصل سال و قوت و مزاج و عادت مریض را باید ملاحظه ...

بان صفت افتیمون ... اصل ... اگر احتیاج ... شود ... یا مطبوخ افتیمون

... از هر کدام ... مثقال ... مثقال ... چنانکه رسم است

... باشد والله اعلم و احکم

باب بیست و پنجم از مقاله اول در بیان حمق که از آن رعونت هم گویند

تفصیل آن احمق است و این علت نقصانیست که در قوهٔ مفکره افتد چنانچه تدبیر اعمال ... صلاح ... و بر

معلوم ... که ... و در ... که قبل از آن ... و سبب آن ... سوء المزاج بود یا رطوبت ... او

دماغ ... یا سوء المزاج ... بارد یا ... رطوبت ... ناقص و غلیظ و سرد سازد قوه از ضعیف کند

علاج تعدیل مزاج دماغ بود در ... تنقیهٔ دماغ و بدن بود و تعدیل مزاج بدن ... تنقیهٔ غذا و تقویت

محل ... مقویه و اطریفل ... و غذاهای مناسب و ... عذاوات ...

... بلاد ... ساخته باشند و ... نافع بود و این ... را در ... این

نافع باشد ... زعفران ... باشد و ... و شکر ...

... باشد و ... عادت ... بغوانا

... عاقل در معالجات ... بود

باب بیست و ششم از مقاله اول در بیان کیوان نسیان و اسباب

... اسباب و علامات و معالجات آن این مرض نقصانی در صور ... بود و سبب علاج این ... و حمق بود

اما محل مختلف باشد و گاه ... سبب غالب ... رطوبت باشد و از آنهم و غیره ... علاج آن

بعلاج ... نزدیک است و فرق میان ... نسیان ... از حمق ... بود

... **باب بیست و هفتم از مقاله اول در بیان کیوان مالیخولیا** و اسباب و علامات و معالجات آن ... این

علت تغیر ... باشد از مجرای طبیعی ... و خوف ... مزاج سودا ... از ...

روح نفسانی ... سبب ... از کدورت و ظلمت ...

... باشد چنانچه ... صاحب ذخیره ... این علت را مالیخولیا ...

گفته اند ... بعبارت ... و ابوالخیر خمار ... سودا ... خلط است

چون خواسته اند ... خلط سودا گفته مالیخولیا و صاحب این علت مالیخولیا ... و این علت

علت سوداویست و صاحب ... از هر ... بود و سبب این علت هم آنست که اصل این

علت از دماغ است و هرگاه که در دماغ مرض پدید آید افعال قوای دماغ ... سبب ناقص و باطل گردد و مرض دماغی

از دو وجه تواند بود یکی از آن وجه که دماغ عضو ... است یعنی ... و ممکن بود که در وی مرض ...

افتد دوم از آن وجه که ... دماغ عضو ... است فاما آلت حس و فهم و حفظ و ذکر است و از این وجه عضو

آلیست که در وی مرض آلی نیز افتد چنانچه در دیگر اندامها که آلت کارهاست افتد و کار آن اندام یا باطل شود

یا ناقص یا مضطرب بحسب قلت و کثرت ماده اما امراض ... که در دماغ افتد هرگاه که مزاج دماغ متغیر شود ...

اگر یبوست غالب شود ... بیداری پدید آید و اگر حرارت و یبوست ... شود عقل شوریده گردد و اگر برودت

و یبوست غلبه کند علت اخذه که قبل ازین ... متولد شود و اگر رطوبت زیاده کند خواب با فراط از دو اگر

رطوبت و حرارت غالب آید ... تولد کند و اگر رطوبت و برودت غلبه کند علت ... و نسیان ...

... عقل و خرف گردد و این ... از علامات ... توان شناخت و گاه باشد که این

مرض ... پدید آید و چنان بود که خلط ... و ... دماغ محقق یعنی جمع شود ...

افعال قوای ... ضعیف گردد و باید دانست که اگر خلط ... در اجزای مقدم دماغ واقع شود قوه متخیله ...

شود و ... صورتها تصور کند که از ... و ... نباشد و اگر در اجزای

اوسط دماغ افتد اندیشه‌ها تباه ... و اگر در اجزای مؤخر دماغ ... واقع شود و اگر

در همه اجزای دماغ افتد همه افعال قوای دماغی ... و تباه گردد ... بحسب قلت ... مزاج ...

او باشد و جهت این که بعضی از خلط سودا تولد می‌کند چنانچه در ذات که خلط سودا دو نوع است طبیعی و غیر طبیعی اما طبیعی درد دم است و
نا طبیعی صفراء محترق و گاه باشد که سودای طبیعی نا طبیعی گردد و در هر نوع از این انواع که ذکر رفت تولد کند و تغیر مزاج خلط
وحال آنکه معلوم شده است که تخیل و تفکر و تصور و فهم و حفظ هم فعل نفس است یعنی فعل قوه نفسانیست و آلت این
فعل در این امور دماغ است و روح نفسانی که در تجاویف و منافذ دماغ است اگرچه منبع وی بید اهل طب اول روح
نفسانی دماغ است اما معدن تولد او دل است از دل بر شده به نفسانی که در تجویف دماغ است و آنجا نضج یافته
شایسته فعل قوه نفسانی گردد و از آنجا بر آمده در اجزای مقدم دماغ حاصل شود و در آنجا نیز نضج دیگر پیدا
و شایسته تر گردد و تصفیه یابد بعد از آن با اجزای اوسط دماغ در آید و آنجا نیز مزاج آن اجزا گیرد و قابلیت
دیگر پیدا کند و با اجزای مؤخر دماغ در آید و تمام گردد و قوت نفسانی این را گویند و افعال نفسانی در وجود آید پس معلوم شد
که هر گاه مزاج دماغ متغیر شود مزاج روح نیز متغیر شود از برای آنکه قوه حافظه و دماغ جوهر این روح را تمام نتواند
بکمال و صاف کردن چنانکه باید و چون قوت دماغ جوهر روح را تصفیه نتواند داد و اختلاط هم جمع خلط در دماغ
محقق شده با جوهر روح امتزاج پیدا کند افعال نفسانی را فاسد و مضطرب و ناقص سازد بحسب قلت و کثرت اختلاط
پس معلوم شد که سبب این مرض تغیر مزاج دماغ است از خلط سوداوی و چون معلوم شد که هر گاه مزاج دماغ متغیر شود مزاج
روح نفسانی نیز متغیر شود با آنکه جوهر روح نفسانی روشن و شفاف و پذیرنده الوان است و خلط سوداوی خلط
تیره و مظلم است و هر چگاه که این خلط مذکور با جوهر روح نفسانی بیامیزد روح را تیره و تاریک سازد و چون جوهر
روح ظلمت یابد کسی ترسان و هراسان شود و ناخوش طبع شود چنانچه در شب تاریک مردم هراسان شوند بواسطه آنکه در تاریکی
میان نیک و بد فرق نتوان کردن و از اشیای مضره نتوان تشخیص کرد و دور بود و از این هیچ چیز بتر از روشنایی
نیست تا نیک و بد بر ترسد و روشن گردد و رفتار کرد آن باشد و دیگر چون طبیعت خلط سودا سرد و خشک است و فعل
سردی و خشکی قبض قوه روح است و طبع انسان را مقبوض سازد بواسطه آنست که صاحب این علت و مطلق امراض
سوداوی همیشه متفکر و مقبوض و بدحال باشد و اندوهگین بود و ترسان و بهانه‌گیر باشد و آنکه این علت در پیران بیشتر شود
چون سبب است که چیزی خشک هر آنچه که بر زرفت دیر نشاه سید ارد و دیر درون باشد و چون این خلط خشک است
و هر خیالی و اندیشه‌ای ناصواب که او را بر آید و روی دهد بماند و بباید دانست که اوهام و خیالات این مرض بد چند
گونه باشد و چند نوع بعضی را چنان نماید که اجل او نزدیک است و زود وفات خواهد کرد و اگر سخن آن مرگ گوید و از آن
هراسان باشد و بعضی را گمان شود که او را زهر داده باشند یا خواهند داد و از آنجهت نزد او شراب نخورد و بسیار گریه
شود و بعضی را دم شود که مفلس و پریشان خواهد شد و انده و درویشی و افلاس ایشان را رنجه دارد و بعضی در دم

افتد که او را

افتد که دزد و راهزن قصد او خواهند کرد و حبس کنند و قصاص کنند و بعضی را این خیال افتد که او را در تنور برنشانند و بعضی را خیال افتد
که جهت رون او شمل عالم تنگ شده و بعضی را این موهوم است که در حلق او مار رفته و بعضی از این نالان است و از اطبا
متعدیان منقولست که در زمان دختر پادشاهی را این علت عارض شده بود و میگفت که در حلق من مار در آمده است
و در درون من است و هم وقت از این می‌نالیده و بعضی طبیبان میگفتند که غلط است و استیلای بلغم اندرون ضعف
در سر بجهت بوده که در حلق من مار در آمده اگر این را علاج نکنید من بمیرم و در آن زمان طبیبی حاذق بود تشخیص مرض او کرده
گفت راست میگوید که در حلق او مار در آمده و من سبب آن مرض دیده‌ام که در گلوی ایشان مار در آمده بوده و من علاج کرده‌ام
و من علاج این مرض نیک میدانم و من همین ساعت علاج این مرض کنم و مریض فی الحال خوشحال شد او در پرسید که از چه
چه بیم و صورت مار چه نوع بیم هم را بطبیب گفت طبیب در صغیر فرمود که تا ماری با آن صورت که گفته بود او بر آرند
و آن مار را بکشند و طبیب او را داروی قی فرمود و گفت چون قی خواهی کرد این مار از درون تو بیرون خواهد برآمد
ملال و دلتنگی تسلیم صلاح جواب یافت این سخن او معقول شد چون قی باو داد و بند چشمان او را بسته و قی فرمود در
میان قی کردن مار را فرمود او در رکنند و در جلد بکجا انداختند و گفتند با دل شکر ادا بده که مار از درون تو برآمد چون
چشمان او را گشاده‌اند دید که ماری بهمان صورت که تخیل او بود در جلد بکجا افتاده همان ساعت از آن وهم برآمد و از آن
مرض صحت شد و هر طبیب فراست از جمله لوازم است و علامت اشتقاق این مرض آنست که اکثر حالات دلتنگی و رشد بروی
غالب آید و سخنان نامربوط گوید و کارهای بیفایده کند و همیشه اندوهناک بود و قصدها کند بیجهت و گریان و ترشروی
و اندوهگین باشد و بیم دارد که کسی قصد او میکند و از چیزهایی اندک برنجد و زود رنج باشد و اگر رنجد رنجش او دیر
نماند و هر خود گمان زند و گمان برد و چیزهای سیاه پیش چشم او نماید مثل مگس و غیره و از امور نهانی کس سخت ترسان
بود و استیلای کند در او ان که سر مطلبه و محل گر تعجیل بخواهد جمع و کاهل نماید و گاه به کارات صبان تقاضا کند که
چشمان او خیره شود و گاه یکی شخص را دور میبیند و در ساعت هیچ نخواهد گوید فراموش میکند و اکثر ترس چیزها
گر و صحبت او در ترس بر او غالب شود و چون افتادن آسمان و امثال آن و در محلهای سهمناک و در کارهای پرخطر
بر انتهای آن هم وقع کند و کار محالات و مردم در نظر او متمثل شوند تا او را ده و بایشان حکایت و غضب و جدال کند و گاهی
خوشحال بود و سخنان بی ترتیب گوید و تدبیر نا صواب کند و از جنایت که ما حول بد کاری که قبل از آن مشغول بوده باز
مرض همان بر تصور او غالب باشد و از آن گوید و باشد که خود را از آن تصور کند چنانکه مرغ جلدی که خود را مرغ
تصور کند و حرکت مرغ را تقلید نماید و آواز خروس کند و هلال اعضای خود را از انتقال سند لیو و از جهت خود را از روز
دیوار و ارسنگ دور دارد و توهم کند که خود شکستنی است و اشباه اینها و اینها که در این مرض اندک تر ثمری دارند بوده

خود کاسه واقف میشوند بعد از گمان جلابت دارند از و علاج پرسند بزاری و چون قرار باید علاج نکنند بلکه حال قصد
ربندد وگاه باشد که سخنان و اخبار غیب و احوال مستقبل شنوند بلکه از مردم شنوند باید پرسید تا دانند و بگویند
انرا و راست اید و درین علامات مذکوره اشخاص متفاوت اند و بعضی چنانند که مرض بسیار باشد لیکن استبداد
نیافته و خود انرا هیچ درنیابند و عمر طویل باین میگذرانند و انرا بعضی سوء المزاج متفق نامیده اند و اسباب انکه
کم کم و مون مانند یعنی سودا از خون محترق حاصل شده باشد غم و ترس و اندوه کمتر از انواع دیگر باشد و امور
مسمک مانند و لون و بول او تخت تیره باشد و بسرخی مایل بود و انجا که از صفرای محترق عارض شده باشد
علامت او عطش مفرط و تند خوئی و صفرة روی و تلخی دهان است و اعراض بزرشتر است و انجا که از بلغم
بود کسالت یعنی کاهلی و دستی و کم گفتن بر و غالب باشد و خواب مفرط و بیاض لون و تیرگی مایل بود و ان
شاهد است و انجا که سودای محض باشد خوف و فکر و اندیشه بر وی غالب باشد و رنگ او تیره که بسیار مایل
بود و انچه لاغرکت تمام بدن افتد سبب ان حدت سودای تمام از ابتدا بر مرض جلد و سبز زنا جنس غالبت اعراض
خون بود ... یا جو و اخلاط از برو خارجی بران استشهاد نماید و انچه بنارکت مراق بود و علامت ان
جشای حامض و دوار و طنین و اختلاج و تصاعد و بخارات چنانچه بنداره که سست میشود و منتقل شدن صور
و درد معده و نفخ و قراقر شکم و تمدد اغذا و در مراق از اطراف جگر بیشتر ظاهر گردد و انچه از جهت افتد
مزاج و حالت ان مشغول باشد و این نوع کم است که نزدد و ابوالخیر خمار گوید که سبب تولد این علت بنارکت
سپرز است که سپرز خانه سوداست و سبب میل رکت است که هر روز قدری از سودا از سپرز بمعده اید تنفیه
که از سپرز بمعده متصل است پس هرگاه که سودا بمعده بیشتر اید با سودای ناطبیعی منصب شود و قوة دافعه معده
از دفع نتواند کرد و در معده حرارت باشد که بخارات که از ان سودا هیجان کند و بدماغ متصاعد شود این نوع را
بعزمراق گویند علاج انجا که سوء المزاج ساذج باشد تدبیر کار در این برانند نوع تبدیل مزاج بود و بالحاح و دوام در ترطیب
باقل اغذیه و اشربه مرطبه و فواکه رطبه اغذا و مفرحات و شراب اعتدال که مرطوب معرق کاسنی یا باب و درین نوع
و در جمیع اصناف این مرض نافع است بشرط مقدار نقل بهواهای سرد و تر از هرچه خشک کند پرهیز باید نمود و مداومت
نمودن بر اشیاء مرطبه چنانچه در ابواب سابقه مبین است و درین علت در علاج او نه تعجیل باید کرد و نه تغافل باید ورزد
بلکه اصلاح متصل بتدریج نمود و در تقریب کشفی بدن مریض باید کوشیدن و شغلها باید که از ان فرحی حاصل شود کشف

سوء الکمیة بتخصیص تفریح شکار و شکار کردن و سیر اشیا خرم و ریاحین و سبزها و ابهای روان و صورتهای مطبوع و سماع
اغانی ملایم و ترنمات شیرین بتخصیص از صاحب الحان و خوبرویان و محبوبان بوقوع اید چنانکه استاد سفیر باید جست
خوش خوش اواز خوش هر یک چه دارند لونها و لاجم خوش لونت بود و محبت حجت از ادراک دو مدار
اعزه و دوستان و اکرام و انعام جمله دوای این مرض بود بلکه اکثر امراض را مفید است و ارتب رشها و خوش ابدها
احوال را بسیار نافع کند و نفع عظیم باید و همیشه فرق سر و کفهای پای و لیکی شکی و ناف و مقعد را بروغن بنفشه
بادام یا نیلوفر چرب باید داشت و روغن کدو نیز نافع است و اگر علاالدوام و رق از دیدن تازه مرکب باید هم
داشته عظیم نافع بود و بسیار مجرب است و انجا که ماده باشد بانی تدابیر مذکوره تنقیه بدن باعتدال باید کرد و زود
زود باید کرد و شل مشتاقه گشته‌ها و مسهلات سریع الحرکة خفیف و فصد صافن کاسه که خون غالب بود یا سودا
و در تمام عروق اشد ربافته نافع است و اگر در است افتی باشد فصد باسلیق بزشیده است و از انکه غذا و معده ترش
و فاسد میشده باشد قی فرمایند و در هر سه روز بگیرند بمسهلات است که با سودا بسیار نکو اید و مداومت تنقیه و قی بود عظیم
نافع اید و ما این اطعامات میوه شیرین خوردن جهت منع حرکه بخار و تعقیط روح نفسانی را تا در اوقات بسیار مفید
است و علامت حمام فاطره بغیر معتدل و با غمزه رجبات بس مفید است و در مراق باید ادویه تنوار مذکوره کار بسته تا کار
نفع بود و مثل زیره و دار فلفل و مصطکی و نفل و زنجبیل و اشنه و غازه و امثال ان و در اتش انداز نند و اصلاح حال دل
و جگر باید کردن بمفرحات دل و مقویات جگر و این معالجات و تدابیر قبل از استحکام این علت بنود مؤثر است بنابر انکه
چون استحکام یافت مادام این مرض در بقیه سال باشد زود تکمیل نزود و از ماهیت این مرض است که صاحب این علت
فرمان بردار طبیب نگردد اگرچه بعلاج فی الحال راضی شود فاما زود در ان او متقلب شود و اطاعت طبیب نکند و شیخ الرئیس
میگوید که در علاج این مرض تأمل باید کرد که ماهیت علت در دماغ تولد کرده است یا بر اثر کیفیت یا از حرارت دل و جگر و اقع شده
یا از ضعف بسبب زد و همچنین تأمل باید کرد که ماهیت علت و سبب است یا صفرا و یا سودا و یا بلغم و علاج بر مقتضای
و بر ماهیت چنانکه واجب است باید کرد اما علاج که درین مرض است که هر گاه اعراض این مرض بدید اید زود بعلاج او
مشغول باید شد قبل از انکه این علت قوی گردد و اعراض او لازم شود و هر او نه این علت یکبار از حد تند تنگ
بار است از بدو انکه چون علت قوی گردد علاج او متعسر بلکه متعذر باشد چرا که یکی از خواص این مرض است
که فرمان طبیب نبرد و شربت و دوا که فرمایند نخورد و لازم است باید نمود که دل او در زمانها و جوها دارند و در خانه
پاکیزه و مصفا و ملکف و خشک نند و هوای خانه را باسپرغمها و فواکه خوشبوی دارند و غذاها که بپسندید

دماغ را گرم و تر سازد و اینده باشد و بعد مقدار معتدل و باندازهٔ قوت معده و باید که قبل از غذا حمام فرمایند و در حمام آب
خوش معتدل در حرارت و برودت بکار دارند و بعد از غذا بچهار ساعت دلاکی فرمایند و لب با معتدال ...
اگر رطوبت غذا با غفار رسود و در هر رمانی ... فرودن رطوبت بیشتر باید کرد و از جماع باز باید داشت و اما استفراغ
بالجمله علت او در دماغ او تولد کند بسبب حرارت مزاج دماغ باشد چنانکه حرفة که غذای دماغ گشت فرودی گرم شود
کهود سوداوی شود و گاه باشد که سبب این علت بخوابیدن و فکر و اندیشه بسیار در علوم دقیق شود و در علاج این نوع
مزاج دماغ را باعتدال باید آورد و تنقیهٔ دماغ از خلط سودا باید کرد باستفراغها برفق و باید بر مزاج از تر بر
تحلیل غافل نباید بود و در هیچ نطول و ضمادها و شموم و ان محللات غلط نباید داشت چون بابونه و اکلیل الملک و گاه باشد
که در ین ضمادها و نطولها بتخم شبت و سوسن احتیاج شود بنابر آنکه ادویهٔ بارده که بجهت ان محللات سرشته باید ضماد نیز را
سیلان انگیزد که ضمادها بان ترتیب باید کرد بگیرند بنفشه و نیلوفر و برگ کوکنار و کدو تر و اگر کدو تر نباشد مغز او
نیم کوفته و از هر کدام یکجزو دیگر بابونه و اکلیل و شبت و بیخ سوسن از هر کدام یکجزو و بان تدابیر مذکوره از مسعوطات
دماغ نیز غافل نباید بود چرا که چیزهای محلل اکثر مادهٔ را تحلیل کند لیکن قوت را ضعیف کند و در شب ... صلاح
الکحل و دوای مسعوط مثل زعفران مورد و برگ ابو و شبیها اضافه نماید مناسب و انفع خواهد بود و قبل از استفراغ ضماد کاهی
قوی را دور باید داشت و بان طلا اختصار باید کرد که گلاب اب برگ بید و اب گل بنفشه و قدری روغن گل با هم
طلا سازند و بعد از تنقیه دماغ معجون سحاج برسعید که مجرب است بانکو باشد هلیله کابلی و هلیله سیاه و اکر ... بلیله
از هر یک ده درم ... و دوس افتیمون لعاج فادیقون مقل ارکا ... سقمونیا دو دانک درم تربد مجوف سفید پنج درم
عسل مصفی سه وزن ادویه ترکیب سازند چنانچه رسم است و قدر خوراکی سه درم تا چهار درم اغذیه نافع در ین علت
بخود ... مرغ فربه و شوربا بنج ... گوشت بره فربه و اگر ابگوشت بره و مرغ فربه و بقیه برنج و بالوده قندی
با عسل گرم روغن بادام و گلاب و مغز پسته و مخاس ... باشد و فرنی قند و پالوده گوشت که سفیده باشد و مرغ
و حلیم گندم ... قریب اینجمله و درین باب بانافع است و انبرود نافع درین مرض شربت سیب و شیرین بهی شیرین و انار
و یموسنی و عرق بید مشک و عرق کاسنی و عرق گاو زبان و گلاب و قند سفید و تخم ریحان شربتی ساخته بر صباح و در ناشتا
جایش نیز نافع خواهد بود و شراب انگور ممزوج معرق گاو زبان یا کاسنی یا باب سیب منتفع النفع است و هواهای مناسب حالت
بقند و مغز بادام و در کمال ... و شیب ... صحرای تر ... بادام از جمله نافع است و از خواکه خربزه شیرین رسیده

امراکرد و انکور

ابدآ رد و انکور و شیر ... از کره و انجیر پخته با لیده سفید و سیب اصفهانی رسیده خوشبو و اند دانه شیرین ... و بقه تمیانه
شیرین کیلاس پخته با لیده و خرما لکنکه بهند و انسته شیرین یجرم گلاب ... مجموع ... مقویات مفتیات و مسهلات ... اما در ین اللحیان
مخصص گردد و افتیمون جوش شود باشند و در طبیخ سوخته و سنا ... بجوشند ... ده درم گل سرخ ده درم بابونه ... ده درم
کاسراب جوش شند تا بنیم ایند در وقت شقاق ... مغز ... و در وجه نمیم و ... که بر در نا ... دهند و ابن طبیخ
را در هفته دو نوبت دهند نافع و مجرب است و الله اعلم

باب بیست و ششم از مقاله اول در انواع دیوانگیها و اسباب

علامات و معالجات ان باید دانست که انواع دیوانگیها چهار نوع است اول را مانیا گویند دوم را داء الکلب
گویند و سیم را صبار و چهارم را قطرب اما نوع اول که مانیا باشد دیوانگی است که فعل دماغ و ران گرد و هیبت فسادان گند
که در ... افتند و هرچه باید شکنند و بدرانند و بهمین اعتبار این نوع را مانیا گویند و معنی مانیا ... در زبان ... است
یعنی داء الکلب این نوع از مانیا باشد لیکن گاهی مدخوله کند و گاه قیقه دیوانه و گاه ... کند چون افعال و خوی کلاب
و بنا بر شبه افعال این نوع را داء الکلب گویند اما ماده علت مانیا بسیار صفرای محترق باشد که در دماغ متحقق شود
اما نوع سیم که انرا صبار گویند و عروض این نوع اکثر از برسام گرم و تبهای محرقه است و سبب ان خشکی طبع مریض
که بان سبب صفرا احتراق پیدا کند و سنجار ان بدماغ تصاعد کند و نوع چهارم را قطرب گویند و او نوعی از مالیخولیا
و صاحب این علت در یکجا قرار و آرام نگیرد و قطرب ان جانوریست خرد مثل پشه که بر روی آبها سیر دود و
حرکتهای ... دارد و بیترتیب از عجب است و ... بعضی از عوام الناس مراب ... میگویند و ... دو اب بازی که ...
میگویند و بهمین جهت این علت را بان اسم خوانند علامات در قطرب بی نفرت و وحشت از خلق پیدا بود
و بار جود ... و سقراری همیشه مقام در مقابر و خرابها کند و اکثر در شب حرکت کند و هم وقت خلوت طلبد
و مرسته های وی بشرها و دردها ... بجهت بسیار ... دوی و در سنگ و چوب زدن و در خارها رفتن و
در افتادن و شکستن چیزی ... بجهت روادت اخلاط و درچشم ... او خشک باشد و در مانیا بجهت
روادت خلط و حدت و احتراق و اضطراب و بدخویی و گریز چونه ... و غضب و تعب او غالب باشد
و در داء الکلب خفت و بدخوبی بان مرتبه نباشد و گاهی ارام گیرد و گاهی اند او خنده کند و لطیفه گوید و حرکت
مضحک کند یعنی از و فعلها سر زند که مردم از ان حرکت او خنده کنند علاج اینجمله علاج مالیخولیا بود و با معالجات و
تدابیر طبیبه او لازم بود که مریض را مقید سازند و تادیب کنند و تخویف نمایند یعنی بزنند و ضرب شدید تا گرم
تسکینی یابد و در علاج فرمان بردار کند و کسف یابد و در ین انواع منفعت ... اسطوخودوس ... بسفل
و تکمید ... نافع است و گفته اند که بعد سهم افیون بمریض خورانند که در رد و علاج یابد و اگر ... و ...

سازند تا بمیرد پرهیز نتوان دلو و در قطرات و غیره میان سر او را داغ کنند نافع آید و اگر در سر جمله و وارده و خروج مغز
فرو برد و برچسب وحشی او را در سر مالیده خواب کنند این مرض از و زایل شود ان شاء الله تعالی **باب بیست و نهم از مقاله**
در بیان عشق و احوال او و اسباب و علامات و معالجات آن بدانکه عشق و علت ارماتیون و آن اکثر عارض جوانان
ولوعان بیکار را عارض شود بسبب بسیاری قوت شهوت و میل ... و تحریک و تعفن شدن
آن در مجاری و تقصیله کیفیت بخارات رویه سوداوی بر دماغ بخصوص که غلبه فکر معشوق و آرزوی وصال خود
و بخار بیشتر شود و در احراق و برست مراقبات و علامت غور و خشک چشمان بود با نظر گردد و اگر کم کند آب از چشم
او با او برآید و ... در معالجات فرو ریزد و تبریح تلهیب جنبیدن و لاغر شدن ورزد و زرد بودن بی سببی ظاهری و در
و بر نفس زدن هر زمان او کشیدن بی اختیار و از استماع نغمات و ابیات عاشقانه محصوص شدن و از شنیدن
نام معشوق و دیدن او مضطرب شدن و بطور و انخفاض نبض و کم خوردن و قلب و اشتها علاج او با وصال معشوق بود چنانکه
گفته اند العلاج للشیء کالوصال و اگر معشوق مونث باشد سعی نمایند تا با او عقد کنند تا تمام با صلاح آید بخصیص
بعد از مباشرت و اگر بخلاف این بود بوجود ملاقات و مصاحبت و تکلم و بسیار نظر بر جمال او نافع بود و در مراعات
غذا و غیره اهانت کند در بلوی با شیر تا یافته و از مصاحبت و ملاقات میسر نشود و تدبیر مشغول ساختن او کنند از
معشوق چنانکه جوانان و بپرست از ابدان و از نزد معشوق جنت او بر عاشق گفته و بد مزاجی او را در دیب
سازند و کسی را که ممکن آن تزریح از دست باد نمایند و اگر راستند چنانکه او حریص شود و از آن خارج آید آنگاه
او را تزریح کنند نافع باشد ... در روز طبیب ... چون درد ... در بیان ...
و بسیار ... مثل ... هر کسی که براه صدق عاشق باشد در طور طریق عشق صادق باشد
نزدیک طبیب حاذق آن شیفته را وصلت علاج که موافق باشد من عشق واقع شود و بتدبیر دماغ
و اصلاح او بسر تر نمایند و بالجمله اگر میسر شود او را مجامعت معقول مطلوب فرمودن و بکارهای مرغوب و معانی فوق
انگیز و شکار روا نمایند و صحبت مردم مهیب و دستان و طرف مشغول داشتن نزد و ملاح بزرگ و اگر با پنهان
نشود چاره نباشد جز آنکه او را مدت کنند بعبارات و محرارات فاضل دارند نافع باشد **باب سی ام از مقاله**
در بیان گرفتن سبات و اسباب و علامات و معالجات آن بدانکه سبات خواب ناطبیعی را گویند که دور و دراز
و دراز باشد و صاحب این علت ... بدشواری بیدار شود و چون بزور بیدار کنند فی الحال دیگر خواب کند
و بیدار شدن او گویی از خواب گران آید ده مانند و بباید دانست که سبب خواب چو کرد است خواب حالت
که روح نفسانی در آن حال از کار فرمودن آلت حس و حرکت باز ایستد تا خاستها معطل باشد

واز افعال

و از افعال روح نفسانی خبر و حرکت تنفس که انسان بدان زنده است نماند و خواب طبیعی حالت که روح حیوانی متوجه
بدن شود تا غذا را نیک بگرداند و روح نفسانی در آن حالت روح حیوانی متابعت کرده از کار فرمودن آلات حس و حرکت
باز ایستد و سبب سبات یا افراط تحلیل روح بود بجهت تعب مفرط و ریاضت و بالمال که بدان استراحت باقی روح و در درون
جمع شود تا بدل ما یتحلل شود و یا سرد و بسته شدن مسالک روح نفسانی باشد از رسیدن صدمه یا ضربه بعضلات صدغ یا وصول
برد از خارج که عصبات را حرکت کند و گذر روح نفسانی در آن موقوف ماند و در داخل جمع آید و یا برودت و رطوبت از خارج که اعصاب
را مستر ... سازد و بر هم نشیند و گذر روح نفسانی در آن دشوار شود و یا وقوع محرزی که روح را غلیظ سازد و از نفوذ منع
ماده یا سده را مانع آید یا از عروض استیلای جالینوس کر ... غلیظ سازد و مانع آید از نفوذ یا حصول برودت و
رطوبت مزاج دماغ اعضای آن از نفوذ روح بخارج مثل برودت و رطوبت خارجی خواه سادج بوده خواه مادی و جاری
از برودت سوداوی و رطوبت جمع افتد و شناختن وقوع آن از هر سببی از این اسباب مذکوره بتقدم آن سبب و با علامات
آن سبب چنانکه در کتاب بیان است است ... بود و سبات بمعنی محل جهان غالب قوت میل ... دیگر مسکنه منتسب شود و فرق میان
سبات و سکوت بحسب ظاهر چنان است که سکته بغتة افتد یعنی ناگاه افتد و در آن نتوان آگاه شدن و سبات بتدریج
و سکوت را دم زدن دشوار و با خرخره بود و سکته و سبات بصورت خواب که ماند و سکته و سکوت بسبب مجنون بحفرت و سبات
مایل بود و فرق میان سعفی و سبات بدان کنند که در عشی نبض زیاده شود و او را نتوان آگاه شدن و سکته بصفوة مایل
بود و میان محققه ارم و سبات فرق چنان کنند که آگاه شدن او بغفره شدید ممکن گردد و سکته بزرگ ... و بی سر تا مایل بود و در
قرب سبات سبات آن بود که اگر آگاه گردد و طبیعت قرینه اوبیبی سبات ... اوبابه سیل کند تمام و تفکر شود و الله اعلم
علاج آنکه سبب افراط تحلیل بود بتدارک و اتصالات ... تحلیل اصلاح باید کرد و او را هر لحظه حاضر باید
کرد و تقویت دماغ نمودن و آنجا که سبب صدمه و ضربه بود و اول کوفت از از طرف باید ساختن آنگاه آگاه شدن و دیگر
که سبب برد و رطوبت خارجی بود و بکمادات گرم و خشک کنند اصلاح باید نمودن و آنجا که سبب وقوع محدروس و امساک
آن بود علاج بر سر تریاق و در محلل میان اسک باید کردن و آنجا که سبب بد مزاج بود علاج صلاح ... سر و مناسب باشد
و آنجا که سبب رطوبت مزاج بود علاج ابن عرس مفید آید و گفته اند که سقوط ... و عمر ... نافع بود و در بار
او روغن قوت بیرون ... حیوانات انجامست و الله اعلم بالصواب **باب سی و یکم از مقاله اول**
در بیان کردن سهر و اسباب و علامات و معالجات سهر خواب ناطبیعی با افراط بود که صاحب آن هر چند خواهد که خواب
رود خوابش نیاید سبب آن یا سوء المزاج روح و یا بورقیه خلط محتقن روح بود سبب سوء المزاج بیشتر آن باشد و سر و
خشک یا این هر دو نوع قاتل باشد بالاخص که طبیعت را برفع خود مشغول دارد و روح بدان متوجه باشد
و یا سایش نتوان بر داشتن و یا فساد مفرط که طبع را مشوش دارد و بخارات مفرد از آن بدماغ صعود کند
یا خلط سوداوی که بخارات و ماغ و خشک و روح را مشوش دارد و چنانکه در ... معلوم شد و شناختن
حدوث آن از هر یکی از اسباب مذکوره بتقدم آن سبب و ظهور علامات آن چنانکه در کتب بیان

دست میرکند و معالجه آنکه سبب علت از خلط بود و اگر سقوط و حرارت و سوزش و غم و غصه و مانند آن و امثال آن اگر نصیحت او

و با بخار سودا و غیر آن باشد و بعضی از اعراض مالیخولیا مثل آن بود علاج بدستور علاج مالیخولیا باید کردن یعنی تبرید و

مرطب و استفراغ نمات و تعدیل مزاج با حمام و نطول بر سر و امثال آن و ملک در حمام و نقل هوا و استنشاق

بارده بعد به تحذیر و شراب ممزوج در شب انداو اگر سبب او غیر خلط باشد و رطوبت جشم در بینی و سیلان و غفت

گرم شدن آن بسیار رسیدن و ممنوع صداعها و صفرا و زکام بسیار مناسب بود و از حکمان اطبا نقل میکنند

که صرع اکثر عموم بزرگ را از دود دماغ افتد و علامت آن گنده بوی مخاط و بسیاری رطوبت دماغ و حس اگر

چیزها در مقدم دماغ و گرانی و خارش و دغدغه در آن موضع و حدوث این مرض در ضو و در حرکت بیشتر شود علاج آن

بود که بمسهلات رطوبت را کم کنند و چیزها که لزوجت را ببرند در بینی چکانند دو شنبه و بر بیان و دوا برود از

که در صداع دود دماغی گفته شد علاج کردن و بعده تنقیه دماغ نمودن و تعدیل مزاج کردن و چون اعراض دماغ

معده و دل ضعیف شد در معالجات علاج هم اینها را واجب دانند و طریق کلی در مراعات صرع علی است که چون صرع

گرفت اندامهای او را راحت بدارند و به پشت خوابانند و اگر تشنج قوی باشد انگشتان دست او را کشیده

تا ناخن ازرده نشود و انگشتان پایهای او را نیز راست بدارند تا ناخن بر زمین نزنند و اگر زبان بخواهد

در ابتدا و لیت و در میان او بنهند و در آخر سر او را بلند و در سینه نکیه کنند و بعضی اصحاب مفصلات او را محکم گیرند

و مانند آن چنانچه در تشخیص گفته شد و چند بوی خوش نزدیک او باشند و بر پشت و لب کردن و در درون گوش او بمانند

و با بخار از اوقات قبل از نوبت او را محافظت نمایند تا در آب و آتش و چاه و جویها و غیره یافتند و از بلندی دیوار

و کنار آب و آتش و مواضع با هوا او را حفظ نمایند و از چیزها که از اصل آن صرع حرکت آید احتراز نمایند چون

خوردن گوشت و افراط خواب و غذاهای غلیظ از گوشت حیوانات بزرگ و لبنیات و میوه‌ها که حلاوت دماغ آورند

چون شلغم و کرنب و سیر و پیاز و باقلی و عدس و لوبیا و هر چه بخار را انگیزد و تیز شود و با کثرت سرود از

پرهیز نمایند و همچنین بر هر چیز که بوی آن هوا را گرفته است چون دود و سوختن و دود سوخته و قطران و باروت و مردار

سوخته و دو بهای مردار تحفظ از آنکه او در هنگامی صرع افتد و همچنین از چیزها که حواس را بی‌رنج کند

و بخار دماغ را بحرکت آرد چون نقل انداختن در آب‌ها و دوار و کثرت کلام و آوازها بلند و نظر کردن در آب

روان و از بلندیها نگاه کردن و بسیاری فکر در مسایل و وقت در زیر دریاها در استخراج رسمهای دقیق و مانند آن

مشکله و غیره و بر سفیدیها و روشنی قوی نظر بستن و از رنگهای ناموزون در روی کیایف یا انگشتان و نیز از هر

فعلی که اخلاط را بحرکت آرد [illegible] حرکات عنیف بلا عادت بر اسپ و جماع با فراط و حمام گرم و خواب روز

و افراط حرکت [illegible] و در سرما غالب و نیز از اعراض نفسانی مفرط بتخصیص از غم و خوف

این مجموع

این مجموع باشد است بدین این نسخه بر جامع النفع در بیان مرض کردن باشد است نزدیک سیان و دوا بر وی بار میان

سر بر محل یا موضع و نزدیک کردن اثر بر روغن و عقرب و روغن نفط و در هر هفته تسهیل یا بحیلان مناسب یا حقنه

کردن و در روز در میان قی کردن و حرکت معتدل با این طعامها خانچه عرق فی الجمله ظاهر شود و سهامات القیح

نمودن و چند بیدشک و فا و اینا با خود داشتن و بر معاجین مقوی بزرگ اشیاء مشروود بطلوس و تریاق اربعه

مداومت نمودن و مریض را خوشدل و خوشحالی داشتن و نظر الیف و نقل لطیف و صحبتهای مرغوب مشغول

داشتن و نقل هوا چند بار صورت مرض کردن و در مواضع بلند نشستن و از استفراغ و تخم دور بودن و بکم

خوردن آب و فواکه مداومت نمودن و ملک معتدل از طرف بالا بشیب کردن و مغرغره مناسب کردن

و در هر سر ماه قدری کم چند بیلکی باب حل کرده اشامیدن و هم چیزها میگویند که مرض بسیار را ارنموده کم در هر سر بالی

سه روز و افسونها که در این باب مجرب است خواندن و بر دوی دمیدن نافع است و علاقه جان لقمه کرد نقش

چون از خواب برخیزد صباح او را از زبان شناسا بشنند و جام سفید بر سر او نوشته و مغز کز کنند و در ترا

ریزد و چار روز افسون نیز بدست کرد و افسون بیخ اندو چار روب را از سر او با طلاف فرو میکند و چون تمام

میکند سه بار بر زمین میزند و افسون را سه مرتبه و با هفت مرتبه بخوانند و اگر روز اول سه کرت و روز دوم

پنج مرتبه و روز سیم هفت مرتبه بخوانند نیکو بوده و بخواندن بر قدری آب بخوانند و بر بیعدو بر رو بپاشند و اگر بخار

و شربت او اکثر اوقات بخوانند و دمند خوب خواهد بود و در وقت بخود آن بر آب بخوانند و بر رو از یا

هم مفید است و بلفظ هندی افسون این است باشد و بجز از مرده و غیبت شوروغ هستی سمندر ترنگ کات

کاه کت یا بلی کلاه توکه و کهار رنا جهال کتوکن کرهن کتوکن کت کت کنگا اکرسل یا بن جون

مادران کا جار جیو کنول بجریان جیو کنود رکا جیو من کنکا تا هسی رکتی لا جیو

من کنکا جیو راسی جاده جیو جیو من کنکا لا بای بای ملیون میری جمعت دهاتریا بر ساوتی

کوری کا بست مهادلو کتری تا این جهال لکی جهال سرتا این مرت تا این جهال کنت تا این و جهال

بست تا این جهال جهالمسری ادکی ایسر و مهادیو کا سندر الا کا جاجها لا سنته ربار جا و تمام این د

افسون این چند لفظ دیگر را خوانده بر مریض دمد دشت و هنی فولی سار آساریا ربها زابند

هتول تیلنی یاربی بر ابها پیچ کها و ارکه کری سرها کوزر راد سنبکر سوباست نافع بود است و نسبه

نقاط داکنه بتجربه پیوسته در این علت است که هر روز از خند بیدشک انزا قند زوی و دانش بچکان

نیز میگویند با سبب حل که صباح در ناشتا بیاشامند و غذای چرب سالم و هند تا سه ماه و این علاج

اگر بعد از تنقیه دماغ واقع شود انفع خواهد بود و عود صلیب حقیقی در گلو او بکنند و ازبند این نیز مجربت

مفید بود والله اعلم بالصواب والیه المرجع والمآب باب سیم از مقاله اول در بیان کابوس

در بیان احوال سکته و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست که آن علتی بود که قوت حس و حرکت ارادی
ناگاه تمام معطل شود بسبب مانعی و صاحب این علت را هیچ حرکت جز دم زدن نماند زیرا که آن حرکت حرکت
ارادی نیست و این مانع شده نامی بود که بیکبار در بطون دماغ واقع شود و دماغ اندر رسیدن روح حیوانی
را از دل بدماغ و نیز مانع آید نفوذ روح نفسانی را از دماغ بجمیع اعضای حس و حرکت و سبب این علت
خلطی بلغمی غلیظ بود یا کثرت خون سوداوی یا تشنج غشاهای دماغ خود را از یبوستی که یکبار در دماغ شود
یا از خارج مثل سرمای قوی و ضربه محکم و سقطه سخت یا از داخل چون بخار فاسد سمی غلیظ که از جمله محتبس شدن منی
[illegible]
بر دو جانب دماغ را [illegible] سکته کرده اما علامت سکته که سبب آن بلغم غلیظ لزج است گرانی سر
و دوار و ظلمت بصر و اختلاج جمیع بدن و بسیاری خواب [illegible]
[illegible]

[illegible]

بلکه از جانبی فصد کند از هر دو رگ قیفال که آن رگ سر است یا از هر دو و اجبان یعنی از هر دو [illegible]
و حاقن [illegible] نیز مفید است و طبیعت را بحقنهای [illegible] و اور دکن و بعده بحقن حاد [illegible]
[illegible]

بلکه از زه [illegible]

تا زمانی که خون او روان شده و جهانی او را مالیده اند و [illegible] زده اند چنانکه خون تنک بحرکت آمده
آنگاه بر سر او چیزها که از [illegible] اند و دیگر [illegible] بپاشنده اند تا مدتی اندکی بحرکت آمده و تنفس ظاهر شده
و بعد از استیفا [illegible] قصد حقیقتا [illegible] نیز بکار داشت و از آن شربه داده و [illegible] اند که بعلق او چسبیده تا بهوش
باز آمد و بعد از آن مراعات میکردم تا تمام از آن علت خلاص شد باذن الله تعالی و اینجا که سکته از روی خون خیزد
یا سقطه شود سر او را برهنه کرده تا زمانیکه حجامت بر سر او زنند تا بهوش آید و صواب ترین تدبیرها در امر معالجه این علت
آنکه اگر خون غالب باشد فصد کند اولا و اگر بهوش نیاید سر او را تراشند و شراب فاروقی بر سر او مالند و اطراف
او را دلک کنند [illegible] تا بهوش آید و بعد از آن با حقنهای مناسب [illegible] را دفع نمایند
و اگر با اینها نیز بهوش نیاید چیزهای سخت گرم کهنه بر سر او می‌نهند مانند [illegible] و اگر قدری [illegible] بر سر او
او مالند نیز نافع خواهد بود و هر گاه [illegible] شود [illegible] چهار روز [illegible] مراعات کنند تا سعادت [illegible] و مراعات
او بدین طریق کنند که بر جماع ماء العسل [illegible] مسهل بکار دارند و با حقنه مرافق کنند و غذا
نخود آب [illegible] بدهند و [illegible] ترکیب الشفا کند که در این امر عظیم النفع است و
و اینجا که [illegible] باشند [illegible] گرم [illegible] تا به گرم نیز
نافع است در این علم و باید که در مسکن مریض [illegible] گرم باشند [illegible] مرهم [illegible] سر او [illegible] مفید خواهد
و [illegible] مذکور [illegible] کیفیت خواهد بود والله اعلم

باب سیم از مقاله اول در بیان کیفیت احوال
فالج و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست که فالج در لغت نقصان [illegible] چیزی است و در اصطلاح اطبا
استرخای عصبات و عضلات و اوتار یک شق بدن و باطل شدن حس و حرکت آنها گویند و گاهی بر سبیل عموم سست شدن
و باطل شدن حس و حرکت هر عضوی را فالج گویند و این مرادف استرخا بود و فالج و افلیج یک معنی مستعمل بود و سبب فالج
یا آنست که روح حس و حرکت در آن نفوذ نکند یا آنست که بر تقدیر نفوذ اثر و قوت را عضو قبول نمیکند یا از
فساد مزاج آن عضو با جهت مانعی که آن سوء المزاج مفرط است که عارض آن شده باشد و این سوء المزاج اکثر و اغلب
چنانست که بارد [illegible] باشد [illegible] و اجتماع اجزای عضو شده مجاری روح
میکند و رطوبت [illegible] و [illegible] اجزای عضو [illegible] میکند و حرارت
و یبوست بر خلاف این عمل میکند لیکن چون حرارت و یبوست مفرط شود [illegible] تحقیق تمام مجاری را مسدود کنند
و این نوع افلیج را [illegible] در یک عضو واقع شود و در تمام بدن و [illegible] در یک شق بدن [illegible]
و امثال آن اما عدم نفوذ روح حس و حرکت در اعضا یا بجهت قطع مجاری بود از [illegible] یا بسبب سده بود که در مجاری
روح واقع شود از [illegible] و [illegible] یا از [illegible] شدن اجزای عضو [illegible] شده [illegible]
[illegible] آن عضو [illegible] ضربه سخت یا وقوع سقطه محکم از خارج یا مجاورة ورم یا میل نمودن فقره از فقرات گردن
و پشت بسوی [illegible] و یا باشد که سده و انقباض هر دو مانع شوند چنانچه [illegible] افتد [illegible]
[illegible] و فرق میان آنکه [illegible] و سقطه [illegible] بسبب قطع مجاری یا بسبب انقباض [illegible]
بدان کنند

بیان کنند که فالج [illegible] بود و [illegible] ورم [illegible] واقع شود و باید دانست که هرگاه سبب فالج در یک شق عصب افتد اعضای
را که حس و حرکت [illegible] ممنوع شوند و باشد که گاه [illegible] حرکت افتد و عصب حس سالم ماند علامت آن
که عضو [illegible] را احساس [illegible] باشد [illegible] و هر گاه سبب [illegible] افتد [illegible] در طول [illegible] کند لیکن [illegible]
[illegible] اکثر اعصاب [illegible] از جوهر دماغ رسته است و هر گاه سبب در یک [illegible] افتد یک نصف [illegible]
در طول و یک نصف [illegible] گردد و نصف [illegible] گردد [illegible] بعضی اعصاب [illegible] است
و اگر سبب [illegible] تمام [illegible] شود [illegible] فوق رقبه است [illegible] اعصاب
حس و حرکت [illegible] از بطن مقدم دماغ [illegible] حس و حرکت اعضا [illegible] باشند و این نوع افلیج از
انتقال امراض چون قولنج و [illegible] و ذات الجنب و ذات الریه [illegible] و لقوه [illegible]
[illegible] بسیار افتد و گاه باشد که [illegible] عظیم [illegible] یا بسبب حرکت عنیف [illegible]
[illegible] بود [illegible] اطراف [illegible] عضو [illegible] باشد [illegible]
[illegible] علاج [illegible] باشد و [illegible] خلاف [illegible] علاج آن [illegible] باشد [illegible]
[illegible] ضعیف [illegible] نباشد تخصیص [illegible] رطب [illegible] باشد [illegible]
ضعیف باشد [illegible] **علاج طریق** صواب در علاج این علت [illegible]
مرض [illegible] علاج [illegible] چهار روز [illegible] علت را [illegible] سبب [illegible]
او [illegible] روز [illegible] باشد و اگر [illegible] غالب شود ماء العسل [illegible] صفت [illegible]
[illegible] و [illegible] کنند
بدین طریق که اول [illegible] تا [illegible] و [illegible] کنند
[illegible] و [illegible] از [illegible] روز [illegible]
[illegible] و [illegible] صاف [illegible] و [illegible]
و [illegible] ظاهر [illegible] باید دانست که [illegible] شراب [illegible]
شراب [illegible] عصبات [illegible] تریاق [illegible]
یا شراب [illegible] تریاق [illegible]
[illegible] علاج [illegible] که [illegible]
[illegible] صفت [illegible] از [illegible]
[illegible] تا [illegible] صاف [illegible]
[illegible] باشد [illegible] چنانچه [illegible]
[illegible] از هر کدام [illegible] چنانچه [illegible] و این مجموع [illegible]

١٠

دوازده قیراط دهند و صفت دیگر از جملت دهند و بهتر [illegible] مجیده و قیراط دهند و باز گفته [illegible] چهار قیراط
دهند معجون [illegible] صفت [illegible] نمایند و برای [illegible] قیراط [illegible] شش قیراط برسد و قیراط [illegible] و این معجون نیز در
[illegible] نافع است منقول از ذخیره [illegible] سطوخودوس عاقرقرحا از هر کدام ده مثقال فربیون [illegible] درم انجره سه درم
پوست [illegible] سیاه پانزده درم عسل [illegible] درم روغن جوز ده درم ادویه را [illegible] نرم کوبند و [illegible] روغن [illegible] ساخته
بعد [illegible] شربت [illegible] درم [illegible] اختیار نمایند صاحب فالج و لقوه و رعشه و سکته را سودمند بود [illegible]
بعد از استفراغ دهند صفت حب [illegible] که محمد زکریا اختراع کرده [illegible] در تمام بابان [illegible]
این حب بزرگ است [illegible] از کندر [illegible] انجره و [illegible] تخم حنظل و قنطوریون دقیق از هر یک [illegible] درم مقل [illegible]
را [illegible] این جمله حب [illegible] صفت [illegible] که در [illegible] نافع است هم از ذخیره منقول [illegible]
قنطوریون دقیق [illegible] عاقرقرحا [illegible] درم [illegible]
[illegible] آب [illegible] دهند و [illegible] این مرض
در اول و در آخر این علت سخت نافع است و ماء الاصول نیز در اول و آخر این مرض نفع کند صفت ماء الاصول
بزرگ منقول هم از ذخیره [illegible] بیخ کرفس [illegible] بیخ بادیان از هر کدام ده درم بیخ اذخر [illegible] از هر یک
هفت درم بادیان تخم کرفس انیسون [illegible] قنطوریون دقیق عاقرقرحا [illegible] از هر کدام سه درم
قسط [illegible] از هر کدام چهار درم [illegible] تخم سداب سطوخودوس [illegible] از هر یک [illegible]
[illegible] آب [illegible] بجوشانند تا [illegible] صاف [illegible]
[illegible] بخورند صفت روغن قسط [illegible] که در [illegible] علت و در جمیع امراض بارده نافع است [illegible]
[illegible] قسط [illegible] سنبل [illegible]
[illegible] این آب روغن [illegible] بجوشانند تا آب برطرف شود [illegible]
[illegible] بماند بعد از آن [illegible] از هر کدام [illegible] مثقال [illegible] نافع باشد
صفت روغن [illegible] که در این باب نیز نافع است [illegible] روغن [illegible]
[illegible] بجوشانند تا آب برود و روغن بماند [illegible] عاقرقرحا و قسط [illegible]
[illegible] درم فربیون [illegible] درم [illegible] روغن [illegible]
[illegible] صفت روغن [illegible]
روغن زعفران از هر کدام [illegible] قسط [illegible]
سوسن [illegible]
[illegible] آفتاب نهند [illegible] باشد [illegible]
را در بیک [illegible]

[illegible]

و ربیک [illegible] آب بجوشانند تا نصف آب بماند صاف سازند و مقدار [illegible] روغن [illegible]
که آب برطرف شود و روغن بماند و بکار برند و بعضی طبیبان قدیم گفته اند که اگر [illegible] که آن [illegible]
[illegible] آب [illegible] عضو مفلوج [illegible] باشد [illegible]
مفلوج [illegible] در یا و آب معدن [illegible]
لازم کند [illegible] عضو مفلوج [illegible]
رفتن [illegible]
و بیم که مفلوج را اسهال [illegible] شیخ محمد زکریا [illegible] که مفلوج [illegible]
بود [illegible]
[illegible] عصب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مفلوج [illegible] علاج [illegible]
مفلوج شود [illegible]
[illegible]
چون [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد والله اعلم

باب [illegible] در تشنج

در بیان کردن تشنج و اسباب و علامات و معالجات آن تشنج یعنی [illegible] کشیده شدن عصب و عضله [illegible]
[illegible] عضو [illegible]
[illegible] اعصاب [illegible]
[illegible] عصب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

کهور منافذ و مسام عصب افتد و اثرا و صرف باز شند و راه بسته شوند و این را اعتقال گویند و این نوع وقوع افتد هیچ زوال نشود و بود
مرتفع شود و یا از اطراف عضوی باشد که حرکت دارد و با دماغ که مبدا اعصاب است چون رحم متورم و منقلب شود و
متورم متغیر از دور و صفرا و محرقه و گاه باشد که بسبب ترس یا غم عظیم یا بسیار ریاضت باز کنده و عضلات بیاب نعب ان
تقلص کند یعنی کوتاه شود و تشنج افتد و باید دانست که تشنج که از پی جراحت افتد علامت موت بود و تشنج ذات الجنب و مرالم
که بعوارض تشنج در عضو متشنج بدید ارتشنج بسبب آن الم بود و اگر اقلیل در تشنج بدید اید الم سبب تشنج باشد و لیسب باشد که در تشنج
چشم احول میشود و در روی حمرت پیدا شود و چشم زدن دشوار گردد و و استطلاع لشده و تنزل عضلات حنجره و باشد که بیات او را
مانند بخندد و خنده بجا باشد که کشیده شدن عضلات حنجره یعنی رخسارها و گاه باشد که بول و براز بازگردد بسبب کشیدن عضلات
شکم و مثانه و گاه بود که بول چون خون خفه تا برآید با کفک و پدید آمدن بادهای بسیار و در معده علامت آن ...
که فرمن گردد علاج آن دشوار بود و اگر از پس افتد علاج آن مشکل تر از آن بود که از رطوبت افتد و اگر عام افتد علاج آن
دشوار تر از آن باشد که در بعضی از اعضا افتد و صاحب ذخیره میگوید که تشنج که در زمان و لب و جبک ضیق افتد و ماغ بود
و بسیار رود که در صعوبت تشنج گردن بجنبد شود و دندان بهم سر بود و هر که علاج امتلا در علاج تشنج استلائی علاجی حقنه باید کرد
تا قوت مریض و در جای ثابت باشد اگر قوت بر جای باشد غذای او اندک نان با ماء العسل دهند و نخود آب و در روی نشست و کر
و یا ماهی رنده از ماهی و شیر گرم بازند و آب کاسه تالتی سازند و اگر قوت ضعیف بود غذا از گوشت گنجشک و کبک و طیهوج
سازند و اگر زن آن گوشتها الوسازند و دوایی لطیف کننده از زنتل مثل صعتر و شبث و دارچینی و اگر باد آن سبب باشد و استفراغ
بادروها باید کند که در علاج فالج ذکر آنها یاد شده از ایارجها و حقنها و دوم فرهی یعنی منقیات و غرائضها اعصاب از مواد
فاسد پاک شود و آنجا که علامت غلبه خون باشد تخت فصد باید کرد تجفیف که مریض شراب خورده باشد و دانند که این
امتلا بسبب ادمان شراب واقع شده لیکن خون باندازه باید اخراج نمود وقت و سن و فصل سال را باید ملاحظه کرد و انداره
نگاه داشتن لازمست که چه مقدار خون بر دارند که مریض را خفقی معلوم شود تا آن وقت که بر جای بماند و از آنکه تشنج در جمیع
اعصاب مطلق بدن حادث شود صاحب ذخیره میگوید که علاج آن است که مریض را بیکبار در آب سرد اندازند و رود
بر آرند علاج قوی باشد بنابر آنکه پوست آن کثیف شود و حرارت غریزی متوجه بداخل بدن شود و مادها را تحلیل کند لیکن
مریض را این علاج نشاید کرد و شرط آن باید که فصل سال تابستان باشد و مریض جوان و هیچ رنجی نباشد و اگر تشنج
بآن علاج باز نیاید و از آن علاج نتوان کرد در طبیخ روباه و طبیخ کفتار نشانند نافع باشد و اگر کفتار و کفک باشد
اولیست که از آن نبات یا حنظل العجاجین گویند و کفتار چون بر شود لنگ گردد و و اطباء قدیم طبیخ سگ کچ فرمود اند و بسیار
مبالغه دارند در فایده او صفت طبیخ روباه یا کفتار بریزند روباه یا کفتار زیرداو را بشکنند و اجزای آن با پوست و شحم تا یکانته
بجوشانند بیک بجزند با جسته بسیار تا نیک بگذارند که در آن زید فرو نشانند برادوده و در این اثر ارزن و صاحب علت
را در روغن نشانند و اثر که اختلاط او در گرم باید که مریض در روغن و رود ساعت تواند تحمل کرد و این عمل را باید که سه روز اول ماه
هر روز دو بار با دلو و شب نگاه و سه روز از میانه ماه و سه روز از آخر ماه نگاه دارند و هر بار طبیخ را تازه کنند
چنانچه سه روز زیاده نگاه دارند تا آنکه مریض را طبیخ روباه یا کفتار مکروه آید طبیخ عاقرقرحا لطیف کنند و نگاه دارند

نافع باشد

باید باشد

باشد مثل قیصوم و صعتر و بزر اسپند و حب الغار و سعد و شبت و دارچینی و گاه باشد و ضمادهای که در وقت یک روز و دو بار در واگیر
اول ثبت شده و در طلی به کف بر و روغن سوسن و راسن و حب البلسان مثانت و اگر اتفاق افتاد صاحب تشنج را عطسه حادث شود
تشنج زایل شود و بقراط گفته که الکلی در تعریف الحمی بعد التشنج خیر من ان یعرض التشنج بعد الحمی و الحمی لحفظ تشنج
حادث شود و باید دانست که واقع شود بشرطی که اول تب آید و بعد از آن تشنج و تب بر طرف اول افتد که ...
از تب بیع قوی باشد و ... ارد و دیگر نیز عرق ... کند و ... زود ... تب که ...
تو تشنج زایل گردد و عضو متشنج را شب ... که ... بعد از آن ... و ... تا زه
مانند فوراً دست ... عضو ... بر فوق تا راست شود و ... نافع است ... روم زرد
و روغن سوسن سازند ... ابلست و ... روغن کتان و روغن کنجد و لعاب حلبه ضمادها سازند مفید بود و نمک
و بزر اسپند ... بر اصل عصب آن عضو نهادن مفید است و اگر علت ... باید بر سر ... مقدار دو روز
دهند تا ... و تشنج فی الحال دفع شود و مرد قوی را ... ازو ... ضعیف را اندکی ... نقل
کند و لیکن جانب معده را رعایت باید داشت چرا که جواب آن معده را ضعیف کند و ... در این باب انفع از دو
مخصوص این مرض است ... بعد از غذا ... کند ... و عرق آن را در ماء العسل باید داد در
با ... و او ... تشنج در جمیع اعضا و مطلق بدن افتد ... و دماغ بایدکوفت و صاحب ذخیره میگوید که جمیع
معالجات که مجرب و معمول است ... که ... فراموش ... اقکنند و ... بر ... و ... کرم ...
تر ... و ... و شراب انگوری ... و ... مریض را ... خشک ...
و در ربع ... نافع باشد ... که در علاج تشنج ... نافع است و تخصیص روغن قسط
که در ... اعظم النفع است فاما تشنج یبسی را علاج مشکل است و علاج او ... روغنها ... و ضمادها
که از ... و موم و ... روغن ... زنند نفع دهد و شراب ممزوج در این باب مفید است و اگر تشنج
بسبب لسع حیوانات حادث شود علاج آن در باب ... خواهد آمد ... و اگر تشنج بجهت
حمیات محرقه عارض شود علاج او علاج تشنج خشک است و اگر تشنج بسبب امتلا بود علاج او علاج امتلا است
والله اعلم بالصواب

باب سیم در علاج ... در بیان کردن احوال کزاز و اسباب و علامات و معالجات آن

بدانکه کزاز نوعی از تشنج بود و مخصوص بعضلات و اعصاب گردن از پس و پیش چنانچه گردن راست بماند و هیچ
جانب نتواند التفات کردن و نتواند خفتن ... از جهت اعراض ... نوع علاوه ... سبب ...
آن باد غلیظ بود که در منافذ و مسام اعصاب گرد آید و ... که ... در بعضی عصب و اعصاب
و اجزای عضله ... سبب ... محل ... اجزای عصب ... و ... اگر
کند و حرکات باطل گردد و علامت ... که ... حیات ... و ... مخنوق
مانند و گاه باشد که چشمها تیز برهم زند و ... ریزد و دندانها ... گردن کوتاه ماند و ...

بالا بود و نفس زدن از حال طبیعی گردد و گاه باشد که بهات خنده بر روی او نماید و خنده نباشد چنانچه در تشریح
مطلق ذکر کرده شده باشد که عضلات شکم و شانه بر کشیده شود بر صورتی که قوه ماسکه آن باطل گردد و باشد که باتن
رگها گسسته شود و دل خون گردد و باشد که عضله مقعد و سبع و مستقیم کشیده شود و ثقل را نتوانند حفظ کردن
و باشد که بعضی را ابتدا قی و تنفس کرده و در آخر احوال خوناب با کف باشد و بسیار باشد که اعصاب بسبب تشنج کشیده
شود و بیمار در حال از جامه خواب بیرون افکند و بلغزد و در همه انواع از تشنج باشد و در وقت خاص ما بین الکتفین
که سبب زخم [illegible] باشد و هرگاه عضد تقلا و شکست یا سخت شود و است [illegible] و شربت تعجیل دشوار رود و [illegible] اختلاج
و حکم درجه انداختها [illegible] و از خارج بیرون لذت نیابد و زبان گران کند مقدمه [illegible] باشد مولف میگوید
که غرض [illegible] انچه [illegible] ذکر [illegible] باشد و الله اعلم علاج همان نوع باید کرد که در
تشنج مذکور شده و در تحلیل غلیظ از عصب و عضله [illegible] و [illegible] در روغنها [illegible] روا داشتن و [illegible]
و [illegible] گفته [illegible] کرده [illegible] اگر حقنه [illegible] روغن [illegible] و دیگر
با حقنه کنند [illegible] و سر [illegible] مالیدن نافع بود و الله اعلم [illegible] معلوم شد که [illegible]
را [illegible] اطلاق میکنند بعضی [illegible] از تشنج گفته اند [illegible] و بعضی تشنج گردن را گویند خاص چون
عضلات و اعصاب گردن از پیش و پس کشیده شود و گردن راست بماند چنانکه از پیش و پس حرکت
نتوانند کردن و گاه است که از [illegible] تشنج را گویند که از برودت [illegible] افتد و متاخران اتفاق بر آن کرده اند
که تشنج از آن گویند که با هم در عضله عضوها واقع شود و عرض عضلات زیادت گردد و طول از کوتاه و بر آن
سبب عضو در کشیده شود و گاه از آن گویند که عضلها و عصبها ی عضوی سخت شود و از سو پیش و پس کشیده
شود و راست بماند و حرکت نتواند کرد و پس بدان مانند که معنی آن است که عضو از هم جو [illegible] کشیده شود
و عضلات و اعصاب او عریض و قصیر شود و معنی تشنج آن است که عضو بکلی [illegible] کشیده شود و عضلات و اعصاب
او عریض و قصیر شود و [illegible] که از ضد تشنج است لیکن [illegible] که در تحت تشنج [illegible] سبب
آن است و صلابت عصب [illegible] لیکن صورت [illegible] ضد [illegible] است که [illegible] ضد [illegible] در تحت [illegible] افتد

باب [illegible] از مقاله اول

چنانچه سیاه و سفید [illegible] در تحت آن افتد و بعضی گویند از تشنج [illegible] گفته اند و الله اعلم
در بیان [illegible] تمدد و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست که تمدد [illegible] عصب و عضله
عضو [illegible] است چنانچه از انقباض عاجز آید و عضو را از حرکت انقباض مانع آید و بدان سبب عضو راست
بماند و سبب این علت [illegible] رقیق که نفوذ کند در جرم عصب [illegible] و لیفات عصب [illegible]
[illegible] عضو و آن [illegible] گردد و [illegible] عصب و عصب [illegible] و [illegible] در طول باد در
[illegible] شود و [illegible] کرده [illegible] گردد و باشد که [illegible] عصب [illegible]
و عصب [illegible] در طول [illegible] شود و [illegible] بماند و باز داشتن او دشوار گردد و باشد که [illegible]

درعصب [illegible]

در عصب [illegible] و عرض [illegible] که بجمع [illegible] لیفات عصب بطول [illegible] و آن [illegible] نوع [illegible] از انعطاف
و [illegible] بعلامات خود متمیز گردد چنانچه [illegible] امراض [illegible] و این مرض مخصوص باعضا [illegible]
بوده والله اعلم

باب [illegible] از مقاله اول

در بیان کردن احوال اختلاج و اسباب و علامات و معالجات آن [illegible]
[illegible] سطح ظاهر عضو بود و سبب آن بادی بود غلیظ که در عضله محتبس گردد و بحرکت [illegible] عضو [illegible]
بحرکت آرد و سبب حرکت آن [illegible] طبیعت عضو بود در دفع آن و این بادها گاه [illegible] غلیظ بود [illegible] حرارت [illegible]
شده باشد چنانچه بعد از [illegible] عظیم پدید آید و گاه [illegible] غلیظ بود [illegible]
در عضوی محتبس گردد و از [illegible] غلیظ شود و [illegible] اصحاب [illegible]
را [illegible] تحلیل [illegible] و سبب [illegible] حرارت [illegible]
و [illegible] اختلاج که در [illegible] علی الدوام [illegible] واقع و دایم باشد [illegible]
[illegible] عارض شود و غالب [illegible] اندام ها اگر بوقوع آید ابتدا تشنج است علاج
آنجا که [illegible] تبدیل مزاج و تقلیل سودا و اختلاج عضو [illegible] باید کردن [illegible]
[illegible] معتدل و [illegible] در دهنها [illegible] معتدل چون روغن [illegible] و بسیار [illegible]
و [illegible] غذاها [illegible] از [illegible] اجتناب باید نمود [illegible]
[illegible] اسباب [illegible] اختلاج [illegible]
[illegible] نافع است [illegible]
لطیف [illegible] و [illegible] غذا مناسب [illegible]
و [illegible] ماند [illegible]
و اگر [illegible] صاحب [illegible] نافع است [illegible]

باب [illegible] از مقاله اول

در بیان کردن احوال القوه و اسباب و علامات و معالجات آن باید
دانست که [illegible] تمام ظاهر [illegible] از وضع طبیعی چنانچه [illegible] بسبب اطراف [illegible]
علت [illegible] در عضلات [illegible] رطوبت [illegible] عصب و عضلات [illegible]
[illegible] عضلات [illegible] عضلات [illegible]
[illegible] این قسم [illegible] باشد [illegible] شود [illegible]
که طول [illegible] باشد [illegible]
رطوبت اصلی [illegible] احتراق [illegible] در عضلات [illegible]
و در آخر [illegible] بعد از استفراغات مفرط [illegible] عضله [illegible] گردد [illegible]
[illegible] عضلات [illegible] و [illegible] لقوه [illegible]

و در جمیع اقسام صاحب لقوه اگر خواهد که زبان را ست نتواند افراختن و اگر وقف کند باو راست از دهن بر آید و جفنهای چشم و
لبها از انجانب بگیرد مطلق نتواند شدن و هرگاه این علت قوی و بیکبار افتد پوست روی از جانب دیگر بجهت تمدید
لحمی بدین طرف منجذب مایل شود و چون اندک اندک و کم کم افتد جانب دیگر هیچ منجذب نشود و بعضی گفته اند که از جانب
که لقوه در روی باشد دیگر جانب را طلب کند بسوی خویش و برین سبب جانبی را که درست باشد کج نماید و جانب علت راست نماید
و این قول درست نیست بنابر آنکه اگر علت در جانب سالم است بیون نقصان حس و حرکت و طرفیدن عضلها در آن جانب بی
بودی و شیخ محمد زکریای رازی رحمه الله علیه میگوید که خداوند لقوه را بسیار دیدم که متشنج شده و قایم در آنجانب اقامت کرده بودی
گجنده بود و در آن جانب که رواست بی دلیل نیز دلیل است که لقوه در جانب سالم نیست و چون اشتباه افتد فرق میان
که طرف منحرف از آن است حسی خالی نباشد و علامت خاصه قسم استرخایی آن است که حاسها تیره بود و پلک زیرین چشم
فرود آمده تر باشد و گفتن کلام هم از آنجانب مسترخی بود و لعاب دهن نگاه نتواند داشت و پوست اعضای روی
نرم بود و از غدد خالی نباشد و علامت خاصه تشنجی آن است که روی ممتد باشد و پوست روی طرفیده و سخت بود و شکنهای جبین
ناپیدا گردد و آب دهن کم ظاهر شود و پوست روی این شق بخلاف کردن بیشتر مایل باشد و صداعی در ابتدای تشنج بیشتر واقع شود
و این علت چون مزمن و کهنه گردد مستحکم شود و علاج او متعسر بود و آنچه از شش ماه در گذرد امید بران نباید گرفتن علاج
احتیاط باید کرد که در مبتلی لقوه تا چهار روز بلکه تا هفته نگذرد و تا اول البحران قرار نیابد بهیچ علاج قوی که مخصوص لقوه
باشد مشغول نشوند از سعوط و قطور و غرغره و طبیخ و اشباه آن بلکه مسهل ملایم و تنقیه نرم نیز نباید مبادا که مادهٔ آن علت
بحرکت آید و در مجاری ریح افتد و از آن سکته تام حادث شود و بعضی بسکته یا فالج ابدا
اما اگر بعد از هفته در علاج کوشند بحقنه معتدل طبیعت را نرم سازند و در تعلیل غذا کوشند و از آب مجتنب باید بود و بجای
آب ماء العسل باید داد و از دیدن روشنی و آب روان و از جای هوای نمناک و سرد و از بلغم
کننده باید پرهیز نمودن و بعد از هفته حقنه تیز بکار دارند و بعد بکرند سعوط حقنه مناسب مشغول از ضرب و غرغره
شبت بابونه مرزنجوش برگ اسپند اکلیل الملک تخم معصفر حب کتان برگ حنظل بیدستر سبوس گندم انجیر خشک
تخم حنظل تخم سداب تخم قنطوریون و قیق از هر کدام یکمثقال روغن کنجد از هر کدام تخم معصفر و تخم
سداب گرفته مجموع را بپزند چنانچه رسم است و غذا در لقوه استرخائی از زرده بیضه و عسل و فروج
خشک کرده و طیهو رسیده و کبوتر بچه باشد و در تشنج غذا نخود آب بروغن زیت یا روغن گاو گردن
دارچینی و زیره و کشنیز باشند و کمادات مناسب چون زیره و رنگ و امثال آن و طلا کردن بر موضع تشنج بیدستر عظیم ا
لنفع است و تدهین محل تشنج و صدغین و فقرات گردن بسی مفید بود و صاحب لقوه را گفته اند که همیشه در مسکن تاریک باید
نشستن و آیینه در مقابل خود نگاه داشتن و بتکلف صورت خود را راست کند و علی الدوام جوزبویا در دهن
گرد و بارها ایرسا گرم در دهن خود دارد نافع باشد و از بلادر بتجربه پیوسته و تا توانند غذا کم خورد و اگر حاشا
و بود دیه ... و سعتر جمع باشد و آنچه حاضر باشد در سرکه جوش دهد از آن طبیخ سر دارد و بعد از مرض ... کرد
سرنجارا داشتن فایده دهد و این تدابیر تا چهل روز باید گرفت و محمد بن زکریا رازی گوید که الغذا از صاحب لقوه
باز گرنده تاثر از

بازگرنده تاثر او گرم شود و در گرمابه چون بدن او خالی شود و بعد از آن سرنجار افتابه دارد که در آن طبیخ مذکور بود و مکرر بسیار بنگاه
روغن قسط یا روغن سوسن یا روغن سداب گرم گرم بر سر و صماخ او بمالند مفید بود و قرنفل و جوزبویا و وج خاییدن
نافع باشد و آنچه در تدبیرات این علت بتجربه پیوسته و از بسو دیم آن است که چون مرض ظاهر شود سر بیمار او را
غذا و آب ندهند و تا چهل روز او را در خانه تاریک نشانند و اگر احیانا بضرورت بیرون آید پرده سیاهی یا کبود
و در پیش چشم او آویزند تا روشنی را نه بیند و غذا بعد از سه روز نان و عسل دهند و اگر مانعی باشد آش ارزن
زعفران خورد و بجای آب ماء العسل دهند و پوست جوزبویا در دهن گیرد و آب آن فرو برد بجهت تشنج خلط تخم
... بریان کنند و ... بر روی ... تا تمامی آن بر شق روی کنند و چند بیدستر بران روی پاشند
و گرم گرم بر شق ... طلا کنند و در شب تا صباح بران جمله بگذارند و صباح دیگر نهند و تا شب بگذارند و صباح دیگر
بر افکنند و تا شب بگذارند و جهت استرخا طلا جند بیدستر فلفل بگلاب حل کرده طلا کنند شبانه روزی چند
یا زوفا یا چند بیدستر سحق کرده بر روی نشسته طلا ... کنند و در اثنای حقنهای ... بعضی از
در هر دو روز و چهار روز ... میکنند ... علاج صحت یابد ... و از زهره ... را با ... در
حل کرده ... چکانند رطوبات بسیار دفع کند و فایده عظیم دهد مجرب است و انجا که از تشنج ... حادث شده
باشد و در ترطیب و تلطیف و تبدیل مزاج باید کوشیدن بعد از دفع ... انجا که از سبب ورم افتد تحت علاج
ورم باید کرد و اما در اول حال که لقوه پدید آید و بدانند که البته بفالج یا بسکته باز خواهد گشت جهة ظهور بعضی علامات
و مقدمات دیگر این امراض یا لقوه انجا هیچ مهلت نشاید داد و فی الحال حقنه تیز باید کردن و غذا اندک نخود آب
باید داد و تدبیر تنقیه دماغ کردن و ترکیب الشفا ... علاج النفع است و ... سده نام را منع نمودن
مفید خواهد بود والله اعلم باب فصل دوم از مقاله اول در بیان کردن احوال خدر و اسباب و علامات و معالجات
آن باید دانست که خدر یعنی کرخی که در عرف عوام خواب رفتن اعضا گویند و آن نقصانی بود که حادث شود در حس
لمس و گاهی نقصان حرکت با آن اتفاق افتد از بهر آنکه چون منافذ قوت حس مسدود شود ممکن که منافذ قوت حرکت
نیز مسدود شود و سبب این علت یا غلیظ شدن روح نفسانی بود که برد آنجهت در عصب چنانکه لایق است نتواند نفوذ کردن
چنانچه از خوردن چیزهای مخدره مثل افیون و بنگ و مغزه سیاه واقع شود و یا بسبب فسرده شدن خون در رگ و چنانکه
از رسیدن برد قوی بعضو افتد یا فساد مزاج روح بود چنانکه از لسع عقرب و درد بعضی سموم افتد و یا غلیظ
شدن غشاء عصب یا نقصانی که منع نفوذ روح کند و یا شده تمام در عصب ... و یا ...
یا فشار ده شدن عصب از جای ورمی یا از ضربه بر عصب یا از اعتماد بران چنانکه از بسیار

بر بالای بازان شستن محسوس گردد و جالینوس گوید که مردم خشک مزاج را گاه بود که داروهای گرم خورند و خشکی بر مزاج ایشان
زیادت شود و بدان سبب سر انگشتان خدر شود و آن خدر به دیگر اندامها برآید و آنچه در حمیات محرقه بسبب تحلیلات رطوبت
اصلی و غیره خشکی خدر در اطراف پدید آید از این نوع باشد و گاه بود که از ضعف قوت حیوانی خدر افتد چنانکه در غشی
و قرب موت افتد و بسیار باشد که بخار سوداوی در حرکت آید و درد را غلیظ کند و از آن خدر در اطراف و زبان
پدید آید چنانکه در مالیخولیا بود [illegible] و بسیار بود که خدر از انتقال ذات الجنب و ذات الریه و لیثرغس افتد
و بسیار است که خدر مقدمه صرع و تشنج واقع شود و از خدر بعضی [illegible] لازم گردد و حرکت نیز کم و حواس تیره بود و فالج باز گردد
و گاه باشد که اندر معده از جهت تیره و غلیظ شدن بلغم در حرکت بخارات ردیه خدر سخت افتد و ممکن بود که گاهی خدر در بطون
دماغ افتد و حس و حرکت نیز جمله یکبار باطل شود و [illegible] مریض هلاک شود [illegible] بار بر مواقع سده [illegible] است
که در فلج گفته شد والله اعلم **علاج** چون اسباب حدوث این علت با اسباب حدوث فالج قریبست و مسلک این [illegible] است
و چون این مرض [illegible] از تدابیر فالج [illegible] است دفع [illegible] آن کرده و سایر [illegible]
بعضی در بحث سموم گفته خواهد شد انشاء الله تعالی و باقی را تمام دفع آنکه از خارج [illegible] باشد مثل [illegible] و امثال
آن و آنچه از بخارات سوداوی حادث گردد علاج او را در بحث مالیخولیا باید طلبید و خدر [illegible] را بترطیب و تبدیل مزاج تدارک
باید کرد و مرض را بر رفع مرض و تقویت مزاج و مردمی که مزاج یابس دارند و ایشان را خدر بسبب [illegible] واقع می‌شود
علاج ایشان آنست که [illegible] رجوع کنند تا بدن ایشان فربه شود و بعضی از تدابیر [illegible] بکار دارند و موافق
بود [illegible] مزاج و [illegible] را [illegible] فرمایند [illegible] که سوداوی
در آن نباشد والله اعلم **باب سیم از مقاله اول** در بیان کردن احوال رعشه و اسباب و علامات و معالجات
این رعشه یعنی لرزیدن باشد که در سر و دست پدید آید [illegible] باشد که قوت محرکه اعضا عاجز آید از تحریک
عضو علی الاتصال به آن معنی که خواهد و قوة [illegible] عاجز آید از [illegible] حرکت و اسباب برای [illegible] و آرام
و [illegible] عضو [illegible] بطبع باسفل حرکت کند و بسبب مانع اتمام نتوانند کردن از ضعف و از [illegible] اضطرابی در ارواح و مجاری
در قوتهای عضو پدید آید و عضو و عضلات آن لرزان گردد و بعضی بسبب ضعف قوتها بود چنانچه در [illegible]
اند و با جماع بسیار رفته اند و یا از چیزی سخت ترسیده اند و یا غم بسیار خورده اند و یا چیزی سخت [illegible] شده اند و یا
[illegible] رسیده اند این حالت [illegible] و یا بسبب ضعف آلت حرکت عضو بود و از سوء المزاج سرد و تر
چنانچه از [illegible] و بسیار [illegible] آب سرد و خوردن [illegible] بارد و رطب [illegible] و ناگوار [illegible] غذا [illegible] آن

افتد و یا در سوء المزاج

ان افتد و یا از سوء المزاج [illegible] چنانچه در فالج و خدر بیان است و یا بسبب ضعف قوت و آلت [illegible] بود چنانچه از [illegible]
[illegible] افتد که بصورت [illegible] تضعیف روح کند و بکیفیت [illegible] تضعیف آلت کند و رعشه پیران هم از این قبیل بود و [illegible]
است که در چشم افتد و در [illegible] که از این نوع بود و [illegible] گاه باشد که رطوبت فضلی اندر عصب و یا حوالی آن [illegible] باشند و [illegible] از
عصب که [illegible] شود و در حرکت آید و بر اعصاب و اوتار [illegible] شود و مزاج اعصاب و اوتار [illegible] سبب [illegible] از
میل روح بجوارح نیز [illegible] ضعیف شود و سبب آنکه رعشه [illegible] اعصاب [illegible]
اقوی [illegible] لازم تر است و حرکت مختلف باشد [illegible] در قوتها [illegible] و سبب [illegible] تمام عصب [illegible]
[illegible] رعشه افتد چنانچه در خوف و غضب عظیم رعشه در زانوها [illegible] پدید آید و اصعب رعشه آن بود که از جانب
حرارت غریزی و قوت کمتر بود و از طرف [illegible] است [illegible] آنچه [illegible] منقطع شود و آنچه [illegible] افتد و نیز در پیری [illegible]
و یا واقع شود اما آنچه از ضعف قوة افتد و کهنه نباشد و از جانب [illegible] افتد سهل العلاج بود **علاج** چون
رعشه و در اکثر اسباب حدوث قریب بخدر است همان نوع تدابیر [illegible] باید [illegible] لیکن چون این علت را [illegible] مدت
و لزوم [illegible] واقع است مداومت علاج و تدابیر [illegible] لازم بود و اکثر رعشه که از دوام مستی افتد [illegible] خمر
و تقویت عصب و تغلیظ غذا مصلحت آید و رعشه که از الحاج جماع کردن واقع شود [illegible] در بحث [illegible] جماع
گفته شود انشاء الله تعالی [illegible] ترک جماع بود و تقویت دماغ و اعصاب و ارواح [illegible] رعشه [illegible] مذکور [illegible] رفع
آن سبب و تقویت مزاج علاج آسان بود و اکثر خود بصلاح [illegible] نافع [illegible] رعشه [illegible] بارد [illegible]
[illegible] العمل [illegible] موافق و نافع باشد و چون [illegible] علت
[illegible] عضلات [illegible] تقویت عضلات [illegible] نافع
باید والله اعلم **مقاله دوم از مقالات مذکوره** در بیان کردن احوال عین و [illegible] اسباب و علامات
و معالجات هر یک از امراض اجفان و طبقات و رطوبات [illegible] مؤلف این کتاب [illegible]
تفصیل احوال عین لازم [illegible] و این مقاله مشتمل است [illegible] **باب اول از مقاله دوم** در بیان
کردن تعریف چشم و طبع و مزاج و فعل و الوان چشم و منفعت او اما باید دانست که چشم عضویست آلی حس [illegible] **اما**
میان روح باصره و اشیاء مبصره و مرکب است از طبقات و رطوبات و رباطات و شرایین و عروق و اعصاب و عضلات
طبع و مزاج چشم [illegible] طبع خاصه چشم حارست مزاج طبیعی او رطب [illegible] از دماغ است و طبیعت و مزاج دماغ
بارد و رطب اما حرارت او بواسطه آنست که عروق و شرایین [illegible] مخالطت [illegible] طبع اینها حارست [illegible]
مزاج چشم اختلاف پیدا کند [illegible] بارد و یابس شود و اگر چه بالطبع چشم [illegible] لیکن [illegible] بالعرض است اما [illegible]
که سریع الحرکة است و عروق او [illegible] است و حمرت [illegible] دلیل است بر حرارت مزاج او و آنچه دلالت می‌کند
بر برودت مزاج چشم بطوء حرکت است و باریکی [illegible] عروق [illegible] و آنچه دلیل بر رطوبت مزاج چشم است
[illegible] رطوبت بسیار [illegible] آنچه دلالت می‌کند بر یبوست مزاج صلابت [illegible] قلت رطوبت است

اما لون الوان چشم چهار است کحلا و ازرقا و شهلا و سفلا و منشا الوان چشم شناخته است بمزاج چشم زیرا که زرقت چشم علامت
برودت و یبوست مزاج چشم است و بهمین سبب چشم زرقا درشت بنظر می‌آید بنا بر آنکه بهمای نسبت برودت و یبوست و ترطیب
میکنند چشم را و معنی اما مقلات و لیکن بر آمیخت بواسطه آنکه بر جلد و مزاج ازرق برودت و یبوست غالب است و بهمین جهت
معنی الوان ازرق است و سبز ولیکن دلیل است بر برودت و یبوست چشم ازرق آنکه عارض میشود و معنی شاخ را ازرق
بجهت آنکه بجهت برودت و یبوست بواسطه مخوفیت مزاج الوان خلاف شود چشم الوان زرقت بیدا کند والله اعلم

اما مزاج عینی کحلا حار است بجهت همین در چشم کحلا علت بخار و نزول آن بیشتر عارض میشود زیرا که حرارت
جذب رطوبت میکند در چشم که شده بر السواد است کثیر الحرارت است ولیکن بر آن معنی حجت است زیرا که بر بلغم است
و مزاج الوان حرارت غالب است و معنی الوان اکحل است اما چشم سفلا و شهلا معتدل المزاج است
ولیکن مایل بحرارت است اما منفعت چشم آنست که بوسیله آن دیده میشود از افقی که مرد بر او دیده میشود
از خارج و درشت است بر آنجا که او میخواهد و آنچه نافع است باو میرساند و آنچه مضر است از او باز میدارد و نیز از
همین وجه حکمت آن صرف شده حانع ازل جل ذکره اقتضای آن کرد که بر بالای تن باشد کالحافظ للمحفوظ چون نا طور و حافظ
که بر بستا از اعیان باشد یعنی شخصی که محافظت باغ و بوستان میکند جای نشست خود را بر جای بلند سازد تا بدان جا اول
نظر بجا بجا و دیگر تا از همه جا اطلاع یابد و مطلق اشیا در نظر او در آید تا تواند واقف بود و بعضی از حکیمان در قانون
آورده که قیاس چشم ببدن قریب است از قیاس طلیعه بعسکر یعنی چون قراول از بالا بهتر موضع قرار ایشان
موضع مشرف است تا مطلع باشد از احوال اعدا اما فعل چشم آنست که ادراک میکند الوان و اضواء و اشکال
و احجام و اشیای صغیره و کبیره را والله اعلم بالصواب باب دوم از مقاله دوم در بیان
عدد طبقات و رطوبات چشم و صفات آنها بدانکه چشم مرکب است از هفت طبقه و سه رطوبت طبقه اول را از
از جانب و اهل جبین نامند و دوم را مشیمیه خوانند و سیم را شبکیه گویند و چهارم را عنکبوتیه نامند مخفی نماند که اطبا است
علت را علاج نشان کرده اول بعضی از نیکان هشت علت که در چشم است جاری و را انقلات و بر سند و در طبقه ملتحمه است اول
و هم دوم تفرق الاتصال و در کل چشم است اول غرب کهنه دوم سیلان که او جاق خورده شود و چهارم در قرنیه
اول بیاض و قرحه دوم سرطان سیم و بثر چهارم انخراق و در عنبیه است اول القساع دوم خرق سیم ضیق و در جلیدیه است
یکی علت است یعنی از آن جرب کهنه و خورده که بعضی بخورده است یعنی مادرزاد و نزول العین و شش علت در قرنیه
و هفتم را ملتحمه گویند و از آن سه رطوبت یکی زجاجیه نامند و دوم را جلیدیه و سیم را بیضیه اما اگر چه در عدد و طبقات
اختلاف کرده‌اند و هر کس که در پای خیال کرده اما مذهب اصح و قول ارجح آنست که طبقات هفت است و از آنها کم
نیست و در عدد رطوبات اختلاف نیست و چون عدد طبقات معلوم شد باید دانست که طبع و غذا و نبات

و موضع هریک

و موضع هریک چگونه است اگر چه در مقدم ذکر طبقات است فاما چون اشرف اجزای چشم رطوبت جلیدیه است
و الت بینایی اوست و باقی اجزا خادم او میشوند چنانچه بیان خواهد شد بنابر آن اول تعریف و توصیف او لایق و مناسب دید
اول باید دانست که آن رطوبت را جلیدیه چرا گفته‌اند و وجه تسمیه او چیست بدانکه این رطوبت را جلیدیه بواسطه آن گفته‌اند
که مشابه است بجلید که آن یخ است و او چون یخ فسرده است و صافیست و نیز شبنم را که بر گیاه نشیند جلید گویند و نیز
باید دانست که لون آن رطوبت سفید است و صافیست و بسته نیست ولیکن بسیار بسته نیست یعنی کیفیت بلکه
اندرون مرکز و موضع او در میان اجزای چشم است چون نقطه که در وسط کره فرض کنند و آن رطوبت را که جلیدیه
نامیده‌اند بواسطه آنست جلید است که ژاله را نیز جلید گفته‌اند چون ژاله گرد است و شفاف بنابر آن جلیدیه
گفته‌اند و رطوبت جلیدیه را برد نیز گویند باعتبار آنکه برد ژاله را میگویند بدانکه جلیدیه سفید و گرد و محکم است اما
میان چشم کو سفید بر آید که از اجرام نیکی مردمک سبز گویند اما سفیدی و صافی و نیز روشنی او و روشن را جهت آنست
که قبول الوان مر دید را اسرع باشد چون آبگینه سفید و بلور صاف که الوان هر دو قبول الوان زودتر میکنند غیر از انها و دیگر اما
مستدیر بودن او را جهت آنست که آفات زود باو نرسد زیرا که شکل غیر مستدیر یعنی طولی و معرف و مثلث و مربع و غیره
را آفات زود میرسد بواسطه زوایا یعنی گوشها و لیکن در دائره مستدیر جفت فلک است که خرق و التیام نپذیرد و یعنی بالاد و دیگر
نپذیرد و بجهت عدم زوایا اما اندرون مرکز بواسطه آنست که محسوسات صغیره و کبیره باشاخ در وی منطبع یعنی منتقش گردد
شود و اگر بسیار مستدیر بودی هر چه دیدی خردتر از آن دیدی که هست بر خلاف سطح زیرا که در شیئی
سطح نور بیشتر استقامت دارد و اشیا در آنجا بهتر و بیشتر محسوس میشوند و لیکن ... تعریف
در وسط اجزای عینی است والله اعلم باب سیم از مقاله دوم در صفت رطوبت زجاجیه و نفع
و طبع و غذا رسانی بدانکه لون رطوبت زجاجیه سفید است و لیکن بکدورت مایل است و نیز که او بواسطه آنست
که غذا رطوبت جلیدیه را صاف میسازد و کدورت را قبول میکند و معتدل القوام است چون قوام زجاج
را یعنی آبگینه گداخته بنابر آن او را زجاجیه نامیده‌اند و منفعتش آنست که غذا برطوبت جلیدیه برساند
و نیز بواسطه او باصره از طبقه شبکیه برطوبت جلیدیه میرسد و باید دانست که سطح محدب جلیدیه مماس
سطح مقعر زجاجیه است یعنی سطح ظاهر رطوبت جلیدیه پشت او است بسطح باطن رطوبت زجاجیه که شکل او
حقیقه است و رطوبت زجاجی حاوی است مر رطوبت جلیدیه را یعنی در بر گرفته است او را ولیکن نصف جلیدیه
را احاطه کرده است بجهت آنکه غذا را صافی میسازد و بنور باصره را اثر صافی میسازد و روشن میکرداند و برطوبت
جلیدیه میرساند لاکن غذا رطوبت زجاجی از طبقه شبکیه میرسد که عاویت مر دیدار طبقش سرد و تر است
ولیکن چون غذا از طبقه شبکیه میگیرد و کدورت آن رطوبت جلیدیه قبول میکند از آنجهت اندکی مایل بحرارت است
والله اعلم باب چهارم از مقاله دوم در صفت طبقه شبکیه و نبات و طبع و منفعت آن
بدانکه طبقه شبکیه مرکب از دو جزو است یکی عصب مجوف دوم اورده و عروق بدانکه عصب مجوف

که نور باصره در وی سیارست چون برسد برطوبت زجاجی آنجا منتهی شود و بایستد و سر این عصب مجوف باتقعای جهت
القای شاخ شاخ شود و از طبقه مشیمیه نیز عروق و اعصاب برون رسند و بان شاخهای عصب مجوف درهم
بافته شوند چون دام و طبقه شبکیه عبارت ازین دام است و این طبقه شبکیه احاطه کرده نصف رطوبت
زجاجی را و نصف رطوبت جلیدی را که در درون اوست چون دام صیاد که صید را در درون خود گیرد و درین
طبقه شبکیه تصفیه میباید او لا نور باصره و غذای رطوبت جلیدیه بدانکه نور باصره در شاخهای عصب تصفیه
میباید و خون که غذای رطوبت جلیدیه میشود در اوعیه آنگاه و در رودها نیز نور و غذا صاف میشوند آنگاه از آن
برطوبت جلیدیه میرسند اما نفع طبقه شبکیه دو وجه است یکی آنکه غذا دوم آنکه نور باصره را بتوسط
رطوبت زجاجی برطوبت جلیدیه میرساند چنانکه مذکور و بیان شد و طبعش معتدل است و غذای او از طبقه
مشیمیه که عادلست بمرور این معنی شامل است او را میرسد والله اعلم **باب پنجم از مقاله دوم** در صفت
طبقه مشیمیه و طبع و نبات و منفعت آن بدانکه دماغ را دو غشاست یکی رقیق و لین که نام او ام رقیق است
یعنی مغز را شامل و در بر گرفته است و این پیه را در لغت یونانی منیخس رقیق گویند و نفع وی آنست که دماغ را غذا میدهد
بان عروق و اورده که در وی است و دیگری غشا را ام الدماغ نیز گویند و غشای دوم صلب و غلیظ است و متصل است به قحف
دماغ یعنی استخوان کاسه سر و این را منیخس غلیظ گویند و نفع وی آنست که دماغ را از صلابت استخوان نگاه میدارد و بباید
دانست که نبات طبقه مشیمیه از غشای منیخس رقیق است که دماغ را غذا میرساند و نفع او چون مشیمه فلان است بنابرین او را
مشیمیه نامیده و او شامل است طبقه شبکیه را و آنچه در درون است چنانکه بچه را آن مشیمه را و لونش سفید است ولیکن در میان لازورد است
و در آن طبقه را سه خاصیت است اول آنکه غذا بطبقه شبکیه او میرساند دوم شبکیه را حفظ میکند از آفات که از درون داخل باد
واقع میشود و سیم غذای رطوبت جلیدیه اول در وی صاف میشود و بعد از آن در شبکیه تصفیه میبابد و بعد در رطوبت
زجاجی صاف و رقیق و سفید میشود تا قابلیت آن پیدا کند که غذای جلیدیه گردد والله اعلم **باب ششم از مقاله اول**
در صفت طبقه صلبیه و مزاج و نبات و غذا و منفعت آن باید دانست که طبقه صلبیه متصل است یعنی پیوسته است
بر استخوان چشمخانه و نباتش از منیخس غلیظ صلب است که متصل است بقحف دماغ و این طبقه را بجهت صلابتش صلبیه نامیده اند
طبیعتش سرد و خشک و لونش سفید و خاصیت وی آنست که حایل است میان باقی اجزای چشم و استخوان چشمخانه تا صلابت
استخوان باجزای چشم ضرر نرساند چنانکه غشای صلب دماغ را از آفت قحف حفظ میکند و نیز این طبقه مانع است
از ضرر رسیدن ابر چشم و استخوان کاسه چشم را تا پوسیده نشود و او چون رباطیست باقی اجزای چشم را از داخل نگاه میدارد طبقه
ملتحم از خارج چنانکه بیان خواهد شد اما غذای طبقه صلبیه از همان غشای صلب است که نباتش ازوست والله اعلم

باب هفتم از مقاله دوم در تعریف طبقه عنکبوتیه و طبع و نبات و نفع و غذای آن باید دانست که عنکبوتیه
جلیدیه طبقه ایست که او را عنکبوتیه گویند بواسطه آنکه شبیهست در لطافت و رقت بتار عنکبوت و صفحه نبات او از رطوبت
جلیدیه است و قومی گفته اند که نبات او از طبقه شبکیه است اما اکثر از حکما این قول را جالینوس و غیره این اند که نبات
او از رطوبت جلیدیه است بجهت آنکه شبیه است باو در سفیدی و شفافی چنانکه بعد از خارج شدن معلوم شود که نباتش از طبقه شبکیه باشد
زیرا که در طبقه شبکیه عروق و شرایین بسیار است ولی آن کدر و تیره است باید دانست که این طبقه عنکبوتیه
سفید و بغایت مصقول است و رقیق بواسطه نفوذ نور باصره و مصقولیتش بجهت آنست که هرچه در چشم مقابل افتد
منعکس شود صورت خود را توان دید چنانکه در آئینه اگر گفته شود که نه چنین است بلکه عکس صورت از نور باصره است که از آن
نور در طبقه عنبیه است جواب آنست که در نور محض صورت منطبع نمیشود و بکثافت جسم مشهود در آئینه صورت منطبع
نمیشود و در آئینه میشود و اما طبع او سرد و خشک است و غذای او از رطوبت جلیدیه است و او را سه نفع است اول
آنکه میان جلیدیه و بیضیه مانع و حایل است تا مختلط نشوند و منع اختلاط شان کند از برای آنکه حایل و مانع باشد میان لطیف
و کثیف دوم آنکه قوام رطوبت بیضیه رقیق است اگر چیزی حایل نبود رطوبت جلیدیه است اختلاط کردی در رطوبت
جلیدی و در وی غرق شدی چنانکه متفرق است نصف او در رطوبت زجاجی پس مانع اعلای منتقش شدن صور محسوسات
را در رطوبت جلیدیه و اگر منتقش شدی نیک متحقق نشدی مثلاً جوهره بلور را در کاسه آب اندازند
عکس صور اشیا درون چنان محسوس نشود که بیرون از آب میباشد و نفع دوم آنست که مانع است جزئی را
که عارض بیضیه میشود تا بجلیدیه نرسد و نفع سیم آنکه چون غذا بجلیدیه رسد از مقعر و از سر آن فضله را جذب کند
و غذای خود سازد والله اعلم **باب هشتم از مقاله دوم** در تعریف رطوبت بیضیه و طبع و غذا و منفعت آن باید
دانست که پیش طبقه عنکبوتیه رطوبتی است که او را بیضیه گویند بجهت آنکه شبیهست ببیاض بیضه در لون و بیاض
یعنی سفیدی تخم مرغ خام در قوام و لون و غذای او از طبقه عنبیه میرسد و این رطوبت را چهار نفع است
اول آنکه وقایه است رطوبت جلیدی را تا خشک نشود از حرارت هوای خارج و نفع دوم آنکه طبقه عنبیه را
نیز ترطیب میکند تا خشک نشود از حرارتی مذکوره و نفع سیم آنکه طبقه عنبیه را خشونت و ثقل است در داخل آن
خشونت و ثقل نیز ترطیب دارد تا یابد خشونت جذب رطوبت از جلیدیه نکند و نفع چهارم آنکه قبول میکند نور
باصره را از داخل و بخارج میفرستد و محو میسازد در باصره متفق میشود و بعضی علامات میکند بعد و بدا خل بار میگرداند
و برطوبت جلیدیه میرساند فاضل الاطبا جالینوس میگوید که در میان رطوبات ثلاثه عروق نیست و دنبال سخن حکیم
میگوید که غذای این رطوبت بطریق نشف و ترشح است ازین کلام معلوم میشود که او نیز درین کلام متفق است
با جالینوس در نبودن رگ در میان سه رطوبت و دیگر اگر درین رطوبات رگ بودی که غذا از وی میگرفتند
کدر و تیره میشد **باب نهم از مقاله دوم** در تعریف طبقه عنبیه و طبع و نفع آن بدانکه پیش از رطوبت

بیضیه رطوبت طبقه عنبیه است و این طبقه را عنبیه بجهت ان گویند که وضع او شبیه بحب است و نیز در طبقه سوراخیست که از انقب عنبی
و صدقه نیز گویند چنانچه ازکندن پی انگور قبرسته و بنا بران این طبقه را عنبی گویند و رنگ او سیاه است و در وسط او
سوراخی وارد که صدقه عبارت از انست فایده سوراخ انکه نور باصره از و نفوذ کند و ما بود مجوف بودن
و سیاه بودن انست که نور باصره را جامع و حافظ باشد مر سایه را مر سید که سوال کند که قرنیه چهار طبقه است
و در روی سوراخ نیست و نور باصره نفوذ میکند این چرا است جواب انکه اگرچه در قشور قرنیه سوراخ نیست
اما چونکه قشور قرنیه بلون سفید و شفاف و صاف است مانع نفوذ نور نمیشود و عنبیه غلیظ و سیاه و کدر است
و تیره است بواسطه ان حکمت الهی تعالی شانه این کرد که در روی سوراخ باشد تا نور باصره نفوذ کند و طبع طبقه
عنبیه گرم و تر است و دو قشر است چون معده و از درون خمل دارد یعنی کاواکی و در این خمل را دو نفع است
یکی انکه رطوبت بیضی را جمع میدارد و دو نفع دیگر انکه ابرا... جاکه ح قرع کند در انجا ولایه وارد بیرون او

باب دهم از مقاله دوم

است یعنی نرم است که تا قرنیه که مماس اوست منضرر نشود و الله اعلم
در بیان کردن صفت طبقه قرنیه و نفع و طبع ان باید دانست که بیشتر از طبقه غبیه طبقه قرنیه است که سیاهی بر بالا او
چشم است و ان در وصل سفید و روشن و صاف است لیکن سیاه نمودن بواسطه انست که عکس طبقه عنبیه در روی
افتاده است و او چهار قشر است بواسطه بعضی مصلحتها و وجه تسمیه او انست که فرق شاخ را میگویند و شاخ در درون
سیاه مینماید و چون میتراشند تراشیده او سفید بود و نبات او از طبقه صلب است و غذا از طبقه عنبیه بطریق ترشح میرسد
و نفع وی انست که رطوبت جلیدیه را از افات که از خارج باد و للو شود نگاه دارد و نفع دیگر انکه حافظ
و جامع نور باصره است مر تقویت بیضیه را تا نور باصره باستقامت در مجرا طبع بیرون اید و مانع انتشار نور شد
باشد و الله اعلم

باب یازدهم از مقاله دوم

در بیان کردن طبقه ملتحم و طبع و نفع
ان باید دانست که طبقه ملتحم سفیدی الغیب چشم و ان جسمیست عضروفی و غلیظ و صلب و عضروف ان استخوان
نرم سفید لیست که بر سر شانه گوسفند میباشد که از ان عوام اگردان گویند و طبع او سرد و خشک است
و نبات او از غشای صلب است که بالای قحف است و غذا او هم از همین غشا وه است و نفع او انست
که اجزای چشم را مربوط دارد و چشم را حاد لیت و بطبقه قرنیه التیام یافته و باین سبب او را ملتحم میگویند فتبارک
الله احسن الخالقین رب العالمین

باب دوازدهم از مقاله دوم

در بیان کردن عضلات چشم
و نبات و موضع هریک و نفع ان باید دانست که عضله مرکب است از گوشت و عصب و رباط
و غشا و طبع او معتدل است لیکن به برودت مایل است زیراکه در ترکیبش عصب غالب است تا بسهولت

حرکت تواند کردن و ان نه عدد است یکی در بیان اعراف است یعنی در کنج چشم که در جانب بینی است تا چشم را بجانب
بینی حرکت دهد و یکی دیگر در جانب لحاظ است یعنی گوشه چشم که بسوی گوش است که لهم از اماق اصغر گویند
تا چشم را بجانب صدغ حرکت دهد و یکی دیگر بجانب فوق است تا چشم را بجانب بالا حرکت دهد و یکی دیگر
در جانب اسفل است تا چشم را بسوی زیر حرکت دهد و دو دیگر را جانبی در وسط است و سیوم انرا یعنی که دو هم
دارند تا چشم بجانب فوق و تحت و یمین و یسار بسهولت حرکت میکرده باشند و در عضو دیگر در بیخ عصب مجوف
و مانع اند عصب مجوف را از اتساع و انتشار نور باصره و بسته میدارند فم عصب مجوف را تا نور باصره
بمجرای طبیعی بیرون اید و نفع دیگر جمله اجزای چشم را مربوط و بسته میدارد و الله اعلم

باب سیزدهم از مقاله دوم

در بیان کردن عصب مجوف و نبات و نفع و طبع ان باید دانست که عصب مجوف یعنی بیکاوال و ان دو عصب
مجوف است که از دماغ بر امده و بطبقه شبکیه منتهی میشوند و نور باصره که الت ادراک ابصار است
در ان دو عصب است این دو عصب از بطن مقدم دماغ است یکی از جانب راست و یکی از جانب چپ بر امده است
که ان عصب که از جانب راست میرود بچشم چپ می اید و انکه از جانب چپ میرود بچشم راست می اید بطریق تقاطع یعنی
یکدیگر را بریده میگذرند باین شکل X اما مذهب جالینوس و شیوخ اوست که تقاطع نمیکند و در وسط اید منتهی یعنی گوهر
هر دو بیکدیگر متقرب است یعنی اول هر دو بهم متصل میشود مثل دو دال که پشت هر دو بهم متصل شود و بدین شکل X ان
عصب که از جانب راست رسیده است بچشم راست اید و ان دیگر که از جانب چپ رسیده بسوی چپ اید و این عصب مجوف
لین و نرم است از باقی اعصاب که در بدن است و نیز اشرف اعصاب است زیراکه نور باصره در روی ساریست که الت
ابصار است و چون این هر دو عصب بیکدیگر رسند التقاسا میکنند چنانکه راه هر دو یکی شود خواه بمذهب تقاطع و خواه غیر تقاطع
و می گویند که هر شاخه از جانب که این دو عصب التقاسا باشد و سوراخ هر دو یکی میشود و قومی دیگر میگویند که حس
شم از ان حلمتین است یعنی دو سر پستان که در اخر سوراخ بینی است که منخرین عبارت از انست و قومی دیگر را
مذهب انست که احساس شم از نفس دماغ است اما ان دو عصب چون التقاسا کنند سوراخ هر دو یکی شود خواه بطریق
تقاطع و خواه بطریق غیر ان بعد از التقاسا از منفصل شوند یکی بچشم راست اید و دیگری بچشم چپ و منتهی شوند بطبقه شبکیه
و نفع عصب مجوف انست که نور باصره را برطوبت جلیدیه میرساند بواسطه طبقه شبکیه و در رطوبت زجاجیه اما مزاج عصب مجوف
طبع او سرد است بواسطه انکه مبداش از دماغ است و غذاش از غشا است که دماغ را غذا میرساند و حکمت
الله این تعالی شانه کرد که هر دو عصب را بهم راه باشند که اگر ناگاه یک چشم منعدم شود ان نور که بان چشم میامد
ضایع نشود و از ین راه بان چشم دیگر اید و چون ان دو عصب از دماغ بچشم ایند همراه انها دو غشا اند یکی
سطبر و صلب و دیگری رقیق و نرم و نبات این هر دو از غشای دماغ است که در صنعت طبقه شبکیه مذکور شده این

عنبیه سبب آن همراه این دو عصب باشند که حدت چشم کنند چنانکه در ماغ اوضحت میکردند آنکه از قحف آید استخوان
کاسه چشم گسترده شود تا چشم را از صلابت استخوان نگاه دارد و طبقه صلبیه عبارت ازین است چنانکه در تعریف
طبقه صلبیه مذکور است و از آن غشای رقیق طبقه مشیمیه حاصل کردد چنانکه قبل ازین مذکور شد و از عصب مجوف شعبها
جدا شود و از طبقه مشیمیه نیز رگها بیرون آید و بهم جای مجوف یافته شود بمقتضای حکمت الهی جل و علا و ازین طبقه
شبکیه حاصل شود و عصب مجوف آنجا منتهی شود و پیش ازین طبقه رطوبت زجاجیه است بتوسط طبقه شبکیه نور باصره
برطوبت زجاجیه رسد و در وی تصفیه یابد و آنگاه برطوبت جلیدیه رسد چنانکه قبل ازین در تشریح صفت طبقات و
رطوبات مبین شد والله تعالی اعلم

باب چهاردهم از مقاله دوم در بیان کیفیت صنعت

روح باصره باید دانست که روح باصره منشا را کویند که از روح نفسانی متولد شود و تولد روح نفسانی از روح
حیوانیست و روح حیوانی از روح طبیعی متولد میشود بدانکه روح نزد اطبا جسم لطیف بخاریست که متکون میشود
از لطیف اخلاط اما باید دانست که چون غذا خورده شود طبخ یابد در معده و هضم شود که از او کیلوس کویند ارق
و الطف اجزای او جذب کند از طریق ماساریقا و چون در جگر یکبار دیگر طبخ و نضج یابد کیموس کردد و طبیعت اجزای صافی
و روشن کرداند و روح طبیعی شود و معدن این روح جگر است و زبده و خلاصه این روح را دل بخود کشد از راه شریانی
که از جگر بدل متصل است آنچه ماند روح طبیعی از راه اورده بجمیع اعضا فرستد تا غذای اعضا شود و قوام غذا در بدن
این روح است و چون در دل یکبار دیگر نضج یابد و طبیعت اجزا مهذب یعنی صاف و روشن تر از آنچه بود سازد چنانکه
مادهٔ حیات شود از آنجا بخاری متکون شود و روح حیوانی شود و آنچه باقی ماند این روح حیوانی از راه شرایین بجمیع
اعضا فرستد و همه اعضا بسبب روح حیوانی زنده باشند و قوام حیات در بدن این روح است و معدن او
دل است و باز آنچه زبده و خلاصه این روح حیوانیست از راه آن عروق که از دل بدماغ پیوسته است دماغ بخود کشد
با نسیم هوا که واصل است بسوی دماغ از راه … و چون در دماغ یکبار دیگر نضج یابد و مهذب و روشن و صافی تر از آنچه بود
شود از زبده و خلاصه آن بخاری متکون کردد و روح نفسانی شود و آنچه باقی ماند ازین روح نفسانی از راه
اعصاب بجمیع اعضا فرستد تا حس و حرکت ارادی در جمله اعضا پدید آید و قوام حس و حرکت ارادی در بدن
این روح است و چون این روح نفسانی بمقتضای حکمت ربانی از راه عصب مجوف ساری کردد بتوسط طبقه شبکیه در رطوبت
زجاجیه برطوبت جلیدیه رسد از روح باصره و نور باصره کویند و ازین نور باصره خطوط شعاعی بهیأت … بتوسط
رطوبت بیضیه بیرون آید و احاطه اشیا کند و باز منعکس کردد و در رطوبت جلیدیه منطبع شود و اشیای مبصره مخروطی

کرد والله اعلم

باب پانزدهم از مقالهٔ دوم در تعریف

جفن و مژکان و منفعت آن بدانکه جفن عبارت
از پوشش چشم است و جفن بالا مرکب از سه صفاق است یکی ظاهر و یکی باطن و دیگر در وسط آنکه ظاهر است چون
غشاء است مثل پوست پیشانی و آنکه در وسط است چون غضروف است یعنی صلب است و آنکه در داخل
لین است چون نسیج عنکبوت و غذا الزنیم از آن پوست پیشانی است و نفع جفن آنست که چشم را نگاه میدارد و از آفات
خارجی چون آفتاب و هوای گرم و سرد و خاک و غبار و دود و غیرها خاصه در وقت خواب جفن را چون خیمه گفته اند
و چشم را چون جوهر که در حقه نهند تا ایمن باشد از آفات و نفع مژکان دو است یکی آنکه در محل دیدن چیزی که ناگاه
مثل کاه یا غبار ریزد مژکان تحت و فوق بر یکدیگر یافته کرده تا آن شی مقصود محسوس شود و هم مانع کرد و غبار
کردد و نفع دیگر آنکه مژکان سیاه است تا بان سیاهی قوت چشم را نگاه دارد و نفع دیگر زینت است که آن زینت است
و باید دانست که در جفن بالا سه عضله است یکی در ماق اکبر و یکی در ماق اصغر و دیگر بر … مژکان و یکی
دیگر در میانه است در تحت استخوان ابرو و حکمت … تحریک چشم زیر و بالا و در جفن زیرین عضله نیست بحکمت آنکه احتیاج حرکت
کردن … جفن زیرین حرکت … ارادی والله اعلم

باب شانزدهم از مقاله دوم در بیان کردن امراض

ظاهر چشم یعنی امراضی که در چشم توان دید و اسباب و علامات و معالجات بدانکه در جفن بیست و هفت مرض عارض میشود از جمله
بعضی مخصوص بجفن و بعضی … اما ذکر خاصه جفن است اینست ۱ برد ۲ تحجر ۳ … ۴ التصاق ۵
شعر زاید ۶ شعر منقلب ۷ سلاق ۸ شرناق ۹ و انچه … جرب ۱۰ انتشار الهدب ۱۱ بیاض الهدب ۱۲ … ۱۳
قمل ۱۴ انقلاب ۱۵ … ۱۶ حکه ۱۷ احتباس ۱۸ غلظ ۱۹ اورام ۲۰ ثرنشه ۲۱ کمنه ۲۲ شری ۲۳ علم ۲۴ سلعه ۲۵ ثالیل ۲۶ انتفاخ ۲۷
قروح ۲۸ تاکل ۲۹ سعفه ۳۰ استرخا ۳۱ موت الدم و صغر …

باب هفدهم از مقالهٔ دوم در بیان کیفیت احوال

جرب و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست که جرب چهار نوع است نوع اول را حصفی کویند و آن خشونت کوهر
باطن جفن بر رنگ سرخی کرده علامات وی آنست که چون جفن را برگردانند دیده شود و در روی … ریزه مثل حصف که آن جاورس
است و از این جهت او را حصفی نامند و این نوع با خارش و دمعه میباشد و این سهل العلاج است و این نوع اکثر از عقب رمد
حار حادث یعنی گرم و نیز خارش کند و اسباب مطلق انواع جرب رطوبت … و رقیق … است و … در آفتاب و کرد و
غبار و دود و نیز از فساد تدبیر که در علاج رمد کرده باشند جرب میشود و علاج واجب است که اول استفراغ بدن نمایند بفصد
قیفال اکر ممکن بود و اکر مانع باشد حجامت فرمایند و اکر احتیاج شود بمسهل و در خوردن و فصل حال و قوت مریض اعتبار
نمایند … صفت آن بکیرند کل … چهار مثقال کل سرخ … جاله است … کداز کنند و
و صبح … بالند و صاف سازند و شکر و انچه مثقال و در وی … باز صاف سازند و نیم کرم … بشند

نافع باشد و اگر تیز خواهند بعد از مسنا و مکی پنج مثقال روغن چینی نیم کوفته نیم مثقال و پوست هلیله زرد نیم کوفته و دو مثقال [illegible]
یک مثقال گل سرخ یک مثقال و یک چهار دانگ [illegible] شراب ترکیب بجوشانند تا نصف آب بماند صاف سازند شیرخشت پانزده مثقال
در وی حل سازند و باز صاف سازند و در ناشتا بنوشند نافع باشد و طلا از آن جفن را بر کهواشند و شیاف احمر لین
بر پشت میل مالند و چون پشت میل مالند جفن زبانه گذارند تا بر کهوا اگر پشت میل تنگ شود شیاف احمر لین حک کنند
بعد تراشند و اگر باین نیز بر طرف نشود شیاف احمر حاد حک کنند و جره روشنا کرده با سلیقون صفرا بکنند بشرط
آنکه در چشم آشوب و حمرت نباشد و بعضی این نوع جرب را بشکر متبر اشند و این خطا است صاحب [illegible] و علامات
میگوید بشکر تراشیدن بواسطه این خطا است که این نوع جرب بر سطح غشای جفن است نه در عمق و اگر بشکر تراشند
صفاق جفن پاره شود و اگر چیزی از رمد باقی مانده باشد بشیاف احمر لین اکتفا نمایند و چون رمد رفع شود و باز بداروها
نیز رجوع نمایند صفت شیاف احمر لین معمول است که نافع است سبل و جرب و سلاق و جب و وافر رمد را بر بنجشیاف
عدسی مغسول ده مثقال کاس محرق مغسول هشت مثقال [illegible] مغسول مروارید مغسول سادج هندی کوفته و بیخته از هر کدام
چهار مثقال صمغ عربی کتیرا مرمکی کوفته و بیخته از هر کدام دو مثقال زعفران دم الاخوین کوفته و بیخته از هر کدام یک مثقال همه را با آب
باد العنب کهنه سرشته شیاف بندند و در سایه خشک کنند و بکار دارند نافع باشد صفت شیاف احمر
حاد که نافع است جرب و سبل و کمنه و سلاق را بر بنجشیاف عدسی مغسول شش مثقال صمغ عربی کوفته و بیخته
پنج مثقال کاس محرق مغسول دو مثقال نحاس محرق کوفته و بیخته و دو مثقال اصول [illegible] کوفته و بیخته
نیم مثقال صبر سقوطری کوفته و بیخته نیم مثقال زنگار سرکایه [illegible] و نیم مثقال زعفران مرمکی از هر کدام چهار مثقال
عدد [illegible] است بشراب انگوری کهنه بر شند و شیاف بندند و این شیاف احمر لین طویل بندند [illegible] سازند
تا فرق توان کرد میان حاد و لین صفت شیاف اخضر بر بنجشیاف زنگار [illegible] مثقال اقلیمیا [illegible] مغسول [illegible] صمغ عربی
اسفیداج مغسول از هر کدام یک مثقال با آب [illegible] شیاف بندند و بکار دارند صفت [illegible] که نافع است
جرب و سبل تخصیص سبل و جرب کهنه را بر بنجشیاف [illegible] مغسول ده مثقال [illegible] محرق مغسول ده مثقال [illegible]
[illegible] کوفته و بیخته پنج مثقال بیکدیگر خلط کرده بکار دارند نافع باشد نوع دوم از جرب [illegible] درشتی و خشونت
بیشتر و آنجا بزرگتر و در دوام و در [illegible] تر از نوع اول باشد علاج نزدیک است که اول استفراغ بدن
فرمایند بفصد قیفال و اسهال [illegible] جفن را بر کهواشند و شیاف اخضر حک کنند و با سلیقون بکشند اگر حرارت
ظاهر کرده [illegible] مغسول کشند تنها چون حرارت کم شود شیاف احمر لین و ذرور احمر بکشند و چون حرارت

زایل

زایل شود باز بداروهای تیز رجوع نمایند چنانچه در باب [illegible] یافت و اگر ناگاه با جرب رمد یا قرحه یا [illegible]
بعلاج رمد و قرحه مشغول باید شد و از جرب نیز غافل نباید بود چون رمد و قرحه رفع شود باز بعلاج جرب
مشغول باید شد و اگر بعد از تراشیدن خشونتی باقی باشد و شورش دهد جفن را بر کهواشند و شیاف احمر لین
و یا [illegible] بر پشت میل مالند و اگر [illegible] شیاف ابیض و [illegible] و سرم [illegible] باشند چرا که این ادویه
جرب زیاده [illegible] بتجربه معلوم گشته و چون شیاف احمر بر پشت میل مالیده باشند [illegible] داروی
نیز بکشند چون شیاف اخضر و شیاف زعفران که مخصوص است بر فرق جرب و شیاف [illegible] با سلیقون
و چون حمرت و سوزش دارد [illegible] شود و ذرور احمر بکشند [illegible] چشم را تقویت کند و بعضی گفته اند
که [illegible] جرب [illegible] خام را کوبند و [illegible] و جفن را بر کهواشند و بر جفن [illegible] و [illegible] برکهواشند سه
ساعت گذارند جرب را باطل سازد و دیگر باره جفن [illegible] جرب را قبول نکند و این نیز بتجربه رسیده صفت
شیاف زعفران بر بنجشیاف قلقطار [illegible] زرد و دو مثقال صمغ عربی [illegible] مغسول [illegible] یک مثقال
[illegible] اقلیمیای ذهب مغسول و دو مثقال زعفران یک مثقال همه [illegible]
کوبند و بیزند و با آب العنب عتیق شیاف بندند و بکار دارند صفت شیاف [illegible] معمول که نافع است
جرب و سبل و ناخنه و خارش و دمعه و سوزش را بر بنجشیاف [illegible] مغسول ده مثقال مامیران چینی
سه مثقال زعفران دو مثقال شیاف مامیثا حضض [illegible] دار فلفل زنجبیل [illegible] هندی [illegible] از هر یک یک مثقال
پوست هلیله زرد ده مثقال [illegible] یک مثقال همه را کوفته و بیخته طلا از آن با آب غوره تر سازند چنانکه [illegible]
شود و [illegible] بندند و در آفتاب گذارند تا خشک شود [illegible] چهار مرتبه [illegible] کوبند دیگر
بیزند و با آب غوره [illegible] شیاف بندند و بکار دارند نافع باشد نوع سیم از جرب آن نوع سخت تر و صعب تر از
نوع دوم باشد و خشونت در وی بیشتر علامت و علاجش که چون جفن را بر کهواشند شقوق [illegible] دیده شود در وی
مانند شکافها که در درون پوست انجیر باشد و [illegible] این را تینی گویند و بسیار است که این نوع
جرب سبب سبل میشود علاج واجب است که اول استفراغ بدن کنند بفصد و مسهل [illegible] و طلا از آن
تنقیه دماغ [illegible] مقصد [illegible] نمایند و طره جفن را بر کهواشند و شیاف اخضر تراشند یا [illegible]
کنند یا [illegible] محکم یا شکر قلم یا کفک دریا و در تراشیدن مبالغه نمایند تا جفن بحال اصل آید طره زیره
و نمک را خاییده در خرقه [illegible] گرفته و آب آن در چشم چکانند و زرده تخم مرغ [illegible] بروغن گل
خلط کرده [illegible] بر پشت چشم بندند و [illegible] شیاف [illegible] مغسول در چشم کشند تا منع حرارت
کند تا وقتی در چشم حرارت باقی باشد [illegible] داروی دیگر در چشم نکشند و چون حرارت

زایل شود و زور را غره و زور را صغیر گنند صفت ذرور اصفر بگیرند انزروت مربی ده مثقال نشاسته
ده مثقال بکوبند و بحریر بیزند و بکار دارند و چون حرارت دائم زایل شود شیاف احمر لین
مثل مالند و شیاف اصفر و باسلیقون و روشنائی بکار کنند نافع خواهد بود است و از آنها صفت
باسلیقون معمول که نافع است جرب و سبل و ناخنه و طرفه و گمنه و دمعه را بگیرند بلیله زرد و بلیله کابلی
زنجبیل هلیله سیاه پوست هلیله زرد شنگرف از هر یکی پنج مثقال هر سه قرطی ده مثقال نیم فلفل دراز نیم مثقال
قرنفل سنبل از هر یکی چهار مثقال نوشادر یک مثقال جملة بازده دارو است نرم کوفته بحریر بیزند و طراز آن بار بار حل
کنند تا ادویه بهم آمیخته شود و بکار دارند نافع باشد صفت روشنائی کبیر که نافع است جرب و سبل و طرفه
و ظفره و شعر زاید و دمعه و انتشار را بگیرند زنجبیل و فلفل دار فلفل ما میران چینی از هر کدام ده مثقال زعفران
یک مثقال کفک دریا توتیای هندی اقلیمیای مغسول مرقشیثای مغسول شاذنج از هر یک پنج مثقال نیل هندی
سقوطری پوست هلیله زرد از هر یکی سه مثقال مروارید ناسفته یک مثقال نمک ترب دو مثقال مرمر اصفهانی
مغسول پنج مثقال پوست هلیله کابلی سه مثقال نمک اندرانی دو مثقال بلیله سیاه دو مثقال اقلیمیای ذهب
مغسول پنج مثقال جمله را کوفته و بحریر بیخته بکار دارند نافع باشد اما نوع چهارم از جرب و آن نوع اصعب انواع
جرب است و در وی خشونت دائم و صلابت بیشتر از انواع دیگر است و این نوع را سلاق و رذوله علاج پذیرد
خاصه وقتی که مزمن و دیرمانده شود و بسیار است که این نوع جرب سبب شعر زاید و شعر منقلب شود علامت
که چون جفن را برگردانند دیده شود در جفن درشتی کبود و سیاه رنگ و خشک و ریش شعار و این جرب را خرنه
گویند بواسطه آنکه خرف سفالها را گویند و چون سفالها را بشکنند درشتی ظاهر شود و درشتی از آن تشبیه کرده اند
بان درشتی علاج اول استفراغ نمایند بفصد و اسهال تنقیه دماغ و سر را تنقیه کنند با ایارج فیقرا
بدانکه ایارج فیقرا در جمیع انواع و اقسام جرب مفید است و طریق بالیدن که از آن در ده گویند یعنی ناخن جفن را
تراشند و در تراشیدن مبالغه نمایند تا بحال اصلی باز آید و اگر از جرب چیزی باقی مانده باشد بقرص یا
شیاف احمر یا نقد حک کنند و این همه در علاج نوع سیم ذکر کرده شد بکار دارند و در جمیع انواع جرب
حمام نافع است و اگر در حمام آب کشت میل دارو کشند انفع خواهد بود والله اعلم باب سیزدهم از مقاله دوم
در بردة و علاج آن بدانکه بردة بیکنوع جرب باشد سبب آن جمع شدن رطوبت غلیظ است که منجمد و صلب میگردد
و از جرب آن جفن انست که ملاست می شود در ظاهر جفن و علامت او آنست که در هیئت مانند ژاله بواسطه

علاج اول

بواسطه همین اورا بردة گفته اند یعنی ژاله علاج سزاوار است که استفراغ در سرکای کهنه حل سازند و بر وی گذارند
یا موم را در روغن گل گداخته و علک را خلط کرده گذارند یا زردچوبه است و ردا در سرکای کهنه حل کرده گذارند و سکبینج را
در سرکا حل کرده گذارند مفید باشد و اگر بدینها نیک نشود این طلای را بیاموزند حکیم را بکار دارند که نافع و مجرب است بردة
و تحجر و شعیر برند که زرنیخ از هر کدام یک درم عنبرالدوله ربع درم موم شب یمانی پوست ارمنی از هر یک نیم درم موم را در روغن
سوسن یا درد روغن زیت کهن گذارند و اگر روغن زیت یافت نشود روغن کنجد بدل اوست ادویه را کوفته و بیزند و خلط
نموده گذارند و اگر بدینها تحلیل نیابد و دفع نشود واجب است که جفن را شق کنند بر عرض و بیرون آنکه و میل بیرون آرند و اگر
شق عظیم واقع شده باشد بدوزند و ذرور اصفر بر شنند و اگر بردة در باطن جفن عارض شده باشد سزاوار است
که جفن را برگردانند و بر عرض شق کنند و بردة را بیرون آورند و چشم را بگلاب گرم یا آب گرم بشویند نافع باشد والله اعلم
باب چهاردهم از مقاله دوم در بیان تحجر و اسباب و علامات و معالجات آن اما بباید دانست که تحجر یکنوع جرب است و آن
عارض میشود از فضله غلیظ سوداوی که میریزد در جفن و منجمد میگردد و این علت صلب تر از بردة میباشد بواسطه این تحجر
نامیده اند علامت وی آنست که در هیئت تشبیه بغدد و خرد و صلب و سبب صلابت لطافت وی زیر پوست جفن است
که لطافت تحجیل میرود و اغلظ آن باقی میماند مثل آنکه عارض میشود در کوفت و زیر بغل و ران از خنازیر داوران غلیظ
و بعض این مرض را عدسیه گفته اند بنابر آنکه وضع آن شبیه است بعدس و این عارض میشود از دو سبب یکی آنکه غذاهای غلیظ
خورده شده باشد و از آن فضله غلیظی در آن موضع ریخته و تحجر شده باشد دوم آنکه تحلیل بخارات را مانع بوده باشد علاج اول
فصد قیفال از جانب علیل فرمایند و بعد از آن عضو را بآب گرم بشویند و خرقه را بآب گرم ساخته گذارند و اگر بدان تحلیل
نیابد مرهم یا خیلیون بنهند تا تحلیل رود و اگر تحلیل نیافت فیهاو الا جفن را شکافته نشتر سر کرده بیرون آورند و گاه
چنانست که بواسطه محلات تمام منجمد نرم شده باشد بدو ناخن انگشت ابهام باید فشرد و با ملقط و انگشتری بیرون
آید و اگر دم معاود است مرض شود و لبهای جراحت را بمقراض برند تا خون بیشتر رود و بمرهم علاج کنند تا جراحت
دیر تر مندمل گردد در معالجات ابتدائی آورده است که در علاج تحجر بعد از فصد استفراغ نمایند بحب قوقایا یا ایارج
ربع فیقرا و تنقیه را نافع است که چون دستکاری کنند بآن عضو متوجه نشود والله اعلم بالصواب
باب پانزدهم از مقاله دوم در التصاق و اسباب و علامات و معالجات آن بباید دانست که التصاق سه نوع است
و معنی التصاق چسبیدن است یا آنست که جفن ملتصق میشود بطبقه قرنیه یا بطبقه ملتحمه یا هر دو و یا آنکه هر دو
جفن بیکدیگر و این علت عارض میشود از دو سبب اول آنکه قرحه عارض میشود و در علاج آن تساهل کرده باشند
و چشم پوشیده مانده باشد و جفن بر ملتحم و قرنیه ملتصق شده باشد و سبب دوم آنکه بعد از بریدن ظفره و سبل یا
جرب علاج ندبیر صواب نکرده باشند چنانچه واجب است و این علت جفن را منع کند از حرکت کلی باشد

علاج دوم اینست که اول فصد و مسهل فرمایند و بعده میل را در رشته چیزی درازند از جایی که کشاده باشد و چیزی را که برد از زیر
پلک که ناخنه را که شرط میکنند یعنی جدا میکنند جدا سازند و بیک جباره یا بدو جباره چیزی را که بالا برد از زیر میل
پلک گوشت را در زیر چیزی درازند و چیزی را از سواد و بیاض چشم که چفسیده باشد جدا سازند و رفق
و آهستگی تمام نمایند تا خون کشیده نشود که از ان خون عظیمی عارض شود و بعده زیره و نمک خاییده در زخم قرار دهند
و آب او را در چشم کشند و یا چکانند و زرده تخم مرغ را با روغن گل خلط کرده و گرم ساخته بر پشت چشم نهند و روز
دوم بز آب زیره و نمک چکانند و در داغ کردن مبالغه نمایند و این عمل را در اصطلاح کحالان داغ گویند
و اگر هر دو چیزی بیکدیگر چفسیده باشد واجب است که میل را در زیر چیزی درازند اگر امکان داشته باشد
و الا چیزی را از جانب لحاظ که گوشه چشم است به قدر اقل هر دو چیزی را جدا سازند و آب زیره و نمک چکانند و
پنبه را با روغن گل چرب ساخته در میان شق هر دو چیزی گذارند و زرده تخم مرغ با روغن گل خلط نموده و
گرم کرده بر پشت چشم نهند و روز دوم آب زیره و نمک چکانند و در داغ کردن مبالغه نمایند تا مرض معاودت
نکند بعده کهنه را به توتیای کحالی یا مرهم اسفیداج در میان شق هر دو چیزی گذارند و روز سیم دارو که شیاف
است بکشند چون شیاف احمر حاد و شیاف اخضر و توتیای کحالی و برود صفرا و روشنایی کبیر با نفع باشد والله اعلم

باب بیست و یکم از مقاله دوم در بیان کهنه شتره و اسباب و علامات و معالجات

ان باید دانست که شتره کوتاهی چیزی را گویند و آن سه نوع میباشد نوع اول چنان کوتاه میشود که منحرف شده و آن را ارنبیه گویند یعنی
خرگوشی و آن از دو سبب عارض میشود یکی خلقی یعنی طبیعی و آن از نقصان ماده است که چیزی از آن موجود میشود و دیگری
عرضی است و آن عارض میشود از تشنج عضله چیزی یا از جهت تشمیر که ماده از قاعده بریده و دوخته باشند نوع دوم آنکه
چیزی برآمده باشد چون نیک نشود است چیزی کشیده شود نوع سیم از استرخا عارض گردد و آن بیشتر بعد از ورم حار
حادث شود و به واسطه آنکه چیزها ی سرد و تر در علاج ورم گرم بسیار بکار داشته باشند یا آنکه ماده زاید میرسد از ورم
در چیزی و سبب آن چیزی بر سر گردد و این استرخا از درچیزی تحت عارض گردد **علاج** اگر طبیعی باشد یعنی از نقصان ماده
که چیزی از آن ماده موجود نشده لا علاج است و اگر از تشنج عضله عارض شده باشد چیزها ی مرطب علاج باید کرد مثل روغن
بادام و روغن کدو و روغن گل و لعاب اسپغول و آب خیار و اگر از تشمیر عارض شده باشد علاج آن متعذر است یعنی
مشکل است اما گفته اند که اصلاح میتوان کرد بدین طریق که آن موضع را شق کنند و موم در روغن گل گداخته و پیه
کهنه را الحم کرده در شق بنهند و بر مرهم اسفیداج علاج نمایند و اگر از ورم در لحم عارض شده باشد علاج آن نیز بر شق
گوشت چنانکه در علاج تشمیر مذکور شد و اگر بسبب استرخا عارض گردد علاج آن با دوای قابض مقوی باید کرد
مثل اقاقیا و شیاف ماميثا و مرمکی و آب برگ مورد و اگر بسبب لحم زاید عارض شده باشد با دوای حاده علاج
کنند

کنند چون زنگار و توتیا و سس و غیره و اگر با بن پلک نشود جباره انداخته ببرانند و آب زیره و نمک چکانند و زرده تخم
مرغ و روغن گل گرم کرده بر پشت چشم نهند و روز دوم بز آب زیره و نمک چکانند و روز سیم داروها ی تیز کشند چون روشنایی
کبیر و باسلیقون و غیره نافع باشد والله اعلم

باب بیست و دوم از مقاله دوم در بیان شعیره

شعیره دانه مانند جو میشود در پلک
و این مرض که عوام او را که مژه گویند همان او را شعیره گویند سبب آن فضول غلیظ سوداویست یا خون اینست که در آن موضع
میریزد و محتقن گشته منعقد میشود **علاج** آن اگر آن عضو حار است شیاف ابار و کل ارمنی با آب کاسنی طلا فرمایند و اگر آن
عضو بحرارت است بر آب گرم نشویند و خرقه را بآب گرم تر کرده بر آن عضو نهند یا مس بر کنده را بر آن بمالند یا مغز نان گرم را با مرداسنگ
بکار برد یا موم سفید را بگذارند و بر آن ملحق گردد برودت بمالند یا بر خود و بره ارمنی را در دوا مخلوط کرده بر دیگر
منقلات نی کوبند و پیاز را کهنه خلط کرده بر آن تخت بمالند با سکنجبین را در سرکه کهنه حل کرده بر آن نهند یا زاج
سفید را نرم کوفته با موم خلط کرده گذارند یا انجیر سفید را لیز با آب یا شراب انگور کهنه پخته نهند یا صبر سقوطری
را با آب حل ساخته طلا سازند اگر با این تدابیر شعیره رفع نشود و الا شعیره را با ناخن از پلک قطع نمایند یعنی بر کنند با آنکه بتراش
بزنند و لطوخات گذارند تا خون برود و بعده زرد و صفره بر آن نهند تا نفع خواهد بود اما بسیار وقت بوده که
بقلع نافع ورقی مقابل اختیاج شده چون فصد و این طبیعت و اقع شده و شیاف احمر لین و شیاف احمر
حاد حک کرده شده دفع شده شیخ ابو علی سینا در قانون آورده که در مان شعیره بیشتر آنست که خون غالب است و در
علاج آن فصد و استفراغ بحجامت و بعده سکنجبین را در سرکه کهنه حل کرده گذارند صاحب اسباب و علامات
نیز در شعیره آورده که در مان شعیره خون غالب است در علاج آن فصد و تنقیه دماغ فرمایند و از طعام شام
منع نمایند و طلا در ابتدا صبر سقوطری و حضض مکی در سرکه کهنه و مرهم سفیداج گداخته بمیل بمالند اگر به این رفع
نشود مرهم باسلیقون گذارند تا تحلیل برد و صاحب موجز آورده که بعد از فصد و تنقیه دماغ طلا از حب بلسان
و ارد جو و خون کبوتر یا کوفت قمری با فاخته خلط کرده گذارند نافع باشد والله اعلم

باب بیست و سیم از مقاله دوم در بیان شعر زاید و اسباب و علامات و معالجات

آن اما شعر زاید یعنی مژه زیادتی علامت وی آنست که چون نظر کنند
موی بر خلاف مژگان طبیعی رسته باشد و سبب آن کثرت رطوبت متعفن غلیظ و رقیق است که بر مژگان میریزد و محتقن میشود
و از آن زحمت بسیار لازم او است بسبب آنکه مژه ها ی زیادتی بر دیده میخلد و موجب اشک و رفتن میشود **علاج** سزاوار است
که اول استفراغ نمایند بحسب زمان و فصل سال و سن و قوت و بعده تنقیه دماغ کنند به غرغره و ایارج فیقرا اگر ممکن
باشد و اگر مزاج مریض حار باشد هر روز هلیله پرورده هر روز در ناشتا تناول نمایند بالطریفل صغیر و اگر مزاج بارد
باشد معجون یا اطریفل کبیر ناشتا تناول نمایند و جوز بویا در دهن نگاه دارند و با غذا قوت دهند باید دانست که
علاج این مرض بر سه وجه است اول داروی کشیدن یعنی حلق کردن موی زایده مو نو تراشیدن مویی را که در میدان که از آن
نبات آن تغیر کنند چهارم داغ کردن پنجم تشنیج کردن یعنی بریدن و دوختن اما دارو باید که در این مرض نافع است
چون باسلیقون صغیر و روشنایی کبیر و شیاف اخضر و شیاف احمر حاد و شیاف مرزنجوش که از مجربات است شیاف احمر

حار و شیاف اصفر قبل ازین مذکور شد **صفت شیاف در زخم معمول که نافع است** شعر زاید و سبل و قرحه و بیاض و جرب

و سبل کهنه و انتشار را ببرد صمغ عربی کتیرا و افلیمیای نقره مغسول دارفلفل فلفل سفید فلفل سیاه زرد چوبه شیاف زنج عدسی

که نافع است شعر زاید و سلاق و بیاض و جرب و سبل کهنه و انتشار را ببرد صمغ عربی کتیرا و افلیمیای مغسول

اسفیداج قلعی مغسول مرمکی صبر سقوطری زنگار صافی زرنیخ سرخ مغسول قلقطار محرق نحاس محرق مغسول

دارفلفل فلفل سفید فلفل سیاه زرد چوبه شیاف زنج عدسی مغسول است شیاف توتیای نحاس مغسول از هر کدام دو

مثقال عنزروت مربی سه مثقال دم الاخوین اقاقیا از هر کدام یک مثقال توتیای مغسول حضض مکی سنبل رومی

مازو خام محرق قاقیا … سرکه … سوزان کهنه از هر کدام یک درم عود … پنج است

جمله را غیر از مغسول کوفته و بیخته … مثقال … با آب تره یا لیمو حل کرده

صاف سازند و داروها را با او خمیر کنند و شیاف بندند و در سایه خشک سازند و بکار دارند و از جمله نافع است

این مرض را یکی آنست که شعر زاید را بکنند و آن موضع را بنوشادر حک کنند و بعده خون صعوه را یا خون … را

بر وی مالند و دیگر موی بر وی … یا بعد از کندن موی زهره … طلا کنند یا بعد از کندن موی سوزش آن چیز را طلا کنند

و این ملازمت بر تعویق … و داغ … **و شیخ ابو علی در قانون** گفته که از زهره خارپشت یا زهره … را

بگذارند با نوشادر طلا کنند نافع باشد و اگر زهره … و خون او را بقدر … شیاف سازند مثل فلوس ماهی و موی

زایده را بکنند و این شیاف را به آب … حل کرده طلا سازند و هم ساعت … کنند از معالجات جیده است

و بالغ النفع است و اما چسبانیدن موی زایده را بموی اصلی و او چنانست که بمویی یا دو موی باشند یا زاید موی چسبانیده

شد موی زایده را بموی اصلی بچسبانند با صمغ عربی یا عنزروت یا شیرزد و الک یا صبر یا روغن سندروس و آن چنانست

که موی زایده را بموی اصلی … از ادویه که مذکور شد الوح سازند و … چسبانند و محکم نگاه دارند تا خشک شود

اما داغ کردن هرجائی که موی زایده یکی یا دو یا پنج موی باشند بکنند و داغ کنند باین طریق که سوزنی از طلا باشد یا نقره و سر آن

مثل چوگان سازند و در آتش گذارند تا سرخ شود و بعده چشم را برگردانند و در میان … خمیر نهند یا فرق … را باب سرد

ترکرده بنهند تا حرارت داغ … بچشم ضرر نرساند و آلات داغ را بآتش نیک سرخ سازند و بموضعی که موی زایده

رانده باشند بنهند تا بسوزد و داغ شود و بعده سفیده تخم مرغ را با روغن گل خلط کرده بنهند و تا زخم التیام یابد

داغ تمام زایل نشود موی دیگر را داغ نکنند **چهارم** تغیر کردن و آن چنانست که بکنند موی … از سوزن باریک

مرد با ابریشم سفید باریک هر دو سران را از سوزن باریک … بگذرانند که چون حلقه باقی ماند و آن دو سر …

که از سوزن گذشته … که حلقه شده … صمغ عربی یا عنزروت یا کتیرا چسبانند بعده … دیگر را بحلقه آن موی که در سوزن

کشیده شده اندازند که حلقه آن موی دوم در حلقه موی اول افتد و هر دو سر موی دوم را چسبانند که باین موی دوم

احتیاج خواهد شد

احتیاج خواهد شد بعده مریض را خوابانند و چشم را بالا کشند و سوزن را بر بیخ مژه زایده بزنند و بالای چشم بکشند بمقدار

که حلقه موی … تنگ شود و بعده موی زایده را بمیل در حلقه موی اندازند و سوزن را بکشند تا موی بران حلقه بیرون

بیرون چشم برآید و لطف میل را بسوراخ سوزن نگاه دارند تا خون فرو ریزد … که آن را بسته شود تا موی … گذشته است

برنگردد و اگر ناگاه در کشیدن سوزن موی زایده از حلقه موی سوزن بجهد باید بالا برآید آن موی دوم را که در حلقه موی

… است … بکشند تا حلقه موی اول که در سوزن است باز کند و بار دیگر موی زایده را بیخ چشم برآید و اگر

ناگاه احتیاج افتد که بار دیگر سوزن را باید زد در جای دیگر زنند که اگر بهمان موضع سوزن زنند … شود و موی

زایده در آن سوراخ … و دوم موی زایده بیخ چشم برآید … صمغ عربی با کتیرا بر چشم چسبانند و اما … جائی

که موی زایده بسیار باشند غیر از … علاج ندارند و قاعده … است که مریض را اول فصد فرمایند یا حجامت و بعده … کنند

… و … چشم … را بر دارد و نظر کند که موی زایده چند است و در خوردن

آن … پلک … را … گره … سوزن

… باریک … کند … باید که

اول … از آن … وارد … که در چشم

شده … بعده … شیاف … الاول در داغ چشم …

کم شود و بعده این داروها کشند تا نافع خواهد بود … از مریض … طاقت … ندارند … از کحال …

… و آن … تیز … کنند و آن چنانست که داروی تیز … و … بر پلک … که

گذارند و آن موضع … که دارو را از … سازند … دیگر بار دارو گذارند تا جراحت

شود … خشک … شود … گرم … بندند و مرهم …

گل گذارند و بران موضع مانند تا خشک … و اگر جراحت باقی باشد مرهم اسفیداج علاج نمایند **صفت مرهم اسفیداج**

… سفید قلعی … مثقال مردار سنگ … مثقال … روغن گل … مثقال موم …

گذارند و او … خلط کنند … تا نرم شود و بکار دارند نافع باشد و اگر اطبا و

کحالان باین علاج … **صفت داروی تیز** … زرنیخ … نوشادر …

… نافع خواهد بود ان شاء الله تعالی **باب بیست و چهارم از مقاله دوم در بیان**

کوری … شود … اسباب … علامات و معالجات آن باید دانست که این مرض چنانست که مژه ها که اصل … را از

مژه های طبیعی … برابر … باشد و در چشم … و بسیار … که از … مژه های اصلی …

طبیعی … اسباب … چشم … و بعضی

تعریف این را … که … شود … سبل … و اسباب این مرض … اسباب شعر زاید

است و علاج این مرض مثل علاج شعر زاید است اما … نافع است و … انفع است

که اگر مژه را بر کنند و منبت آن را در روی بمالند دیگر مژه نروید فاضل الاطبا جالینوس حکیم میگوید که صد فصل حرور را اگر بسوزند
و نقیطوان ضعیف که بعد از آنکه موی را کنده باشند بمالند دیگر مژه بر نیاید والله اعلم **باب بیست و پنجم از مقاله دویم**
در بیان انتثار الهدب یعنی ریختن مژه و این بر دو نوع است یکی آنکه مژه میریزد بسبب غلظ اجفان و این نوع عارض میشود
از سبب ماده بسیار رطوبت مستقی که بسیار غلیظ باشد مژه بریزد و یا از علت داء الثعلب یعنی بیخ مژه که مژه بریزد و یا از جهت
که عارض شود جفن را و نوع دویم از انتثار الهدب آنکه با غلظ اجفان نباشد و زمین جلد سلاخ و صلابت و قرمز
عارض گردد و بسیار است که بسبب آن جرب حادث گردد و چون دیر بماند بسلاق منجر گردد **علاج** سزاوار است که استفراغ
بدن نمایند و بعده سر و دماغ پاک سازند و اگر از علت داء الثعلب باشد و اروی های تیز بکار دارند با این نوع که اول آن
موضع را بر پارچه درشت بمالند تا سرخ شود و بعده سیر را بکوبند و بر روی آن بمالند و یا فرفیون تیز نافع است و مس سوخته
نیز نافع است و اگر از غلظ نیز عارض شده باشد اول اجزای حسک بمالند چون شیاف ابیض و صندل با آب گشنیز بر مژه
و بعده مجرا از وضع کنند و اگر از بوست باشد سرمه اصفهانی مغسول کنند و اگر با غلظ اجفان باشد سرگین موش را
بکوبند و بعسل خلط کنند طلی سازند یا بگیرند سرگین مرغی و سرگین بز و خاکستر آن کوفته و بیخته در چشم کنند و بعسل خلط کنند
بر منبت مژه طلا فرمایند غلظ اجفان را زایل کند و موی مژه را برویاند یا بگیرند دانه خرمای هندی سوخته و سنبل
رومی و شقاقل و درم را نرم کوبند و بحریر بیزند و در چشم کنند نافع باشد یا بگیرند کحل اصفهانی و قلقطار از هر یک دو
مثقال کوفته و بیخته بعسل خمیر سازند و بسوزانند باز کوبند و بیزند و در چشم کنند یا بگیرند نیل سرمه مغسول و زعفران
و قلعی سوخته مغسول از هر کدام مثقال سنبل طیب سه مثقال کوفته و بیخته در چشم کنند و اگر از جنس داء الثعلب بوده
باشد سرگین موش را بسوزانند و بعسل خلط کرده طلا فرمایند مفید است **صفت دارویی که مژه را برویاند خاصه**
مژه اصفار را بگیرند سرمه اصفهانی مغسول یک درم و بابونج مغسول زعفران کحل سرخ کنند و مرکی سنبل هندی
و ارملیل از هر یک نیم درم و دانه خرمای هندی سوخته درم مجموع را کوفته و بیخته در چشم بکشند و هر بر منبت مژه طلا فرمایند
و اگر لاجورد را تنها در چشم کشند مژه برویاند و اگر سنبل را سحق کرده در چشم کنند موی مژه برویاند و اگر این
مرض بسلاق منجر شده باشد شیاف [illegible] بکار دارند که در این باب نافع است والله اعلم **باب بیست و ششم از مقاله دویم**
در بیان بیاض الهدب و بیاض شعر صاحب بیاض الهدب یعنی سفید شدن موی مژگان و موی ابرو که سفید
میشود و جمله که از اسباب آن [illegible] میگویند و این مرض عارض میشود از بلغم غلیظ لزج **علاج** سزاوار است
که استفراغ نمایند بدفعات با ایارج فیقرا و اطریفل کبیر و صغیر نیز نافع است و در [illegible] است
کار و بر پرهیز فرمایند و بعده [illegible] که از آن لاجورد کوفته و بیخته بر مژه بریزند و بر روغن کحل با روغن گنجد خلط کنند

مژگان

برمژگان و ابرو بمالند با [illegible] که از آن [illegible] بسوزانند و بکوبند و [illegible] با ابرو بمالند و در چشم
روشنایی که بکشند نافع باشد والله اعلم **باب بیست و هفتم از مقاله دویم** در بیان قمل و قمقام و قردان
و اسباب و علامات و معالجات آن بباید دانست که قمل شپش را گویند و این از انواع شپش که [illegible] در مژه عارض میشود
سبب آن خوردن غذاهای غلیظ میباشد که از آن رطوبت متعفن حاصل میشود و حرارت غریبه [illegible]
طبیعت از آن بسوی جلد فرستد و صاحب این مرض حرکت و ریاضت کم کرده باشد و بیشتر از استعمال [illegible]
و کم حمام حادث میشود و علامت وی آنست که هرگاه نظر کنند در بن مژه دیده شود و شپش [illegible] مانند [illegible]
اما قمقام ماننده او از قمل افزون و اغلظ باشد **علامت وی آنست** که از قمل بزرگتر و سرخ تر باشد و [illegible]
[illegible] بقمل [illegible] فاما بجهت خردی محسوس نمیشود اما قردان [illegible]
[illegible] از قمقام **علاج** واجب است که تنقیه بدن [illegible]
واجب [illegible] با ایارج فیقرا و غرغره [illegible] و بعد از آن منبت مژه را [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
باب بیست و هشتم از مقاله دویم در بیان [illegible] و اسباب و علامات و معالجات آن بدانکه [illegible] بر دو نوع میباشد
نوع اول عارض میشود [illegible] **علامت** وی آنست که [illegible]
باشد یا ورم شدید و ثقل و رطوبت بسیار [illegible] و بسیار است که در این نوع [illegible]
[illegible] و منقرح میگردد و بسیار است که جفن منقلب میشود [illegible] از شدت ورم و درد
[illegible] و دیدن این مرض در کودکان بیشتر میشود بواسطه کثرت [illegible]
که از کثرت و شدت [illegible] **علاج** سزاوار است که اگر
ممکن باشد اول فصد قیفال کنند بجهت آنکه [illegible] و بعده فصد باسلیق کنند بواسطه آنکه
نفع او آنست که ماده را از بالا بپایان جذب کند و اگر فصد ممکن نباشد حجامت فرمایند بر [illegible]
[illegible] و حجامت ساقین نیز نافع است و تدبیر لطیف فرمایند در غذا یعنی غذای [illegible]
نمایند چون گوشت مرغ جوجه [illegible] و [illegible] و کدو [illegible]
[illegible] هندی سازند و اگر مریض رضیع باشد مرضعه را پرهیز فرمایند یعنی اگر مریض شیرخواره باشد
شیرده را پرهیز فرمایند و در ابتدای هر دو نوع [illegible] باشد [illegible] و اگر ممکن

باشد از درد چشم بجوشانند و اگر شیر دختر پیدا نشود شیر بز بجوشانند و بعد از آن زرده تخم مرغ خام را بر روغن گل کرم کرده بر آن با پنبه
کهنه بر پشت چشم نیم گرم گذارند نافع بود و اگر زود [illegible] اگر دردش اندک افیون و زعفران بر زرده تخم مرغ خام و روغن گل اضافت
نمایند نافع است و اگر خونش اسفنج را در شیر کشیده نیم گرم بسازند و تنک کنند و بر جفن نهند خاصه بر چشم کودکان مفید
خواهد بود و نوعی باید کرد که مریض را خواب آید که آن بهترین علاج هاست چون مالیدن آب لعاب که آن نافع است
و آب خشخاش و آب کاهو بر پشت چشم و [illegible] کوکنار و نیز [illegible] است و ولکن اطلاق نیز مسموم است و روز چهارم
اگر ورم و درد و حمرت کم شده باشد و در چشم [illegible] و قوی نباشد ذرور سلکا یا در چشم اندازند و شیاف ابیض [illegible]
بشیر دختران حل نموده گرم کرده در چشم چکانند نافع باشد و چون مرض منتهی شود ذرور [illegible] و در چشم بر کشند **صفت آن**
بگیرند ذرور را اصفر صغیر یکدرم و ذرور سلکا یکدرم هر دو را نرم نموده بقاعده در چشم کشند و بعد از انحطاط در چشم [illegible]
کم بکشند و بعد از آن اگر ذرور اغبر در چشم کشند میشود و این ضماد نیز نافع است **صفت آن بگیرند** [illegible]
و گل سرخ کوفته و بیخته [illegible] باب [illegible] و روغن گل خام [illegible] گرم کرده بر پشت چشم گذارند و چون مرض در انحطاط
افتد یعنی کم شدن گیرد شیاف احمر لین کشند نافع خواهد بود صفت ذرور سلکا یا بگیرند عنزروت مربی ده مثقال
شیاف مامیثا و زعفران [illegible] چهار مثقال [illegible] نبات سه مثقال [illegible] جزو است کوبند و بجو بریزند و بکار دارند
و ذرور نیز نافع است **صفت آن عنزروت** مربی ده مثقال [illegible] کوفته و بیخته بکار دارند

اما نوع دوم اذودبیخ آنست که حادث میشود از غلبه صفرا و آن تیز **علامت آن آنست** که در این نوع
درد و سرخی کمتر است و رنگش بزردی و سبزی مایل باشد و وجع و خارش و سوزش [illegible] در این نوع اقوی
میباشد **علاج** استفراغ بدن فرمایند بفصد و مسهل از ممکن باشد و تدبیر لطیف فرمایند در غذا و این ضماد مفید است
صفت آن بگیرند گل سرخ [illegible] مقشر خشخاش [illegible] کوفته و بیخته [illegible] روغن گل [illegible]
مرغ خام نیم گرم کرده بر پشت چشم گذارند که مجرب است و بباید دانست که شیخ در قانون این مرض را از جمله امراض
ملتحم شمرده [illegible] اکثر اعراض این مرض باعراض [illegible] مانند و این مرض را بلفظ [illegible] گویند اما صاحب
اسباب و علامات این مرض را از امراض طبقه مشیمیه شمرده است و گفته که بعضی از [illegible] عروق شق [illegible] سرخ
شدن [illegible] از عروق که متصل است از طبقه مشیمیه بملتحم و خون در رطوبه ملتحم بریزد و بسبب [illegible] میشود والله
اعلم بالصواب **باب بیست و نهم از مقاله دوم در بیان سلاق** و اسباب و علامات و معالجات آن اما بدانکه
سلاق یک نوع میباشد و علامت وی آنست که چون در جفن نگاه کنند دیده شود در رستنگاه مژه غلیظ و سرخی
چنانکه گویا جراحت شده خاصه طرف ماق اصغر و سبب آن رطوبتی است شور و تیز و رقیق غلیظ محرق و
این علت هر گاه اشتداد پیدا کند و کهنه شود مژگانها ریزد و کناره چشم خوره شود و این علت در ابتدا
علاج پذیر بود و چون کهنه شود علاج آن متعسر است **علاج دفع مرض** فصد و حجامت را نافع گفته اند

غذای لطیف

غذای لطیف باید خورد تا خون [illegible] حاصل شود و چون گوشت مرغ فربه و زیرباله و گوشت گوسفند جوان و زرده تخم مرغ نیم برشته [illegible]
[illegible] اندک اگر تنقیه نماید نافع خواهد بود و از غذای شور و تیز چون سیر و پیاز و کندنا و خردل [illegible] اجتناب
کوشند پرهیز نماید و در ابتدای این مرض سماق را در گلاب تر ساخته بجزء قطن صاف کرده در چشم چکانند و تخم انار
کوفته و بیخته بگلاب خلط کرده بر پشت چشم گذارند و شیاف احمر لین در چشم کشند و اگر بآن نفع نشود [illegible]
اینست که از برد و حصرم [illegible] کوبیده بکشند که نافع است سماق و سنبل و صفره را **صفت آن بگیرند** توتیای
کرمانی مغسول و عروق الصباغین از هر کدام ده درم شقاقل زنجبیل و پوست هلیله زرد از هر کدام یک مثقال [illegible]
چند از هر کدام دو درم [illegible] یک مثقال [illegible] کوفته و بیخته و بآب غوره سه مرتبه پرورده [illegible]
و بجو بریزند و [illegible] بکار دارند نافع باشد و چون کهنه شود [illegible] بریزد فصد [illegible]
[illegible] علاج نمایند نافع خواهد بود و شیخ در قانون [illegible] آنست که سلاق را یونانیان [illegible] گویند
و در علاج آن فرموده که در ابتدای آن مرض این ضماد نافع است **صفت آن** بگیرند عدس مقشر کوفته و بیخته
و بگلاب [illegible] و بکام مراد دست نمایند [illegible] که النفع معالجات است والله اعلم بالصواب
باب سی ام از مقاله دوم در حکه و اسباب و علامات و معالجات آن بدانکه [illegible] که حالت
[illegible] در جفن یعنی خارش که عارض میگردد در جفن و آن یک نوع است علامت وی آنست که عارض میشود در چشم
[illegible] از چشم آب میرود و جفن سرخ میشود و گاه [illegible] که از شدت خارش قرحه در جفن پیدا میشود و [illegible]
[illegible] و اغلب [illegible] که عارض میشود در ماق اکبر و اصغر یا در سبل جفن **سبب آن** رطوبت مالح و رقیق غلیظ است
که منصب میشود یعنی می ریزد در جفن **علاج واجب آنست** که بکام مراد دست نمایند و سر را بروغن گل چرب سازند
و غذای لطیف اختیار [illegible] و در چشم توتیای پرورده بآب سماق و آب غوره [illegible] حصرم نیز نافع است و جمیع
ادویه معجونه یعنی [illegible] منقبضه است و [illegible] گلاب گل سرخ و عدس و سماق چشم را بشویند نافع باشد والله اعلم
باب سی و یکم از مقاله دوم در [illegible] که عارض میشود مر جفن را و اسباب و علامات و معالجات آن
بدانکه جرب نیز یک نوع است [illegible] خشکی و صلابت جفن را [illegible] **سبب آن خلط** غلیظ خشک است که حادث میشود
از بسیار خوردن غذای غلیظ که بار آرد مثل گوشت گاو و بز و عدس و [illegible] و بعضی مثل این مرض در آخر رمد واقع
شود **و علامت وی آنست** که چون از خواب بیدار شود چشم را بدشواری تواند گشاد [illegible] از چشم [illegible]
[illegible] نتوانند کشودن [illegible] حرکت جفن و بودن رمص خشک [illegible] در ماق اکبر **علاج**
مناسب آنست که اول غذا را لطیف سازند و از چیزهای غلیظ سرد منع فرمایند و بکام مراد دست نمایند و چشم را بآب
گرم بشویند و شیاف احمر لین در چشم کشند و سر را بروغن بادام چرب سازند و گل بنفشه [illegible] و بر پشت چشم نهند
نافع خواهد بود و شیخ در قانون آورده است [illegible] که آن [illegible] کهنه است [illegible] آب [illegible] گرم تر ساخته بر جفن تکمید [illegible]

و بحمام معتدل که بسیار گرم نباشد مداومت نمایند و سفیدهٔ تخم مرغ خام را با روغن گل خلط کرده وقت خواب بر جفن نهند
و سر را بر روغن بنفشه و نیلوفر چرب سازند و شیاف احمر لین نافع باشد و الله اعلم بالصواب و الیه المرجع و المآب
باب سی و دوم از مقاله دویم در غلظ اجفان و اسباب و علامات و معالجات آن غلظ اجفان نیز نوعیست از انواع سبل [illegible]
که عارض میشود و اگر در جفن ماده [illegible] چنانکه گمان میشود که مگر جفن جرب دارد و چون جفن را بر گردانند جرب نباشد و
درون جفن از خارج سرخ و غلیظ باشد [illegible] که لازم شود که از جفن بیرون خواهد برآمد سبب آن بخارات باردهٔ غلیظ است
که محتقن میشود در جفن و این اکثر از غذای [illegible] عارض میشود بتخصیص اغذیهٔ باردهٔ غلیظ و فرق میان جرب و غلظ آن
که جرب عارض میشود بر هردو جفن [illegible] ولیکن غلظ عارض میشود اکثر بر جفن بالا مع سبل و سبب [illegible] ماده بارده است
و سبب غلظ ماده بارده رطبه علاج سزاوار آنست که تدبیر لطیف فرمایند در غذا و از طعام خوردن شب مجتنب باشند و بر جفن
شیاف [illegible] مامیثا و مرکی و زعفران طلا فرمایند و شیاف احمر لین درین مرض عاجل النفع است و [illegible] در علاج
این علت آورده که بعد از تدبیر لطیف و [illegible] این کحل را در چشم کشند نافع باشد صفت آن بگیرند لاجورد مغسول
و دانه فلفل سوخته و ناردین که آن سنبل رومیست [illegible] ساوی کوفته و بیخته بوقت حاجت بکار برند و مداومت حمام نیز
مفید است و اگر جفن را بشیاف احمر لین [illegible] نافع خواهد بود و الله اعلم باب سی و سیم از مقاله دویم
در دمل که عارض بر جفن و اسباب و علامات و معالجات آن بدانکه دمل نوعی است و آن دره‌ایست صلب که حادث میشود
بر جفن و این مرض را عوام گوک گویند سبب آن بسیار خوردن اغذیهٔ غلیظ حاره باشد خاصه در شب علاج آن
آنست که اول فصد کنند اگر ممکن باشد و الا حجامت فرمایند و باصلاح غذا کوشند و بعده جفن را باب [illegible] گرم
بشویند و خرقه را باب گرم تر ساخته بر جفن گذارند و موم را بر روغن گل گداخته بر جفن گذارند و در چشم
شیاف احمر لین کشند و اگر تحلیل نرود [illegible] باید نهاد تا تحلیل یابد و اگر بان تحلیل نپذیرد بمبزغ باید
برید و مانند خون [illegible] و بعد از آن درد را اصفر [illegible] و در [illegible] واجب است که گذارند تا خون
او تمام رود و الا آن عضو ورم خواهد کرد و الله اعلم باب سی و چهارم از مقاله دویم در بیان شرناق یعنی
[illegible] و اسباب و علامات و معالجات آن بدانکه شرناق نوعی است و آن از امراض خاصه جفن بالاست و آن
شحمیست که با عصب بافته شده و حادث میشود در ظاهر جفن بالا [illegible] که جفن را از تمام کشادن [illegible]
و این علت اکثر عارض میشود کودکان را بسبب رطوبت مزاج ایشان و آن کس را که رطوبت بر مزاج او غالب است
و درین علت نزله و دمعه دایم باشد و چشم [illegible] باشد چنانکه چشم را نتوانند کشاد علامات
آن آنست که چون انگشت شهادت و وسطی را از هم کشاده بر جفن نهند و هردو انگشت را بهم آرند شرناق در میان
هر دو انگشت ظاهر شود و صاحب این مرض بر آفتاب و روشنائی چراغ نظر نتواند کرد و چون نظر کند عطسه
متواتر آید و آب از چشم روان شود و این نوع مردم را زکام بسیار واقع شود علاج واجب است که اول تدبیر

لطیف فرمایند

لطیف فرمایند در غذا و اگر ممکن باشد فصد فرمایند و الا حجامت کنند و این طلا بر جفن بمالند صفت آن
بگیرند [illegible] و صمغ و [illegible] سرخ است و مرکی و افیون و زعفران و صبر سقوطری
و فوفل که [illegible] از هر کدام مثقالی دارو را کوبند و بیزند و از برگ مورد [illegible]
در [illegible] بجوشانند تا [illegible] صاف سازند و دارو [illegible] را با آن خلط سازند و گرم کرده بر جفن
طلا فرمایند نافع باشد و این ضماد نیز نافع است مجرب است صفت ضماد دیگر عدس مقشر و گل سرخ و تخم [illegible] یعنی
[illegible] جمله را [illegible] کوفته و بیخته با آب [illegible] خلط سازند و روغن گل و زرده تخم مرغ خام [illegible] ساخته گرم کرده
بر جفن نهند [illegible] و ذرور اصفر در چشم [illegible] و شیاف احمر لین نیز نافع است و اگر بمعالجات مذکوره علاج
پذیر نشود و الا [illegible] علاج نمایند یعنی شرناق را بیرون آورند و طریق بیرون آوردن شرناق چنانست که
مریض را باید فرمود که [illegible] بر کرسی بنشیند و [illegible] بر کرسی بلندتر از و بنشیند مقابل او و اول
[illegible] جفن [illegible] که [illegible] دستکار [illegible] برند و شق کنند [illegible] انگشت [illegible]
شدن زخم [illegible] معلوم [illegible] دیگری را فرمایند که در پس سر مریض بنشیند و سر او را [illegible] و دست [illegible] دیگر را
فرمایند [illegible] دست مریض را بگیرد [illegible] شرناق در میان [illegible] انگشت ظاهر گردد
و [illegible] که در پس سر مریض نشسته است [illegible] مریض را [illegible] بیرون [illegible]
که باریک نباشد جفن را بعرض شق کند [illegible] اگر شرناق بیرون آید [illegible] و الا بار دیگر
[illegible] که شرناق در درون است [illegible]
[illegible] و چون شرناق بیرون آید [illegible]
و [illegible] حرکت [illegible] شرناق را بیرون آورد و [illegible] باشد که از شرناق جزوی باقی نماند [illegible]
باقی مانده [illegible] بر موضع شق برشند تا آنچه باقی مانده باشد خورده شود [illegible]
[illegible] و از [illegible] سرد محفوظ دارند و [illegible]
در چشم اندازند و بعضی [illegible] از برای سهولت کار اول تشمیر کنند و بعده شرناق را بیرون آورند [illegible]
لیکن درین صنعت داغ [illegible] میمانند [illegible]
بمالند و اگر وجع عارض [illegible] نافع باشند و الله اعلم باب سی و پنجم از مقاله دویم
در بیان [illegible] که بر جفن عارض میشود و اسباب و علامات و معالجات آن بدانکه [illegible] نوعیست [illegible]
علامت [illegible] آنست که [illegible] زخم مانند [illegible] بسبب [illegible] او را [illegible]
مایل [illegible] این علت بیشتر بر جفن زیر عارض شود و مدام خون سیاه و سرخ و سبز روان باشد [illegible]
[illegible] عارض شود بر ظاهر و باطن آن و این بد علت [illegible] سوداوی علاج
واجب آنست که اول تنقیه بدن کنند بفصد و مسهل مناسب [illegible] از این مرض [illegible]

وچون نه را یکی سال انه ازان کناره اندازند و بمقراض تیز زنند و علاج صفر نمایند تا جزئی باقی نماند و زیره و نمک را خاییده در خرقه گرفته آب آنرا بر موضع قطع میچکانند تا خون او باز بسته و بعده زرده تخم مرغ خام را با روغن گل ضماد سازند که گاهی ... کهنه گرفته بر چشم نهند و اگر از تو یه چیزی باقی مانده باشد بار دیگر قطع نمایند و آب زیره و نمک چکانند نافع باشد والله اعلم

باب سی و ششم از مقاله دوم در بیان کمنه که عارض میشود در چشم و اسباب و علامات و معالجات آن اما بدانکه کمنه او بادی است غلیظ که در چشم عارض میگردد و اما سبب و صاحب این علت هرگاه از خواب بیدار شود خیال کند که در چشم او ریگی یا خاکی افتاده است **علاج** سزاوار آنست که از چیزهای نفاخ اجتناب نمایند مثل گوشت گاو و گوشت بز و نان فطیر و حبوبات و امثال اینها و در چشم نیز دختران جوشانند و بر پشت چشم روغن گل بمالند و مداومت حمام درین علت کثیر النفع است و شیاف احمر لین نیز نافع است و شیاف ... و شیاف ... طبقات نیز مفید است **صفت آن بگیرند** شادنج مغسول و ... درم صمغ عربی ده درم زنگار رصاص ... درم اقلیمیا یکدرم قلقطار محرق مغسول چهار درم زعفران یکدرم جمله صفت جزو است نرم کوفته و بتخم بماء العنب الثعلب با باران ... شیاف بندند نافع باشد والله اعلم بالصواب

باب سی و هفتم از مقاله دوم در بیان شری که آنرا در عربی ... خوانند و این علت مخصوص نیست بچشم بلکه از امراض مشترک است علامت وی آنست که ... در چشم پیدا شود و چون بخارانند ورم کند و چون ... کند چشم را ... کند که ... گزیده است مثل زنبور یا پشه و غیرهما و لون آن سرخ بود چون ... و اگر از خون است و گاهی از صفرا نیز حادث میشود و درین صورت رنگ او مایل بزردی مایل باشد و گاه بود خبالت که از ترکیب خون و صفرا عارض میشود **علامت** آن سرخی بزردی مایل است **علاج** سزاوار آنست که اول فصد فرمایند از قیفال ... و اجب ... سن و فصل ... و قوت و ضعف را ملاحظه فرمایند و اگر بفصد رفع نشود مسهل لایق دهند و نقیع پوست هلیله زرد و ترهندی و آلو بخارا ... بجلاب ... که اختیار نمایند و غذا ماش مقشر و کدو و اسفناج و قلیه ترهندی سازند و اگر مریض کم قوة بود مرغ جوجه فرمایند و شیاف ماميثا بر پا ... چشم بمالند و در چشم شیاف احمر لین بکشند نافع باشد والله اعلم

باب سی و هشتم از مقاله دوم در بیان نمله که عارض میشود در جفن و اسباب و علامات و معالجات آن بدانکه نمله عبارت از بثرهای صغیر است حادث میشود در جفن و آن بثور بهم متصل شود و چون منتشر شود در ... مژه و گاه بود که مژگان بریزد بسبب حدت ماده و این نیز از امراض خاصه جفن نیست بلکه از امراض مشترک است و رنگ او مایل است بسرخی و با خارش و سوزش باشد لیکن سوزش او غالب بود بحدی که گمان برده شود

مورم گزنده است و بهمین سبب این علت را نمله نامند و تولد و حدوث این علت از صفرای محترق است **علاج** سزاوار آنست که اگر ممکن باشد استفراغ صفرا کنند و این نقیع مفید و مجرب است بدین موجب **صفت آن** بگیرند پوست هلیله زرد و هفت مثقال ... کنند و در ... گذارند و صبح ... مالیده صاف سازند و ترهندی ... درم و آلو بخارا ... ترنجبین ... درم و ترنجبین ... یازده ... درم این مجموع را جدا جدا تر کنند آب ریزند که آب دو انگشت بالا باشد صباح صاف سازند و از آب هر کدام ... باب ... نیم ... گرم و زبان ... نافع باشد و غذا از مرغ جوجه و ماش مقشر و کشنیز سبز و اسفناج و کدو و قلیه ترهندی و آب غوره سازند و بر پشت چشم شیاف ماميثا و حضض و اقاقیا و مرکی و زعفران و صندل ... طلا فرمایند و شیاف احمر لین را اکتحال نافع است والله اعلم و احکم

باب سی و نهم از مقاله دوم در بیان سعفه که عارض میشود در جفن و اسباب و علامات و معالجات آن بدانکه علامت سعفه آنست که در بیخ مژگان ... دیده شود و چون دست بمالند بریزد و گاه باشد که بسبب تعفن و حدت ... شور حادث شود و در ... و چون جراحت تنگ شود مژگان بریزد و **سبب** این علت دو چیز است یا از تعفن خلط بلغم یا از تعفن مرة السودا یا از ترکیب هر دو را اگر از تعفن خلط بلغم است لون او مایل است بکبودی و اگر از ترکیب هر دو است لونش بتیرگی میزند **علاج** سزاوار آنست که اول تنقیه بدن فرمایند بمسهل لایق بعده شیاف ... و شیاف ... در چشم کشند و پوست ... را سوخته بر روغن گل خلط کرده بر جفن طلا کنند نافع باشد و چون ... شود شیاف احمر حاد حک کنند و ... اگر در چشم بکشند مفید خواهد بود والله اعلم

باب چهلم از مقاله دوم در بیان ثؤلول ... که ثؤلول نیز گویند و اسباب و علامات و معالجات آن بدانکه ثؤلول امری است که بر جفن عارض میگردد **سبب آن** خلط بارد فسرده سوداوی متعفن است **علاج اگر** بسیار باشد اخراج باید فرمایند بمنضج موافق لایق بعده ... زیت را بدان سخت بمالند ... را نرم کوفته و برگهای کهنه خلط کرده بمالند و اگر باینها تحلیل نیابد از بیخ را بمنقاش ... بزرگ ... بمقراض ببرند و ... تمام رود و بعده زاج سفید ... گرفته بر روی ... پاشند و بعده کهنه نهاده ببندند و درین علت آنچه بتجربه پیوسته است که ... را کوفته و ... برگهای کهنه خلط کرده بر ثؤلول بمالند برودی زایل کند و این مجرب و معمول است والله اعلم

باب چهل و یکم از مقاله دوم در بیان انتفاخ جفن و اسباب و علامات و معالجات آن اما انتفاخ که در جفن حادث شود عروض و حدوث او را سه سبب است یکی از ضعف اعضا است که تقصیر کنند قوت ... از هضم تمام و دیگر از کثرت خلط بلغم میباشد که حرارت غریزی عاجز آید از نضج و هضم آن و تولد ریاح میکنند و دیگر از ... که از ضعفی فلغمونی است حادث میشود **معالجات**

انچه از ضعف اعصاب متولد شده باشد تقویت اعصاب باید کرد و انچه از کثرت خلط بلغم عارض شده باشد تدبیر
تلطیف باید فرمود و تغذیه و اخراج آن هم باید کرد و درین باب ترکیب الشیافات عجیب النفع است و اطریفل کبیر و صغیر نیز نافع است
و جفن را با آب مورسکان کهنه گرم کرده بشویند و خرقه را با آن آب تر کرده بر جفن نهند و صبر سقوطری را با سرکهٔ کهنه حل کرده
بر جفن بمالند و اگر از اورام حار غلیظ باشد فصد قیفال فرمایند و شیاف ابیض و صندل سفید با آب عنب
الثعلب یا آب کاسنی یا آب گشنیز تر حل کرده بر جفن طلا سازند نافع باشد والله اعلم **باب چهل و دوم از مقالهٔ دوم**
در بیان قروح و تاکل که حادث میشود در جفن و اسباب و علامات و معالجات آن بدانکه حدوث و تولد او از دو سبب است
سبب اول بادی است از خارج متولد میشود در مثل جرب و سنگ و التهاب جارحه چون خار و سوزن و تیغ و پیکان و غیره
و سبب دوم از ورم حار است که از خون غلیظ که با صفرا مختلط شده باشد حادث شود و آن عضو را متقرح گرداند
علاج اکحال باشد که تفرق الاتصال واقع شده باشد یعنی جلد جفن پاره شده باشد ملاحظه باید کرد اگر جلد جفن
پاره شده و چیزی از جلد جفن نقصان نیافته بدوزند و بر هم نزدیک باشد که در زمان دوختن از جراحت که ... دور
دور و ارند و اگر چیزی از جلد نقصان یافته باشد نباید دوخت که جفن کوتاه خواهد شد و علت شتره خواهد حادث شد
لایق است که باروی مناسبه انبات کننده یعنی گوشت رویانده علاج نمایند چون مرهم زرد و کندر و دم
الاخوین و اگر کهنه و دیرمانده شود مرهم ابیض بکار برند تا جراحت مندمل گردد **صفت مرهم ابیض** بگیرند موم
کافور دو درم و روغن گل شش درم و سفیده قلعی چهار درم موم را در روغن گداز نند و سفیده را با آن خمیر کنند طلا
کنند تا مرهم شود والله اعلم **باب چهل سیم از مقالهٔ دوم** در بیان سلعه که عارض میشود در جفن و از اسباب و علامات
و معالجات آن بباید دانست که سلعه از جنس خراج است یعنی دو خراج ورم و درد و مده لازم است و در سلعه
غشای زیادت دارد و خراج ندارد و سلعه بر انواع است شحمی و لحمی و ارد ها لحمی یعنی عصابی و شهدی و در سبب از دانها
دارد و علامت شحمی است که چون دست برو نهند نرم تر از همه باشد و بهر جانب حرکت کند و احتمال ارجاع ... بیش
بیش باشد و علامت لحمی است که چون دست بروی نهند صلب سخت باشد و از جای خود نجنبد و این را بعض از جنس
غدد زیر داشته اند و علامت عصابی است که زیر غلظ عصابی است که چون دست بروی نهند از شحمی نرم تر و احتمال از سراد
بیشتر بود و علامت شهدی است که چون دست بروی نهند چون زردی بیضی شود و چون دست بردارند زود
جمع شود و اسباب اینجمله تخمه است یعنی امتلا و خوردن اغذیهٔ غلیظ و در بر که از وی بلغم غلیظ متعفن متولد شود
علاج مناسب است که اول تنقیه بدن فرمایند بحسب خلط غالب بمسهل مناسب بعده بمستفرغ سبارت
نمایند و آن چنانست که اول پوست او را شق کنند و ملاحظه نمایند که غلاف سلعه شق نشود و برلب
منارهٔ اندازند و بگردانند که از ناخن جدا شود غلاف سلعه را از پوست جدا سازند و جمله سلعه را از جنس
بمقراض ببرند و واقف باشند که خریطه سلعه بریده نشود و نیز احتیاط کنند که از سلعه چیزی باقی نماند که اگر
باقی مانده

باقی مانده مرض عود خواهد کرد و از اول کار نشتر خواهد شد و چون بریدند پرده لب جفن را ببرند و اگر
در بیرون از سلعه چیزی باقی مانده باشد زیره و نمک را کوفته بر موضع جراحت بریزند بعد از آن بمرهم مذکور علاج کنند
والله اعلم **باب چهل چهارم از مقالهٔ دوم** در بیان استرخای جفن و اسباب و علامات و معالجات آن استرخای
جفن سست شدن جفن و آن از امراض مختصهٔ جفن است و صاحب این علت چشم را نتواند تمام گشادن و گاه
چنانست که چشم تمام پوشیده بماند که نتواند گشادن و سبب آن مزاجهای طبیعی منقلب شده است که در دروی چشم و در ابرو
و پلک جفن غلیظ و آب رقیق گیرد و از سبب سردی منقلب حادث شود و اگر بالای جفن مرض قلق والله صاحب این مرض
چشم را اندکی نتواند گشادن و اگر بالا غالب است چشم تمام فرو بسته شود و بعضی سست فام گفته چشم را اصلا نتواند گشود
سبب این علت رطوبت مفرطیست که بر مزاج جفن غالب شود و جفن را سست سازد **علاج** مناسب است که اول
در غذا تدبیر لطیف فرمایند و مریض را منع فرمایند از اشیاء مرطبه چون شیر و حلوا و بیرون و خربزه و هندوانه و زرده
و باد رنگ و امثال اینها و ادویهٔ مجففه قابضه بر جفن طلا سازند چون مرکی و برگ مورد و اقاقیا و صبر و زعفران و اکل
با اینها علاج بافت و با ادبار ایارج فیقرا تنقیهٔ دماغ کهنه تنقیه کنند چنانچه در شتر زاید مذکور شد و این طلا در این مرض نیز
مخصوص است **صفت آن** بگیرند صبر سقوطری یک مثقال اقاقیا دو مثقال شیاف ماميثا و افیون از هر یک نیم مثقال
زعفران یک مثقال ادویه را کوفته بپزند و از برگ مورد دو مثقال در یک پیاله آب تر کرده بجوشانند تا نصف بماند
صاف سازند و ادویه را با آن خلط کرده نیم گرم طلا فرمایند نافع باشد والله اعلم **باب چهل پنجم**
از مقالهٔ دوم در بیان سرخی ادم و خضرت که بر جفن عارض گردد و اسباب و علامات و معالجات
آن بدانکه حدوث این مرض اکثر و اغلب چنانست که از اسباب بادیه است یعنی اسباب او از خارج حادث
میشود مثل ضربه و سقطه و صدمه و گاه چنانست که بجهت ترقی حالت عارض میشود **علاج** اگر در اول
عضو گرم باشد صندل سفید و مروارید سنگ را بگلاب حل کرده طلا فرمایند بلکه مناسب است که قبل
از دارو مالیدن فصد قیفال کنند و بعده باطلیه مشغول کنند و اگر بطلاء مذکور زایل نشود و اثر کبودی
هنوز بر جفن باقی مانده باشد جنبه را بنمک آب تر ساخته گرم کرده بر جفن نهند بدفعات و اگر باین نیز زایل نشود
سنگی که در سنان فلفل میباشد کوفته بگلاب حل کرده طلا سازند یا انکه زرنیخ را نرم کوفته بگلاب حل کرده طلا
سازند یا سفال است تا رسیده را نرم کوفته بنمک است خلط کرده طلا فرمایند یا تخم ترب را نرم کوفته بنمک
است خلط کرده بمالند و شنا لنگ خام کوفته و ابرنشت نقاره با آب سائیده بمالند نافع باشد و این شیاف
و این شیاف نیز نافع است **صفت آن** بگیرند زرنیخ سرخ مغسول اگر سرخ یافت نشود زرد هم میتوان
و سنگ مثل مرمع اندرانی و مروارید سنگ مجموع را کوفته و بیخته با آب گشنیز شیاف سازند و در وقت حاجت
و در ثبت چشم در محل سرخی الدم و خضرت بمالند و گاه چنانست که در جفن **باب چهل ششم از مقالهٔ**
دوم در بیان ارتعاش و اختلاج که بر جفن عارض شود و اسباب و علامات و معالجات آن ارتعاش و اختلاج

حارت شود و سبب این بیماری خلط بادی و غلیظ است که در چشم حارت میکند و با بخار غلیظ که بر چشم غالب میشود
و چشم را سست میسازد و سبب حرکت غیرارادی میگردد و فرق میان ارتعاش و تشنج آنست
که رعشه لرزیدن را گویند و همیشه باشد و اختلاج که گاه گاهی لرزد و در طرفه برهم زدن عضو ساکن شود
علاج سزاوار آنست که در هر دو مرض تنقیه بدن و دماغ فرمایند بحب ایارج و ترکیب الشفا و غذا نخود آب
که در روغن دارچینی و زعفران انداخته باشند و بعده بر آن عضو فرفیون و عاقرقرحا و جند بیدستر از هر کدام یک مثقال
کوفته به روغن قسط یا روغن کهنه خلط کرده بمالند نافع باشد و از اغذیه مرطوبه که مولد خلط غلیظ اجتناب
نمایند چون حبوبات ماهی و گوشت گاو و بز و قرطه و از طعام شبگاه و منع بخار ناطریفل صغیر کنند نافع باشد
والله اعلم بالصواب **باب بیست و هفتم از مقاله دوم** در علاج امراض اکبر و اسباب و علامات و معالجات آن یا ماق
الحیض گنج چشم که بلغت هندی ... است بدانکه امراض ماق سه است غرب و غده و سیلان لا غرب علاج آن غرب
در بیست و هفتم از خبانت که ورم ... دارد و ... میاید و انفجار رسد امیکنند یعنی سر میکشد و این علت عسر الزوال
یعنی علاج او دشوار است بنا بر قلت و رقت و رخاعت گوشت آن محل و بیشتر جانان ریشه که منفجر میشود
از بینی و اگر زمین شود یعنی دیر ماند شود عضو و ... جنس را فاسد میسازد و استخوان او را تباه میکنند علامت
او آنست که چون انگشت بر وی نهند ریم از سر جفن و کنج چشم روان میشود و این مرض خبانت کبار اگر
در علاج او مسامحه کنند و مسامحه نمایند نا سور گردد و طبقات چشم بحرکت آن فاسد گردد و سبب آنست
که زود علاج آن استفراغ نمایند و ... از زرب بیت که ان نضج نابرد و منفجر گردد و با وجع و ورم بود
و اگر انگشت بر وی فشار زنند اصلا ریم بیرون نیاید بدانکه سبب نزله اول غرب بلغم حاد کیفیت که منصب میشود یعنی
میریزد و در آن عضو و سبب آن در مادام عفونت فسرده آنست که در آن عضو منجمد میگردد و در ابتدای آن زود نضج
نابرد الدملول ایام علاج این مرض را از سه وجه باید طلب نمود یکی بداروهای مناسب چنانکه مذکور خواهد شد
دوم داغ کردن است سوم شق کردن است یعنی سوراخ کردن اما آنچه بدارو باید علاج کردن و آن خبانت
که اول بدارو معروف علاج کنند اشیاف مانند خایده و ذرات و سفید و ابابیل کشنیز کوفته ضماد کنند یا سنبل را بر کان
گهنه حل نموده نهند و این ادویه را قبل از انفجار عمل کنند و اگر ماده آن علت غالب بود اول فصد قیفال فرمایند
و تنقیه بدن و دماغ با ایارج فیقرا کنند و بعده ضماد بر دیگر رجوع کنند و اگر قبل از انفجار و بعد از آن
ورم باشد اشیاف مامیثا و زعفران و مرمکی و صبر و صدف محرق با آب کشنیز یا کلاب حل کرده طلا سازند معروف
یا مرکب بکار برند و چون ورم نضج یابد و منفجر گردد غرب بشکافند تا ریم آن تمام بیرون آید بعده بکار برند که

ورم کنند

ورم کنند و بزنند یا برای ... بریده گرفته و پخته بدنباله میل سوراخ غرب را بر سازند یا زنگار را نرم کوفته و بزنند یا از
کاغذ فتیله سازند و بزنگار آلوده کرده در سوراخ غرب گذارند یا تخم تره تیزک یا بیشتر کوفته و خاکستر خوب
هر دو را بخمیر پخته ضماد سازند و فتیله با آن آلوده کرده در سوراخ غرب بنهند و آنچه درین مرض بتجربه پیوسته از معالجات
آنست که بعد از فصد و مسهل یا شیافات ... گذارند تا از بیرون سر کند و منجمد گردد و چون انفجار یافت بشکافند
تا ریم آن تمام بیرون آید بعده زنگار را کوفته و بخته از کاغذ فتیله سازند و بزنگار آلوده کرده در سوراخ آن بنهند و بر
روی فتیله را استوار سازند تا چند روز که سوراخ او فراخ شود و بعد از آن بمرهم مصری علاج کنند **صفت مرهم**
مصری که بغیر نزع عمل سقف بیت شغاف و سرکای کهنه ... مثقال ... نرم نموده در پیاله مسی انداخته بجوشند تا بنصف
از سرکا کم شود و زنگار و مثقال نرم کوبند و بزنند و با آن خلط کنند و باز بجوشانند تا رنگ او سرخ شود و بعده
عزت را کفش زنند تا چرک او بیرون آید و فتیله را بمرهم آلوده کرده در سوراخ غرب بنهند و بس نماید تا فتیله تمام
در سوراخ شود و جبان کنند و فتیله تا نهایت جراحت رسد بعد از چند روز فتیله را استوار تر کنند که هر چه سازند و گذارند
تا گوشت برآرد و تنگ شود و باذن الله تعالی و آن نوع غرب که از درون ماق و از تحت جفن و از درون بینی
سر کند و چرک و ریم آمده باشد علاج آن متعسر است بعد تعسر از دو آغا فل نباید بود باید که اول فصد قیفال بزنند و مسهل
دهند ... بعده چرک را کفش زنند تا ریم از وی تمام بیرون آید بعده شراب انگور کهنه در وی چکانند و نیم گرم
میل را پخته کهنه بجیده آن عضو را پاک سازند و باز شراب انگوری کهنه چکانند و بعده برود را عضو بر سازند و بر
نعل را میل داروی را بمنفذ غرب فرستند و در فاصله چشم نهند و ببندند و هر روز این عمل را دو نوبت کنند **صفت ذرور غرب**
بگیرند مر و سقوطون و کندر و شیافات کدام زاک اسفید است و شیاف مامیثا و زرد روت مجموع بستانند و نرم کوبند و بزنند و
بکار دارند امید است که نافع باشد انشاء الله تعالی و اگر بدینها علاج نیابد داغ باید کرد صفت آن ذکر کرده خواهد
شد انشاء الله تعالی و شیخ الرئیس در قانون آورده که برای شدن غرب قبل از انفجار زاک اسفید را کوفته و بیخته
بعسل خلط کرده بنهند و اشق را نیز کوفته و بیخته بعسل مخلوط کرده بنهند یا مغز نان گندم و تخم مرو کنند مجموع را کوفته و بیخته
بشیره خرگ حل کرده ضماد سازند و چون منفجر شود ریم او را بیرون کنند بشراب کهنه و درون جراحت را بشویند و بعده
شیاف غرب که منسوب است بمحمد زکریای رازی با آب زنوخلط کرده چکانند روزی دو سه نوبت هر بار یک قطره
چکانند و صبر کنند لحظه و باز چکانند و سه بار قطره قطره چکانند نافع باشد **صفت شیاف** مذکور بگیرند
صبر سقوطون و کندر و مرمکی و دم الاخوین و کلنار فارسی و کحل اصفهانی و مغول و شب یمانی از هر یک دو
مثقال زنگار صافی نیم مثقال مجموع را هشت جزو است کوفته و بحریر بیخته بگلاب شیاف سازند و بکار دارند
نافع باشد و اگر غرب را بشویند با این طریق که ریم کهنه را از دنباله میل بجیده عصارة العنب تر سازند و بدرون منفذ

عزب می بستند و بشراب کهنه بشویند و بعده پیه قصب را نرم کوفته و بیخته مجموع را خنک که انگه داروی باد
ابیخته باشند و درجوف عزب برسازند غرب را خشک سازند با زن انزروت و این زرور مفید است
صفت آن بگیرند زرد چوبه یک مثقال با نخواه یک مثقال مر کوبیده بیزند و سوراخ عزب را برسازند
یا بگیرند سوختن سحاق بعضی انچه از سوهان که وقت حاصل میشود و زنجار هر یک یک جزو نشادر هم ساوی کوفته و بیخته
در درون عزب بپاشند و سعی کنند تا به نهایت او رسد نافع باشد و هرگاه که عزب باین تدابیر علاج نپذیرد
و موضع عزب را شق باید کرد و گوشت فاسد از او باید گرفت تا باستخوان رسد اگر استخوان صحیح باشد
بمرهم علاج کند والا داغ باید کرد و در معالجات ایلاقی آورده که اگر کند روز زاک سفید و سرکین کبوتر
را نرم کوفته و بیخته بعسل خلط کرده بر عزب نهند تحلیل رود یا از بیرون سر کند* اما طریق داغ کردن آنست
که میلی باشند که سر آن ایشن مدور بود مثل تمره بعده مریض را غذا با شنند و در چشم او خمیر نهند یا
لته کتانرا باب سرد تر کرده گذارند و آلت داغ را باتش سرخ سازند و بران موضع نهند تا بسوزد
و حوالی او بجوشد و داغ شود و در داغ کردن مبالغه نمایند و دو بار یا سه بار آلت داغ را بر سر گرم
نهند تا عزب سوخته شود و چون جراحت شود بمرهم اسفیداج علاج کنند صفت مرهم اسفیداج
قبل ازین مذکور شد و علاج سیم آنست که نقب کنند یعنی سوراخ کنند استخوان بینی را و الجبالت
که آلت نقب میلی باشد سطبر مثل درفش اما سر آن باریک و تیز که بر استخوان بینی نهند و زور
کنند که بزور فرو رود تا سوراخ شود و باید که میل را که نهند بیشتر سوی بینی باشد نه سوی ماق
و چون استخوان بینی سوراخ شود علامت آن باشد که خون از جانب بینی و دهان روان
شود و بعده میلی که از ان باریکتر باشد بگیرند و برو فتیله ای ببندند و از نرم بخیده و بمرهم زنگار آلوده
کرده در ان سوراخ فرو برند تا آن منفذ را گشاده تر سازد و اگر سوزش کند بروغن زرد گاو و الکتف
کنند و هر روز فتیله را سطبر تر سازند و بروغن زرد آلوده کرده در منفذ نهند تا دهن جراحت فراخ تر
شود و پرهیز باشند که جراحت زود مندمل نشود یعنی زود گوشت برارد که مرض زود عود کند
واگر موضع الم حرارتی پیدا کند فصد فرمایند و شیاف مامیثا و صندل و گلاب طلا فرمایند
والله اعلم **باب چهل هشتم از مقاله دویم** در بیان غده و اسباب و علامات و معالجات آن اما غده
زیاده شدن گوشت طبیعی ماق اکبر است که آن گوشتیست که بر بالای نقب است که میان چشم و منخرین است

بعلاج اعتدال

بعلاج اعتدال در مقداری که سزاوار است برود پراوچون این گوشت زایل شود از مقدار طبیعی مانع آید نقطه
را که از چشم بسوی بینی مندفع گردد و در همان جا ممتنع گردد یعنی جمع شود و متعفن شود و از ان عزب عارض
میشود **علاج** لایق آنست که اول تنقیه بدن و دماغ فرمایند بر حسب احتیاج بعده بادو یه حاره
علاج نمایند چنانچه در علاج ظفره خواهد آمد چون زنگار و نوشادر و گوگرد و شیاف اخضر و غیرها تا آن
گوشت زیاده خورده شود و لیکن مبالغه نمایند در داروهای تیز سوزان و پرهیز باید کرد که گوشت طبیعی ماق
خورده نشود که از ان علت سیلان عارض خواهد شد والله اعلم **باب چهل نهم از مقاله دویم** در بیان سیلان
و اسباب و علامات و معالجات آن اما بدانکه سیلان آب رفتن چشم را گویند سبب آن نقصان گوشت ماق
طبیعی ماق اکبر است مانع می آید از آمدن رطوبات و فضول بسوی چشم و از راه بینی دفع میشود و چون این گوشت کم
شود از مقدار طبیعی منع نتواند کرد رطوبت را که بسوی بینی دفع میگشت بجانب چشم آید و سبب سیلان گردد
و این علت عارض میگردد از سبب کیل انکه در قطع ظفره و سبل مبالغه کرده باشند و دیگر از بسیار کشیدن
داروهای تیز که در علاج ظفره و غده و جرب واقع میشود که بان تقریب گوشت خورده شود سیم جدری و ابله که سبب
آن گوشت خورده شود و بسیار کسی را دیده شده که از ابله برادر گان در وران علت حادث شد **علاج** اینجا که
سبب قطع و قلع باشد لا دوا است یعنی نیک نمیشود و انجاکه نقصان از غیر بریدن باشد و تمام فانی نگشته باشد داروهای
گوشت رویاننده علاج باید کرد بان صفت بگیرند زعفران و شیاف ماميثا و صبر سقوطری و حضض هر یکی کوفته و بیخته بشراب کهنه
حل کرده بران موضع نهند نافع باشد و شیاف زرد کوفته و باب سماق خلط کرده نیز نافع است و دخان کندر و رد گوشت
رویاند صفت دوائی که نافع است نقصان گوشت ماق اگر را بگیرند شیاف مامیثا نیم مثقال صبر سقوطری نیم مثقال
زعفران کندر دو دانگ شقال و شیاف محرق دانگ و دخان کندر دو دانگ مجموع ادویه جزو است نرم کوفته
و بیخته بشراب کهنه انگوری خمیر کرده شیاف ببندند و بوقت حاجت بشراب حل نموده بکار دارند مفید باشد والله اعلم
باب پنجاهم از مقاله دویم در بیان عدد امراض طبقه ملتحمه و اسباب و علامات و معالجات آن بباید دانست که عدد امراض
طبقه ملتحمه سیزده است رمد ۱ ظفره ۲ طرفه ۳ انتفاخ ۴ جسا ۵ حکه ۶ سبل ۷ ورقه ۸ دمعه ۹ دبیله ۱۰ توثه ۱۱ لحم زائد ۱۲
الحلد الغرد ۱۳ اما رمد یعنی درد چشم و آن ورم حاریست که حادث میشود در طبقه ملتحم بدانکه رمد را متقدمین اطلاق
کرده اند بر درم حار و مومی که حادث میشود در طبقه ملتحم و دردی که بغیر ازین عارض گردد رمد نگفته اند و انرا تکدر نامیده
اند بدانکه رمد سه نوع است نوع اول را تکدر میخوانند و سبب آن بادیست یعنی خارجیت امثال دود و غبار و حرارت
آفتاب و گرمی آتش و انچه بانها ماند و این رمد بزودی بسبب زایل گردد اما نوع دویم ضعیف و بسیار از نوع اول میباشد

واین نوع حادث میشود از دو سبب یکی خارج چنانکه مذکور شده در نوع اول و نوع دوم انصباب بدن است که یکی
یکی از این اسباب مذکوره امتلا باشد اکثر ماده که داخل است بحرکت آید و در طبقه ملتحم انصباب یابد
که بعضی زرد و سبب زیادتی ورم میشود و نوع سیم ماده باشد بعضی داخلی که اسباب خارج مثل اینکه ماده از خود
بر برود در طبقات ملتحم و سبب ورم میشود چنانکه عارض میشود [illegible] که در خون میشود [illegible] حرارت
دموی است یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی و هر یکی از اینها را بعلامتها توان تشخیص کرد اما علامت دموی کثرت ورم
و حمرت و شدت وجع و بسیار آب رقیق و امتلای عروق و حرارت و [illegible] و ثقل و کراهت و اختلاج
و علامت رمد صفراوی شده وجع از نوع اول شدیدتر و سوزش و آب رقیق بحرارت و حمرت بصورت مایل و حرارت
و حرارت بیشتر از نوع دموی میباشد و صداع لازم این نوع است و در رمد صفراوی ورم بیشتر عارض میشود و سبب
علامت رمد بلغمی بر خلاف رمد دموی باشد لیکن آب بسیار میرود و درد و سرخی و حرارت و [illegible]
کمتر باشد اما ثقل و ورم در این نوع بیشتر باشد [illegible]

[illegible]

لطیف کنند و این ملین نیز مفید است صفت آن [illegible] چهار مثقال [illegible] وکل سرخ [illegible]
دو مثقال و گل سرخ [illegible] مثقال در چهار دانگ گلاب [illegible] تا نصف آب کم شود
صاف سازند و ترانگبین [illegible] مثقال [illegible] و شیرخشت ده مثقال در این آب حل کرده باز صاف سازند و [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] صاف سازند و از [illegible] مطبوخ
[illegible] سازند و [illegible] حفظ نمایند [illegible] و اگر باین مطبوخ کفایت نشود
مطبوخ مسهل فرمایند باین صفت صفت آن [illegible] مثقال [illegible]
گل سرخ یک مثقال در چهار دانگ [illegible] تا نصف آب [illegible] صاف سازند و شیرخشت [illegible] مثقال
حل کرده باز صاف سازند [illegible] باشد و بر طبیب کامل لازم است که [illegible]
که وقت و فصل و زمان و قوت و ضعف و سن [illegible] حفظ [illegible] مسهل و فصد فرمایند و از غذا [illegible]

[illegible]

ادویه را کوبیده و بیزند و بگلاب سرشته قرصها بندند شیاف بشکل بیضی سازند و در محل بکار دارند نافع باشد
و در ابتدای رمد فزرد و دارو های تیز بکار برند که بسیار مضر است و هم قرحه و بیاض است و چون درد و ام
بگذرد شیاف ابار کشند چون مرض و در انحطاط افتاد بعد مرض کم شدن گرفت شیاف احمر لین کشند نافع
حواله بعد اما رمدی که از بلغم و از اخلاط غلیظ حادث میشود علامت او آنست که چشم ورم کند و حمره کم
که بعد چشم از اسباب بلغم ترشح و سرخی در زرد و این نوع رمد علاج سزاوار است که تدبیر لطیف
و بعده افراغ بلغم بکنند چنانچه مکرر گذشت یافت اختیاف بر بیو ما دارد این ماده مخصوص است صفت شیاف بر بیو ما که در رمد
چشم را تقویت ارد بهمین تقریب شیاف بر یو ما نام شده نیک شدن بیرو یعنی بگیرد صفت آن بگیرند عنزروت مربا شیاف
مامیثا از هر یکی پنج درم زعفران دو درم افیون نیم درم کتیرا یکدرم جمله ادویه جمع دانسته کوبیده و بیخته بیزند
و با آب باران با گلاب سرشته شیاف بندند و وقت احتیاج بکار برند و بعده شیاف احمر لین بکشند و در آخر شیاف
احمر اشیاف اعلا ممزوج کرده کشند و شیاف و بیخ و روشنائی گریز نافع است اما رمدی که حدوث
او از سوداء غیر طبیعی است علامت او آنست که ورم و حمرت و وجع و آب کم و خارش در این نوع کم است
و رمص غیر کم است و اگر باشد ریزه و خشک است و زمان چشم بکبودی و سیاهی مایل است و نیز مواد غلیظ این نوع است
و این رمد را کاهلی رمد یا بس نامند علاج سزاوار آنست که تدبیر لطیف فرمایند و در غذا تر لطیف دماغ
و بدن کنند و مداومت حمام درین باب مفید است بشرط آنکه حمام بسیار گرم و کم آب نباشد و روغن خشخاش
بروغن گل حل کرده و گرم کرده بر پشت چشم نهند و شیاف احمر لین و شیاف اعلا در چشم کشند نافع باشد
و از چیز های بارد و یابس اجتناب نمایند یعنی از چیز های سرد و خشک پرهیز نمایند و از چیز های شور
و تیز و تلخ بتخصیص از سرکه پرهیز کنند و فصد کردن درین نوع رمد ممنوع است و اخراج مادهٔ سودا بمطبوخ
افیمون کنند صفت مطبوخ افیمون بگیرند سنا مکی سه مثقال افیمون در کیسه بسته چهار مثقال
هلیله سیاه نیم کوفته سه مثقال گل بنفشه یکمثقال گل سرخ یکمثقال بسفایج فستقی نیم کوفته دو مثقال گاوزبان
کوبی بادیان نیم کوفته از هر کدام یکمثقال آلوی بخارا هفت عدد او دیه را در شش مثقال گلاب و آب یعنی در چهار
دانگ گلاب شب تر کرده صباح بجوشانند تا نصف آب ماند صاف سازند و هشت مثقال شکر سرخ
در وی اضافه نموده وصل کرده باز صاف سازند و سحر نیم گرم بیاشامند نافع باشد و بعد از تنقیه بحمام
مداومت نمایند و اگر مریض مرتکب ماء الجبن گردد از ماء الجبن بعد از شش اگر تنقیه
نمایند نافع است اما رمد مرکب علاج آن خالی از عسر نیست و واجب آنست که بافراغ ماده و خلط
غالب کوشند و دارو های مناسب کشند نافع خواهد بود والله اعلم باب پنجاه و یکم از مقاله دوم

دربیان قمور و اسباب و علامات و معالجات آن القمور یعنی برف زده قمور یعنی خیره شدن چشم از نگریستن
برف سفیدی و گاه خیال است که رمد عارض میشود از برف سر... که از اثر قمور سیکند علاج واجب است
که گاه گندم را بجوشانند و چشم بیمار را به بخار آن دارند نافع است و انچه درین نوع رمد تجربه بوسنه مجرب است
امثت کلاب شیاف برو ما زرانی شیاف ابیض را باشیاف ابار را نیز و دختران حل کرده چکانند با کشند و خرقه سیاه
یا کبود را در پیش چشم اورا دارند و بچیز سفید نظر نکنند و بعده شیاف احمر لین در چشم کشند یا بگیرند سبوس گندم و درون
آن اکاه و تند و شراب کهنه بیاسازند و بر آتش نهند تا پخته شود و نرم کوبند و بر چشم نهند گرفته نیم گرم بر چشم نهند نافع
باشد یا بگیرند شلغم و تنک پاره بسازند و پوست سیر خشک و تخم حلبه نیم کوفته مجموع را با شراب و آب ممزوج جوشانند در دیگ
فرود سفالین و کاسه بر سران دیگ نهند و گرد کاسه را بخمیر گرفته آنمقدار جوشانند که شلغم مهرا شود و بعده چشم
را بر سر مریض اندازند و دیگ را در زیر جامه در اورند و مریض فرمایند که خمیر را از گرد کاسه بر دارد و کاسه را از سر
دیگ اندک اندک دور سازد و چشم را بخاران بسپارد آنمقدار که او را خوش آید و عرق کند چون دیگ سرد شود
دیگ را بیرون اورند و خواب روند تا عرق خشک شود و در روز دیگر شیاف احمر لین در چشم کشند و بعده اگر قوت
داشته باشد بالیسون بکشند نافع باشد و شیخ الرئیس در قانون میگوید که چشم را چون برف زند از او
قمور نامند علاج آن آنست که گاه گندم را جوشانند و صاف کرده آب او را در چشم چکانند و سیر را
بخاران دارند و سنگ آسیا را گرم سازند و شراب کهنه را بر آن ریزند و چشم را کشاده بخاران دارند و یا اکلیل
الملک و حلبه و گل بابونه را جوشانند و چشم را کشاده بخاران دارند و صاحب اسباب و علامات میگوید که قمور
کلالیست که حادث میشود بصر را بسبب بسیار نظر کردن در برف خاصه در روشنی آفتاب باشد و علاج آن
چون معالجات غشی که سبقت یافت والله اعلم بالصواب و الیه المرجع والماب **باب پنجاه و دوم از مقاله دوم در بیان گمنه طرفه**
و اسباب و علامات و معالجات آن بدانکه طرفه نقطهٔ سرخ یا کبود رنگیست که بر طبقهٔ ملتحم عارض میشود و حدوث
و عروض او سه سبب است یکی از اسباب بادیه یعنی خارجی مثل ضربه و سقطه و صدمه و غیره که عرق از عروق ملتحم
منخرق شود یعنی رگ از ملتحم پاره شود و خون در حجاب ملتحم ریزد و یا بواسطهٔ ضربه که بر چشم بوقوع آید رگ پاره شود
و لیکن در اکثر صورت الدم کوفته شود و این مرض متولد شود و سیم عارض میشود از غیر خارجی و آن خیانت که ماده
خون حدت پیدا کند بسبب آن حدت عرقی از عروق ملتحم را پاره سازد و خون در حجاب ملتحم ریزد و طرفه

شود گاهی از شدت ورم قرنیه برون بر خارج میشود علاج سزاوار آنست که اول فصد قیفال فرمایند و در ورم
زعفران بچوشانند و در غذا تدبیر لطیف فرمایند و خون کبوتر بچه در چشم چکانند باین نوع که از زیر
بال کبوتر بچه رگی بگشایند و آن خون را گرم گرم در چشم چکانند و اگر کبوتر بچه یافت نشود خون مرغ خانگی نیز
همان خاصیت دارد و اگر گل ارمنی را با شیر زن حل کرده چکانند مفید خواهد بود اگر این تدبیر را صحت یافت فبها و الا کندر
را نرم کوبند و بیزند و در شیر حل کرده چکانند و اگر بانها تحلیل نپذیرد و رفته رفته شیاف علاقه کنند که کثیر النفع است
و الله اعلم صفت شیاف علاقه معمول بگیرند زنگار سرخ مغسول کند و مر مکی زعفران اجزا مساوی کوفته و بیخته
بخته کبوتر بچه با آب باران با گلاب شیاف بندند نافع باشد در مجلس بکار دارند و الله اعلم باب چهارم
در بیان ظفره و اسباب و علامات و معالجات آن ظفره یعنی ناخنه و آن جسمی عصبانی
که میرود بر ملتحم از جانب ماق اکبر و اندک اندک پهن میشود و بطبقه قرنیه که آن سیاهی بزرگ است میرسد
و انجا می ایستد و گاه چنانست که از انجا میگذرد و بثقبه عنبیه میرسد و مانع بینائی میشود و گاه نیز از جانب
ماق اصغر میرود و گاه چنانست که از هر دو جانب میرود و بهم ملحق میشود و چشم را از حرکت باز میدارند
و ثقبه عنبیه را میپوشد و مانع بینائی میشود و انچه سفید و تنگ و نرم است باسانی دور شود علاج باید و انچه بر خلاف
اینست عسر العلاج است معالجات سزاوار آنست که اول فصد قیفال فرمایند و بعد اگر رقیق و سفید باشد
برادوهای تیز جلا دهنده علاج کنند یا دوائی سوده چون نحاس محرق مغسول و زنگار و دار اوده و مانند آن
چون روشنائی کرده ... اعلا ... و مرو و حصرم ... در چشم و اگر بعد از حمام دار دکنند انفع خواهد بود
و اگر صلب و غلیظ است قبل از دوا رو کشیدن فصد و مسهل مناسب لایق فرمایند و بعد از اغذیه غلیظه
حاره مجره منع فرمایند چون گوشت اسب مخصوص قاق او و دار گوشت مطلق پیه اجتناب نمایند و از خوردن
بقولات چون عدس و ترب و سیر و حلوا و مانند آن منع فرمایند و اگر ظفره مرض بغایت کهنه شده باشد
و بدارو زایل نشود علاج آن دستکاریست یعنی ناخنه را میباید بریدن و طریق دستکاری آنست
که اول تنقیه بدن فرمایند بفصد و اسهال و غیره مریض را بخوابانند مستلقی یعنی راست آنگاه چشم او را
فرمایند که سر او را بگیرد و بیک دست دیگر حیض بالا و او را بکشد تا چشم او نشاط شود و یکی

دیگر را فرمایند

دیگر را فرمایند تا استهای ملیقی را بگیرد و بیک دست جفن زیرین را کش بدو اگر نتوانند بدست اجفان را نگاه
داشت آلتی است که از اجفن گیر میگویند در جفن اندازند و جفن را بیکجانب جذب کنند تا چشم گشاده شود
بعده کحال بعنی انگشت کوچک علاج میگیرد یک صناره را در ظفره اندازد و بیکجانب بالا کشیده و یک صناره
دیگر اندازد تا سه صناره شود و هر صناره را کحال بدست چپ بگیرد و بدست راست آلتی که شعار را در زیر
ناخنه را از طبقه ملتحم جدا کنند و اگر آلت کشعار در زیر ناخنه نتوانند در آوردن که بر ملتحم سخت ملتصق باشد بنوک
مقراض بریده منفذی حاصل کند که آلت کشعار در وی در آید و آلت کشعار آهنی است مثل میلی که دارو میکشند
لیکن هر دو جانب آن تنگ و میان او وسط است و ملساست تا بطبقه ملتحم ضرر نرساند و ناخنه بالقص بریده نشود و
بعضی کحالان ناخنه را بموی اسب یا ابریشم کشعار کنند بواسطه آنکه ملتحم متضرر نشود و چون ناخنه را از طبقه ملتحم جدا
سازند بمقراض ببرند از جانب ماق اصغر چنانکه از ناخنه چیزی باقی نماند که اگر باقی ماند دوم عود است که اگر عود
کند دیگر باره دستکاری نتوان کردن و نیز پرهیز باید بود که گوشت ماق که از اکثر کوشید بریده نشود که اگر نقصان
یابد از آن علت سیلان عارض خواهد شد که علاج آن متعذر است و فرق میان ناخنه و گوشت کنده آنست که ناخنه سفید
و صلب است و گوشت ماق سرخ و نرم است و بعد از بریدن ناخنه نمک و زیره را بخایند و در خرقه گرفته آب آن را در چشم
چکانند و بعده زرده تخم مرغ را با روغن گل یا با روغن بادام یا با روغن زرد گاوی مخلوط کرده قدری در درون چشم
و پاره دیگر بر پنبه کهنه گرفته بر جفن نهند و چشم را ببندند و مریض را فرمایند تا هر دو چشم خود را حرکت دهد تا التصاق
عارض نگردد و در آخر روز اول چشم را بگشایند و باز آب زیره و نمک را در چشم چکانند و زرده تخم مرغ بر پنبه بر چشم
نهند و روز دوم نیز آب زیره و نمک در چشم چکانند و زرده تخم مرغ و روغن گل بر جفن نهند و روز سیوم دارو های
تیز جلا چون روشنائی کبیر و باسلیقون و غیره که قبل از این سبقت یافت در چشم کنند نافع خواهد بود و اگر ورم
حرارت حادث گردد بدارو های ملین مسکن علاج کنند مثل ذرور اغبر و شیاف ابار و شیاف احمر بکشند و قرص
شلیثا بگلاب حل کرده بر جفن و پشت نهند گرم بمالند و چون ورم دفع شود باز بدارو های تیز اشتغال نمایند
و در زمان بریدن از بهوا سرد و آب سرد محفوظ دارند خود در آن در دارو های تیز الحاح نمایند چرا که گوشت

ماق که اندراک کرده شود خون بیرون میشود و از آن سیلان متولد خواهد شد و هرگاه سبب غلیظ بود در رستگاری رجوع باید کرد والله اعلم
باب پنجاه چهارم از مقاله دویم در بیان کمنه چنانکه عارض میشود در طبقه ملتحم و اسباب و علامات
و معالجات آن اما چنانکه عارض میشود بر ملتحم و آن صلابت و خشکی که حادث میگردد بر تمام چشم و این مرض بسیار
جفن میباشد سبب آن خلطی است بسیار غلیظ و خشک علامت وی آنست که چشم بعسرت و دشواری حرکت
کند و نمد و وجع و حمرت عارض گردد و چشم خشک و بی اشک باشد و در وقت بیدار شدن چشم را باز نتوانند
کشاد و رمص اندک و خشک بر ماق باشد علاج مناسب آنست که تلیین و ترطیب کنند باب آلو و تمر
هندی و مکی سنبل و شیرخشت و ترنجبین و بعده اسفنج را بآب گرم گرم بر چشم نهند و آب گرم و شیر دختران
در چشم چکانند و سفیده تخم مرغ را بروغن بادام شیرین یا بروغن گل یا پیه بط یا پیه مرغ خانگی خلط نموده بر پشت
چشم نهند و در غذا تدبیر لطیف فرمایند و غذاهای لطیف مرطب اختیار نمایند مثل گوشت مرغ خانگی فربه و ماهی تازه
فربه و از فواکه الوی بخارا و بهدانه و مریض را از چیزهای خشک منع فرمایند چون گوشت گاو قاق و نر
و باقلی و عدس و قروط و برقوق سرد حلق و ناف و کف دستها و پایها و مقعد را روغن بادام و روغن کدو بمالند
و بآن مداومت نمایند و در چشم شیاف ابیض اعلا و برود حصرم بکشند نافع است و شیخ الرئیس در قانون
آورده که در علاج جسا اسفنج با فرفیون باب آب عذب نرم گرم تکمید کنند و بکمال مداومت نمایند و سفیده
تخم مرغ را بروغن بنفشه یا روغن و ائمه مرطب است و پیه مرغ خانگی و لعاب بزرقطونا که مغسول
است بر پشت چشم نهند گل مخلوط بشیر کنان است در محل خواب که عاری بر چشم نهند و مخ و مغز
و بعده لعاب تخم کتان و حلبه بشیر دختران داخل که بر چشم نهند و داروهای مقاصد یعنی اشک آورده
چون برود حصرم و باسلیقون و غیره نافع باشد والله اعلم باب پنجاه پنجم از مقاله دویم در بیان ورم و
اسباب و علامات و معالجات آن اما ورم وان ورم صلبت که عارض میشود در طبقه ملتحم و آن
مختلف است گاه در جانب ماق اکبر و گاهی در جانب ماق اصغر و گاهی در تحت جفن نیز حادث
میشود و بسیار وقت است که بعد از رمد حاد عارض شود علامت وی آنست که چون نظر کنند
بر ملتحم دیده شود مثل دانههای مروارید فرد فرد بر قطار یکدیگر رشته شده و چشم گاهی سرخ شود و گاهی

علاج

علاج ورم اینست که اول در غذا تدبیر لطیف فرمایند و اگر چشم سرخ بود فصد قیفال رگ سر ارزو فرمایند
و بعده شیاف ابیض عنزروتی بکشند و اگر سرخ نباشد شیاف احمر لین نافع است و اگر زرد گردد
شیاف احمر حاد یا شیاف دینارجی بکشند و باسلیقون نیز نافع است والله اعلم باب پنجاه
ششم از مقاله دویم در بیان دمعه و اسباب و علامات و معالجات آن بباید دانست که دمعه از سه موضع
جاری میشود یا از عروقی که داخل قحف دماغ است و یا از عروقی که خارج قحف است یا از عضلات
که در چشم است اما علامت دمعه که از داخل قحف است بسیاری سیلان دمعه با عطسه بسیار
میباشد و علامت دمعه که از خارج قحف است امتلای عروق ابشاء و عروق صدغین و کشیده شدن
عروق انبساط و علامت دمعه که از ضعف عضله است محوط چشم و چشم همیشه مرطوب و آب روان باشد و اگر
دمعه مزمن و دیرینه شود اجزای چشم را فاسد سازد علاج ورم اینست که اول استفراغ بدن و تنقیه
دماغ فرمایند بحب ایارج و هر روز سر را تراشیده بحجامت و زنت سر را بمالند و حجامت
قفا و پس سر نیز نافع است و این علاج دمعه است که سبب آن از داخل قحف است و علاج دمعه
که از خارج قحف است آنست که سر را العصابه محکم بندند و از اشکنجه کوبند و بر شقیقه و بنا گوش و صدغین
ادویه قابضه طلا کنند مثل غبار رحی و کندر و اقاقیا و گلنار زرد و زعفران و اما دمعه که حادث میشود از ضعف
عضله بچیزهای مقوی محلل شدید و حصرم و باسلیقون و روشنائی کبود و شیاف اعلا علاج کنند نافع باشد
والله اعلم باب پنجاه هفتم از مقاله دویم در بیان دبیله که عارض میشود بر ملتحم را اسباب و علامات
و معالجات آن اما دبیله قرحه ایست بزرگ و عمیق و نیز فرو رفته و ریم بسیار از وی بر آید و اگر بخارات
کر رطوبات چشم همراه ریم بیرون آید و چشم کور شود نعوذ بالله من هذا المرض علاج دبیله آنست که اول تنقیه
بدن فرمایند بفصد و اسهال و بعده بادویه رادعه مخدره علاج نمایند چون شیاف ابیض عنزروتی و شیاف
ابیض کندری و شیاف ابار و توتیای گرمابه مغسول نیز نافع است اگر چه علاج این مرض خالی از عسر
نیست غالبا در علاج تغافل نشد والله اعلم باب پنجاه هشتم از مقاله دویم در بیان توثه و اسباب و علامات و معالجات
آن اما توثه گوشتی است نرم مایل بسرخی و شبیه بتوت است بهمین جهت او را توثه گویند و سبب حدوث آن

مرض

این مرض از خون فاسد است که در آن موضع انصباب میکند و این مرض عارض میشود و این علت در ماق اگر حادث
میشود علاج سزاوار آنست که تنقیه بدن و دماغ فرمایند بفصد و مسهل و بعده بدستکاری مشغول نشوند
بلکه طریق که جنازه اندازند برفق و نگاه دارند و بسیار نمکنند که آن بسیار نرم است و شکسته
خواهد شد و بعد از انداختن غشاره فی الحال آلت کنطار را در تحت آن در آورند و شکل ناخنه بمقراض برند
و آب نیره و رنگ حابسه بجوزه گرفته در چشم چکانند و برآنست چنین زرده تخم مرغ در روغن گل گرم کرده بنهند و
بعد از سه روز روشنائی … اگر شیاف … در چشم بکشند نافع خواهد بود والله اعلم
منتج عارض میشود از عقب قرحه و از سبب آنکی علاج این مرض مثل علاج ترفه است بهمان طریق علاج نمایند و گاه بسبب ضربه بدین طبقه
والله اعلم **باب بیست و نهم از مقاله دویم در تفرق** الاتصال که عارض میشود طبقه ملتحم را و اسباب و علامات
و معالجات آن اما بدانکه تفرق الاتصال که عارض میگردد طبقه ملتحم را از اسباب بادی شد … نیشتر باکارد
باسنگ و امثال اینها که ملتحم را متفرق گردانند یعنی پاره سازند **علاج منفعت آنست** که اول فصد فرمایند و مسهل
تا مواد بعضو ماوف متوجه نشود و در روی نریزد و اگر از جراحت خون میرفته باشد باید که عدس مقشور را خرد
خون میرفته باشد برشته … بنهند و چشم را محکم ببندند و اگر خون نمیرفته باشد توتیای کرمانی مغسول بر موضع
عضو نریزد چرا که عضو ضعیف الم را زود قبول کند و در علاج باید دوام دهد آنست که رطوبات چشم سیلان
کند چنین … شود نعوذ بالله من شر ذلک والله اعلم **باب سی ام از مقاله دویم در عدد امراض طبقه قرنیه** بدانکه
امراض این طبقه سیزده است قرحه ۲ بثره ۳ اثر و بیاض ۴ سبل ۵ دبیله ۶ سرطان ۷ ماصعه ۸ نتو ۹ تفرق آن ۱۰
کثرت رطوبت تشنج ۱۱ اکله ۱۲ الده ۱۳ انخراق ۵ اما قرحه و انواع او بدانکه قرحه ریشی را گویند که بر طبقه قرنیه
عارض میشود و آن هفت نوع است و باید دانست که در تعبیر این یکیست یعنی همه را قرحه میگویند فاما متعدد این هر
نوع را اسم علیحده مانند اند و چهار نوع از این انواع بر سطح قرنیه یعنی بر ظاهر او عارض میشود و سه در عمق آن یعنی
در باطن آن اما آنکه بر سطح ظاهر او عارض میشود اول را بلغت یونانی اجیلوس گویند و بعربی القتام گویند
و معنی آن غبارات و علامت او آنست که قرحه حادث میشود در ظاهر قرنیه و لون آن شبیه است به دود و دخان
است اگر از قرنیه را و نوع دویم را بلغت یونانی فافالیون نامند و بعربی غمام یعنی ابر و علامت این آنست
که قرحه عمیق باشد یعنی فرو رفته تر از نوع اول بود و لونش سفیدتر و طبقه قرنیه را کمتر از نوع اول فرو گرفته

بود و نوع

۹۲

بود و نوع سیم را بلغت یونانی ارغامون گویند یعنی دو رنگ و علامت او آنست که قرحه بارنگ از قرنیه دو
از ملتحم گرفته باشد و آنچه بر طبقه قرنیه باشد سفید بود و آنچه بر طبقه ملتحم باشد سرخ باشد و این نوع
قرحه را بلغت عربی اکلیل السو گویند و اما نوع چهارم از قرحه که بر سطح قرنیه عارض گردد بلغت یونانی
بیوقوما گویند و بزبان عربی شبیه گویند یعنی شاخ شاخ و علامت وی آنست که چون بر قرنیه نظر
کنند سفیدی نماید شاخ شاخ از یکدیگر جدا اما آن سه نوع دیگر که در عمق قرنیه عارض میشود نوع اول
را بلغت یونانی بوتروقون گویند و بعربی الجب گویند یعنی مغاک و علامت وی آنست که چون نظر کنیم
شود قرحه را فرو رفته بینند در عمق طبقه قرنیه و سوراخ آن ضعیف بود و الم کم داشته باشد و شبیه بود بکاوک
یعنی ارزن و نوع دویم را بلغت یونانی … گویند یعنی بالام و بعربی … گویند علامت وی آنست که قرحه
بیشتر و بیشتر از نوع اول بود و درد وی بیشتر نوع سیم بلغت یونانی … گویند یعنی احراق که طبقه قرنیه
را میسوزد و میخورد علامت وی آنست که قرحه بادرد صعب بود و چرک و خشکریشه بر وی افتاده باشد و چون
… از دور و دراز گشت در … شود و در علاج وی مساهله کنند باشد که تمامی طبقه قرنیه را تمام بسوزد و بگذرد
و رطوبات چشم را بالا بیرون آید و چشم … شود نعوذ بالله من الآفته **علاج منفعت** آنست که در ساعت که بثره واقع
شده باشد یعنی مقدمه قرحه بود غذا مزوره از ماش و مغز … و اسفناج و شلغم و کشنیز سبز و برگ چغندر و روغن
بادام یا روغن بلادر زرد کاوی … و فصد قیفال فرمایند و حجامت ساقین و کشتن
فرمایند و طبیعت را ملین دارند … صفت آن … چهار مثقال … زرد نیم گرفته و دو مثقال
گل سرخ یک مثقال … نیم گرفته یک مثقال گل بنفشه دو مثقال تخم خرفه یک مثقال اجزا را در … آب بگذرد
جوش سازند تا نصف آب بماند صاف سازند و بیست مثقال شیرخشت در وی حل کنیم باز صاف سازند
و … بیاشامند نیم گرم و خوردن … محفوظ دارند و از روز غذا را در آخر روز اختیار نمایند
… بعده شیاف ابیض … دختران حل کنیم نیم گرم در چشم چکانند و باید دانست که چون چشم را درد
عارض شود علاج باید کرد که اگر در نفس جسم قرنیه بثره و یا اثری مایل جانبی یا چون ابر یا دیده شود و وجع والم
صعب داشته باشد و دلیل بر آن است که قرحه حادث خواهد شد **علاج وجیبه** که اول ادویه برادع …
بکار برند مثل شیاف ابیض افیونی بسفیده تخم مرغ یا بشیر دختران حل کنیم چکانند و حجامت ساقین و فصد

قیفال مناسب است و دلک اطراف نیز سودمند است و صاحب قرحه را فرمایند که بجانبی که قرحه در آن چشم است خواب
کند و در زیر سر بند و اردیعنی اگر در چشم راست قرحه باشد بجانب راست تکیه کند و اگر در چشم چپ باشد بجانب چپ
تا مده و چرک باسانی رود و ان ریم و چرک در چشم نماند چرا که ریم و چرک متعفن طبقات چشم را فاسد سازد
و مریض را منع فرمایند از حرکت و کثرت کلام و از امراض فریاد کردن و بینی منع کند از عطسه زدن و گریه کردن و اگر نزله
و ماده قرحه قوی و گلفتی بسیار باشد و در افراغ ماده بیشتر کوشند یعنی فصد و مسهل مکرر امر فرمایند و اگر علیل بی قوت باشد
یا کودک باشد بریان کوشت مرغ جوجه ماکیان و کوشت بزغاله نیز مجوزاست و شوربای کوشت بشیر مستوم سازند و شلغم
و اسفناج و کشنیز اندازند و قیقی ترهندی سازند و آنچه درین ماده مجرب است آنست که بعد از استفراغ و
تنقیه بدن و دماغ اول لعاب تخم بهی را بشیر دختران لعاب گرفته نیم گرم کرده در چشم چکانند و در روزی
سه چهار مرتبه تا سه روز بعده شیاف ابیض را اول با ربلعاب مذکوره حل نموده گرم کرده بطریق مذکور چکانند
تا قرحه انقی رسد الکند و چون قرحه در نضج گردد لعاب حلبه چکانند بدین نوع که حلبه را جوشانیده آب آنرا
گرم در چشم چکانند چون منضج شود بعده صندوقی بکار دارند که قرحه چشم را از ریم پاک سازد و مثل شیاف
ابیض کندری و شیاف ابار و بعده شیاف احمر لین مفید است و ذرور اغبر نیز نافع است و بعد از چند
روزی دیگر در پنج و در ... اگر نیز مفید است و اگر اثر بیاض در قرحه باقی ماند علاج مرارها (?)
کند که در محل آن میان خواهد شد و شیخ الرئیس در قانون علاج قرحه را چنین گفته که اول تدبیر لطیف فرمایند
و رسد را بدین طریق که قبل از انتهی رقرحه مزوره فرمایند و چون منضج شود مرغ جوجه با کچم کشنیز فرمایند
تا قوت مریض ضعیف نشود و طبیعت در دفع فضول عاجز نیاید و قرحه نیز دیر بسته نشود و دیگر از اخلاط
و خلاف معده پرهیز باشند و از جماع و نحوه و امراض و عطسه و قی کردن منع فرمایند و چون مریض در اخلاط
افتند بحمام روند و بسیار حرکت نکنند و در تنقیه بدن و دماغ مبالغه نمایند و جذب ماده بسوی اسفل کنند
و شیاف ابیض افیونی و کندری با سیر حل کرده نیم گرم در چشم چکانند نافع باشد و اگر قرحه در نضج باید
و ریم بسیار داشته باشد و زود پاک نشود و شیاف ابیض کندری با آب حلبه گرم چکانند با لعاب

تخم کتان

٩٤

تخم کتان تا از ریم پاک شود و بعده شیاف ابیض کندری کشند تا قرحه تمام از ریم و چرک پاک شود و اگر کندر
را نرم کوفته بشیر حل کرده نیم گرم چکانند بیشتر تخفیف کند و شیاف ابار درین ماده از مجربات است والله
اعلم **باب شصت و یکم از مقاله دوم در بیان کمون بثره** که عارض میشود در طبقه قرنیه و اسباب و علامات
و معالجات آن باید دانست که حدوث بثره از رطوبتی که متعفن میگردد در میان قشور طبقه
قرنیه که او مرکب از چهار قشر است چنانکه در صفت طبقه قرنیه سبقت یافت و این بثره مختلف است
بحسب ماده و موضع اما آنکه بحسب ماده است یعنی بجهت رطوبت مختلف است یا در کمیت است یا در
کیفیت آن و آنکه در کمیت است یعنی در مقدار یا بسیار است علامت آن آنست که ماده او تیز
و رقیق و بسیار است و درد درین نوع صعبتر و سختتر از انواع دیگر میباشد و آفتش عظیمتر است بجهت
ماده تمدد پیدا میکند یعنی ورم میکند و موجب الم میشود و بسبب حدت و تیزی لذع و گزیدن حرارت میگردد
و آنکه مقدارش کم است ماده او غلیظ است و این برخلاف اول است اما اختلاف در کیفیت و آن در
لون آن میباشد یا در قوام آن یا در قوت آن اما آنچه در لون است لون او سفید میباشد یا سیاه اما
در قوام غلیظ میباشد یا رقیق اما در قوام حاد میباشد یا حریف یا بورقی یا عذب خورش و بعضی از بثور
سلیم العاقبت میباشد و بعضی نمیباشد و اسلم بثور آنست که در قشر ظاهر طبقه قرنیه حادث گردد و مجاری
حدقه نباشد و از وی دور باشد که اگر در مجاری حدقه باشد چون بثره منفجر گردد اثر آن
مانع بینائی گردد و الیم بثور آنست که در پس قشر سیم از طبقه قرنیه عارض گردد و مجاری حدقه باشد
از برای آنکه قشر سیم و چهارم را بگزرد و قشر دیگر که بر بالای اوست نیز بگزرد و منخرق شود یعنی طبقه
پاره شود و اگر خرق اندکی باشد نتو عارض گردد و اگر بیشتر باشد رطوبات چشم از انجانب برآید
و چشم کج شود نعوذ بالله من هذه القلب و گاه چنان است که ماده بثره کم باشد و تیز شود و خرق عارض
نگردد و باید دانست که همه انواع بثره منفتح نمیشود بلکه میباشد در وی رطوبت حار متعفن
که موجب ضربان و دمعه و صداع دائم شدید و درد صعب میشود **علاج** واجب آنست که اول تحقیق
نمایند که بثره کدام است و قرحه کدام تا در علاج سهو نشود که بعضی میان بثره و قرحه کم تفریق میکنند

باید دانست که ابتدای بثره نقطهٔ سرخ است که در قرنیه محسوس شود و ابتدای قرحه نقطهٔ سفید
مناسب است که بعد از تنقیهٔ بدن و دماغ فصد و سهل لایق و شیاف ابیض از زرده تخم مرغ ان
حل کرده و کرم کرم چکانند تا سه روز و بعده شیاف ابیض کندری بکشند و چون ماده در انحطاط
افتد شیاف احمر لین کشند و اگر مرض مزمن و دیرمانده شود در تمام تحلیل کوشند و علاج آن با دویه
مفتحه کثیر التحلیل باشند مثل سکبینج و فرفیون و جندبیدستر و انچه بدین ماند و روشنایی کبیر در زرنیخ هم
کثیر النفع است و شیاف قرنیخ نیز نافع است والله اعلم باب شصت دویم از مقاله دویم در بیان
کمغه اثر و بیاض و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست که اثر دو نوع است نوع اول
آنچه قرحه و بثره بر سطح قرنیه است یعنی بر ظاهر قشر قرنیه باقی مانده اثر آن را اثر گویند نوع ثانی آنچه
از قرحه و بثره در عمق طبقه قرنیه عارض میشود آن را بیاض نامند و فرق میان اثر و بیاض [illegible]
و گاه ضبابت که اثر و بیاض بسبب دیگر در ضعف نیز عارض میشود بی آنکه قرحه شده باشد
علاج واجبست که اول بدانند که این مرض از امراض ضعیفه [illegible] احتیاج باستفراغ بدن
و دماغ نیست مگر وقتی که چشم گرم شود از کشیدن داروهای تیز حاد اگر در این وقت فصد فرمایند
میشود و بعده علاج نمایند با دویه حاره جالیه یعنی داروهای تیز جلا دهنده و اگر اثر و بیاض رقیق
باشد آب شقایق النعمان که آن لاله کوهیست با آب قنطوریون رقیق بعسل مصفی خلط کرده در چشم
کشند چشم را از اثر و بیاض پاک سازد و اگر لادن خشک [illegible] از آن جوشانند و آب آن را در چشم
چکانند با لادن و قنطوریون را نرم کوبند و بیزند و بعسل آمیخته در چشم کشند نافع باشد و اگر
اثر و بیاض غلیظ باشد داروهای قوی تیز علاج باید کرد چون شیاف قرنیخ و روشنایی کبیر و [illegible]
در قلع بیاض نیکو کند اثر عظیم دارد صفت برگیرند سرگین خطاطیف یعنی فضله پرستوک و نبات مصری
و قشر بیضه مکلس مجموع مساوی نرم کوفته و بیخته در چشم برکشند و سعوط کنند که داروها را

بعد ازجماع

بعد از جماع کشند و اگر حاجت باشد [illegible] بعد از آن داروهای [illegible] نافع است والله اعلم باب
باب شصت سیم از مقاله دویم در بیان اثر و بیاض و زرقت چشم و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست
که ازرقی که کحول چشم را در [illegible] نقص رطوبت البیضیه [illegible] چشم را [illegible] و اگر خواهند که کبود [illegible] سیاه نمایند [illegible]
کنند نیک نباشد بلکه بد است و اگر چشم دختر را اثر و بیاض و زرقت باشد و خواهند که شوهر دهند اگر چشم او ازرق
کنند نیک [illegible] است و داروها که اثر و بیاض چشم را کمتر کند صفت آن بگیرند مازو سبز و اقاقیا از هر کدام دو
مثقال [illegible] مثقال [illegible] و بجوشانند و در چشم کشند اثر و بیاض را سیاه سازد و شیاف که اثر و بیاض
را سیاه سازد صفت آن بگیرند [illegible] که آنار [illegible] آن [illegible] سفید
و اقاقیا و صمغ [illegible] از هر کدام نیم مثقال [illegible] اصفهانی مغسول [illegible] مثقال [illegible] و بیزند و با [illegible] سازند و اگر
[illegible] شود [illegible] رقیق که در زمان [illegible] و انهار [illegible] مقام [illegible] اقاقیا دو مثقال [illegible]
[illegible] کوفته و بیخته با آب شقایق النعمان مخلوط کرده در چشم کشند چشم ازرق را سیاه سازد و دو نافع [illegible]
[illegible] در چشم کشند اثر و بیاض را [illegible] سازد و اگر [illegible] عنب الثعلب با آب [illegible] در چشم [illegible]
[illegible] چشم ازرق را [illegible] سازد و شیخ الرئیس در قانون [illegible] که بیاض که در چشم عارض میشود اگر رقیق باشد [illegible]
قرنیه عارض شده باشد آن را غمام گویند و اگر غلیظ باشد در [illegible] است عارض شود آن را بیاض گویند
علاج واجبست که چشم را بخار آب گرم دارند و بکار [illegible] نمایند و بعده بیاض را [illegible] کنند یعنی زبان [illegible]
و آن چنان میباید که اول زبان [illegible] با نمک [illegible] تا درشت شود و بعد از آن [illegible] را [illegible]
و مؤلف میگوید که بسیار [illegible] که [illegible] علاج بیاض علاج یافته و عصاره شقایق النعمان و عصاره قنطوریون نیز نافع
است و این دوا نیز مفید است صفت الاکبر انزروت و نبات مصری و کف دریا و [illegible] طبیعی و [illegible]
[illegible] مساوی [illegible] کنند یعنی کوبند و بیزند و در چشم برکشند اما بیاض مزمن غلیظ را واجبست که چشم را بخار
آب گرم بیشتر دارند و بکار [illegible] مداومت کنند تا بیاض نرم شود و اگر بعد از نصب کرده آن سرگین [illegible] است
تنها در چشم کشند نافع است و اگر [illegible] که آن کف [illegible] است بجای [illegible] مغسول [illegible] در چشم کشند
[illegible] و [illegible] علامات [illegible] رقیق و غلیظ [illegible] طبقه قرنیه [illegible]
[illegible] قرنیه عارض شود [illegible] در [illegible] علاج [illegible]
[illegible] علاج [illegible]
در [illegible] علاج [illegible]
والله اعلم باب شصت چهارم از مقاله دویم در بیان [illegible] که در طبقه قرنیه را علامات [illegible] و اسباب و علامات و معالجات آن
[illegible] در طبقه قرنیه [illegible] گرد در قرنیه [illegible]

و این مرض از عقب ... شود و قرحه حادث میشود و بسیار است که از اول قرحه از قشر اول قرنیه ابتدا بقشرها و تا آن منتهی گشته و علاج
آن همان علاج قروح و بثور است و بهترین معالجات در این مرض را شیاف ابار است که بآن مداومت نمایند
و شیح محرق نیز نافع است مجرب نیز شادنج عدسی مغسول یکمثقال شیح محرق مغسول دو مثقال مروارید ناسفته
مغسول و توتیای مغسول از هر کدام نیم مثقال ابار محرق مغسول نیم مثقال کحل اصفهان مغسول یکمثقال همه را نرم
سازند و ببیسته با دو ... صلایه کنند تا اجزا با هم امتزاج شود و در چشم برکشند نافع است والله اعلم باب شصت و
پنج از مقاله دوم در بیان کثرة المدة که در پس قرنیه عارض شود و در اسباب و علامات و معالجات آن اما کثرة المدة
بعضی جمع و منحصر شدن ریم در پس قرنیه و آن دو نوع است یکی آنکه بگیرد موضع اندکی از قرنیه را و دوم آنکه بگیرد بیشتر از
قرنیه را تا آنکه میپوشاند تمام قرنیه را تا آنکه و سبب حدوث این علت از دو سبب میباشد یکی آنکه چون قرحه در چشم عارض گشته
در پس قشر اول و دوم قرنیه چون منفجر گشته و ریم تمام نا رفته قشر بیرون پرده شده ... گشته و ریم آنجا بماند و دوم سبب
درد و سر عارض میگردد و سبب درد و سر از کثرت فضله میباشد که طبیعت آن فضله را بآن موضع دفع کند و در آنجا
ساکن گشته و تعفن پیدا کند و ریم شود سیوم از سبب رمد مرطوب عارض میگردد که آن رطوبت در پس طبقه قرنیه میاستد
و تعفن پیدا کند و ریم شود علاج تحقیقی که آنرا متفق که علاج کنند و تدبیر همت واجب است که اول تنقیه بدن و دماغ
فرمایند بقرص بنفشه و حب ایارج و حب شوقا یا صفات این چهار در قرابادین این کتاب معلوم خواهد شد انشاء الله تعالی
و بشیاف ابیض انزروتی و شیاف ابیض کندری بلعاب تخم حلبه جفت کرده چکانند و چون از نضج ظاهر گشته شیاف
احمر لین بکشند تا بقیه را تحلیل دهد و پاک کند و فاضل الاطبا جالینوس حکیم میفرماید که ... حکما که او را ...
گفتندی کثرة المدة را انچنین علاج کرده که علیل را بر کرسی نشانده و سر علیل را از هر دو جانب بعده دو دست گرفته و حرکت
قوی داده که مده ناپیدا شد و بسوی اسفل افتاد و شیخ الرئیس در قانون از قول یوانس حکیم آورده که علاج این مرض بنقیه
شراب عسل و عصاره تخم حلبه و شیاف ابیض کندری و آب عنب الثعلب لعاب کتان باید کرد و آب قلب نیز چکانیدن
نافع است والله اعلم باب شصت و شش از مقاله دوم در بیان کمعه نشو طبقه قرنیه و فرق میان نشو و بثره که
که حادث میگردد در طبقه قرنیه و اسباب و علامات و معالجات بباید دانست که نشو عبارتست ... طبقه قرنیه عارض میگردد و اکثر
چنانست که از اسباب ... بعضی خارج جزوی از طبقه قرنیه ... از ... ماشی با چون ...
و فرق میان نشو و بثره آنست که نشو که عارض میگردد در طبقه قرنیه ... و چون ... فرو نشینند
فرو نشینند بواسطه صلابت و سختی و چون بر بثره ... نشینند ... دست باشد و دیگر در بثره و سطح و در میان

بباشد

و در میان می باشد و لون بثره ابیض که مایل بحمره است و لون قرنیه ابیض و فرق میان ... و بثره که حادث میشود در طبقه قرنیه که از آن
در مقالت خواهد آمد انشاء الله العزیز اگر آن بثره باشد علاج بثره باید کرد چنانچه بیان خواهد شد و اگر نشو باشد علاج آن
بستن است بمقام تا بجای خود نشیند و آن چنان است که از لته کهنه نرم با کره بحلقی بسازند تنگ رفیده وضعی که برابر افق
چشم بود و اول از شیاف ابار در آن بشیر دختران حل کرده گرم در چشم چکانند و بعد از آن لخلخه رفاده را بر آن بر چشم نهند و بعصابه
محکم ببندند و مستلقی خفتند بعضی بر پشت خواب روند و اگر چشم از استحکام بستن الم یابد سست سازند و بعد از لخلخه باز
سخت ببندند تا نشو بجای خود نشیند و تا امکان ... نگاه دارند و بباید دانست که این عمل بعد از پرهیز و تنقیه بدن
اگر کنند بهتر است بلکه قبل از پرهیز و تنقیه و استفراغ دماغ نکنند که بسیار ضرر است و غذا ... از ... مغز ... و اسفناج
و کشنیز سبز و شلغم و روغن بادام شیرین سازند و فصد و حجامت فرمایند و طبیعت را نرم دارند و از داروها که در چشم کشند
شادنج عدسی مغسول مفید است و اگر پرهیز ... و مریض را ضعف غالب شود شوربای مرغ خانگی و بزغاله دهند ... و اگر
از کثرت ... بشود والله اعلم بالصواب باب شصت و هفت از مقاله دوم در بیان کمعه انخراق القرنیه که
عارض میگردد در طبقه قرنیه که آنرا انخلال و نفوذ الانعطاف نیز نامند و اسباب و علامات و معالجات آن بباید دانست که انخراق
طبقه قرنیه بسبب علاج حادث است که منعقد شده باشد یا بسبب ... که عارض گشته از خارج مثل ... و کارد و سوزن و غیره
سزاوار آنست که زود بعلاج او کنند والا ... و آفت حادث گردد یکی آنکه رطوبت بیضیه از آن منفذ
بیرون آید و چشم را کج سازد ... و دوم آنکه نتوی عظیم عارض گشته که علاج آن متعذر است علاج فصد و حجامت و مسهل
موافق سن و فصل قوت مریض فرمایند و جنب ... اسفاناخ ... و حجامت ساقین نیز مفید است و بعد از
تنقیه دماغ و بدن ادویه ... در چشم برکشند چون توتیای مغسول و بعد از پاشیدن چشم را بند ... و محکم ببندند نافع باشد
انشاء الله تعالی باب شصت و هشت از مقاله دوم در بیان کمعه اتساع که عارض میشود در حدقه یعنی در ثقبه عنبیه و آن حالت است
اتساع و ضیق و ... که آنرا انخلال العنبیه نیز میگویند و اسباب و علامات و معالجات آن اما اتساع که حالت
میشود در حدقه یعنی حدقه فراخ و گشاده شود و آن دو نوع است یکی طبیعی یعنی خلقی که از مادر چنان متولد شده باشد این نوع
اتساع را ... نشمرده اند و ضرر نمیکند ... که مرض باشد این نوع را علاج که گفته اند ... علاج نیست و دوم ...
است یعنی ... عارض میشود و در این اتساع آفت ... عارض میگردد بواسطه آنست ...
که بجهة این اتساع نور پراکنده ... و ... استقامت بیرون ... اشیا را ...

نا هموار شود باید دانست که اتساع از سه سبب حادث میشود یکی از یبس یعنی هر جایگاه که خشکی بر طبقهٔ عنبیه غالب شود این مرض
حادث میگردد   دوم آنست که نقصانی در جرم غشای عنبیه پیدا گردد یعنی جرم رقیق شود دوم از ورم طبقهٔ عنبیه عارض
شود که سبب آن ورم رطوبت غلیظ متعفن بلغمی باشد و بسیار است که از ورم حاری که در دماغ عارض گردد اتساع حادث
میشود   سوم آنست که ثقبی در پشت و میان سر حادث گردد و آن [illegible] مایل باشد و در این نوع که از ورم دماغ
میباشد با صداع نباشد و اتساع از اسباب بادی نیز عارض میشود و چون سقطه و ضربه و صدمه که بر سر وقوع یابد و سبب
از کثرت رطوبت بیضیه اتساع نیز عارض میگردد و باید دانست که مطلق اتساع یعنی از هر سبب که حادث شده باشد
موجب عدم رویت میگردد و اگر اتساع حدقه یعنی ثقبه بسیار فراخ و گشاده باشد چنانکه تمام منعدم گردد که هیچ چیز دیده
نشود و بعضی چیزها را اصلا نبینند و اگر کم تر باشد بقدر چیزی ببینند اما آن چیزها که میبینند خرد بینند و یک سبب دیگر اتساع
قی کردن بزور است   علاج واجب آنست که اول سبب مرض باید معلوم کرد و بعد بعلاج مشغول شد و اگر اتساع بالعرض از
یبس حادث شده باشد این نوع را الا علاج که گفته اند و اگر علاج باید [illegible] مشکل خواهد یافت لیکن واجب است که علاج کنند بانچه
مرطب مزاج مثل شیر دختران و سفیدهٔ تخم مرغ در چشم چکانند و در آن مبالغه نمایند و در حمام معتدل درآیند و آب عذب معتدل
بسیار بکار برند و اغذیه و اشربهٔ مرطبه مثل مرغ خانگی فربه و کشنیز تر و اسفناج و روغن بادام شیرین تناول نمایند و از اشربه
چون شربت بنفشه و نیلوفر هر صباح در زمستان بیاشامند و روغنهای مرطبه چون روغن بنفشه و روغن بادام شیرین در بینی چکانند و
فرق سر و پس گردن و زیر بغل و ناف [illegible] مقصد و کف دست و پا [illegible] کنند و بآن مداومت نمایند و اگر اتساع از جهت
ورم باشد که سبب آن ورم [illegible] باشد [illegible] علاج این نیز خالی از عسرتی نیست اما بعد [illegible] نا امید نباید بود و
بفصد و حجامت مبادرت نمایند و بعده در چشم [illegible] بکشند و تدبیر لطیف فرمایند و [illegible] بکار
برند و [illegible] سفید و شیاف [illegible] گلاب طلا فرمایند و گل بنفشه و گل نیلوفر را [illegible] و در [illegible] دهند و [illegible]
بر پشت چشم ضماد کنند و چون حرارت زایل شود آرد باقلی [illegible] با شراب کهنهٔ انگوری خلط کرده بر پشت چشم ضماد کنند و آنچه مجرب است
در علاج این مرض آنست که آرد باقلی با [illegible] ضماد سازند و قبل از این ضماد اول فصد [illegible] از جانب علیل
فرمایند و بعده بضماد مشغول نمایند و طبیعت را نرم دارند و [illegible] و اگر بدین فتح نشود
از [illegible] نافع باشد و اگر اتساع از ورم طبقهٔ عنبیه و ورم دماغ عارض شده باشد علاج بطریق [illegible]
یافت نمایند و اگر از خلط غلیظ حادث گشته باشد اهتمام باخراج خلط موذی نمایند بحب ایارج و حب قوقایا نافع باشد و اگر

انکه حرارت اتساع

وانکه حرارت میکرده و از کثرت رطوبت بیضیه [illegible] ذکر کرده خواهد شد و بحکایت شیخ الرئیس در قانون [illegible] است که اتساع [illegible]
که ثقبهٔ عنبیه گشاده تر شود از آنکه بالطبع میبود و حدوث این یا از ضعف صداع میباشد یا از سبب بادی چون ضربه و غیره یا از اسباب
میباشد که در نفس حدقه است و این در رطوبت بیضیه است یا در طبقهٔ عنبیه اما آنکه در رطوبت بیضیه است آنست که رطوبت
بیضیه از مقدار طبیعی بیشتر شود و [illegible] از اسباب مزاج عنبیه [illegible] و از جهت اتساع حادث میشود و آنکه از عنبیه است آنست
که طبقهٔ عنبیه خشک میگردد و [illegible] اطراف عنبیه کشیده میشود و اتساع حادث میگردد مثل آنکه
[illegible] چون سوراخ [illegible] که خشک شود و سوراخ او گشاده تر شود [illegible] خون کبوتر بچه و خون فاخته و خون مرغ و جوجه
خاصه [illegible] که از زیر بال ایشان گرفته باشند چکانند نافع باشد و این شیاف نیز نافع است   [illegible] زعفران
از هر کدام [illegible] و بگلاب [illegible] نافع
باشد والله اعلم بالصواب   [illegible] در بیان کوچک شدن حدقه و اسباب و علامات و معالجه
آن بدانکه ضیق حدقه یعنی تنگ شدن ثقبهٔ عنبیه و آن دو نوع است طبیعی و عرضی اگر طبیعی باشد یعنی از مادرزاد چنان متولد
شده باشد آن محمود و جید و ستوده است از بهر آنکه نور باصره را جمع میدارد و [illegible] اشیا را چنانکه باشد [illegible] میبیند و آنکه
عارضیست بر خلاف طبیعت [illegible] از برای آنکه راه نور باصره تنگ میشود و از مجرای طبیعی بیرون نیاید و اشیا را چنانکه
سزاوار است نتواند دید و باشد که منفذ نور تمام بسته شود و هیچ چیز نه بینند و این مرض عارض میشود از [illegible] سبب یکی
آنکه رطوبت بر مزاج عنبیه غالب گردد و او را استرخائی سازد و ثقبه را تنگ گرداند دوم آنست که صاحب علت [illegible]
که از سوراخ [illegible] و دیگر آنکه از نقصان رطوبت بیضیه عارض میگردد و علامت وی نقصان جمله اجزای
اجزای جسم است [illegible] از آنچه قبل از این مرض بود [illegible] و اگر رطوبت بیضیه [illegible] باشد بقدر چیزی تواند
دید و اگر بیشتر نقصان پذیرفته باشد [illegible] و دیگر آنکه حدوث این مرض
از خلط [illegible] و علامت [illegible]
ثقبه محسوس [illegible] اسباب [illegible] حرارت مزاج عنبیه
تنگ گردد که از افراط حرارت [illegible] و ضیق حدقه عارض میشود و این اکثر [illegible]
از عقب سرسام حادث میگردد و علامت وی حرارت چشم و وجع است و گاه چنانست که حدوث این مرض از افراط ورم عنبیه است
که بآن سبب منضغط شود یعنی ثقبه را افسرده کند [illegible] و این مرض حادث شود و گاه چنانست
که حدوث این علت از افراط یبس عنبیه است یعنی هر گاه خشکی بر مزاج عنبیه غالب گردد در هم کشیده شود و بآن سبب ثقبه ضیق
گردد   اگر از [illegible] کثرت رطوبت بیضیه این مرض عارض شده باشد این نوع سریع العلاج است علاج آن بادویه [illegible] است

که رطوبت را تنشف کند و اول تنقیه دماغ بحب ایارج قوقایا کند چنانکه مرار سبقت یافت و در چشم روشنائی کحل با سیتون (?)
کشند نافع باشند و این شیاف نیز مفید است بگیرند اشق و جوا (?) شیر زنگار از هر یکی مثقالی و از خلط زعفران چهار مثقال
سحق و منحل کنند و بشراب انگوری عتیق شیاف بندند و بکار دارند صفت شیاف اخری بگیرند شیاف مامیثا زعفران صبر سقوطری کحل
سرخ مرکی نشاسته صمغ عربی از هر یکی دو مثقال جمع را کوفته و بیخته بهم مخلوط سازند و اگر از نقصان رطوبت بیضیه عارض شود
علامت او مذکور شد از آنچه چشم قبل از مرض جلیو (?) و خرد تر و لاغر تر نماید علاج آن بسیار متعذر است و اگر از افراط
یبوست عنبیه باشد علاج این نیز متعذر است بعضی علاج مزاج است و لیکن نا امید نباشند و باشیای مرطب مداومت نمایند
امید هست که نافع آید چون روغن بادام شیرین و روغن کدو و روغن نیلوفر در بینی چکانند و فرق سر و پس گوش و زیر بغل و مقعده
و کف دست و پا را چرب سازند و شیر دختران و لعاب اسبغول و سفیده تخم مرغ در چشم چکانند و بحمام مداومت نمایند و آب
عذب نیم گرم بر سر و چشم ریزند و در آب عذب نیم گرم سر را غوطه دهند و چشم را در درون آب بگشایند و غذای مرطب اختیار
نمایند چون شوربای فروج فربه که در روی (?) نرم و کدو و اسفناج و گشنیز سبز انداخته باشند و خود را گرسنه بدارد و خواب
و دعت (?) و آسایش و راحت و آب اطراف و در بین ما هم نافع است اما آنکه عروض او از خلط غلیظ یا از مرکب (?) باشد که
گشته باشد او را [illegible] نافع است و اما این نوع مرض کم است که علاج پذیرد لاکه (?) از حرارت مزاج حادث میگردد
علاج آن با اشیای مبرده مرطب نمایند ممکن که مفید افتد و شیخ الرئیس در قانون آورده که ضیق حدقه آنست که ثقبه
عنبیه تنگ شود و از آنچه مضر است اگر باشد ضیق ثقبه عنبیه طبیعی او را محمود شمرده اند و اگر عارضی باشد ردی است یعنی
بد است و مضر است و این علت بدتر از انتشار (?) [illegible] می باشد و گاه چنانست که تمام ثقبه مسدود می شود که هیچ اصلا
چیزی را نمی بیند سبب آن از یبوست عنبیه است که منقبض می شود و ثقبه عنبیه ضیق حادث میگردد و یا سبب رطوبت مزاج
عنبیه می باشد که مسترخی میگردد و ثقبه بجهت رطوبت و بآن جهت ثقبه تنگ می شود مثل آنکه غربال هرگاه تر شود مسترخی
شود و سوراخهای آن تنگ شود و یا سبب نقصان رطوبت بیضیه و سبب آنست که طبقه عنبیه فرو رود و نزدیک میگردد و از جانب
که ضیق حدقه از یبوست حادث می شود معالجات آن بطریقی که سبقت یافت عمل نمایند والله اعلم بالصواب

باب [illegible] از مقاله دوم

در بیان کهنه (?) نتوه که عارض می شود طبقه عنبیه را و اسباب و علامات
و معالجات آن اما بباید دانست نتوی که عنبیه را عارض می شود و چهار نوع است بباید دانست که چون نتو شود
قرنیه منخرق گشته بعضی پاره شود بسبب قروح علتی یا از اسباب خارجی از آن منفذ از طبقه عنبیه چیزی بیرون می آید

انزاراس

انزآراس النمله و رسیج (?) گویند و چون محسوس شود که بزنده (?) نتوه است و فرق میان نتوه و نتو آنست که اول
نظر باید کرد و در لون طبقه عنبیه که کحلی است یا زرقا یا شهلا اگر آن عارضه بلون هر یکی از این الوان مذکوره است
نتو است و الا نتره است و علامت دیگر از نتو دون آنست که از خلط سفیدی بگرد اطراف عارضه دیده شود و نتوه
و آن خلط سفید و لیک بر خرق قرنیه است و نوع دوم آن نتو از نوع اول بزرگتر باشد انزآراس الذباب
گویند بعضی رمکس (?) و نوع سیم چنین نیست منخرق شود و منفذ گشاده تر شود که نتو بزرگتر از نوع دوم عارض
شود و شبیه براس انگور که اجفان از آن انزوا (?) نموده اند و شبیه از اعنب گویند و بعضی از او رلیما (?) نیز گویند اسباب
نتو عنبیه یا از ناکل (?) می باشد که خلط تیز [illegible] طبقه قرنیه را می خورد و از آن خرق حادث میگردد و بعضی طبقه قرنیه با آنکه
می شود و از هر نوع خرق چیزی [illegible] که از طبقه عنبیه باندازه خرق اگر کم باشد اندک بیرون می آید و اگر
بسیار بود چیزی بزرگتر بیرون آید یا از اسباب بادیه بعضی خارجی بود که بواسطه آن طبقه قرنیه منخرق شود
و آن مرض عارض گردد از ضربه و سقطه و صدمه ضربه آنکه بر زبر چیزی یا بسنگ یا بچوب مانند آن بزنند
و سقطه آنکه شخص از اسپ یا بام یا از جای بلند افتد و سر او بزمین رسد و طبقه قرنیه از آن سبب منخرق شود و صدمه
آنکه شخص را امری رفته باشد و شخص دیگر از مقابل او آید و در غفلت سر برود و معا بر یکدیگر خورد و از آن سبب
طبقه قرنیه منخرق گردد و سبب نتو شود و با عروض و حدوث این مرض بعد از قرحه باشد هرگاه که در علاج قرحه [illegible]
غفلت واقع شود آنچه در این مرض تجربه پیوسته و معمول است آنست که بعد از فصد و مسهل واجب آنست که در
ابتدای مرض بعضی [illegible] کرده کرد نتو غلیظ [illegible] و انتام (?) [illegible] شیاف ابار بشیر دختران حل کنند بشتر گرم
در چشم چکانند در فاهی مدور بر جفن بنهند و محکم ببندند و مریض را فرمایند که بر پشت خواب کند و روز دیگر چشم
را گشایند و بار شیاف ابار چکانند و محکم ببندند و بعضی بسته نگاه دارند و چون نتو بجا نشیند شیاف مقول
و با توتیای مغسول در چشم بر ریزند و باعتدال ببندند تا سه روز بسته نگاه دارند تا منفذ نتو بسته گردد و در نوع سیم و چهارم
واجب آنست که صفحه از سرب که به وزن یک مثقال باشد پاره منقال و یا خرقه از [illegible] نرم کوفته از یک مثقال تا ده مثقال
بر بالای رفاده نهند و سخت ببندند و چنین نتو دیر ماند شود و [illegible] از منفذ [illegible] شد و بعد از آن استعمال [illegible]
بلکه ضرر می کند و اگر با کافی در نتو از چشم خون روان شود شیاف معصول با کحل ارمنی یا کحل [illegible] را نرم کوفته در چشم بر ریزند
و سخت ببندند و اگر مجوز از هم کوفته و بیخته ضم نمایند در چشم بر ریزند اقوی خواهد بود و اگر نتو بجای خود نشیند و [illegible] باشد قطع
باید کرد و آن چنانست که رشته از ابریشم در سوزن کشند و سوزن را در بیخ نتو بزنند تا بآن طرف گذر [illegible]

دو سر رشته بگیرند و پیش چشم بکشند و بمقراض برند موضع قطع از زرد روی یا شاف مفسول با کافور منی
یا سرمه پر کنند و بر پشت چشم زرده تخم مرغ در روغن گل آمیخته بنهند و محکم ببندند و گفته اند که درین قطع متقلبات
بعضی قطع را چنان کنند که رشته را از ابریشم دو حلقه سازند که یک سر رشته بجانب راست باشد و یک سر دیگر
بجانب چپ و آن هر دو حلقه را در بیخ نتو اندازند و سرهای رشته را بکشند یکی را بجانب راست و دیگری را بجانب
چپ تا گره شود و چند مرتبه سرهای رشته را میکشند تا گره محکم چنان میکنند تا نتو از بیخ بریده شود و اینقدر درین
قطع خطر کمتر است و شیخ الرئیس در قانون آورده است که خرق که در طبقه قرنیه حادث میگردد و بادا از قرحه
حادث میگردد که بجهة آن سوراخ میشود قشور قرنیه یا از اسباب خارجی میباشد مثل ضربه و سقطه و صدمه
که بران سبب قشور قرنیه منخرق میگردد و آن سبب نتو عنبیه میشود و اگر چهار قشر قرنیه منخرق گردد و از آن منفذ
شیئی بیرون آید از انتو عنبیه گویند و اگر بعضی از قشور قرنیه خرق پیدا کند و از آن منفذ شیئی بیرون آید نتو قرنیه
نامند   این مرض در ابتدا چون علاج قرحه و بثره باشد و شیخ ... ابار الشرر در ... حل کرده در چشم
چکانند و چشم را بر بالش محکم ببندند و بر قفا خواب رود و طبیعه این ... را در چشم کشند علاج اگر بقدر مازوی سر ...
سوراخ نرم کرده دو مثقال کرک اصفهانی مغسول ده مثقال ... و در ... کنند و در چشم بربندند نافع باشد و این
نوع نتوی است که مانع برافراشتن چشم است ... و چون درین نتو عنبیه سفید شود علاج نیابد
گویند که ... علاج ... گفته اند و بعضی بجهة زشت نمودن این مرض این نتو را قطع میکنند بمقراض فاما صواب
آنست که بقطع متعرض نشوند و بحالش گذارند بنابر آنکه ... بجانب چشم صحیح میگردد والله اعلم و احکم

باب ... در بیان گشوده انخراق صدقه که آنرا انخلال العنبیه نامند و اسباب
و علامات و معالجات آن انخلال العنبیه یعنی باز شدن ثقبه عنبیه و آن بر دو وجه است اول آنکه خرق اندک
باشد و نافذ نشود دوم آنکه خرق عظیم بود و نافذ باشد اما آنکه اندک و نافذ نباشد و در بینائی چندان قصور
نکند و اگر قصور کند اندک باشد و آنکه خرق عظیم و نافذ باشد چشم قصور تمام پیدا کند چرا که از آن خرق رطوبت
بیضیه از آن راه سیلان کند یعنی بیرون آید و نور چشم منتشر گردد و از بیرون آمدن رطوبت بیضیه چهار آفت حادث
گردد یکی آنکه طبقه عنبیه نزدیک شود برطوبت جلیدیه و ... از آن ... کند دوم آنکه نور باصره بیرون آید و
منتشر شود سیم آنکه نور ... برطوبت جلیدیه و بر ... غالب آید و قوت آن را باطل کند چهارم آنکه

رطوبت جلیدیه

جلیدیه
نزد و تحلیل رود و نزد و خشک شود و بواسطه زوال رطوبت بیضیه که او را ... است و این مرض از دو سبب حادث گردد
یکی آنکه خلط حاد در آن موضع انصباب کند یعنی بریزد و بسبب ... حدة و تیزی ثقبه پاره شود و تفرق الاتصال عارض گردد
از هم جدا سازد اتصال آن عضو را دوم از اسباب بادیه است مثل ضربه یا رسیدن چوب یا سنگ و امثال آن
که اول تنقیه بدن و دماغ بفصد و اسهال لایق کنند و طبیعه از ادویه مسدده قابضه در چشم کشند چون توتیا و بر در هم
باب برگ مورد یا شاف آنچه مفسول را باب برگ مورد حل کرده در چشم چکانند نافع باشد والله اعلم بالصواب

باب ... در بیان گشودن نزول الماء یعنی فرود آمدن آب در چشم و اسباب
و علامات و معالجات آن بباید دانست که آب رطوبتیست که در میان طبقه عنبیه و طبقه قرنیه حادث میگردد و
منجمد میشود در صدقه و مانع میگردد از اتصال نور خارجی برطوبت جلیدیه یعنی این رطوبت مانع میشود از نفوذ نور باصره
از ثقبه عنبیه بخارج و نفوذ نور خارجی و اشباح را برطوبت جلیدیه رسیدن و جالینوس میگوید که این آب از غلظ
رطوبت بیضیه حادث میشود و ... نمیخواهد که بسبب ... تمام فسرده و غلیظ گردد بلکه آن میخواهد که ...
رطوبت بیضیه هرگاه که از رطوبت غریبه غلیظ ... یا به ... فسرده و غلیظ گردد و آن رطوبت غریبه بر سبیل ترشح از ثقبه
عنبیه بیرون آید و در پس قرنیه بایستد و مانع بینائی شود و بباید دانست که هرگاه این علت مستحکم شود یعنی آب
تمام فرود آید بینائی تمام باطل گردد و معرفت آن ... و اسهال است فاما در ابتدا تشخیص آن خالی از اشکال
نیست و لیکن از بعضی علامات میتوان استدلال کردن یکی از جمله علامات آنست که در صدقه نظر کنند اگر محسوس
شود در صدقه شبیه بمیغ یا سحاب علامت نزول است و دیگر از صاحب این علت پرسند که در پیش چشم خود خیال
یا مگس یا موی یا جز آن مشاهده میشود اگر اشیاء ... در پیش چشم میدیده باشد علامت نزول است و در پیش چشم بعضی
کس ... دایره و شعاع آفتاب و کواکب و چراغ نیز بنماید و چون مستحکم شود بینائی باطل گردد و در چشم ... شود
و لون صدقه متغیر گردد   بباید دانست که آب چند نوع است و هر کدام بیک رنگ است و از آن مجموع کدام آب
قابل قدح است یعنی کلید کردن علاج پذیر است بدانکه انواع آبها یازده نوع است نوع اول آنست که برنگ
هوا میباشد یعنی صاف و روشن و این قابل قدح است نوع دوم بلون زجاج صافیست و این نیز قابل قدح است
سیم سفید و شفاف برنگ مروارید و این نیز قابل قدح است چهارم ازرق است و پنجم سفید برنگ گچ ... ششم
سیاه و هفتم شبیه است برنگ زیبق یعنی سیماب رنگ است و چون سیماب در چشم حرکت میکند و هشتم ...
... نهم زرد رنگ و دهم سرخ است یازدهم ... است سبب آب رطوبت است که حادث میگردد و در میان

[illegible]
[illegible]

و طبقهٔ قرنیه و طبقهٔ عنبیه متعفن و متشنج میشود و بعضی گفته‌اند که دیده [illegible] میگردد و [illegible] مثل آب غوره و آب لیمو و حدوث [illegible]
این رطوبت از چند سبب است یکی آنکه آفتی [illegible] بر او عارض شود و دیگر آنکه از ضربه و صدمه که بر سر و چشم واقع میگردد
حادث شود و بعضی گویند از شدت برودت هوا نیز عارض میگردد و بعضی گویند از ضعف [illegible] باصره نیز عارض
گردد و این نوع در مردم پیر بیشتر حادث گردد و بنا بر قلت حرارت غریزی [illegible] تحلیل [illegible] و بعضی را از طول
ایام مرض نیز عارض میگردد و بعضی را از [illegible] جمیع [illegible] بعضی چشم [illegible] مرطوب و دوام آن عارض میگردد و بعضی را از رمد
و تشنج [illegible] حادث میگردد و اکثر چنان است که در عیون کحلا عارض میگردد و بعضی [illegible] که چشمان ایشان سیاه است [illegible] آنکه در این
علت سخن بسیار گفته‌اند فاما آنچه اهم است و مشاهده کرده شده و از تجربه یافته در این کتاب ذکر کرده میشود علاج باید
دانست که آبی که قابل قدح است آنست که شبیه برنگ هوا باشد در لون و صفا و روشنی و معتدل القوام باشد و باید
دانست که آبی که قابل علاج است پنج علامت دارد اول آنکه برنگ هوا باشد [illegible] در صفا و روشنی و مستحکم میباید
که باشد یعنی آب تمام فرو رفته باشد و نقبه را سد کرده [illegible] و علامت استحکام او آنست که کحال مریض را در مقابل خود در
آفتاب بنشاند و مریض را فرماید که آن چشم علیل را بپوشاند کحال انگشت ابهام را بر چشم او نهد و بمالد و حرکت دهد [illegible]
و بعد چشم را [illegible] و نظر کند اگر آب پهن شده باشد و باهستگی باز جمع شود قابل قدح است و دیگر میباید
که لون او شبیه بلون [illegible] و معتدل القوام میباید که باشد که اگر سخت و [illegible] و غلیظ باشد و لون سفید
و [illegible] باشد [illegible] باردی باشد یعنی [illegible] قابل قدح نباشد و [illegible] فرمایند که آن چشم را که
قدح خواهند کرد [illegible] دارند و آن دیگر را بپوشند و اصبعها را بهم فشارد سخت و کحال در چشم [illegible] او نگاه کند اگر
نقبهٔ عنبیه فراخ‌تر شود از آنچه بود علامت آنست که قابل قدح است و [illegible] مجوف [illegible] اگر [illegible]
میبود و نقبه فراخ نشود این هر دو علامت مذکوره [illegible] میباید که باشد تا قابل قدح شود و اگر هر دو علامت
جمع شود قابلیت قدح نخواهد داشت و [illegible] آنکه از مریض پرسند که شعاع آفتاب و روشنائی شمع و چراغ را میبیند یا نه
اگر ببیند قابل قدح است والا فلا چهارم کحال مریض را در برابر خود در جای روشن بنشاند و انگشت ابهام بر پشت چشم
او نهد و بمالد و بعده انگشت را بردارد و مریض را فرماید که تا چشم خود را زود گشاید و کحال در چشم او نظر کند اگر آب
پهن شده باشد و باز جمع شود قابل قدح است والا فلا پنجم آنکه [illegible] در چشم مریض [illegible] بنشیند [illegible]

٢٣/٣/٥

بحث و مریض را

۱۰

آب

بحث و مریض را فرمایند که چشم خود را زود گشاید اگر حرکت آید و صاف و روشن شود قابل قدح است والا فلا و اگر سبب نزول
ضربه و صدمه و سقطه باشد قابل قدح نیست اما باید دانست که چون معلوم شد که مقدمهٔ آبست [illegible] قبل از آنکه
سبقت یافت علاج واجب است که اول استفراغ بدن و دماغ فرمایند با ایارج فیقرا و حب [illegible] و حب [illegible]
و از فصد و حجامت و اغذیهٔ غلیظه اجتناب نمایند [illegible] و [illegible] و چیزهای
مرطوب و از چیزهای شور [illegible] و از جماع و حمام بر دوام منع فرمایند و از خوردن بقولات نیز منع کنند مثل پیاز و سیر و گندنا
و [illegible] و کاهو و آنچه بدینها ماند و از طعام [illegible] و آب خوردن بسیار خاصه آب بسیار سرد نیز منع فرمایند و طعام
سبک و لطیف میل نمایند و در روزی یکوقت غذا میل کنند و [illegible] و مطبوخ قنطوریون در این حالت
بسیار مفید است صفت قنطوریون دقیق سه مثقال [illegible] مجوف سفید [illegible] سه مثقال [illegible] فستقی
[illegible] مثقال [illegible] بیست مثقال [illegible] در صد و پنجاه مثقال آب بجوشانند تا پنجاه مثقال بماند
صاف سازند قبل از خوردن مطبوخ اول یک مثقال ایارج فیقرا را [illegible] فرو برند و بعده مطبوخ را بیاشامند نافع است
و بعد از آن بآن ترکیب مداومت نمایند [illegible] مساوی کوفته و بخته [illegible] عسل
مصفی ترکیب سازند و هر روز از این ترکیب [illegible] مثقال [illegible] تناول نمایند نافع باشد و تریاق فاروق
نیز در ابتدای این مرض مفید است و [illegible] عنبر اشهب و یاسمین نیز نافع است و ادویهٔ جلادهنده [illegible] و در چشم کشیدن مثل
زهرهای حیوانات [illegible] در این باب کثیر النفع است صفت بگیرند زهرهٔ کلنگ و زهرهٔ
کبک و زهرهٔ عقاب [illegible] و زهرهٔ شاهین و زهرهٔ [illegible] باشد و زهرهٔ [illegible] و زهرهٔ [illegible] و زهرهٔ ماهی [illegible] و زهرهٔ
[illegible] مجموع مساوی [illegible] مرارات
باشد بعضی زهرها [illegible] فرفیون [illegible] حنظل [illegible] اضافه نمایند کوفته و بخته [illegible] شیاف سازند
و وقت حاجت بکار برند نافع باشد و باید دانست که این تدابیر وقتی نتیجه میدهد که ابتدای نزول آب باشد والا فلا [illegible]
مگر قدح اگر آب قابل قدح باشد اما بیان قدح و قواعد او بدانکه چون معلوم شد که آب قابل قدح است [illegible] که سبقت
یافت اول [illegible] باید که [illegible] مریض را از نزله با صداع [illegible] نباشد و نیز [illegible] اگر مثل اینها باشد اول [illegible] این عوارض
مشغول شوند و بعده بدن و دماغ را تنقیه کنند و روزی که قدح خواهند کرد باید که هوا آنروز صاف و روشن باشد و آفتاب طلوع کرده باشد
و باید که مریض را بر بالین نرم در سایه بنشانند که روی او با آفتاب باشد و مریض را فرمایند [illegible]
و دست را بر ساقهای پای بند کند و اگر مریض ترسنده [illegible] باشد کسی را فرمایند تا از پشت او را محکم گیرد [illegible] در مقابل [illegible]
[illegible] بلندتر از او نشیند و اگر [illegible] صحیح باشد چشم صحیح او را محکم بندند چنانکه [illegible] حرکت نتواند [illegible]

٢٣/٣/٥

بلکه اگر در وقت علاج چشم تحرک خواهد شد و آن چشم دیگر را نیز بحرکت خواهد آورد و قدح کردن دشوار خواهد شد و دیگر آنکه چون
قدح کرده شود و مقدوح بنشاند و بگویند که بهمان چشم صحیح بیند و آن نفع کلی است مر علاج را و چون مریض بقاعده نشست طبیب
را فرمایند تا از پس سر مریض سر مریض را بگیرد و نگاه دارد تا مریض سر خود را نتواند جنبانید و با انگشت جفن بالای مریض را بجانب
خود کشیده دارد تا چشم گشاده شود و معالج جفن زیرین مریض را بجانب خود کشد تا چشم تمام گشاده شود و مریض را فرمایند تا بجانب
بینی اگر بعض جانبی که بینی است نظر کند بعده مداوی آلت قدح را بر ملتحم نهد از جانب لحاظ بر موضعی که قدح خواهد کرد و تن آن
کند از برای آنکه [illegible] امتحان مریض [illegible] گردن الم و وجع اگر [illegible] کرد در برابر ثقبه عنبیه است [illegible] منفذ مقدمه برابر ثقبه انکه
بلندتر [illegible] فرو [illegible] بود مقدمه آلت که [illegible] مثل [illegible] نزدیک زند اگر چشم [illegible] قدح کند آلت قدح را بدست راست
گیرند و اگر چشم راست را قدح خواهند کرد بدست چپ گیرند و [illegible] چشم نهند [illegible] اعتماد کنند بر مقدمه ثقوب تمام [illegible]
از ملتحم بگذرد و [illegible] کند که میل آلت قدح است بجانب [illegible] و در اصطلاح [illegible] خلاف از [illegible]
نیست علاج آنچه مؤلف [illegible] که [illegible] و نیز [illegible] و تجربه [illegible] که [illegible] سر [illegible] را سوراخ کنند و بعد از
مقدمه را در آن سوراخ و [illegible] آن [illegible] است و آن [illegible] بیشتر [illegible] مقدار [illegible]
بزنند [illegible] را بر موضعی که قدح خواهند کرد [illegible] تا سوراخ شود و [illegible] را از آنجا برآرند و آلت قدح را زود در آن
منفذ درآرند [illegible] واقع شود منفذ [illegible] شود و چون آلت از ملتحم گذرد [illegible] دیگر [illegible] جفن را با انگشت
ابهام و مسبحه بگیرد و نگاه دارد تا مریض چشم خود را نتواند [illegible] بعده مریض چشم را [illegible] که سر مریض [illegible] باشد
تا جفن بالای مریض [illegible] کشیده دارد و معالج جفن زیرین را بجانب [illegible] کشیده دارد و آن [illegible] آلت قدح را [illegible] است
فرو [illegible] دارد چنانکه [illegible] استراحت کند و مریض [illegible] بشارت [illegible] طبیعت او قوی [illegible]
و روزی که قدح خواهند کرد مریض طعام [illegible] نخورد [illegible] که سبب [illegible] شود که [illegible] ناگاه [illegible]
فرمایند چون انار ترش و سکنجبین و شربت لیمو [illegible] چشم [illegible] چشم نهند [illegible] باید
مریض را فرمایند که [illegible] فرو برد چنانکه [illegible] باشد [illegible] آلت قدح را با انگشت مسبحه
و ابهام بگیرد و [illegible] چون [illegible] مقدمه در حدقه نمایان شد از [illegible] آلت قدح را [illegible] از [illegible]
و [illegible] از آن [illegible] که [illegible] آلت قدح را از بالای [illegible] و با [illegible] چنانکه [illegible]
چیزی را [illegible] و آن فعل را [illegible] مرتبه کند [illegible] تا آب [illegible] چون دید که آب [illegible]
جذب کرد [illegible] آلت قدح را زود از چشم بیرون نیارد که احتمال عود آب هست که از ناگاه

اسب عود کند

اسب عود کند باز تواند [illegible] بیرد و مریض چیزها نماید [illegible] و خوشحال شود و برای [illegible] بسیار است که [illegible]
مقابلت باشد [illegible] اشارت [illegible] چنانچه چیزی [illegible] دیگاه باشد که [illegible]
مقدار غلظت میل [illegible] کنند معالج باید که [illegible] بجانب فوق و تحت [illegible] اشارت کنند [illegible]
که [illegible] شده [illegible] جانب میل کند و [illegible] آلت قدح را [illegible] چشم [illegible] تا [illegible] ظاهر گردد
و باب مخلوط شده [illegible] فرو [illegible] که خون [illegible] ظاهر گردد و باعث [illegible]
[illegible] در زمان قدح کردن مریض را فرمایند تا [illegible] کند از راه [illegible] و آب [illegible] در قدح کردن و چون
[illegible] جمع گردد که چشم سالم [illegible] آلت قدح را آهسته [illegible] بیرون آورد و [illegible] زرده تخم مرغ در
روغن گل [illegible] چشم [illegible] گرم نهند و [illegible] و هر دو چشم را [illegible] و مریض را در خانه تاریک بر قفا خوابانند و بالین جانب
و بالین جانب سر مریض چیزی [illegible] تا مریض سر خود را حرکت نتواند داد و بر پهلو [illegible] نرم [illegible] پهلو
نتواند گشت و مریض باید که [illegible] و [illegible] و خود [illegible] اشارت [illegible] مقصود [illegible]
و [illegible] و سعال [illegible] باشد و اگر [illegible] سعال [illegible] شربت [illegible]
میل نماید [illegible] غذا [illegible] احتیاج [illegible] لطیف خفیف اختیار کنند [illegible] احتیاج
و آنچه میل کند [illegible] باشد و آب بسیار [illegible] چشم [illegible] سفیده [illegible] نرم [illegible]
گرم [illegible] باشد [illegible] اگر [illegible] خوشحالی مریض [illegible]
و خوشحال شود [illegible] چشم را زود [illegible] سفیده تخم مرغ [illegible] بر چشم نهند [illegible]
اول [illegible] و اگر چشم را تا روز چهارم [illegible] روز چهارم چشم را [illegible] آهسته [illegible]
باید [illegible] چشم را [illegible] مریض [illegible] جانب [illegible]
نرم [illegible] و [illegible] که [illegible] و [illegible] چشم [illegible] و باید که
هیچ حرکت نکند و چشم را [illegible] نظر نکند [illegible] میل کند [illegible] باشد تا هفت
روز [illegible] هفت روز [illegible] از بالای چشم [illegible] چشم باید [illegible] باشد [illegible]
و بر چیزی که بسیار روشن [illegible] نظر [illegible] مشغول نکند [illegible] و اگر [illegible] آب [illegible] عود کند [illegible] کنند و اگر
بر موضع قدح [illegible] باشد [illegible] و در [illegible]
[illegible] است و آن [illegible] است که [illegible] و [illegible]

استیلا را بسوی باصره داد و مختلف میباشند در رنگ و کیفیت و اختلاف در رنگ آنست که گاهی مقدار ارشام میباشد چنانچه بر نقطه سیاه و سفید و
مینماید و یک جانب نقطه را و جانب دیگر را کشاده میماند و گاه چنانست که آن رطوبت در حاق نقطه واقع میشود یعنی در وسط
نقطه و گرداگرد نقطه کشاده میماند و درین هنگام دیده میشود از اشیا جوانب او را و نمیابند او را دیده میشود و اختلاف در کیفیت و قوام
و لون است اما آنکه در قوام است چنانست که بعضی از رطوبت رقیق میباشند و درین هنگام روشنی چراغ و آفتاب را
میبینند و اما اختلاف در لون و آن چنانست که قبل ازین سبقت یافت و باقی مقدمات موافق است لقول الله
مذکور نشد تکرار نشود و ذکر آن شیخ الرئیس ... که من بتحقیق دیدم مردی را که بعقل و دانش بود و او را نزول الماء عارض شده
بود خود را علاج کرد باستفراغات و تقلیل غذا و از امراق و مطلق مرطبات مجتنب بود و اقتصار بر مشروبات قلیل
نمود و داروهای محلل میکشید و بآن مداومت مینمود آب زایل گشت و چشمش روشن شد و بالحقیقه این تدابیر
در ابتدای نزول الماء نافع است و چون مستحکم شود تمام نزول کند و آب آب قابل قطع گردیده علاج قدح کند
والله اعلم و احکم

باب شصت و سیم از مقاله دوم در بیان کون خیالات و اسباب و علامات و معالجات

آن باید دانست که این خیالات گاهی مقدمه نزول الماء است و گاهی از بخار معده است و فرق میان خیالات مقدمه نزول
الماء و بخار معده از چند جهت توان دانست یکی آنکه از مریض سوال کنند که این خیالات در یک چشم است اگر در یک چشم
است و کدورت ظاهر است و روز بروز در ازدیاد است کدورت مقدمه نزول الماء است و اگر از بخار معده باید
دانست و دیگر از مریض بپرسند که این خیالات در زمان جوع بیشتر است یا وقت امتلای معده و اگر در جوع و صباح بیشتر
است یا وقت امتلای معده و اگر در جوع و صباح بیشتر است یا تر یا تقدیر مقدمه نزول الماء است و الا از معده است و دیگر
آنکه اگر این خیالات از شش ماه گذشته باشد و در چشم کدورت محسوس نشود و بینایی را نقصان نکرده باشد دلیل بر
آن است که از بخار معده است و دیگر از مریض سوال باید کرد که در وقت نمودن خیالات از تف احساس میکند یا نه
یعنی گزیدن و سوزش هست یا نه و اگر در معده سوزشی محسوس گردد و جاید دانست که از بخار معده است و نزول
و اگر از تنقیه بدن این خیالات کم نگردد علامت مقدمه نزول است و الا از بخار معده است خواه دیر بود و گاه چنانست
که این خیالات بجهت زکام حس بصر میشود چنانکه از کان حس ساعقه طنین عارض میگردد و گاه چنانست که این
خیالات از ورم حجاب دماغ حادث میشود چنانکه در قرانیطس عارض میشود و این نوع تنقیه بسبب معلوم است و رفع
آن بر رفع آن مرض است سزاوار آنست که اگر خیالات از بخار معده عارض شده باشد تنقیه معده
فرمایند باایارج فیقرا و اطریفل کشنیزی و در روشنایی در چشم کشیدن نافع است و اگر خیالات از ضعف دماغ

حس باشد

حس باشد با شیای محوره علاج نمایند و اگر از مقدمه نزول الماء باشد علاج آن قبل ازین سبقت یافت و شیخ در قانون
حقیقت خیالات را چنین گفته که خیالات آن اشیاست که محسوس میشود در پیش چشم در حوالی در هوا باید دانست
که روح باصره هر جا که قوی باشد ادراک میکند هر خفیف ضعیف قلیل الحجم صغیر را از امور که میرود در جو که ترکیب
بصر است از رطوبات ... که خالی نیست جوارح و یا آنکه سبب آن در طبقات و رطوبات میباشد اما آنکه در طبقات است
از جنست که در طبقه قرنیه از خفیف باشد جدا از صورتی یا از قرحه و اثری پس ظاهر نمیشود در چشم را از خارج و ظاهر میشود چیزی را
از باطن از جهت آنکه شفاف نیست آن مکان که اثر آن در وی است پس پنهان مانده از محسوس و از هوای شفاف
دیده میشود اجزای بسیار بمقدار آنکه باشد موجود در خارج و آنکه میباشد و در رطوبت نیز در رطوبت بیضیه و آن بر دو قسم است یکی
آنکه در بعضی رطوبت غالب است ... و رطوبت زاید میشود در شفافیت او و از سبب برودت و رطوبت یا از جهت حرارت
میباشد که موجب غلیان میشود و حرارت میشود هوا ... رطوبت مخلوط میشود و چون کثیف میگردد بغیر شفاف و یا سبب
برودت و یبوست که جمع میشود و کثیف میگرداند و زاید میسازد شفافیت را و خیالات ظاهر میشود و این خیالات مختلف
میباشند در رنگ یعنی میباشند صغیر و کبیر مختلف است در قوام کثیف میباشند و رقیق و نیز مختلف است در اشکال که اشکال
بشه است و گاهی شکل موی و مگس و ریسمان و اشباه اینها علامت اما علامات و کدام حس آنست که بر سبب باشد خفیف و نهفته
و غایب باشد بر رنگ و شکل هیچ و چون مدتی بود گذرد بر باصره نقصان و خلل باشد و علامت خیالات که در طبقات
است آنست که ثابت است مدتی و زایل نمیشود و علامت خیالات که از رطوبت است آنست که اگر مدتی دور رود و از زایل گردد
افزون و نقصان بحکم رسد و علامت خیالات که از بخار معده است آنست که در یک حال ثابت نمیباشند گاهی زایل میگردد و
گاهی ظاهر میشود و مختلف بیک حکم نیست و چون مدت شش ماه گذرد بر صاحب خیالات از نزول الماء در امان باشد والله اعلم

باب شصت و چهارم از مقاله دوم در بیان کون امراض روح باصره و اسباب و علامات و معالجات

آن بود آنکه آفت که در روح باصره حادث میشود یا در رنگ است یا در کیفیت اگر در کمیت حادث گردد و از دو سبب میباشد یا کثیر
المقدار است یا قلیل المقدار و علامت آنکه کثیر المقدار است آنست که از بعید میبیند بواسطه آنکه نور باصره بسیار است
منهیات مسافت میتواند رسانیدن خود را و از نزدیک خود بطریق اولی خواهد دید یا آنکه میباشد قلیل المقدار و درین
مرتبه از نزدیک میبیند و از دور نمیبیند بواسطه قلت نور باصره که قوت آن با شیای بعیده وفا نکند و اگر از جهت کیفیت باشد
این نیز از دو سبب میباشد یکی آنکه نور باصره غلیظ گردد اگرچه صورت مرئیات اشیا را احساس کند لکن صاف و مشخص
نتواند محسوس او شدن دوم آنکه روح باصره لطیف باشد و آن چنانست که از نزدیک اشیا را میبیند و از دور مرئی نشود
تفرق میشود بواسطه آنکه نمیتواند مسافت نور باصره لطیف را نگاه داشتن و قوت او صرف خواهد شد و اگر میبیند حقایق اشیا را نبیند

مشتغل او نشود و گاه باشد که کیفیت و کمیت باهم ترکیب یابند غلیظ و کثیر غلیظ و قلیل لطیف و کثیر لطیف و قلیل والله اعلم
اما این مرض یا بسبب رطوبت است و باب در بیان آنکه از دور ببیند و از نزدیک نه بیند و اسباب و علامات و معالجات
مخالط میشود بروح باصره و او را کثیف میسازد و یا بجهت غلظت روح باصره است و یا بواسطه آنکه هرگاه که باشیای بعیده
متوجه شوند روح باصره بسبب بعد مسافت لطیف شود و بحد هوا رقیق شود و جفاف کند و از دور ببیند و از نزدیک
نتوانند دید بجهت کثافت رطوبت که در وی مخلوط است یا بواسطه غلظتی که در روح باصره است و این مرض
اکثر معلوم ... را عارض میشود اما صحیح العلاج است علاج واجب است که اول تنقیه بدن و دماغ بحب ایارج
و حب قوقایا کنند و از ماکولات روغنی دور باشند و از اغذیه غلیظ اجتناب نمایند مثل گوشتهای وحشی و گاو
و باقلا و امثال اینها و از طعام شبگاه و سیر و جغرات نیز منع فرمایند و در این مرض فصد و حجامت ممنوع است و در چشم
داروهای جلا کشند مثل روشنائی کبر و باسلیقون و توتیا کحل مرزنجوش که کثیر النفع است والله اعلم

باب ... در بیان آنکه از نزدیک ببیند و از دور نه بیند و اسباب
و علامات و معالجات آن بدانکه آنچه از اسباب قلیل الحجم است ببیند و کثیر الحجم را نه بیند سبب این مرض یا از
یبوست روح باصره است و یا از قلت روح باصره و آنکه بسبب یبس روح باصره است آنست که روح باصره را
انتقال از رقت نیست که باشیای بعیده خود را تواند رسانید و آنکه از قلت روح باصره است و آن چنان
است که بسبب قلت روح باصره اشیای بزرگ را احاطه نمیتواند کرد و این مرض عسر العلاج و دشوار است
علاج واجب است که در هر نوع علاج باشیای مرطبه نمایند که بدن و دماغ ترطیب یابد چون ادهان مرطبه
مثل روغن بادام و روغن بنفشه و روغن کدو و روغن نیلوفر و غذا گوشت مرغ خانگی فربه و اسفاناج و کشنیز سبز در شیر
اندازند و از گرسنگی و ریاضت پرهیز فرمایند که از آن سبب یبوست مزاج خواهد شد و آنکه هم از دور و هم
میبیند و هم از نزدیک سبب آنست که روح باصره لطیف و ... و بسیار است یا بواسطه لطافت
و صفای روح از نزدیک ببیند و بسبب کثرت نور از دور ببیند و بواسطه آنکه روح باصره بسیار است
باشیای بعیده خود را رساند و فنا کند و آنکه از دور و نزدیک نمیتواند دید بر خلاف این است
والله اعلم باب ... در بیان کوری مرض شب و اسباب و علامات و معالجات
آن شب یعنی

آن شب یعنی شب کوری بدانکه اسباب این مرض چهار است یا از رطوبت غریبه که عارض میگردد در رطوبت بیضیه
یا بسبب غلظ روح نفسانی است یا آنکه رطوبت غریبی بر رطوبت جلدیه غالب شود و رطوبت جلدیه را مکدر
سازد و یا بسبب بادی عارض شود چون دایم در آفتاب گشتن و همیشه پیش آتش نشستن که بسبب آن
رطوبت بتحلیل رود و روح باصره را غلیظ کند و بسبب غلظ شود و بر جهت شب نبیند و روز ببیند که حرارت روز
رطوبات غریبه و غلظ روح نفسانی را لطیف میسازد لهذا روز ببیند و چون شب شود بسبب برودت
هوای شب و رطوبت آن فضول کثافت پیدا کند و روح باصره کثیف و غلیظ شود و در شب چیزی نتواند دید
و آنکه بسبب دوام آفتاب است جهت آنست که حرارت آفتاب آنچه لطافت روح باصره است بتحلیل میبرد
و غلیظ آن میماند و بسبب برودت و رطوبت هوای شب کثیف تر شود و مانع بینائی گردد و گاه خبائث این
مرض از بخار معده تولد کند و فرق میان آنکه از بخار معده و غیر آنست آنست که آنکه از بخار معده است گاه گاه
و گاه نه و نیز در خلو معده کمتر است و در امتلای معده بیشتر و آنکه از غیر بخار معده است بیک حال ثابت است
و تغیر نمی یابد و از خبائث آنست که این مرض در چشمهای بزرگ ... عارض شود بجا بر کثرت رطوبت آن
سزاوار آنست که اول تدبیر لطیف فرمایند و در غذا او از غذای شب منع فرمایند و نیز تنقیه دماغ و بدن با ایارج
فیقرا نمایند که بسیار نافع است و در چشم داروی جلا دهنده و ملطف کشند ... و در جگر
گوسفند ... زنند و جگر را کباب کنند و بعده بیرون آورند و خشک سازند و نرم کوبند و بیزند و در چشم کشند و این مجرب
و از جگر بز را بریان سازند و چشم را به بخار آن دارند و آن رطوبت که از جگر بیرون می آید در چشم کشند نافع
و مجرب است و اگر جگر بز را تمام با نمک و روغن قلیه سازند و دو مثقال ... نرم کوبند و برای ... و چشم
را به بخار آن دارند و بعده تناول نمایند و هر از آن امروز چیزی نخورند تا روز دیگر و بار دیگر وقت نخورند تا سه
روز و بعده روشنائی کبر در چشم کشند عجیب النفع است و مجرب شیخ الرئیس در قانون الحکیم که شب آنست
که باطل میشود بصر در شب و در روز بر خلاف آن و چشم بالاتر ضعیف میگردد و سبب آن کثرت رطوبات
عینی است و غلظ آن و یا بسبب رطوبت روح باصره و یا غلیظ آنست و از خبائث آنست که در چشمهای گیرد را
عارض گیرد و ... را که ... این تنگ است و این دلیل است بر قلت روح باصره و در اصل خلقت والله
اعلم بالصواب

باب هفتاد و هشتم از مقاله دوم در بیان کردن چیزی یعنی روزکوری و اسباب علامات و معالجات آن بدانکه اسباب
این مرض بر خلاف اسباب شبکوری است و این علت از سه سبب میباشد یا از کثرت یبس روح باصره میباشد یا از قلت ضعف
آن یا از بسیاری تحلیل رطوبات عینی و سبب آنکه روز نمی بیند بجهت آنست که بجهت حرارت روز روح باصره تحلیل
رود و روح باصره ضعیف گشته در روز نتواند دیدن و در شب بر خلاف آن بواسطه آنکه هوای شب نسبت
بروز سرد است و مانع تحلیل میشود و اینست که در شب می بیند و اکثر چنانست که این مرض در عیون
زرقا و شهلا عارض گشته بر خلاف کحلا سزاوار آنست که اول علاج بچیزهای مرطب کنند تا سرد و مانع
رطوبت هم چون سعوط مرطب یعنی چیزهای مرطوب در بینی چکانند چون شیر دختران و روغن بادام و روغن کدو و این
روغنها را در فرق سر و خلف اذن و کف دستها و پاها را بمالند و روغن بنفشه بادام چرب کنند و مداومت حمام را لازم
دارند و در حمام آب عذب فاتر بکار دارند و از اغذیه شور و تیز و قابض منع فرمایند والله تعالی اعلم بالصواب

باب هفتاد و نهم از مقاله دوم در بیان کردن انتشار و اسباب و علامات و معالجات آن بدانکه
انتشار که عارض میشود در چشم از سه سبب است یکی آنکه حدوث او از اقسام حدقه است که قبل ازین سبب علاج
آن سبقت یافت و دیگر آنکه عروض آن از تفرق الاتصال طبقه عنبیه است و دیگر آنکه تولد این مرض از اقسام
عصب مجوف است که بآن سبب منتشر میشود نور بینائی و سبب این نوع خلطیست که در راه میکشد از ابار ضعف
عضله عصب مجوف است که بسته میدارد عصب مجوف را و چون آن عضله ضعیف گشته نتواند که عصب
مجوف را بسته دارد و علامت این صنف آنست که حالت گشته این مرض اندک اندک پیدا شود و فرق میان انتشار
که از طبقه عنبیه حادث گشته و میان انتشار که از عصب مجوف است آنست که انتشار که از عصب مجوف حادث
گشته نور در اجزای داخل عینی ظاهر و سایر است و آنکه حدوث او از طبقه عنبیه است [illegible] را انسداد ظاهر نیست
چراکه نور عصب مجوف باستقامت بیرون نمی آید و ثابت نیست در چشم بواسطه اتساع ثقبه عنبیه نور در
خارج عینی منتشر گشته و فرق میان اتساع و انتشار آنست که اتساع در طبقه عنبیه حادث میگردد و بار اول
عصب مجوف و انتشار دو روز است اگرچه بعضی انتشار را مواد اتساع گفته اند فاما حقیقت
آنست که هرکدام علاحده مرضیست و اکثر چنانست که این مرض از صداع شدید و ضربه و از آن گونه علامات متحفظ
شده گشت

شمال گرفتن گاو دو گرم آب و گرفتن جوش [illegible] حادث شود علاج واجب آنست که اگر سبب صداع باشد زود بعلاج صداع
بفصد و مسهل چون ایارج فیقرا و حب [illegible] و حب ترکیب الشفا مبادرت نمایند و در چشم شیاف [illegible] کشند و چون شیاف
مرارات و شیاف اصطفطیقان و آنچه در ابتدا نزول از معالجات مذکور است و در هنج علت مفید است والله اعلم

باب هشتادم از مقاله دوم در بیان ضیق جمله اجزای چشم [illegible] و اسباب و علامات و معالجات آن بدانکه حدوث این علت
از سه سبب است یکی از استرخای عضله ایست که حافظ عصب [illegible] است و دیگر آنکه عروض این مرض بسبب
خناق میباشد و یا بواسطه عسرت ولادت که [illegible] و دشوار [illegible] زبانی نهند سزاوار آنست
که اگر بسبب استرخای عضله عصب [illegible] است واجب آنست که تنقیه بدن و دماغ کنند با فراغ [illegible] بحب ایارج
فیقرا و حب [illegible] با حب [illegible] را [illegible] و اطریفل صغیر نیز نافع است و کشیدن روشنائی که در چشم
نافع است و [illegible] را در شب [illegible] نافع خواهد بود و اگر بسبب حدت و شدت خناق
باشد واجب آنست که اول فصد فرمایند از قیفال و طبیعت را چرب دارند بحب بنفشه مفید خواهد بود و اگر
از عسرت ولادت باشد علاج آن [illegible] کنند و حجامت کردن [illegible] مفید است و از استعمال [illegible]
منع فرمایند و [illegible] قابض [illegible] چشم باشد [illegible] چشم را [illegible] و آنگاه [illegible] چشم [illegible] از [illegible] تا [illegible] نافع خواهد بود والله اعلم

باب هشتاد و یکم از مقاله دوم
در بیان کردن هزال چشم و [illegible] و علامات و معالجات آن هزال عینی یعنی لاغر و خرد شدن چشم بدانکه سبب این علت
حرارت و یبوست باشد [illegible] چشم مستولی گشته رطوبات را تحلیل برد و چشم را از آنکه [illegible] لاغر و صغیر سازد
واجب است که [illegible] استشمام نمایند بوی های [illegible] مرطبه چون گل بنفشه و گل نیلوفر و غیره [illegible] در چشم
و در وی رباب عذب فاتر بوسند و فرق سر و خلف اذن [illegible] بروغن بادام شیرین و روغن
کدو و روغن [illegible] و باید دانست که علاج این مرض و علاج ضیق حدقه که از یبس است یکیست و غذاها
چرب میل نمایند چون شوربای مرغ خانگی فربه و شیر [illegible] و روغن بادام و از چیزهای حامض و مالح و حار پرهیز
کنند و راحت [illegible] مشغول باشند و در چشم این [illegible] بگریند [illegible]
[illegible]
[illegible] زعفران [illegible] نافع باشد والله اعلم

باب هشتاد و دوم از مقاله دوم
در بیان [illegible] که در عرف [illegible] احول گویند و اسباب و علامات و معالجات آن بدانکه این [illegible] عارض [illegible]

واقع شود و چنین کودکان را احوال حادث شود علاج آنست که بر قفای سر در پس گوش پشته نهند تا نظر ایشان باستقامت باشد و چون
نند و عضله محرکه است در چشم و این را نیز علاج نمایند بآنکه چراغ در مقابله چشم ایشان نهند تا نظر کنند بهمان رو
شناسند و اگر این علت بسوی بعض است چیزی سیاه یا سرخ را جنبانند بر صدغ تا نظر میکرده باشد بسوی آن
برابر شود و نظر وی بر آن و حول که عارض میشود اکثر واقف از حرارت و یبوست و گاه خیانت که حول حادث
میشود از تمام صرع و شده دو روزه و بعد صداع علاج در آنست که ششی اسفند را و چو بخور آب در آن آمیزند و سر
استعمال را با آن پرورند و در چشم کشند نافع باشد و شیخ الرئیس در قانون آورده که حول عارض میشود از استرخای
بعض عضله محرکه که حرکت میدهد چشم را بسوی میل کند چشم از آن جانب بجانب دیگر باید دانست که چون میل
کند چشم بفوق و تحت صاحب آن یک چیز را دو چیز بیند و چون بجانبها میل کند با مرو را بسیار ضرر کند و در
این مرض میگوید که اگر خلقی باشد فلا علاج که و اگر در حالت طفولیت حادث شده باشد امید علاج
هست و گاه خیانت که این مرض مر اطفال را از ام الصبیان حادث میشود و از تشنج غشای دماغ با تمدد طبقه
صلبیه یا از بند بر نا صواب واقع است از جهت گریه و فزع کهن طفل میباشد یا از جهت سقط میباشد که طفل بر زمین افتد
علاج واجب آنست که ششکی سیاه یا کبود بر روی طفل بپوشند و بر ضعیف را یعنی شیر دهنده را پرهیز فرمایند و از
غذای غلیظ بدکاره سفید جو اهد بود و الله اعلم

باب چهاردهم از مقاله دویم

در بیان سل شریان و اسباب و علامات و معالجات آن درین باب اشارتی بذکر منافع ادبر و دو بیابد دانست
که درد شقیقه و صداع و نزله اکثر معالجات که قبل ازین ذکر کرده شد علاج نیابد و تنگ شود و صحیح علاج بهتر از سل
شریان نیست یعنی رگ دو شریان صدغ را باید برید و داغ کرد و این عمل بسیار تجربه پیوسته و آن چنان است که مریض
را فره بنشیند که تا اول سر را بتراشند که دو نفع است درین یکی آنکه شریان نمودار شود و دویم آنکه چون سل بهند تا
یکماه و چهل روز ممنوع است که مریض بحمام نتواند رفتن و سر را نتواند تراشیدن و اگر تراشیدن موی سر شریان
ظاهر نشود خرقه را گرم کرده بران موضع نهند تا نمودار شود و اگر باین هم ظاهر نگردد حلق را ببرد یا حلق کنند یعنی
خفه کنند تا که شریان ظاهر گردد و چون معلوم شود شریان او را بقلم سیاه نشان کنند و مجره و دستی که برو بالای شریان
است ببرد انگشت و دست چپ بگیرند و بمقراض شق کنند و شعاره انداز زنند در کره ها بسوی خود کشند و سوزنند

که رشته کتانی

که رشته کتانی یا ابریشم تافته در وی کشند و باشند از زیر شریان که را نشانه و شریان را بان ابریشم بندند و ان جانب دیگر را
بهمان طریق بندند و بعد از آن رگ را از میان قطع نمایند و درین عمل دستور بسیار است اما نوعی که پسندیده و مفیده است
و از استادان این فن مشاهده کرده و نیز بعمل آورده و تجربه یافته آنست که کود را بر دو بالای خفه کنند تا شریان ظاهر
گردد و مشاره در زیر شریان اندازند و پس چو کشند و پوستی که بر روی شریان است بیابد که نیز بزنند و گذارند تا اندکی
خون رود و بعد آنست و داغ که از آن اسل بند کرده باشند بالشت سرخ کنند و بر آن موضع نهند و اعضا نمایند تا نیک داغ شود
و گفته اند اگر آنست اسل را که آن اسل بند معروف است از فولاد سازند چون داغ کنند بهم از انواع بشر است داغ آن تمام
و بعد دنبه تازه یا نمک را ... کرده بر موضع داغ نهند و بر بالا بندند تا سه روز و روز چهارم کشایند و چون سیاهی
داغ افتاده باشد و باید که در زمان کشادن هوای خانه را گرم سازند و بعده مرهم مغز را از فلفل فتلی بار کنند و بکف دست
بکار و حل سازند و بر روی بنهند که از کرم که بر بالای جراحت نهند هر روز تا سیم روز و بعده روزی دو بار تا
روز بعد از آن بمرهم اسفیداج علاج نمایند **صفت مرهم اسفیداج** بگیرند سفیده قلعی و مردار سنگ یا سفیده و الک و مردار
سنگ و عنزروت از هر کدام سه مثقال دم الاخوین و دو مثقال موم زرد نرم کوفته و بیخته و در رغن گاو ... روغن گل که در
مثقال موم در و گداخته باشند دارو ها را با رسانیده مرهم سازند نافع باشد و اگر ناگاه از موضع داغ خون روان
شود دم الاخوین و عنزروت و سرمه جمله مساوی نرم کوفته و بیخته اندازند و نسج عنکبوت یعنی تنیده عنکبوت را بر بالای
آن نهاده محکم بندند تا خون ایستد و باز مرهم گذارند تا جراحت مندمل شود و بعض روی را برارد و الله اعلم تمام شد مقاله
ثانیه بعون و عنایت سبحانه جل و علا

مقاله سیم از مقالات ... کرده

دربیان کیفی امراض
اذن و انف و فم و ما یتعلق بهما و اسباب و علامات و معالجات انها و این مقاله مشتمل است بر سی

باب اول از مقاله سیم

در بیان کیفیت تشریح اذن باید دانست که گوش عضوی است
مرکب از غضروف و عصب و لحم و جلد و عروق و شرایین و در میان گوش سوراخی نهاده شده تا هوای که از صوت متکلم
و دیگر اصوات متحرک باید و تموج کند در وی در آید و بتقعیر گوش داخل شود و بعصب حس که قوت سامعه بان متعلق است
باید و تقعیر گوش تنگ و پیچیده بر سان لبلاب مخروق شکل است تا اصوات قوی بیکبار بر عصب سمع نرسد و ...
و در دواخل گوش فضالیست و عصب حس بر سطح محیط آن فضا از جانب انسی گسترده شده مفروش که از دماغ
رو بیده دو رو داخل فضا هوایست ساکن و گرم مناسب مزاج آن محل هرگاه که هوای خارجی از اصوات متحرک است بهوای
و متعلق نغمات و حروف اثر کرده او باجزا اثر کرده حامل آن برهان موضع تحریک آن بهم شبیه بدان ... و هوای ساکن
را همان نسبت و هیات متحرک ادراک و این هوا با عصب حس مصادمه کند یعنی بیکدیگر برخورد و ...
شنوایی حاصل گردد و بهمان ترتیب هیات حاصله حس سمع چون از اعاظم ... بدلیت و فضیلت و ...
هم دارد که سخن گفتن که کمال مرتبه انسانیت موقوفست بر شنیدن چرا که هر گاه که مادر زاد کر باشد بایم

نشنیده او هیچ نتواند گفتن و هرچه شنوند بدانند و جواب دهند و باز گویند بنا بر تحمل ان شی اتفاق شده است
و نادر اتفاق افتد بکلی رسیده از ضعف و دیگری با نقصان شده و ادراک [illegible] نیکو نیست و [illegible] مخلوق شده
اند تا اختلاف انها نفع [illegible] ابرا برطرف نسازد و از عضو [illegible] مخلوق شده است تا از ضعف و از صدمات
و ضربه رسد و متاثر نشود و شیخ الرئیس در قانون چنین اورده در کتب تشریح که اول عضو است
غضروفی و هوا ان تموج مجتمع میگردد و در ثقب عظم نفوذ میکند و چون مصادم عصب میشود که در صماخ
مفروش گشته وقوع سامعه بوده است او را که اصوات حاصل گردد و ان غشا [illegible] تسبیح [illegible]
که رطوبت [illegible] بصره الله تعالی اعلم باب دوم از مقالهٔ سیم
در بیان امراض گوش و اسباب و علامات و معالجات ان [illegible] گران شدن گوش بدانکه سبب گرانی
گران شنیدن که نقصان خلقت گوش [illegible] مقدار قوت سامعه از اصل فطرت حادث گردد یا بسبب
تام [illegible] یا ناقص یا از اسباب داخل چون [illegible] که گوش و بسته شدن ان از امرارت خارجی و چون [illegible]
دود در گوش از [illegible] عفونی که در گوش ریخته باشد و چون [illegible] یا ثقل یا الم زیاده [illegible]
قرحه واقع است در منفذ گوش یا چون وقوع خلطی غلیظ در مجری از قرحه یا چون حدوث ورم قوی
در منفذ هوا یا از اسباب خارجی چون ماندن ریگی یا خاکی یا گل یا خون بسته که از خارج در ان رفته
باشد یا دخول حیوانات و اشباه انها یا سوء المزاج [illegible] مفرط یا غیر مفرط [illegible] و اغلب
ان سوء المزاج بارد باشد و این سوء المزاج گاهی در نفس عصب بود فقط و گاهی [illegible] شرکت [illegible]
افتد و باشد که [illegible] گوش از دفع طبیعت افتد در مجرا انها با انتقال [illegible] باشد که از [illegible]
مراد [illegible] گوش بسیار [illegible] چنانکه [illegible] از اسهال صفرا [illegible] و غیره [illegible] باشد که از بخار غلیظ که در فضای
داخل صماخ [illegible] در درون گوش جمع اید و از هوای خارج نیز متاثر شود و عصب حس [illegible]
تیره کند و از جملهٔ انها انچه قوی و متمکن و مزمن گردد عسر العلاج است یعنی علاج ان دشوار است
انجا که سبب ان غلبهٔ [illegible] گوش و بسته شدن ان باشد گوش را [illegible]
[illegible] باید داشتن بسیار و روغن عقرب و روغن بنفشه [illegible] نیم گرم [illegible] سرکه باید چکانید
و در جانب مخالف [illegible] کردن [illegible] نرم کرده [illegible] بران گوش [illegible] و باد گوش را
[illegible] خانه نهادن [illegible] کردن [illegible] از گوش [illegible]

یا باهسنگا

یا باهسنگا انچه بیرون اید برادر [illegible] و [illegible] باب [illegible] است که [illegible]
[illegible] باید کردن و مداومت [illegible] گوش [illegible] جمع شود [illegible]
[illegible] اگر از پوست تخم [illegible] سازند [illegible] در گوش نهند [illegible]
در [illegible] گوش را [illegible] حرارت [illegible] بسیار [illegible] که سبب [illegible]
[illegible] در درون گوش [illegible] که قابل گرم است [illegible] گرم چکانند [illegible]
و طبیخ [illegible] و روغن عقرب [illegible] که چکانند [illegible] گرم چکانند [illegible]
[illegible] در گوش چکانند [illegible] گرم باید چکانند [illegible] و اصلاح گوش باید [illegible]
[illegible] که [illegible] شراب [illegible] روغن گل [illegible] تخم مرغ خام
[illegible] گرم [illegible] در گوش نهند [illegible] گوش [illegible]
[illegible] بیرون اید [illegible] حدوث [illegible]
[illegible] باید کردن [illegible]
[illegible] باید [illegible] و بعضی اطبا گفته اند [illegible]
[illegible] در گوش چکانند [illegible] و اگر [illegible] شود
علاج [illegible] کنند [illegible] از قرحه و غیره در منفذ مانده باشد [illegible] سبب [illegible]
مره و عدم علامات دیگر [illegible] باید چکانیدن چون [illegible] با عسل
[illegible] و روغن [illegible] روغن [illegible] نیم گرم چکانند
[illegible] که سیاه شود نیم گرم چکانند نافع باشد [illegible] که سبب [illegible]
[illegible] باید کردن [illegible] علاج ان [illegible] شده [illegible]
[illegible] گوش روغن بادام باید چکانید [illegible] سرکه [illegible]
[illegible] کردن [illegible] چون [illegible] گوش [illegible] بیرون اید [illegible]
[illegible] در گوش [illegible] حرکت [illegible] گرم [illegible]
نافع بود و اگر [illegible] روغن [illegible] در گوش نیم گرم چکانند نافع باشد [illegible]

را بکشند و اگر عصاره فجل یا بصل یا اندکی سقمونیا یا اندکی جیرم کرم در گوش چکانند کرم را بکشند و کشنیز کرم
اگر در گوش باشد انرا با منقاش بر آورند و انجا که سبب سوء المزاج ساذج باشد در تبدیل مزاج عصب
سمع باید کوشیدن در سوء المزاج بارد ادهان حاره بعضی روغن گرم کننده نیز گرم باید چکانیدن مثل
روغن ترب و روغن کشت با اندکی جندبیدستر یا روغن قسط یا روغن بابونه که بهی و از نشیا باید فواکه
و هوای سرد پرهیز باید بودن و مداومت خوردن جدوار بارزش بسی نافع است و در سوء المزاج
حار تسکین حرارت مزاج باید کردن به دستور حمیات و عصاره عنب الثعلب و کشنیز تر و روغن بنفشه
بهم جمع نموده چکانند نیم گرم و دران نصف سر اطلیه بارده افکنند و در سوء المزاج یابس گوش را نمناکی
نرم داشتن و شیرهای با روغن مغز در چکانیدن و از چیزهای خشکی فرای دور بودن نافع است
و انجا که سبب سوء المزاج مادی باشد اگر از بلغم بود و این نوع بیشتر افتد استفراغ بلغم بحقنات
باید کردن و غذاهای خشک و کم خوردن و شیر و مغزها بکار داشتن و از آب سرد و فواکه
مجتنب بودن و روغنهای که در سوء المزاج بارد گفته شد بکار داشتن بعد از تنقیه و اگر از خون
باشد فصد قیفال فرمودن و شرط اذن نیز نافع است بعضی سر گوش را با تیغ زده باشند
تا خون براید و بعد از ان روغنهای که در نوع بارد ذکر یافته عمل نمودن مخلوط با کشنیز تر و روغن
بابونه در این نوع نافع است و اگر از صفرا باشد نخست مسهل صفرا الطبیخ فواکه و بنفشه و نیلوفر
بدفعات باید دادن بعد از ان تبرید مزاج و بغذاها و شربتهای خشک به دستور حمیات صفراوی
دیم نمودن و گفته اند که اگر بند کوه بر کنار رگ عضروف گوش است از جانب روی برادل شکافته
از اقلیما با رگی کوتاه داغ کنند گرانی و بد شنوی را دفع کند و بجای اصلی بیجی امره و اگر هم
از سوء المزاج مادی و غیره مالیخولیا هم و انجا که سبب اشتراک ضعف دماغ افتد نخست تنقیه و تقویه
دماغ باید کردن و انگاه با صلاح گوش کوشیدن و انجا که سبب جراحت باشد که انرا در اصطلاح
انتفاعا

انتفاعا گویند و تقدم مرضی حاد چون بعضی امراض دماغ و حمیات صفراوی وقت بحران آن اما کنند بعد از حصول قوت
مزاج بجای اصلی تنقیه اخلاط سبب باید کرد بدانچه مناسب دانند و انگاه بتقویت دماغ و اصلاح گوش کوشش
نمودن و انجا که سبب ارزوقه و انسدادان افتد و وقوع ان متعاقب انها بود ان استفراغ نماید تسکین
مواد و استراحت مشغول باید شد و این نوع اکثر بنجح خود بصلاح آید و انجا که از باد غلیظ و وقوع اید
و حدوث سوداوی مزاج با بلغمیت غلیظ و گشودن گاهی و بکبار و دیگر ان شدن بران و الا باشد
غذاهای باد شکن باید مسهل کحول و مسهل سودا و بلغم باید فرمودن و گوش را بطبیخ قیصوم و بابونه و افسنتین
و نگید کار رس و زیره کهون در این نوع مفید است و روغنهای محلل با جندبیدستر در گوش چکانند و از انرا
انجذبیه و انتر نیم معتدل باید خوردن نافع باشد والله اعلم باب سیم از مقاله پنج سیم
در بیان کحول طنین و دوی یعنی اوازهای در گوش که از خروج و وقوع بهوای خارج نباشد اما انچه با وازهای که در
گوش ماند و حادث مجوف پیچیده اواز اسیا و اواز زنبور و مگس که در ظرفی مانده باشد و اواز اب روان و اشباه
انها مانند که عوام انرا اواز کر نامند بسبب ادراک ان در سران نوع را دوی گویند و انچه با بانگ ملائف
سبیل در رباب و چینی و اواز طشت ماند که چیزی بدان زنند یا با واز درای از دور جانب اندام عوام اواز
گوش نامند جهت ادراک ان در گوش ان نوع را طنین گویند و سبب غالب این علت بخارات بود یا بادها
که در تجاویف ان سر و صماخ گوش که بحرکت فجف را با دو بوارهای سر را با انچه حادث تنقیه گوش است
بگوید و بهوان بخار در ملاقی و صماخ از ان متاثر گرد و از ان در باید دران بخار و باد گاهی در نفس دماغ و دامی
سر تولد کند و ظهور علامت غیره مالم سبب باد و بخار در دماغ و احساس کردن سر و بخار در در درون سر و اواز
ضربی بموضعی حرکت کند گاهی ان شادان بود و گاهی از معده و جگر به دماغ براید و اکثر از معده بقاعده کند
و وجود درد و کم شدن و درهم شدن در خلو استلای معده بدان اختصاص کند و باشد که از مراق یا طحال
بخار ارم بوغرها و یا از رحم و غیره متصاعد شود چنانچه در مالیخولیا و غیرها که بدان اشارت شده و باشد
که از سوء المزاج حار اضطراب بحرکت اید و بخارات از ان حاصل کند و با مالیخولیا منجر شود چنانچه از اغاز تبهای

حمیات گاهی افتد و باشد که از غلبهٔ موج رطوبات بخار ازو برخیزد و بجای ازان بحرکت متصاعد دماغ شود و تقدم
موج مفرط بران دال بود و باشد که بسبب ... قوت حس سمع در دگاهی ان بود که اوضا حرکت طبیعی را در باب
چون حرکت بخار غذا را در حین طبخ داخلی که از معده دایم بدماغ تصاعد کند و صحت دماغ و گوش و قوت
مزاج دلیل بران بوده باشد بسبب ضعف دماغ و قوای حس بود که از او بهر کی منفعل و متاثر گردد خواه
از خارج و خواه از داخل و سبب ضعف قوای از اجناس که باید ادراک نتواند کرد و مخلوط از سبب قرع داخل
و خارج احساس افتد و چیزی دیگر یا شنود و غلطا دران مردم متعلک و سوداوی مزاج و ناقه و ضعیف تن و بیش از
دماغ را بسیار واقع شود و در دگاه حس نیز ازان نوع خلط و ادراک غلط متصور بود و باشد که حیوانات
در گوش حرکت کند و ان بهوای سگ و زنان نیز تحریک نماید و دخول حیوان و عدم ولادت و غیره با علامات
گرم در گوش بران دال بود والله اعلم علاج انجا که بخار یا رطوبت در دماغ باشد اول تنقیه بدن فرمایند و طره
تنقیه دماغ نمایند بعد ازان اصلاح مزاج کنند و اگر مداومت بر روغن که ان رنگ گشت بکشند او از سرو گوش
را نافع است و حذر از چیزهای که بدماغ مضر بود و بخار باشد از اغذیه و فواکه و بقول لازم بود و ا
ستحام در روغنهای معتدل بر سر مالیدن و در گوش چکانیدن نیز نافع بود و انجا که سبب تصاعد
بخار بود از عضو دیگر بعد تدبیر ان عضو اول که باید کرد و انگاه تقویت دماغ با طریقهای گفته شد
و اشباه ان و تقویت گوش بتقطیرات مناسبه مفید است و انجا که سبب حرارت ... است
بدفع ان مرتفع گردد و همچنین انجه سبب ان موج مفرط بود و انجا که سبب قوت حس سمع بود تدابیر ...
که در صداع حارث از دگاه حس مذکور شده همه نافع اید و انکه سبب ضعف قوت حاسه بود تقویت
مزاج بدن باید کردن بعده تقویت دماغ و گوش باید کرد باستعمال ادهان و مداومت خوردن
معجونات مخصوصه بدانها و انکه سبب ان حیوانات بود طریقه که در کرم گفته شد مرتب باید داشت
و در جمیع این انواع در حرارت افتاب و اتش و گرمابه بسیار نشستن و حرکت عنیف کردن و
گرسنگی بسیار کشیدن و طعامهای بخارانگیز خوردن و در امتلا ... و اواز بلند گفتن

وادخال

علاج صفرای معتدل مثل نقوع فواکه و شیرخشت و ترانجبین مفید است ... بعد ازان روغنهای مذکور چکانیدن
و اغذیه و اشربه لایق چنانچه در حمیات حاره بکار میبرند بکار بردن نیز نافع است و لکن قبل از تنقیه ماده
چیزهای منضجات باید تناول نمودن تا ماده مستعد باشد و تنقیه را بسهل کنند و در بعضی انواع نیز از مخدرات ...
افکنند اگرچه مخدرات تنقیه را پس افکنند لکن مصلحت مطلق را مرعی میدارند و انجا که سبب ماده سرد باشد و عدم
... و قلت ان و ... الم ... برودت مزاج بران شاهد بود تحت استفراغ خلط موذی میباید کرد و انگاه
روغنهای محلل چون روغن بابونه و سوسن و کندر و اشباه ان باید چکانیدن و منفذ گوش را ... بخار
طبخ ... بسیار داشتن در جمیع انواع مفید است و همچنین ... مرهم مصری و مرهم اسفیداج و امثال
ان انجا که تحقیق ... که سر خواهد کرد و ... در گوش محکم کرده و صندق محرق با عسل حل کرده
در منفذ باید ریختن تا از ان تحلیل برود و انجا که سبب جراحت بود در بعضی انواع تقویت طبیعت باید کردن و تنقیه
بر انکه زود تنقیه باید داد از ادویه و رادع و در باید کردن و روغن خروع که جعل دران پخته باشند نیم گرم
چکانیدن در جمیع انواع مفید است و انجا که از سبب ضربه و سقطه افتد اول فصد فرمایند و بعد ازان
پوست گوسفند تازه گرم بر بیرون گوش کشیدن و ضماد سوسن و نمک کردن و از سایر مراعات که در
گوفتگی سابق ... و ... و غذاهای غلیظ باد انگیز ...
مر انکه مزاج ضعیف ... باشد که در صورت گفت مرغ را تجویز نمایند و انجا که سبب ... و دودن
و تولد حیوانات بود در گوش بطریقی که در علاج گفته شد علاج ... و انجا سبب دخول اب باشد و در گوش گرانی
گوش و تقدم سبب عدم سبب دیگر بران دلیل بود و باشد که نیز ورم ازان حادث گردد و از علامات الم باشد که
از چشم که از ان جانب است اشک اید و در بعضی انواع تدابیر اخراج اب باید کردن و طریق وی انست که
گوش ان طرف نگونسار کرده و بر یک پا بجهانند یا بر ان پای ایستادن و گوش بر کف دست نهند سر جهد و بجهند
بهمان پای و در بعضی بر گوش نهاده ... نیز برنده و طریق دیگر انست که چوبی از بادیان باشد بمقدار کم در
منفذ گوش کج کرده بمقدار انگشت و دیگر سرش دران تشنه گوش بخلانند باستعمال چنانچه هوا داخل نیاید
انگاه بر سر دیگر ان بنه پاره از روغن زیت ... پنبه و با اتش در گیرانند و بکنند ازان تا سوخته
گردد چنانچه نزدیک گوش رسد انگاه بر نشیب داشته بکی را از بیرون کشند اب گوش ان بیرون
اید و بعد ازان روغن گل نیم گرم در گوش ریختن و باز بیرون کردن هر ساعت نافع بود والله اعلم

[illegible]

باب پنجم از مقاله سیم در بیان کردن قرحه گوش و اسباب و علامات و معالجات آن بدانکه اگرچه
برظاهر گوش پدید آید از ریشها و بثرها و جراحت و اورام بدستوری که دران مباحث مذکور است
علاج نمایند و آنچه در درون گوش بود اگر از زور دبیلها و ورم پدید آمده باشد لذا ارزنها آنچه بالیده
نیست [illegible] علاج چنان باید که اول تنقیه بدن و تلیین طبیعت و تقویت مزاج [illegible]
و ترک کردن اشیای غلیظ و بادانگیز منضج و از هوای سرد محافظت نمودن و پنبه در سوراخ گوش
نهادن و اگر هم بستن چرک و ریم در گوش بود روغن بادام یا روغن بادام تلخ چکانند و اگر روغن کنجد و فتیله
بعسل آلوده کرده بگذارند [illegible] سیم کوفته [illegible] شیاف مامیثا [illegible] و سفیده خایه
مرغ سیم [illegible] چکانند نافع باشد [illegible] وقت [illegible] گوش [illegible]
حکمه را قرحه عارض شده بود [illegible] بعضی علاج کرده بان طریق که سفیده قلعی [illegible]
[illegible] روغن گل کرده [illegible] باشند [illegible] بان الیه کرده
کرم [illegible] والله اعلم **باب ششم از مقاله سیم**
در بیان کردن خارش گوش و اسباب و علامات و معالجات آن بدانکه خارش گوش سبب
ان یا سبب مطلق حکم باشد یا بسیاری [illegible] حیوانات چون کرم و غیره و یا حرکت [illegible] کرم
چنانچه در خارش چشم گفته شد **علاج آنچه** سبب بخار تیز یا شور بود روغن گل باید چکانیدن
و اگر غلبه [illegible] استفراغ خلط تیز یا مالح باید کرد [illegible] روغن گل [illegible] باید چکانیدن
و آنچه سبب غلبه [illegible] حیوانات بود [illegible] باید کردن
و آنچه حرکت بخار [illegible] کرم بود تدبیر [illegible] و تعدیل مزاج باید کردن [illegible] خاریدن در گوش
نباید کردن که اطبا گفته اند که گوش و چشم را بانگشت نباید خاریدن **[illegible]** اسباب
و علامات [illegible] سیماب در گوش داخل شده باشد اول روغن گل [illegible] در گوش چکانند و
[illegible] و [illegible] الله بهتر [illegible] گوش [illegible]
بان [illegible] بیرون آید والله اعلم **باب هفتم از مقاله سیم در بیان** کردن امراض انف از ترکیب و وضع و قوت
شامه و منفعت آنها و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست که بینی عضویست از عظم
و غضروف و عصب و عضله و جلد و عروق و شرایین و وضع او چنانست که نصف بالای او [illegible]

תשריח דמאק
אמראץ דמאק

بسیار جسیم است عظیم است و نصف فوقانی او که ما بین خرمین است بعضی در میان دو رخساره
است غضروف است و حرکت در کنار انف به عضله است رخساره آمیخته و مجرای انف
از سوراخ بالا به آنجاست که از اسفنجات گویند میرسد و از پیش عظم گذشته و در هر دو غشای دماغ برابر
این عظم منفذ است کم و بیش از ان منفذ به دماغ میرسد و حس بویدن که از اقوی قوه شامه است میرسد در ان دو
فرو رفت که در نهایت این دو مجری است که ابتدا را احلیل گویند چنانچه در تشریح دماغ مذکور است
و از هر دو منفذ پهن دو منفذ در نهایت کام آشکار شده که نفس بران دو منفذ از قصبه شش برین گذرد
و ازین بقصبه در آید و صدا و صوت نیز ازین دو منفذ باشد و محافظ ازین راه بدین و فتق در [illegible]
مجرای بینی بوده و هر چنین منفذها سخت تنگ کشاده است و دواهائی که در چشم کنند از ان دو منفذ بینی رسد و
طعم ان از دهان راه نفس بکام و زبان رسد و منفذ بینی که از ابتدا بطرف بیرون است تا نهایت کام فراخ
مخلوق شده و ظاهرا و در چون بادگیر تا تنفس بود و بمقدار لایق هوا در آید و انتهای ان منفذ که بطرف
دماغ است باریک مخلوق شده تا هوای سرد و دواهای ناگاه بیکبار بر دماغ نرسد و حس شامه چون از اعاظم مهمات
بود نیست و دو منفذ بجهت ان مخلوق شده از تنفس چون اعظم و اهم و اعلام مهمات نیست که موقوف
علیه حیات است برای ان نیز دو منفذ در بینی واقع شده و یک منفذ عظیم بزرگ نیز در درون خرمین
گشته تا اگر سوراخ بینی بند شود و منفذها افتد حیات از دیگری بهره یابد و مع ذالک چون جسم غضروفی
بیرون آمده است اگر بلندی از ان غضروف واقع شده و مخلوق گشته تا از فرود آمدن صدمات زود
شکسته نگردد و محفوظ نماند که بینی را با دماغ نسبت جوار و جزو عصب دو قوه اد مقرر و دماغ مشارکت تمام است
و همچنین با ذکر [illegible] و بعضی عروق و شرائین چنانچه بار حقیقت ان واضح شود و همچنین بعضی اعصاب
قوت جوار و منفذها که مذکور شد و باشش بجهت مرور نفس والله اعلم باب پنجم از مقاله سیم در بیان
کردن امراض انف و اسباب و علامات و معالجات ان بباید دانست که آفتهای حس بویائی بر سه نوع است
یکی بطلان دویم نقصان سیم آنکه از حال طبیعی بگردد و این از دو گونه است یکی آنکه روایح کریه را بطبیعت
خوش آید و از روایح طیبه ناخوش آید و نفرت گیرد دویم آنکه دوام بوی ناخوش ادراک میکند بی آنکه

ازخارج

١٢٦

ازخارج بوئی برسد و اسباب این آفتها سه نوع است یکی سوء المزاج دویم سده سیم بسبب مادی که از جرم دماغ
و سده مجاری که در مصفات رائحه منفذ روایح است متحجر گردانند و در هم نشیند اما سوء المزاج از دو
بیرون نبود ساذج است یا مادی که در جزو مقدم دماغ محتقن گردد و گاه از اطبا زاید تا ان شبیهات ان که همی الشدیدا
گویند و گاه بود که بسبب سوء المزاج استعمال ادویه حاره و یا بارده باشد که قطور میکنند و یا در سکنهای بیرون از
اعتدال مقام کنند باشند و اما سده خلط ازین نیست که در مصفات است چنانکه در تشریح دماغ یاد داشته
رفته و یا درخت ها که در درون مصفات است خلط غلیظ یا غلیظ مسدود گردد و یا ورمی در منفذها تولد
کند بسبب ازاسباب یا لحم زائد بدید آمده از قرحه و غیره و یا رطوبت از دماغ به انف فرود آید و در بینی مجاری
در ماند و تسدید کند و این را زکام نامند در مجلس بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی علامات انچه تنفس از راه انف
متعسر و دشوار باشد و او را زکام گرفته و گران باشد علامات سده بود و آنکه منفذ انف گشاده و صاف باشد و از راه
انواع سوء المزاج در دماغ بیچ ما مختلف شد و رطوبات متقاطر از انف میرآید و حس شامه باطل گردد این دلیل است
بر بینی که سده در داخل مصفات است و اگر رطوبات از انف میآید باشد و در مجرای بینی تسدید نیست
و حس شامه علی الدوام بوی ناخوش ادراک میکند بی آنکه از خارج از روایح متعفنه باو برسیده باشد این دلیل
بر بینی که در منافذ انف و اخلاط متعفنه جمع شده و گاه باشد که خلط رقیقی حاد از دماغ بانف فرود
آید و مجاری او را لسع زانند و قرحه کرده اند و ان قرحه مزمن گردد و عفن شود و درین نوع علیل بسبب ان بوی ناخوش
نتواند ادراک کند و بوی عفن ناخوش معالجات انچه که بسبب سوء المزاج ساذج بود تدبیر مزاج
دماغ و عصب باید کردن و شمومات عطر حار و ضماد بستر و بخورات انها و مالیدن بر بدن که ان ذکر است
در درون بینی و روغنهای حار و در سر و شب و قطیفه خصیه مالیدن عظیم النفع است و در و دو لته کبود و دود
چوب گز بینی داشتن و انس که روغن کرم مفید باشد و اغذیه حاره بالطبع و یا پس بالفعل میباید خوردن
و قطور و دهن حبه بانیس و مداومت سرخام و پیاز و کندنا نافع بود و در سیاه نیز خوردن مفید است و اگر علت
سوء المزاج مادی بود بحکت استفراغ بلغم باید کرد آنگاه تدابیر مذکور را مرعی باید داشت و اگر که سبب ان

بود علاج زکام باید کرد چنانچه در محلش بیان کرده شود و انجا که بسبب سده بود شوخ و بخور حاران در بینی باید دمید و بعد
ماءالشعیر استنشاق کردن و بکام هر دامنه کنن و انجا که جزئیا در بینی مانده باشد بدستعمال تن باید
بیرون اوردن و انجا که بسبب لحم زاید بود بدین برات بعد از بین مذکور شود و انجا که بسبب باد غلیظ بود در منفذ
مصطفات کور زیره و بخار سداب و مشک و بخور که بسرکه سوده باشند و قطره بعبیت سفید و بزار سفید و چند
وجند بیدستر بر فرخ بادام تلخ سعوط نافع اید و نکیده زیره و نمک نیز مفید است و انجا که بسبب ...
برغ ان مرتفع شود و تدبیر ورم بینی بر ریم و ورم کرش بود والله اعلم باب سیم از مقاله دویم در بیان
دوام ادراک بوی بد و لذت یا فتن ازان و متاذی شدن ازان و ادراک ان در حین او بدن ان ...
و شنون با انکه در وجود در خارج داشته باشد و اسباب و علامات و معالجات ان با انکه سبب این مرض
یا خلط بلغمی عفنی بود در مقدم دماغ و در خیشوم که ان در نهایت بینی است از داخل و یا از راه تابی
حلقی که حس مریض بپوسته ادراک نتن ان میکند اگر بوی ان بسیار است و از جهت الفت
ازان لذت می یابد بشک و یا فان و یا قرحه عفنی بود در بینی ... پیوسته می شود با بخاری
بود متعفن که از معده یا از ریه یا از دهان بینی می رسد از خلط عفن که بر سطوح انها یا بر اجرام ان
اعضا محتقن شده باشد و یا قرحه در ان اعضا حادث شده باشد بدبوی و پیوسته ادراک ان کند
علاج انجا که بسبب خلط بلغمی عفن بود در مقدم دماغ یا خیشوم یا از راه تابی حلقی و ظهور علامت بلغم و ادراک
حواس بعدم دلایل دیگر ... بدان باشد تحت تنقیه دماغ و بدن باید کردن بمسهلات لائقه و منضج و پیوسته
مشک ... و بمعطسات عطسه اوردن تا بقیه ماده را بدفعات بکشد ... با شراب
یا ایل فرمان تنشوق فرمودن و بغرغره و نفوخهای حاده و ماء غره ... کردن و شرط رئیس بعد از استعمال
بینی نافع اید و مخلوطات قبیله و بخورات در منفذ بینی پیوسته داشتن و داد و یه سعوط و منقی دماغ و مخلص بلغم
خوردن و غذای کم رطوبت که بخار ... داشتن چون بکوتر بچه بریان و قلیه ان و مطبخ گوشت
کبک و گوشت اهو و مغز سر طیور با فلفل سوده و سیر و اشباه اینها مفید اید و انجا که بسبب قرحه
و ناصور عفن بود در منفذ بینی هم تحت استفراغ و تنقیه بدن و دماغ باید کردن و اغذیه سبک لطیفه

میل کنن

باید میل کنن بجواران بصلاح و اصلاح قرحه کوشیدن و غسل ان بجوشانده بابونه و گل سرخ و مورد و برگ مورد تب ...
بود و مره قیطوران سعد و سنبل و مرو گل سرخ و قرنفل جلاب ... رو فن ... در بینی ... التنفع ...
و انچه در قرحه اذن گفته شد نیز مفید اید و اگر امراض غیر زوت بر اسوده ... مرهم و غسل خلط بلغم
جون مرهم کهنه از ... عطم نافع اید بتخصیص بعد از غسل بماء مذکور و انجا که خون غالب
بود فصد قیفال و شرط ازن و حجامت پس سر و فصد عروق ... نیز مفید بود و انجا که بسبب بخاری
عفنی بود که از عضو دیگر به دماغ رسد علاج ان عضو بر سبیل که در محلش بیان کرده شود و الله اعلم اما دوام بوی خوش
با انکه در خارج موجود باشد بسبب ان احتراق اخلاط باشد در دماغ و وصول ریح ان بخیشوم و ان حالت بیشتر
در امراض حاده واقع شود و علامات ردیه و نیکوبان قریب بود و علامت قرب موت باشد علاج
تحت رگ و در دون بینی باید زدن و تنقیه دماغ کردن بمسهلی که اخراج خلط محترق کند بعد از ان همیشه
حنه بینی باید بوی کردن و سعوط کردن جنانکه بوی از ادراک کند والله اعلم باب سیم از مقاله دویم در
در بیان کمون جفاف بینی و اسباب و علامات و معالجات ان خفاف یعنی خشک شدن درون بینی
و ان دو نوع بود یکی انکه هیچ رطوبت محسوس نشود و نشف ورم کشیدن ان اگرچه ولعاب اسبغ یا حرارت
مفرط بود در بدن که رطوبات را تحلیل کرده باشد چنانچه در حرکات عنیفه و حمیات محرقه و بروات
یا بسبب مفرط بود در دماغ که منع سیلان رطوبات کند چنانچه بعضی مرضی سوداوی و اصحاب تب ...
را واقع است و یا بسبب ... مفرط در تمام بدن که انعدام رطوبات کرده باشد چنانچه مدقوقان را واقع است
دوم انکه در مجرای رطوبات غلط ایند و زود خشک شود و لیکن کرده باشد ... رطوبات بود
که بینی را اید و در بدن حرارت ... تنفس ... گند از داخل یا خارج و یا گرد و غبار بسیار که بمخالطت
اخلاط غلیظ و خشک سازد علاج سزاوار است که در جمله ترک تعب کردن و در هوای سرد و تر نشستن کردن
و بابها را در ابهای سرد نهادن و بر لبش سر طلاهای خشک ... و خضاب کاسنی و لعاب بهدانه و ...
... سرد و بهار دستهای ستان و روغن بنفشه و نیلوفر و کدو ... در بینی چکانیدن و ... فاتر
انکه حمام حرارت مفرط نداشته باشد و به بدن ... بحبوب ... در ان ... نفع دارد و ... و گرد و غبار ...
بودن و غذاهای بارد و رطب ... باردکه ... سرد کردن و در کثرت سوداوی ...
خلط تنقیه بدن و تغذیه مزاج نافع بود والله اعلم باب یازدهم از مقاله دویم در بیان کمون ... خشک
متعفن ... و لحم زاید و ... کرده و اسباب و علامات و معالجات ان اما ...

خشک این جون خشک رسیده بود که در درون بینی حادث کرده و دود غم کند و چون از انجا ریزد و کند
خون ابخ کنند و جریح کرده و دمام بسبب این خلط محترق عز جاهد بردار قسم که قویا علاج سزاوار است که گشت
تنقیه دماغ باید کردن بمسهلی که خلط محترق را دفع کند بعد از ان بینه تازه را بدست نرم کرده بر روی ان طلا
میکنند و همچنین لعابها از داخل و خارج مالیدن و مرهم روغن گل که مرداسنگ و اسفیداج و دران بیا
بران مالیدن نشبها و در بلغها بهاشیشه مفید بود و اصلها از بدست شاید که رنگ و جراحت تازه کرده
و زرد اصلاح نیز برده و صبر و زنگش ان مفید بود و لابد است که سایر مرافق که در قلعه مشتمل است دیگر علاج نافع است
و در استیلای خشکی اگر قدری کیرا نرم کرده و در روغن گل بجوشاند و طبیعها بار بردن ضماد نرم کرده مرهم باید بر طلا کردن
مفید اید **اما شقاق بینی** باید دانست که این تر قیده بود و کرده در کاه بینی عارض گردد و در بینی
بالا بینی از کوفت ان ورم کرده باشد که کوفت ان بواسطه چشم نیز رسد و بینی چشم نیز اماس کند و در
درون چشم ریخ کرده و شبیه برد و نکهد شود و سبب او امزاج و خشک و چون مرضی کرده **علاج** برده
سزاوار است که اول تنقیه دماغ باید کرد و بعد اتیان سفیدی را با سبوس جو و عناب برسینه باید
لعوق تا مجون مرهم کرده دران طلا کردن بیوسته تنقیه چون خشک شود با ز طلا کنند و غذاهای چرب سیکو رد
مناسب باشد **اما کرت قرحه** که در بینی حادث کرده باید دانست که ان که خشکی است در نرم سفید باید ورد
که از وی رطوبت ظاهر کرده و در منفذ بینی بر اید که از ان بعفونت و اسیر شده باشد که ان قرحه سخت
و تیره رنگ باشد و بجایگاه در ربخت کنند و ماده ان سوداوی بود و سرطانی باشد که دراز کرده و سر ازینی
برار در سزاوار است که انجه ناسور باشد جراحات از ایشان بر دارند و بعد از ان اصلاح
مداخت کنند و اگر انها را با هم تیغ ان بکوبند و کوشانند و صاف کرده در ظرف مسین بکنند و
فتیله مرهمی و بو شاد روفته در که جوشانند و بزیر سوراخ در منفذ مداومت کنند زایل کند و اگر این
فسرده و تنقیه بکار ایند ارد بود و سرطان را اصلاح دلت نباید که تنقیه بدن و تلطیف غذا اصلاح باید کرد و از هم
اما خارش بینی باید دانست که سبب ان بخار تیز بود که بر دماغ تصاعد کند و لب رطوبت مقدم منزله
و زکام با مقدم رعاف و ابله و حصبه بود و باشد که از بقیه ماده قرحه بود که خشک شده باشد **علاج** انجا که
سبب بخار تیز بود و غیر کرده تنقیه دماغ باید کردن و اداد و جهت امتناع انجره معده کند یعنی بخار از معده باز
دارد بکار داید برداشتن مثل اطریفل کشنیزی و غیره و غذای کم بخار و بار و افتیمون و درون و
بیرون بینی را بروغن بادام شیرین چرب داشتن و اگر خون غالب باشد فصد قیفال فرمودن و انجا که سبب تنقیه ماده
مذکوره بود تدبیر ان امراض باید کردن و انجا که از بقیه ماده قرحه دماغ باشد تناول اسلام و بدان غسل
کردن درون بینی را مفید اید والله اعلم **باب** دوم از مقاله سیم

در بیان رعاف

در بیان رعاف علت بسیار از اسباب و علامات و معالجات ان بدانکه سبب علت ان را در یحیی گفته شد بسبب از ان قوت دماغ
و دو جای حس است و باز از بخار حاصل بود به بسیار اعتماد و ربطی اول دماغ و این نوع و رابند او بر زکام و زکام برنم
از جهت تحریک بخوره حاصل بسیار افتد و باز جهت نفاعه بخار از ورم که در نواحی دماغ است افتد و این نوع که
کاخ را بیشتر قوت دهد **علاج** سزاوار است که انچه در نزله و زکام و اماس بطن تدبیر ان گفته شد بکار ارند
روغن گل در روغن خروع که ان بنید الحجرات بو بیدن و همچنین لخلخه که از صندل و کشنیز و گلاب با عرق بید مشک نافع
است و بوییدن سیب و بهی نیز نافع است و بر سر مجمره اتش نهادن و بخور گرم نمیدن ان محلل کردن و روغن گرم در
حکانیدن و سر به روغن زعفران و داشتن و چشم و گوشه و اطراف را مالیدن و بچیزهای مرغوب مشغول کردن
و ترش شدن بچیزهای که او از ان در دشته باشد نافع اید و بینی را افسردن تا چشم و دهان از فراخ بار کرده و در زمان عکف
نکرد و اتش گرم را بر سر ریحتن نیز مفید بود **علاج** زکام و نزله بود و تدبیر انها باید کردن و بوییدن شبهم
افیون و کاه گل و گل سرشوی و ریختن گشنیدن نیز نافع باشد و حرکت و سردی هوا نیز مفید اید و انجا که از
نمرور رسیده بود و در واسپ **علاج** ان فصد است و تعلیل غذا او تدبیر تحلیل ورم و بوی بیاره نخجه و بار کرده
شوربای انبها و سر بخار انبها و داشتن ویرود و جوب که این جمله نافع باشد والله اعلم **باب**
سیوم از مقاله سیم در بیان کردن رعاف و اسباب و علامات و معالجات ان رعاف یعنی خون رفتن
اما سبب خون امدن خون از جهت دفع طبیعت بود یا نام مرض را و در ایام باحوران بعضی در ایام بحران و ما
و با استیلای خون بود و در رگ که منفذ بینه بند و فوهات سر رگها در منفذ از دماغ شود و با شکافتن رگی یا
غربا بود و از شکسته دماغ بجهت رسیدن ضربه با سقطه و با یا انف یا از کثرت غلیان و حدوث خون بود و در زیرا
بینی دماغ بسبب سوء مزاج حاره باشد از خارج حرارت هوا اندر سر و عروق ان اثر کند و غلیان در خون هر چه
اید و از انشد بو حرارت بینی در منفذ هم بر می اید و اعراض خشک کلام گشته و حرکت غنیان مدد کند و سر رگها بدید
و علامت این نوع است که قطره قطره خون میچکد و باشد که از غلبه استسقای گرم کرده و اشتباه ان در رد
دماغ و منفذ بینی خشکی حادث کرده و با بدرد و سر رگها گشاده شود **علاج** انچه که سبب دفع بود و وقف بحران
ولیکن بران باشد انقطاع ان جایز نبود و مادام که طبیعت کار خود تمام تمام کرده باشد که طبیعت در دفع
ماده عاجز باشد بعد از ان محتاج گردد و اگر افراط شود و در انسته که طبیعت کار خود کرده و خون و خلط فاسد
که سبب مرض بود مندفع شده و از اسهال و بخور باد و دیگر که در این باب مذکور خواهد شد و انجا که سبب
امتلای دم بود و علامات اشتداد ظاهر است که قطع ان مادام که لون اثر و سحه مسائی نکرد و از حمرت و انتفاخ
و نقل و گرانی سر ملاف نشود و نشسته که هم امراض امتلای و مخاری بود و بعد از رفع امتلای منع نماید ضعف

و چشم دیگر حادث نگردد و [illegible] حرکات و حوالی که مذکور خواهد شد و انجا که [illegible] سقط بود انچه از شرایین
اید مانع آن حرکت [illegible] ازجهت حدوث ضعف [illegible] و التحامی یابد [illegible] شریان در موضعی
که [illegible] آن مشکل باشد و از تاثیر او [illegible] بعید بود و علامت [illegible] که از شرایین آید آنست که حرکت جستن خون
باشد چون حرکت نبض و لون خون ان اشقر و رقیق تر باشد از خون عروق و اگر [illegible] شریان حرکت نزدیک دارند
و از حرکت خون را توان شنیدن چنانچه گویا [illegible] و در حال نبض ضعیف شدن گیرد و [illegible] علاج آن
بر صعب [illegible] لیکن بعضی باز ایستد [illegible] از علاج [illegible] و در انجا خورانیدن [illegible] زهره در دوغ [illegible]
[illegible] مفید [illegible] اطراف [illegible] از خارج و علاج [illegible] کم باشد
[illegible] نافع بود و انجا که سبب [illegible] خون بود از سوء مزاج حار [illegible] قوی و التهاب [illegible] و درون [illegible]
[illegible] باید [illegible] چنانچه بحرارت [illegible] میان [illegible] و آب سرد بسیار خوردن
[illegible] سرد [illegible] سرد داشتن [illegible]
[illegible] و در مقام سرد [illegible] سرد نگاه داشتن [illegible]
[illegible] سرد کم [illegible] از رفع اعراض [illegible] مزاج [illegible] و انجا که سبب
[illegible] حرارت [illegible] جنانچه [illegible] افتد و هرگاه با فراط [illegible]
سرد [illegible] سرد [illegible] سرد باید نگاه داشتن و در اغلب [illegible]
کافی باشد و انجا که سبب [illegible] خون [illegible]
و [illegible] و درون [illegible] روغن [illegible]
یا روغن گل [illegible] و از حرکت عنیف [illegible] و در آب سرد [illegible]
دکاهی [illegible] در آمدن [illegible] نافع باشد [illegible] که در این باب [illegible] نافع است [illegible]
[illegible] از خون [illegible] از طرف [illegible] باشد و از جانب [illegible]
و اگر از هر دو جانب [illegible] هر دو طرف [illegible] و بستن [illegible]
[illegible] سرد [illegible] و در دهن [illegible] و سحت [illegible] و در مقام و
[illegible] و باید از حرکات عنیف [illegible]
[illegible] و از [illegible] در اصطلاح اطبا [illegible]
[illegible] باشد چون [illegible]

و چون

و چون فصد کنند خون انمقدار بر دارند که خون [illegible] سخت و در منفذ [illegible] بود
و اگر ادویه که چون در بینی [illegible] کنند یعنی [illegible] خون را [illegible] و کاغذ [illegible] یعنی [illegible] کهنه و [illegible]
کنند [illegible] سوده [illegible] و [illegible] و درون [illegible] عنکبوت محرق [illegible]
[illegible] ادویه که در بینی [illegible] کنند که [illegible] نافع اید [illegible]
را در عصاره [illegible] و عصاره [illegible] و عصاره [illegible]
[illegible] نافع باشد [illegible] ادویه که در [illegible] طلا کنند [illegible]
[illegible] عصاره [illegible] و نصف [illegible] طلا کنند [illegible]
ادویه مرکبه که در درون بینی [illegible] بازدارد [illegible] افیون و [illegible]
[illegible] عنکبوت
[illegible] مفید است [illegible] ادویه [illegible] نافع است [illegible]
[illegible] و در عصاره [illegible]
[illegible] نافع است [illegible]
[illegible]
[illegible] از اسهال [illegible]
[illegible] نافع [illegible] باید [illegible] احتیاط کنند که خون از راه حلق
[illegible] احتیاج شود و یا خوردن مجللات
[illegible] محتاج گردد
وان نیز در این علت [illegible] علاج [illegible] شفا یافته
اند والله اعلم [illegible] و دیده [illegible]
[illegible] آب سرد [illegible]
[illegible] و در بینی [illegible]
[illegible] ششم از مقاله [illegible] در بیان [illegible] زکام
و نزله و اسباب و علامات و معالجات ان [illegible] اصطلاح اطبا [illegible] جاری شده است که انچه از [illegible]
[illegible] دماغ سیلان کند [illegible] زکام نامند و انچه سیلان کند و از راه
حلق [illegible] نزله نامند و علامت [illegible] مطلق زکام [illegible]

و بالعلول برخلاف عادت طبیعی و نقصان حس شامه و علامت خاص مطلق نزله انکه فی او از است و دشواری تنحنح
بجهت خلق و علامت مطلق زکام و نزله خاص حرارت علی و بشره بود و رقیق و حرارت و حدت علامت بیرون
کم حلق و بینی اید و سرخی و دغدغه که از ان حوالی حلق را صفرت دهد و نفث در صفراوی و حرارت
بر بینی ان در دمون و تجسس و التهاب سر و روی و تسکین و راحت یافتن از اشیای بارده و اهویه بارده و دیگر
معده و غالب شدن ان از تناول اشیای حاره و هوای گرم و خلو معده و علامت مطلق زکام و نزله بارده انها
سرور در بغیه و تمدد دل پشت مقدم دماغ و غلیظ و سفیدی و ترشی و نابدید مزکه یا بو طعم و سردی رطوبات
نازله و وغیره منتقد بینی و تمدد ان و تزاید شدن ان در امتلای معده حار سیما ان اجتماع فضلات رطوبات
مذکوره در دماغ با سوء المزاج بود گرم در دماغ که ان ابخره را بدان جهت بخود جذب کند و از ضعف عارض این اثر داند
کو ادرین و تحلیل لکن و با سوء المزاج بود بارد که رطوبات بخارات را چون بنضج نتواند کمون غلیظ
سازند و دانجا بماند و با سوء المزاج بود و رطب که سبب زیادت و رطوبات و خامی ابخره گرد دود در دماغ
و با سوء المزاج بود مرکب از ینها و یا از اسباب بادیه بود مثل هوای گرم و اشیای انکه دیر اثر کند و رطوبات را ملغرد
رقیق سازد و یا و بیهای تیز بدماغ رسد و رطوبات دماغرا بحرکت و بسبب تصاعد ابخره و غلیان ان کند و یا بجهت
برودت که از خارج برأس داخل شود و مسامات ان بسته گردد و رطوبات ابخره تحلیل نرود و محتقن شود
و باید دانست که صاحب مزاج دماغ تر را زکام و نزله بسیار حادث شود و باشد که اکثر اوقات مزکوم بود
جهت عدم ازکو ادرین رطوبات و صاحب دماغ حار را از بوی گل و مشک و امثال ان زکام زود افتد و مردم که بسیار فصد
بسیار کنند ایشان را نیز زکام و نزله بسیار رجوع اید بجهت تحلیل اعضای ایشان و در زمستان مردم که بسیار اگر
خوردن معتاد اند نیز بسیار افتند و همچنان آب بر بالای فواکه و شیرینی خوردن محرک نزله و زکام بود و از هوای
گرم بهوای سرد انتقال کردن و سر و روی در گرمابه بیکبار بآب سرد شستن و سرد و ساختن نیز باعث بر نزله
در زکام بود و گفته اند که اگر تابستان بر طبع خود نگذرد و بعض ان فصل بمقتضای خود عمل نکند و در شره ماه باران
بسیار شود و در زمستان این سال نزله بسیار حادث گردد و بنابر تجربه تولید رطوبات و بقراط گفته که هرگاه
نزله بسیار شود او از مرض حلات ماتون باشد جنانچه باید دانست که سبب امراض بسیار گردد جنانچه مادة نزله
چون براه بینی فرود اید زکام باشد و چون بر گوش ریزد امراض گوش تولد کند و چون بحلق فرود اید ملازمه شود
و چون بحلق فرود اید خناق حادث کند و چون بمعده فرود اید سبب اکثر امراض معده گردد و چون بر رده
فرود اید سبب اسهال و سحج و قولنج کند و چون بر ریه فرود اید سل و سرفه و دق اورد و اگر بجانب فرود اید ذات

الجنب و شوصه

الجنب و شوصه گردد و شیخ الرئیس در قانون میگوید هر چند زکام را دوست میدارم بجهت تنقیه دماغ اما خوف میکنم از نزله
علاج سزاوار است که در تدبیر نزله اهتمام و رعایت شش امر لازم بود و یکی تقلیل طعام و ترک خفتن
بود که چون خلط غالب بود و حرارت غلبه کند در اخر همان روز فصد باید کرد از قیفال و خون تمام بر دارند بعد از ان
تبلیغ طبیعت مشغول شوند و اگر خلط حار نباشد سه روز بجهت نضج مهلت دهند انگاه فصد کامل فرمایند و جرعه جلاب
مناسب طبع را لازم دارند مثل انکه از بنفشه و پرسیاوشان و تخم خطمی و بیخ سوسن و عناب و سپستان خیسانده باشند
بکار ارند و اگر خلط غالب بارد باشد مسهل دهند بعد از نضج باین صفت که تربد یکدرم حب ... سوسن و دوا
مصطکی نیم درم ... مثل ... و نخل ... و ... بنده بجنانچه قاعده است که مراراً ذکر یافته بکار برد
قریب بمزاج است و ان جنان که در ماده حاره ترید مزاج کنند باشکام منعاقب ... فاتره واستنشام افیون و کشنیز تر و بکرد
اغذیه بارده رطب بود ... و ... اسفاناخیات سع باش و شکر و گوشت بزغاله و خرد و سال و کشنیز و اسفاناج
و در باب ... است ... سر ... معقد ... و بایها و ... و ... نیز نافع است و مسکن باید ... گردد
بارده ... مزاج کنند و ... گرم و ... بر سر ... نیز مفید است و در معالجه گرم ... مفید است
... لطیف چون گوشت مرغ خانگی فربه و نخودابها لطیف ... و ریاضت معتدل نیز مفید است و با ...
عرق ... از ظهور آثار نضج نافع باشد و استشمام مشک و عنبر ... فایده مند است سیما ... و منافع ...
و ... دماغ بود ... چون ... و ... و ... ان ... مانند ...
... چون تغلیظ و ترقیق ... غلیظ ... و بالعکس ... و ...
در حاره و ... که ... سوسن و ... و عناب ... جوشانده باشند در بارده ... نافع
... مانع نزله از طرف قصبه و حلق ... چون ... زنجبیل و فلفل و خردل سوده و نفوخ کردن
... تغلیظ کردن قصبه و حجاب ... تا ... کردن ... باشد باعتبار ...
چون ... بالبخ ... بحسب ... باشند و ... اندراخته باشند و ...
بر بالای ان نافع بود و باید دانست که در مطلق زکام و نزله بالین بلند کردن و ... و ... تخصیص
... غلیظ ... و ... گرم و ... و ... و فواکه و اب سرد ...
... و ... در مقام سرد ساکن شدن و ...
... بسیار کردن ... عظیم ... اما ... و ... و ...
... داشتن تخصیص ... و شوربا ... که در ان ... و اسفاناج ... میل کردن و در ...
... مشک ... و استشمام افیون و ... و ...
باش داشتن و سر بخار ... و ... ان جمله نافع است و تدبیری که در باب معتدات است که چون ... از ... خلط

محتاج بمعتنا باشد و مریض مرطوب بود اول اطراح ماهم کنند حسب واجب و از غذا و آب نیم سیل کنند و داغ کرماهم و انفع یا لجوارف
ان بجای شقاقت زوند تا بدن پاک شود و بباید دانست که اکثر مردم کثیر الفکر و او محرور را که در مزاج و دماغ ایشان
سودائی واقع است و مردم کثیر الریاضت که دماغ ازکار مفید بود و از آن در علاج نباید کوشید بلکه تدبیر و حیل از
سخنانی ان لازم و مناسب بود و صاحب نیم بار دور اگفته اند چون تب ایشان قبل از آنکه برا عضای درونی رنجیده باشد نافع
باشد زود و علاج ان مشغول نباید شدن و الله اعلم باب ششم از مقاله پنجم در بیان کیفیت احوال دهان و ازیرخ
وقوه ذایقه و منافع انها و امراض اعضاء که اقرای انشده و اسباب و علامات و معالجات ان اما ترکیب و منفع و کم ل
وقوه ذایقه بدانکه دهان عضویست مرکب از چند عضو مرکب مشتمل بر اعضای دندان و لثه و لسان و انسان و حنک اما شفه ظاهر لب
مرکب است از جلد و عضل و عروق و شرایین و نهایات ان و نهایات رباط و غیره متحد و متصل بود از خارج و داخل بسطح داخل
وجود و فی ازو بسیار و هی باشد و منفعت شفه جهة صحت تکلم که از اعاظم مهمات بدنست و جهة تکمیل صورت ستر فم و اعلو
و اعانت ان بیرون و اکل و حفظ ابدان است منافع است منکو به که لب مخفوف است از عصب که بعضی شریان و در مید و قابو
شرح دهن است و حفظ مضغ و حبس لعاب و امانه بر تکلم و اما انسان تعرف دهان انها بجهة استحکام قوه از عضو عظم مخلوق گشته
انه و اکثر از ابد مرفق است از رفع عدد و ترتیب یافته بسبب ها از عصب جسن مران متصل است و در اصل انسان پراکنده گشته تا بنیت
ان ادراک منافع و طبایع کند و بعد مذهب امر احد خلقت و بران از تخم مدور و ما در شکون بود و دو رحاب و لادت اگر چه چون
سایر اعضا تا اصل ظاهر نباشد لیکن تا هم و اصل ان در عظام فک انهاپنهانی باشد تا در وقت حاجت بر طبق حکمت
الله عز و جل ظاهر شود و در کثرت احتیاج و کمال قوت اضعف تا قوی سبدل کمدو زیرا که ان عضو لابد که حالت نشاء
بر و غالب بود و قابل نقل و تبدیل بود و در بزرگ لابد شدن اعضا در بعده و دهن بعفت دخت سالگی سر منفع و بر انها
وسیع کمدو و بزرور منفع جنس آن کمدو د غذا تحکم نیابند و بر تیب انکه ضعیف تر بود انند و طبیعت عوض ان اشت
سیکنند و لثه که گوشت بنع و تر انهاست گوشتی بود در طرح عصبانی و منفعت ان بجهة حفظ و نهایات محکمی بیانات
ان ظاهر است بجهت منفعت و نیز انها جهة طرب نمودن صورت است و تحسین ادای بعضی حروف که در اما لسان
گوشتی بود نرم و سفید رنگ درون دشتیه شده و عروق و شرایین و در گوشت ان پراکنده گشته سرخ نمودن از لون
خون آن رکها بود و در اصل وی قطعه گوشتی غدد مخروق است بنا بر انسعاب بعضی برا مدن لعاب تا بطعوم
مختلط کمدو و بعد سهولت بلع و ادراک طعم شود و در گوشت ان از انصعب تمام از عصب حس اعظم بود حس و ذوق
که از اقوه ذایقه گویند بران قایم باشد و گوشت زبان و شاخ و ولکن بسبب انکه مرد و در یک غشا ست که ان
یکبارگی نماید و خفت تا او نیز از زبان و شاخ واقع است فاما هم پوسته است نهفته حکمت حسن تکلم و نتیجه و در وقا
در بیان ان پیداست منفعت زبان جهة تکلم و ذوق طعم مطعومات و تنقیه اکل و شرب که مناط قوت
حیات است ظاهر است فتبارک الله احسن الخالقین اما حنک که از اقام گویند و گوشتی بود و صفائح قوتا
برون اکوان بهن گسترده شده و بران استوار گشته تا تحت لهات محفوظ ماند که چون تیز لو آوازان اصوات
بنکلم است

بتکلم است و اکثر امور معاش و معاد در ضمن تکلم مندرج است بجهة تتمیم ان چنین عضو مخلوق گشت مخرج حروف گردی
از حلق با شعبی مستور شده تا ادراف بعضی از منفعتها و دیگری با نصیب باشد و با وجود ان نفع منفعت اثر نفس
فی الجمله و اکل و شرب جهة بقای حیات که منوط بدانست بهترین منافع است و فی الحقیقة دهن و جاذب منافع
برای اعضا شرف دارد و الله اعلم باب ششم از مقاله پنجم در بیان کیفیت امراض اعضای دهن
و اسباب و علامات و معالجات ان اما براعة ترقیق لب ان سوء المزاج لب بابس و اکثر ان از جهة افراط هوا
علاج واجبست که اول کتیرا در دهن گرفتن و بزبان لعاب ان پیوسته بر لب مالیدن و نیز اگر مالیدن نافع بود
و بر لب ضماد با از زنگ و بکار از میان و روغن کنند و بر هم بمالند و کفکی که از وی حاصل شود بان عضو بمالند مفید بود و کار
اسبغول و تخم بهی مالیدن نیز فایده مند است و غذاهای چرب لطیف اختیار نمودن و ما بچه بره و نیز مالیدن نافع است
از حرارت و سوزش باین بار باشد لیکن چون اسفناج بگوشت ما کیان چوجه مفید بود و حفظ ان عضو از هوا کردن
بحب سپیدان کاغذ و اشباه ان مناسب باشد و اگر درستی که در درون لب است برمالیدن ترقیه کند جب آن
نافع بود صفت مرهمی که درین مرض عاجل النفع است بگیرند اسفیداج ارزیره و مارزول کوفته و زرد بیخته و
دنث سفید و کتیرای نرم سوده و بیخته مجموع حساوی و در موم روغن گل سرشته طلا کنند و بر بالای وی پوست نازک
در روز یک نوبت مرهم نهند و باید که از خنده کردن و اشباه ان مریض پرهیز باشد و از استقبال باد و در سرما
کو و آب سرد حفظ کند و حمام تا مد عرق نافع باشد و از ادویه حاره باید و از اشیای ترش و شور و ترش
اجتناب نمایند والله اعلم اما الشقاق ان ترشی بود و تخمی مایل که در گرفهای لب پیدا آید و از سوزشی و تشنج حاصل
باشد و گاه بود که از جهة ان اطراف ریزی که در حوالی انست ورم کند و دهن گشادن و در سخن گفتن و چیزها
خاییدن متعذر گردد و لقاء باعتبار ان گویند که در حیوانات از بر لقام در لبهای ایشان کات انسانی
علی حالت گردد و سبب ان باشد که در مقامی که یکی کس را عارض شود با کثر اهل ان مقام سرایت کند و سبب ان
دم محرق بود و گه بصفرا یا بسودا مختلط گشته علاج ان بر نهج کون است در مطلق حلوات و سخنان و غذاهای
مایل بر برودت و تجنب اختیار کنند و پوسته از ابرنج تازه کداخته چرب و اشتن و اگر علاوه است که در ترقیق لب
مسبقت یافت مفید است اما اگر سبب ان علت بود که در دهن علت لب سطر شود و در میان دو شق ظاهر کمدو
باشد که بران نیز چون آتش پیدا شود علاج ان فصد کردن است و مسهل سودا دادن و مجلدات مرهم
خورنده از او دفع کنند والله اعلم باب ششم از مقاله پنجم در بیان کیفیت ورم لب و داء

وعلامات ومعالجات آن بدانکه اسباب ورم لب چهار است یا از رطوبت یا صفراوی یا بلغمی یا سوداوی اگر
سبب خون باشد لب سرخ و با حرارت باشد و با ضربان نباشد و آنجا که سبب صفراوی باشد لب [illegible]
نبود و اندکی بزردی گراید و سوزش و ضربان بیشتر بود اما بان سیلان نشود و آنجا که سبب بلغم
باشد لون آن سفید یا تیره باشد و درد کمتر کند اما نرم‌تر و نرم‌تر باشد و آنجا که سبب سوداوی
باشد لون آن کبود و خام بود و سخت و **معالجات** اما علاج ورم دموی آنست که اول فصد کنند یا [illegible] از
از قیفال [illegible] بعد از آن لب را با آب کشنیز تر یا آب کاسنی یا گلاب صندل [illegible] طلا کنند نافع بود
و اگر [illegible] با این طلا جمع کنند اقوی بود و آنجا که سبب صفرا بود اخراج صفرا کنند [illegible] فواکه
و شراب غوره و آب انار [illegible] سفید است و طلا [illegible] در [illegible] نافع است و آنجا که سبب
بلغم بود [illegible] استفراغ بلغم کنند با ایارج فیقرا و ترکیب الشفا [illegible] محللات [illegible] مثل اکلیل و شبت
و بابونه و آنجا که سبب سودا بود اخراج سودا کنند تا [illegible] سودا کم شود و [illegible] هیچ ضمادی
بر ننهند که مضرت بسیار دارد و از بهر آنکه این علت عسر العلاج است و تحلیل نپذیرد [illegible]
کنند و از این نوع طلاها بپرهیزند که گاه گاه بسرطان [illegible] شود و [illegible] مجرب است که [illegible]
که در [illegible] میگردد [illegible] سفید [illegible] بسیار دارد [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] و سوزش [illegible] اسافل آن [illegible] رطوبت [illegible] از آن بیرون آید [illegible] عضو
ماند که بسیار [illegible] باین علاج [illegible] والله اعلم **باب [illegible]** از مقاله [illegible] در بیان کون
آکله و اسباب و علامات و معالجات آن اما بدانکه آکله که او را خوره گویند سبب آن خلطی بود حار که از سوداوی
خالی نباشد بر آن عضو [illegible] و اغلب از دماغ بر آن عضو دفع شود و در زمان عفونت [illegible]
بوقوع **علاج** آن [illegible] و [illegible] تجربه [illegible] و در علاج این
مرض [illegible] اول اخراج خلط سودا [illegible] کنند [illegible] واجب [illegible] بر اطراف
عضو [illegible] تا [illegible] شود و اگر [illegible] علاج [illegible] و زمان [illegible] و علاج آن بجز
بقطع [illegible] والله اعلم **باب [illegible]** از مقاله [illegible] در بیان کون
نقصان گوشت [illegible] و اسباب و علامات و معالجات آن بدانکه سبب این علت رطوبت بود [illegible]
آن میشود [illegible] و از [illegible] ناقص [illegible] و این [illegible] معده [illegible] **علاج**

ان ببرند

آن ببرند کند [illegible] والله [illegible] مجموع [illegible] بر آن [illegible] شکنجبین [illegible]
عضو [illegible] مانند [illegible] بر آن طلا کنیم [illegible] و اگر [illegible] بود [illegible]
و [illegible] و با فوفل [illegible] و آب [illegible] و کاهو [illegible] و آب انار [illegible]
فایده [illegible] بیان [illegible] و [illegible] سرطان [illegible]
ریزه و با [illegible] محرق [illegible] و نشان [illegible] نافع باشد صفت
[illegible] نافع باشد صفت
[illegible] نافع [illegible] و نشان [illegible]
نافع [illegible] والله اعلم **باب [illegible]** از مقاله [illegible] در بیان کون [illegible] و اسباب و علامات و معالجات
آن بدانکه [illegible] دندانها را [illegible] و [illegible]
[illegible] معده [illegible] و **علامت** او [illegible] گوشت [illegible]
نباشد [illegible] **علاج** [illegible] آنست که [illegible] نقصان آن [illegible]
[illegible] و اگر [illegible] خون شود و اگر
[illegible] باشد [illegible] نافع باشد
صفت [illegible] نافع [illegible]
[illegible] و [illegible] محرق [illegible]
[illegible] و [illegible] دندانها [illegible]
[illegible] نافع باشد اما خون
[illegible] علاج آن
[illegible] والله اعلم **باب [illegible]** از مقاله [illegible] در بیان کون قلاع و اسباب
و علامات و معالجات آن بدانکه قلاع آن [illegible] در دهن و زبان [illegible]
[illegible] سفید [illegible] باشد علامت آن [illegible] دهن [illegible] سوزش [illegible]
بود [illegible] سفید باشد و آنجا [illegible] سرخ بود [illegible] سوزش و الم [illegible]
[illegible] بود [illegible] باشد و آنجا که [illegible]
[illegible] محرق [illegible] سوزش [illegible] صفت [illegible]
[illegible] باشد و آنجا که [illegible] از [illegible] انواع باشد
و آنجا که [illegible] سیاه [illegible] مشتغل شود علاج آن [illegible] است

بلکه متعذر و مهلک نشود ناچار علاج سزاوار آنست که در هم اضعاف از اشیا چون ضعیف واقع باشند
احتیاج باخراج ماه هیست و چون بثرات التهاب بسیار باشد و بحجم بزرگ و بهم متصل بود بحجت اخراج
ماه کنند بحجم لایق رجب واجب طراران داروها از خارج بکار داشتن و چون این مرض با بخار
و بخارات معده نیز باشد تقویت و تنقیه معده لازم است اما در دو سه روز فصد قیفال یا حجامت
نقره فرمایند و از اول منع نمایند و غذاها بارده و سبک دهند و جراین سوخته در دهن بپاشند و این دوا
نافع و مجرب است **صفت** آن بگیرند گل بنفشه گل سرخ ترنجبین پاک نا کوفته سته جو ورد و کوفته و بیخته
در دهن بپاشند نافع باشد و اما در رفع جنس طراز اخراج خلط بلغم شور غذاها بحد نگاه مایل باشد معتدل
و نخوداب کم در آن چار روز او ادویه لطیفه حاره انداخته باشند چون زیره و کدو یا و دار چینی و سعتر
و سنبل کرده از فضا و ما میران و سفید دلی بماه ساخته باشند بپاشیدن نافع بود اما در صفراوی اخراج
صفرا کند یکبار ربت و تنقیع فواکه با آب انار بی مقصور یا بشر خشت چنانچه مقرر است و بعده
مضمضه کنند و غذاها که لیمو و ترشی مایل بود اختیار کنند و طراز باشیدن سفوف دهنی را بسرکه و گلاب
بشویند و این سفوف نیز در اینجا نافع و مجرب و مفید است صفت آن بگیرند کافور و صندل و طباشیر زرد و ورد و
سماق مجموع را نرم کوفته و بیخته بی در وقت خواب در آن محل پاشند اما از کافور نیم جزو انوار زنند و کثیرا و صمغ عربی بریان در دهن
داشتن نافع باشد اما قلاع چون سیاه واقع شود در قلیل و کثیر آن استفراغ سودای محترقه باید و شستن و شیر
کم در رفع صفراوی مذکور است بکار دارند و در تعدیل مزاج کوشیدن و روغن گل بطبیخ ترنج و نیم رشتای داب
لحظه در دهن نگاه داشتن نافع باشد و الله اعلم **باب بیست و دوم از مقاله سیم** در بیان کردن آب رفتن دهان
در خواب و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانستن که اسباب رفتن دهان بسیار است یکی بسیاری رطوبت
در معده گرم دوم حرارت عارضی سیم سردی معده و بسیاری رطوبت رقیق علامات علامت حرارت معده
آنست که از اغذیه و ادویه حاره متضرر گردد و در خواب بیشتر شود و علامت رطوبت رقیق آنست
که با وجود حرارت معده تشنگی کم باشد و از اغذیه رطبه فزا متضرر گردد و علامت حرارت عارضی آنست
که چون حرارت غذا و ادویه شود آب از دهان باز ایستد و علامت سردی و تری معده آنست که از اغذیه
و ادویه بارده رطبه متضرر شود و از اشیای حاره بالبس ایارج فیقرا راحت یابد معالجات سزاوار آنست که
خداوند معده گرم را ارده یا سکنجبین باید زدن و غرغره بامداد خوردن رب به و رب غوره و رب انار ترش با شربت

غوره با شراب

غوره با شراب انار مزمل باسکه و غذا اکثر برغاله و مرغ خانگی و دراج و طیهوج و مصوص با طبخ موافق بود و با سماق و غیر آن مزعفر کنند
و اما خداوند معده سرد و تر را مرمغفه قرقره باید و اگر بتنقیه احتیاج شود ایارج فیقرا نافع است و تریاق فاروق را
نیز در این باب مفید است و چون معده از خلط سوداوی پاک شود کوارشهای گرم بکار برند سود دهند و از غذاها
قلیه و کباب و مطنجنه مناسب است و گوشت بریان کبک نیز نافع است و اگر شب قدری نان خشک بی بانگام زرد و دیگر نوکه
فایده دهد و قطره انیسا از آب کم بخورند کرده نافع باشد و الله اعلم **باب بیست و سیم از مقاله سیم** در بیان کردن ناخوشی
بوی دهن که از او بوی بد خیزد اسباب و علامات و معالجات آن بدانکه بوی دهان زنا کجا بسبب آنکه رطوبت بود
عفن و این عفونت یا از منبت اسنان و لثه بود و یا از نفس اسنان و یا در سطح دهان بود و یا از تمام بدن باشد چنانچه در
حمیات و بابه و در بعضی از سموم افتد و باشد که صفرا عفن و یا بلغم عفن در معده باشد و نتن عفونت آن بدهان رسد
و باشد که قرحه در شش و یا در حوالی آن افتد و بخارات آن همراه نفس بدهن گذرد و باشد که از خوردن چیزی بدبوی حادث شود و این
و این قسم از علاج مستغنی است **معالجات** آنجا که سبب عفونت منبت اسنان و لثه باشد تدبیر آن نعوذ ایمن شدن بود و بعمل
دلیل بر آن بود علاج آن مضمضه کردن است بسرکه عفص و طبیخ گل سرخ نیز نافع باشد و آنجا که سبب عفونت در نفس اسنان
باشد تغیر لون اسنان بزردی یا سیاهی و یا درد و تأکیل آن شاهد بود و علاج سنونات مناسب باید بکار داشت و اگر
منها بسرکه بکعل و چیزهای خوشبوی فالسفین در دهان نگاه داشتن نافع بود و آنجا که سبب در تمام سطح دهن و دهان بود
علامت آنست که چون تمک آب مضمضه کند لخلخه برطرف شود و بزرگی و رطوبت لثه و اکثر اوقات بر آن دلیل بود
علاج تحت چهار رگ را باید زدن و سر گوشهارا نشتره زدن تا خون برآید و بر زیر زنخدان حجامت کردن یا فصد
قیفال کردن نافع بود و بعد انزروت و هلیله در دهن داشتن و آب انار و سکنجبین نافع بود و آنجا که سبب عفونت
خلط بود در معده تلخی دهن و صفرت رنگ و قلت اشتها و غلبه عطش و صفرت بشره و زبان دلیل است بر صفراوی
و بلغم دهن و کثرت آب دهن و بیاض رنگ لسان علامت بلغم بود علاج در صفراوی فواکه خوشبوی و تنقیه فواکه اختیار
کردن و اغذیه بارده بکار داشتن نافع آید و در بلغمی چیزهای خوشبوی گرم در دهن داشتن و آب انار افزودن
نافع باشد و اگر با تنها در دفع نشود و تنقیه دماغ باید کرد حسب واجب بیان اشیاء بارده خوشبوی که در
صفراوی لایق و مناسب است که از آن در دهن گرفته آب انار افزوده نافع آید صندل کشنیز خشک زرد آلو قاق
شفتالو سیب ترش بهی ترش گل ارمنی گل سرخ گل سرخی و اشباه آنها بیان اشیای حاره خوشبوی که در
بلغمی لایق و موافق است که در دهن گیرند و آب انار افزوده باشد قرفه صندل جوزبوا قرنفل دار

תשריח דנדאן
אמראז דנדאן

چون عنبر و مشک و اسارون و مصطکی و سنبل الطیب و قلاب و بستق نانخواه و شونیز و امثال اینها و انجا که سبب مرض او وجع
آن بعلاج آن مرض مرتفع شود والله اعلم باب بیست چهارم از مقاله سیم در بیان کردن ضعف و نقض انها
و اسباب و علامات و معالجات ان بدانکه ان حالی بود که از ملاقات اشیا بارده بالفعل یا از اشیای حاره بالفعل
یا از ملاقات و یا از حوامض و یا از مضغ چیزهای صلب و نقض انها و حدت باید و باشد که وجع پیدا کند بسبب آن سوء
المزاج بود که از غلبه و ورود اشیایی که در ان کیفیت غالب یا عفونتی از ان کیفیات و طعوم باشد حرارت زیاده باشد
و یا از رسوب و [illegible] باشد کی خاصیت مضعف انها باشد و غرض آن کند که دندانها انرا نیز از مضغ
صلب و حوامض و عفص حالت میرسد و بجهت آن نفرت یافته در کند تا حصول اختلاف اجزای ان بود در
در جنبیدن و سستی ازین واردات علاج بدانکه ضعف مطلق را اول حذر کرد نشاید از هر چه بدندان مضر است
چون تخم کتان و تخم کرفس مفرط و غذاهای سنگین را اگر خوردن و ملاقات و لبنیات بتخصیص که از انها بمضغ
احتیاج افتد چیزهای صلب و حامض و بارد و صلب و گوشت ماهی و کرنب و مضغ چیزهای علک بتخصیص خوردن چیزها
سرد خوردن بعد از چیزها گرم و بالعکس و چیز لطیف بر بالای چیز غلیظ خوردن و چیزها بسخت بدندان شکستن
و مضغ کردن و در شب [illegible] خوردن و گل و کنکلین و گل خوردن این جمیع مضر دندان است باید که از جمیع
اینها مجتنب باشند و علاج دیگر مرکب شدن است بچیزها که بدندانها نافع است و از قوت بیدا اقل
خلال کردن دندان است بچوب یا کل بتخصیص بعد از گوشت خوردن و مسواک کردن بمسواکی
که سران [illegible] دار باشد و لیکن احتیاط کند تا گوشت دندان از رده نشود و مسواک از چوب [illegible]
و تلخ باید که دو روزی دو بار مضمضه باید کرد وقت خواب بر روغن بادام کنند و گاه مضمضه از ان مغز
مضغ کردن مفید است و گاه [illegible] که در زیر بیت دندان گفته از شستن و هلیله زرد با کابلی با فوفل
با فوفل با جوز و ادر و بهمن سرخ و شبنتی اکثر اوقات و مضغ ساذج هندی و برگ خرفه نیز نافع و مجرب است
اما علاج کند تا دندان مضغ منفذها تلخ بود و دندان بر مغز نانی کند و گرم نهادن و نیز بر زردی تخم مرغ
نیمرشت نان گرم و خاییدن برگ خرفه و تخم آن عجیب النفع است و دندان بر سوم زرد زدن و از همه میوه ترش
که دندان کند شده باشد برگ درخت از خاییدن بسی نافع است لیکه اسباب کند شدن دندان که از ترشها
و ترش کند و درست یکی انکه چیزی قابض خورده شود و دوم انکه در معده رطوبت ترش باشد و دو علاج برای
والله اعلم باب بیست پنجم از مقاله سیم در بیان کردن جنبیدن دندانها محل و اسباب و علامات و معالجات

ان بدانکه

ان بدانکه سبب آن بسیار رطوبت باشد و رنج دندانها علامت آن ترهل لثه دندانها باشد و یا سوء المزاج بود
خشک که خشکی غلبه کند و دندان لاغر و باریک شود و چنانکه پیران و کسانی که از استسقا بسیار گشته باشند و
تهیج را ضعف اوجاع است افتد و یا خورده شدن گوشت و دندانها باشد و یا بسببی از اسباب باشد
که از خارج باو رسد چون ضربه و سقطه معالجات اگر از سبب کثرت رطوبت بود تنقیه بایر کردن بحب
ایارج فیقرا و حب صبر [illegible] و غرغره ها و با بهای قابض مضمضه کردن و قوابض سوده بر بیخ دندانها پاشیدن
و اگر اخیر در معالجه لثه گفته شده در اینجا نیز مفید است و انجا که سبب سوء المزاج خشک بود در تعدیل
و تبدیل مزاج کوشند و مغز سر فراکش و بعضی روغنهای مناسب چرب داشتن و ملطفات در دهن گرفتن
و انجا که سبب خورده شدن گوشت دندانها باشد علاج گرفتن نقصان لثه مقرر و مذکور است نافع
اید و انجا که سبب صدمه گفته بود از خارج عقیق سوده را بر بیخ دندان باید پاشید و در مطلق جنبیدن
دندان از کثرت کلام و چیزهای سخت خاییدن و بالیسیار خاییدن و از مسهلات دندان خوردن محترز
باید بود و با انگشت دندان جنبیدن دندان مضر باشد صفت سنون نافع در مطلق تحریک دندان بر مه
قرن ایل محرق مع اندر [illegible] و عقیق محرق از هر یکی یک جزو کوفته و بیخته بر بیخ دندانها باشند
از دو طرف [illegible] و با انگشت محکم کند و خواب کند و روزانه با قوابض مضمضه کنند نافع باشد صفت
سنون مجرب منقول از ذخیره بگیرند کف ریوند پوست انار ترش از هر کدام شش درم کل ارمنی [illegible]
سماق از هر کدام سه درم مازو [illegible] از هر کدام چهار درم مجموع را نرم کوبند و بر بیخ دندانها
پراشند و شب و صباح بسرکه مضمضه کنند نافع باشد باب بیست ششم از مقاله سیم در بیان کرم خوردگی
دندان و علامات و معالجات آن کرم دندان سبب آن رطوبتی بود که در دندان جمع شوند و متعفن گردد و قابل
حیات گردد علامت آن خورده شدن دندان بود و [illegible] علاج بگیرند تخم تنبک
و دوانه و تخم گندنا و تخم پیاز و روغن [illegible] و بایه که کاخه باشد بسرشند و بجای متوسط سازند و
بر انگشت [illegible] و قمع [illegible] بر روی آن نهند و سر [illegible] قمع را بر دندان معمول نهند چنانکه
بخار آن بدندان رسد نافع باشد و بخور [illegible] و تخم انجره در این هم مفید بود و اگر نیز از سر آبی چوب
باریکی بجوشد و دندان رسند کرم را دفع کند والله اعلم باب بیست هفتم از مقاله سیم در بیان کند شدن اسنان
یعنی درد و دندانها و اسباب و علامات و معالجات ان بدانکه سبب آن اوجاع سوء المزاج بود والد رطب

سوراخ و ماهی سرا باشد از نفس جوهر دندان بود و علامت ان سلامتی و احساس وجع در طول دندان باشد
و یا ماهی ان که در بیخ دندان در عصب بود و تر شده و ابتدا یا بقی از لمس و تقدم تر طول ان و احساس وجع در عصب
منبت بر ان و اول بود و ماهی سالخ را باب گرم و سرد کر قفی در دهن معلوم توان کرد و باشد که از جهت
گرم سوراخ شدن و دندان و ضعف مزاج ان و متوهم شدن مولد بجهت ضعف ان با کیفیت هوای
خارج باقی با کیفیت ما کولات و مشروبات وجع پیدا کند و اکثر وجع در دندانهای طواحین افتد جهت
سعت و قابلیت انها مر قبول ماهی را و از جهت قرب دماغ و شریان ان ورود بخارات صعب بود و با قربان
باشد و اکثر ماهی ان از دماغ اید و با ماسکه کهن رسن و حوالی ان تسکین یابد بجهت تقل و دفن ماهی
مرجع بان موضع معالجات انچه که ماهی در جوهر دندان باشد و الم ان عظیم بود و با ماهی تسکین نیابد بیخ علامت
از قلع ان نیست یعنی بایستی کندن لیکن در ان احتیاط عظیم باید کردن تا شکسته نشود که انچه از ان
بماند و سوزش کند چه بیخ جذب الم قلع مولود را بان موضع و لیکن باشد که اگر ماهی در بیخ دندان باشد
بقلع مرتفع شود جهت دفع ماهی یا خون و یا کشاده شدن محل ان و گاه باشد که وجع از مزاج گرم و سوراخ دندان
باشد که از ضعف ان مولد یان محل اجتماع یابد بیخ و دوا ان بهتر از تیزاب نیست طریق عمل ان انست
که بگیرند چوب سرگین پاک و بر سر گج ان اندازند و بچند جای گج قوی لعوق خوب انعقادی بود بر بان
سوراخ گجید بعد از ان پنبه از تیزاب تر سازند و در پیش راه تنبت باز نما باشد و در دهن او را در روز
باز کنند و سر چوب پنبه را بجوف ان گرم خورده در رسانند بگیرند و نگاه دارند و در ساعت درد تسکین یابد
و احتیاط باید کرد تا تیزاب بگوشت و دندان نرسد و گاه باشد که قطره تیزاب بان پنبه بر دارند
بر سر دندان که درد میکند نهند که ان گرم خورده باشد عمل سازند و درد تسکین یابد بجهت تحلیل مولد ان
و روغن تیزاب را بسیار نفع است اگر بر حوالی دندان را باتش نفف ان کشته و بر سوراخ دندان
نهند تا داغ شود نافع باشد اما باید که در نا بجه نهند و سر از سر دندان بر گیرد سوراخ محکم نهند تا سر جا
لدوز بکام و دیگر نرسد و اگر از ان علاج صاحب را مانع باشد و یا ماهی در بیخ دندان و لثه باشد در رکوب خا
لب چون باشد و یا نزله و در حرکت امده باشد بجهت ماهی گرم فصد قیقال فرمایند و ملین نارد اخشا رکانشند
و طبیخ خار خسک و عنب الثعلب و عدس و اندرک پوست خشخاش بیخ گرم بجوشند در دهن نگاه دارند
و طرار لخلخه اب ان بر کنند نافع باشد و اگر بعضی از مخدرات را ضماد کنند جهت وجع نافع جزو را مفید
اید یا بیخ و نیم که تو از افیون و در لثه بسته بر دندان نهند نافع باشد که اصل افیون سوده بر دوا ضماد کنند نیز

مفید است

مفید است و اگر ماهی سوء المزاج بارد غالب بود مسهل مناسب جهت اجتناب اختیار نمایند و اغذیه حاره بکار دارند
و طبیخ کتیرا و بابونه و اکلیل الملک و زنجبیل گرم کرده مضمضه کنند نافع باشد و اگر زنجبیل را چون مرهم بجهت از بیرون
گرم کرده ضماد کنند نیز نافع است و جانب علیل را گرم باید نگاه داشت و بجا و رس و نمک تکمید کردن نیز نافع است
و اگر بار بان با شبت یا عاقرقرحا یا فلفل یا قرنفل هر یک از اینها حاضر باشد سوده و در پنبه گرفته و در ان دندان
مانند نافع باشد و اگر دندان گرم خورده بود که از وی نفع نباشد و خواهند که تفتیت کرده و قدری از او شکار
سوده بر پنبه کرده و در ان دندان نهند تفتیت کند و اگر از بیرون اندک کلس با زیره و سفر تکمید کردن و بطبیخ انها غرغره
کردن و احتیاط انها را از بیرون بستن مفید است و طبیخ برگ عناب با زیان و برگ انجیر گرم گرم در دهن گرفتن نافع
باشد و اگر که سوء المزاج سوراخ حار بود دوای بارده بالقوه در دهن نگاه داشتن و از بیرون نیز ضماد کردن مفید
باشد و اگر قدری از کافور یا افیون در پنبه کرده در دندان نهند نافع اید و طبیخ گشنیز خشک و طبیخ برگ خرفه و عنب
الثعلب سرد کرده نیز در دهن گرفتن نافع باشد و اغذیه بارده رطبه اختیار فرمودن فایده دهد و انجا که سوء المزاج سرد کرده عدس
نوع حار علاج باید کردن یعنی در بیخ نوع مرهم فرمایند از جمله انها باید گرم در دهن باید گرفت و چند پیشتر از بیرون
مالیدن نفع دارد و میباید دانست که اگر دندانرا خواهند که بجنبد اول ضماد کنند اگر دو سه سوء المزاج بود و حرارت
نگیرد که کندن فایده ندهد بلکه ضرر رساند و اگر در لثه ماهی نباشد کندن شاید و انجا که بسبب سوء المزاج یا مسهل بود
برنجی کل یا بادام شیرین ممزوج در دهن گیرند و بعضی اوقات ان گیرند و از بیرون نیز ضماد نمایند و غذای جو بسیل کردن
نافع باشد و الله اعلم باب بیست و هشتم از مقاله سیم در بیان کردن امراض زبان کلالت زبان بعضی از اشخاص را
این مرض چنان بود که صاحب ان در سخن کردن و گفتن به سختی عاجز اید و این دو نوع بود یکی انعقاد ان تکلم مطلقا
برد و دشوار بود و دوم انکه در اغاز تکلم بکلمات در بعضی حروف چون خا و میم و راء و تا یا غیر ان لکنت در ماند
تا ادا کند سبب این علت استرخا عضله ان بود از رطوبت دموی یا بلغمی و گاه بود که بشرکت دماغ افتد چنانکه در
فالج و فالج عارض گردد و بسیار دیدم که جمعی از سردی و ترشی خوردن بیوقت این علت عارض شده
و کسانی را که از کودکی این علت تا زمان کشته و بر ان بزرگ شده باشند علاج ان خاطه از تعسر نیست علی الجمله
در مطلق این مرض علاج کامل دشوار بود بجهت تمالی رطوبت مرهم لسان و غلبه نزول و سرد و رطوبات
بر ان اما انچه عرض افتد چنانچه از غلبه رطوبت و ضعف رحمات و از امراض دماغ و اندک اماسی فرم و بیخ
و غیر ان برفع ان عوارض کلالت مرتفع گردد و معالجه انجا که بسبب استرخا رطوبت دموی باشد علامت
ان حمرت و حرارت لسان بود تقلیل غذا مناسب است و از اشیای رطبه اجتناب باید نمود و داد و دیگر قوابض
بارده در دهن داشتن و اب انار و ترش نافع بود و سماق و عصاره رجله در دهن نیز مفید است و انجا که
بسبب استرخا رطوبت بلغمی بود علامت ان غلبه اب در دهن و بسیاری لعاب و کرانی زبان و سفیدی رنگ

بعد از تنقیه خلط بلغم مضمضه و غرغره با دویه‌ها نافع بود چون جوز بوا کردن و غذاهای گرم خشک اختیار کردن و [illegible]
مطبوخات [illegible] و چیزهای تیز در دهن داشتن و [illegible] چون عاقرقرحا و زنجبیل و مثلهما و از شیر بنها میل
کردن و از ترشیها مجتنب بودن موافق باشد و اگر از جهت اخلاط غلیظ [illegible] نافع تر است و [illegible] باید
کردن باب بیست و نهم از مقاله سیم در بیان کیفیت خشکی روی زبان و اسباب و علامات و معالجات
آن اما خشکی روی زبان سبب آن حرارت و یبوست مزاج باشد یا حمیات حاده یا حرارت جگر یا استیلاء کثرت
خلط حار در معده یا بجهت خلط لزج و ورم معده یا از دماغ یا غلبه سرد و هوا بر روی زبان از جهت بسته شدن را
[illegible] ابتلاء [illegible] آن و آن دانستن و شناختن علاج آنجا که سبب حرارت مزاج باشد تعدیل مزاج
و تسکین حرارت باید کردن [illegible] و نقوعات فواکه و [illegible] خوردن و از چیزهای حاره باید اجتناب کردن
و آنجا که سبب غلبه صفرا بود در معده تلخی دهن و زردی زبان و [illegible] و مناسب [illegible] اول علاج
صفرا باید [illegible] زبان را با لعوق [illegible] و سکنجبین و نقیع فواکه نیز نافع است و آنجا که از خلط لزج
باشد مسهل مناسب [illegible] سکنجبین بنوشند و آنجا که از برودت هوا بود [illegible] باید کرد و [illegible]
و نبات [illegible] در دهن نگاه داشتن و بر روی زبان پاشیدن نافع باشد باب سی‌ام از مقاله سیم
در بیان کیفیت شق شدن روی زبان و اسباب و علامات و معالجات آن اما شق شدن روی زبان سبب آن یا غلبه
خشکی بود و از اسباب که سبقت یافت [illegible] یا خشکی مزاج که [illegible] یا بجهت دوام اکل حریف
و قوابض و عفص علاج آنجا که سبب خشکی بود از حرارت چنانچه در [illegible] علاج آن همان دستور است که مذکور
شد و آنچه از حرارت و یبوست بخار معده یا جگر باشد تعدیل طبع آنها باید کرد و [illegible] بزرقطونا و تخم [illegible]
و آنها در دهن داشتن و غذا گوشت مرغ جوجه و کشنیز تر و اسفاناج و [illegible] تمر هندی [illegible] موافق باشند و آنچه
از دوام اکل حوامض [illegible] شیر [illegible] لعاب [illegible] در دهن باید داشتن و غذا [illegible] مناسب [illegible]
لازم بود اما تشنج زبان علامت او عسرت تکلم [illegible] زبان [illegible] و در حرکات علاج در ابتدا تنقیه
باید کرد [illegible] کمعون [illegible] که از اکلیل الملک [illegible] و خشک [illegible]
[illegible] ساخته باشند و غرغره بطبیخ [illegible] و روغن [illegible] جوز [illegible] کمعون [illegible] مالیدن نافع است [illegible]
[illegible] سفید [illegible] تشنج [illegible] بط و مرغ خانگی [illegible]
و روغن بنفشه بادام [illegible] ترتیب [illegible] کمعون [illegible] و روغن بنفشه بادام و روغن تخم

کدو و روغن

کدو و روغن بادام خوردن و غرغره و مضمضه بدان کردن نافع بود و غذا گوشت مرغ خانگی فربه و گوشت تیهو مناسب است
و [illegible] روغن [illegible] در دهان داشتن نافع باشد باب سی و یکم از مقاله سیم در بیان کیفیت ورم زبان
و اسباب و علامات و معالجات آن اما ورم زبان [illegible] اسباب [illegible] علامات [illegible] از آن [illegible] سبقت یافته و از آن ورم
که [illegible] خوردن سموم [illegible] عارض گردد چون خوردن [illegible] که آن [illegible] است و افیون [illegible] علاج آن در علاج زهرها
گفته آید علاج آن اگر ورم دموی باشد فصد قیفال [illegible] و بعد از آن بمطبوخ هلیله استفراغ باید کرد و [illegible] باشد
که احتیاج بفصد زیر زبان شود و اگر ورم صفراوی بود [illegible] استفراغ کنند بمطبوخ هلیله زرد و شاهترج و
و در ابتدا [illegible] آب کشنیز تر و آب [illegible] و آب عنب الثعلب و [illegible]
گیرند و گل سرخ و عصی الراعی و [illegible] انار [illegible] بران مضمضه نمایند که از جمله مجربات است [illegible]
و گل سرخ و [illegible] سوسن و قشر انار و [illegible] برابر [illegible] و باب [illegible] مضمضه کردن و [illegible]
در دهان [illegible] اگر [illegible] چیزهای [illegible] و محلل احتیاج [illegible]
[illegible] بران مضمضه کنند و باید طبیخ سوسن و حلبه و انجیر [illegible] مضمضه کردن [illegible]
و تحلیل [illegible] و غذا باید [illegible] قوت تنضیج و تحلیل باشد چون [illegible] و اگر ورم [illegible]
کنند [illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] و عدس [illegible] در شراب [illegible] جوشانند [illegible] بران مضمضه کنند [illegible] علاج [illegible] نافع
است و اگر ورم بلغمی بود [illegible] با [illegible] طبیخ سوسن و حلبه [illegible] و انجیر [illegible] و غرغره
کنند و [illegible] ساعت [illegible] دهان نگاه دارند [illegible] و [illegible] طبیخ [illegible]
[illegible] باشد [illegible] و تحلیل [illegible] و غذا [illegible] گوشت [illegible]
[illegible] باشد موافق بود و اگر ورم سوداوی بود [illegible] بمطبوخ افتیمون کنند [illegible]
[illegible] آب کشنیز تر و آب [illegible]
[illegible] مرد [illegible] حالت [illegible]
[illegible] بیمار [illegible] آب [illegible]
[illegible] ضعف شفا یافت و [illegible] خواب [illegible] موافق مشورت [illegible] و در [illegible] از چیزهای [illegible]
[illegible] اجتناب باید [illegible] بادنجان [illegible] عدس و لوبیا و گوشت گاو [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] علاج [illegible] قطع کردن [illegible]
باب سی و دوم از مقاله سیم در بیان کیفیت ضفدع و اسباب و علامات و معالجات آن
اما ضفدع [illegible] سخت [illegible] که در زیر زبان [illegible] تسمیه بضفدع است که لون او [illegible]
است [illegible] زبان [illegible] عروق تحت زبان [illegible] ضفدع علاج [illegible]

תשריח חלק
אמראץ חלק

و زکات سرکه بهم سرشته بران میباید نهاد و اگر بالمیها تحلیل نیابد ریش زبان باید زدن و داروی تحلیل که در سرطان
ختازیر و اشباه آنها گفته خواهد شد نهند تا تمام تحلیل رود و احتیاط کنند که تحلیل نرود و از اغذیه غلیظ اجتناب
باید کنند **باب سیم از مقاله سیم در بیان کون** خوشیدن کام و اسباب و علامات و معالجات آن اما
خوشیدن کام سبب آن خلطی بود گرم و تیز که از دماغ بر آنجا ریزد و بیشتر از دوام اکل حلوات و بسیار جماع
متواتر افتد و اگر با خارش و سوزش بود در علاج آن چیزهای خنک و سرد مزاج نگاه دارند از لعابها و غرغرها و
خوردن غذاهای سرد و نرم بکار دارند و قانون تمر هندی مفید بود باشد که بنفشه و مسهل احتیاج شود غرغره
بسرکه و گلاب و عصیر کشنیز اسفنج با رب الآس تر کرده یا شاه توت نافع باشد **باب چهارم از مقاله سیم در بیان**
کون خارش کام و اسباب و علامات و معالجات آن اما خارش کام سبب آن اکثر بلغم شور بود که از دماغ
فرود آید و در مقدم نزله بسیار خارش کند و چون خارش بلغم شور بود علاج آن غرغره کردن است بسرکه
و گلاب و روغن گل اسفنج و روغن بنفشه و در حب قطور کردن و غذای چرب و نرم میل نمودن و مقدم نزله را علاج
نزله کردن **مقاله چهارم از مقالات مذکوره در بیان احوال** حلق و البتهای حنجره چون مهاه و ازبانی
و حنجره و قصبات ریه و حجاب آن از ترکیب و وضع و منفعت آنها و امراض آن اعضا و اسباب و علامات و
معالجات آنها و این مقاله نیز مشتمل است بر پنج باب **باب اول از مقاله چهارم در بیان تشریح**
حلق و آنچه متعلق به آن است فضائی که در داخل عنق واقع است از جانب پیش مهره ها که قصبه و مری اشیر ان نهاده
است از اعلی حلق تا منتهی و مهاه که از عده گوشت لحمی رخوه است مخروطی در نهایت مخرج نفس او که می اندازد
سرکشیده و زبانه حلق و نشو نما آن است منفعت او آن است که بطول سوی مخرج هوای سرد را گرم کرده دفع
را از حنجره و حلق و قصبه ریه باز دارد و جهت رسیدن آنها باید که در فرو بردن طعم غذا مانع فرو بردن آن
و فرو رود تحلیل و کسی را که مهاه او خورده شود آواز او متغیر شود و از تنفس و مغز باران فرو ضیع
او با فرو کشیده از غلیظ صلب عصبانی مثل غده مخلوق گشته و از سوی نهایت زبان برود و طرف
راه مری و دو کس و بعضی از دو شیده چونکه طعام تحلیل فرود آید در میان آن و دو جگر دو داسان
خوشحوار و با سنگ در رود اما حنجره عضوی غضروفی که را در وقت آمدن و آن به نهایت زبان پیوسته است
بوقت طعام تناول نمودن سر سوی معده گوشه ای دارد و مجرای طعام را بر پشته و دیم را مستعد میان الاسم که گفته
اند و آن در برابر در وقت طعام و اشدن حنجره است آن سوی معده کشوف باشد و [illegible] و طرحها
خوانند میان آن و لاسیم منفصل است و هر دو وقت تناول طعام سوی در وقت دم و از فرو کردند

در هنگام با طعام و شراب بمجری نفس فرو رود و در وقت سخن گفتن ملتقی از شدت سرفه دور شود و حنجره که سالم شود و
ببند بسبب آن که چون مردم در حالت طعام خوردن و فرو بردن ناگاه سخن گوید چیزی در قصبه فرو شد و چون ریه
منفذهای دیگر ندارد که چیزی بسیار از راه بیرون تر اند شد قوت و افواه سعال سخت بیرون اندازد و آن غضاریف نیز
و عضله و عروق دستوار و فرمان بکار نیز باشند و در بیان غضاریف [illegible] که منفق
بران باشد و از قصور آن رطوبت و ضرورت ضعیف کند و [illegible] قصبه قوتی غضروفی را بقلبیت حلقوم حلقوم بریم
بعضی حلقهای بزرگ تمام و بعضی کوچک تمام و عقبها قریب بحنجره و از سر حنجره و این حلقها
ناتمام در طرف پشتی بوده مقدار که با مری مماس است و حلقهای تمام در طرف پیش بوده و در حلقهای
انقطاعات حلقها بدوحت [illegible] از داخل و دیگر از خارج اما غشا که داخل صلب
ارسال نزله رود و [illegible] خارج لطیف با [illegible] تا بحرکت انبساط فراخ تر توانند
شدن و هوا را در [illegible] جهت ترویح روح تواند که فتق وار [illegible] از زخم نشود و وقت فرو بردن
طعام فرو نشیند و [illegible] باز دهد و بسبب زدن و فرو بودن بهم جمع نشود و [illegible]
[illegible] چون فرو دارند و تنفس در راه آید و تجفیف شود و جهت [illegible] و منفعت حلق
و قصبه غضروف [illegible] منفذ و [illegible] قلب صوت [illegible] و اخراج بکار رود
و حلقه آن [illegible] باشد و در نوم و بیهوشی و غفلت و تنفس [illegible] باطل نشود و [illegible]
[illegible] تحلیل و غضروف [illegible] و عروق و شرایین [illegible] منفعت
تحلیل و روی است که در ضرب هوا آن مقدار که باید بدو تواند داخل شدن [illegible] از هوای تازه در اجتماعات
آن ذخیره مانند تا در از زمان رسیدن اعانت نماید و ورود [illegible] روح را فی الجمله مرجع دارد
بحقیقت ریه چون مروحه است مر قلب را که بحرکت انبساط [illegible] حجاب [illegible] طبیعت
حیوانی هوا نماید مثل [illegible] و از راه مشام [illegible] قلب [illegible] برودت آن تازه سازد و بحرکت
انقباض [illegible] حجاب [illegible] طبیعت [illegible] قلب را [illegible] نفس اخراج
کند و اصل ریه [illegible] باشد و از آن [illegible] در قفای جانب [illegible] بود و این [illegible]
و [illegible] محمول شده اند و [illegible]
[illegible] سایر افعال [illegible] واقع [illegible]
او از خون صفرا [illegible] قلب [illegible] مجاور [illegible] دوام حرکت [illegible]
باعث حرارت [illegible] و [illegible] رطوبات [illegible] مجاورت غضروف
و حجاب [illegible] منع [illegible] غذا و آلات تنفس و منع علاقات [illegible]

ה נאה ס״ג

از دو عضو مخروطی که بزرگتر از دیگری است و دو مریا از عقب وی سر مریست که فقره‌ها دارد و همه اثبات یافته از فقرات
ظهر و از این موضع بر روند انتهای پهلوی آخر متصل است و بر استخوان سر پهلوها نیز بر آمده که وقت صعود است
و تا عظم صدر متصل است و فضای صدر تا حنجره عنق نزدیک سبب دو غضروف حرکت هر دو ریه از رنج در گشتی
از این فضا واقع شود و ظهور صوت و سخن بمعونت این اعضا حنانی بود که هوا که در ریه است بر حسب ارادت مطلع
محاذی عضلات صدر بحرکت آید بطرف دهن و اشتف در قصبه الریه از آن در رحاصل شود و چون بکشیده قصبه که از آن
زبان المزمار خوانند جهت تشبیه قصبه بمزمار رسد اواز دشوار و چنانکه معلول قصبه است مر مخرج آواز و در حناقه فرد
و انف و بچون مسافقه است بعد صدا پیدا شود و بتصرف حنجره در آن بر وفق اراده که فرمایکرده و تقطیعات حروف که
بر مرابد خبانچه از انگشت نهادن بر سوراخهای مزمار که اثر ابدها بی کرده و بمعونت حرکات حلق و زبان و دهان
و لبها و حین مرور آن هوا بر مخرج که آن آواز است بر حلق و دهان حروف حاصل شود و سخن پدید آید و باریکی و پستی و
بلندی صوت بسبب تنگی و فراخی قصبه و حنجره باشد فتبارک الله احسن الخالقین **باب دوم از مقاله چهارم در**
بیان کیفیت امراض حلق و ما یتعلق به در اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست که ورم لهات که آن را ملازه
گویند ملازه و اگر حدوث آن از رطوبت مرتب صفرا باشد علامات آن انتشار ملازه است و بزرگ شدن آن و قطار
از الم بیشتر و تنفس بمجرای طبیعی نباشد تا چیزی فرو بردن دشوار شده و در آن حین الم بیشتر کرده و انسداد و تخفیف خلط آن
از اول آن و در بحر و در بس و بول و قلت و کثرت و ترتیب آن کیفیت و طرز از علم و الدلیل اینجا که یا که غالب باشد و مرض
قوی بحسب غلبه که سبب این مرض است اخراج باید کرد بتخراجات لایقه بر حسب واجب خبانچه مکرر آمده کو رسیده و
بوسته غرغره کردن در دو موجب صفرای بر بست و آب سماق و رب غوره ربگه بیشتر آب عصاره که گشنیز اسفناخ و بخلاف
با دیگ خارا ایه و طبیخ برگ مورد و گل زرد گل سرخ و هلیله و ما زو و نار پوست و شیافه دار و تسال آن نافع باشد و در بلغمی
و سوداوی بطبیخ ما قبل و فوفل و هلیله و شب یمانی و جوز بوا و قرنفل و عروق الصباغین که آن زرد چوبه است امثال
اینها مفید بود و در ماء العسل گرم غرغره کنند نیز مفید است و اگر در ابتدای مرض فی الفور زاج سفید و اسم
تحلیل کنند و با انگشت بر ملازه بمالند نافع بود بتخصیص در دو موی و سنوف از ازخیره و آس و سماق و گلنار و صندل
سفید و هلیله و شب یمانی بر انگشت زده بر آن گرم بر آن از دل و بر ملازه مالیدن مفید آید و در موی صفراوی را سنوف
نوشادر و عاقرقرحا و زنجبیل زرد یا سرخ و هلیله و فلفل و دار فلفل و قرنفل و مازو و فوفل و حضض و قاقله و دار شیشعان
اینها مجموع یا بعضی از اینها ترکیب کرده انگشت را بر گرم بمالند سوداوی و بلغمی را مفید بود و اگر بعسل سرشته بمالند
النفع خواهد بود و گفته‌اند که زبل الکلب که در ایام روز انعزال و لهات بمالند عظیم نافع بود و مجرب است از بان

ادویه

و اگر بان ادویه مذکوره انجرم بمالند بهتر بود و اختیاط باید کرد تا داروها که غرغره میکنند بحلق نرود و غذا در دموی
و صفراوی آب شعیر و ماش مقشر و برنج و کشنیز که به کوفته باشند موافق بود و اگر مریض ضعیف بود اگر در بلغمی
شوربای مرغ جوجه انداز نخود و زرات دقاقی کم غذی و نخود مناسب است و در بلغمی و سوداوی با عسل مناسب تر مفید
آید و مجرب است و در سوداوی حبوبات و چیزهای نرم که حلوا و ماجون که در این نحو باشند مفید باشد و چون ام المس ملازه
بمعالجات مذکوره تسکین و تحلیل نیابد و نضج یافته باشد با انگشت ابر فوق باید طرق قاینیدن و طریق غرغرهای
مناسب اصلاح کنند اما استرخاء لهات سبب آن یا نزول رطوبات از دماغ بود یا صعود بخارات معده
علامت آن مسترخی شدن آن و مزاحمت حنجره بود و درد لیکن بار الم نباشد علاج آن بهمان طریق ورم
بلغمی است که سبق یافت و اکحال العسل و قوا البض مجاحمحف ملازه را بر دارند و این عمل را سعدیر گویند که
فی و شناخته بود **باب سیم از مقاله چهارم** در بیان کیفیت احوال و ورم لوزتین و اسباب و علامات و معالجات
آن سبب و علامات ضعف این مرض همان لوح بود که در ورم لهات سبق ذکر یافت لیکن درین علت گاهی در کشش
در و کنده و آن گاهی در یک طرف افتد و گاهی در هر دو طرف و این قسم دو هیچ قوی اقتد از خارج حلق حجم طوقی
ظاهر شود ملبول جلد اثر او در اصطلاح اطبا و دیگر کویند و اعراض نیز آن قریب باعراض خناق بود و اسباب آن
اسباب خناق بود علاج آن نیز علاج خناق است اگر در یک شق افتد علاج آن قریب بعلاج ملازه بود
و چنین که گفته شد و اگر در ترقاندن استعمال نمایند صواب باشد و مجرب است و از خارج حلق ازاره و ماء العسل
و حماد در ابتدا این مرض نافع باشد و اگر از اطیه قابضه را بعد از آن که افته از بیرون حسفا شد تا خشک کرده
مناسب باشد و گاه چنانکه اتفاق افتد که گرسنه شده خواب کند علی الصباح او را این مرض حادث کرده دوای
بجوردن مرطبات دفع شود و بسیار بود که اگر تشنه آید و خود را حفظ نماید تا گرسنه ظاهر نشود و در رود و
باب چهارم از مقاله چهارم در بیان حلق او پیدا شود و آن نیز بخوردن ابوالعوا اصلاح یابد
کیفیت خناق و اسباب و علامات و معالجات آن خناق مشتق از خنق است بمعنی گلو او خفه شدن است
و در اصطلاح آن تنگی و نفس و صعوبت دم زدن بود یا عسرت فرو بردن اغذیه و اشربه و غیر ما وجب
آن علت اکثر و اغلب ورم عضلات حنجره و مری است و اما سایر آفات و دفعه ای آن ورم عضله گران
لحمیت صفاقه که ملتصق است بر خشک و در تحت لهات مجاور سر قصبه ریه دعوی این ورم اکثر از
خون حاد و یا از صفرا و گاه حدوث او از بلغم نیز ممکن باشد و از سودا کم افتد و قلیل الوقوع است چرا
که خلط سودا از غلظت و قلیل و انصباب او کثیفه از عضوی بعضوی نتواند بود و این علت از انسان

بیکبار بمیرد ایر و آنچه از سودا بود نادر اتفاق افتد هم از انفتاح ورم هم جاری ممکن بود هر آنکه گاه خناقت
که آنجا النلف وارق خلط است تحلیل میرود و انتفع انفعال باقی بماند و این سبب حدوث این
علت میگردد و گاه باشد که بسبب تشنج و یا رسیدن دردی بگردن و فقره از فقرات آن از جای خود
بیرون آید و مزاج آلات تنفس و آلات از راه بعض آلات بلع کردن کند و این مرض حادث گردد
و باشد از خوردن دوای کار چون خطر که سهارم است و فرقی و غیرها این علت عارض گردد
و استرخاء ضعیف ساخته اینها قوت محرکه را و تشنج شدن اعصاب و عضلات آلات تنفس و آلات بلع
علامت مطلق این مرض بزرگ شدن چشمها بود بقدر زردی رو و کاهیدن دهان و بیرون آمدن
زبان تیز بچهره کسی که لحظه حلق او را افشرده نگاه دارند و طعام و آب نتواند فرو بردن و اگر آب خورد
از بینی او برآید و اگر سخن گوید آواز از بینی و آواز مریض با آواز مزکوم و صاحب نزله مانند
بسیار بود که بیند لمو که رو خواهد افتاد و بوقوع نیاید و صعوبت و سهولت این اعراض بمقدار کثرت
و قلت مایه مرض بود و گفته اند هر که که مخنوق کف بر لب دهان آورد امید خلاص کم باشد
و خاصیت از خناق که از اخناق کلبی باشد و آن خناقت که چون سگ دهان بازکند و زبان را
دراز بیرون آورد که بود این نوع از انواع اقسام این نوع علت است و نشان خناق خلط بسبب اما نس
اجزای ظهور و ورم از لون لسان و انتفاخ او و داع و احتباس استفراغات معتاد چون خون و امثال
و علامت نیز از طعم دهن و قلت و کثرت وجع و با التهاب و تحلس و عدم و کمی و بسیاری آب دهن
و بقلت و کثرت عطش و لبس و مزاج و بحران و اعمال و تدابیر متقدم انسان بود چنانچه مرارا بیان شده
و اما باید دانست که ورم چون در عضلات حنجره عارض شود علامت او آن است که تنفس و زدن
دشوارتر باشد از فرو بردن چیزها و در بیناقیه چون ورم در عضلات خارجی آن باشد سهل
العلاج بود و چون حدوث ورم در عضلات مری بود در این نوع فرو بردن چیزها صعب تر باشد از تنفس
بود و علامت از جای رفتن فقره از فقرات فرو رفتن آن موضع بود از گردن و عدم ورم و از

لمس ان الم

و از لمس آن الم بسیار یافتن و کج نمودن گردن از آن محل فی الجمله و آنچه از خوردن دارو و زهرهای کار
بوقوع آید مقدم خوردن آن علامت آن بود صاحب و غیره میگوید که گاه بود که اماس خناق رسش
که و در بع بالعون کیرد لس بالک کمف د و گاه بود که خناق بعلت ذات الریه باز گردد و از بهر آنکه ماهیت
خناق نا گاه بسینه فرود آید تشنج کند و اگر بوالی فرود آید هلاک کند نعوذ بالله من غضب الله و
مرا صاحب خناق تشنج باشد معالجات آنجا که خناق دموی باشد و یا مرکب از دم و غیر آن بتخت
تعلیل دم باید کردن بفصد قیفال و غیر آن و اگر مریض قوت داشته باشد فصد کامل باید کردن و فصد
کامل آنست که قریب بغشی شود اما بغشی نرسانند که غشی تنگی نفس مهلک است و الا اگر در قوت ضعفی
بهم رسید خون را بتفاریق کم سازند چنانکه هر ساعت ده مثقال بیشتر یا کمتر کم سازند تا روز
سیم و بعده بشیافهای بارده غرغره کنند چنانچه در رب ... و غیره مذکور شد و اگر با اینها علاج ... فیها
و الا بحجامت ساقین و حجامت کتفین و ... تا ... را تعلیل دهد و اگر ... غذا ... صیغت
خورند یا نخورند فایده دهد و اگر در طبیعت قبض بود حقنه لین طبع را نرم و از بعد ... یا بر
بگیرند بنفشه و بابونه را از هر کدام هفت درم بستان افروز عدد تخم خرفه ده درم ... گندم مجموع را
در یک من آب بگذارند تا نصف آن بماند صاف سازند و ده درم روغن بنفشه یا روغن کنجد بادام
بیا میزند و ده درم شکر و لعاب اسپغول قلیل کوبیده و چهار دانگ مثقال نمک هندی و ده درم ... ورده
حل کرده حقنه کنند چنانچه رسم است و اگر مریض تب ... باشد ... ده درم قنطوریون ... بارتب و بیست
عدد انجیر خشک حل ... و اگر ... بگلو فرود و خیار شنبر ... باب کشته یا عنب الثعلب ...
شیر خشت بدهند اما بشرط آنکه تب باشد که او را این دارو های قی باید که اگر قی آید رو دم مضر خواهد بود و طراز
تمام غلظ حقنه و غیره اطراف مریض را بطبیخ بابونه و اکلیل الملک و ... و اشباه آن بشویند و غذا
آب بدهند که عدس مقشر و قدری تخم خشخاش کوفته در آن پخته باشند و اگر مریض را از آن نفرت
پیدا شود شربت سکنجبین دهند و اگر خناق عظیم بود و غذا و شربت احتیاج کرده و نتوانند فرو بردن
شیشه و حجامت بر مهره دوم از مهره های گردن باید نهادن تا ... نفس و غذا ... باید آنگاه

از وضع شوربا که باید خورانید و بعد از خوردن شیشه را بر دارند و اطراف را محکم ببندند و بمالند تا ماهیچه با کل
برون شود و دلیل آنچه طبیعت را نرم دارند که عظیم نافع است و جهت ورم حنجره که از برگ کشته بستان
افکل و لادوجه و ملدس و بنفشه و بابونه و روغن گل بر نواحی حلق باید نهادن و بر محل ورم از بیرون حب و ارو و عصاره
کشنیز و عنب الثعلب و سماق و گل سرخ و طین مختوم و شیر گاو تازه غرغره کنند نیز نافع است و خیار شنبر در شیر حل کرده
غرغره کردن مفید بود و اگر از انواع این مرض بجهت تسکین درد اگر با عنب الثعلب و بار رشاد وقت غرغره
کنند نیز نافع است بعضی از اطبا تجربه گفته اند که سرگین آنکه را سفید خشک کرده باشند و سرگین سگی که
چند روز استخوان فقط خورده باشد با شربت سکنجبین یا بنفشه لعوق فرمایند و اگر کره و دانه بر شاه
وقت انفجار حلاکند بر موضع ورم نافع بود و بعد از ورم روز دوم اگر آب کشنیز تریاک یا عنب الثعلب یا طبیخ
ایرسا انجیر و خیار شنبر در وی حل کرده و بر آن غرغره کنند صواب بود و بعد از روز سیم قرص مسحوق یا ابان
اضافه کرده با آن غرغره کردن مفید بود و چون بینند که آماس سخت و صلب شود خیار شنبر و شیر تازه حل
کنند با قدری بوره و گرد با عسل ترکش در طبیخ حلبه و انجیر خشک غرغره کردن ماهیچه را نفع دهد و تحلیل برد
روغن سیر تازه با لعاب تخم کتان مرده و در شیر پخته نرم کنند و منضج است و چون آماس نرم شود و نضج
یابد و منفجر نشود ادویه که انفجار چون کند اند بدوشند بمانند و غرغره با انجیر و رد نشد و بر غرور اطلیه و اخذ
که درین مرض بکار دارند باید که فاتر باشد و از هر که با انگشت فشردن آن را بطرقاند مفید بود
ولیکن در حین که انفجار یا بر بعضی کند سر فرو باید داشتن و احتیاط کردن تا اخلاط بحلق فرو نرود و
بعد از خروج ماهیچه روغن گاو یا روغن بنفشه با آب گرم انجیر غرغره کنند تا آن مواضع را بشوید و بازده تخم مرغ
خام با روغن بادام در آب گرم انجیر قدری فشسته و گیرا دروی حل کرده غرغره نمایند مفید باشد و غذا
درین وقت شوربا سپس بروغن بادام بقوام او آنکه مناسب بود و آنجا که سبب این علت اجناس
طلب با خون و اکسیر بود فصد صافن و حجامت ساقین مناسب تر بود و او را ز خلف و تنقیح خون بود و اکسیر
اکسیر کرده علاج صواب بود و خوردن و غذاهای ضعیف لطیف اختیار نمودن در جمله نافع است و آنجا
که سبب آماس صفراوی بود بعد تنقیه ماهیچه صفرا بر شاه آب سیب که سبزه خشخاش با او انجیر باشند غرغره کنند

و اگر بطبیخ

و اگر بطبیخ سماق و آب غوره نیز غرغره کنند نافع باشد و درین نوع خفقان در دو سوزش و حرارت و تولید حنات اکثرست که در
تسکین الم کوشند بعد از تلیین طبیعت و بوستن طبع را بنقوعات و فواکه ملین نرم دارند و دلیل آنچه
ماهیچه را فرو دارند تا نفع تمام بخشد و درین نوع اکسیر فایده ندارد که درد سوی و تحلیل کرده و شیاف آنکه
ماهیچه صفرا را حدت دهد و نیز تیز سازد و آنجاکه آماس بلغمی باشد بعد از تنقیه و اخراج ماهیچه بلغم ابارج
و حب ایارج و اشباه آن و بانگاه غرغره کنند و اگر با آب ترب و عسل غرغره کنند نیز مفید است و بجای غذا ماء
العسل مهیب نمایند و درین نوع اکسیر کشند فایده دهد و اگر سبب بلغم بالغ بود بعد از تخفیف آن بعینه
تدابیر که در درد صوی مذکور شد عزار فصد و حجامت جمله نافع بود و آنجا که سبب خناق سوداوی باشد حقنه نیز
مناسب بعد از آن تنقیه با ایارج و مطبوخ افتیمون نافع باشد و غرغره بگلاب گرم و ماء العسل گرم
مفید بود و اگر قوی تر خواهند بطبیخ اکلیل الملک و بابونه تخم کتان و حلبه و افتیمون و شبت و تخم مرده و عسل انجیر دم
گرم غرغره کنند و غذا ماء العسل که نبت و دران غرغره باشند مناسب است و آنجا که سبب از جا رفتن فقره
بود از فقرات گردن تدبیر بجا بودن آن مهره باید کردن و اگر با انگشت فشردن از داخل میسر شود خناق
کند و اللا بجز که ما را وضع از بیرون مهره طلا کند و این کار مجرب است بگیر بادزهر و نار پوست و بیرا آورده
و سریش گندران و خرنوب از هر کدام برابر و مجموع را کوفته و بیخته بسریشم ماهی که داخته باشند بر مهره
از جای رفته نهند تا آن را بجا باز آورد و گفته اند که اگر چهار روز از ابتدای مرض گذرد که درسی یا
حذر نشود امید خلاص باشد اما کردن کج بماند و اگر بعد از چهار روز از این مرض گذرد که درسی یا آماس
بود یا استسقا بود فصد کنند و حقنه طبیعت را نرم دارند نافع بود و آنجا که سبب خناق از ادویه سمیه
بود علاج آن بدستور است که در محلش بیان است کنند

باب پنجم از مقاله چهارم در بیان الحون

در نیچه و اسباب و علامات و معالجات آن است اما نیچه ورم حارلیست که حرارت میگردد و در جانبین حلقوم
و سبب آن استیلای بدیهت از خون و اکثر از تناول حلاوی و لحیات و شرب های اصداث میکند و گاه خناق
که از ترک فصد و حجامت و استفراغ نیز عارض میگردد و علامت او آن است که ظاهر میگردد و در خارج
حلق حمره هلالیه از گوش یعنی سرخی مانند ماه نو و دایم لعاب از دهن سیلان میکند و خفا در نباشد

بر تبلع یعنی چیزی نتواند فرو بردن و اگر در فرو بردن مبالغه رود بیرون رود از بینی و مریض قوت تکلم
نداشته باشد و چشمان مریض بیرون خیزد و علاج آن فصد قیفال است و اخراج خون که سبب قوت فزود اب
و بعده بر بشاه توت و عصیر کشنیز تر و عنب الثعلب و عدس غرغره کنند و روغن بنفشه در بینی چکانند و اگر
تسکین نیابد و مریض بقوت باشد فصد را اعاده کنند دو بار یا سه بار روا و اگر در طبیعت قبض
باشد حقنه بفرمایند تا طبع را نرم و لین دهند و اگر مریض چیزی را فرو نتواند بردن بحقنه که در خناق
سبقت یافت طبع را فرود آرند اگر بدینها دفع نشود و نفس متواتر گردد و اختناق شدت پیدا کند
در این وقت مناسب آنست که از خارج بر موضع ورم خایه آن مناسب کنار زنند و در این امراض استعمال کنند
و شیخ محمد ذکریا رازی در معالجات میگوید که آنچه ورم گرم باشد در عضلات از هر دو جانب حلقوم
آن عضلات که فرو بردن آب و طعام بدان میباشد و عضلات که بر فم مری و حلقوم و در درون مری پنهان
شده علامت او آنست که هر چیزی را فرو بردن فاحش نباشد اگر جهد کند از بینی بیرون آید و گاه خناقیت
که ورم و سرخی پیدا باشد و از گوشت در پس حلقوم برگرد آن طوقی پدید آید و از این جهت او را رنجی گویند

باب ششم از مقاله چهارم در بیان کردن بثرات حلق و علق اما بثرات حلق آنچه بیرون
ظاهر شود و حادث گردد علامت او آنست که از گذشتن طعام و غیره الم در حلق و در پس
کردن و بین الکتفین پدید آید و آنچه بر حنجره و قصبه الریه کفتن بلند دود و الم یابد و سبب بثرات
حلق یعنی سبب بثرات ... حرارت علاج آن فصد باسلیق باید فرمودن و طبع را باب فواکه
نرم داشتن نافع باشد و با مدلول و شبانگاه لعاب بر روغن بنفشه بادام یا روغن گل بادام لعاب
اسبغول و شکر و ترنجبین دلون و از آب سرد و ترشیها اجتناب نمودن تا زود نضج پدید آید
و غرغره نیز انشده که در باب خناق دانسته شد بکار دارند نافع آید و اگر بثره بزرگ شده و کهنه
گشته باشد و حلق را بمویز روا اندک اندک ... موم روغن باید دلون تا فرو برد و در زوال تسکین نیابد
و بعده هر ساعت اندک مرهم کافوری بازرده تخم مرغ فرو برند تا پاک گردد و اندمال پیدا کند و بثرهای
خبیث را جرواز راد در اب ... اسحاق ... هر روز خورند بتدریج فایده تمام دهد
والله اعلم اما علق یعنی ... زیره که زلو نیز گویند در حلق و علاج آن آنچه توان دیدن او بچنگ
مو سر گیرد و اندر و باید غرغره کردن آنگاه بمنقاشی یا کلبتین یعنی انبور باید گرفتن و صوابگردن

جانکه

جانکه پاره نشود و سرا او بماند که اران الاس و جرم و ... پدید آید و آنچه توان دیدن و نقدم شرب آب سرد زلو در
گلو و احساس حرکت چیزی در آنجا و سوزش و گرانی آن محل و نفث الدم رقیق و حدوث غم و کرب از آن
شاهد بعد علاج آنست که غرغره کنند بسیر و نمک و خردل با آب بار خام یا کرکر ... که اسباب ... کنند تا آنکه
غالب شد و طحلب که ... که بر کنار آبها ... تازه تازه در دهن بر کنند و نگاه دارند با آنکه
یخ و آب اندر آب ریزند تا زلو بوی طحلب و هوای یخ بدان میل کرده بر آید و اگر در حمام نگه کنند و در پیش دهن قدری
خربزه یا یخ یا آتش نهند بدان میل کند و برآید و اگر بعد فرو رود شیخ ... و شونیز و ... کاملی
از هر یکی یک جزو در سرکه ممزوج با بجنده صاف کنند و احتیار نمایند و در طعام سیر و پیاز و ... فودل
و ... نرازند و در آفتاب یا حمام تشنگی غالب گشته و طحلب و یخ در دهن نگاه دارند تا زلو میل بر آمدن کند
بعده با آلتی آهنی که رفق و استحکام بر آورند و اگر از او ... بیاید کشید پاره از طحلب فرو برند و قدری یخ
و برف یا آب سرد با طحلب در دهن گیرند و اگر از ساعتی ... که زلو بر طحلب چسبیده بیرون آید والله اعلم

باب هفتم از مقاله چهارم در بیان کردن لقمه و خار و ماندن خار ماهی و استخوان و استخوان
در حلق و مختنق شدن بغرق آب و علاج آنها اما لقمه آنچه در اعلای مری ماند فی الحال چند بغره بقفای
او باید زدن تا بر روز لقمه و بر روز غرب بیرون افتد و اگر در اسفل ... حجامت ... کردن از ... تا
یعنی بالجمع قدرها در گلوی او هیجان شد و ... بر حلق او مانند ... که نگو فرو رود و آنچه در داد وسط
مری ماند از ... باید خوردن تا از او فرو لغزاند اما خار و استخوان آن اول در روشنی ... را باید
کم نظر اندازند اگر توان دیدن بمنقاش باید گرفت و اگر نماید ... باید قی ... باید اشامیدن و تبها ...
بزرگ خوردن تا پراکنده شود و فرو رود و اگر بان لقمه مغز ... یا شمع یا شیره باشند اولی بود و اگر
باین فعل بر نیاید و غلیدن والم بران دال بود طعام غلیظ بسیار باید میل نمودن و قی کردن تا برآید و اگر باین
فعل نشود لقمه بزرگ از گوشت گاو که دران شمع یا مغز ... پر شیره باشند باید گرفتن و بر ریسمان باریک محکم
بران بسته و سپس کردن تا فرو برد چندانکه از خار بگذرد آنگاه اندک اندک باز کشیدن تا خار را گرفته بر آرد و گفته
اند که مقداری از اسفنج بر ریسمان بسته شود و مریض آن را فرو برد بمقدار ... آنگاه آب بنوشد تا اسفنج آب بگیرد
و بر آماسیده شود و آن موضع هم تر کند آن هنگام بیکبار بکشند تا خار را ... بر آورد و اگر نشود ...

باشد باید که هیچ چیز فرو نبرد و قطعا روزه نگیرد تا بشتر جای نگیرد و عند الضروره قدری از آب انار ترش یا آب سکنجبین
تجرع کنند و پیوسته سنگ مقناطیس را در انقباض نگاه دارند و اگر مقناطیس بر قوت قریب یافت نشود بمقدار لقمه
ازان بر ابریشم محکم بسته شود و بعد سوزن فرو برند و باستنکار بیرون کشند تا سوزن بجانب آن سنگ
منجذب شود و رفع کند و اگر استخوان نیز در حلق و سر مری نشسته باشد و نتوان کشید و برآورد علاج آنست
که هر روز یکدرم حرف که تخم تره تیزک است نرم کوفته با آب گرم بدهند و صاحب ذخیره میگوید این تیر ازموده
و تجربه پیوسته است و همواره آنکه انجیر خشک را رشته بندند و آن انجیر را بهم فاسد کنند فرو برند پس آن رشته را بکشند
از ان منجذب شده برآورند و از خارج ضمادهای منضج کذارند تا آن موضع ریم کند و خار و غیر آن از همین موضع جوشش
جدا کنند و ضمادی که از آرد جو و روغن زیت کنند نافع بود والله اعلم اما مختنق شدن بغرق آب علاج
آن است اگر حیات هنوز باقی باشد و بیهوش بود علاج آنست که او را چون او نگونسار نهند و در شکم بازو
میدارند و می اوزیز حرکت نکنند تا آنچه خورده بیرون آید و بعد ازان ابکامه فرستد و دو دانه و باز
اورند و دهن و بینی مریض را بدمند و ... آب بنهند و چنان کنند که نفس آن ... بحلق و بینی مختنق
در آید مدتی تا بهوش باز آید و فلفل را کوفته در سکنجبین بپخته از این شربت بحلق او ریزند و در بینی او
دمند و بر کام او مالند و موی سر او را بکشند و او را گرم نگاه دارند و اگر تا تم گرم بر سر او نهند بهتر بود و تحقیق
کردن حیات او همچنان بود که در باب سکوت مذکور شد باب بیست و ششم از مقاله چهارم در بیان کردن
بحة الصوت و ضیق النفس اما بحة الصوت که بطلان صوت و تغیر آن باشد بسبب بحة و تغیر صوت
استلا سدن از دم علامت او حمرة لون است و غلظ قاروره و حمرة آن و غلبه عطش و عظم نبض و حلاوه
طعم دهن علاج واجب است که فصد قیفال فرمایند و حجامت بین الکتفین و ساقین و اخراج خون بقدر
قوت نمایند و هر روز از این جلاب بیاشامند بیخ مرجب عناب سپستان از هر کدام ده عدد و مغز خشک باتر نیم درم
مجموع را کوشانند چنانکه رسم است و نبات تبرزد بکوبند صباح در ناشتا بیاشامند در بحة صوت هوا کرم
نبوشند و در حرارت هوا تابستان گرم نافع باشد و غذا ماش مقشر و کدو و شوربای ... بر روغن بادام شیرین
میل نمایند و اگر مریض کم قوت شده باشد مرغ جوجه تجویز نمایند و اگر خاتون نشیره خشخاش کنند مفید است
و گاه چنانست که این علت از امتلا بلغم و ریزش نزله حادث میشود بسبب بلغم که از دماغ بان عضو نزول کند علاج

ادویه شربت

ادویه شربت خشخاش است و شربت عناب از هر کدام ده درم و گاه چنانست که این علت بسبب سوء مزاج حار رخ
میشود بسبب خشونت حنجره علامت حدوث او از حمیات صفراوی است علاج شرابهای که مزاج او را تسکین
و شیر بزه فرمایند و درین شیره خیارین و آب هندوانه نیز مفید است و گاه چنان است که عروض این مرض
از ملاقات هوای بارد است علاج مناسب است که هر روز ازین جلاب بگیرند بیر سیاوشان بیخ سوس
محکوک از هر کدام سه درم و کلنگبین اعلا ده درم بیاشامند چنانچه رسم است و ازین حب در دهن نگاه دارند
باین صفت بگیرند خردل برکی آن مغز بادام فلفل بادیان از هر کدام سه درم زعفران یکدرم مجموع را کوبند و بریزند
و حبها بسازند مقدار طعم لعق که بهین بافع نشود و یا این مرض بسبب سوء مزاج رطب حادث میگردد و در حنجره رطوبت
بالغه پیدا شود علاج او آنست که غرغره کنند بماء العسل که در وی اصحاف حاره پخته باشند مثل وسنخ بادیان
و بیخ سوسن و بیخ شبت و بابونه و انیسون و امثال که ازین باشد حدوث این علت بسبب سوء مزاج بارد علامت او بند
آنست که میباشد بالجملة الصوت بغض صوت و قاروره صاف علاج او آنست که شربت بنفشه و شربت نیلوفر بیاشامند
از هر کدام ده مثقال و لعاب اسبغول ده مثقال مع ده مثقال نبات سفید فایده مند است و غذا شوربای مرغ
جوان و اگر سینه را تر بان کنند بروغن بنفشه بهتر بود و گاه چنان است که حدوث این بسبب شرب آب یخ و برف
میشود و علامت او عارض شدن او از ان است علاج مناسب است که هر روز ازین جلاب اختیار نمایند بیخ
بیخ سوس محکوک مرصوص لعق تراشیده و نخود کوفته سه درم درین کاسه آب بجوشانند تا نصف آب بماند
صاف سازند و ده مثقال نبات اضافه نموده بیاشامند نافع باشد و غذا ماء اللحم و زرده تخم مرغ نیم برشت مناسب ماجوش
که مرکب از زنجبیل و مغز بادام شیرین باشد و گاه چنانست که این علت از تناول بسیار اشیاء حریفه بعض تند و تیز مثل
فلفل و خردل و غیرها عارض میگردد علاج او شیر و خرفه است یا قند یا آب انار شیرین مع ترنجبین و غذا ماچه از زرده با
شوربای مرغ جوجه که در وی کدو تر و اسفاناج انداخته باشند نافع بشود والله اعلم و شیخ الرئیس در قانون چنانچه
میگوید در بطلان صوت و تغیر آن سراینکه از جمیع امراض الدماغ او از و نقص صوت تغییر کنند و اگر چه این اطراف
قوی نباشد اما بطلان او از از حدوث آفات و امراض قویه است که در حجاب و عضلات صدر و حلق و حنجره
حادث شوند و جمیع اینها عرض باشند و بدفع اعراض مرفوع کنند و گاه چنانست که علاحده خود مرض شود
سبب غالب آن نقصان رطوبت لازم بود که در سیان غضروفات حنجره بنا بر مصلحت صوت مخلوق شده است
خشکی حنجره در حمی محرقه و در نقاهت و در تعب و حرکت و حرارت هوا و در درد که دادا اطلاع دارد از سهل و قی

תשריח סינה
אכו ראז סינה

و طبر از فربای کی آن بسیار مشابه است علاج ترتیب مزاج حنجره و تقویت قوای آن باید کردن بمرطبات و مقویات
امثال آن عجبه چون لعاب اسبغول و لعاب تخم بهی مع نبات در دهن داشتن یا لعاب کشیده با نبات شیرین
نمودن و نباشتا اختیار نمودن و اغذیه مرطبه چون شوربای مرغ خانگی فربه که دردی کرده باشد تر و اسفاناخ و امثال آن
باشند و قالی شیره مغز بادام شیرین مقشر و از مطلق ترشی و چیزهای تلخ و تیز اجتناب نمودن و گاه باشد که
عروض سوء المزاج سرد یا تر در حنجره رطوبات غلیظ بران برآید و از بار ریگی در تعرش کرده باقی و در تعرش و تیره و آن
چون زوال [illegible] که علاج آن دم کرفتن بسیار بود و طبخ رازیانه [illegible]
و تخمه از زیره و نمک کرفتن و زنجبیل پروردن در دهن نگاه داشتن و آب انگور نافع بود و دوا کر
نبات با خیره و انه فلفل در دهان [illegible] مفید بود و [illegible] لطیف [illegible] رطوبت بکار داشتن و اگر اندکی
جمول رازیانه [illegible] غرغره کردن نافع بود و اگر در معده رطوبت غالب باشد نقی و دفع نمایند و گفته اند
که اگر صاحب نقص الصوت مستلقی خواب رفته باشد تخته [illegible] از سرب و غیره بر سینه او نهاده بتکلف
سخن گوید نافع بود والله اعلم

باب نهم از مقاله چهارم در بیان ضیق النفس و ربو و انتصاب و علامات و معالجات آن

ضیق النفس که آن را تنگی نفس گویند بدانکه ضیق النفس مرض جدا باشد و گاه عرض است
سبب آن یا خناق است یا ورم ریه و حجاب و بعضی از احشا چون کبد و معده و طحال و یا سبب [illegible]
صدر چنانچه در استسقا واقع است و یا باشد که از استرخای عصب حرکت عضلات صدر را افتد اما ضیق النفس [illegible]
سبب آن تکاثف باشد که نفس بر نیاید از وصول هوای بارد و تکثیف [illegible] غذاهای بارد و غلیظ و شرب
آب سرد و بتقریب این چیزها حرکت انبساط و انقباض ریه چنانچه [illegible] طبیعی [illegible] علامت [illegible]
و از هوای حار رطب راحت یافتن و از خوردن شوربای گرم و روغن گرم بالفعل فایده یافتن است یا سبب غالب [illegible]
و خار است که انقباض ریه بکند و دفع و اخراج آن متواتر کرده و حرکت انبساط چنانچه لایق است نشود [illegible]
ضیق شافند [illegible] ریه بر نیاید و یا بسبب سوء مزاج یابس که در ریه حادث کرده حرکت انقباض و انبساط از جهت
صحیح مجاری دشوار شود و تقدم [illegible] از کثرت صعوبت کرده و بسیار ورم کرده [illegible]
دل و افراط استسقای بارد یا بسبب [illegible] دماغ و مزاج و [illegible] و بوسته حلق و دهن [illegible]

و انتصاب النفس بزرگ شدن آن حالی بود که نفس صاحب آن نشیند بغیر نفس کشیدن بود و حرکت متعب [illegible] باشد یعنی [illegible]
از سرعت و تواتر [illegible] باشد و شیخ الرئیس در قانون مکتوب کرده آن علت که ربو ضیق است [illegible]
[illegible] تفرقه کرده میان ضیق النفس و ربو و بهر و گفته این اسما مترادف اند چنانچه صاحب [illegible]
و لا فرق بین ضیق النفس و الربو و البهر و جعلت الاسماء الثلاثة مترادفة و الربو اذا عرض للمشائخ لم یبرأ [illegible]
عسر البرء و یزداد عند الاستلقاء و من العلامات [illegible] و سبب آن علت [illegible] غلیظ
که بر اعالی سطح قصبه ملتصق گشته مزاحم نفس میگردد و علامت آن ضیق اول نفس [illegible] و دران [illegible]
و زود در اعضای [illegible] با نوک سعال [illegible] نیز دلیل است بران با آن خلط غلیظ بر سطح نهایت قصبه و در خلال
اجزای ریه از فرجهای آن [illegible] علامت آن ضیق اخر نفس [illegible] و اخراج [illegible]
[illegible] و عدم علامات [illegible] مقدم بران [illegible] و در عروق شریانی ریه بود [illegible] و اگر [illegible]
کرده و خناق [illegible] مانع [illegible] نفوذ هوا از [illegible] و بطلان [illegible] مسکن کرده [illegible]
سوء المزاج بارد در ریه علامت آن [illegible] است و اعراض مرض [illegible] و گاه سبب آن [illegible] از دماغ بر ریه نزول
کند و علامت نزله و بعضی از آفات دماغ چون صداع و ثقل سر [illegible] مرض و فقر بران [illegible]
سبب آن علت یا آن [illegible] غلیظ [illegible] نفس [illegible] که بود علامت آن خفت صدر است
و تخفیف یافتن از استعمال اشیا کاسر النفخ و مخفف [illegible] از چیزهای نفاخ دلیل است [illegible] سبب آن
مرض بخاری بود و خانه سوداوی چنانچه در ضیق النفس سبقت یافت علامت سوداوی [illegible]
و خفقان [illegible] از اندک حرکت دال است بران و گاه [illegible] از پر شدن غذا [illegible] و نفس
و [illegible] علامت آن زایل شدن [illegible] غذا
از معده و گفته اند [illegible] مشتعل کرده معالجات [illegible] از نزله [illegible]
باید کردن و تقویت دماغ نمودن و اخراج بلغم کردن [illegible] در اول [illegible]
[illegible] کندی باشد [illegible]
از [illegible] ساخته باشند یا [illegible] که تخم [illegible] ریحان و انداز [illegible]
باشد و اگر [illegible] گندم [illegible] باشد اول [illegible] غلیظ باشد [illegible]
و [illegible] غذا شوربای مرغ جوجه [illegible] مقشر [illegible]
و [illegible] زنجبیل [illegible] صباح و شام از غذاهای [illegible]
تا ممکن بود مریض را باید [illegible] قطعا [illegible] خوردن [illegible]
و [illegible] زیره و گشنیز و دارچینی و زعفران و زنجبیل و امثال آن [illegible]
سفید آید و [illegible] اخراج بلغم [illegible] انواع [illegible] باشد سود [illegible]

باد از بند قراقر و تمدد و تنخیخ بلند کون نیز مفید آید ... از غنصل ... و ... نافع باشد
[illegible]

کالجبهه و صاحب کامل الصناعه ... از جالینوس ... و در نفع ... مبالغه ... صفت ...
...
باب ... در استفراغ ...
[illegible]

بحلبند مجرب باشند و از غذاهای گرم و خواب بسیار اجتناب کنند و اگر سوء مزاج بارد باشد تحت استفراغ باید کرد و غیره بمعالجات
و در سوء مزاج ساده گذشت عامل بود و اگر خون غالب باشد فصد باید کرد و غیره تلیین طبیعت بحلیلی مناسب و اگر صفرا غالب
باشد به منقیات صفرا گذشت بادر نقوع مناسب سکنجبین و تخم خرفه و صل کرده و غذا گوشت مرغ و جوجه و ترفاله و کشنیز و کدو ترا
مفید باشد و قاقی و غیره خشخاش سازند و اگر سبب سوء المزاج بارد ساذج باشد علاماتش اول بر خلاف سوء المزاج حار ساذج است علاج
نقرس خوی را سیما باید نگاه داشت تا [illegible] حرارت پیدا کند و بر خلاف سوء المزاج حار ساذج تدبیر کرده کمون و [illegible]
بعنی مذکور شد و اگر سوء المزاج یابس باشد علاماتش خشکی چنانچه در تحقیق گفته شد ظاهر باشد علاج این مرض علاج همان ضیق خشک است
و اگر سبب سوء المزاج رطب بود از [illegible] رطوبت عضو مجاور ریه برود رطوبات نزله و غیره و خرخر نفس این نفس دلیل آن بود [illegible]
بکار باید داشت و چون مولد موجود بسیار باشد و در تنقیه یکبار استفراغ بلیغ بکنند و در تعلیل رطوبات کوشند تا نفع خواهد بود و اگر
سبب مشارکت مجاورهٔ عضو دیگر باشد بعلاج آن عضو باید کوشید تا مرض نیز زائل شود و اگر سبب [illegible] السعال باشد [illegible]
فصد و استفراغ خلط حار باید کرد و از اغذیه و اشربه باردهٔ بکار برند و تدابیری که در [illegible] ضیق گفته شد [illegible]
است [illegible] و اگر سعال [illegible] مفید آید [illegible] دانست که هر وقت [illegible] و اگر [illegible] نشود و هیچ [illegible]
فرزانا نفع نماید تخفیف در سرفه کنند که بسبب حرکت غیر طبیعی [illegible] طبیعی [illegible] و دایم [illegible] مایل
شود و [illegible] حرکت [illegible] رطوبات [illegible] غیر طبیعی حاصل که بود بسبب [illegible] مرض که بود
ذالک [illegible] در اصل حرکت [illegible] طبیعت [illegible] اراده این علامات حرکت [illegible] چون هوای سرد
[illegible] منع حرکت [illegible] بکار باید داشت [illegible]
تجربه [illegible] تخفیف در جانب سرکه [illegible] شود و [illegible] حرکت [illegible]
طبیعت یا در خواب [illegible] مرتفع که بود و طریق او آنست که از وقت صبح تا [illegible] خواب [illegible]
نباید که [illegible] سرد [illegible] از هوای خارج محفوظ باید داشت [illegible]
[illegible]
اختیار نمایند [illegible] خواب [illegible] عظیم النفع است [illegible] استعمال [illegible] اخلاط است
و مسوکات اعضا و مزاج [illegible] لیکن طریق استعمال [illegible] آنست که [illegible]
[illegible] حاصل شود چون [illegible]
[illegible] مقدار [illegible]
[illegible] باشند [illegible] روغن بادام [illegible]
بادام و قند [illegible] باشند [illegible] آن کیفیت [illegible] حاصل شده باشد [illegible]
باشد تا منع حرکت [illegible] استعمال [illegible]
را سود طریق النفع در خوردن [illegible] آنست که [illegible] خشک سازند [illegible]
از آن سفوف سازند و اختیار کنند [illegible] تخم [illegible] مخلوط [illegible]
[illegible] اسفند [illegible] است که از [illegible] اسفند [illegible] نافع است

بتخفیف در سرفه

تخفیف در سرفه اطفال [illegible] کثیر النفع و مجرب است [illegible] تخم مرغ مخلوط [illegible] مفید است [illegible]
[illegible] بادام [illegible] تخم [illegible] بادام [illegible]
[illegible] افیون [illegible] مقدار [illegible] تخفیف در
[illegible] صفت [illegible] نافع خواهد بود و مفید است در سرفه [illegible] درم [illegible]
[illegible] درم [illegible] افیون چهار [illegible] مقدار [illegible]
حاجت بکار برند [illegible] سرفه [illegible] از هواها [illegible]
[illegible] از هوای [illegible] بعضی [illegible] تجربه [illegible]
[illegible] سرفه [illegible] باشد [illegible] سرفه [illegible]
[illegible] سرفه [illegible]
[illegible] مبالغه [illegible] سرفه [illegible]
چنانچه [illegible] خواب [illegible]
[illegible] سرفه [illegible] اطفال [illegible]
و اگر [illegible] باشد همین علاج کافی و شافی است انشاء الله والله اعلم

باب یازدهم از مقاله چهارم در بیان [illegible]

الدم و [illegible] آن [illegible] الدم [illegible] خون [illegible] است [illegible] از دماغ آید و گاه از [illegible]
و گاه از [illegible] و گاه از حلق و حنجره و گاه از قصبه و گاه از [illegible] و گاه از [illegible] و گاه از عروق صدر و گاه از حجاب [illegible]
عروق از [illegible] علامات [illegible] دانست [illegible] اما آنچه از دماغ آید که [illegible]
علامت او آنست که [illegible] سرفه آید و آنچه [illegible] و [illegible] آید از [illegible]
[illegible] آید [illegible] و آنچه از حلق [illegible] علامت او آنست که خون [illegible] سرفه
[illegible] آید و [illegible] کیفیت [illegible] علامات [illegible]
[illegible] و آنچه از حنجره آید [illegible] و آنچه از قصبه [illegible] علامت او آنست که با سرفه [illegible]
و لیکن آنچه از قصبه آید [illegible] ضعیف برآید و آنچه از ریه [illegible] آید [illegible]
[illegible] و لیکن [illegible] باشد و [illegible]
بازبر [illegible] و آنچه [illegible] آید اگرچه با سرفه [illegible] برآید لیکن [illegible]
چون خون [illegible] سرفه [illegible] شود و آنچه از [illegible]
[illegible] آید خون [illegible] باشد [illegible] و کف [illegible]
باشد اما آنچه سبب [illegible] باشد [illegible] باشد و اگر سبب [illegible]
خون [illegible] و گاه چنانست که [illegible] خون [illegible] علامت او آنست که خون [illegible] برآید [illegible]

یا رگها منقطع و یا از حلقهای قصبه ریه [illegible] است یا وقت بالا برآید از رگ شش و اگر حرارت چون هنوز رگ شش گشاده باشد اگر
اندک آغاز کند پس سبب ریختن وی خون بسیار و به رنگ برآید و اگر سبب [illegible] امتلاء خون باشد خون بسیار
باشد و از برآمدن آن درد و خستگی سینه پیدا بود و آنچه از عضو دیگر برآید چون معده و جگر و سپرز علامت او آن است که به قی برآید و سرفه
و آنچه از دماغ و سر آید [illegible] اندک باشد و علامات ذات الریه ظاهر باشد و [illegible] آن است که چون خون از سینه برآید از آن
نترسند که آن خطرناک نباشد و آنچه از شش برآید خطرناک و عسر العلاج است. معالجات: صاحب ذخیره میگوید [illegible] باز
داشتن خون از گلو برآمدن چهار وجه است یکی فصد کردن اگر مانعی نباشد دوم [illegible] سیم مزاج عضو را باعتدال
باز آوردن چهارم داروهای بازدارنده بکار بردن تا خون باز ایستد و جراحت بسته شود [illegible]
اگر خون از شش و سینه برآید رگ باسلیق باید زدن و اگر از کام و حلق برآید رگ قیفال باید زدن و اگر از معده و جگر آید
[illegible] اگر این علت بسیار واقع شود چنان باید که هرگاه [illegible]
خاصه [illegible] باشد [illegible] تا از بالا به پایان آید [illegible] باسلیق تا [illegible]
[illegible] خون را [illegible] نکند [illegible]
[illegible]
و کارهای سخت و از کثرت کلام و از بلند گفتن و از خشم و از شراب خوردن و از نگاه کردن در چیزهای سرخ و از [illegible]
پرهیز کنند و از طعامهای تیز و [illegible] باشند چون [illegible] و از نگاه کردن در چیزهای سرخ [illegible]
[illegible] از طعامها و شرابها [illegible] و [illegible] حرارت حاجت آید غذای [illegible]
[illegible] شراب [illegible]
و [illegible] باز داشتن خون داروها بازدارنده [illegible] که نگاه کنند تا خون از کدام عضو می آید و اسباب و علامات
از [illegible] اگر از شش برآمده باشد [illegible] مشغول شوند چون فصد کردن و [illegible]
[illegible] اگر طبیعت قبض باشد [illegible]
[illegible] یکی از آن [illegible] پنجاه عدد [illegible]
و [illegible] روز [illegible]
[illegible] عدس مقشر [illegible]
[illegible] نافع باشد و دوای [illegible] النفع [illegible] این علت [illegible]
[illegible] صمغ عربی [illegible]
بگیرند افیون دو درم [illegible] در آب [illegible]
[illegible] دو درم است و اگر حرارت [illegible]
را [illegible] خون را باز دارد [illegible]
است بگیرند کندر و دم الاخوین [illegible] هر یک [illegible] درم

جمله را کوفته

جمله را کوفته و بیخته [illegible] باب [illegible] نافع باشد [illegible]
و [illegible] نافع است [illegible]
[illegible]
و [illegible] نافع و مفید باشد بیان [illegible] النفع [illegible] دم الاخوین [illegible]
و [illegible] افیون ربع مثقال [illegible]
[illegible] عدس مقشر [illegible]
[illegible] نافع بود [illegible] مقاله چهارم در بیان ذات الریه و اسباب و علامات
و معالجات آن بباید دانست که ذات الریه ورم شش را گویند و صاحب [illegible] ذات الریه
[illegible]
[illegible] ذات الجنب و ذات الریه [illegible]
[illegible] ذات الریه [illegible]
[illegible] و منفعت بزرگ [illegible]
و قوام حیات [illegible] و منفعت بزرگ [illegible] نسیم هوای تازه [illegible]
[illegible] هوای تازه [illegible]
[illegible]
باید و [illegible] و منفعت بزرگ [illegible]
[illegible] و منفعت [illegible]
[illegible] غذا [illegible]
[illegible] غذا [illegible]
[illegible] و غذای خود [illegible]
[illegible] صاحب ذخیره میگوید [illegible] ذات الریه [illegible]
[illegible] ذات الریه [illegible]
[illegible] ذات الریه
[illegible]
[illegible]
صاحب ذات الریه [illegible] علامت ذات الریه اول آن است که [illegible]
علت [illegible] ضعیف [illegible]

ان مختلف باشد و رفته رفته تب بنوبت کند تا با نوایه و دن دم و حرارت و اکثر علت بلغم رقیق بود و حرارت
نرم و امتداد بود چون تب بلغمی وگاه باشد که بلغم رقیق لیکن بسیار نباشد و عفونت باشد و تب ظاهر نشود و اعراض
درین نوع سبکتر بود دوم آنکه نفس تنگ باشد سیم آنکه در سینه گرانی نمودار بود با نوایه قلت و کثرت تا هم چهارم آنکه
غرغره ناشی بود و در زیر کتف یا کتفین و سرفه یا در زیر پستان وگاه باشد که آن غرغره با سرفه بود وگاه بود که غرغره نباشد
پنجم آنکه صاحب این علت مستلقی نتواند خفت که باین نوع رنج یابد و دیگر آنکه همیشه برزانو نشیند
این رنج و چون کار با مرگ رسد زبان سیاه گردد و در چشم و روی او تمددی و تیرگی ظاهر گردد و در ...
در وقت نبض و حرکات چشم استرخا و ... باشد ... و السلطم بخارات ... باشد که ... کند و نبض درین علت
موجی بود ولین باشد از بهر آنکه ... ودفنی ... باشد ... آنکه حاجت ... باشد ...
وگاه بود که ذات الریه صلب گردد و سنگ آلو کند و در نفس چنانکه ... حکیم ... از جالینوس حکایت میکند که او
دیده است که در ... سنگها بر آمده همچون ... و ... سنگ ... بر آمد ...
... آنکه این سنگ ... سرفه ... باید دانست که ... علامت ... است ...
معالجه ... و نمودی ... اگر قوت قوی باشد ... باید ... بیماری ... شود و اگر قوت
ضعیف بود ... و عفونت ... و ... باشد ...
و ... یافته اگر ... بیمار ... نشود ... و چون ... با ...
آنکه قوت ... ضعیف باشد ... و ... شود ... و ... در ...
در ... نباشد ... بود و ... علامت ... خواهد ... ظاهر شود ... از
ذات الجنب ... و ... نوع ... و ... بقراط رحمة الله علیه میگوید که اگر
صاحب ذات الریه را ... و ... از ذات ... کرد و اگر بر ...
... ازین علت ... شود ... و علامت ان ... فصد ... و علامت
کنند تا ... در کدام جانب است ... فصد ... کند ... جانب ... است
بود از جانب ... فصد باید کرد و اگر در جانب ... بود ... و علامت ...
در کدام جانب است ... نگاه کنند اگر ... جانب ... دران جانب است و از ...
جانب ... و در زبان ... باید که ... در جانب ... است ...
این بود در جانب ... فصد ... از جانب مخالف و خون را باز ...

قوت باید

قوت باید که تا قوت ساقط نگردد و جالینوس گوید که اگر ... از ... و ... باید ... و ...
معلوم است ... در مطلق انواع ذات الصدر و ذات الریه و ذات الجنب ... نماید که سینه از رطوبت
پاک گردد و ... از آن ... بسبب ... بار و احتیاج ... بار و ... و قوی ...
... و آب ... و سکنجبین نافع است چرا که ... لطیف کننده است ... و حرارت
تسکین دهد و عطش را برطرف سازد و سکنجبین را با آب گرم حل کرد باید داد ... ماء العسل ...
... لیکن اگر ذات الریه ... خام ... ماء العسل ... باید ...
آب ... غالب بود ... صاحب ... و ... اگر ... ماء العنب ... نافع باشد و در ...
... از طعام ... که صدر ... که سینه ... کنند ...
و در اول ... از ... و روغن بنفشه ... و ... باید که ...
بنفشه ... و ... نماید ... و اگر ... خام بود ...
گرفته باید ... و در جمله ... نافع ... و آب گرم ...
... نافع آید و در ... حرارت ... بیمار ... که باعث ...
... و ... خام ... غذا ... آب ... اگر ... در سینه ...
و ... و ... بنفشه ... و ... از ... و ...
... و ... ماء العسل ... چرا که سینه را از فضلات پاک کند و لعوق ...
و تخم ... لعوق ... است و لعوق ... با ...
بود و باید دانست که ... در ... نفس ... سینه ... و ...
... از ... ابتداء و ظهور این آثار روز ... مذکور ...
و اگر ... ایام ... است اگر خواب ... نماید و ... معتدل ...
... بود ... که ذات الجنب ... و ... بالصواب
باب ... از مقاله چهارم در بیان ... ذات الصدر و ... علامات و معالجات آن باید دانست که ...
... را در ... ذات الصدر گویند این علت ... بود ... سینه ... آن ...
بود ... و ... علامت این مرض تقدم ...

بود و بعض در این علت بهمی و بیفتد و جهد ... و اورا ... در روی ... از سینه برآید از جمله علامات این مرض است ...
انکه کودار زراه ... نفس ... طبیعت ... را ببرند و گفته اند هر چه در مدت ... شود
در مرض ... ارساک کنند ... و علت سل ... کنند و اگر ... باشد اجزای سینه را تباه کنند ...
و باشد که ... کنند و ... بکشد و گاه بود که مرض ... یا جا ... کنند و این دلیل ضعف
حرارت غریزی ... نیک ... باشد و گاه اتفاق افتد که طبیعت قوی بود ... از ... عروق ... قوت
... سینه ... است ... کند و ... دفع شود و دفع آن ...
باشد جهت اجتماع ... دفع ... معالجات تدبیر و علاج این علت ... ابرودات ...
لیکن ... از ... دفع ... بکار باید داشتن والله اعلم بالصواب باب چهارم

از مقاله چهارم در بیان کمون

سل و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست که سل قرحه شش را گویند و سبب
باز ... بود ... شدن ... ضیق ... در انتقال ...
ذات الجنب یا ذات الصدر یا ذات الریه واقع است علامات این مرض ...
... غذا و ... سرفه ... ذات الریه ... مدت ... است و ظهور نفث الدم ...
... باسرفه و ... دق باشد که در شبها ... حرارت ... عرق کند و باید دانست ...
این علت ... علاج ... و میان اطبا خلاف است ... قرحه شش ... مندمل ...
که ممکن نیست که قرحه شش مندمل کرد از برای آنکه هر عضوی را که جراحت رسد آن عضو را ساکن باید داشت تا جراحت
آن عضو ... شش ... متحرک است ... و سبب دیگر ... این علت ... سرفه ...
... قرحه ... و ممکن نیست ... درست ... قرحه ... سرفه ... قرحه ...
کند و ... سرفه ... خون ... کند ... علاج این ... اجزای
آنکه در این مرض ادویه خشک کنند ... و اگر ادویه خشک کنند ... تا ریش را خشک کند ...
سینه را ... کند و سرفه ... قرحه ... است قرحه
مندمل ... و اگر ... قرحه ... خلط باشد ... مزاج را باعتدال باید ... خلط ...
و در آن ... مدت ... از شش درست ... خلط ...
... علاج ... علاج این علت ...
از این ... بارد ... و شربت ... بارد ... قوت ... نتوانند رسید

نبا برانکه

نبار انکه دوای بارد ... و گرم ... حرارت ... و اگر دوای خشک کنند ...
خشکی آن ... مضر است و قرحه ... خشک کنند باید ... جراحت را خشک کنند ...
... علاج ... مهلت ...
... در ... بلاد سرد ... این علت ...
از ... این علت ...
تنگ ... و کمون ...
باشد ... این قوم ...
در حوالی سینه و اطراف ... ضعیف ...
... کمون ...
... ذات الریه
بود ... علاج ...
باشد ...
... علاج قانون ...
مندمل ...
باشد که ریش ...
...
...
است ... در قانون گفته ... این علت ...
...
این مرض ... نافع لاصحاب السل ...
...
...
...
الرمان ...

نصف الشربة منه عشرو دراهم وقال ابن سینا ... الفرج والسل وان للدبکا دان ان ... والنزول [illegible]

باب یازدهم از مقاله چهارم در بیان کیفیت ذات الجنب وشوصه و برسام باید دانست که ذات

الجنب خالص ورمی بود حار در حجابی که حاجز است یعنی مانع است میان آلات تنفس و غذا و شوصه

ورم حار بود در عضلات داخل صدر یا در حجابی که در تحت حجاب حاجز است بر صدر پوشیده و این نوع را ذات

الجنب غیر خالص نیز نامند و برسام یعنی اماس سینه آن ورمی بود گرم در حجابی که درون سینه است و اضلاع بدان پوشیده

است و این حجاب را مستبطن نیز گویند و جمله این اورام را بر سبیل تعمیم و ترادف ذات الجنب و برسام گویند و گاه باشد

که این ورم گرم در بعضی از حجابها پدید آید که از بیرون سینه اضلاع را پوشیده است و در عضلات خارج سینه چنانچه [illegible]

احساس کنند و این انواع را نیز ذات الجنب و برسام گویند لیکن خالص نباشند و ماده این ورم یا صفرا بود یا دم صفراوی

یا مرکب از خون و صفرا مساوی و احیانا از بلغم شور ... رقیق افتد و از سوداوی و صفراوی نادر افتد و اغلب ...

مولد ... اعضا ریزد ... بر ... و گاه ... در ... مواضع ... بماند و سبب ورم شوند و از ... در هوای

گرم بیشتر افتد و گاه باشد که با شکایت ... از ورم عضو مجاور ... از انتقال ذات الصدر پدید آید و این نوع بد باشد علامت

مطلق و این علت در محل ورم درد و سخت خلیدن درد اگر ماده گرم باشد ... در وقت تنفس ... و ... در

سرفه کمتر ... بود و سرفه خشک باشد و تب گرم لازم و تنگی نفس ... تواتران ... تند ... درمحل ورم و ... و در این

علت ... بود و ظهور نفث با سرفه ... در ... و ... درد و خلیدن ... که ... الی ...

و میان کتفها و عطش ... و ... و اگر ... تنفس ... اهم بیشتر شود ورم در عضلات ... بود ... گاه

در زدن نفس ... که ... ورم در عضلات ... بود ... درد ... بیشتر بود ... صفراوی ...

باشد ... از ظهور نفث ... از ... و ... و سایر اخلاط و ... شاهد بود بر آن

و نیز ... تب هر روز ... دلیل ... بود بر بلغم و صفراوی و سوداوی ... ترتیب

باید دانست که در این مرض ... دلیل ... علامت سلامت

احوال نفث بود اما دلالت نفث بر ... عدم نفث ... قلت او ... از سرعت ... او

بر اوقات ابتداء مرض و ... و ... از سرعت ... سهولت بر آمدن نفث و ... شدن از

بعضی ... دلیل بر ... بود ... سهولت ... بر ... و ... دال است بر

مرض و مع ذلک کم شدن قوام ... دلیل ... مرض بود اما علامت سلامت ... در این علت نضج نفث

... بود و علامت ... و ... قوام آن ... و ... از ... نفث ... آید توقع نضج ...

مرض و بحران

مرض و بحران در هفتم باید داشت اگر این مرض سخت باشد لیکن چون وقت قوی باشد ... خوف ... که ... قوی

قوی باشد و نفث در سیم ... چهارم پدید آید و در آخر چهارم ... در هفتم و بحران در ... باید داشتن

علاج ... که ماده خون و صفرا بود و در ابتدا ... که ماده ... سخت و در حرکت است فصد باید کرد از باسلیق از

جانب مخالف ورم ... اخراج ... قوت باشد و اگر قوت ضعیف بود ...

باید اخراج ... از جانب موافق اخراج کند ... از باسلیق جانب مخالف ... و اگر ... از مرض

گذشته باشد ... فصد کنند ... خون متغیر شود ... فصد ... در ...

اگر روز دوم ... ایام غذا ... ماش ... اسفاناج ... مناسب بود ... نفث ...

... سهولت بر آمدن آن باید ... روز ... توان ... روز

که ... کم شدن ... و ... نفث ... ذکر یافت ... ادویه ...

ان ... باید ... و ... قوت ... و ... از آن ... شربت

تقویت ... نافع ... و ... در ذات ... است ... افع است ...

... رقیق ... و ... در ... نضج ... شربت ... باید ... در ...

... ذات ... مذکور شد ... بیان ... در این مرض ... و حرارت

... نافع است ... در ... این مرض ... عناب و ... و ...

سوس ... مفید ... حرارت ... غالب باشد شربت ... دهند ...

گرم و اگر اسهال ... با این مرض ... شربت ... مناسب ... بریان ساخته

باشند ... مفید باشد بیان ... که در این مرض مناسب ... از فصد ...

خیار ... یازده درم و اگر ... ورم ... نافع باشد ...

عناب ... عدد ... ده عدد ... از هر کدام ... درم ... ایشان

در ... دیگر ... صاف ... درم از آن ... شراب ... بدهند ...

بلغم ... باید ... و ... ماء ... ولعاب ... مفید ...

و ... باشند نافع ... که ...

باشند ... نوع ... غلیظ بود ... نفس ...

... از ... مثقال ... ماء العسل ... مفید ... اگر ...

سر ... و ... عضلات خارج سینه بود ... خارج اضلاع

קשר"ח ד"ל
אמראז ד"ל

افند تنقیه مناسب کنند و بعد از تنقیه را باضمده و اطلیه محلله طبیه اصلاح نمایند و اگر در اوایل این علت تجربه پوسته مالیدن
زروق و عضلات اطراف سینه الست از ابالای پستان تا قریب ترقوه بتخفیف محللی را که در سر فم کول خله
میکنند کرد بعضی کوه منفیح میزنند و مالیدن دو جانب مهرهای پشت رسان و دو شانه تا سر دوش بتخصیص در
دیگر زرد و محروره و طریق مالیدن این چنان باشد که بعد از تنقیه باانگشت ابهام بر دو ان محلها خفیف زنند و سینه بر
و مهرها که الم ان بیشتر است و از دلالت از ارای می رسد و خفی می باید انگشت بران موضع بیشتر میدارند و مهرها
اند ام بیشتر دور میکنند و بعضی انگشت را بران میدارند کم انگشت از ان عضو را بجا نگردد و با سنج انگشت را
از انجا بر میدارند و انگشت و ان عضو را دم میدهند و باز میگیرند و این عمل را ضعفان میکنند که اعراض و بعد از ان
تفاوت یابد اگر بعد از ان مهلت دهند در شب از روز لا چند کرت این عمل را میکنند تا ماکه علت باین عمل
تحلیل رود و دیگری تمبید کردن است خصوصا بعد از علت دلک و بعد از بیک و سفیده و سوس و کلسنج و مانند او
فرم بمک است خمیر کم چون قرص بر تابه گرم ساخته باشد بر مخرج و از سینه و میان شانها تا سر دوش نهند
عمل دیگر داغ کردن است بتفصیل چنانچه دستوراست بر محلها که در مالیدن گفتیم از انجمله بخصیص که بر دو داغ
بیکبار که از بیش میان ترقوه و پستان و دیگری بر مخارج ان بر قفا بر بطوی مهره و سر شانه نزدیک سر دوش
و هرجا که از انگشت بود چنانچه و ان باشد و اگر چنان بود که چون داغها خشک گردد مرض بیز تحلیل رود و دوا
است تراغ باید و لبسیار مردم بهمین عمل داغ صحت شده اند به تنقیه و بتخصیص شیوخ که ماکه انسان ممنوع است
این نوع علاج در بیان از اکثر شایع است والله تعالی اعلم و احکم مقاله پنجم از مقالات بعد از هادر
بیان کردن احوال دل از ترکیب و وضع و مزاج و حرکت و منفعت علامت مزاج و خفقان و امراض قلبی
و در اسباب و علامات و معالجات انها و این مقاله مشتمل است بر چهار باب باب اول از مقاله پنجم در بیان کردن احوال
دل از ترکیب و وضع و مزاج و حرکت و منفعت ان اما ترکیب و وضع و مزاج ان باید دانست که قلب عضو
لیت مرکب از لحم و عصب و غضروف و شراین که منبت است از قلب و دو کیسه اجوف که از کبد بر دو در امده
و خونی که در تجویفها است و مولد غذا که بعد از نضج که مابعد جامد عزیزی که باشد و روح حیوانی که بخار از ان خون است
که غلاف و کیسه اما قلب تشنگی سخت است زار از دیگر گوشتها و بر هیات صنوبری است و طرف بزرگتر او که
عمده است بطرف بالا است و شراین از این طرف رسته اند و رباطات که دل را بر جای خود میدارند هم از این طرف
بالا بر رسته اند و انرا در حجاب فصل انتوار که و غضروف او از مطلق غشا رقیق قوی است هم از این طرف
است در جهت انکه بنیاد دل است و غذا و غیر درون دل نیز اصلب و اغلظ دیگر اعضا است بسبب انکه حامل این عضو شریف

الست داراند له

الست و ارانند که بر خطا نیست و این غشا انچه کرد در دو جا است و انچه کره بتحود و صل بی ارد تا بحرکت انبساط
جسد و روها فسرده نشود و تجویفات مناسب بطون دماغ است دو بزرگ است و یکی کوچک اما از این دو کم
بزرگ است یکی بجانب یمین است و دیگری در جانب الیسر واقع است اما انکه در جانب ایمن واقع است
بزرگ تر است از انکه در جانب الیسر است جهت انکه چون ما کم غذا بیشتر از کبد در و میاید بیشتر در و مادّه می شود
تا از برای وقت ضرورت مدد الکم باشد و این شق را شماق دل گویند دان که جنب در میان هر دو واقع است
همچون دهلیز که منفذ است که یکی از ان در مرتع است و قاعده این تجاویف نیز از طرف بالا است و قلیل قاعده تجویف
دیگر است از قاعده ان دو و دیگر تا راه غذا از جگر باشد و نزدیکتر باشد و گوشت طرف الیسر قلب غلیظ تر
از جمله در تجویف الیسر روح بیشتر است از خون و خونی که در او را جار عزیزی گویند لطیف تر است از خون بطن او
تا سبب صلابت مانع تحلیل و حافظ آن باشد و طرف بالای دل که قاعده است در باره گوشت غلیظ از تجویف
شکل دو دو گوشواره که اعوان نسیم هوا اند بر قلب بجهت ترویح قلب ایشان حرکتی است هر گاه که دل حرکت انبساطی کند
هر دو منبسط شوند تا نسیم بیشتر گیرند و هر گاه حرکت انقباضی کند هر دو منقبض شوند تا نسیمی که گرفته باشند بدل اندازند
و دو خانات از دل اخراج کند و باقی اکثر الله تعالی هر جمل و بزرگترین عروق دل در بطن الیسر است که از جانب راست از
طرف جگر و حجاب بود اندر امده است تا خون تمام بجهت تغذیه باو رسانند و باقی را بکاسه از دل رسته جوف بران رسیدن
نسیم انرا از راه مسام ضرور است اندام باید دانست که دل چون منبع حار عزیزی است و مبدا قوی و معدن روح حیوانی است فعل از
جمیع اعضا در هم سکون کند و قبل از هم در حرکت آید و بعد از هم اعضا در موت سالی گردد و حرارت کامله
بطبع از جمله اعضا گرم تر بود تا طبع و تلطیف ماکه روح و انضاج ان بخار چنانچه لایق بود تواند کردن و حرارت او
با برودت دماغ و اعصاب برابر که بسبب اعتدال مزاج است تواند نمودن دادرا دو حرکت بود یکی انبساطی از
برای هوای تازه دریافتن و یکی دیگر انقباضی از برای اخراج دخانی چنانچه مکرر بیان شده و دو سکون بود که میان این دو
دو حرکت لازم است و جمیع شراینی اندک از سر رسته اند چون غلاف می انند مرورا در رسیدن روح حیوانی و حار عزیزی بجمیع اعضا
و در ترویح انها فی الجمله تریاق هوا از راه مسام مسامی بدن و اعلام است که حرکات و سکنات شراینی موافق بود بحرکات
و سکنات دل و محل دل بجهت ریه است و شراقی که از تعویذات معلم شده و وسط اعضا شریف در درون سینه قرار گرفته تا از افات
محفوظ تر باشد اما علامت امزجه مختلفه دل از طبیعی و غیر طبیعی اما طبیعی بود انکه صاحب گرمی را که دل او حار است
سینه او وسیع بود و نسبت بدانچه مناسب ان سینه بود و مویهای انبوه او بر حجم و مهار سینه و کتفها بسیار باشد و نبض و نفس او
با وجود سکون عظیم بود و از هوای بارد فرح یابد و خشمگین غضوب و غیور و شجاع و مشهور باشد و صاحب دل سرد را نبض
مایل بسبوس ان نفس و در ایج صاحب خلیق ان احوال بود و از عقل در جانب فرح باشد و صاحب دل رطب را نبض

نبض بعد با وجود حرکت و تعب کیفیات و انفعالات نفسانی را زود دریابد و صاحب خفقان اگر زود داد را که کند
لیکن زود دیر که کند و رطوبات فضلیه در بدن او بسیار جمع شود و صاحب دل مرکب را حال مرکب بود از این
از این احوال و چون تغیر مزاج اعضای رئیسه بجمله بدن سرایت میکند علامات استدلال با عراض نفسانی انجا لطافت
صحیح بود اما غیر طبیعی غذا و سنه کرمی دل را التهاب و عطش باشد که از هوای بارد بهتر از ان تسکین یابد که از انجا
بارد و نبض و نفس سریع بود و سول و منخور و نحیف حال و بانشاط باشد و صاحب سردی دل را نبض بطی
نفس صغیر و بطی مایل بود و در اخلاق بر خلاف ان باشد و از سوء مزاج گرم و غذای گرم و چیزهای حار نفع یابد و فرق میان
طبیعی و غیر طبیعی در این اعراض ان باشد که در غیر طبیعی این اعراض بجهه باشد و به پیدا اید و بتدریج باز ورد و در طبیعی
بیک حال باشد تغیر و تبدیل نیابد والله اعلم باب دوم از مقاله پنجم در امراض قلب و اسباب و علامات
و معالجات ان باید دانست که در دل همه انواع سوء المزاج پدید اید و علاج هر یک را ماهیس و تفرق الاتصال جزو
اعضائی که غشی بجهه تحلیل یافتن از وجع جراحت از کافی ماهیه و الم بثره و ضعف شدن روح از سوداماس
موافقه اند که هر گاه نیفعل بثره پدید اید و از بیرون خون سیاه اید بیمار زود هلاک شود اما پیچیدن خلاف دل حکمی
بود در مسلق تفرق الاتصال و بثره پدید اید و علاج قبول کند از جالینوس نقل میکند که او خروس و بوزینه دارشیده
وان هر دو ضعیف شده اند و هر ضد مراعات میکردم نیک شده اند هر دو را بر خلاف دل خروس اما بیس تا فتن شده
خروس سریع دل بوزینه در بافتن مقدار ضد باقی و بتدریج امراض دل ان بود که از سده افتد و سبب سده یا
باشتداد غلط بود یا بخار غلیظ که از عضوی با و تصاعد کند و تنقیه دل چنانچه بفصد میسر گردد و به سهل نیز شود و
منفرده اورا باسلیقون پیوست باید اراکرده گردن و سه بخار را بفصد باسلیقون قلبی معتدل با سرد یا گرم
موافق علیه باشد از امراض تا قوت ادویه بدل رسد و غیر ادویه معتدل قلبی درونج عقرب است و مروارید
ره بادر بیمار دهد که او کهربا و عنبر و عود و زر و زرنباد و درونج و بهمن سفید و سرخ و قرنفل و سنبل و باد رنج
بوی و تخم ریحان و کافور و گلاب و سنبل و دارچینی که دو یا خرد اما ادویه بارده قلبی کافور است و گشنیز و صندل و
عرق بید مشک و امراض قلبی اگر چه این انواع بود که مذکور شد لیکن چون عرض اعم و اقوی در جمله این امراض
خفقان و غشی است بنا بر این علاحظه این هر دو مرض را باب مخصوص ساخته اند والله اعلم بالصواب
باب سیوم از مقاله پنجم در بیان کردن خفقان و اسباب و علامات و معالجات ان باید دانست
که خفقان طپیدن دل را گویند و این حرکتی بود که در عضلات دل پدید اید شبیه بامتلاء اعضا چنانچه در اخلاط
و ارواح و ریاح جمع شده باعث و دفع از خود و خواه موذی مزاحم و خواه خارجی و این خفقان هر گاه غالب گردد

بعضی الکام

١٧٤

اسحاق چون غشی متواتر شود منجر بهلاک گردد و سبب خفقان یا سوء المزاج بود یا در دل و ماحول آن یا خلطی بود یا از اخلاط اربعه
یا مرکب از دو خلط بود یا بادی یا بخاری و خلط مادی باشد که خون دفعة در دل منصب شود و در نبض و نفس از ان اختلاف
و عظیم پدید اید و خطر از ان زود و بغشی افتد و یا سبب مره تا تمام بود در شریان و رگها که بهوای کامل از زیر قلب تحریک
رسیدن و بخار و خلط بهم بخار صفرا و سوداء منع میشود و سبب ضعف مزاج قلب بود یا بجهت قلب حسی دل باشد یا از زور
شی غریب بفشار بقلب چنانچه بسبب ... از کثرت اکل افتد یا رسیدن بخار عفن از دیدان یا از رحم و غیره
بقلب باشد و یا از جهت فرح و شادی باشد و یا رسیدن بخار سوداوی از مراق یا فم معده یا طحال بود علامات
سوء المزاج بود علامات دنیا دانست که مکرر اسباب شده و آنچه بادی بود عدم سوء المزاج و عدم افزونی اخلاط و عدم اسباب
دیگر و اشتهار کند و آنچه از بخار و خلط احداث کند علامت ان اختلاف نبض در صغر و عظم و قوة و ضعف بود
و عدم استلای بدل و نیز بدان دلیل بود و آنچه از ضعف مزاج قلب بود علامت ان متاذی شدن از اندک کیفیتی
مثل گرمی و بخار طعام و عظیم متاثر شدن از اندک امراض نفسانی مثل اندکی شادی یا اندوه اندکی و آنچه از قوت
حس قلب عارض گردد هم بهمین نوع باشد علامت آن لیکن در ضعف قلب نبض ضعیف بود و در قوت حس قلب
نبض قوی باشد و این قسم چون از اندک شی پدید اید از زود دفع علامت دلیل گردد و آنچه از وجود چیزی غریب یا منافی قلب
افتد بهان وقوع سبب علامت ان باشد و آنچه از بخار ردی افتد علامات ان دلیل ان بود و آنچه از بخار
عضوی بر قوع اید افت ان عضو بران استشهاد نماید و آنچه از اعراض نفسانی افتد بهان حالت بران دال بود که
بعد که فم معده از جهه بر اعراض خلل منعقد از معده بیالا بخار نیز اختلاج کند و از جهه قرب ان عضو بدل چنان که
افتد که خفقان است و نباشد و فرق آن بود که از تعاقب دیگر از خفقان بستی در قوی فهم شود و از تواتر
جز و غیر چیزها دیگر نباشد معالجات اینجا که سبب المزاج گرم ساده باشد نقاب باید کردن بهوای سرد و تبرید به سرخ و سیب و خفنک
سفید و گشنیز تر و سبدن و تمر هندی گرم دارند لیکن سینه را سرد نگاه دارند و گاهی از خارج از ادویه قلبیه باشد
لم جلاب کردن و کلاب و سرخ تن و غذا ها که سرد و تر بخار بود اختیار نمودن بتخصیص آنچه بر ترشی لیمو و نارنج و غوره ترش با
شند و بارها ان بهم در روغن انداخته باشند و از ان کرد حرارت افزایدت مجتنب بودن و بجای ان از افشره و شربت خماره
و حلوا و ادویه نیز علم حاره خشکی فرزا و کباب از فواکه خوشبوی انیز مثل سیب و به و انار و ترشی و فرزره
باری و خربوزه و انگور حسینی و صاحب واز شربت مقوی دل چون شراب لیمو و حماض و اترج و صندل و عرق بید مشک
و گاو زبان و کاسنی و از قرص لیمو در صباح و ریاق العطاشی و در وقت خواب اگر معده خلط باشد آنچه مناسب ان وقت
بود بکار رود اشتن و آنچه از سوء المزاج حار ساذج باشد علاج تخت تنقیه باید کردن بفصد یا بمسهل یا طلای بدستور اهل ها
ذکر یافت و اطراف ان چون از سوء المزاج حار چیزی باقی مانده باشد با طلیه مناسب جهت آب صندل و آب گشنیز تر و گلاب و ائمه
کافور طلا نمودن و در دمون گفته اند که اطراف را از فصد کامل و با بازگشت ندان قوت باقی در حالت صلاح گردن نافع آید و اینجا که سبب سوء
المزاج بارد ساده بود تدبیران بر خلاف سوء المزاج حار ساده باید کردن و در صحنی دم از قلق و عظیم نافع است و بجای ان علاجهای

مذکور شد و سبب خفه شدن در دل یا غیر میل آن به داخل دل بجهة حدوث از عوارض مثل [illegible]
یا کیفیتی سمیه یا عروض غم و هم و فزع یا خوف و اشباه آن و یا وقوع سده بود که منع نفوذ روح و حرکت آن کند [illegible]
در جوف آن بواسطه استیلای قوی و این قسم مهلک باشد بدانکه اسباب غشی [illegible] تحلیل روح حیوانی [illegible]
[illegible]

کرم بوسته و سبلا [illegible] العنب [illegible] مفید است و دو الملک و مفرحات [illegible]
و اگر سوء المزاج بارد و مادی باشد تنقیه [illegible] و اگر سبب سوء المزاج یابس باشد [illegible] اعتدال [illegible]
[illegible] ضعف [illegible] باید کرد [illegible]
[illegible]

فراموش شدن

[illegible]

[illegible]

[illegible]

غشی انجا که قوت ... [illegible] ... باشد و سبب ... [illegible] ... بهوش باز آورد و ان مشی باید کردن و از تدابیر
که در سبب ... مذکور است انجا نیز نافع است و داغ و دافع از شمومات عطریه در تقویت دل ... [illegible]
... [illegible] ... قوی نباشد اما از درون ... در غشی ... سرد باید بوبانیدن ... [illegible]
... [illegible] ... و انجا که بسبب امراض ... باشد تقویت دل ... [illegible]
... و انجا که بسبب ضعف ... باشد ... بوی ... خوشبوی ... [illegible]
... [illegible] ... تقویت ... [illegible]
... [illegible] ... و از ضعف ... سرد ... [illegible]
... [illegible] ... و انجا که بسبب ضعف استفراغ ... تقویت ... [illegible]
... در غشی ... و انجا که بسبب غشی ... [illegible] ... علاج آن
... [illegible] ... مذکور است لیکن در اختناق رحم ... [illegible]
... [illegible] ... و انجا که بسبب ... [illegible]
... و تقویت ... و انجا که بسبب ... خفقان ... [illegible]
... [illegible] ... و در غشی ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... سرکه ... [illegible]
... [illegible] ... و انجا که بسبب ... [illegible] ... خفقان ... و انجا که
... [illegible] ... و هرگاه در غشی ... طعام ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
هرگاه غشی ... [illegible]
... [illegible] ... باب ششم از مقالات مذکوره در بیان کردن احوال ... معده ... [illegible]
... [illegible] ... اعضا و اسباب و علامات و معالجات انها و این مقاله مشتمل ... است
بر ... باب باب اول از مقالهٔ ششم در تشریح اعضای مذکوره ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... از درون ان ... است ... دیگر از بیرون ... [illegible]
... [illegible] ... است یعنی از ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

و فعل قوة ... [illegible]

[illegible]

بر معده و امعا و غیرها و اصل صفاق از سوی بالا از حجاب بسته باشد و تنوره بدن را پوشیده و بر زیر شکم اندر آمده و امعا و معده و منفذ شکم در کشیدن ران بدید آمده است تا با فراز اندر عروق رها باشد که بجه در مردم بوسیده است و در
دهان کودک زیادت هرگاه که چیزی از منفذ یا بیرون و بسیج فراز شود روده یا ثرب بر منفذ فرود و آید که خصیه
در فتق گوشت و امعا ها را حمایت صفاق بر نهاد خویش نگاه سیدارد بعد از شکم و منفذ معده را
که نقل طعام از وی بر و دما اثنا عشر فرود آید بواب کشید از بهر آنکه تا طعام هضم نشود آن منفذ فراز هم
آمده باشد و بسته بود و چون هضم تمام کرد آن در باب گشاده کردد تا وقت دافع کار خود تمام کند و اجتماعها
باشد با آن اتفاق منفعت مری و معده از آنها که تشنج ما کول و مشروب و طبخ غذا و تحصیل کیلوس و تفرقه
بدان که اما طعم منافع مدینه است از آن و اضح تر است که بیان محتاج باشد و مع ذلک تعرفات
مذکور شد و شود و امراض باب دوم از مقاله ششم در بیان کردن امراض مری و معده و اسباب
و علامات و معالجات مریک از ضعف و صعوبت از دراد کردن و دشوار فرو بردن اکل و شرب است اما سبب ضعف
از دو از یا ماننگی مری و دراز ان لود و در حدث خلقت آن حالت بعض مع با رکب و در آن کردن و جیز ورا
رفته که سر قصبه ایشان قوی بود و از پس حلق بسیار برون آمده باشد و یا ضعف قوة جاذبه و غلبه قوت
دافعه باشد و یا سبب ضعیف قوة بدن بود چنانچه در آخر تب ها واقع و یا جهت رطوبات مری بود و یا مرض باشد
از امراض حلق و یا پیش آمدن معده کردن بود از آن حالت خود شن و یا علتی بود یعنی جفسیدن زلو در حلق یا
جفسیدن کنه باشد در مری و حدها را علامات آن چنانچه مرا را سانی شد و تر آن دانستن علاج آنچه خلقی
بود لد علاج له است یعنی مداوا علاج نیست و آنچه عرضی بود علاج مرتفع کردد و آنچه سبب آن ضعف قوی مری بود
علاج حفظ نماید تا موجب آن کدام یکی از سوء المزاجات است در تبدیل آن کوشند و در سوء المزاج مری اگر از
مرور ماکولات و مشروبات گرم تر و ترسولات باشد پس معرفت هر سوء المزاج علاج حفظ حالات سابع
و له حفظ و علاج حفظ مرتب لذت دماغ ممکنی و سهلات و اما در سوء المزاج حار مری روغنهای بارد یا عصاره کشنیز تر
و اگر کشنیز بسته باید بر پس حلق کردن و در گرم بارد و کشکاب بارد و آب تخم کردن و تخم تره حار بر سر کشی
نمودن و اگر خشکی بان یار باشد بوسته موم روغن بر پس کردن مانند و چیزها حریره نرم و خشک و سرد کردن
نرم نرم میل نمودن و اگر خلط گرم بان یار رسد او را منقیه کردن بقصد قیفار و ملینات باید کردن و اگر از فواکه
حامض بارد احتیاط نماید نیز منقیه باشد و در سوء المزاج سرد بخلاف آن ههم ماکولات و مشروبات گرم
باید بکار داشت و در روغنهای گرم مالیدن نفع سید هد و اگر چیزی گر ازو تجبیل و عسل و ا [illegible] ساختن
کنهم مرتب بکار اورد و بر بند چنانکه و در مری با لیستر هد تنها و چیز تری بر بالا آن کذارند و خواب کند عظیم النفع است
و در سوء المزاج رطب تر از خشک فرا باید بجای او نکلها و از خوردن مرطبات تجنب نمودن و از بهوای تر و بسیار
در آب و در اعراق حذر باید نمودن و غذا قلیات و مطنجنات و غذاها یا بس و مانع و افت رسیدن نافع بود
و بر بسی از کار و رس و ادشباه آن کند نمودن نیز نافع است و اگر در معده خلط تر غالب بود نخست تنقیه
معده باید کردن و بعد از آن غذا دیر دیر خورند و آنکه و تشنگی کشیدن و بر تافتن و عسل استعمال کردن و در بی

ما لم تر گرم

ما لم تر گرم نوا که و جبولات ادیا بود و بجای آن با و العسل نافع بود و در سوء المزاج یابس بخلاف این اعمال باید
کرد و اغذیه چرب و نرم و لعابیات باید و لو و از محللات دور دارند و از ریاضات حذر نمایند و بوسته حلق
و تمام شکم را به روغن بنفشه یا بادام تر چرب نمودن و اگر سودا غالب بود در فم معده همیشه ماهی برنج و تنقیه آن خلط نماید به
حب و احیاب بوسته حبان نرم و جانب بنیرین در دهن نگاه داشتن و آب انگور با شیر گرفته فرو برند و آنچه سبب آن خشکی
رطوبات مری بود تنه بری که در سوء المزاج یابس سابق گفته شد باید کردن و آنچه جفسیدن زلو و شبیه آن بود در حلقوم
معده و علامات آن از ظهور خونابه بی قی از حلق خون شدن آب بیخ معده و بر آمدن بحلق و دهن و گوارا و حس
دفعات آنها در آن موضع با آن اشتهائی کند علاج آن است که در اخراج آن سعی نمایند و طریق اخراج زلو سابقا
بیان یافته و اگر چیزی باشد که آنها را بکشد و فرو آن با عضای و روده نرساند نیز نیکو بود و گویند که شخصی را ..... فرو رفته
و خیال برآوردن سیدا آمده بود اشتها طعام هیچ نداشت و سوزش در فم معده محسوس یافتی و از اسباب .... چنانچه سابق
شد هیچ ظاهر نشود شیخ الرئیس او طبیب از تفحص احوال معده و ضعفان تشخیص کرد که تحقیق این شخص زلو خورده و بر فم معده
استوار شده و بجا ورده کشش را مریض خانه است بخوار و فرمود تا گوشت سنگ پشت را نیم پخته آورند و بان شخص خورانیدند
علاوه بر ساعت بعد و تا بعد که این گوشت سنگ پشت بود و بغایت بد خورانیده اند و ولد اند مریض را از آن تعفف عظیم
واقع شد و قی آمده چون قی کرد زلو برآمد بارکت جفسیده برآمده و نیز کفته که آن را برنگشت و چون او جدا شد بیرون آمد
و او صحت یافت و در بعض تقدیرها اگر پاره گوشت خام سنگ پشت را برشته محکم ببسته فرو برند چنانچه به بیخ معده محل که زلو جفسیده
ملصق کند آنگاه او را بکشد و برآورد و ممکن که کرد آن جفسیده برآید و خلاص یابد باذن الله تعالی باب سیم
از مقاله ششم در بیان کردن سوء المزاجات معده و اسباب و علامات و معالجات آن بدانکه سوء المزاجات معده
بر اضعاف است بعضی از سوء المزاج ساده است و بعضی با ماده اما سوء المزاج ساده مفرد می باشد بعضی حار و بعضی بارد و بعضی
و حار یابس می باشد و بارد و رطب نیز می باشد اما مادی مفرد می باشد و مرکب نیز می باشد اما سوء المزاج حاره ساده مفرد و می باشد
و مرکب نیز می باشد اما سوء المزاج حاره ساده مفرد علامت آن تشنگی بود و بهوای سرد و تسکین یابد چنانچه در عطش و قلق
تسکین یابد و طعام لطیف را زود تباه کند و طعام غلیظ را زود و تر و بهتر گوارد و اگر در غلبه حرارت یبس دهن و قلت
ریق و جشاء دخانی یعنی آروغ که بان رائحه سوختگی دیگ بود و از آن دهن چون طعم مانی تلخ و ظاهر او را کند و دهان
اقوی و از اشتها کم بود و از غذاهای بارد و آب سرد بسیار راحت یابد و با شد که او را از طعام حلو آروغ ترش و دخانی بود
و دهن بان تلخ بود چنانچه طرز از بخار یا جیبی خالی نیست از قند و علامت سوء المزاج بارد ساده قلت عطش بود و نفرت
از چیزهای سرد بالفعل و مضرت یافتن از خوردن سردیها مطلقا و دوام اشتها بسیار از پیش اگر چه دیر هضم شود
اما نیک هضم کرده و در این نوع گفته اند که غذای حار لطیف نیک هضم شود و لیکن دیر هضم کرد و غذای کثیف زود هضم شود
بلکه هضم نکردد و صورت باه و قراقر از غذا تخصیص غذا که بقدر منفعت او را هستی باشد و بسیار آن اکثر ترش طبع تیز
علامت آن است و باشد که طعام نا مهضوم برآید و علامت سوء المزاج یابس ساده کمی رطوبت مری بود و افراط عطش
و بسیار رغبت بطعامهای چرب و راحت یافتن از آن و خشکی کردن جلد سر انگشتان و مضرت یافتن از جماع و عطش

[illegible]

20/5/29

و غذای خشکه ... عطش با آب سرد و ... کون ان در معده بعد از آب در زبان حرکت ...

... سو المزاج ... باشد ... اوقات در خواب آب ...

[illegible]

... صفت ...

[illegible]

دوانه انار

دوانه انار ریبان ... وده درم ... در حب الاس ... درم مصطکی ... درم ... و زنجبیل ... ارمنی ... درم

و درم شربت ... نافع است ... صاحب ... در سوء المزاج بارد و ساکن ... سوء المزاج بارد و ساکن ... ضعف

قوة ... است ... طبیعت و کثرت شهوت ... است که هر روز ... جلاب ... صفت ...

[illegible]

... ۱۳۴۷/۳/۱۳

از تنقیه با غذیه و اشربه و ادویه که مضاد اخلاط مزبوره و معدل مزاج باشند اصلاح نمایند و اگر قی را مانع دید با ماء الحمص عقیب آن
تسکین نمایند به تلیینات و مسهلات مناسبه لایق تنقیه دهند بعد از آن تقویت معده کنند بمقویات موافق چنانچه
بیوم امراض معده اگر انها مذکور معلوم خواهد شد و فی الجمله در صفراوی تفریص تباشیر و شربت [illegible] در امر تقلیل و وجع
و سایر اغذیه و اشربه و ادویه بالهم با صلاح او کنند و تقویت دهند نافع باشد ان شاء الله تعالی باب چهارم از مقاله
[illegible] در وجع معده که ازاد در معده گویند سبب آن یا سوء المزاج و رطوبات و ان اکثر از صفرا افتد و گاه حرارت
که صدور آن از سودا نیز افتد بنا بر افشار انها اخراج معده را بکیفیت حاره و بجهت [illegible] و یا خوردن باشد
[illegible] کیفیات [illegible] و بسبان جهت باز معده باشد ابلاغ کنند [illegible] تا کت مقدار معلوم و در [illegible] ابلاغ
کند و یا غلبه برودت مشروبات [illegible] چنانچه آب شدید البرودت اکثر مردم بیاشامند و معده [illegible]
[illegible] ورود گردد و یا گاه حس معده بود که از اذونا کیفیتی متالم گردد و یا بر امراض فضلات اخلاط [illegible] باشد یا نفخ معده
از عضو دیگر مجاورت باشد مشارکت چون جگر و رحم و یا بادی [illegible] غلیظ که در جوف معده حادث شود و یا سدد و تمدد
لیفات ابلاغ کند و یا شد که در بیان هر دو طبقه معده عارض گردد و [illegible] اشد [illegible] پیدا کند و المش [illegible] باشد و یا [illegible]
[illegible] که درم معده پدید آید و [illegible] باشد که این اسباب موجب [illegible] نیز [illegible] شد و [illegible] وجع بار کرد علاج
آنجا که سبب سوء المزاج صفراوی بود علامات آن چنانچه سابق بیان شد و لیکن [illegible] باید
نمودن بالهم [illegible] و در رفع معده است یا از قعر معده است و اجزای معده اورا [illegible] بالکم و صفرا از عضو
دیگر معده با فم معده برآید یا از اصل ضعف منفذ عرق و مجاری معده [illegible] است و صفرا از ان منفذ
بیشتر از معتدل [illegible] و وجع [illegible] بالادات [illegible] باید نمودن یا [illegible] رقیق است با [illegible] حال را اسباب
آن تدبیرها کنند چنانچه اکر رقیق است در فم معده بود و حدوث وجع در خلوت معده و در طرف صباح
و ازاله آن بعد طعام مناسب [illegible] الم در فم معده و [illegible] بر آمدن خلط رقیق و تسکین وجع [illegible]
بران و دال است مناسب [illegible] که تسکین و آب سرد و اگر اوقات [illegible] باید فرمودن و [illegible]
آن در طرفهای صبح [illegible] و غذای لایق و شربت موافق دادن و معده را [illegible] صفرا [illegible]
اگر [illegible] اکثر [illegible] که همیشه در دهن باید [illegible] و آب [illegible] و ترشیهای مقوی معده نافع است
بتخصیص ناردان و [illegible] و اغذیه و ادویه و اشربه که در امراض صفراوی مذکور شده و در [illegible]
صاحبان معدهای حاره [illegible] مذکور میگردد هم موافق بود و انجا [illegible] ادویه مقوی که [illegible] تقویه جمله
نافع اند و اما اگر در تمام سطح معده [illegible] است و درد در خود معده باشد [illegible]
و [illegible] وجع با وجود حدوث [illegible] و دیر بر آمدن خلط و [illegible] با وجود [illegible] مناسب [illegible]
کند و بغذای [illegible] و [illegible] باید فرمودن و اگر بآن [illegible] لایق باشد غذا [illegible] کند و اگر [illegible]

تدبیر نیز

تدبیر نیز تا مادام که [illegible] نشود تقاضا کنند که تمام جرم معده را [illegible] کند [illegible] یا سفوف [illegible] یا [illegible] باید
دادن و [illegible] آن آب فاتر را [illegible] خوراند وقت خوردن و در [illegible] طبع غذای مناسب دادن و در روز دیگر
مسهلات [illegible] صفرا و [illegible] و در هفته یک نوبت این عمل کنند و اما هر که در [illegible] معده باشد و حدوث
الم بعد از غذای لطیف و [illegible] کم [illegible] باشد و [illegible] نیز باشد و دیر بر آمدن [illegible]
با وجود [illegible] علاج آن تنقیه [illegible] مناسب اخراج خلط غلیظ صفرا [illegible] است چون [illegible] فیقرا
و [illegible] آن [illegible] نمودن مطبوخات مناسب [illegible] و بعد از تنقیه اغذیه لطیف [illegible] معتدل
الطبع و الحرارت و مقوی معده باید دادن چون [illegible] ناردان و [illegible] و [illegible] و [illegible] باشد
و اگر صفرا [illegible] یا غلبه حرارت جگر بمعده [illegible] باشد در رفع [illegible] و اصلاح جگر باید [illegible]
که در [illegible] بیان است و اگر از [illegible] زهره [illegible] آن گفته اند ممکن نباشد و لیکن [illegible] تنقیه دماغ صفرا
و [illegible] مزاج خلط و از [illegible] معدلات صفرا معده را خالی نمایند و اگر سبب [illegible] معده بود صفرا [illegible]
[illegible] علاج آن علاج سوء المزاج حار معده است [illegible] باید کردن و [illegible] است که در معده
از سودا [illegible] عارض میگردد علامت [illegible] که [illegible] از اوقات در طرف شب [illegible] که در
بیشتر حدوث الم بعد از غذای سرد و خشک [illegible] و [illegible] مراق از طرف [illegible] معلوم [illegible]
[illegible] واقع شود علاج آن تدبیرها که در ماليخوليای مراقی گفته شده [illegible] بکار باید [illegible]
و از جمله [illegible] سودا و خشکی [illegible] و در [illegible] شرط [illegible] معده [illegible]
شخص را ده سال و در [illegible] در معده [illegible] مراق بود و با انواع معالجات [illegible] مشغول [illegible]
[illegible] و اما تمام [illegible] در آن [illegible] آمده گفته که [illegible] سفوف [illegible]
چون این ترکیب را ساخته چند نوبت از آن [illegible] ده و در [illegible] روز بر بالای طعام و قبل از آن استعمال
چند مرتبه [illegible] تمام صحت یافته و هرگاه [illegible] و [illegible] در معده و [illegible] و [illegible] چند روز [illegible]
ترکیب [illegible] بر طرف میشده و چون مؤلف این نسخه مبالغه در [illegible] این ترکیب [illegible]
[illegible] تجربه [illegible] چون این ترکیب را ساخت و [illegible] شد موافق آمد و تجربه [illegible] این ترکیب [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] است و [illegible] و شخص دیگر [illegible] در معده [illegible] و [illegible]
بر بالای طعام [illegible] بر طرف شده نافع آمد و مؤلف این ترکیب را نیز ساخته تجربه [illegible]
نهایه یافت و در درد معده بتخصیص در [illegible] معده که [illegible] است و هر چند طعام [illegible]
از [illegible] و [illegible] انگشت [illegible]
است که انگشت [illegible] و [illegible] و آنچه [illegible]

سکنجبین و خوردن فرو ... و این ترکیب نیز در قرابادین این کتاب مذکور است و گاه ضمانت که درد
بواسطه رشیحها و ... الم کند چون آلو و آب انار ... و ... آن بد است و دواء المسک ...
شده والله اعلم و اینجا که سبب وی ... علامت عدم علامات سوء المزاجات است این محذورات معده است
چون حافظ الصحه و ... که در قرابادین این کتاب مذکور است نافع است و اینجا که سبب وی امتلاء فضلات
اخلاط معده ... ضعیف یا قیء ... علاج آن با اصلاح او و دور ... آن عضو است ... و مجاور است و تنقیه
فضلات ... تا صحت حاصل شود و اینجا که سبب باد غلیظ بود در معده علامت آن بسیاری
آروغ و وجع معده ... قراقر و حرکت نفخ در معده ... است علاج او آنست که اول از چیزهای نفاخ
پرهیز کنند و از پرخوردن حذر نمایند و از ... غذا ... دور باشند و غذاها و دواهای بادشکن استعمال
کنند و بعد از طعام مناسب ... و حرکت معتدل کنند و ... در این باب عظیم النفع است و
... کاسر النفخ مفید است و نیز باید دانست که ... حقیقت ... قصد ...
ضعفها باید ... و اگر ... غذا ... و تغییر آن باید ...
... الالتهاب ... معده واقع شده باشد علامت ... معده است و ضعف بعضی
از قوای معده ... آروغ ... است علاج ... و تحلیل ...
و غذاها که ... نباشد و اینجا که سبب ورم معده باشد علاج ورم باید کرد چنانچه در محلش
آن مبین است والله اعلم **باب پنجم از مقاله ...** در ورم معده و اسباب و علامات و معالجات آن اما
ورم معده سبب آن اکثر و اغلب خلطی ... که جرم معده را ... کند یعنی فرا خورد و درد ورم ... و گاهی
نیز از خلط بارد احداث کند و باشد که ... عظیم ... و ورم گیرد علامت ... و درد
... لازم بود ... زبان و عطش و ... و بطلان اشتهاء علامات ... که سبب گرم
... علاج ... و ... احداث ... باشند ... علاج آنجا که
سبب خلط حار بود نخست فصد باید کرد ... و از ... خون ... باید ...
تا سبب سقوط قوه نشود و در تقلیل و تلطیف غذا کوشیدن و از ... شراب ... موافق
است و ... محللات مناسب کنند و ... باید ... کاسر ...
... و تحلیل ورم ... روغن بادام ... و شراب ... باید
و لعاب ... و اگر ... مفرط شود چون ... است ... مناسب است و نیز
طبیعت قبض شود ... نمایند و اگر ... باشد ... تجویز کنند
و باید ... قبل غذا ... ساعت ... و بعد از غذا ... ساعت ... قصد ...

و رفع نکرده

و رفع نکرده و اینجا که سبب ضربه ... که بجهة فصد و مراعات ... غلط گفته شود به اصلاح آن کرد والله اعلم
و اینجا که سبب خلط بارد باشد در ابتدا ... و در آخر ... خلط ... مسهل ...
منضج و صاحب ... اغراض ... و در ورم ... فصد ... باید کردن از باسلیق و اکحل ... چهار روز
... و ... اشنان ... و ... روغن گل ... روغن ...
با سبب ... که ... اطلا ... سازند ... که ... بجهة ... آتش
... که ... و ساق ... مرتب ... شده ... از انار ... روغن ... و ...
در ... باید ... و بعد از چهارم روز تا هفتم روز ... از آب ... کاسنی و آب عنب الثعلب ... هر کدام ... و
چهار درم خیارشنبر و ... زعفران و ... روغن ... باید ... و ضماد از آرد جو و ... سفید ... و
... کدو ... و عصاره عنب الثعلب ... زعفران ... و ... بر ... تا چهار ... شربت از عرق کاسنی و عرق
بادیان و عرق ... و عرق عنب الثعلب بمقدار چهار ... با چهار درم ... خیارشنبر و دو دانگ زعفران ... و ... از
و غذا ... قرص ... دهند با قرص ... بسبب ... و ضماد از
عنب الثعلب و کشنیز تر ... و بنفشه ... و ... اکلیل الملک و بابونه ... روغن ... بکار باید
... و بعد از چهارم روز که حرارت ... کم شده باشد ... بر ... باید بجهت ... روغن بادام
... باید ... و اگر حرارت بسیار کم شده باشد بابونه و اکلیل الملک و ... از ... روغن ...
با ... هر کدام ... درم قرص ... و شراب ... اقراص ... و عرق عنب الثعلب ...
کم بمقدار ... دهند و غذا ... و ... روغن بادام ... دهند ...
ضعیف باشد ... قدری ... و ... و بعد از ... باشد و ... شده باشد
مرغ و جوجه ... است ... و اگر ... چون ... شود و تحلیل ... و علامت ...
الم ... و ... باید ... و اماس ... باقی بود
... معلوم ... باید که تا ... سید ... که ... و ... در اول ...
خوراند و ... معده را ... تا ... باید و چون ... و ... ظاهر شد ...
... در ... بجهة ... از ... درم ... العسل ... باید دادن و ... مویز ... بودن
و اگر حرارت غالب باشد ... دهند و ... ماء العسل دهند و اگر ...
... که ... در آب ... و قدری خیارشنبر در آن ... با ... روغن بادام ... دهند
شربت ... و ... لعاب بزرقطونا و لعاب تخم کتان ... از هر کدام ده درم زعفران ... و ...
و ... این جمله یک شربت است و اگر ... تخم کتان

ودر تیم خلط سودا باید که شبانگاه سرو رام با جهار درم شیر خر بزنند و بدهند تا که بعد از نضج و بعد از افتی رکند و چون ربع واقع شود
چیزها مسهله یعنی ربابه شتر بکار دارند از آنچه در بحث اورام و جراحات مذکور است و مقرر شده بجا آورند
و هرگاه خون در بیماری بقیه اصرف کرد امید سلوک شده ان در اشتی اما اگر در ورم صفراوی اگر خون غالب
باشد نیز فصد باید کهون وخون کم ازدو موی کرفتن و اگر خون کم بود انگاه باید گرفتن تا هم تقلیل سیلان کند و از ان
در تدبیر انواع صفراوی شدن دو تدبیر مزاج بمبرد اثر و ترتیب بجا طبات لایقه و تسکین لهیب حرارت
سعی بلیغ نمایند چنانچه در بعض حمیات و در ورمهای حاره حالم صفراوی مقرر شد و در طلا حقیر کنند و عصیر کشنیز
با آنچه در و موی مذکور شد در ابتدا بکار دارند و اشتی و نیز خرفه و بزر ابیعب و امثال ان دلوان دهلاد از طحلب مسائل
الملت و مرکه و فرفره او دچو و خطمی شاید انست و اب سرد با احتیاط و لعاب و تسکین عطش بجوان سرد کنند و جون بر
و شیره و هند باید که سرد کرده دهند **صفت** قرص که در ورم نافع است و از ان و عطش بکرید و حل خنک
نشن و درم زعفران سنبل از هر یک یکدرم اصل سوس مکوکی منو تخم خیارین تخم کشنیزی از هر کدام سه درم کثیرا
صمغ عربی از هر کدام پنج درم مجموع را کوفته و بیخته باب کاسنی یا شیره تخم خرفه قرصها ساخته هر کدام یک مثقال
در وجع گرفته و اب انار فرو برند و از ان بکبار ده روز تدبیری که در دو موی مذکور رشد بجای آورند و در ورم
قسم اگرچه استعمالات مبردات لازم است اما احتیاط کنند تا بسیار شیخ ان ماده کثیف نگردد و نضج مادم الیبس
افتد و اگر جمیع را جوشانیده پنج کرم بر سر قسم و درم طلا کنند نافع باشد و اگر در غذا تخم مرو خطمی انداز نیز نافع
استعمال آب انار جوشانیده کنند و باید دانست که جون قبل از نضج ورم کرم مریض بیغا شدن
شود و جماع آن فرو نشیند و در اسهال و تب افتند و تب آهسته کرد و دو و دل اندک اندک آید و معده سخت و صلب باشد و
داشته باشد چنانچه انگشت در رو فرو نشیند علامت آن بود که درم دبیله گشته و قوی شده و اگر بسیح و لرز آورد
کند و اطراف سرد شود این علامت بد باشد اما چون دبیله محقق شود در نضج آن تا فرما باید که دو وسعی نمودن تا زود رسد که در نضج شده و حیله غذاها و شربتها و دواهای پزانند همانست که در بحث اورام امعا
در ورم بحث نیز مذکور است و از چیزهای سخت باز رد که نضج را عقب افکند و حذر باید نمودن و انچه از اغذیه
واطعمه بکار برند باید که مانع کرم بکار برند مفید خواهد بود بیان دواء مجرب که برند طرخشقوق که آن هندبا
بریست عزی دو درم و از خشک ان یکدرم تخم مرو حلبه از هر کدام یکدرم مجموع را کوفته و بیخته با شیره بیخ کاسنی
یا شیر بز ممزوج کهم بخوردن نافع بود بیان دواء مجرب بر برند طرخشقوق یک اقیه تخم مرو جهار را در قیه مجموع را کوفته
با شیر بز تازه کرم بیاشته بریزند و هر گاه ورم نرم شود علامت نضج ما بود و در آن هنگام مریض را باید فرمود تا بر روی
حمام خواب بخسپد روی تا که معده را بر فرش بمالد تا منفجر شود و جهت انکه اجزای لطیفه ان تحلیل رود و اگر
ثقیل ان بماند و سخت شود علامت آن صلابت محل و ورم و سکون حمی و طول مرض و خشکی دهان بود و طبع

بردو سودا کسا است

بردو سوداکسی است و در آن وقت مناسب انست که مریض را بعوض غذا و شربت آب شیر شتر دهند و کماه ضماد شیر زنان
الاصول حلب که با قرص روغن بادام تخم عنب و دهند مفید بود و اقراص سنبل در ورم علت نافع است کاسنی غذا
مغزنان با ماء العسل نیز مفید بود بیان ضماد مسهل اکلیل الملک بونه و حلبه و صلب لفا و افسنتین ربع جزو
اشق مقل از هر کدام ربع جزو ای انجیر خشک یا لیسده بیست عدد انجیر را در شیر بز بریزند تا نیک محکم شود از ان دو و دارد
حقیقه نعل رشته صمغ را در و حل کرده و مجموع را تا ضم برهنه کرم کی و سایر معالجات و بیرون از معالجات
اورام صلبه باید استنباط کرده و اما ورم بلغمی اگر شبی نیاشد تا سه روز اغذیه و اشربه قطعی نباید بود
تا رطوبتها تحلیل رود و بعد از آن کرد او دام بلغمی و حمیات بلغمی مذکور است عمل باید و اشتی و انچه در رفت
کند و تا هفت روز منضجات معتدل باید داد او در اواخر کم برودت که بکار برند و حرارت مزاج
تو آن بر حاره بجا آورند و در تحلیل و تحلیلات قوی به کوشند بجهت انکه این ورم که صلابت پیدا کند و از زود فرمان
ان ماده عسر گردد و هر روغنهای محلل قوی مانند چون روغن بابونه و امثاله ان و بجای آب ماء العسل اختیار
نماینده باشد نیز شتر و قیصوم نیز نافع است و انچه کرد در ورم ان از منضج انواع در رب بید انکه هر پنج از این علاج باید که
والله اعلم **باب ششم از مقاله دوم در قرحه** معده و اسباب علامات و معالجات ان سبب آن
یا ماده بود حار و محروق که در معده تولید کند از جوهر دینها حاره حاکه و یا ماده لذاع بود که از جیزی که ازو بر آن عضو بریزد
و گاه بود که ماده حادی از عضو دیگری بیاید آنکه باشد که از خوردن دواهای نیخته حون ذرا ریح و بلادر
غیر حاکات شود و یا حدوث آن از چیز سخت کرم بالفعل حون روغن داغ گرم و نیز آب داغ شیاه آن باشد
علامات آنکه از ماده حاره باشد بود علامت آن سبب حرق است یا خوشی دهان و کلافت علامات وخشکی
کام و زبان و قلت اشتها و حرقت و الم معده نیز دال است بر آن و ارتعاش معده و اعفان نیز که اب جیز دهد
بران و قی بسیار رو واقع شود و در آخر قی شرهای که از ریش جدا شده رایحه باشد که بران باز کرد اما قرحه
و نیره کر در فم معده باشد الم آن در فرو بردن سینه محلل شود و بعد با شد که نفس تنگ کند و اطراف سرد
گردد و غشی افتد و قشور رکهه از قرحه جدا گرد و انجا بیشتر ظاهر گردد و اگر در رو ده متصل بمعده باشد دلالت
آن ناعشر نا شد هر گاه نقلت طعام بر وده فرود آید الم در حوالی ناف پیدا گردد و قشور ریش را در بول
شود لیکن این قشور بار بعضی از اقسام دیگر بود هر گاه که خواهد طبیب تحقیق محل جمع کند جیزهای کرد و آن
خردل و سرکه باشد به مریض خورانند و ملاحظه کنند تا محل مشخص گردد و علاج سخت فصد کنند تخفیف
غالب بود و هر روز روغن ترش کاو معتدل در ده سیر با یکدرم حب اشتر و یکدرم گل سرخ و یکدرم تخم المحاض بدهند
و غیره نیز گاه و ده سیر نقیع سماق و ده سیر عصیر قوره یا رب غوره حشخاش سیر بهم آمیخته و سنگ تاب سیر چند آمیخته
آنها برو و حال آنکه نیز با غذا آن شیر را با آب انار ترش بدهند وقت حاجت و انجا که سبب نیز کر بود علاج
تنقیه دماغ و سرتر است به سرترش و داد ماده از عضو دیگر آمده باشد اصلاح آن عضو و تنقیه دماغ

مالیدن و چرب کردن باید کردن و اگر ریش کهنه و عفن شده باشد جلاب ... و العسل باید و لعوق و اگر بکلی قی شدن دوا
معتدل حل کرده و دهند نیز نافع است و غیره و دفع ترشی یا رب انار ترش سوا ترش بود اگر اعتقاد ... دهند که قی آید نیکوست
مناسب است آنگاه اگر استعادت قی و دفع ترشی که در وی طباشیر و کهربا ... حل کرده باشند نیز باید و لعوق
با با صلاح آید و اگر با استفراغ احتیاج شود به قدر حال خیار شنبر در آب کاسنی و لعوق مفید است و اگر در طبیعت
اسهال بود که با فراط انجامد منع نمایند با نوعی قند طباشیر و رب ... با رب سیب و غیره دهند با کاک ... و آشنا
آن در آب ... المحبات و لعوق نافع باشد و علاج که در قرابادین مذکور شده نیز نافع است و اگر ... قی
و نزه که از خوردن و نرای ... و در رو اشیا آن بعد علاج ... خواهد شد کنند و گاه ضیافت ... سبب
خوردن روغن و داغ و ... و نزه و ... واقع گردد و علاج آن خوردن ... است در ... مناسب ...
داند که ... اغذیه ... و لعابها و ... که در ... دفع ... که ... باشند مفید و نافع است و گفته‌اند
... و بسیار فایده مند است و الله اعلم باب هفتم از مقاله ششم در تخمه و امتلاء و اسباب و
علامات و معالجات آن بباید دانست هرگاه که طعام در معده فاسد گردد و ... شود چنانکه ... از حلق بر آید ...
تخم مرغ بخته یا چیزها که گنده شده باشد ... چنان ... باشند یا تیز و ترش شود چنانکه طعم ... و آروغ
یا بند و درد فم معده حرقی ... و ... خاصیت ... است و سبب اول حرارت و پس
بود که بغذا رسد و از ... را محرق سازد و ... کرده و ... و این ... معده
... غذا ... و ... طعام ... سبب ... و سبب
... مخالفت ... باسو ... یا برودت معده که بر هضم اعانت نکند و غذا ...
در معده بماند و ترش گردد و علاج اول آنست که در جلاب مبادرت کند و در اخراج آن ... با ...
آنچه ... شود و از ... اصلاح چیزها ... تقویت معده نمایند بقوابضات مناسب ... مزاج معده و اگر
مانع ... بنگ ... که ... کار ... آن ... باید خوردن و ... در ... مصطکی ... یا قند آن
... یا چیزهای مقوی دیگر تا جمله اعانت کند معده را بر دفع و تحلیل آن و ... اثر ...
و سطح معده را بشوید انتقال را ... و بعض رطوبات را با ... را در دفع کند و ... که معده از طعام ...
پاک نشود ... و ... هیچ غذا و شربت و شراب و فواکه ... باید ... که ... نیز
نباید خورد و اگر ... تخمه را با ... اصلاح نمایند و معده فاسد را که از حرارت و برودت تباه گشته باشد
این فعل ... نباشد و اگر در معده ... احساس گشته در ... صورت ... و حرکت مفید است
و ... علاجها در ... و در سطح انواع تخمه و امتلاء ... است ... تجربه یافته و ...

در امتلاء

و امتلات و امساک علاج این مرض ... و اعراض رد ... بپرهیزد تخفیف اگر او ... واقع شود و اگر ...
... کان بر ... خصوصا در ... استسقا ... جمله ... است ... ترشی ... که در آن صورت ... سود ...
و ... و تحلیلات ... کشف ... فضلات ... از ... و ... صاحب ... علت ... را که معده
او فاسد گشته حرکت و آنچه حرارت را ... کند ... و دلیل ... و استراحت و خلاف ... ترشی مفید بود و ... علاج
این علت ... است و ... و اگر اسهال واقع باشد با خوف ضعف نشود امساک ...
اسهال ... دفع ... فاسده گنده ... که در این علت ... تا ... روز ... کند و در تقویت معده و ...
و ... مزاج باید ... و ... در ... و ... تخصیص ... است ... علت ...
... و ... که ... جوارش ... که گفته‌اند که ... جوارش ... باید دانست که تمام ...
... بگیرد و ... معده ... طعام ... شود ... که ... از دفع
از دفع کردن فضلات ... معده ... است ... در ... الحکیم است ... ما ...
... لکن ... خوردن ... و بالجمله ... که معده ایشان گرم و خشک است ... ... و شرب ...
کنند باید که ... سرد یا ... باشد و آب سرد در ... طعام نیز ... است ... که سریع الهضم و لطیف و نازک باشد
... چرا که ... و ... شود و اگر ... در ... دارند و آب ... و در اکثر ...
مفید بود ... که معده ایشان سرد بود ... باید ... و ... اعانت در اصلاح معده ... معلوم گردد و الله اعلم
باب هشتم از مقاله ششم در ... فواق و اسباب و علامات و معالجات آن بباید دانست که ... را ...
... است ... معده ... که ... رفع ... و ... از ... و این ...
یا ... بود که از ... معده ... در هوای سرد ... در ... که ... حادث گردد و ... باشد
که از ... در فم معده ... چنانکه از خوردن ... رطوبت ... که ... واقع
شود و باشد که از چیزها ... ترشی ... چنانکه از خوردن ... ترشی حادث گردد و گاه ... که ... این
علت از ... غلیظ ... که در معده ... و یا ... در معده ... و ... علت ... باشد غلیظ
که در فم معده حادث شده ... و تحلیل ... و ... چیزها ... خشک ... معده که ... یا سودا المزاج بارد
بود که چنانکه در ضعف حرارت غریزی ... بعضی مریضان ... و کودکان ... یا سودا المزاج یابس بود که فم معده را
... سازد چنانکه ... اعضای قوی ... واقع شود و این نوع ... گردد و ...
... باشند و با ... در معده ... از آنجا ... معده ... و ...
بعضی از این انواع ... بود و آن ... مرض ... باشد لیکن ... از ... در ... اعراض علاج
آن ... باشند ... اسباب و علامات که ... علاج ...
... المزاج باشد ... لیکن چون ... احتیاج ...
از قویات فم معده با علاج باید نمود و چیزی ضعیف

حرارت غریزی را واقع شده در عفونت تام [illegible] حرارت [illegible] و اگر کثرت تحلیل [illegible] تقویت آن

[illegible] منفرد است و آنجا که سبب حرارت تب [illegible] حرارت [illegible]

[illegible] و آنجا که سبب [illegible]

[illegible]

باب نهم از مقاله ششم

[illegible]

اما عطش و تهوع و قلق

[illegible]

[illegible]

[illegible] سوء المزاج [illegible] سوء المزاج [illegible]

[illegible]

[illegible]

و هر قضای معده رقیق باشد و در قعر معده ... و علامت آن آنست که [illegible] واقع شود و [illegible] در این نوع قی
غالب بود علاج آن آنست که مسهل و ملین قوی [illegible] بعد از آن چیزها [illegible] تناول نمودن [illegible] شربت سکنجبین و شربت [illegible]
نافع آید و غذا گوشت مرغ جوان و [illegible] تره [illegible] با نار [illegible] مناسب است و [illegible] که از صندل و [illegible]
و گلاب [illegible] مفید باشد [illegible] نافع بود و اگر [illegible] در فم معده بود علاج
آن قی کردن است [illegible] سکنجبین [illegible] و غذا کباب مرغ [illegible] مناسب بود و [illegible]
[illegible] و علامت [illegible] طعام [illegible]
[illegible] علامت [illegible] علاج [illegible] است [illegible]
[illegible] احتراز کنند [illegible] و جمع حرکات [illegible] مفید
[illegible] و [illegible] بهم رسد [illegible] النفع است
[illegible] علاج کنند نافع آید
و اگر [illegible] سودا [illegible] علاج آن تنقیه سودا است چنانچه مذکور شده
و بعضی از تدابیر [illegible] نافع است [illegible] در جمله مفید است و تدابیری که در [illegible] معده گفته شده
اکثر [illegible] نافع است [illegible] علاج باید [illegible] و الله اعلم باب دهم از مقاله ششم
در افراط قی و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست که قی حرکت معده باشد از برای دفع مرضی
و دفع کردن چیزی را از راه حلق و دهن و اسباب افراط آن بعینه اسباب غثیان و تهوع بود و بسیاری بود که آن
مقدم این باشد و بسیار بود که [illegible] غثیان و تهوع بود علاج [illegible] تدابیر [illegible] انواع رعایت
باید نمود و با لجمله [illegible] قی است [illegible] معطرات خواه مفرد
[illegible] مقر معده [illegible] بسیار مناسب بود [illegible]
[illegible] معطر بر معده [illegible] نافع آید و [illegible] اطراف و دلک [illegible] مفید
[illegible] معده [illegible] ناف [illegible] بالا باشد [illegible] مجرب است
[illegible] فایده مند است [illegible] باید [illegible] قابضه [illegible] تخت [illegible]
[illegible] قی بسیار کند [illegible] علاج آن [illegible] و [illegible] مسهل واقع شود
[illegible] باید [illegible] علاج [illegible] ضعف غالب شود [illegible]
[illegible] واقع شود بسیار [illegible]
[illegible] علاج [illegible] است و این [illegible] باید دانست که هرگاه که معده [illegible]

[illegible] شرب [illegible] باشد شیخ الرئیس [illegible] در این نوع [illegible] هیچ علاج [illegible]
[illegible] و [illegible] و در جمله [illegible] علاج [illegible] مناسب باید [illegible] اعظم امور علاج باید [illegible]
زیرا که تهوع و غثیان مفرط [illegible] و ضعف و غشی [illegible]
[illegible] اغذیه [illegible] رطوبت [illegible] چون [illegible]
باید [illegible] مرطب [illegible] مریض [illegible]
[illegible] نافع آید [illegible]
[illegible] علاج [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] تهوع و غثیان یا خلط صفراوی است یا سوداوی محترق چنانچه [illegible] صاحب [illegible]
[illegible] رطوبت [illegible] است [illegible] معده یا سوء المزاج [illegible] است [illegible] یا تحلیل [illegible] است
[illegible] است [illegible]
علاج ادویه [illegible] است [illegible] قابض و معطر [illegible] نافع است غثیان و تهوع [illegible]
[illegible] و [illegible] بالغ است [illegible]
[illegible] نافع است و [illegible] طبیعت [illegible] قبض [illegible] در نفع [illegible]
[illegible] علاج [illegible] قابضه [illegible] است که قبض [illegible]
[illegible] است [illegible] این ادویه مثل [illegible] است و مصطکی و [illegible]
[illegible] و سفرجل و تفاح و [illegible] و امثال اینها و ادویه [illegible] چون [illegible]
[illegible] و احب است [illegible] ادویه قابضه [illegible] طبیعت [illegible] باشد
[illegible] و [illegible] و الله اعلم
باب یازدهم از مقاله ششم در بیان قی الدم و اسباب و علامات و معالجات آن قی الدم یعنی قی خون
از سر باشد یا از معده یا از جگر و اسباب آمدن خون از یکی اعضا [illegible] بود و بعضی از خارج حادث
گردد چون ضربه و سقطه و غیر آنها چون [illegible] از بلند [illegible] در حلق و [illegible] وقوع این اسباب
بحصول دلایل [illegible] اسباب داخلی بود چون [illegible] عرق از خون [illegible]

که محل را لکهارنس آن نماند پس بجهة صدمت آن سرکی پاره شود از آن عضو فی ظهور امتلا و غلبه حرارت
دم خارج و تدابیر سابقه بدان ولیکن و چون ضعیف مزاج عرق درین مواضع از غلبه لین یا یبس یا بادی ایپی
منشق گردد علامات لین و ران عضو و عدم امتلا و عدم حرارت غثیان و تدابیر رطوبت مرا با خشکی فراشاه
باشد و چون قروح واقعه درین اعضا چنانکه بیشتر بیان شده و چون منشق شدن سر عرق بواسطه حدت و حرارت
مایه در آن عرق و مدد قوت واقعه آن یا بواسطه رطوبت مایه و لین عرق و ضعف قوة ماسکه آن و حدت
و حرارت چون خارج و حرارت محل و صفرا و تب مزاج و غلبه حرارت مریض در وقت دم و کم رنگی
آن و ترکیبی سر و ان محل مزاج مریض و لیکن آن حالات باشد علاج طریق تدابیر این علت محال است
که در نفث الدم مذکور شد لیکن اینجا تدبیر منع قی خیر لازم بود و تا زور فی معده مرض نشود و در استفراغ از جهت
و هر چه هلاک کند صاحب علاج آنکه از هر دو دست و هر دو پای بیکبار فصد کند و قریب حلق باید رفت
و از خبره میگوید دستی و اشنع در خوارزم بحمام مرفت یکی رسید و نبض خود دیدم نمود و بدم استفراغ عظیم
بود و بخیر و تدابیر جلم بیغلوه خون کوا می سید لوند گفت بحمام مردوی الحال فصد کن قبول نکرد و بحمام رفت
و چون از حمام بیرون آمد فی الدم آغاز کرد مرا خبر کردند تا رسیدیم هلاک شده بود و اگر جرا از فی لخته خون
در معده بماند و بفسرد و اعراض آن خول غشی و سردی اطراف و عرق سرد و ضعیف نبض پدید آید و فزونی
و چیز مایع ادویه انفلاغ باید خورانیدن یا از آن حل کند و انفحه بزغاله و آهو بره و بره و گوسپند بود و باشد تا
بعق از او دفع کند طبران حل و باشد که برا از افراغ کند و طریق حل شدن حقیقه مناسب کون اولی بود
و مزلقات خوردن و با معق جهة دفع آن اگر مالوف باشد زود قی را جایز بود و مفتحات قبل خوردن جایز
نباشد و خاکستر چوب الجزر بخاصیت مفید آید که بخصیص با انفحه خورند و سرد و ربطل ابهام سوا اتفق بود
و محمد زکریا رازی گوید مردی را دیدم بعقب بالا همچون کوفت بیداخت و حشتی پیدا کرد و من بفرمودن
جان ورخ فتح که او و او را در معده پیمانانا صوران لخم بزرگ و اصل آن ناصور باز و شده بود و بزودی
کنده شد و بیرون آمد و الراحم باب دوازدهم از مقاله ششم در فساد شهوت و اسباب
و علامات و معالجات آن فساد شهوت که عبارت است از آرزوهای بد باشد چون آرزوی گل و نمک و انگشت
و گچ و کلوخ و مانند آن و بعضی طرحها عنوز که و پوست تخم مرغ و چیزهای تلخ و تیز و ترش و عفص سبب این حالت خلطی بد

فضله و غذغو گشته بود چنانچه اگر حوامل را این صورت واقع میباشند بتخصیص در ماه دوم و سیوم و این حالت بیشتر
حوامل را چون از چهار ماه بیش بگذرد دور بر طرف شود و چون غثیان جهة عرض شدن آن فضلات رحمی
و در بدن جنین بواسطه رسیده باشد و شیخ الرئیس میگوید که باشد که در بعضی این عادت کمی بود و بماند و در تمامی
عمر ایشان و از آن علاج دشوار باشد و موجب این عادت بر آمدن مواد از رحم بفم معده و آن قلیلت و گاهی بود
و بدان سبب آرزوی بعضی از آن هم کی و گاه گاه بود بخلاف او حالت اوایل حمل و بعضی کودکان باشند که ایشان را
عادت گل و کلوخ خوردن بسبب بنفه باشد و بدان مانده باشند و بهیچ و جه از آن منع نشوند علاج تنقیه و غذا که از آن
مطبوخ بدنکوی بهیچ و رجان چیدن از آرزوی ایشان بیجای آن مطبوخ شایسته حکمی بعضی باشند که اگر درین
باشند ضعف دل بر ایشان مستولی گردد بجهة میل آن چیز را ویه بدل از سیب تا با خوش مطبوخ از آن تنقیه خلط
و تقویت معده باید نمودن و بعد از آن رفق باید کردن و طریق ادما در تنقیه حوامل قی بود و بعضی شایسته کرد از دو رقی
بجای مطبوخ بود تقویت معده کنند و بعد از آن جوارش عود و قرص مصطکی و شراب سیب و درین باب جامع النفع است
و اطعمه که در آن ابزار سبزه و فرد ل یا انزروت فلفل و دارچینی باشند ایشان را چه قلیه و کباب مرغ و کبوتر و قلیها
بنعناع و نار دان و کشنیز و زیره و پیاز ترتیب کنیم باشند بقایا مناسب بود و چیزهای حار و حادی
بر قوت از حوامل و در بایسته داشتن و سبهای غلیظ و ملاحی قوی ... ترا از دل و عزیز حوامل را
تنقیه بقی و مسهل بر نعات باید کردن و غذا همان نوع که مذکور شد و کباب بطبیخ و تار بخ و بنار دان جمع بتمیم
که زیره و کشنیز و داشته باشد مفید بود تنقل بران کردن و سکنجبین استمرار اسهال انرا تنقیب برانگیز در تسکین غثیان دها
مذکور شده نافع بود و چنین تنقل بچیزهای بریان کهم از نخود و پسته شور و انشاه از انبار خوب بود و اطریفلات
و کوارشات مصطکی و فواکهی و از معجونات خبث الحدید و انبرج نعناعی و فواکه قابضه و حامضه و قرص طباشیر مفید بود
و ضعف معده سفر جلبه را و اطفال که گل خوردن را از آن منع باید کردن و تنقلات مذکور ایشان را مشغول باید
داشتن که تدابیر دارند و اگر در اوایل گل را بتنقلهای مذکور مخلوط کنیم دهند و با سیاه استمرار انرا انداخت
تنقلها ی قرار گیرد بسبب مناسبت و نیز تجربه پیوسته و از آنکه از خوردن گل و کلوخ و در حسناء آن حذر اماس
کند که از ابتلای از خارج تودن و بریاضت علامت آن سفیدی لبها و قلت اشتها و باریکی گیها و کدورت
طبقه ملتحم و کمی قوت است علاج آن در تنقیح سده باید کوشیدن و بهیچ رو نباید ماندن که از انکاب دشواریهاکند
تعر از گل خوردن منع نمایند و محللات و سکنجبین و ریوندی و غیره او را نافع آید و طریق تنقیح سده چگر
بجای بیان کرده و بعضی از اصحاب تجارب گفته اند که جز حوامل را اخوردن با ادر تمیز یا ما نخواه یا جزئی کردند

که درون مأخوذ باشد و خوردن روغن بادام شیرین [illegible] عبارت از زنجبیله باشد اردی گل خوردن وغیره را
بیرد
باب سیزدهم از مقاله ششم در بیان نقصان و بطلان شهوة طعام یعنی کم بودن و نابودن
اشتهای طعام و اسباب و علامات و معالجات آن بباید دانست که شهوة غذا دو نوع است یکی طبیعی و آن
در جمیع اعضا می‌بود است بلا احساس و دوم نفسانی و آن خاص بود بفم معده و اتمام این بقوة حساسه
باشد که از دماغ بدو می‌آید و ادراک آن [illegible] در میان تا یافتن غذا [illegible] حاجت و باعث [illegible] طلب
غذا سوداوی قلیل نیز باشد که از طحال بفم معده می‌آید و بحموضت خود [illegible] دغدغه میکند و تقاضای غذا
میسازد اما سبب نقصان و بطلان شهوة غذا یا در جمله بدن باشد چنانچه بجهت سوء المزاجات مفرط
و ورمها و امتلاءهای بدن و در نقاهتها و ضعفها و در مشغول بودن طبیعت بدفع مرض یا بنضج از امراض
نفخ و در حالت حزن یا نفرت [illegible] چون طعام بر مگس و اشباه آنها و در غلبه سردی و گرمی هوا
و در وقت نا یافتن شراب و دوای معتاد چون افیون و امثال آن واقع است و یا از معده و یا از فم
معده و معده بتخفیف سوء المزاج حاد و در تخمه‌ها و در حالت اشتیاق [illegible] خشک [illegible] سرد و در بسیاری
کرم در معده و افسار انها معده را و بجا و درست واقع و یا از معده و ورم معده باشد بمشارکت عضو
دیگر چنانچه در حالت حصول سده در مجرای که میان طحال و معده است می‌افتد بجهت نا آمدن حصه سوداوی
بدانکه غذای [illegible] بر شهوت از طحال بفم معده در وقت خلو مجاری و بطلان شهوة [illegible] واقع است یا واقع میگردد
در حالت وقوع ورم در جگر یا مری و در عروق که میکشند غذا از معده و تقدیم هر علاج [illegible] مذکور است و حصول
سوء المزاج چنانچه علامات هر یک از انها بیان شده است آسان گرداند تشخیص مرض را علاج آنکه
که سبب مرض دیگر بود از امراض مثل ورم و اعضای مشارکه [illegible] و سوء المزاجات انها تحت [illegible] اگر
انها باید کرد بقوانینی که در محل خود بیان است آنگاه تقویت معده نمودن ولکن علاج [illegible] النفع
باشد اولا بود و آنجا که سبب سوء المزاج معده و فم معده باشد [illegible] شراب و غذا و [illegible] علاج [illegible]
بود و اگر امتلای غالب باشد تنقیه باید کرد بوجهی که الیق [illegible] بود و در آن اثنا در تقویت معده باید
کوشید و [illegible] بغذا [illegible] و آنجا که سبب ضعف قوی بود چنانچه در نقاهت [illegible] از اسهال قوی یا غلبه
[illegible] باشد در تقویت قوی باید کوشید [illegible] مناسب باشد و تدبیر [illegible] و بعضی ضعفها [illegible] مرض

ومردم

ومردم سهل و نیم را چنانچه در محل خود بیان خواهد شد بجا آوردن و آنجا که سبب متغذی بود چیزهای [illegible] تبدیل باید
نمودن و آنجا که سبب فقد مقدار بود و بعضی آنچه عادات داشته [illegible] مثل [illegible] اند [illegible]
کرده اند و بعضی را چنانست که از [illegible] انها [illegible] می‌شود چون [illegible] که بهمان [illegible]
میرسد بهمان مقدار علاج نمایند [illegible] و حکمت آن عادات را از ایشان بر دارند و بتدریج [illegible] کنند
مبدل سازند و آنجا که سبب تخمه باشد رفع آن [illegible] که در محل خود سبقت ذکر یافت علاج باید نمودن
[illegible] از آن مشتهیات ولون و آنجا که سبب مثل [illegible] چیزهای [illegible] بارد باشد قبل از غذا از آن باید ولون
و از بعضی قبل [illegible] و کودکان بالغ بسیار باشند که مادام که آب یخ و یا [illegible] سرد و یا [illegible]
نخورند غذا نتوانند خورد و سبب این حرارت در صفراویت معده باشد و تناول ایشان اشیاء حاره و
[illegible] مثل معاجین و شراب انگور [illegible] درد باشد مضر بود و انجبین [illegible] گرم [illegible]
و ترش [illegible] مفید آید و بسیار مردم باشند که اشتهای طعام [illegible] چون طعام [illegible] رغبت [illegible]
[illegible] سبب [illegible] ضعف قوت جاذبه مری و معده بود علاج آن تقویت عصب [illegible] بود و در تشریح مری [illegible]
بود که قوت جاذبه در عصبات [illegible] است و در اینجا تقویت دماغ باید کرد و اصلاح مزاج [illegible]
محموم باشند که در میان طعام آب خورند و چون آب نخورند طعام نتوانند خورد و سبب این را بارد [illegible]
معده گفته اند و علامت آنست که [illegible] آب [illegible] در میان طعام رغبت [illegible] شود [illegible]
نکنند که سبب احتراق غذا میگردد و منجر [illegible] میشود و آنجا که سبب [illegible] معده بود علاج [illegible]
و آنجا که سبب اشتغال عرق بود که سودا از طحال بفم معده بد میکند [illegible] تفتیح آن بچیزهای ترش مقوی
باید کرد مثل [illegible] کبر و پیاز و شلغم را در سرکه پخته باشند [illegible] نار [illegible] و اشباه
انها مفید باشد ولکن علاج قوی تر احتیاج افتد [illegible] مناسب بود و تفتیح این [illegible]
کند و تنقیه معده نیز [illegible] تفتیح این [illegible] در امراض کبد [illegible] خواهد شد [illegible]
[illegible] ادویه که نفع [illegible] در مرض [illegible] مختلف [illegible] مقوی
[illegible] شاه [illegible] مقوی حافظ الصحة [illegible] دواء المسک [illegible] دارد
و اطریفل [illegible] و اشباه انها لیکن [illegible] استعمال آن در وقت مناسب باید چنانچه [illegible]

حاره و در طرف اخر روز بربالای اغذیهٔ بارده و حامض باید دلون و در امزجهٔ بارده بر ناشتا یا در صباح بر بالای
اغذیهٔ حاره و بران حرکت فرمودن و در امزجهٔ یابسه بر بالای اغذیهٔ مرطوبه جوب و دور از وقت خواب
باید دلون و باید ناشتا و بران حرکت فرمودن و چیزها دیر تر خوردن بسیار انچه اشتهای کلب دهد و در
مراضید و معده های وراشته باشند بحرکت اوردن و تهیج اشتها نرا فایده دهد و تقویت بعضی قوی معده
ایشان کند اب نخ و بهی خوش و انار میخوش و سیب ترش و دوغ که خیار در او باشد و جغرات
خشک که در اشک باغوری با مرغ انار دان کباب گوشت و الوان بخته و قرص لیموی ترش انولی مصطکی در دوبار
سکنجبین سفرجل در من نوع کثیر النفع است و هلیلهٔ پرورده و املهٔ و بلیلهٔ پرورده نیز مفید است و در ارواح
زبان خدنگ و خیارشنبر و اشباه اینها واضحه بر معده ناهار ان نافع اید بسیار انچه اشتهای مردم مرورالمزاج
را بحرکت اورد و تقویت بعضی قوای معده ایشان نماید و نقشیان ملتی اید گلنگبین قرص مصطکی قرص عود قرص
زیره زنجبیل پرورده مربای بهی مربای سیب مربای گزر مربای خان اوشه که از انجا قل نیز کویند و دار چینی
و قرنفل و جوز و اهل لسیاسه و جطبیخ قرنفل در گلاب مصنع و کندر و لب مرغ نزبرو و دارچینی و غوزه
اسب جارچینی و زنجبیل بسیار نافع اید و ماء الغیب موم بغایت نافع است و معاجین اکرم و شکر و شراب
نعناع و عرق بادیه و شیر غاز و پسته و شوره حیوان کدز و زنجبیل و حلوای مغزها از شیرینی و نان و عسل و حیوان
عسلی کرم و عرق قیمز و عرق سوسن بمقدار روانه از دو نیز نافع است و خمارهای کرنه قابض بر معده ناهار ان
نیز نافع است و اما انچه جهت مردم خشک مزاج و معدهای سوداوی در تحریک اشتها و تقویت معده
مناسب است وجمله در امراض سوداویه بتخصیص ربع و مالیخولیا مذکور است و انچه بمعده مرطوب و مترهل
نعن معده نیز دست مناسب که در ضعف معده سیابی که مده است و الله اعلم باب چهاردهم
از مقاله ششم در بیان ضعف معده و اسباب علامات و معالجات ان باید دانست
که اکثر مردم که ضعف معده گویند مراد ایشان ضعف قوت هاضمه معده باشد و صاحب اثر المعود
گویند ان بتحقیق هر قوتی از قوای ثلثه که غیر هاضمه است بر سوء هضم بیشتر از عکس ان می نماید بنا بر ان
معنی از بیان ان اقسام علی الانفراد و الا لام بیان این قسم که نقصان الاهضم است مستغنی
کرد و مراد از ضعفها انست که تابع مرض مقرر از امراض اعضای مشارکت معده در

و امراض ظهرهٔ معده باشد و باید دانست که از پنج قوای اربعه را یکی از کیفیت اربعه مدد و معاون است و در فعل
مثل قوت هاضمه را حرارت و رطوبت همین قوت دهد مگر که بسیار از حد اعتدال بیرون باشد زیرا که این
قوت از خاصیت و طبیعت دم در وی حاصل اید و قوت جاذبه را حرارت و یبوست اعانت نماید مگر خارج
از حد اعتدال باشد زیرا که این قوت از خاصیت و طبیعت صفرا حاصل اید و قوت ماسکه را یبوست با برودت
تقویت کند مگر بیرون از اعتدال باشد بنا بر انکه این قوت بتحقیق از خاصیت و طبیعت سودا
حاصل اید و قوت دافعه را رطوبت با برودت مدد کند و یاری دهد مگر بسیار از اعتدال منحرف شود
زیرا که این قوت بتحقیق از خاصیت و طبیعت بلغم حاصل اید و بدانکه هر چه در کیفیات اربعه قریب
با اعتدال باشد جمله قوی بلکه قوای اربعه تمام اعضای بدن را فایده و قوت بخشد و متقدمان گفته اند که معده بمنزلهٔ
حوض است مر بدن را او لیم ماساریقی متصل بدان بمنزله جداول و اعضای زانست که اب از حوض بانها
میرسد اما علامت ضعف قوت جاذبه انست که طعام از فم معده دیر فرود گذارد و گرانی کند و مشوش سازد
و باشد که اختلاج در فم معده حادث شود و علامت ضعف ماسکه انست که معده طعام را نیکو فرو نگیرد
چنانچه بیشتر عادت میبود و صاحب علت جنبانی بیند بلکه اگر اندک حرکتی کند انچه خورده است بقی خواهد
بر اید و این حالت غشیان و بعد از نفاخ معده خالی شد و خوانچه خورده زود از معده با سعار و دیر از خارج
باشد نا هضوم و علامت ضعف دافعه انست که با وجود لطافت غذا دیر از معده گذرد و نفخ کند و بوی طعام
بحال خود دریافته شود و تحقیق این مدت چنانست که طعام هر چند غلیظ بود در معده صحیح بلا از نغ تا دوازده
ساعت منحدر نگردد و در شش ساعت در معده صحیح نماند بس هرگاه طعام لطیف قبل از رسیدن ساعت بر دو
ده میل کند دلیل ضعف ماسکه و چون مدت ماندن غذای غلیظ ترسد ضعف دافعه بود و غذای لطیف بر
عکس این باشد و علامت هاضمه علامات این قوتها بود و با علامت ضعف حرارت غریزی سبب را اعضا
سبب ضعف هاضمه است انها گوید چنانچه در بحث تاخ لف باراجع فتوری و در حلقه مضموم
فسادان بمعده باز دهد بمنزله فساد هضم معده با اثر مضرت رساند معالجات انجا که سبب
ضعف معده و قوت جاذبه معده بود باید دید و دانچه این ضعف از غالبی صفرا

بیست که در معده ریخته و بلغم معده بر آید و رنجه میدارد و وقوع غثیان و قی و بیقراری و تحلیل لاغری از پهلو
پهلو غلطیدن و دوار و سدر و خفقان از این جمله علامت اوست علاج این نوع تنقیه خلط باید کردن
بقی و حقنه ملاین مناسب و بعد از آن تقویت معده نمودن بجزهای لطیف و تقلیل طعام و چیزهای معتدل
و کاسرات النفع بکار داشتن مفید بود و تضمید کنند معده را بقوابض حاره مثل جمیع مصطکی و گلنار
و سنبل و قرنفل و صبر و افسنتین و امثال آن پخته و آب برگ مورد و اگر چنانچه این ضعف از سوء المزاج
بدستور گذشته باید نمودن و تقویت بمقویات که قبل از این تقریر یافت باید کردن و آنجا که سبب ضعف قوه
ماسکه بود باید دیدن اگر آن ضعف از کثرت خلط حاد حار محرق باشد در معده که بدان سبب طعام را
قبول نکند و دفع آن طبیعت کند علامت آن خفقان معده و قلق و دوار و تعطش اکثر اعتقادات تخت تنقیه باید
کردن چنانچه مرار را میان شکی طرار سبب سکنجبین و سفرجل و سفوفها که جهت تحریک شهوه مذکور در فراجات
قبل از این مذکور است موافق آید و اضمده مایل ببرودت معده بکار دارند و اگر از کثرت خلط بارد
بود در سطح معده که سبب دهشت و غذا را از باز فرو میکنید یعنی فرو نمی برند لکن از زیره از راه اسهال اخراج نماید
علاج او آنست که تدبیر تنقیه آن باید کردن چنانچه در فواق وغیره سبب بیان یافته و برودت گشته
عضو و دلیل سطح از آن خوردن جوز بوا و قرنفل و ارس و مداومت اینها اصلاح باید نمودن و بر پهلوی
چپ خواب کنند و دیما نافع آید و اگر از تحلیل تشنج معده یعنی سستی جرم معده باشد علامت آن ضعف قوت
بدن و عدم سوء المزاج و نفخ طعام بر معده و سوء هضم و دیگر فاش سستی ... در آن معده است علاج این نوع
مداومت نمودن هلیلجات است چنانچه هلیله سیاه را در دهن دارند تنها یا با جوز بوا و قرنفل وا
گر این ادویه را مسحوق در سیر حل کرده خورند نیز نافع است و اگر دست سنگدان مرغ صحرا آنرا خشک کنند
و سحق نموده با وزن مثقالی از طریفل با شراب مورد از شکار نمودن مفید بود و تعلیق سنگ راست بر معده نافع بود

و بمدرم

بمدرم از سوق آن با حماض سیب نمودن بسیار نافع است و بمدرم نعناع خشک سحق در شراب قابض نیز دلوان مفید
بود و اضمده قابضه مثل پیه و جفت بلوط و مورد و سنبل و قرنفل و مرزنگوش و کاک پیچ و زیره و اشباه اینها
بس نافع بود و غذا هم چیزهای قابض زمخت کننده باید و اول عصیر شربت سیب که بنان تنک بخورند و انبهای قرص
که سرو مغز جوز و نعناع در آن باشد و چیزهای کم شوربا و قلیها و اشباه آن مناسب بود و تعلیق در غذا نیز مناسب
است بکار است اب اهن تاب و سکنجبین بی ... اوفق باشد و از چیزهای پر رطوبت مرطبات معده احتناب
نماید مثل ... هندوانه و شفتالو و زردالو و خیار بادرنگ و خربزه و اشباه اینها و از فواکه آنچه ... و انجیر و خرما
و مویز و امثال آن نافع آید و آنجا که سبب ضعف قوه دافعه معده بود باید دیدن اگر سبب ان رکن سودا
المزاج گشته باشد یا امساکات علاج مشترک باید کردن و اگر مشارکت بود تبدیل مزاج معده بدستور گذشته باید نمودن و از سبب
روا داشت غذا و سوء هضم است دفع آن بقی کردن و ... بمقویات ... است متوجه شدن و این قسم نافع
را نباشد و دوای خود در قدم اسباب و علامات هر حال بدان دلیل است و بالجمله آنچه قوه دافعه را قوت دهد و تقویت
کند اب فواکه و سکنجبین ساده و هلیله پرورده و نقوع فواکه یا بیس و اطعمه چرب و نرم مثل غذاهائی که در آن تمر هندی
و اسفناج و چغندر و لحم مرغ و روغن بادام در آن جمع شود و باشند چنانچه بروغن بادام و مغز بادام و در این نوع لایق
و مناسبست و معده را بروغن مصطکی چرب دارند و آنجا که سبب ضعف قوه با ضمه ... باشد علاج ضعف باید کردن اگر سبب این
ضعفهای مذکور کرده بود علاج آن بنوعی که تقریر یافت کافی بود و آنجا که سبب آن ... عفونت و غذاهای ناشناسب بود
تغییر آن باید کردن و اگر موجب آن ضعف حرارت غریزی بود باید دیدن اگر در مزاج برودت غالب است
علاج رقیق ... باید کردن و اگر برودت مستولیست قریب بعلاج استسقا کردن و تدبیر آن کرد و در علاج
ضعف اشتهای سرد و غثیان و فواق سرد گفته شده بجا آوردن و هر معده که موجود در این نوع نافع است
و امراق مرغ بریان و دارچین و زیره و نخود که از لحم کبوتر بچه و کبک و امثال اینها باشد بس مفید است
و اگر با ضعف هضم معده ضعفهای عضوی دیگر باشد تدبیرات قوی تر باید کردن و در ارتعاش
حرارت غریزی شود جمیع معجونات و تفریح و طرب در این نوع کثیر النفع است و مرکبات معدله
در هوای حار و ترتیب با اعتدال و غضبهای با اعتدال و تشنیم عطرهای گرم و دیدن جمال محبوبان و دوستان

و استماع نغمات تخصیص که مغنی خوش الحان بود فایده عظیم بخشد و اغذیه معطره نیز بقدر مقدار
و اندازه و بوقت شربت سقوی نیز نافع است و مشاهده فلاکت و نکبت و هلاک کرده و از
این قوی الاثر است و اگر سبب این روایت خلط بود اول تنقیه باید کردن بعده تدبیر بالکلیت
ذکر یافت عمل نماید والله اعلم باب پانزدهم از مقاله ششم در عطش کاذب و اسباب و علامات
و معالجات آن باید دانست که عطش یکجهت عرض یا بجهت حرارت ریه و قلب است علامت آن
تسکین یافتن بهوای بارد بیشتر است که باب بارد و بسبب حرارت معده بود و علامت آن
برعکس تغلیل تسکین یافتن آن از آب سرد بیشتر است که از هوای سرد و گاه بواسطه پیوستگی مرور فم
معده بود بسببی از اسباب و علامت آن تسکین یافتن در حالت خواب است با سایر علامات سوء
المزاجات معده که در باب تفصیل ذکر کرده شده و گاه بجهت خلط شور یا غذای شور لذاع بود که بجهت
موجب لذاع طعم دهن و لحوق تناول غذای شور است و گاه بواسطه لزوجت و غلظت طبیعت
خواهان آب شود تا از آن ترقیق نماید و حل کرداند و علامت این جنس از لزوجت بلزد نفعه و
تامل غذاهای لزج است و علامت بلغمی در جنس دو قسم الست که این عطش با آب خوردن
تسکین نیابد بلکه بیشتر شود و گاه بواسطه آنکه آب در جنس نوع جزو بلغم گردد و جنس سبب بلغم است
بانضمام بلغم محرق گردد و موجب آن کرد که عطش گردد و در جمله این احوال جنس مقصود طبیعت سبب
حرارت یا یبوست یا نافرع نه خلط و غیره بلکه دفع و دور دفع آب بخرج کردن حاصل نگرد و لاجرم
تا هنگام حصول طالب بود و جنس این طلب اخفض ترتیب قرید قوم فاضله امان خست صادق بباشد
و اما عطش مرضی یعنی مرض سبب آن باشد جنس عطش در تبهای صفراوی و در برودت و سده کبد
و سوء المزاج معای صایم و غیر آن تدبیر آن موقوف بدفع آن مرض بود چنانچه در محلش بیان است و با برا
و بیان محتاج نبود معالجات آنجا که سبب عطش حرارت ریه و قلب بود تدبیر آن برد آنچه بالهم بود
یعنی بو بهای خوش خنک چون گل خیارین و عنبر و سیب و صندل سفید و نیلوفر و بنفشه و در حالی
هوا مسکن کنند و طلاهای بارد بر سینه اطراف تن و دعت و استنشق کردن و اگر وقت اقتضا کند

در کهدان

در کهدان لسان نشستن نیز نافع است و اگر بعلاج قوی تر احتیاج افتد مرض کافور و شراب صندل ابوق
کاسنی و عرق بید مشک و شیره خرفه و دوغ یخ و آب بغایت سرد انجمله مفیدات است و فواکه بارده
خوشبوی و اشباه اینها تسکین دهد و اینه نوع عطش در استنشاق هوای گرم و در فصول
حاره بسیار عارض گردد تخصیص که حرکت در آن بوانها واقع شود و اضطرابت گرم کرده
و مدد حرارت دل شود و کفن اعراض آن ادراب بغایت بیهار آن بلکه غسل با آن
آب نمودن عظیم فایده دهد و آنجا که سبب حرارت مری و معده بود باید دیدن اگر سوء
المزاج صرف علاج بدستور آن باید کردن و در صباح شیره خرفه بقند آشامیدن مفید بود در صالح
با تنقیه دو درون نیز فواکه حامض و آب بغایت سرد و دوغ ترش یخ که هر بس نافع بود و اگر
سبب تناول ادویه حاره حاکه بود باصلاح آن باید کوشیدن بچیزهای که تقطیف آن است اشتهایش
شیره خرفه و لعاب اسبغول و هندوانه و آب آرکدو و شربت لیمو سیر آب یخ سرکه و دوغ ترش
و اشباه اینها نافع بود و غذا گوشت مرغ جوجه ماکیان و اسفناج و کشنیز و کدو و قاتق تمرهندی یا آب غوره که
مناسب بود و اگر آب جو را با شیره خرفه مساوی با نبات انداختن فالحم بخته بروغن بادام اختیار
نماید بسیار مناسب است و اگر خواب کنند بر بالای آشر به بالهم بار طوبت و برودت انهار
بقعر تیز رسد عظیم مفید بود و آنجا که سبب که خلط شور بود در فم معده و غیره اگر تعلق نیافته
بقصر کردن برشت یا قدری فلفل سوده آشامیدن و آب گرم را با فلفل سیوم خولون نافع بود و اگر
با اینها تسکین نیابد برس خولون که عجیب النفع است بر وفق باشد تنقیه نماید بقی و مسهل لایق
موافق و آنجا که سبب خلط غلیظ لزج بود علاج آن تنقیه بدن است و بعد از آن ماء العسل
و جلاب با عرقها دهند و تمر تازه رسیده یا کرفس در این نوع بغایت نیکو بود و اگر خلط در
فم معده بود قی فرمایند و بعد از آن حب مشکی نافع است صفت آن بگیرند فلفل و قرنفل

و زنجبیل از هر یک یکدرم تخم خیارین دو درم مجموع را کوفته و بیخته بعسل سرشته جوارش سازند و در وقت نگاه دارند
و آب او را فرو برند و آنجا که سبب عطش جوع بود غذای غلیظ کثیف مانند انواع حلویات و ماهی شور و قدری
از میوه‌های ابدار چون خربزه رسیده و نارنگ شیرین فایده دهد و چون آن غذای مذکور از معده بگذرد
عطش زایل گردد و اگر گوارش تمام نیابد بقی دفع کنند والله اعلم بالصواب

باب ششم از مقاله ششم در بیان کمی شهوتها و اسباب و علامات و معالجات

آن باید دانست که شهوت کاذب و ارزوهای کاذب بسیار کلبی که هر چند غذا خورند برطرف
نشود چنانچه این اشتها در کلاب میباشد که هر چند چیزها خورند هیچ سیر نشوند و سبب این علت
یا خلطی بود سوداوی ترش و غیره در فم معده که همیشه از آن لذع کند یعنی بگزد و غدغه کند و یا ترشح
خلطی حار یعنی تیز که از سر بغم معده پیوسته میریزد و بحدت از آن لذع میکند و غدغه میکند و یا غلبه
تحلیلات و تحلیل بدن بود چنانچه بعد از استفراغات مزمن یعنی دور و دراز و بیماریها که امتداد پیدا کرده
باشند و تحلیل کشیده بود واقع شود یا کثرت حرارت معده و اعضا و هوای خارجی بود که قوت
ماسکه را در جمیع ضعیف سازد و مسامات متخلخل را گشاده کرده اند و غذا را پیوسته تحلیل میدهد
باشد و بدن بدل ما یتحلل مطلبیده باشد و یا بواسطه حدوث دیدان که آن کرمهای معده است
که در معده میباشند آنچه غذا بمعده رسد مجموع او را دیدان بخورند و نگذارند که باعضای دیگر رسد
و بدین سبب همیشه اندامها غذا طلبند و فم معده از آن تشنه گردد و تشنج از اثر آن درهاوش بالحقیقه
جوع این قسم و جوع غیر تحلیلات مرض اکثر غالب بود از جنس جوع صادق اشتها بود مگر آنکه از جنس
قصور قوت ادراکی او باشد که ضرر عارض آید و واقع باشد و تشنج را بهره که باید از آن خبر رسد و شرح
این حال دراز گردد و مقصود بالعلاج اینجا درین دو قسم بود و نیز گفته اند که اگر بعضی مرتاضان را
ببرد و دواهای سمی و غیره در کیفیات ... ربت وردد بیرون آید که هر چند چیزها بخورند درد معده آن
سگدار و بخار دفع شیر گردد و تفقی راکه از آن بدین باید خارج از بحث بود معالجات
آنجا که سبب این علت انصباب کثرت سودا بود بفم معده علامت آن کثرت ثقل است

که نامهضوم

که نامهضوم مخرج میگردد و نحیف شدن بدن مع سایر علامات سودا و حرقه معده در خلا و آفت طحال و غیر آن
علامات است علاج تخت تنقیه معده و طحال کنند بحسب واجب بفصد باسلیق و اسهل بمطبوخ افتیمون
و معجون نجاح و ترکیب الشفا را درین علت نفع عظیم است بعد از آن غذاها و سم تعلیق یعنی مربب
کمرزه مثل البزر بجته یعنی ... بسیار دهند و آنچه ضد طبع سودا بود النظم و خور و فواکه و اشربه و اگر در طحال ورمی بود
بعد از فصد و سهل و اصلاح آن کوشند بدستوری که در طحال بیان خواهد شد و سودا از معده که منهای آن بجمیع و اکش طحال
باز دارند و اشربه و ادویه و اغذیه مناسب این قسم طبیعت دهند و بعضی گفته اند که داغ کردن طحال نفع دهد غیر آن
سفید بود و این نوع سوداوی بعد از حمیات ربع مزمن که اکثر باورم طحال بود بسیار عارض گردد و آنجا که سبب این
علت نجم حاسف در برودت فم معده بود علامت آن چنانچه مرار اسپهبدی شده یا سوء هضم و نخافت بدن و سستی
آن بران دلیل بود علاج تخت تنقیه باید کردن بقی و اسهال حسب واجب با ایارج فیقرا و اشباه آن و تدابیری
که در فواق بلغمی و سوء المزاج بارد گفته شده جمله موافق بود و جمیع که در عطش گفته شده و اشباه آنچه مناسب دارد
لذات ضعف کرب است در جمله حذر باید کردن و آنجا که سبب نزله بارد که در معده خصومت پیدا کند بعد از تنقیه
دماغ و معده و سد نزله تدابیری که بان اشارت رفت ذکر یافت علاج باید کردن و آنجا که سبب نزله حار بود که بفم معده
میریزد تدبیر آن بدستورش باید کردن و تنقیه معده نمودن و ملینات با آنچه اینجا سوفقد از قرب بود اشربه معدیه
سعوری فم معده و مناسب ما هم درین باب جامع النفع است و آنجا که سبب غلبه تحلیل باشد از استفراغات
مزمنه و بیماریهای تحلیل ممتنع علاج آن در تقویت قوتها باید کوشیدن با غذیه مربب لذیذ خوش گوار معتدل و اشربه
قابضه کم ترشی و در زمان حرارت هوا در آب سرد نشستن و روغنهای بارد بر تمام بدن مالیدن و در
مقام سرد ساکن بودن و از تدابیر افراط استفراغ مقدم و از تدابیر تا بهین آنچه مناسب بود بکار داشتن مفید
بود از علامات و هرچه سبب یبس و تحلیل شود و از حرکات و اعراض نفسانیه حذر واجب دانند و آنجا که سبب
تحلیل وافر تمام بدن بود و بواسطه حرارت هوا و بسیاری عرق و قلت تغذیه و عطش غالب و حفظ تا با یا قاتی
بدن از غذا چنانچه باید است علاج آن تبدیل سوی هوا است که مرار امقرر شده و تغییر هوا کردن و تدابیری
که در تحلیل استفراغ گفته شده بکار دارند و سنجات باب بارد و غیره باید کشیدن که موجب ازدیاد حرارت
و یبس گردد و در تقویت ماسکه سعی باید نمودن و درین هر دو نوع تمریخ بدن بروغنهای سرد کردن و در آب سرد نشستن
افضل کردن و عطرهای بارد و اغذیه و اطعمه بارده تا بفم معده رسانند و از اشربه شراب اجاص و شراب نارنج و شراب

وشراب لیمو و تمر هندی و امثال اینها بکار داشتن و از اغذیه مطجنه باردان که از گوشت گوساله و خروس سازند و برنج
انار و بقول ترتیب دهند باشند و غذا را بیشتر شبها میل نکند و هرگاه بسبب تحلیل و تحریک حرارت سودا
مفرط باشد و دیگر سبب در معده بعضی کرم معده بود علاج آن مرض تیرش باید کرد والله اعلم

باب هفدهم از مقاله ششم در بیان کردن جوع بقری و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست

که هرگاه جوع کلبی بغایت مستحکم گردد و بدان مرتبه رسد که همه اندامها گرسنه گردد باشند میل طعام
نخواهد و طبع نرم بود و ... ضعیف گردد و ... ماه ... بیشتر شود ... جوع بقری گویند بسبب بسیار واقع شدن
این نوع ... سرد ... و در هوای سرد ... بدین علت افتد و علاج این مرض ...
... آنکه ... غشی و ... ضعف ... حرارت ... کردن ...
نافع بود مر علاج را جوع اعضا و غشی و دیگر جزا از جوع کلبی حادث گردد به تدبیر بود و غیر العلاج بود طبیب را
در تدبیر آن علت جز مراعات قوت مریض تا زود هلاک نشود و چاره نیست و تقویت آن
با دویه نیز بدین میسر شود و کرم ماء اللحم که اندک اندک تجرع کند یا در حلق او ریزد و اگر از کل العنب قطره
در حلق او چکانند قوت دهد و بعضی از معالجات غشی نیز بکار دارند و بعضی گفته‌اند اگر نقدر تریاق
فاروق بگلاب حل کنم و دهند مفید است و هم بسیار کنند تخصیص در آن غشی بسبب جوع آن
اغلب از تولد بلغم غلیظ لزج ... در فم معده و نقل آن بر آن ... کردن قوت شهوانی
نفاسد گردد مزاج آن و شیخ در قانون میگوید که گاه ضجانت که حدوث این علت از سوء المزاج
بارد بیت مفرط که حادث میشود در فم معده را و علامت او لاغری بدن است و بطلان شهوت
غذا و ضعف قوت و الم معده و احیانا غشی افتد بسبب قرب فم معده از دل و اکثر این علت عارض
میشود مر مسافران را و در برودت هوا و در زمستان شدید البرد و این علت را من باشد ولیموع
یعنی جوع بقری و علاج او خالی از تقدر و تعسر نیست و سزاوار آنست که در آن حالت غشی
کنند با شامیدن مثل آب سرد و بر روی او گلاب نیز پرشند و بویهای خوش بوییدن مثل
مشک و عنبر و امثال اینها و تضمید معده را ... گرم کنند و چون ... باشند
از زنجبیل ... جوارش ... در صحیفه

مع دو درم

علاوه در رم و رمیون ... و رم مجموع را ترتیب دهند چنانچه رسم است نافع باشد و بکار دارند والله اعلم

باب هجدهم از مقاله ششم در بیان کردن دق شیخوخت و اسباب و علامات و معالجات

آن باید دانست شیخ چون این مرض مناسبت با امراض معده داشت بنابراین ثبت
نمود در ذیل امراض معده او بود که بدانکه دق شیخوخت سوء مزاج یابسی بود که بر بدن مستولی گردد و بصورت
مدقوقان مشابه گردد و بعضی احوال پیران بر مریض طاری گردد و بعضی عارض گردد اگر چه وقت ضعف
پیری نباشد بدین مناسبت بدین اسم موسوم بود یا بسوء مزاج حار برودت نیز بر مزاج حار
گردد و این اغلب بود بلکه گزیر آنکه مقدمه این علت برودت مزاج است پیر و جوان و کودکان
بالغ را این مرض عارض گردد لیکن بجهت زیادتی مناسبت بر ایشان بیشتر افتد و اسباب وقوع این
مرض پنج است یکی آنکه در حالی کشاده شدن مسامات و تحلیل قوتها و حرص اعضا بر جذب غذا چنانچه
بعد از حرکات عنیفه و بعد از حمام واقع است آب سرد بسیار در کشند و بر آنجهت
اعضا سرد گردد و حرارت غریزی ضعیف شود و قوت غاذیه از فعل خود باز ماند و پس دوم
حاصل آید دوم آنکه بخار رطوبت رو بجانب دل آید و مزاج دل را سرد گرداند و قوتها از آنجهت
ضعیف گردد و تغذیه بدن از وضع طبیعی بگردد و فساد آن بتمام بدن برسد سیوم آنکه استعمال
ریاضت یا غیر آن رطوبات بدن بگدازد و تحلیل رود و حرارت غریزی از قلب مایل ضعیف
شود و قوی فتور و قصور یابد و سردی و خشکی بر بدن غالب آید چهارم آنکه استفراغ قوی افتد
و بدانجهت مواد حرارت غریزی ضایع شود و برد و یبس و ضعف قوی حادث گردد پنجم آنکه در
معالجات بیماریهای حاده تدبیر بالیه با اطراف فراط واقع شده باشد و بدانجهت مزاج
یکبار متغیر گردد و برد و ضعف قوی بدید آید و بیشتر بکاهد و در جمله احوال چون این مرض
مستحکم گردد علاج متعسر باشد و حکما دانند بدانند که ممکن الصلاح است و علاج کرده اند و این
سبب این علت یبس و برد معده و بعضی عروق دانند بجهت تشرب کردن جرم انها کم
سودا ... را علامت این مرض آنست که هضم ... و سحنه و چهره مریض خشک و ...

و با رونق و بطراوت باشد و اغلب رنگ مریض از صفرت بخضرت گراید زردی بسبزی که مایل بود
و آثار غذا از بدن ظاهر گردد و قوی میرود و ضعیف تر گردد باشد که طعام را اجزا الحفظ النقی براندازد
و یا غیر منهضم ببراز اخراج یابد و این قسم اغلب بود یعنی طعام را اجزا الحفظ النقی دفع کند و در بعضی
بدو قوقان مانند و بهر عضوی از اعضای ظاهر بدن او اگر دست مالند در غیر برودت هوا سرد
نماید و نبض او صغیر و بطی و متفاوت بود و لباس او ابیض و رقیق باشد و مدت این مرض باشد که سالها
کشد و بهشتاد علاج اصلی کلی و تدبیر این مرض حفظ قوت بدن و باعتدال باز آوردن مزاج و اصلاح
قوه هاضمه بود اما طریق آن آنچه طریق حکمای یونانست در علاج این علت آنست که هرچه رطوبت و حرارت
فزاید بمقدار قوت و مناسب ضعف و قوه بدن ایراد کنند و بدان عمل فرمایند و حکمای ترکیبات
و در تدبیر ترطیب کوشند و از جمله اعمال تجربه نافع یافته اند و نیز مجرب مؤلف دست است
که در اول مرض باید که مریض قدری از طعام در گرمابه معتدل رود و آن مقدار که عرق بسیار شود
مکث کند و بوقت بیرون آمدن تمام بدن او چرب کند بروغن نرگس و یا روغن سوسن و امثال آنها
و ترتیب و تدبیر دوا و غذا و شراب مریض چنان باشد که هر صباح ترنجبین پرورده یا مثقال
مربی قدری که خواهد بخورد و قدری از آن بعد چهار زرده تخم مرغ نیم برشت یا نبات سفید خلط
کم لعق کند و قدری از آن پنجاه یا شصت مثقال ماء العنب موجب ارتکاب نماید و قدری از دو ساعت
از این بحمام رود و قدری در حمام تمرغ کند و قدری از این اعمال استراحت ورزد و قدری از استراحت غذای
او را از جنس نخود آب و شوربای برنج با گوشت بره فربه پخته باشند و توابل آن از دارچینی و زنجبیل
و گشنیز و اسفناخ کم باشند و از جنس حلوا چون حلوای مغز بادام و عسل و اشباه آن مناسب باشد
و قدری از طعام مفید است بیلی اردی نامی که از مقربان حضرت خاقانی که ممدوح مؤلف است بود نام
قلمی گشت ... را این علت عارض شده بود و قریب ... سال در آن بمعالجات
بسیار میکوشید حتی که چند گاه بسمرقند رفته معالجه میکرد و تاثیر نداشت بعضی ضعف معده تشخیص میکردند
و نبود چون در آخر کار بمؤلف رجوع نمود مؤلف او را بماء العنب انداخت چند گاهی بدو مداومت
نمود و بعنایت شافی الامراض آن مرض بصحت تبدیل یافت و این واقعه فی سنه تسع و ستین و تسعمایه
بود و بعضی گفته اند که دهقان در این مرض مفید است بتخصیص از طبیخ کدو یا کچ و سفید طرخنی

افشره و استعمال

استعمال آن نمایند هفت بره و با بجه و پاک بسازند و در آن رسند و با کشت نخود و کشک ...
ده درم با برنده درم خشک ده درم انجیر با سیده عدد و در یکمن آب بجوشانند تا چهار دانگ آن
بماند صاف سازند و مقدار ده سیر از آن شوربا بستانند و ده درم روغن گاو و ده درم روغن بنفشه یعنی
ده روغن کنجد ... و بعد از روغن بادام بجه ... سه کرم ... حقنه کنند سه روز متواتر چنین بعد سه روز
گذرد پنج روز مهلت دهند و بعد از پنج روز باز سه روز دیگر حقنه کنند نافع بود و اگر از اینها اثر بیابد فاروق
مراودت نمایند و در خورد مقدار مریض نیز مفید بود و اگر تب با فراط انجامد و تشنگی آرد که در آن طبیعت
تصرف کند از سکنجبین الجلابی و مناسب باشد و در قبل از طعام و از جماع و استفراغات
و تعبها و هر چه خشکی فزاید اجتناب نمایند و در زمستان با آب سرد خالص مضرت کلی دارد و اگر ضرور
شود که طاقت تشنگی نماند آنگه سرد اما مدبر بود استعمال نمایند و اگر بعد از طعام شراب انگوری موجب
التفات نمایند مناسب است و تشنگی بود از آب سرد خوردن و بجهت قوت و راحت
و رب ... مفید بود ... از عجایب تجارب ... که جوانی ... در سن ... که ...
آن زکی ... بود او را ضعف ... هر چه خوردی ... و آنچه ... و قرار ...
او غذا ... و در قرب ... بود که دو ... او را از ...
... و ضعفش ... پهلو بپهلو ... آن مرض ... و سخن ...
... و خواب ... اطبای آن زمان ... سیم ... بتشخیص ...
حکم کنند و ... از علاج ... نمیدانستند که ... قرار دادند که ... مرده
آن مریض ... و عمدة الحکما و افضل الاطبا ... مولانا سلمان ...
میشود که چون ... مؤلف ... آن ... مقام ...
تعیین کنند ... وقت ... حضور ... از این مرض ...
طعام ... میل ... و تصور ...
که ... و معالجه ... مشغول ... مریض ...
که ... طعام ... میل دارم ... از آن ... الحفظ
خورانیدند تا ... شفقتی ... و اول ... ترکیب ...
این کتاب ... خورد ... تا ... روز ...

نوع غذا مبدل شوند و کسی که بخار ترش مبدل شوند و طراز هفته تمیز کن مبدل شوند و تشنه تا پانزده روز
قوت او در مدت جهان شد که از یک پهلو به پهلوی دیگر خود منصرف تواند و دو کس راه رفتن و مانع قیم حیان شد
که بعضا راه رفتن و باندک مددی برخواستن و در هفتم میگویند که غولاکی حکمان را اندرون خوب
میزد او و حمال بکشید و خود بپاهم میبرد و اما طراز ان در سه هفته روز دیگر روز از کسی کی سبل شوند
و دو در روز زنده شوند و بهمان ترتیب طراز هفته در ربعت تمام امر سوار شده باید دانست
که این حیث الحمد برای او نوشته و طریق مدبر کردن او و صفت او و ترکیبات قرابادین این کتاب …
انشاالله خواهد امد و برین طبق فقیر از بر مریض بود که او را همین نسبت بود به همان معالجات علاج کرده و از تجارب

اهل **باب دوازدهم از مقاله ششم** در هیضه و اسباب و علامات و معالجات ان باید دانست
که این علت حالتی بود که مواد فاسد غذائیه که قابلیت هضم از انها رفته یکبار حرکت کنند و انفصال
طلبند و طبیعت از روی عنف و سرعت و اضطراب دفع انها طلبند بطریق اسهال و قی یا هر دو و هیچ
حال از غثیان خالی نباشد و انچه از روی صفرا بود بالا سبک شود و انچه از بلغم بود باسهال مایل شود و این
مرض از امراض حاد بود و بعد فرد و … بنا بر روزگار … که بود که جون اخلاط فاسده غالب
شوند طبیعت بران غالب شود و بعد از تنقیه حفظ ازان کی حاصل اید که از هیچ دوائی آن حاصل نیاید و ازان
جهت است که شیخ الرئیس گفته که ما هیضه را حرکت مبارک مینهیم که جهت تنقیه بدن اما از بر که و مفاجات … بسیار
و بسیار مردم هستند که از بس که غذاهای مزمن و ازان فایده می خنند فاما بهتر انست که از غذا تا استحکام انقطاع
بدن هیچ چیزی نباید خورد اما اگر کودک بود یا ضعیف از شه متقدر که در وی بدید بارشتها فی الجمله پدید امده
باشد و از ابتدای مرض شبانه روزی گذشته باشد و مریض طالب غذا بود تعدیا از مزورها کی که
زنند که منفعتی داشته باشد باید دلهای … و در زیر بها و کوشت … و طعامهای غلیظ مجتنب بودن و اگر بغذا
میل شود و … داشته که وقت غذا دلها است جوجه جوجه را کباب کنند که از کشنیز و زیره و انار دان
ترتیب داده باشند مزیده دو ایک از افزود برین نافع و مقوی بود و انجا که اسهال غالب بر اعراض
بدید امده باشد گلاب ریخت که کهنه جرعه جرعه باید داشت و … و
سرد باید نشاندن و اطراف مریض را باید مالیدن و طرز … بعد تریاق باید دادن که عظیم
فایده بخشد و گفته اند که … اگر تریاق نباشد و در لنگ اب سرد رزده کفها یا را سرد دارد

سفید بود

سفید بود و انجا که غشی افتد اهتمام بقی نمایند و اطراف او را سخت بمالند و بوی صندلی
او را در بینی او ریزند و ماء اللحم در حلق او چکانند نافع باشد و اگر اندکی مشک در گلاب حل کنند
و در حلق او چکانند نیز نافع بود و رب ریباس و غوره نیز نافع بود و انجا که تشنج افتد خرقه را بر روغن گرم
بر عضوها او طلا کنند و بر قبل او … انها مالیدن او … ضماد مناسب طلا کنند و نیز بر پس
سر او بمالند و سفید بود و باید دانست که جمیع هیضه … باید که جمیع اعراض نیز … باید دیدن
که در حمی هیضه فواق نیز حادث گردد و علاج ان تنقیه معده بقی است و طراز ان تقویت معده کنند و بگلاب
گرم و قرنفل و غیر ان تسکین دهند و جمیع اعراض ببرد و در هیضه تسکین باید تا ممکن بود هیچ نباید خوردن
و استراحت و خواب باید که بود و بهتر انست که حب صبر و … باید … که تا هم …
مرهم بر تسکین اخلاط اعانت نماید و حب صبر و … در قرابادین این کتاب خواهد امد انشاالله تعالی
و جمیع اشتهای کی بدید اید و خواهد غذا … این … معده … و از اب سرد یکبار
و در نوشیدن احتیاط نمایند و … تا سه روز ازان … را مرض دارند و طراز ان تقویت
معده نمایند بان نوع که هر روز … کنند و حرکات معتدل کنند و اگر …
میل شود انچه مضر باشد معده … باید کرد و از چیزهای بد هضم … اخلاط چنانچه هریسه و کشک
برنج و خربزه و چیزهای ضعف معده اجتناب نمایند و بجماع مشغول شود بعد از هفته با اعتدال …
انهم در غیر وقت اشتهای … و در غیر خلوه معده و کسانی را که این مرض بسیار افتد اولی ان بود که با دو …
جمیع … که عبارت از … و دوای … مداومت نمایند و …
که در … است و … است بر بالای طعام احتیاط نمایند و … طعام
و از قبل از طعام … نگاه دارند و اب … بر بندد که مانع این علت است و اگر در
معده سبب او … نقلی و جوشیدن طعام و میل بسیار … پدید
… است … خوردن … و … نماید … اگر از طعام فاسد چیزی مانده باشد
از … مناسب باید … و … اشتهای غالب صادق پدید … نباید چیزی بخورند
و مطلق ترشیهای شیرین و خربزه و … و هریسه و … و غذاهای بی روغن غلیظ و تخم مرغ
و غذاهای برنج و شوربایهای … و اب سرد … سرد بود در غیر … هوای گرم

و فوائد که در حق حیوانی خرزهره استعمال شود زرد آلو و ترب و لعوقات و غیرها مفید بود و زعفران نیز بالخاصیه
بسعدی و اصحاب ... مضر بود و اگر در ضعف و بطلان اشتها گفته نافع بود و اگر ... شافی مفید
آید و اگر در آب سرد غسل کنند نیز مفید بود و در بیماران خشک ساکن بود نیز نافع بود والله تعالی اعلم بالصواب

مقاله هفتم از مقالات مذکوره در بیان کیفیت احوال جگر و مرارت و تشریح و امراض آن و اسباب
و علامات و معالجات و این مقاله مشتملست بر سیزده باب باب اول از مقاله هفتم در بیان
کیفیت تشریح کبد و مرارت و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست که کبد عضویست مرکب از عروق
و از تشبیه بدن فسرده ... که ... را خون کرده اند این عضویت و قوه جاذبه و دافعه
و ماسکه در عروق ... و در وی تجویفی هست که کیلوس را جمع شود و طبع ... باید بلکه در
عروق ... یعنی رگهای باریک که در جمله اطراف او هست ... و بجمله اجزا ... کنند و جگر آن
از جگر هر حیوان بزرگتر باشد و در درون بر مجاری استخوانی پهلو ... که از جانب
راست او نرم است و بر شبیه قطعه شش و بر جگر ... نهایت بر شبیه انگشتان با کف ها این ... منها
... که معده در آمده است چنانکه کسی چیزی را تمام انگشتان را فرو کرده ... زوائد
الکبد گویند و این زوائد در بعضی چهار باشد و در بعضی ... و شیخ الرئیس میگوید در بعضی ...
حد مماس بعض پهلوهاست و در بعضی نیست و ... جگر بمشارکت حجاب ... آن مماس است
و در تمام کبد غشائی پوشیده است و منفعت وی آنست که ... عروق کبد را بر نهادهای خود
نگاه دارد ... بواسطه آن حاصل آید و اتصال کبد با معده بواسطه این غشا
و عروق ماساریقا و ... عصب دقیق که از فم معده بطرف کبد آمده ... تمام بود و ... کبد
حار رطب است و منفعت کبد ... رفع طبیعت و طبع کیلوس و تحصیل اخلاط و تمیز و تقسیم
آنها بر اعضا و غذا و لون و پرورش بدن چنانچه از تقریرات ... در بعضی ابواب مذکوره مفهوم
میگردد و از اعاظم منافع بدن است و ... اسباب ... صاحب
شیخ الرئیس در قانون و در تشریح کبد میگوید که کبد عضویست رئیس و جوهر آن ... اقالیم
و غشاء ... اورا پوشیده و محل وی در طرف ایمن است و محدب او بر باطنات ...

مربوط است

و مقعر او مماس طرف ایمن در فم معده است و او را ... است ... اصبع و بر معده محکم شده
و بر مقعر کبد عرقی رسته که آنرا عرق الباب گویند و بعضی از وی در نفس کبد منشعب شده و بعضی
بیرون آمده جهت غذا که آنرا ماساریقا گویند و از بعضی امعای دقاق غذا جمع کنند و در شعب
داخلی جمع گردانند تا نضج یابد و اخلاط از هم متمیز شود و از محدب کبد عرقی رسته است که
آنرا اجوف گویند بعضی از شعب او در نفس کبد متفرق شده و فوهات او بفوهات شعب
متصل است جهت جذب دم و آنچه از خارج شده است اصل او بزرگتر است و او دو قسم
... قسمی با اعالی بدن منشعب و قسمی باسافل متفرق میگردد و ... و محل او در جانب
راست و شکل او هلالی است و مقعر او ... معده است و ... محدبی است ... جانب حجاب
او ... حجاب ... و مربوط است بر باطنات ... و کبد در خلقت مختلف افتاده در عظم
و صغر و در عدد اطراف یعنی بعضی ... طرف دارد و بعضی سه طرف و بعضی چهار طرف و بعضی پنج و در
... کبد آنست که عصارهٔ غذا با خون کبد و دیگر اخلاط و جوهر ...
منهضم از معده و امعای دقاق نفوذ میکند و عصارهٔ او بواسطه عروق ... باریک که آنرا ما
ساریقا خوانند منبسط میشود بسطح کبد و بواسطه قوتی که دارد در وی عمل میکند و از اخلاط ...
... نقل میکنند ... دیده اند که کبد در طرف چپ ... و طحال بطرف راست ...
بدیع است والله اعلم بیان مراره اما بدانکه مراره خریطه ایست ... از لیف جذب و امساک
و دفع یافته شده و بر زاید بزرگ کبد ... شده و در ... از جانب مقعر کبد منفذیست ...
... صغری ازان عرق ... فرود آید و از آنجا بدیگر امعا رود و ...
غلیظ ... و بعضی گفته اند که ... منفذ ...
... منفذ دیگر ... از زهره بقعر معده ... باشد و ازان ... صفرا بمعده ...
... ان منفذ ... صفرا بیشتر آید ... از صفرای ... باشد چنانکه در
امراض معده گفته شده و این از جملهٔ بیماریها باشد که ... الاعضاء الالیه گویند و منفعت دیگر
آنست که هرگاه زهره صفرا ... کند و ... ازان ... باید

تا بعضای اول دفع کند ریش و سوزش مثانه پدید آید و اگر دفع آن ماده بعضو دیگر افتد جراحت و ورم در آن
عضو پدید آید و اگر در تمام تن پراکنده شود یرقان پدید گردد و اگر بروده فرود آید اسهال صفراوی پدید
پدید آید والله اعلم. **اما علامت ورم گرم** بر آنکه تازگی روی و سرخی و سفیدیها و گوشتناکی
تن و قوی نبض تن آن اعتدال گرمی و تری جگر است و زردی رنگ و لاغری بدن و خشکی بشره دلیل
گرمی و خشکی آن است و لین رصاص و تیرگی آن و سختی گوشت و کم فرقی آن سردی و خشکی دلیل
لین و باریکی عروق و نهان بودن آن و نرمی گوشت و عرقناکی دلیل سردی و تری رطوبت است و فراخی
عروق و ظهور آن علامت بزرگی آن است و بزرگی و کوچکی اصابع نیز دلیل بزرگی و کوچکی کبد است **اما**
علامت ورم عظیم کبد تشنگی و ... سخت و ... [illegible] سرد و لذت یافتن از زدن ... [illegible]
روان و ... [illegible] طعام و حرکت اشتها از آب سرد و میوه‌های خنک و التهاب [illegible]
جگر و راحت ... بول و ... بول [illegible] و حرارت کفهای دست و پا [illegible] از سایر اعضا
تخصیص ... [illegible] نبض و صفرت بول و ... و سرخی ... دلیل حرارت کبد است
و بیاض لین بشره و لبها و زبان و ... رنگ ... آن و وقوع اشتها و قلت عطش و ... [illegible]
از سرد ... و راحت یافتن از چیزهای حار ... اطراف تخصیص دست و پا و ...
رطوبت ... و قلت میل بمیوه‌ها و آب سرد و ... بحمام و هواهای حار و بطوء نبض و بیاض بول
و کم رنگی براز و قلت وقوع ... دلیل برودت کبد بود **و اما ...** ... بدن و کثرت ... و ...
و ... و علبکی براز و ... و کثرت براز و ... آن وقت عطش و ...
گوشت یعنی سست شدن آن و ... که عبارت از ... باشد و تهیج روی دلیل رطوبت
کبد بود و خشکی بشره ... و کثافت و صلابت گوشت و ... و رنگ ... و خشکی
و قلت براز و بول و صلابت نبض و صفرت ... از ... و راحت یافتن از ... و ...
... [illegible] ... و متنفر شدن از ... و ...
... در جانب جگر ... دلیل یبوست کبد باشد **باید دانست**
که دلایل امزجه مرکبه ... از ... دلایل ... این امزجه ... تقویت تر باشد
و ... [illegible] ... و علامات آن دانسته

باب دوم

والسلام

ما بقی **باب دوم از مقاله هفتم در بیان گونه** ضعف کبد و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست که ...
از امراض اعضای مشارکه و مجاور و توابع امراض ظاهر که چون ورم و بثره و قرحه و اشباه آنها باشند ضعف
مر قوتی از قوای ... واقع شود یعنی این اسم عام را بر هر یکی از آن انواع خاص اطلاق کنند و صاحب ... در اصطلاح
اطبا مقصود کرده‌اند و سبب این ضعفها انواع سوء المزاج باشد ساده و مادی و خصوصیت وقوع ضعف مر قوتی از قوای
... از هر مزاجی ... است که در ضعف معده بیان شده و ضعف کبد ... بواسطه آفتی اعضای مشارکه
و مجاور را افتد و یا از ... و اشباه آن افتد خارج از ... است **علامت مطلق** ... یعنی کسی که در
کبد علت دارد آن است که رنگ روی او بیاض و صفرت مایل بود و باشد که برودت بر مزاج کبد غلبه کند ...
... میل کند یعنی ... و در وقت هضم ثانی ... در جانب کبد دریابد **اما آنجا که سبب ضعف** ...
جگر باشد علامت او آن است که براز نرم و سفید رنگ و بسیار آید و بول زنگاری و ...
... غالب بود چون ضعف جاذبه ... و آنجا که سبب ضعف ... باشد ...
... باشد و ضعف ... در اطراف ... پدید آید و بول قلیل و ... داشته باشد ... ضعف
هضم بول و آنجا که سبب ضعف ماسکه بود ... در جانب ... و ... کند ...
... **و آنجا که سبب ضعف** دافعه کند
بود صفرا و سودا و مائیت در خون ... بسیار ظاهر شود و ... براز و بول ... و ...
... و اشتها ... و علامت سوء المزاجات ضعف این قوی همان است که سبقت ذکر یافت **علاج**
آنجا که خلط ... باشد ... آن خلط باید ... و مدرات و ... شرط آنکه ...
از ... مزاج ... باشد ... که ... مناسب ... مزاج آن ... و اطرافان
تقویت جگر کند ... از ... باشند و آنجا که خلط ... نباشد ...
جگر ... که ... باشد تا ... تقویت ... و منع عفونت اخلاط کند ...
باشد ... و منع ... و حفظ قوت آن کند ... باشد ... که از اغذیه ...
ضعف هضم کند ... و ... باشد تا دفع مواد ... در وقت ... و اگر ...
... سوء المزاج ... بدید آید ... که ... از آن ...
زعفران ... یعنی ... و ... یعنی ... و انار و ... و ...

و قبل از آن و جمیع گاهی عرق آن و تخم آن و شراب دینار و سکنجبین بزوری و افسنتین و فندق و سنبل و قرنفل و مورد
و هر آنکه خشک کم سیم بزر النبج هلیونا خیار شنبر بزر قسط شقاقل جوز بوا قرنفل کل قند تخم کرفس زرشک با ماء
العسل بنجم ریکانه مرهم و گفته اند که کسی را که جگر او گرم شده و اشتهای او فرو افتاده از هضم غذا بعد الجهد ما قراری
علاج او آنست که بهو سینه طعام قلیل المقدار کثیر الغذاء سریع الهضم اختیار نماید و بتقاریق خورد و روزی
سه نوبت اول صباح و ظهر آن وقت عصر و ... و اگر بر بالای آن دوا مصلح باشند میل ننمایند و شیخ الرئیس
در قانون میفرماید که آنچه محکم مضر است بعطش بحال کون آنست در ریاضت و بر بالای طعام آب خوردن و لکن
ترتیب خوردن غذا چنانچه غذای لطیف و رقیق را از کثیف و غلیظ مؤخر دارند یعنی اول غذای غلیظ
خوردن و بعد از آن لطیف این بر خلاف قاعده است و دیگر آنکه آب سرد بر ریاضت و حمام و جماع
خوردن ناشتا و در میان خواب و بر بالای حلوا و آنکه شیر تنها خوردن و دیگر آنکه طعامهای غلیظ و لزج و
شراب شیرین و اشتهای گرم و آب نالی و هر چه در آن گلاب و با خاک یا سنگ یا گچ باشد
مضر بود و آب زه و آب گرم و کباب تخصیص که خام بود یا سوخته و جماع بسیار تخصیص بر غذای
معده و براستفراغ و چیزهای تیز و شور و مخفف و حقنهای حاکه و مبالغه در خوردن سردیها و امراف بر ادرار
و ادویه مسهله گرم و تیز بر قوت چون حب الملوک و غیر آن و استحمام بسیار نیز بجگر مضرت
دارد اعلم **باب پنجم از مقاله هفتم در بیان گرمی** سده جگر و اسباب و علامات و معالجات
آن باید دانست که سبب سده مجاری و منافذ جگر از حرکت عنیف بعد از طعام تخصیص که غذا غلیظ
و کثیف باشد و آنچه لزج و شیرین بود نیز سده جگر کند بسبب سرعت و استحمام و جماع که از طعام که مقداری
شروع در هضم بود نیز سده دارد زیرا که این افعال قبل از تمام هضم معده غذا را بجگر رسانند و فضله
غیر منهضم آنجا بماند و سبب تسدید گردد و گفته اند که نفس این اطعمه نیز با این افعال که اسهال
کند بجهت غلظت و ضیق مجاری جگر و شراب شیرین اگرچه تفتیح سده و تنشیش کند لکن سده جگر از جهت
سرعت نفوذ آن در جگر و ضرب مر او قبل از قبول هضم کبدی و تمام هضم معدی و اغلب شیر با آن حکم
دارند و کل چیزهای سوخته سده دارند و لحمی ظاهر است و گاه باشد که سیاه سعادین و فواکه قابض مثل
زعرور و کماد و زرولا نیز سده کنند و اشباه آن تسدید کنند بجهت درهم کشیدن عروق و گاه بود که بجهت غلبه یکیه
و درهم عرق پیدا آید اطراف آن بهم در رفته باشند و گاه غلظ خلط یا لطیف آن یا لزوجت آن سبب
تسدید کند شود و آن اغلب از ماهم خون افتد و سده که بسبب ورم عضو مجاری رگ و تنگ کمون

از مجاری

٣٢٠

ان مجاری را افتد خارج از بیجیف بود و باید دانست که سده که در جگر افتد اکثر در جانب مقعر واقع
شود بجهت آنکه کیلوس از این جانب بکبد در آید و عروق این جانب محدب باشند پس آنچه خام و غلیظ از کیلوس
بود در این جانب بماند و مصفای آن بمحدب رود و آنچه در محدب واقع شود سبب آن کثرت خون غلیظ
و ضعف قوة دافعه آن عروق و ضعف قوة دافعه عروق مقعر و ضعف ماسکه در آنجا باشد و گاه
که سده در بر جانب واقع شود و اسطفا بلغمی خلط مسدود و ضعف جمیع عروق جگر و گاه در اصل خلقت
عروق جگر تنگتر از مقدار لایق واقع شده باشد و مردمی که اطعمه غلیظ کثیف خشک بسیار ارتکاب نمایند
قابلیت و فتح این مرض بسیار بود و باید دانست که تخلیط سده که در جانب مقعر جگر افتد با اسهال بود و اگر
در کمر بود و تحلیل سده که در محدب بود افتد با درار شده و آنجا که سده محکم گردد و صدوث آن ماس جمع
با حمیات عفونی و باخره با استسقا ادا کند و علامات سده دو نوع است مرا آنکه ثقل رقیق باشد و سفید
و بسیار باشد بجهت آنکه کیلوس میباید که تمام میکر در آید بواسطه سده باز مانند و با معاقر و دو ابدی دوم
در جانب جگر الاقرب باید بود در دوما اگر سده مقعر باشد که این بیشتر در ناسار و ثقل محسوس بود
و تغییر حالت بر آنجا بیشتر بود و لکن در عدد بیشتر که این بیشتر و نفس مقعور شود و لکن در این نوع
نجابت یا شده و کم نضج بود و اکثر این صاحب سده کبد سبب قلت تولد خون بصفره مایل است و سفیده
گراید و چون این درد و لاغر شود بسیار باشد و نفس صاحب سده جگر با اسهال مشارکت چه با عضای
التنفس تنفس تنگ کند **علاج آنجا** که سده در جانب مقعر باشد و غیر بود تفتیح آن با رویه مفتحه
مسهله با مطبوخ و جز از آنکه چند روز منضجات داده باشند از مطبوخات عرقی و ماکه سده را انجه ساخته
و در اینجا مرادات محض و لون بود و جهت مابه سخاتی انها ماده را الجید که و منتشر شدن آنکه سده در تمام جگر و گاه
مسهلات سبب متقوی مشارکت کبد با مسال سهولت یا مضر مذکور دفع آن نماید و مسهلات نافع و معتمد
در این باب زیوند چینی است و در آب سازند با آب کاسنی یا ماء الاصول هر کدام مخلوط با سکنجبین
سازند یا بزوری چنانچه حرارت و برودت مزاج اقتضا کند و ایارج فیقرا نیز نافع بود و در این عصاره
اندک ریوند النفع بود و اگر با این مسهلات اندک و لیت ضار بیشتر و روغن بادام شیرین بیامیزند و سهال
را رقیق تر و بهتر کند و مسهلات مؤثر را بهیچ وجه استعمال نباید کرد زیرا که مسهلات قوی ماده را از اعضا
رفع ننمایند و سده جگر و بول کند قانع نیشو باشد که ماده بسیار را از مسالک کبد بکشند و سده مانع

ورفع آن شود و گاه باشد که سبب ارزیابی ... امراض عفونیه و اسهال ... بود در
سنگ ضعیف چنانچه اکثر کودکان ... احتیاج بمسهلات باشد و بنفخات منضج ... باشد زیر
... و برودت و از اصول معتدل ... اصلاح ... و معصور انار ...
... زعفران و قرص عود و ...
جگر سرد را تنقیه کند ... غذاها و سکنجبین ...
آن بمعصور انار ... و عرق کاسنی ... تخم کاسنی ...
قی ... شده باشد قبل از مسهل فصد ... انگا که سبب
در جانب محدب کبد باشد ... تنقیه آن باید ...
باشند یا از اصول معتدل ...
[illegible]

[illegible]

آن آنچه باید دانست که اگر چه کبد ... سبب آن ... ضعیف ... از غلظت و ...
باشد و با آن تعریب کبد ...
... کبد ... باشد ...
که چون دست بر آن نهاد ...
یا بدو یا سبب ... باشد ...
باشد که در زمان ...
وان نوع ... علاج آنجا که سبب ... نافع بود ...
[illegible]

نیز حرارت کم بود و این ورم یا در محدب کبد باشد که صلابت بود یا در مقعر و در تمامی کبد که می باشد اما بعضی گفته اند
که در تمامی کبد ممکن است و بسیار باشد که ورم حار کبد به جلا انجامد و باشد که صلب گردد در آن علاج
در بیرون باشد و با استسقا یا اسهال مشتبه گردد و هلاک گرداند و باشد که ورم در بعضی جگر حرارت کم بود
و باشد که در نفس ماساریقا واقع شود یا شارکت عضو دیگر یعنی باشد که در کبد یا در معده و در [illegible] باشد
باشد **علامات بباید دانست** که ورم محدب جگرگاه باشد که با ورم ذات الجنب مشتبه گردد و لوازم
اشتراک در بعضی اعراض چون سعال و ضیق النفس و درد [illegible] یعنی [illegible] و فرق
میان [illegible] ورم و ذات الجنب بدان توان کرد که صاحب ورم کبد چون نفس [illegible] باز کشد [illegible]
در شراسیف بالا [illegible] و ذات الجنب [illegible] در [illegible] و اعراض آن مذکور شده [illegible]
و ورم جگر [illegible] استسقا [illegible] رنج [illegible] در [illegible] سر انگشتان [illegible] ورم از کنار
استخوان پهلو [illegible] پس [illegible] کنند و اگر [illegible] این ورم [illegible] بیشتر [illegible] و [illegible] در این نوع
اندک [illegible] و خلط [illegible] خود [illegible] زبان سیاه شود و [illegible] علامت صفرا ظاهر بود
و نبض صلب [illegible] باشد و عطش [illegible] اندازه بود و تب محرق باشد و زبان سخت سیاه گردد
و انجا که ورم در جانب مقعر کبد باشد در نفس [illegible] کشیدن الم کمتر از نوع اول [illegible] و سعال کمتر بود
و عطش بسیار بود و شهوت ضعیف تر بود [illegible] در این نوع کمتر بود بواسطه [illegible] معده
و این نوع به فواق و غثیان [illegible] باشد [illegible] وقت که ورم [illegible] بود در آن وقت این اعراض کمتر باشد
و انجا که ورم عام بود [illegible] اعراض هر دو [illegible] یعنی اعراض مقعر و محدب کبد ظاهر [illegible]
عظیم تر باشد و خلاص از آن ممکن نبود و این قسم نادر [illegible] لیکن ممکن بود [illegible] معده [illegible] است
قرحه [illegible] باشد که [illegible] صورت [illegible] و در [illegible] سازد و طبیعت
از دفع آن عاجز آید و اجزای [illegible] کبد [illegible] کند و ورم تمامی در کبد حرارت گردد و انجا
که ورم در مقعر و ماساریقا [illegible] حرارت کم بود و علامت او آن است که ثقل [illegible] در معده و در بعضی
احوال مفهوم گردد با علامات ورم مقعر و انجا که ورم در ماساریقا فقط [illegible] علامات

ان همان علامات

ان همان علامات مقعر است لیکن در این نوع تب کم تر است [illegible] و اجابت [illegible] باز [illegible]
و بیشتر از [illegible] گفته اند که هرگاه [illegible] در معده ضعیف ظاهر [illegible] رقیق [illegible] و از علامات
[illegible] ورم کبد [illegible] ظاهر [illegible] و [illegible] اندک [illegible] در حوالی معده از جانب جگر [illegible] باشد [illegible]
[illegible] باشد حکم باید کرد [illegible] ورم [illegible] ماساریقا است و انجا که ورم در نفس [illegible] کبد [illegible]
از هر جانب که باشد [illegible] عظیم بود و تب سوزان باشد [illegible] جگر [illegible] باشد و تغیرات [illegible] دراز
گفته شده کم تر بود و گفته اند که [illegible] اسهال [illegible] از تفتیح [illegible] بود
و اغلب این مرض با استسقا [illegible] حار [illegible] محدب باید [illegible] را
[illegible] ورم [illegible] اسهال [illegible] **علاج انجا که ورم** حار باشد [illegible] فصد [illegible]
[illegible] و فصد از دست راست کنند از [illegible] باسلیق [illegible] فصد
[illegible] مشغول شوند و رعایت [illegible] که ورم [illegible] گفته شده اینجا نیز [illegible]
[illegible] المقدار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مقویات بکار باید داشت و باید که در ورم محدب اسهال [illegible] و در مقعر مدر [illegible] اگر احتیاج مسهل

شود و در اسهال مصالحه نکنند که قوت را ضعیف کند و اگر در طبیعت قبض باشد ملین طبیعت کنند تا مبرا حست مدام نشود و اگر در طبیعت لین مفرط
بود فی الجمله منع کنند بقرص طباشیر و اشباه آن تا اسهال [illegible] و هیچ وجه غذا و شربت المعتدل که بر طبیعت گرفت شود
تجویز نباید کرد و آب سخت سرد نیز مضرت است لیکن وقت احتیاج اندکی اندکی تجرع نمایند و اگر صفرا [illegible]
[illegible] نکنند که مفید افتد و در ابتدا بعد از فصد [illegible] بوقت حاجت بکار برند ۸ شربت سکنجبین ساده با عرق کاسنی یا بزوری
بعرق کاسنی و قرص زرشک و شراب دیناری و شیره تخم کاسنی و شیره تخم خرفه و هر شربتی که دهند مناسب ورم [illegible]
باید دلول چنانچه مرارا اشارت بیان شده نیز اگر ورم در محدب کبد بود مدرات ادرار بود و اگر در مقعر بود
ملینات مناسب بود و گاه باشد که تبرید احتیاج افتد و در آن وقت چاره نباشد از ادخال [illegible] قدری کافور
در شربت و در ضماد و اگر با این علت سرفه [illegible] و در شربت و عصارات مذکور کثیرا و رب السوس را داخل
دهند و در این نوع سکنجبین کم باید و لعاب بمصلحت سرفه و اگر عطش غالب شود و نیز حرارت بود طباشیر
را داخل باید دلول [illegible] مفید افتد ۹ اغذیه کشکاب ساده و گوشت مرغ جوجه اگر ضعیف باشد اگرچه
در این مرض هر چند غذا کمتر میل کنند بهتر خواهد بود ۱۰ ضماد صندل سوده در ورد و یا گل سرخ و سویق
شعیر با گلاب و سرکه مخلوط کرده نهند و ۱۱ در وقت ازدیاد این مرض استعمال باید [illegible] از شربه
عرق کاسنی مخلوط بعرق بادیان یا بعرق گشنیز و آن را بجای آب [illegible] اختیار نمایند مفید خواهد
بود با شکنجبینهای مذکور مناسب است ۱۲ غذا ۱۳ کشکاب [illegible] ۱۴ ضماد آنچه در ابتدا گفته شده
با فستق و زعفران مخلوط بگلاب سرشته نهند و اگر در وقت انتها آنکه از صندل و گل سرخ
اضافه نمایند نافع بود و باید که مقدار عرض و طول ضماد مقدار طول و عرض محل ورم باشد از خارج
پهلوها و در [illegible] مایل بطرف یمین راست تا رکن [illegible] ۱۵ آنچه در انحطاط بکار دارند
اشربه است [illegible] و در [illegible] باشند یا قرص [illegible] و در آن [illegible] باشند
مخلوط سکنجبین ساده ۱۶ غذا [illegible] زیرباج [illegible] چاشنی [illegible] باشند اما ضماد
[illegible] فستق و زعفران [illegible] باشند [illegible] با اسهال احتیاج افتد و قوع
[illegible] فلوس خیارشنبر [illegible] بادیان یا گشنیز و قدری روغن بادام [illegible] باید دلول و یا
مطبوخ که در آن [illegible] تمرهندی [illegible] باشند و اندکی غاریقون [illegible] باشند و یا شیره

تخم خیارین

تخم خیارین و تخم کاسنی را با قدری [illegible] باقدری شکر [illegible] و قدری [illegible] مناسب حال [illegible]
مقدار را شربه و غیرها مناسب حال مریض بر طبیب دانا متعلق است و اگر بعد از چهارم تا هفتم هر روز شیره [illegible] کاسنی و عنب الثعلب
و [illegible] قرص خیارشنبر و اگر زعفران و اندکی روغن بادام در شیره دهند و اگر مریض را قبض هم باشد [illegible] نافع است [illegible]
ملاحظه کنند مریض را و اگر در طبیعت مریض [illegible] بسیار را [illegible] تا غلبه نشود [illegible]
[illegible] عداوت آن با مزاج کبد [illegible] در اکثر امراض کبد [illegible] بتخصیص [illegible] استعمال [illegible]
و اگر [illegible] محض [illegible] باید دلول [illegible] ضعف و [illegible] مرض [illegible] میزان [illegible] نمودن و [illegible]
[illegible] و [illegible] اشتقاق [illegible] که در ورم [illegible] گفته شده [illegible] که هرگاه ورم [illegible] از ورم و [illegible]
مذکور [illegible] شود [illegible] و [illegible] کرده و [illegible] مریض سخت لاغر و نحیف [illegible]
[illegible] و [illegible] کرده [illegible] شود و در آن وقت اهتمام تمام در [illegible] باید [illegible]
قویه [illegible] باید نمودن و [illegible] در [illegible] است و [illegible] مرض [illegible]
[illegible] و علامات آن چنانچه در بحث [illegible] ورم [illegible] شده [illegible] اعراض [illegible] باید
تا [illegible] اسهال [illegible] است علامت [illegible] شود و [illegible] است علامت او [illegible]
که در [illegible] ظاهر [illegible] و [illegible] انفجار [illegible] ظاهر [illegible] حدت [illegible]
احساس کند [illegible] اسهال [illegible] باشد چیزهای نرم و ملین باید دلول تا طبیعت [illegible]
خیارشنبر و [illegible] با انجیر دلول مفید بود و [illegible] باشد چیزهای ادرار کننده [illegible] باید دلول
چون شیره تخم خیارین و کاسنی و خرفه و شراب [illegible] و شراب [illegible] و ماء الاصول [illegible] نافع است
و گفته اند که [illegible] باشد [illegible] ورم [illegible] کند [illegible]
چنانچه گفته اند که هرگاه معلوم شد که [illegible] بانفجار رسید [illegible] ورم [illegible] پهلوها معلوم
باید کرد مریض را [illegible] دارد [illegible] باید [illegible] انگشت و [illegible] ورم [illegible] تا [illegible]
[illegible] و اندکی اندکی [illegible] تا پاک شود [illegible] و [illegible] زخم [illegible]
نمایند تا صحت حاصل شود و [illegible] و هرگاه [illegible] انفجار [illegible] شده [illegible]
کنند و آنچه در این باب [illegible] نافع است [illegible] تخم کاسنی [illegible] کنند

و دم الاخوین و گل سرخ و طباشیر از هر یک دو مثقال شربتی مثقالی با ماء العسل یا جلاب اگر حرارتی باشد با سکنجبین و اگر
گل مختوم یافت نشود گل ارمنی بدل است و غذا اسفیدبا با زردهٔ مرغ و نان شسته پخته و روغن و زردهٔ تخم
بادام بر افکندن و کم خوردن نافع است و اگر اماجی کدو و سبزی تازه بره و انچه که رز و حب [illegible] داشته باشد و [illegible]
بود و مربیه که زردهٔ تخم مرغ و حبه و در آن باشد و اشباه اینها مناسب بود و باید که مریض در این ایام از هر
زور و عنف اتقوه مجتنب باشد و اگر الاسی و [illegible] نشم [illegible] باشد و این اغلب الاسی مجانب توانند بود جائی که نبود
از انکه [illegible] شود [illegible] ران زاست را مراع استسلال [illegible] و عصفر را انگاه دارد و صفاق و در و بر انخیز تا نقصان
بان نرسد و تا بچه و در آن سازد و مریض را راست بدارند و دست بر انجانب [illegible] تا ربها
تمام [illegible] الذیر انگاه [illegible] بر رو یا بندان مرهم جراحت کنند و بر کشش ران باشتک بستن چنانچه در فتوق [illegible]
اندر [illegible] مرهم مناسب بود و اگر در میانی سوراخ کهول [illegible] ران بر امریض تخدیر کهول [illegible]
در نیابد [illegible] بود و خطران قسم از اینها بیشتر بود زیرا که اگر [illegible] سوراخ کنند و هر که بیرون فکنند احشا را
تباه کنند و اگر بیرون کند عظیم دشوار بود و [illegible] و [illegible] بد [illegible] شود و انجا که [illegible] صلب [illegible]
از صلابت محکم و [illegible] و لاغر شدن عضلات مراق و [illegible] شدن [illegible] محکم [illegible] و سقوط اشتها
و کدورت رنگ بشره و قلت بول و تعفن [illegible] در اغلب احوال و زایل شدن اعراض ان [illegible] ران دل
کرد و علاج بتخفیفها [illegible] نرم کنند و از [illegible] نرم کنندهٔ لعاب و از طبیخ انجیر و مویز [illegible] و اصول [illegible]
و [illegible] علاج باید کردن و اگر ضیق غالب باشد استفراغ ان کنند مناسب باشد و این ورم [illegible] علاج
[illegible] تخصیص که سرطان باشد [illegible] در روز [illegible] سازد [illegible] سرطان [illegible]
انچه مناسب باشد بکار باید داشتن و انجا که ورم سرد باشد [illegible] مطلقات و محللات استعمال باید
نمودن و در اکثر احوال چیزی که قابض و خوشبوی باشد با اینها یار باید کردن تا حفظ قوت و منع [illegible]
حاصل کند و در [illegible] مقصود در دع است قابض قوی مناسب باشد [illegible] ظهور [illegible] نضج [illegible]
[illegible] باید کردن [illegible] وقت منافع بود [illegible] نضج و تحلیل [illegible] باید نمودن و اگر [illegible]
بارد [illegible] معده [illegible] سرد معده گفته شده است [illegible] نافع [illegible]
[illegible] باید و انچه نافع است [illegible] زعفران و سنبل است و [illegible] اشربه و [illegible] و لک و دسارون

و ماء الاصول

و اسارون و ماء الاصول با روغن [illegible] که از جهت ورم [illegible] انفع است و مطبوخ افسنتین با [illegible] جهت ورم معده [illegible]
صفت مطبوخ موافق جهت [illegible] از هر یک [illegible] افتیمون افسنتین [illegible] ملوکی مرضوض [illegible]
از هر یک چهار درم تخم خیار تخم کاسنی و [illegible] تخم کرفس [illegible] بارنقون از هر کدام دو درم [illegible]
ان شربت و [illegible] صاف کرده [illegible] خیار [illegible] و [illegible] شکر [illegible]
نافع باشد و انجا که [illegible] از ان [illegible] در جگر [illegible] علاج ان است که [illegible] فصد کنند [illegible]
ان [illegible] الاسی [illegible] بکار دارند و گفته اند که در این نوع [illegible] حرارت غالب نباشد [illegible]
[illegible] و در شراب انگوری [illegible] نافع بود [illegible]
[illegible] از ان [illegible] علاج او [illegible]
[illegible] تا ان [illegible]
در بیان [illegible] احوال سوء القنیه و اسباب و علامات و معالجات ان [illegible] **باب ششم از مقاله [illegible]**
[illegible] ضعف [illegible] در جگر [illegible]
[illegible] گفته اند و [illegible] بشره [illegible] گفته [illegible]
در [illegible] بشره [illegible] بطریق [illegible] و این علت را سوء القنیه [illegible] و این مرض [illegible]
استسقا باشد **[illegible]** که [illegible] بشره و صفرة و بیاض [illegible] و [illegible]
[illegible] باشد که [illegible] در تمام بدن [illegible] چنانچه هر گاه انگشت بران نهند [illegible]
[illegible] سوء المزاج [illegible] غالب [illegible] باشد که [illegible] باشد [illegible]
و [illegible] که [illegible] گوشت [illegible] شده [illegible]
شود و اگر [illegible] او [illegible] ان [illegible] بسیار باشد [illegible]
[illegible] سوء القنیه [illegible] او [illegible] باید کردن **علاج سوء القنیه** [illegible]
[illegible] و این مرض را [illegible] و علاج کردن [illegible] باید کردن تا [illegible] استسقا [illegible]
[illegible] باشد [illegible] در علاج این مرض است که [illegible] و [illegible] کنند [illegible]
[illegible] مناسب [illegible] و اگر [illegible] کنند و [illegible] بران [illegible]
[illegible] و [illegible] معتدل المزاج و [illegible]
المسک و [illegible] و غذاهای [illegible] بکار برند و [illegible] باشند و [illegible]
شربت [illegible] و شربت [illegible] و [illegible] و اگر [illegible] صفرا [illegible] غالب [illegible]

[illegible]

بشرط بعد از تنقیه مسهل مقوی معده از ترکیب باید و اگر خلط غلیظ باشد بعد تنقیه آن غذاها و شربتهای منضج مفتح ملطف خورند
و دواها از ادویه حاره و استعمال بر حذر باشند و همچنین از فواکه بارده و رطبه و در مسهل و علاج این مرض مطلقا باید
که از چیزهای خوشبوی مقوی جگر داخل سازند چون عود خام و مصطکی و امثال آن و ادرار اگر خلط سفید را
بقیه اسهال دفعات کم ساخته باشند تدبیر ادرار کنند و در تفتیح سده کوشند و فصد را ممنوع
دانند مگر وقتی که تحقیق دانند که سبب سوء المزاج احتباس خون حیض یا بواسیر است تخفیف
تصفیه خون بمسهل خفیف چون حب [illegible] و طبیخ افسنتین و امثال آن و در اسهال خون اندک اندک از رگ
که مناسب آن امراض بود بیرون کنند و در اخراج آن مواد نیز سعی نمایند تا توانند اگر بفصد اصلاح
یابد بفصد جرأت نمایند [illegible] در این مرض گفته اند [illegible] شراب افسنتین خوردن نافع بود و اگر
که ضعف معده ظاهر باشد و در تقویت آن هم باید کوشید [illegible] و با ضعف معده چون این مرض کم افتد
و چون این مرض مستحکم شده باشد [illegible] باید [illegible] و در تنقیه بهتر باید کوشیدن و اگر بجای آب و طعام
اگر اوقات شیر شتر خورند نافع آید و اگر بول شتر را با شیر او ممزوج دهند انفع خواهد بود و پیوسته
معده و کبد را گرم باید نگاه داشت بتکمید [illegible] و [illegible] سفید بود
طاری شده بود طبیب فرمود که تا ترنجها از وی منع کنند و [illegible] مجرب است [illegible] از این مرض
و کاهی که آب [illegible] است [illegible] با عسل جهت غذا [illegible] اورا
[illegible] قند و [illegible] طبیخ [illegible] قدری بود [illegible] علاج [illegible]
و دیگر در این مرض [illegible] پیوسته [illegible] که در هر هفته [illegible] روز [illegible] دهند از [illegible]
معصور و از آب منع کنند و گاهی بجای آب عصیر برگ کاسنی با [illegible] کاسنی [illegible] آب
جوشانیده باشند و [illegible] از خوردن اینها البته قدری [illegible] در دهن نگاه دارند و آب [illegible] فرو برند
و غذا کباب از گوشت [illegible] جوان یا کبک که بی نمک باشد [illegible] از غذا و شربت البته [illegible]
چیزی در دهن نگاه دارند و آب [illegible] فرو برند و اگر تابستان باشد یا اگر بهار [illegible]
اندکی از خربزه یا [illegible] از [illegible] نیز مناسب است و از چیزها از مرض [illegible] مانند شربت
[illegible] علاج نمایند که در این علت اکثر النفع است والله اعلم

باب [illegible] از مقاله [illegible]

باب [illegible] از مقاله [illegible] در استسقا
استسقا یعنی طلب آب بسیار کردن و اسباب و علامات و معالجات آن [illegible]
که جزء مائی که [illegible] از معده بکبد منجذب گردد و جگر را در آن تصرف که لایق آن باشد نماید و جمیع
اقسام اخلاط و رطوبات بر وفق تدبیر طبیعت تخفیف کند است از ابتدا [illegible] ترتیب [illegible]
بدن وجه لایق نماید و فضلات را اخراج کند [illegible] اعضا تشنه شوند و از جگر آب طلبند و آن رطوبات
زاید در ظل [illegible] اعضا [illegible] و غیره در آید و باشد مزاج آن اعضا را فاسد [illegible] حرارت [illegible]
انها و بنابر آن آن اعضا متورم [illegible] چون [illegible] انگشت در آن فرو نشیند [illegible] و این مرض
را بواسطه این غرض غالب که تشنگی است استسقا نامند و سبب این ضعف موجب استسقا در انواع
سوء المزاج بود چنانچه سابق مبین شده و اکثر و اغلب از سوء المزاج بارد رطب عارض شود [illegible]
سرد بود که [illegible] از حرکات عنیف و حمام گرم و جماع و [illegible] طعام گرم [illegible] شده و بر [illegible] ضعیف کند
و استسقا از سوء المزاج حار یابس نیز باشد و آن چنان بود که حرارت رطوبات [illegible]
او و در [illegible] رطوبت غریزی را کم سازد و ضعف حرارت غریزی بتحلیل [illegible] و موجب ضعف کبد
شود و اعضا تشنه نمانند و آن رطوبات گداخته و مائیت [illegible] شوند [illegible] گردند و سبب این مرض
شوند و گاه باشد که سبب حدوث این ضعف سده کبد بود چون مستحکم شود ضعف غالب گردد [illegible]
یافته در محلی [illegible] سبب [illegible] او ورم کبد و ماساریقا بود که آن سده بزرگ است [illegible] سبب [illegible]
فضلات بود از اعضای [illegible] و غیره چون طحال و کلیه و ماساریقا و [illegible] و معده و رحم و [illegible]
در آنها که بالعرض [illegible] کند تمام [illegible] شده که در راه کلیه افتد و مائیت [illegible]
سابقا باشند مر وقوع این مرض را شیخ الرئیس در قانون خود میگوید که اکثر در ضعف کبد را السبب [illegible]
استسقا توان گفت لا بحقیقت سبب و اصل استسقا مائیت [illegible] و رطوبات [illegible] باشند پس
استسقا مرضی بود [illegible] بدانکه مطلق استسقا سه نوع است زقی و لحمی و طبلی نوع اول که عبارت از استسقای
زقی است [illegible] رطوبات مائیه یا مائیت در فضای شکم جای گیرد و میان [illegible] و صفاق و این بیشتر باشد
و با میان [illegible] و امعاء [illegible] و الباء [illegible] بر [illegible] که شکم [illegible] افتد و صاحب
این علت [illegible] از پهلو به پهلوی دیگر گردد در شکم [illegible] از [illegible] و [illegible] مناسب [illegible] مزاج
[illegible] باشد و حدوث [illegible] وقوع این مرض از [illegible] غلبه رطوبات [illegible] که در مجاری طبیعی [illegible] شدن [illegible]
[illegible] سبب [illegible] از موانع چون سده و غیره در مجاری [illegible] باز ماند [illegible] آن [illegible] و بطریق

ترشح از مسام آن اعضا در درون بدن میل کند و جمع شود یا از جهت محبوس شدن مجاری حرارت که لازم احتقان مولود است
در آنجا اثر کند و بطریق بخار از آنجا بخارج آن مجاری به اطراف برسند و بسبب معطل گشتن و جمع شدن و باشد که آن رطوبتها
در راه سبب ارتقا بمانند و یا از مجاری که در میان کبد و کلی است و یا از مجاری که در میان کلی و مثانه است و در آن
مجاری تفرق الاتصال افتد که واقع شود بسبب مولود رقیق از آن محلها بفضای شکم فرو دایند و جمع شوند و گاه باشد
که چنان اتفاق افتد که سنگریزه که بمثانه آید و از گذشتن آن در مجری قطعی افتد و مولد دل
تمام در شکم ریزد و این علت بسبب مقعدات دیگر نیز پدید آید و آن آنست که بعضی رطوبات که سبیل دفع
میشود و راه نیابد که از جگر گذرد و بمثانه رود از قعر کبد بعضی عروق که بسته متصل است میل کند جهت طلب
دفع آن ستره که مجمع ابطال جیانی الجهد ان جانب راه خروج نیابد و بماند و بمرور در فضای شکم راه کند
و جهت ابتدا و سبب غلبه مائیت یا ضعف قوة مجره است که آن منزلت است مثال قوة دافعه کبد و جاذبه کلی زیرا
اینکه بچون مختلط است در کبد قوة دافعه جگر از آن جگر فرستد و کلیه اجزا از خون جدا کند بجهت نکند پس هرگاه در
اجزا قبول نکند باز گردد و در مجاری باز ماند و یا افراط شرب آب شده داشته باشد و مجرا ممیزه از جدا کند
آن و یا کد احتقان اخلاط و اعضا بود بیکبار از حرارت مفرط و وقوع سده بآن در مجاری و باید دانست
که بر این اقسام استسقای زقی بود که تمام اجزا را باید شناخت که بدان راه دفع آن توان گشود و نظر تو بسبب
و ترشح بیرون شدن این مولد غالب از مسام امعاء الاحشا و دل و جگر و شکم امری بغایت صعب
و بعید الحصول است و نیز چون اکثر اعضا در این نوع چون لسدارت اند و در تحلیل این مادة استعمال
بادویه قویه لازم است از استعمال این ادویه با عضای سائر مضرت بود و مرض در آن افتد تا انجامد
مشکل بود و مع ذالک قوة میل بغذا از جهت ضعف معده و حرارت غریزی چنانچه باید حاصل نشود و
ضعف احتمال ادویه قویه و استفراغات کلی و منع رسیدن مدد که ساختن آن مرض بغرور امیدوار شدن
حرارت غریزی بتدریج و بول نشدن آن حب باشد در او آخر اختلاج عقلی پدید آید جهت فاسد شدن
مزاج دماغ و وروم نفخ اما علامات استسقای زقی ... رنگ روی و کرانی اطراف و شکم با ورم و تهیج
اجفان و بعضی اطراف چون تمامی پایها و پا رنگ شدن گوهر و برآق شدن پوست شکم و بعده آن و هلالی شکم
برتر از که اگر بیار حرکت ترشح ملحق شود و آن اگر از پهلو به پهلو گردد آواز آب محسوس شود چنانچه از مشک
پر آب آواز مسموع گردد و باشد که قضیب و خصیه نیز ورم کند و اینجا که سبب استسقا و شرب باشد در فی
رقت حرکت

رقت حرکت چنان بندد که اسهال او در میان است میکند و در این قسم اغلب از ترشح که از آن که
حوالی امعا و ترب واقع شود و هرگاه این مرض استحکام پذیرد و سرفه پدید آید و از جهت مزاحمت آب
به پرده های احشا ضیق النفس نیز حادث گردد و بول اندک اندک باشد و بعضی را در رانها و ساقها
نیز ورم ظاهر گردد و در بشره اوقات رنگ ورم لون رصاصی را آید جهت قصور و تمیز ممیزه و وقوع ظهور ران
از رقت است وجا باشد که آن رنگ صفرا احمر بود و نیز چون و انجا که سبب ضعیف کبد و التهاب سودا
بود باشد بقع معده و از آنجا با امعای صایم و از آنجا بکبد و لون بشره بسیاهی و سبزی زنند و نفخ طحال
دلیل بود و اینجا که سبب استسقای ارتباط اخلاط بود و حرارت قوی بتحت اما بیشتر در شکم گاه و نفخ و یبوست
گاه پدید آید و برازه و بول در این نوع صدمی و غیره بود و اگر استسقا که از حرارت واقع باشد این
نوع علامات ظاهر باشد و اینجا که سبب امتلا است که باشد با وجود ورم کبد ابتدای ورم در پا بود ظاهر شود
او آنست که اول سرفه خشک پدید آید و بعد از آن در سینه تولد کند و ضعیف نیز شود و علامات سوء المزاج
ساذج با علامات این مرض ظاهر باشد و نیز علامات سدد دلالت اعضای مجاور مشارکت کبد و گاه بود که در دل
رنگ از مشاهده ظاهر گردد و آب در فضای شکم جمع شود و این دلیل شدن مجری باشد و این بتحقیق استسقا باشد
و باید دانست که استسقاء ضیق النفس بود و شهوت ضعیف گردد و عطش مفرط باشد لیکن در پا ورم سبب
بار کمتر بود و ورم در پا زودتر از اظهار بظهور آید علاج بدانکه تدبیر مطلق در استسقا دفع مادة معده و دفع
سوء المزاج معده و کبد و تقویت دل و اعضا است بطریق تدریج و تبدیل سوء المزاج و تقویت کبد و دل و عروق
معده و دفع وطریق استفراغات اکثر بسبقت بیان یافته لیکن در این مرض انجه لایق و مناسب است
بتر تمیز که انسب و الیق بود بیان کرده است لهذا بدانکه دفع مادة این علت بسه وجه باید کردن اول آنکه
از آب آشامیدن و نان و متعلق از دیگر و طعام و فواکه الا از شربت آن مقدار که ممکن باشد در این
را باز دارند تا یکی و عطش مدد مادة منقطع گردد دوم آنکه نیز بتحلیل زود و گاه از شربت سلاق شود
و آب لارشربت توان اختیار نمود با عسل یا عرق کاسنی یا عرق آن شیر شتر و اگر بول گردد ممزوج و اسهال
بود وجه دیگر حفظ قوة بغذا احتیاج افتد که مرغ یا نان با عسل دهند و اگر مریض بمرغ میل
نداشته باشد قدری کبک بسته باشد کرده و روغن و نبات پخته دهند بشرط آنکه نمک بود و بهیچ غذای غلیظ
ولزج نباید داد و از شیرها نیز مجتنب باید بود تا فرصت کار شود و ندهند و هم آنکه نفخ و سعال
و ادرار در حقیقه بتقلیل مادة کنند و تنقیح در قارورة لفته و چون مادة این مرض در خارج عروق در

محل جستن غالب است بطریق ترشیح و بخار و غیره و دفع آن هم بهیچ نوع نتوانند و دل بیمار بسیار زیاد و پر و قوت او زیاد و طبیعت
نباید کرد و بیکبار دو دو بار روسه بار رطوبات ازاله آن نشاید کردن و به دفعات و فترات استسقا زقی آب را باید کرد
تا قوت بر جای بماند زیاده خیال ذو الدواتها که در دفع این مالیخ با سهال و ادرار مجرب است بگیرند بعدرم دلاک مقصول
بعدرم زعفران بعد از آن جلد سیاه در تخ ایت مخنق و جلاب در آب اشنان فارسی بپزند جالینوس
نویسد که ورم اشنان فارسی در آب ... هم با ورد در روم با سهال و دفع این آب کند و دوا دیگر
ستن ... قرص با زبول در آب مخنق یاد و معصور ... اگر صفراوی بود هلیله زرد و در بوند با آن
بار باید کرد و اگر سوداوی بود با افتیمون با اعلیغون و هلیله سیاه و اگر بلغمی بود با حب ... با حب جالینوس
بنافع بود و در ... اگر مالیقی سولود را تخفیف نماید بمفرقات چنانچه حمام گرم با آب و حرکات بمعون و در...
و در ریگ گرم نشستن و ارزن برشته ... گفته اند که اگر بطبیخ خار ... انگبین ... اگر بنوشند نافع بود
که در باعث ... مثل ... و جست ... آن را بر کرفس ... بزند
و تقویت دل بردارج حوشی ... و غیره کنند و جمله ادویه ... داخل سازند و حرارت
عزیزی را برافروزانند بمفرحات و حرکات معتدل ... و دیدار دوستان و عزیزان و محبوبان
و اسید وار بهاو نغمات ... و اشیاء ... و انجا که سوء المزاج حار ... باشد ... غذا بمر
نوبت باید کردن چنانچه روزی در تعدیل حرارت مزاج باید کوشید ... آب کاسنی با شکنجبین و
اطلیه و اضمده مناسب بر کبد و روز دیگر در تفتیح و تنقیه ... مطبوخ ... آب ... عنب الثعلب و غیره
و روز دیگر در این طبیعت و تعدیل ... اهتمام نمایند ... و در اینها ... روغن بادام و گل
... مثل ... و آب ... و غیره و گاهی تقویت ... گرم ... مربای
بالجمله چنین ... و ... نافع باشد و در هر سه روز و چهار روز قرص ... بمعون ...
و در هر روز دوا ... با سهال ... دفع کند و بدهند ... و طرار از آن اصلاح حرارت
آن مثل شراب ... و غیره کردن و تسکین عطش با آب ... و شربت ... کاسنی و عرق آن و
دستار جب لوبیا بخور را ... استسقای زقی ... و بعد از خوردن ... ترب ... سکنجبین صحت
یافت و مجرب است ... استسقای زقی ... داشت ... بر ... شده بود بسیار
ادبار ... الفعداد ... و ... که ... بعد ... صحت یافت
جالینوس گوید در سنی بری ... استسقای زقی ... شده ... حفظ
نوع رخصت ... از گوشتهای لطیف و نان خشکار ... و اشتهای ... با عسل و شکر بادام

قاتق کهم

قاتق کهم باشند و ... که میل داشتن خوردن ... و دیگر مرطوبات و ... اجتناب نمایی مطلقا الا روزی
که او را اسهال باید در خواستن و لوبیا ازرب ... مناسب است ... قبل از آن ... و عطش ... مار ... باشد
سهال او گاهی این ... صفت آن هلیله زرد ... و ... شاه تره چهار درم افسنتین ... درم تخم کاسنی و تخم
کاسنی ازهر یک ... درم اجزا را جوشانیده و ... عتر ... ماند صاف کرده ... درم شکر سفید
شیرین ساخته ... بنوشند ... زعفران ... اکثر ... و شکر ... معقد
هر ... اگر ... اگر ... اصل ... سیدم ... از استیلای حرارت و ...
او را شراب عنوره و ... اصلاح ... برد ... بر ... و در جوالدار
محلل ... و ... و جو ... خنثه ... دو خاکستر ... را اسا ... سرکه ... بابول
و ... بابول اشتر ... نهادی و ... خوردن ... و انجیر خشک ... مدنی بهمان ... صحت
یافت و ... مستسقیان ... عربستان ... بدفند
مدنی بهمان ... صحت ... مطلق استسقا ... مجرب ... را ...
و در دارند ... غذا ... و بجای آب شیر ... بخورد ... رغبت کنند
عرق بادیان و عرق کاسنی ممزوج دهند و ماء العنب بعرق کاسنی ممزوج نیز نافع است و غذا ... مربع
و ... مربع ... و شربت ... صفت تخم کاسنی ... بادیان ... تخم ... از هر یک
دو مثقال ... سورنجان ... مثقال ... قنطوریون دقیق ... دو مثقال
گل سرخ عنب الثعلب از هر یک ... مثقال ... تخم ... اگر طبیعت قبض باشد ...
مثقال ... سه چهار ... مثقال مجموع را ... کار ... کهم بجوشانند تا نصف آب
باند صاف سازند و ... مثقال قند ... در ... در برودت هوا ... گرم
و در حرارت هوا سرد تا پانزده روز بهمین دستور عمل نمایند ... و اطراف ... بابونه
و ... گرم ... باشند ... مناسب ... نافع باشد
باد و ... باشد علاج ... در تنقیه ... نافع ابد و ...
نوع ... توانند ... فایده ... مستفید
تنقیه ... غالب ... و ...
بعد از ... کفت ... برجای ... بسیار ... کهم ...

بجای گوشت آبدار و از آنکه قاق نمکسود مرغ و گوشت مرا میل شد طرازان که برزم و اسهال در مریض افتاد و چند
ان رفت که عضا دادند طرازان با بسیار و شکم مرضی بجای صحو باز آمد و این مرض بهمان درجه شد پس رفع درد و زخم
تشخیص کردم که این زخم را از کجا گرفته بود گفت از فلان محل دانستم که از زمین گرفته بود که در آن زمین بسیار
لوبیا ماز رویید و آن ملحان از آن آب مجروح شده اند که آن قوه اسهال و اسهال فاسده از آن هم بود و موکف
درو در کتب اخرى تحقیق استسقای زق مبادا شده بود و شستهای او ضعیف گشته بود و را از آب منع کردم و او
خطا نشد هم نمیشد و اگر تشنگی بر او غالب میشد بجای آب انار شیرین میدادم و غذا کرنج که شوربا و کل کرده بود
بخته میدادم روزی دو نوبت هر بار اندکی و روز دیگر بکشوت میسیر مقدم که رنگ زرم آورند و شفت ازار زره
و ربع از آنکه سعی در آن کردم که زرد رطوبت بیرون رفته بسوخته برشکم او بستند و چنین بشد و جشتر آزار بسیار دند
قریب بیکماه این تدابیر کردم ورم از شکم او و پا بهای او و انگه طرازان همان تمیه بر پا بهای او فرمودم تا از کهای او
ورم زایل شد صحت یافت و طرازان بماه خاطر جمع کرده هر بهری که مرض او عود کرد و عادت از کهای اش شده
او را در پنجم روز بعنایت حضرت باری تعالی صحت بیماری را علاج کردم و باید دانست که هرگاه سوء المزاج کبد که
اسباب سابقه اند مرتفع کنند و در رفع سبب اصلی تدارک علت سعی باید کردن که بر روی اصلاح باید و احتیاج
باد و ئه مرکبه قویه نیفتند و اغلب در از خلانت که از ترک آب و آشامیدنی تسکین یابد و تسکین عطش
بآب الارجاوات برگ کاسنی و تسکین جمع مربع کم شود باد و کل کبر و دنبه نمایند و تمهید از زرد زیره
دنگ از آن کم مناسب باشد و بسیار کس بهمان تدبیرها علاج یافته باذن الله تعالی و درانجا در بعد ادعا کار
یا بار دیگر باشد اقبال در تدبیر ورم بدستوری که در علاج ساین شده باید کردن متوجه در جگر ذکر کرده
شده تدبیر در علاج داستسقی و ما دام که ورم مرتفع نشود را از آن آب بدوای قوی لیکن بر زکش و انضاج
بخصوص ضماد سفر و روغن بادام پس معتبر بود و ضمادات سالم کردن چه در مناسب آن و جهت ماکوک او
مناسب آن و هر کس را اجرا کامه بکار دارد اشتی اطبا باشد و این استسقا و مشکل العلاج بود
بتخصیص آنچه متنوع کرد و آنکه قادر به طرف کرد و در قوت هنوز باقی باشد استفراغ را بدان
آب بمسهلات و مدرات که بسیار قوی نباشد و برقوت ندهد نافع باشد و آنجا که سبب جمع شدن
در شکم از شکافته شدن مجری بول بود از آن اغلب آن باشد که زیر بران جانب میشد و ترک
آب و مایعات کنند و از مدرات بکار دارند آنهای آن میان شکافته مرشانه آید و در دمع شود

و طرازان فکر بها بندل عرق باید کردن و بعد از آن تشخیص را استسقای زق بود و شکم او بغایت بزرگ شده
بود و مرض استحکام یافته بود و از حرکت باز مانده و بر صفه خفته بود ناگاه از آنجا افتاد و شکم او ترکید و
تمامی ابها از شکم او در رفته حرامی چرامی را باورده اند و شکم او را دوخته و آن موجر جراحت بر او رسیده و او را
صحت شده و این از عجایبهای عالم است و صاحب کامل میگوید که اولا آن بود که از پهلوی ناسره که محاذی ربع اول
است در اصل سوراخی کوچک کند از برشتن و تا یکجه و بدان آب استوار کنند و انکه آب را بیرون آورند و باز سر آنرا
را استوار سازند تا وقت خروج آب غیر یکبار بتحلیل رود و درانجا ادب پس تدبیر نیکوست
باستسقا یا رابع علاج مشکل گردد و جهت مخالفت تدبیر و در هیچ جای او لا دانست که ملاحظه کنند که کدام
مقدم تحت مقدم است در علاج تقدیم کنند و مراعات تا فرهم فی الجمله باید کرد و بسیار رحم کرد حیات حاکم حضور حاد در
سفرها بسبب حرارت کبد شود و بعد آنکه باستسقا کشد و معده ... و الشیخ تدبیر استسقا کنند و از حرارت
بعد باشند و بیمار تسکین برود این علاج کرده شود و اگر در بدن تنگی ورم که مذکور شد غذا از دوغ سازند
دقایق تدبیر دهند و اگر بجوزات علاوت و اخته باشد حبوبات سازند و بجای آب دوغ ترش کادی دهند
سفید بیخ و تجربه شده لیکن باید که اول تشخیص مرض بعلم یابند تدابیر حرارات نمایند که از آنکه لا بد بود
و الله اعلم باب یازدهم از مقاله هفتم در بیان کردن استسقای لحمی و اسباب و علامات و معالجات این است
استسقای لحمی است که رطوبات بلغمی و مائیت باطن در خلل ظاهر تمام اعضا درآید و فراوان گوشت
همه بدن چون ترا نمیشود و چون انگشت بدان نهند فرو نشیند و مدتی بجای آن باشد و بیخ مناسب آن درا
لحم ناسند سبب این مرض اغلب ضعیف کبد باشد و آن مسبوق بود بضعف معده و این ضعفها اکثر
از برودت مزاج معده و کبد بود و سبب اقرب ضعفهای الم عروق و ضعفا باشد و او اسطه ضعفها
مذکور باشد که سرمازه ار خارج بدن رسد و مزاج اعضا و عروق را سرد سازد و در صفت ثالث نقصان
شود و آن حال تضییع تمام شتو است چه آنکه و دخان باشد و در لحم در آید و جزو او بر درجه الحی بیش شود در طوبات
الا که موجب ورم گردیده باشد که سدهای ضعف در منفذهای عروق حادث گردد و آن سدها کیموس سیاهی
سیاهی را از وصول باعضا باز دارد و رسهای رقیق او رسد و بگذرد و در اعضا منتشر گردد و باشد
و از آنکه اختلاف اخلاط و اعضا حرارت حادث کند از جهت سده از ضعف مجاری به راه بول دفع
شود و آن خون در بدن منتشر گردد و علامت خاصه لحمی آنست که از تعریف فهم شد و لیکن اعلام

مرضها پیدا می‌آید و بعضی ازان در شکم و بعضی ازان در روی و دستها و بعضی ازان در سایر اعضا و نفس درین نوع
عریض و سوری باشد و اینجا که بعضی از رگ عضو دیگر باشد علامت آن عضو ظاهر بود و هرگاه این مرض
مستحکم گردد و غالب شود [illegible] مانند شود و چشمان با سپید شود و باشد که بعضی از اعضا بجهة غلبه دوری
رسیده مانند پوست آن عضو [illegible] و زرد و املا ازان گردد و این حال اگر [illegible] قوة [illegible] و [illegible] بود
این سفق عام است بجمیع بدن و جمله عضو و درین ضعف است [illegible] این نیز مشکل است و ازین جهة بعضی این
قسم را از دواء اقسام دانسته اند فاما صاحب التجربه از دواء اقسام زق است و بعضی ازان لحمی [illegible]
این مدت بسیار مزاج اعضای ظاهر [illegible] حرارت غریزی [illegible] بود بتدریج علاج قانون کلی همان است که در زقی مذکور شد
لیکن اینجا که سبب امتلاء خون بود [illegible] باشد ولی [illegible] و غلیظ بود [illegible] فصد [illegible]
اینها باشد باید که خون [illegible] کم باید [illegible] تا آنکه در جمیع اقسام استسقا تقلیل [illegible] جایز نیست فاما در
[illegible] فایده بود [illegible] که [illegible] میگردد و دیگر آنکه [illegible] سابق [illegible]
آنکه همچنانکه هیزم تر [illegible] بر آتش نهند [illegible] شود و فرو میرود و هرگاه [illegible] اینجا نیز خون [illegible]
بدن منتشر است بحرارت غریزی همان نوع [illegible] [illegible] باشد [illegible]
نیز همان است که در زقی مذکور شده و اینجا که تب باشد [illegible] اتفاق افتد فصد و اسهال جایز نباشد و تعدیل
و تبدیل مزاج باید کرد تا تب زایل شود و بعد از زایل شدن تب همان نوع مقرر در زقی [illegible]
نوع از مسهلات ایارج فیقرا و حب [illegible] کافی باشد و مسهلات قوی [illegible] نشود و اگر شود
مناسب نیست و درین نوع [illegible] و مرهم [illegible] از اقسام دیگر فایده بیشتر دهد و در [illegible]
و معرفات [illegible] نیز نفع بیشتر حاصل شود زیرا که [illegible] این علت [illegible] ظاهر اعضا و درون
پوست قریب [illegible] است [illegible] و [illegible] بسیار بکار باید داشت و غذا
کباب [illegible] با عسل [illegible] نافع است و مداومت خوردن روند سه مرتبه هر روز [illegible] نیز نافع است
و بجای آب انار خوردن [illegible] این مرض را [illegible] و شربت [illegible] و شربت دینار [illegible] [illegible]
و بجای آب انار [illegible] خورند و [illegible] و غذا [illegible] با دارچینی و زعفران و زیره و گشنیز
خشک [illegible] گوشت کبوتر بچه و [illegible] آن نافع باشد و اگر در [illegible] روند [illegible]

حب ساخته

۲۲۸

حب ساخته فرو برند نیز نافع و مجرب است [illegible] را در کوه [illegible] این علت حادث شده او را [illegible]
اند که باعضا [illegible] آب [illegible] و هر روز تمام [illegible] میکردند و هر روز [illegible] ازان [illegible]
و از آب [illegible] میکرده بجای آب [illegible] و غذا [illegible] نان [illegible]
در [illegible] صحت یافته [illegible] این علت عارض شده او از آب [illegible] و بجای آب
انار [illegible] میخورد و غذا [illegible] میخورده و جان خود را عزیز میداشت و از [illegible]
و بالکل آب [illegible] میل نمیکرد و مدت [illegible] روز صحت شد باذن الله تعالی [illegible] استسقای طبلی است
که باد غلیظی در فضای شکم جای گیرد همچنانکه آب در زقی [illegible] و او را [illegible] و [illegible] هرگاه دست
بران زنند او از طبل کند [illegible] او را طبلی نامند و گاه باشد [illegible] ما [illegible] باد [illegible] اتفاق افتد
و [illegible] صرف نباشد و سبب [illegible] این باد [illegible] هضم اول باشد و هرگاه که حرارت غریزی ضعیف
و استحاله [illegible] عاجز آید [illegible] کند [illegible] اجزای [illegible] و [illegible] و سبب [illegible] ضعف
قوی [illegible] باشد و علامات آن [illegible] [illegible] ما [illegible] باشد [illegible] و علامات آن ظاهر بود و گاه باشد
که حرارت غریبه در معده و جگر پدید آید و قبل از استسقا غذا و رطوبات [illegible] هضم را [illegible]
غلیظ [illegible] شود و ازان باد [illegible] کند و از جهة غلظت بخارج دفع [illegible] و در [illegible] تدبیر غذا
و اخلاط [illegible] و [illegible] [illegible] آید و [illegible] و علامات خاصه طبلی آنست که منتفخ
معلوم شد و [illegible] باد [illegible] [illegible] و [illegible] خفقانی یا بد [illegible] و [illegible]
و درد اطراف نباشد [illegible] که [illegible] در رشتهای چشم و اجفان اندکی [illegible]
و ورم پیدا شود و این قسم ازان [illegible] سابق [illegible] بود علاج الجم [illegible] ریح و در کثرت حب [illegible]
[illegible] شده [illegible] نافع است لیکن [illegible] باید که [illegible] حرارت در معده و کبد باشد محللات
معتدل بکار دارند چنانچه [illegible] و [illegible] و طبیخ [illegible] و اکلیل الملک و [illegible]
[illegible] از صندل و عود و [illegible] و [illegible] و [illegible] و شربت [illegible] رعایت کنند و اگر در معده
و جگر برودت غالب باشد با دویه حاره عمل کنند و در [illegible] محللات [illegible] کنند در [illegible] زیره [illegible]
[illegible] بسیار مفید بود و خوردن [illegible] نافع بود [illegible] اعلم
باب در [illegible] در بیان گونه [illegible] احوال یرقان و [illegible] و علامات و معالجات آن باید دانست
که یرقان دو نوع بود زرد و سیاه [illegible] یرقان تغیر و تبدیل [illegible]

باشد و در رنگ ظاهر تمام پوست تن و سفیدی چشمان سبز زردی با سیاهی یا بهودی مایل باشد بلکه زرد و سیاه گاه
اما آنچه زرد باشد اغلب از تغیر حال زهره و جگر افتد و آنچنان بود منفذی که میان زهره و جگر است و یا منفذی
که میان مراره و معاست سده واقع شود و صفرا از کبد بجای خود نتواند آمدن و یا از مراره بمجرای معا
منفذ فتح نشود و طبیعت اعضا از قبول نکند و دفع آن بمجاری عروق و ظاهر بدن نماید و گاه بود که سده بجهت ورم کبد
یا عضو مشارکه افتد و باشد که از جهت حرارت مزاج کبد و عروق و یا حرارت ادویه و ماکولات و مشروبات
و مرضهای سریع الاستحاله بصفرا چون سیر و حلاوه و اصفرا بسیار تولد کند و از جای خود فاضل آید و منتشر
گردد چنانچه مذکور شد و بسیاری صفرا نیز موجب سده گردد و باشد که سوء المزاج در تمام بدن باشد و سبب
بسیاری صفرا شود و شیخ الرئیس در قانون میگوید از جمله است که در بردن هوا ساعات
ظاهر بدن مسدود گردد و حرارت در داخل غالب شود و سبب کثرت صفرا شود و منفعت است صفرا
را از این حالت قوای بیشتر پدید آید و بروجه لایق در منافذ در نتواند آمد [illegible] و فضلات آن منافذ نشود
و طبیعت بعضی از آن را بمخارج بدن ارسال نماید و یرقان شود و باشد که آن علت از مرتبه صفرا افتد
بود و طبیعت در آن هنگام [illegible] خورد و دفع آن بمخارج بدن [illegible] باشد و باشد که از ذکر سمی در بدن از سموم و تحلیل
صفرا شود و طبیعت از آن بمخارج بدن اندازد **علامات آنچه سبب** سابق آن سده منفذی باشد میان کبد
و زهره [illegible] و سفیدی بول براز و مایل بود از زردی بسرخی و سیاهی و قی صفرا و لینت بدان بود و آنچه سبب آن
سده منفذی بود که میان زهره و روده است سفیدی بول براز و ظهور یرقان [illegible] بزردی [illegible] طبیعت
و ضعف بول بدان اشتها کند و اغلب آن بود که قولنج نیز در اثنای آن حادث گردد و سده که از رنگ بول باز شناخته [illegible]
شدن قرص جگر تدبیر اندمال [illegible] قرص بدان [illegible] اند عسر العلاج است و آنچه
سبب آن حرارت کبد و عروق آن باشد **علامت آن تلخی دهان** و بطلان اشتها [illegible] زرد و [illegible]
چشمان بیشتر از سایر بدن و رنگی براز و زردی بول [illegible] باشد که تب [illegible] همراه بود و آنچه
از ماکولات و مشروبات صفرا انگیز افتد تقدم تدابیر [illegible] آن باشد و [illegible] باشد ضعیف
و اندک بود و در مدت دراز پدید آید و اگر تدابیر مولد صفرا قوی [illegible] باشد [illegible] بر آن
پیدا آید و غثیان و قی صفرا [illegible] باشد [illegible] و آنچه سبب
آن سوء المزاج حار تمام بدن باشد علامت آن نحافت بدن [illegible] و ظهور [illegible]
صفراوی و صبغ بول و براز [illegible] و سقوط اشتها و عطش مفرط نیز دلیل [illegible] است و آنجا

که سبب آن لسعی

آن لسعی ظاهر بدن فصل سام و عدم اسباب دیگر بر آن دلالت کند و آنچه بحرانی بود مرض آن [illegible]
و این قسم چون از بعض حادث شود و مدتی بود فاما اگر در طبیعت لینی بود محتمل که بخیر گذرد و آنچه سبب آن لسع سموم
یا [illegible] بود یا تناول از سموم و لسع جانوران سمی [illegible] و وقوع آن [illegible] دلیل آن باشد
و بدانکه در این علت هر چند بول رنگین تر باشد امیدواری بیشتر بود و آنچه بسیاری گرم آید و در روز بحران باشد بهتر بود
[illegible] **علت جزئی** بهمچون گرسنه بود تا چهار روز [illegible] و [illegible] بول و قلت لون آن نیز
علامت رداوت مرض است علاج آنجا که سبب آن سده باشد تفتیح آن باید کردن بمدرات و مفتحات
و مسهلات و [illegible] اغذیه و اشربه و اضمده و غیرها بطریقی که در سده کبد [illegible] شده و اگر آن سده از ورم باشد
در کبد یا در عضو مجاور [illegible] کند علاج ورم باید کرد [illegible] در محل مذکور شده و آنجا که سوء المزاج
در کبد یا در تمام بدن باشد تعدیل [illegible] باید کردن [illegible] و مسهلات و [illegible]
ادویه تعدیل صفرا باید کردن و لیکن [illegible] حرارت [illegible] بجهت
تعدیل [illegible] صفرا در عروق بفصد باسلیق [illegible] احتیاج شود [illegible] استعمال
[illegible] و تدابیر حرارت [illegible] شده باشد و اگر فصد را مانعی باشد حجامت کردن [illegible] کتف [illegible]
[illegible] و آنجا که سبب بحران بود [illegible] اگر بحران صحیح است [illegible] علاج یرقان نباید [illegible] کردن
و طبیعت را باید گذاشتن و اگر طبیعت [illegible] فی الجمله توان [illegible]
شود چنانچه [illegible] انداخته باشند
[illegible] روغنهای [illegible] روغن [illegible] کنند و اگر بحران ردی واقع بود باشد
علاج سوء المزاج حار کبد و تمام بدن باید کردن و [illegible] مزاج [illegible] کافور و [illegible] باید نمودن [illegible]
[illegible] باید نمودن و آنجا که سبب آن [illegible] سموم حادث شده باشد [illegible] مناسب آن باید خوردن
و علاج اکثر سموم [illegible] مذکور است و بالجمله آنچه در یرقان غیر بحرانی [illegible] نافع است و [illegible]
سده و مولد صفرا و مقوی حرارت عظیم است و [illegible]
[illegible] خوردن ماهی [illegible] و تعلیق [illegible] یرقان [illegible]
[illegible] بر انگشت [illegible] نافع است [illegible] زهره [illegible]
بالعرض [illegible] و مفتح و منضج مفید است و تقویت کبد بمقویات معتدل و [illegible] صاحب یرقان از اول
خوردن هر روز [illegible] نافع بود [illegible] نیز مفید است
[illegible] در شراب [illegible] دفع کند

و اگر شیر ترم ورق چغندر رفتنگ با عسل یا سکنجبین میل نمایند تفتیح سده کبد کند و بسیار نافع است
و اگر دو درم نمک با کشته برگ کاسنی هر روز در صباح تا یک هفته بخورد جگر و زهره را از خلط متعفن پاک
سازد و بعضی مجربان شکر کاو لبر که پخته میدادند نافع می آمد و درین علت دوغ گاو [illegible]
و آتش زرشک بسیار فایده مند است و آنچه درین مرض مجرب است آنست که از جمیع چیزهای
حار اجتناب نماید و غذا مرغ جوجه ماکیان که در شوربای آن کرنج انداخته باشند و کشنیز تر یا خشک
و کم نمک باشد و قاتق تمرهندی و از غوره که انار ترش و هندوانه و الوی بخارا [illegible] و قاق [illegible]
اینها خوردن مفید باشد و از شربت سکنجبین هر روز مقدار ده مثقال [illegible] کاسنی ورق
کاسنی نبات خالص که صباح در ناشتا نوشند و بجای آب برگ کاسنی و اگر میسر شود
شیره تخم کاسنی مناسب باشد و در [illegible] از اعلاج [illegible] که از جمله مجربات است و اگر در
[illegible] شیره [illegible] میل کنند بسیار نافع است **مجربات [illegible]** یرقان شده بود [illegible] همراه بود لیکن
[illegible] از آن بمدت هفته پیدا شده بود [illegible] روز [illegible] ضعف عظیم یافت [illegible] طبع از خود
منقطع گشته بود و در آن حالت انگور کشمش [illegible] ترنج [illegible] حاضر بود از آن میل کرد و قدری
رغبت بخورد و قوت عظیم دفعتا در وی پیدا شد و از آن هر روز از آن میخورد و نفع میدید و تدابیر سردی
فرا بجا می آورد بمدت بیست روز صحت یافت **مجربات [illegible]** یرقان زرد [illegible] شده بود حکیم فرمود
تا هر روز قدری عرق کاسنی را سرکه نصفا نصف جمع میکردند و از سرگین خشک سگ که کهنه و سفید شده
باشد سه چهار دو درم بر آن می آمیخته و بمریض میدادند تا چند روز صحت یافت و هر چند کسی دیگر را از
[illegible] شده نافع آمد و مجرب **و مجربات دیگر [illegible]** در ایام جوانی زردی [illegible] از حرارت کبد واقع شده
و بسیار [illegible] واقع شده بود هر چند علاج میکردند نافع نمی افتاد از هفته [illegible] شخصی فرمود
که زاج [illegible] انگشت [illegible] آن مقدار که برابر یک برنج [illegible] از آن [illegible]
فلفل [illegible] حبوبات تازه گاوی [illegible] روز [illegible] از آن در آن مقدار [illegible]
و در روز سیم [illegible] مقدار از زاج [illegible] هر روز یک مقدار را اضافه میکنند تا هفت روز
تا هفت مقدار رسد و غذا [illegible] حبوبات گاوی تازه میخورند [illegible] هفته تمام صحت یافت
و چند جای دیگر از معجم مجرب یافته والله اعلم **صاحب حاوی [illegible] یرقان تغیر لون** [illegible]

درجه بحران

از جمله بحران خلط صفراست جلد را با آن رنگ باشد یا عفونت و از کثرت که متعفن نیز میگردد و این یرقان از قبیل
بحران است از جهت دفع طبیعت و علامات آن سبب طبیعت است و مرارت فم و این میباشد در روز بحران
و علاج این نوع سهل و سریع الزوال است و یا از سوء المزاج حار است در کبد و علامت آن شدت عطش است
و حرارت نبض و مرارت فم و شدت صبغ قاروره و اسود لون ادرار برابر کف زرد [illegible] در قاروره و یا از سوء مزاج
حار است مر مراره را پس انجذاب میکند مره [illegible] پس فرود می آید از مراره و
[illegible] و علامت آن شدت عطش است و یا بسبب کرب و حدوث [illegible] است یعنی [illegible]
حادث میگردد و یا از حرارت جمیع بدن است بسبب اکل اغذیه حریفه یا [illegible] و کثرت تعب [illegible]
آن تا که تسخین بدن کند و متولد شود از و مرة الصفرا و علامت آن سبق اسباب مذکوره است و [illegible]
بدن و حرارت جمیع اعضا و جفاف [illegible] از خروج صفرا [illegible] و یا از ورم کبد است
و علامت آن وجع شدید است در جانب کبد و [illegible] عطش مفرط و کرب [illegible] و یا از شرب دوای سمی
یا نهش حیوان ذی سم و علامت آن کرب است و [illegible] احتراق و عطش شدید [illegible] است
که میباشد بسبب [illegible] از جمله [illegible] و علاج این نوع را حکیمان [illegible] کرده اند که دوا [illegible]
که نافع بود [illegible] عصاره [illegible] درم افسنتین رومی [illegible] درم [illegible]
بکوبند و [illegible] دو درم سکنجبین ساده [illegible] نافع باشد والله اعلم

باب [illegible] از رساله [illegible] در بیان

احوال طحال و تشریح و منفعت و امراض و اسباب و علامات و معالجات آن اما ترکیب و وضع طحال و عروق و منفعت
آن بدانکه طحال عضویست مرکب از لحم متخلخل و عروق و شرایین بسیار [illegible] از جانب [illegible]
واقع است و منفعت تخلخل وی آنست که [illegible] هر سودا [illegible] جای باید [illegible]
[illegible] منفعت عروق و شرایین بسیار که [illegible] آنست که بحرارت [illegible]
سودا [illegible] مزاج [illegible] فاسد [illegible]
[illegible]
باشد و [illegible]
جگر [illegible] سودا [illegible]
[illegible] است و سودا [illegible]

برنگیرد اشتها کم شود و اگر در سده عارض شود باعث یرقان اسود و بطلان شهوت خوردن شده والله اعلم امّا
امراض سپرز و اسباب و علامات و معالجات آن بدانکه سبب اصلی یرقان سیاه یا سده باشد که واقع
شود در منفذی که سودا از کبد بسپرز می آید و بدانجهت سودا بمقرّ خود نتواند رسیدن و با خون در اعضا
منتشر گردد و طبیعت از انجا به بدن اندازد و یا سده باشد که واقع شود در منفذی که سودا از سپرز بطرف
مندفع میشود و بمعده می آید و بدانجهت زیاده سودا از سپرز باز گردد و با خون در عروق مختلط گشته در اعضا
منتشر گردد و یا شد که آن سده از دوری بود که در جگر یا سپرز واقع شود و جذب سودا نتواند کرد از جگر و یا
دیگر ورد اعضای جگر نیز قصوری باشد و بدانجهت سودا باز گرداند و منتشر گردد و چنانچه گفته شد و یا حدوث
آن از کثرت صفرا بود در کبد و باسطه غلبه حرارت آن صفرا محترق گردد و سودا گردد و یا عروض آن و اسطه
برودت آن و فسرده شدن خون در جگر و مستحیل شدن آن بسودا و بدینجهت سودا از دماغ خون فاضل آید
و در بدن منتشر گردد و قسم چهارم بدترین اقسام بود و اغلب صفرا مرکب باشد و یا شد که عروض آن از کثرت
تناول غذاهای سودا انگیز بود و بجهت آنکه سودا انگیز بود و بجهت آن سودا غلبه کند و بعضی از آن با خون در
بدن منتشر گردد و این نوع اسلم باشد و گاه بود که سبب نوعی ولادت سود در بدن و بانی حب بعضی مولود استحیل
سودا گردد و طبیعت از انجا به بدن دفع کند و یا شد که گاه بود که از مرض سوداوی در ایام باحورات
آن واقع شود علامات انجا که سبب آن سده باشد در مجری که میان جگر و سپرز است علامت
آن سقوط اشتها بود بتدریج با دلایل معلقی سده و انچه از سده مجری بود که میان سپرز افتد همان
علامت آن سقوط اشتها و معده است با دلایل معلقی سده و انجا که از دوری کبد و سپرز افتد همان
علامات مذکوره است لیکن علامات تمام باشد و انجا که از ضعف جگر و سپرز افتد و سبب ضعف در ان
دو عضو باشد در هر نوع عدم دلایل آفات اعضا و علامات سوء المزاجات بران دلیل بود و مع ذلک رنگ
بدن بسیار سیاه باشد و اشتها کم باشد و بول سیاه و کدر بود و براز هم بسیاهی مایل باشد و انجا
که از حرارت واقع شود علامت آن سوء المزاج حار کبد و تب و میل آن بدن از سیاهی بصفره بود و از
بول از سیاهی در سرخی لیکن در آفتاب از سرخ بزردی مایل بود و سلامت طحال بدان دلیل
بود و انجا که از برودت کبد افتد علامت آن علامت سوء المزاج کبد و قلت بول سودا در تن و در
بول و براز است و عدم حرارت و قوه معده نیز بران دلیل بود انجا که از غلبه سودا انگیز واقع
شود سبقت آن تدابیر و عدم دلایل دیگر بران دال باشد و سبب ... را قدم سم و ورم دلیل بود

علاج

علاج انجا که دوری باشد نخست تدبیر ازاله دوری باید کرد و مسهلات بخشند و انجا که سبب بحران اخلاط باشد بر دفع سبب
مرتفع شود و انجا که سبب سوء المزاج کبد باشد تعدیل و تبدیل بمسهلات باید کرد و در مسهلات و علاجات و سایر تدابیر
مستفرغات و معدلات سودا داخل باید ساختن و انجا که سبب ضعف و ... سپرز باشد نخست فصد
باسلیق یا اسلیم دست چپ باید کردن و بعد از آن مسهل سودا مکرّر بدهند و اگر از مرض چیزی باقی ماند شراب
دهند و اگر افتیمون را در درون دخل دهند انفع خواهد بود و سکنجبین که بعمل آرند ساخته باشند بسیار فایده دهد
و اوربند ... اگر احتیاج شود از سفوف ... بدهند که بسی مفید است ... بیان آن بجز ... و ... زرد دوم
بوت ... و افتیمون ... و ... غنیمت ... و ... این جمله ... شرات است
... از ... مرطبی باید و نقلهٔ آن در ... باب برکه ... دادن مفید بود و انجا که حرارت
باقی باشد ... و ... را با آب عنب الثعلب و آب کاسنی آمیخته باید داد و الوان و غذاهای
کاسنی ... مفید آید و انجا که ... جگر یا سپرز ... باشد فصد باسلیق ... باید کردن والله اعلم
باب دوازدهم از مقاله هفتم در بیان کهن ورم سپرز و اسباب و علامات و معالجات آن بدانکه
ورم سپرز اغلب اینکه مرض از سودا بود و گاه از خون غلیظ که آن قریب الاستحاله بود بسودا نیز افتد اما از بلغم
و صفرا نادر افتد و انچه از خلط حار واقع شود و صلب گردد و اگر این ورم در طرف اسفل سپرز واقع
شود بجهت ثقل ماکم و صاحب این علت را مطحول گویند و عوام آنرا استسقا نامند علامت این ورم
صلابت محل و گرانی و امرا که بود در ... بدن و در تحت اضلاع پهلوی چپ و براه ... از سوی چپ
بجانب تا شانه ... گردن ... شد که در زدن ... مضاعف شود ... نفس ... کهی در وقت لسان ...
قوت ورم و در وقت آن ... مطحول رقیق بود بجهت میل در دهای غلیظ سپرز شده ...
دست ... باشد و در غرب سبب میل حرارت عزیزی با اطراف ... و ...
بود بجهت ضعف مزاج ... و قبول مرد بسهولت و بسیار باشد که بر ساقها مطحول ... برآید و ...
بیخ دندان ... بر ... میل خون سوداوی ... و میل بخارات بدید آید و هرگاه مطحول را اسهال خون
بوقوع آید امید آن بود که بروی تحلیلات رود اما ... گفته اند که بدین اسهال استفراغ ... کنند
از جهت آنکه مزاج سرد گردد و حرارت غریزی ضعیف شود و ... غلیظ و زنگ ... باشد بهتر بود و اگر
... متفرق ... رقیق ... باشد و هرگاه در بول خون فسرده بدید آید علامت آن بود

و الاسهال زود زایل گردد و گاه بود که بحران این ورم بعارف باشد و گاه باشد که در ابتدا رشح کند و صعب بسیار
بود که درین طحال ورم کند انتفاخ کند و این نوع دشوار باشد و انجا که ورم گرم بود علامت آن تب و لهیب
و سوزش در محل آن بود و در صفراوی این علامات بیشتر بود و در بعضی [illegible] بود و بول سفید بود و بسیار
مایل باشد و در سبب شود مطحول ملول و محزون باشد و فکر و اندیشه بر قرار نبود و عقلش مختلط بود
و چون سپرز را ورم بغایت بزرگ شود شکم بزرگ گردد و هر چند سپرز بزرگتر شود بدن
نحیف تر گردد و نفس تنگ کند و جگر ضعیف شود و لون بشره بزردی و سفیدی گراید و گوشت باریک و بدن
لاغر گردد و در سرما ازات نگاه نتوانند داشتن و چون سپرز کوچک شود بدن قوت گیرد بهمان
مقدار و سپرز را با بدن این نسبت واقع است و گاه باشد که چون دست بروی نهند و جنبش
کنند قراقری دران محل پیدا کند و گفته اند اگر در جنبش کمون وجع تسکین یابد علامت نفخ بخار
است و اگر درد و الم در جنبش کمون زیاده گردد علامت ورم است و چون در جنبش کمون قراقر
پیدا اید سبب آن باره بود که در معای مجاور آن استسقا باشد و استسقا مزاحمت و منع ورم ازان
و به نهجه بسیار باشد که تولید ریح مطحول را واقع شود و گفته اند از جهت ضعف ماسکه مطحول از مرض
نزلات ایمن بود و نیز گفته اند هرگاه مطحول از درد سپرز بنالد امید سلامت بود و دلالت آن
بر سلامتی حس سپرز دارد و بقراط گوید هرگاه اشتهای مطحول باطل گردد و برازش خون سرخ ظاهر گردد و بر اعضا
بثورهای سفید و قرحهای بد پدید اید مریض در روز دوم [illegible] شود علاج ورم سپرز تدبیر این ورم
مرتب تدبیر ورم کبد نزدیک است لیکن اینجا چون قی و اسهال [illegible] واقع شود و محل علت نیز از دوا
ابعد است و چون جرم این عضو از جوهر کبد اغلظ است ادویه که انجا استعمال نمایند از داخل و خارج جمله
بقوت تر از انها باید و با وجود این لطیف و مستعدتر باید تا ماده را بکشد و تحریک غلیظ و محرق
نکند و اکثر ادویه سپرز تلخ با تیزی قابض اعجم مناسب باشد و دستور لایق است که اول از
باسلیق بر جانب ایسر یا اسیلم بنصر اصل الزراع فصد کنند اطراف آن اسیلم همان جانب را نیز و خون را بمقدار
لایق بردارند بر حسب واجب و چون قوت بیندن ناراید باقی ماده بمسهلات مناسب بدفعات
تنقیه نمایند و دران اوقات از نرم و اغذیه [illegible] که مناسب وقت داشته بکار دارند و در
تعدیل [illegible] اضداد که ممکن باشد مجتنب شوند و از اشامیدنی و طعام [illegible] انشده
باشند و بد نبود [illegible] نافع اید و انجا که ورم صلابت پیدا کند تدبیر آن قوی تر باید کردن بیان آنچه

در منع مرض

۳۴۴

در منع مرض مطلقا نافع یافته اند و طریق استعمال آنها **اما مسهلات سپرز** هلیله زرد و سیاه هفت درم
و بنفشه تر و هفت درم [illegible] و بیخ کبر از هر کدام سه درم تخم کاسنی و کرفس از هر کدام یک درم و نیم [illegible]
و تمر هندی مقداری که اندکی طعم تغیر دهد جمله را بجوشانند و درین دارو [illegible] شربت [illegible] صاف کنند
و سحرگاه [illegible] فنقرا و [illegible] غاریقون و سنبل حب ساخته بخورند و صباح این مطبوخ مذکور
را بالای آن بیاشامند تنقیه سپرز نیکو کند و درم غاریقون و سنبل با سکنجبین خل [illegible] بتنقیه
کند و اگر قرص ریوند اضافه کنند یا هر روز اب [illegible] اختیار نمایند اقوی بود و اگر حرارت در مزاج باشد اب
ثعلب و اب کاسنی دهند و انجا که قوی تر باید اب کرفس و بادیان و اندکی زعفران و افسنتین دهند
نافع باشد **اما سفوفات سپرز** [illegible] در سایه خشک کنند و از هر کدام مقداری
باشد [illegible] سیل نمایند و گفته اند که اگر [illegible] با سکنجبین بر وزن [illegible] لعوق کنند [illegible]
و [illegible] اخراج کنند **اما اقراص** قرص [illegible] قرص [illegible] اختیار [illegible]
اما معاجین [illegible] بسیار [illegible] یکدرم [illegible] خشک [illegible] سکنجبین [illegible]
بود افتیمون و [illegible] کوفته و بیخته و بعسل سرشته شربتی [illegible] ریاق [illegible] قنطوریون
[illegible] بعسل سرشته شربتی [illegible] توان اختیار نمود **و اما اشربه** سکنجبین
عنصلی بزوری سکنجبین ساده خل [illegible] شراب دیناری و ماء الاصول نافع باشد **اما ضمادات** [illegible]
و فودنج افسنتین پوست بیخ کبر را در سرکه بپزند و [illegible] گرفته بر محل سپرز بندند و بپزند انجیر و اکلیل
الملک [illegible] در سرکه بجوشانند و بر [illegible] قدری کوفته بران ریزند و بندند و اگر [illegible] داخل سازند
اقوی بود [illegible] پوست بیخ [illegible] بسیار [illegible] عسل [illegible] کنند بمقدار محل
[illegible] خردل [illegible] کوفته بران [illegible] مفید بود و مجرب است [illegible] طاقت توانند [illegible] گذارند [illegible]
[illegible] نانخواه کوفته و بیخته بعسل سرشته بر کاغذ [illegible] سوزن زده [illegible] کنند بمقدار [illegible] محل سپرز [illegible]
[illegible] بران نهند [illegible] مجرب است و در زمستان این [illegible] انفع بود و هر ساعت که سرد شود [illegible]
[illegible] و بکمون [illegible] از حمام [illegible] عضو [illegible]
استعمال نمایند بهتر بود اما اغذیه شوربای مرغ [illegible] کبر [illegible] باشند و سرکه [illegible]
[illegible] باشند و گوشت مرغ فربه [illegible] دران [illegible] باشند نافع باشند و از هر [illegible] سودا تولید کند چون العدس

خشک ... باید گرم و یا دو کمان و گوشت ماهی و اشباه اینها مجتنب باشند الا فواکه رطب مثل سیب انجیر
و شفتالو ... مغز بادام مغز جوز شکر خربزه ... انگور ... انجیر ... خواهند بعد الطعام
جمیل نمایند و انگور ... از طعام ... و انجا که ورم بلغمی بود اول باستفراغ بلغم باید کوشید ... آزاد درخت
... در این مرض مذکور شد انچه مناسب دانند بکار باید داشت و بعضی از تدابیر ادرار ... معده و کبد را ... باید
کرد **بیان انچه** در این علت خاصیت عظیم یافته اند **شیخ الرئیس ابو علی** ... در خواب دید ... میگوید هر روز یک
... کمتر از اول خود ... بر ناشتا بخورد تا صحت یابد ... که صحت یافت جالینوس حکیم گوید مرا این
حال بود در خواب دیدم که ... میگوید ... بر دست ... ورم ... کی جنین
کردم ... صحت یافتم و این تدبیر بغایت مشهور شد و هر که او این نیز صحت یافت و ... نافع است
بکار گرفته ثمره ... را با سکنجبین بخورند چند روز منفعت تمام بخشد و گفته اند ... سکنجبین
نیز مفید است و شیخ الرئیس گوید ... بسیار ... نافع باشد و بعضی از ارباب
تجارب گفته اند که جگر ... و گوشت او را با سکنجبین خوردن نافع اید و اگر سپرز ... خشک ...
... نافع باشد و داغ کردن بر ان محل نیز نافع اید و ... میگوید ...
مرض ... جوال ... در اتش سرخ کردن و محل ورم ...
چنانچه ... انگشت ...
و از طرف دیگر بیرون ...
... و سپرز ... تدبیر داغ کردن ...
هر که ... بسیار ... صحت یافت و دیگران مرض ... **... تجربه** ...
... سپرز ... داغ ... بسیار از ان رفت و ... صحت یافت ...
... صباح چهار شنبه ... قبل از ... خوردن ... این عمل ... و بعضی گفته اند ...
بکار ... چون ... و ...
باب سیوم از مقاله هفتم در بیان کردن درد سپرز که از ریح بود باشد ... باشد باب
ان ... درد سپرز که از ریح بود باشد ... ریح غلیظ در سپرز ضعف ... و تدبیر
... در میان ... و فرق میان ورم و ...
... کردن ... و علامات ان ...

خلط در سپرز ... بسیار ... باشد و صاحب ان در حرکات سبک باشد و اول الکف ... بود و ...
نباشد و ... اتفاق افتد نافع بود و علامت ضعف ... ضعف ... و تدابیر ... دلیل بود علاج
انجا ... و در ... محللات ... چنانچه در ... ورم ... شد سفید ... و تجفیف ...
و انچه ... خوردن ... بکار ... ناشتا ... نافع باشد و ...
... بعد از طعام خوردن بغایت مفید بود والله اعلم **مقاله هشتم از مقالات مذکوره** در بیان کردن
احوال امعاء و تشریح و منفعت و امراض و اسباب و علامات و معالجات انها و این مقاله مشتمل است بر هشت
باب **باب اول از مقاله هشتم در بیان کردن** تشریح امعاء و منفعت انها بدانکه معاء یعنی روده ...
عضویست عصبانی ... و طبقه ... است ... طبقه اول ... است ... معده ...
شده اند ولیفهای روده ... از ... تا ... ثقل اعانت کنند ... امعای ...
جذب ... از امعای ... جذب ... انقال ... کند ... سازد ... اسعال ...
بهم متصل اند **اول از ان ... رحم** ... و ... معده متصل ...
... معده ... و ... دارد ... و ...
طول این روده ... عرض ... و ... **دوم از ان ... اثنا عشری** ...
متصل است ... بجهة ... ثقل ...
از ... و ... ثقل ... است و ان ...
... تا ... ثقل ...
...
تقاضای بحاجت ... ساعت ...
باشند و ... این امعاء ...
اخلاط نیز ... و منفعت ... لطافت انها یعنی امعای ...
... امعای ...
... طبخ معده ... و ... و قبول انها ...
ان ... و ... ان امعاء ... الامعاء ...
وان ... است ... امعاء ... است ... باشد
و ... اخلاط ... و فایده

این رطوبت در میان امعا مجتمع بوده است که چون صفرا بیشتر بآن امعا میگذرد رطوبت معهوده در میان امعا بیشتر مخلوق
شده تا این امعا را تر نخواهد شد قبار که اله افضل الی لقان چهارم از روده غلیظ بآن امعای قریب غلیظ متصل است
و در زهار از روده در اوایل روده چپ خریطه بسوی راست بیرون امده است اندکی بطرف پشت مایل و اورا
اعور نامند و او بجو معده دیگرست و منفعت این روده آنست که انچه از بقایای غذا با ثقل مانده باشد در وی
بازایستد و بعد دکسب حرارت ازجا و ره جگر پخته تر شده بعروق منجذب گشود و در علت تحقق این روده باشد
بجز انضمیر فرود اید از بهر انکه بر یک پهلو افتاده است و بهیچ جا ملتصق بوسته نیست پنجم روده است که قولون
متصل است و از اقوال حزابه و ان روده است غلیظ و بسوی راست امده و فرود کشیده تا نزدیک سفول
ران چپ باز بسوی راست باز گشته بر بطن معده فقط و قوالون هم فرود سوی دارد و از انجا بسوی چپ گشته زده
چون نزدیک سپرز رسیده است تنگ شده است و دوام امره در میان سبب است که فرود سپرز تنگ شده
که ثقل باشد از روده‌ها بیرون اید و محتاج شوند که دست بمالند تا باد بیرون گشود و قولنج را از کم این روده اتفاق
افتد بسبب قوت وقوع او در این روده و منفعت این معا قریب بمعان اعوراست ششم روده است که قولون
متصل است و ان روده است غلیظ در راست که نهایت مقعده است و این روده را بسبب راستی بهای
مستقیم خوانند و فراخی وی قریب است بفراخی معده تا ثقل در وی جمع شود و در قضای حاجت یکبار فارغ
شوند و هر لحظه اندکی نباید دفع کردن و این روده بر مهره قطن و اضمار کرده است و بیرون این بر سر روده غلیظ
پیر پوشیده است و بجز روده‌ها بربا طها با مهره‌های پشت پیوسته باشند و پیوستگی انها بر نهاد خویش بر بطن و ثقل در
روده اعور و قولون عفن گشود و لجن کم دانند و در نهایت روده مستقیم که مقعده است چهار عضله بر گشوده
در امعاء است یکی از انها مقعد را فراهم کشیده دارد تا ثقل بی‌مهله بیرون نشود و دیگری بر بالای اوست
و در وقت دفع بر ثقل قوت کنند تا تمام بیرون شود و هر دو بر مقعد بر دارند این قصیب بسته باشند و دو عضله
دیگر بوریب مایل است بر بالای مقعد و بر و این هر دو مقعد را بر جای خود سپیدارند و نگاه دارند و عضله
سستی بیدا شود مقعد بیرون خیزد والله تعالی اعلم و احکم

باب دوم از مقاله پنجم در بیان کردن احوال

امراض امعا و انواع اسهال و اسباب و علامات و معالجات ان که معالجات هریک از انها اما اسهال
بعین رفتن شکم بسبب ان یا هوا انها بود ضعف قوت و رقیق کننده مولد و کشاینده مسامات و گاه استلا
بود از اخلاط ردیه و در عروق نیز قوت کند طبیعت دفع ان بسبب انکه اسعاف را نزدیکتر در اخلاط و اشیا
و در اسهال بیعن طبیعت معده و امعا از قصوری بود در حالت عضوی مخصوص همچو معده و جگر یا سپرز یا سر و سپرز
و زهره و دماغ و روده‌ها و در هر دو مسهلی باطنی که بر اسعاف حالت عضوی از قانون طبیعی بگردد و بر خلاف قوه

خود باشد

خود باشد داخل در این مرض نباشد و باید دانست که سبب شدن اسهال معده را جمان که دفعی بسبب
موانع نتواند که در غذا تصرفی نماید و کیلوس مناسب حاصل کند طبیعت اعضا از ان متنفر گشود و انرا
بجو رنگ شده تمامی انرا یا بعضی ان از معده کلان اید و انرا با امعا دفع کند و امعا نیز از ان تقویت کنند
بجهة آنکه هر دو زیسته و باشد که رطوبت مزلق تمامی سطح معده را آلاییده باشد و غذا را
قبل از هضم فرود میفرستد و باشد که اخلاط متولد فاسده بسیار بمعده آید و دافع بود طبیعت انرا دفع
کند و باشد که ان متولد و اخلاط از قبیل ریم و خون و لاکس و جراحت و در لش معده و اعضای مشارکت
ان بود و سبب امراض کبد مر اسهال را جمان بود که جگر چون در کیلوس بجهت مانع تصرف نتواند کرد یا
یا تصرف تمام نتواند کرد طبیعت اعضا از ان متنفر بود و بعروق معهود منجذب نشد دفع نشود و بر جگر را ان
گشود و طبیعت جگر انرا از خود دفع کند و بماسار یقا باز گشود اند و ماسار یقا انرا با امعا فرستد و امعا
انرا دفع کند و باشد که سبب ان ضعف جذب کیلوس نکند و هم از معده یا از ماسار یقا یا سحاره و دواگر در جگر قرحه
یا خون جراحت یا شق شدن عرقی در عروق ان مجتمع گشود و هم بدین طریق اغلب مندفع شود و سبب امراض
ماسار یقا مر اسهال را هم قریب باین نوع تواند و زهره خود مر اسهال را جمان باشد که سودا در سپرز
غلبه کرده و بمعده بیشتر از مقدار ریخته شود و از انجا با امعا مندفع گشود و باشد که در معده با غذا مختلط گشود
و انرا متغیر کرده اند و طبیعت از ان متنفر کند و قبل از تمام هضم با امعا فرستد و همچنان صفرا در زهره غلبه شود
و بامعا ریزد از منفذ معانی که معده اید و از انجا با امعا رود و باشد که از طریق متندفع گشود و سبب حول
دماغ مر اسهال را جمان بود که نزله بمعده فرود اید و طبیعت از ان متنفر کند و دفع انرا با امعا فرستد یا انتقال
مندفع شود و باشد که در معده غذاها باشد و انرا ماکیز نزله فاسد کرده اند و طبیعت در ان تصرف نکند و با امعا
مندفع گشود و باشد که ان ماکیز خاک بود و مزاج ضعف امعا را فاسد سازد و دائم بیوسته دفع ان طلبد و سبب
لحوق امعا مر اسهال را جمان بود که قوت امساک ان بسبب زلق یا مرض دیگر ضعیف شود و هر چه بدو
اید زود بگذرد و باشد که بجهة حدت ماکیز سر زکا از وی بگشته و خود مندفع شود علامت انچه از هوا
افتاده بود اختلاف الوان و قوام برازد اکثر رقیق و کم بود در بیع امدن و در زرد او خون زرد و بیشتر
شدن با حرارت و سستی هوا و عدم علامات مرضی بآن بلکه علامت ضعف ان و لمز و حب عرق و دلیل

بحران واگر اندکی تعفن در وی باشد تب ها ماننده بان علامات بار بود وضعف مریض بیشتر از مقتضای
مرض استسقا باشد و درین مرض را عرض بیشتر واقع بود و بعضی این قسم را استسقای قلبی اعتبار کرده اند و آنچه از استلا
بود با بجدن ناف باشد بوسته ببواسیر اید و این چنان بود که هر دو سه روز یا بیشتر روز استسقا کمتر شده پس باز
ایستد و مریض چنان پندارد که برطرف شده دیگر بار باز اید و چند روز زیاد شود وگاه بود که یکهفته چنان
تندرستی میباشد وگاه بود که بیست روز تندرست بود پس بنوبت استسقا باز آید و مریض چنان تصور کند
که این مرض نو طاری شده باشد که بیرا از برازان مختلف با زکهه و جلا بار لیعت وخفت با فانی بود و فرق
میان انکه مائیه از جمله عروق جگر رجوع کند و از انجا با سایر نقا و امعا انحدره و انکه مائیه ان در حوالی معده
بود و بمعده ریخته وار انجا با امعا انحدر است که اول با کیلوس مختلط باشد ورقیق بود در یبع با غذا او
ثقل دفع شود و غلیظتر باشد و انجا از معده انحدار باشد از بطلان هضم بود در ثقل اثر نضج نباشد واگر
از ضعف هاضمه یا ماسکه و قوع امده باشد در ثقل اندکی اثر هضم معده پیدا بود و چون سبب این ضعف و بطلان
هاضمه بلغم غلیظ لزج باشد و سطح معده را الحجه است در براز بلغم لزج بسیار ظاهر بود و بیشتر و زودتر از مقدار
و مدت لایق دفع شود و از خلط دیگر چون صفرا و سودا سبب بود بیخ در براز صفرا و سودا پدید اید و سایر علامات
غلبه خلط واضح باشد واگر سبب منع تمام هضم معده غلیه قولنج باشد در قراقر شکم و معده بعد از غذا باوجع
معده و اال است یران و اگر قوت دارد و مسهل در سطح معده جای گرفته باشد و از او محمد جهت این فعل ساخته
تقدم مسهل قوی و عدم دیگر اسباب دلیل ان بود و اگر از تخیل و نیز به سبب ضعف هاضمه باشد هر گاه و قت روزه
و براز با علامات انها ظاهر بود و اگر از آکلس سبب بلغم باشد دلیل ان واضح بلغم بیخ و اگر اکلس منجر
گشته باشد ریم و خون در براز پدید اید و بسیار رفته که ریم از عضو دیگر در معده اید با اسهال دفع
گردد و در براز ظاهر شود چنانچه کسی را در سینه یا جگر یا جانب بر ریم دفع شده باشد علامت هر جا علامت ان (بود)
محل ان بود و انچه از جگر انحدار باشد اگر از بطلان هضم ان بود اسهال کیلوسی محض باشد و جدا از ثقل
اید و اگر از ضعف هاضمه یا ماسکه ان بود اندکی اثر هضم جگر در ان پدید اید و در ضعف ماسکه کیلوس در
جگر اندکی رنگ باشد و اگر از ضعف ممیزه است براز غساله بود و اگر از ضعف جاذبه بود براز از غلبه
تر با کیلوس امیخته اید و اگر سبب این ضعفها سده یا ورم بود باشد همان علامات با علامات انها
ظاهر بود و اگر ورم منفجر گردد ریم و خون هم در براز ظاهر گردد و اگر حرقی در جگر سببی طرقیده باشد که ان

سبب سوء المزاج

سبب سوء المزاج گرم باشد چون مرض غلبه اید و اغلب انها در او اخر سیاه و غلیظ شوند همچون دردی شراب و در جگر علامت
سوء المزاج ظاهر بود و در شکم درد و هیچ افت نباشد و درد نکند واکثر اسهال کیفی یکروز یا دو روز مختبس شود و ز عود
کند و انجا که خون در جگر از جهت سوء المزاج حار محترق گردد و اخلاط بیان گداخته شود با اسهال دفع گردد و درین نوع براز
صدیدی باشد و علامت غلبه حرارت که بان ظاهر بود و اگر از صفرا غلبه در جگر متولد شده باشد و طبعیت ان را
با سایر نقا و امعا فرستاده باشد علامت ان با صفرا و تر براز معلوم باشد وگاه که ان اسهال اید وگاه اندک و خفه
هم بان یار بود وگاه باشد که خلط محترق اکال الات و رجگر متولد گردد و لحم ان را بخورد و خون از ان با اسهال دفع
شود با التهاب و حدت در نواحی کبد و باشد که بعضی از جگر را بخورد و قطعه ازان جدا کند طبیعت ان را او بیرون با اسهال
اخراج کند و در براز پاره گوشتی که باشد پدید ارد و در اثر حل شود عروق صفار بغلبه ظاهر گردد و بسیار دیده اند
که قطعه بزرگ از این نوع در براز ظاهر شده و ان شخص زنده مانده و صحت یافته و حکما را در خروج این چنین جزو از عروق
ضیق اختلاف است بعضی چنان دانسته اند که جرم جگر بحرارت غالب و حدت خلط اکال گداخته شود و بداخل معا
کند و انجا باز منعقد گردد بهمان وضع کانست گوید چون لسته ماند و لهذا کبد را در جامد گفته اند بعضی خون بسته هم
قابل را رسد که گوید این صورت در عروق با بردد و عروق دقاق هم ازان میگذرد و بر تقدیر تسلیم مر قابل را رسد
که گوید باز باهم چون منعقد میشوند و بعضی چنان در یافته اند که چون قطعه جگر بخارج امعا رسد طبیعت لیفات ان را
بجهت دفع ان از هم کشاید انعقاد کند ان جرم بداخل ان در اید و طراز ان لیفات بحال خود باز اید و انتهم
بعید می نماید والله اعلم و بیانه فرق میان اسهال معدی و کبدی در بعض مواضع اشتباه داشت که در مطلق
کبدی نسبت با اسهال خلط مندفع بیشتر باشد و عدد مرات کمتر بود و طراز ثقل اید غیر مختلط اید و منقطع باشد
و هر مجلس دفع دفعه بدست دراز تر اخراج یابد و فرق میان اسهال طحالی و اسهال سوداوی که از اخلاط محترق
گشته شدن شده باشد انست که خلط محترق سخت نباشد والقوام غلیظتر از جمله بود و خلط سوداوی سیاه تر و رقیق
تر باشد و طریق نیارد و انچه از شده اید منعفن و بد بو بود و گفته اند که اسهالی که از اخلاط محترقه باشد
چون بحفرت میل کند نشان قوت طبیعت باشد و امید خلاصی بود مطراز ان بدبو دی زرد گردد و صحت یابد
و انچه از امعا سایر نقا دفعه باشد و هم قریب بمعده باشد لکن چنین اگر از سده یا ورم ان بسبب شود فرق
بعلامات انها باید کرد چنانچه در بحث امراض کبد بیان شده و گاه که سده قوی بود هیچ اثر هضم جگر در براز
کیلوس ظاهر نباشد و در جگر هیچ گونه از غذا پدید نیاید و هر آل زود غلبه کند و انچه از سپرز انحدار باشد براز
سوداوی بود و نفخ نداشته باشد و علامات و حشت سپرز و غلبه سوداء دلیل بود بران و گفته اند اسهال هر گاه سوداوی
بود و در ابتدای مرض که واقع شود بر زبان بد باشد همچون سرکه گشنده باشد بجهة غالب بودن حدت و احتراق

تا هم مواد با قوت بجا است افتد ممکن البرء نبود زیرا که در ابتدا انجذاب خلط محترق سریع الدفع خیزد بر سبیل اضطرار
طبیعت اخراج نیابد و بعد از نضج بقوت طبیعت اخراج یابد و آنچه از زهر حادث شده باشد بر از صفرا و دم
بود و غلبه حرارت مزاج و تدابیر صفرا انگیز و با تقدم حمی غب محترق و لیکن این مرض حاره و دلیل فالج
صفرا بود و آنچه از دماغ عارض شده باشد نزله و سیل آن بداخل و ظهور رطوبات بلغمی بسیار در براز
و بیشتر بودن اسهال در صباح و بعد از خواب زود آمدن و بعد از آن بتدریج کم شدن و در شب کم
بودن یا نبودن بران دال بود و باشد که هم تب نزله کم نزله سبب هیچ اسهال گردد و آن هنگام علامات
نزله که با اسهال [illegible] ظاهر بود و تو انیس بهمان طریق مذکور محفوظ باشد و آنچه از امعا [illegible] باشد
علامت امراض امعا بدان دلیل بود لیکن اکثر از سبب ضعف ماسکه و اسهال رطوبتی بود غلبه و زرع که
سطح امعا الا البته است بجهت کم آمدن صفرا منها برو ده در بر از ظاهر گردد و این زلق با شرکت
زلق معده نباشد بجهت تولد این بلغم در معده آمدن از آنجا با امعا و آنجا هیچ محابا قرحه آن سبب
اسهال باشد علامات چنانکه در بعد از این مبحث بیان کرده با ظهور خون و ریم و قشور در براز قرین باشد
و اگر سبب اسهال شق شدن سر رگی بود از عروقی که سطح داخل امعا مستقیم است براز خونی بود
صرف و اندک اندک ظاهر شود و عدم آفات دیگر اعضا و عدم آفات روده در غیر هیچ و عدم
علامات سوء المزاجات مطلقا بدان دلیل بود و اگر سبب آن بواسیر بود براز با نفخ غلبه و فراق
و بقایق رفع شود و در سحرگاه بیشتر واقع شود و خون و بلغم باشد علامت آن بواسیر ظاهر
بود و گفته اند که هرگاه اسهال ما شد چون مرم شود یا غشی کند و خطرناک بود و وقوع اسهال یکبار
بعد از آن امراض با آنکه بجا اما باشد بد بود و هرگاه مسهول را افزا دهند و بعد از غذا در نبض او
هیچ قوت بدید نیاید دست از علاج او باز باید داشت علاج بباید دانست منع اسهال مطلق
هیچ وجه میسر گردد بلی استعمال قوابض و این وقتی باید که قوت اما اگر ضعیف شده باشد دوم
استعمال مغریات و این نوع نباید که سر عرق گشاده باشد یا خراشیدگی در سطوح شده باشد
سیم استعمال مغلظات و این گاهی باید که مواد رقیق و سیال شده باشد منفعتها چهارم
استعمال

۱۳۰

استعمال مخدرات و این در حالی باید که مواد و مسهله حدت و لذع داشته باشند و هیچ مایل است خاصی تا هم بخلاف جنس امعا
و این تفرق بود و اگر تا هم رقیق و قابل آن باشد که نفوذ کند و اگر تا هم غیر التصعد نباشند که باکرار بجو لکن تا هم قابل آن
باشد که بجهت نهادن بجو [illegible] اعضا با لذات و بر شکم اگر آثار امالت نما باشد چون این معنی واضح شد باید دانست که
اغلب انواع اسهال که در ذکر کرده شد بحقیقت عرض اند مر مرض سابق را که از اسباب شمرده اند چون سدها و ورم
و زلقی و داشتن انبساط لیکن چون این عرض در اکثر اوقات افراط است از آن امراض این عرض را مرض عده کرده
اند و بجهت علاجها جمعه این مقرر ساخته اند و تدابیر آن امراض را جزو علاج این داشته اند و علاج مشترک و معین
و بسیار وقت بود که طبیعت را اسهال عادت شده باشد که با وجود رفع سبب مرتفع نگردد و بعلاج علیحده محتاج
باشد که آنکه فعل اسهال موجب مرض دیگر شده باشد که آن نیز معدوم بود چون بحیحه که از اشد که اسهال و غلبه
مرور اخلاط بر امعا واقع شود و اعراض آن موجب میل و ترتیب مولد بدان موضع کرده و قانون علاج و تدا
بیر جامعه این مرض آن است که از غذاها خشک را که در این مرض سیدها از تخمها و مغزها و اغذیه مثل تخم خشخاش
و برنج و مغز جوز و قرطم جمع را بریان کرده باید دادن و آن از شربه احتیاج شود نیز از تخم بریان کرده بدهند و فواکه
که در اینجا منفعت آن هم را در آتش گور کرده دهند چنانکه روی آنها اندکی بسوزد چنین به و سیب و مورد و
[illegible] و اگر بعض زرد در خمیر گرفته بریان کنند بهتر باشد و آب شیر دوغ و آب ماء نباتات خام را کم استعمال
کنند سنگ تاب کرده با اسفناج کم دهند و از ریاضات اخفا و معده پرهیز باشند و حرکت عنیف
در ورزش نکنند و چیزها [illegible] گرم کنند و اخلاط باشند نخورند که ضرورت عظیم باعث آن شود و طریق مطلق
علاج این مرض آن است که با این رعایات امراض سابقه نیز کنند و تدبیر مرکب سازند اما آنجا که سبب
حدوث اسهال هوای متعفن غیر معتاد بود با متعفن باشد تدبیر آن باید کردن و اگر میسر نشود تعدیل
آن بدستوری که در حمی و قی [illegible] و غیره گفته شده باید کردن و تریاقات کالتصفیه دادن و بوییدن در آب
سرد نشستن و بر سر او ریختن [illegible] تنها به آب سرد تر کرده باشند بر تن پوشیدن و [illegible] انتراع خنک
داشتن و اطراف را بستن و آنجا که سبب امتلاء معده باشد تا سفرجل اسهال نشود و سبب ضعیف نگردد
حبس نکنند و اولی آن است که طبیعت گذارند تا رفع آن که خود محتبس گردد و اگر با دو حبس از ضعف قاطعا
دانند منفعت آن سعی باید کرد و غذا را نباتات که سازند و بربالا غذا در پس با کفند و در آنها آن
اینها نافع باشد و درس و برنج ماهم عجیب النفع است و مجرب که بدیده است که خورند و بر عطش صبر نمایند
و اگر تشنگی غالب شود منجلاب ممزوج آشامند و آنجا که سبب امراض معده باشد تحت علاج آن

آن باید کردن به دستوری که در معالجهٔ نفث بیان است ولیکن چون به مرض اسهال است رفع اسباب آن
به مسهل و ملین و حقنه و مانند آن که ضرورت عظیم واقع نباشد و از آن هیچ نحو جایز نباشد و غذا به قدر ضرورت با مسهلات
عامرات یعنی چیزها که بعضی اسهال آورد دادن باشد چون هلیله و گل و زنجبیل آن و اگر مانع نباشد و کار اسهال
اسهال قوت دوای اسهال باشد که در اسهال معده مانده باشد تدبیر افراط عمل مسهل که در بحث تدبیر استفراغات
مذکور است باید کردن و قی کردن اینجا از قوت بر جای خود بغایت نافع است و آنجا که اسهال سوداوی باشد
نخست فصد اسلیم موافق آید و بعد از آن منقیات سودا و معدلات مزاج مناسب باشد و اگر صبر دار را
سابیده خورانند نیز فایده دهد و در این نوع اصلاح مزاج بیرون بدستور [illegible] لازم بود و اگر مجمع بر سر زمان باشد
و بابنج و داغ کنند عظیم نافع آید و اگر صفرا به معده می‌ریخته باشد و مندفع میگشته علاج آن علاج مراری باشد
و قی کردن اینجا بس نافع آید و بقراط گفته اند به علاج زلق مرتفع گردد و طریق علاج آن در ضعف معده گفته
شده بیان آن چیزی که نافع است بگیرند مر د قرفه و افیون و چند [illegible] از هر کدام بکوبند و آب مورد حب سازند
هر یک بمقدار فلفلی [illegible] از آن [illegible] رسیده را هفت حب باشد و کودکان را دو حب و ده ساله را چهار حب
و بعضی اطبا کاها قرفه تخم کرفس میکنند و اگر ضعف هضم از بالای جوف معده باشد علاج [illegible]
که سبب امراض کبد بود علاج آن بدستوری که در معالجهٔ [illegible] مذکور است باید کردن با ملاحظهٔ جانب اسهال [illegible]
از استعمال فواکه [illegible] قی و [illegible] و منضج و چیزهای سرد بالفعل پرهیز باید کردن چنانچه در [illegible] معده بتفریح
یافت و خدا [illegible] اسهال [illegible] را [illegible] بیده اداوان نیز در روزها دو نوبت و اگر [illegible] خوردن
موز منقی کنند درین باب عظیم النفع است و شیخ [illegible] میگوید این مجرب است و مجربان دیگر نیز تجربه کرده
اند و صاحب [illegible] اسهال و [illegible] سفوف [illegible] و آنچه در [illegible] خون [illegible] فرحه [illegible] نافع
بود و آنجا که [illegible] از خون بود فصد [illegible] مخالف جانب [illegible] باشد تجربه [illegible] علامه [illegible]
مستان مدت [illegible] روز اسهال خون و [illegible] شخص بود بخوردن خود [illegible] صحت یافت و چند جای دیگر نیز
تجربه کرده شد و نیز میگوید بعضی [illegible] قوله چند سهول دیگر صحت یافتند مولف [illegible] فصل [illegible]
مع [illegible] شده بود که شب و روز [illegible] مرتبه [illegible] بعضی از تدابیر [illegible] تا [illegible]
[illegible] مثقال [illegible] زوفا [illegible] چون [illegible]
[illegible] اسهال [illegible] خلط [illegible]
باشد [illegible] سرد [illegible] بالفعل [illegible] بالقوه [illegible] سرد کم [illegible] نافع
باشد

باشد و درین باب شربت خشخاش و شیرهٔ تخم خشخاش [illegible] نافع بود و قرص [illegible] ممسک عاجل النفع است و مجرب
و اگر در اسهال [illegible] اطراف سرد گردد و نبض سقوط کند و غشی افتد [illegible]
به خون آن علامت آنست که خون در شکم [illegible] شده و علاج آن بدستوری که در بحث قی خون گفته
شده باید بجا آوردن و هرگاه خلط محترق در [illegible] جگر پدید آید [illegible] اسباب و جگر را [illegible] و در تعدیل
مزاج جگر و دفع آن خلط مفسد [illegible] باید کوشیدن و غذاها و شربتهای لطیف باید
و لعوق [illegible] دهند و گفته اند [illegible] در [illegible] مجنون [illegible] درین باب
جامع النفع است و اگر [illegible] تخم [illegible] اسفیول [illegible] درین [illegible]
و [illegible] شربت [illegible] باشند [illegible] عاجل النفع و مجرب است و غذا
گوشت مرغ که در آن باب سماق [illegible] باشند [illegible] اگر قوت ضعیف باشد و اگر قوی تر
خواهند [illegible] و [illegible] تخم [illegible] جوشانند [illegible]
[illegible] صاف سازند و [illegible] تخم [illegible] که درین باب [illegible] کشند [illegible]
[illegible] مخلوط [illegible] صباح [illegible] درین باب نفع جامع و ظاهر دارد و مجرب است و درین
نوع اسهال باید که از [illegible] داخل [illegible] که مهلک است و شیخ الرئیس میگوید [illegible]
در [illegible] افیون بر داشت [illegible] و آنجا که سبب امراض [illegible] باشد هم بدستوری که در
[illegible] اشارت رفت عمل باید نمودن و [illegible] معده و کبد [illegible] و [illegible]
اسهال [illegible] باشد که از مراره [illegible] در [illegible] جگر باید کوشید [illegible] مزاج کبد
مبالغه باید نمودن و [illegible] غالب باشد [illegible] زرد و [illegible] استفراغ کنند [illegible] تعدیل مزاج
کنند و [illegible] اسهال سفوف [illegible] و شربت خشخاش و [illegible] سماق و [illegible]
[illegible] خشخاش [illegible] و [illegible]
[illegible] اسهال [illegible] مناسب [illegible]
[illegible] مجموع [illegible]
و [illegible] باشد تجربه [illegible]

صفراوی واقع شد باین نوع که در شبانروزی قریب بیست مجلس نشستی و بعد از سه روز بغایت ضعیف گشته
بود و هر لحظه غشی کردی او را با وزن جو افیون بدوغ حل کرده دادند اسهال و غشی بکلی برطرف شد
و باید که مراعات بصحت شده و انجا که سبب نزله بود بدستوری که در امراض سینه مذکور شد باید که بجای آورد
و لحم از خواب قی و فرفیون و مقویات جهت حبس شکم که در منع نزله بکار دارند در غذا و شربت
دو دوا از فواید بعض عفص و در باید بودن و بریان عصا و حب نزله بر بالای غذا مناسب باشد
چون پنیر سنگتاب کم و ماهی ابره و ماهی و امثال ان مناسب بود و اگر با کمی تکمیف کنیزک را
سحق یافته خورند بغایت نافع بود و مجرب است و انجا که سبب اسهال زلق امعا بود انچه
در تدبیر زلق معده گفته شده موافق باشد خصوصا از کندر و مر و مصطکی و مورد و اقاقیا و شب و بلد
دل و افیون و بزر البنج با چند برابر انها ارد جو و سماق و گل سرخ و گلنار و سک و عصاره لحیة التیس
و عفص و حمص و ماش و عصاره مورد و جمله را بهم سرشته ساخته باشند بر شکم طلا کنند و گذارند تا
بر انجا خشک گردد بسی نافع اید و اگر تب نیز باشد این طلا نیز مفید بود و انجا که سبب رگی در امعا
کشاده گردد و اسهال خون شود از ادویه که جهت بستن خون جراحتها و [illegible] مذکور شده استعمال باید
نمود از داخل و خارج و از حرکات عنیف پرهیز کردن و احتقان بعصاره خرفه بغایت نافع اید و [illegible]
که در شکم نهادن خوراندن و انجا که سبب باد بواسیر بود تحت علاج ان نافع باشد و باید دانست
که استعمال باید نمودن از داخل و خارج و از حرکات عنیف پرهیز کردن و احتقان بعصاره خرفه
خرفه بغایت نافع اید هر دوا که از انها مناسب هر مزاج و هر محلی بران طبیب ماهر متعلق بود
و بعضی از اصحاب تجارب گفته اند که شقاقل بریان کرده اسهال مزمن را نافع بود و جالینوس اورده
که حکیمی نیز شور قدیم را چون [illegible] خورانید چنانکه شوری ان برطرف شود و بیرون انگشت افروخته انرا
بریان کرده بخورند نافع بود و گفته اند از گوشتها گوشت کبوتر بچه و گوشت دراج و کبک که از انار
دانه و زیره و کشنیز کباب سازند غذا موافق بود مسهول این را لیکن در اواخر زوال و لیکن
و اما در اوایل از گوشت و چربی و هر چه تر بود فرو است تا ممکن بود حذر باید کرد و بعضی خوشه را که از درون
شکم گوسفند وقت شکافتن بیرون می اید انرا بریان کرده میدهند یعنی نافع می اید و روده را غسل داده
خشک کرده و سحق کرده با کرانکبین سحق سفوف می فرمایند و در اکثر اسهالها نافع باشد و اگر
گر بر سر غارت باشد خشک از آتش پیده سفوف کردن در شبها [illegible] دو نوع سنگتاب

کم خوردن

کم خوردن عظیم نافع است و بعضی از دیبوطاویان کم میدهند و فایده میدهد **و شیخ الرئیس میگوید**
یک درم از مغ سوخته چنانچه سیاه شده باشد در انچه مناسب داشته همراه بدهند اسهال مزمن را باز دارد
تجربه گوید شخصی را در حوالی ناف دردی بود و با ضعف اسهال میشد و اشتها ساقط شده بود علاج
اسهال موثر نمی افتاد روزی دست خشک برمحل وجع نهاده راحتی یافت مولف از اولاد ایشان بیرون گشت
کم بران موضع می نهاد هر لحظه بهمین مداومت جمله اعراض ان برطرف شد و صحت یافت و چند کس دیگر چنین
مرض داشتند بهمین نوع علاج یافتند **تجربه میگوید چوالنه** را هر سال در حدود بهار او را اسهال و مولا
عارض شدی و هر شب نیت مجلس خون صرف اعراضی و ادخال تجربه کم بود که از سه روز ان بیجوز بوا علاج کرد
چنانچه هر روز نیک جوز بوا خوردی و ان مرض برطرف شدی و این از غرایب است والله تعالی اعلم **باب**
سیم از مقاله هشتم در بیان کردن احوال سحج و قروح امعا و اسباب و علامات و معالجات ان باید دانست
که مطلق این مرض بحقیقت تفرق الاتصالی بود که در سطح ظاهر عضو منبسط شده باشد و از ان خارش سطح حرکت
بان تفرق الاتصال زایل گشته باشد که عوام انرا سوده ظاهر گویند و بعضی اطبا چون این حالت را در سطح
داخل امعا یافته اند انرا نیز بر سبیل مجاز سحج گفته اند و لهذا این مجاز در میان قوم انتشار و اشتهار یافته
بمرتبه که هرگاه سحج مطلق گویند این معنی متبادر شود و این سحج هرگاه بیشتر عود کند و هر گاه باز دهد قرحه بود و باشد
که قرحه از دو نوع و در یا بشره در امعا افتد و اسهال خون که از قرحه افتد انرا دوسنطاریا خوانند و انچه از امعا
بغیر سحج و قرحه در ریش و بیرون اید انرا دوسنطاریای دهنی نامند و انچه از کبد اید انرا دوسنطاریای کبدی گویند
و سبب سحج امعا یا خلط حاد بود که بمرور بر سطح رطوبت مصدوعی که بر سطح ان پوشیده است که طبیبان
انرا غشای مخاطی بر او کنند نیز است و بحدت سطح ظاهر امعا را بخراشد و این خلط یا صفرا بود و ان در هفت
دو هفته ریش کند یا بلغمی بورقی بود و ان و ان در مدت بلغا گفته اند که ریش سازد یا سودا بود و ان در مدت
چهل روز ریش کند و گاهی که بسیار تیز و تند باشد و الا در دو هفته ریش کند و ان مهلک بود با الجمله نزله کم
بود که از معده بر ماغ و امعا رسد و ان زود تر از بلغم مالح ریش سازد یا سبب لیش و دوای حاد مسهل بود که
امعا را مزید و ان قسم اسلم ارین اقسام مذکور باشد و اغلب ان که بود که در چهار روز اصلاح پذیرد و گاه باشد
که ثقل خشک و درشت که ناهموار و در روده بود و بر دو و بر زر رفعا گذرد و روده را بخراشد و این از جمله سحج بود
و اگر چنان بود که نه بودی خود با صلاح رود و انرا بعلاجی و ادراک احتیاج سحج و قروح امعا شناخت که کدام امعا

حادث واقع شود جهت افراط حدت صفرا و ضعف حرارت غریزی و آنچه در امعای دقاق افتد چون بیشتر از
بول که در امعای غلاظ او را اسهال کم کسی انها و بد انجام بپذیرفتاق و هم است که بزودی سوراخ شود
و هلاک کند و از جمله آنچه در معای اقدار داو باشد جهت انصباب صفرای صرف بران و توب
ان بجگر و هرگاه قرحه بران مرتبه رسد که روده را سوراخ کند و ثقبها با ربی نفضای شکم ریزد مهلک
بود بزودی خصوصا که در امعای علیا واقع شود جهت موذی شدن آن بعفونت و در استقاط قرب
بمشارکت معده و اما ثقبه که در امعای غلاظ واقع شود گفته اند که اگر با آن در شکم منفذ دیگر
اتفاق افتد که آنچه از ثقبه بفضای شکم ریزد از آن منفذ بخارج بدن دفع شود ممکن که صاحب علت
مدتی زنده بماند و اگر ثقل در فضای شکم جمع آید و شکم مریض بشکم مستسقی شبیه گردد و گاه از آن هلاک شود
نعوذ بالله من هذه العلة شیخ الرئیس نقل کرده که شخصی را روده از روده‌های غلاظ سوراخ شده بود بسبب قرحه
و اتفاقا در مقابل آن در مراق و لا بواسطه در هم سوراخ شد و در پوست شکم هم سوراخ شد
و ثفل از آنجا بیرون می‌آمد و آن شخص زنده مانده بود مدتها علامات آنچه از خلط حار بزله و غیره آید
باشد تقدم نزله و ظهور آن خلط در براز و سهول ولذع است و آنچه از سهل حار اکاله باشد تقدم استعمال
آن دوا بود بران و اگر حدوث آن از ثقل بود بیوست طبع و سبقت خوردن چیزهای قابض و رشتهای نا
هموار و عدم علامات دیگر و حرارت و خراطه که آن رطوبت لسبه و تقشر ریم مانند است و در براز باشد
و سحج که در امعای مستقیم واقع شود گاهی وجع نیز نباشد و در امعای علیا بیشتر بود و از وجع اغلاظ
کاذب سحج و قرحه در هر دو موضع مساوی باشد جهت غالب بودن طبیعت عصبی است و در انتها و محل
سحج را لذعه و وجع و محل نتوان شناخت و نیز بهایت قشوری که از ریش روده آید و آنچه
از دورهای دقاق آید تنک باشد و آنچه از امعای غلاظ آید اکثر غلیظ و نیز لذعه مولد اختلاط
مولد بالقبل چه آنچه از دورتر آید امتزاج بیشتر باشد و نیز رسیدن ثقل بران موضع و گاه از خدار تخفیف
لغا که ترشی یا شوری یا حدت و داغی باشد و سحج سوداوی در اغلب احوال کشنده بود و ظهور قرحه
یا صدید در براز از امعا نادر گاه شد و آن اکثر انتها روبه بلعه یاوری که در احتلاج برپذیر آید و حالی
که مدت مدید از آن براسهال دراز کرد و ممکن که فساد آن باسعاء سرایت کند و قرحه حادث کرد و اسهال

خون

خون صرف که از ... حدوث قرحه و صاحب آن بعد افتادن آن باشد که بقعر اسعار رسیده است علاج
باید دانست که اصل در تدابیر این دو مرض حفظ قوت غریزه است بدانکه چون
وقت ... رعایت اعضای رئیسه و معده باید کرد و تقویت قوت آن و تحلیل
بتحریف دستور لایق حال بود از آن تقویت معاد اصلاح قرحه و سحج آن و منع اسهال و
طریق این تدابیر آن است که اول نظر کنند که تا موجب اشتداد مرض چیست از آن منع کنند
و بسیار باشد که از دوا خوردن بسیار این مرضها تخفیف سحج اشتداد و پیدا کند و درین
باب مریض را تا ممکن بود تا سه روز از غذا باز باید داشت و بعد از آن غذا اندک باید اختیار
کرد نه که ماهیت آن کم بود و غذائیت آن بسیار خصوصا ماء اللحم خصوصا از لحم که مانع اسهال باشد
و در ادویه نیز همچنین حیله باید کرد و طریقش چنین است که ادویه قابضه را که جهت حبس
اسهال لابد است نرم کوب سازند و در حره سفت کنند و در آب سیب یا بهی و امثال آن
خمیر سازند مدتی بس باشد که مدت تحمل تا بلطافت آن در آب حل شود آنگاه از ان العبه
مناسب که جهت اصلاح محل در کار است با آن بیامیزند و هر ساعت اندک اندک به بیمار نوشانند و گفته
اند که مشغول ساختن و نشاط آوردن باستماع الحان خوش و حکایات عجیب و غریب و ملاحظه
گلزارها و مواضع خضر و جوار نفیسه و لعبهای طرب فزا و استشمام عطرهای لایق درین امراض
تقویت عظیم بخشد و در ابتدای سحج چهار درم صمغ عربی سحق در آب سرد و لوان یا کره
شوربای آش نافع آید و در اغلب اخر کافی آید و همچنین عصاره گل سرخ تازه ارشاسیدن
نیز نافع بود و اگر بان احتقان کنند نیز مفید بود و قرص گل نیز فایده دهد به این صفت
گل سرخ و بذر حماض از هر کدام یکدرم و صمغ عربی نشاسته کثیرا برکال کهم از هر یک نیم درم بلعاب اسپغول
قرصها سازند و اختیار نمایند سحج و اسهال خون را نافع بود و مجرب است و اگر سحج با وجع بار
بود در سعا بپزند تخم شاهسفرم یعنی تخم ریحان و اسپغول و تخم مرد حلبه برکال کهم و در آب اسپغول بیاشند

نا لعاب بارتنگ بر دهد یا دو درم روغن گل یا بادام بهم دهند نافع بود و گفته اند اگر شیاف ریوند چینی کوفته در
است غرغره و اندکی شراب عتیق دلوان در اسهال دری و قروح امعا خاصیت عجیب دهد
و اگر ریوند چینی سوده را بر روغن گل چرب کنند و در روغن سنگتاب کم یا در آب بیت الخشن
دهند نیز نافع آید و وجع از الم نفخ دهد و اگر حرارت باشد با شراب کهنه سنگتاب تخم دلوان
زند و تیراز کنند و همچنین دوغ سنگتاب با آهنی تاب که طباشیر ونیشه بریان کم دسم
بران ریخته باشند در جمله احوال مفید آید و نیز دوغ خشخاش را سعم شراب انجبار یا مورد پخته
یعنی فرسعون نافع آید و این غره آید اگر مقدار یک رطل مطبوخ لوبی از گل ارمنی و رب مورد و زنجبار
بیخ خورند اسهال خونی را سود دهد و عظیم فایده بخشد و اگر گل ارمنی یافت نشود سرشنوط بهمان خاصیت دهد
و حقنه که بطبیخ جو و برنج و زرده تخم مرغ بریان کم و کمی رونیز و ورد و لسان الحمل و ضعف و ات
خشخاش و تخم مورد و قدری روغن گل با اندک بیه بر ساخته باشند نافع آید و سبع اربعی
سیکوبه شمع مغرالبقع مغرکی بود در حقنه و اگر صمغ عربی بریان کم دو درم الخوخ و سنبوسا
لطانی و لسید و کندر با اضافه کنند اقوی بود و مطلق حقنها در امراض امعای غلاظ مفید باشد
و خوردن مغرکیات و حوالی اگر قوت بر جای مانده باشد تخت تنقیه بدن کحول نفع علاج خونی
و دیگر اما در صفراوی خیار شنبر و کاسنی و عنب الثعلب و قدری زعفران باید دلوان و در بلغم
مالح و سود مطبوخ هلیله زرد و سیاه و مویز و خیار شنبر باید فرسعون و آنجا که سخ کهنه کرد
و قرحه بزرگ شود جهت پاک ساختن گوشت فاسد و اندمال گرفت صالح ماء العسل و جلاب
و لاجرم فیقرا چند نوبت باید دلوان طرازان دوغ سنگتاب با آهنی تاب ترش سنگتاب و دادن
و غذاهای نباید دلوان و غذا را بسیار و یکبار نباید دلوان و از اغذیه خصوصی که از ضد ابیس
و بیه بط با مرغ فربه موافق آید و نیز حسوی که از جو و آس مقشر و برنج شسته نرم سعم در بریان
کم و در مطبوخ خشخاش پخته سازند و صمغ عربی و نشاسته بریان کم اضافه کنند و اگر حرارت
غالب بود خسو را صمغ عربی سعم بران برشند و بدهند نافع باشد و اگر داند که ازین حب یان صفت
کم از افیون و مازو و ثمره الطرفا هم ساو ان یا صمغ عربی حب ساخته باشند دهند منفعت

عظیم بخشد

عظیم بخشد
و اگر در غلاظ بود و در حقنها عصاره غرغوله و عصاره لحیة التیس داخل سازند اولی بود و اگر امعا خریم
میشود و غیره و زرد و قیق براز و اسود ادان و قلت بار و دلالت کند و برین صورت حال حقنها
جاکانی باشد و تسکین وجع و سوزش آن بروغن گل باید کردن و طریق دارو و گاه که انتقال
کند بکار باید داشتن و اگر زین قرحه بسیار باشد و حاله و کفایت اندکه بخدرم قرص زرنیخ در عصا
مکرر یاد را کتاب داخل باید ساختن و اگر مریض را طاقت سوختن آن نباشد اول او را تخدیر انگاه این
حقنه عمل باید و اصلاح سوزش آن و تنقیه ترنجبین اندکی روغن گل باید کردن و طرازان طلبان مجنون با
محرمبادان و امثال آن در آنچه مناسب باشد بکار رانند و طرازان باد و بید شندلی که بر دران باشند
حقنه کنند و از آن حسن مجرب رانند و اگر درادکات حقنه خود نهند تا حقنه مکث کند چنانکه زنند چلی الحا
ل اسفنجی که از ابطیخ قوابض ترکیب باشند بر سعده مریض انداز نند و بگذارند تا حقنه در وی بار کرد
والله اعلم باب چهارم از مقاله ششم در بیان کحول زحیر و اسباب و علامات و معالجات آن
باید دانست که زحیر تقاضای بر ساختن است و لحظه فلحظه جهت دفع ثقل یا حبس باد و درد
امعای بر مقعد و دشوار آمدن دفع و گاه آنند و درد و فم جزئی اندکی دفع شدن و آنچه دفع کمقه غلیظ
و مخاطی باشد که با خون آمیخته بود و بعضی بچون نیز باشد و بعضی با خراطه و بعضی بی خراطه و آن تقاضا
دو نوع بود صادق و کاذب اما زحیر صادق آن بود که سبب آن در امعا باشد حاد و در امعای مستقیم
که کرانه میکند و پیوسته دلخر دفع الم آن عضو طلبد و طبیعت را دغدغه آن منبعث و مکر نفعی نخواهد کرد
مند مع کم بود که انصباب منعرانه یا بلغم مالح بود بران موضع از اعلا و زرنیخ و دغدغه کرده و آن
محل را بخود شد و الم دفع آن طلبیدن که سبب آن وصول بروی بود بر مقعد که از ترشیح شیفف
آن محلها را ورم میکند و گمان میشود که ثقل است و طبیعت دغدغه و دفع آن میکند که سبب احداث
صلابت آن موضع باشد از زکوب و امثال آن که بتقدیم محل کند اما زحیر کاذب آنست که سبب
آن ماندن ثقلی و خشکی بود و ریح فوق مقعد که دغدغه کند معا بدرستی چیزی بر آید و اگر گاه بر آید
و بهم بر سبیل عصر رطوبتی از امعا فرود آید و باشد که بجنونت رطوبت غشاء بر وند فرو دارد

و چنان نماید که اسهال بلغمی واقع شده و بیجای سبب بعضی اطبا که فرد و توقف درین نوع زحیر نمودایش علاج
فرمایند و آن منجر بتقویت قولنج مهلک گردد و مریض هلاک شود زیرا که آن ماهیت واجب الدفع نیست و طبیعت
عاجز از دفع آن درین نوع محل رعایت است بر طبیعت نه امتناع آن علامات زحیر صادق آنچه از
ورم باشد علامت آن حرارت و درد یکه گاهی جدا نشود و اگر شود اندکی شود و از زردی و از نقصان
نشستن درد گرانی بیشتر بود و از جدا شدن ثفل راحتی و قراری حاصل نشود و آنچه سبب آن
از انصباب صفرا باشد لهذا اسهال صفرا قبل از آن و ظهور وجع و حمی لازم در محل آن و خراط
و چون که در بعد رنگ و درد از و حرقت مقعد از مرار چنانکه گویا دوزخ با آن محل رسید و تسکین یافتن
از آب سرد و راحت از هوای بارد دلیل است بر آن و حرارت و عطش وقت ثفل
محل نیز شاهد است بر آن و آنچه سبب آن بلغم مالح است تقدم اسهال بلغمی و قلت عطش و فزاید زحیر
اخراج براز بسیار و ظهور خراط با اندکی خونی دکمت و کلفت موضع و راحت یافتن از تکمید دال است
بر آن و آنچه حدوث آن از برودت هوا و بر زمین سرد باشد یا براز کوب باشد تقدم آن را
علامت و عدم دیگر دلایل علامات آن است با وجود براز با بلغم و خون بید رنگ و آنجا که عروض آن
از بس خشونت ثفل بود علامت تقدم و تدبیر خشکی فزاد و ثقل و ظهور بنادق کوچک مقدار یا
خلا و بزرگ تر در حال مرض یا قبل از آن بود یا قلت اشتهاء که دانه در شکم و دوام مغص در
انتزاع آبات بان نیز شاهد است و ممکن که آن مغص بحد قولنج رسد و اگر این قسم نیز مشتبه گردد
و خواهند که تحقیق آن کنند اسپغول نیم مثقال و تخم ریحان نیم مثقال هر دو را در شیر بپالایند شربت
قند که بسیار غلیظ نشود بیاشامند اگر آن تخمها درست بیرون آید زحیر [illegible] است و الا
تفرقه نکنند بیمار را هلاک کنند علاج سزاوار آن است که آنچه از سبب ورم امعای مستقیم
باشد رگ باسلیق باید زدن و اگر در فصد مانعی لحم باشد بر فوق و [illegible] گاه حجامت کنند و
[illegible] بند هر کدام وقت مناسب و دو سه روز فصد باز گیرند اگر [illegible] بود و بعد بر نضج مادم
[illegible] که در ورم [illegible] مذکور شده عمل نماید و [illegible] حقنه و شیاف و غیره هم از آن احتباس
اختیار نمود و هرگاه این ورم را بدستور علاج کنند [illegible] تحلیل رود و آنجا که سبب آن
صفرا و کذا اسهال [illegible] در غذا [illegible] باید کرد [illegible] مسهول

راتقه و نم

راتقه و لم بروغن گل مرب ساخته در شراب بهی دهند و وقت احتیاج غذا آنچه لایق باشد [illegible]
اختیار نماید اشیای بالمعه [illegible] که خیار وان و سماق [illegible] باشند نیز نافع بود و اگر باین مرض [illegible]
بود چوبی که از [illegible] جو و سبوس آن تا به برگهای کرده باشند سازند موافق آید و اگر قرص
طباشیر در رب [illegible] با سبب حل کرده دهند مفید بود
نسخه ارزحیر [illegible] که از
زرده تخم مرغ و روغن گل و مردار سنگ مغسول سازند فایده دهد و نیز آن شیاف نافع و مجرب است
صفت آن بگیرند کندر و زعفران و مرمکی و صمغ عربی از هر کدام یکجزو و افیون ربع جزو [illegible] و زرده تخم
سفیده تخم مرغ شیاف ساخته عمل نمایند نافع بود و بعضی [illegible] در جمله نافع بود [illegible] مقعد را
برود ران دارند و آنجا که سبب بلغم مالح باشد بگیرند مغز جوز [illegible] کهنه [illegible] نخواه [illegible] و کندر
[illegible] جمله را بکوبند و در آب [illegible] باشند و آنجا که سبب این مرض خوردن
چیزهای بارد بالفعل باشد چیزهای گرم [illegible] بالفعل خوردن و تکمیدات نیز مفید است [illegible]
[illegible] ان بمقدار مفید باشد و همچنین طلی کردن بروغن بابونه [illegible] و در [illegible]
اگر [illegible] حب اسهال [illegible] در آب گرم [illegible] سود مند بود و خوردن [illegible] نیز بالای
طعام منفعت دارد للوقت الساعة و آنجا که سبب [illegible] مرکب بود روغن گل و زرده تخم مرغ سوده [illegible]
[illegible] مقعد [illegible] نافع بود و اگر درد قوی باشد [illegible] افیون در [illegible] نهند روز [illegible]
دو سه نوبت که بغایت مجرب و معمول است مؤلف [illegible] اجداد [illegible] مقعد طاری
شد [illegible] که از شدت درد آن [illegible] طاقت گشته بود و بعضی [illegible] فایده [illegible]
از زرده تخم مرغ و روغن گل که [illegible] افیون [illegible] حل [illegible] روزی سه چهار نوبت [illegible]
فی الساعة درد تسکین یافت و آنجا که سبب [illegible] ثفل بود [illegible] باید ساختن [illegible] شراب بنفشه و [illegible]
بالعابها و معجون بنفشه و [illegible] خطمی و تخم [illegible] باید که [illegible] در [illegible]
اندازند [illegible] باشد که [illegible] نافع آید و اگر در آب گرم نشستند علاج کافی بود و اگر
[illegible] خیارشنبر با روغن بادام [illegible] سوس باید داد [illegible]
ازرق در آن باشد مفید افتد و از چیزهای خشکی [illegible] نمایند [illegible] از چیزهای
[illegible] اسافل را گرم دارند و [illegible] تکمید نمایند و [illegible] گرم [illegible] بالفعل [illegible]
و [illegible] مقعد [illegible] مفید بود و [illegible] را با لعابهای مناسب

حل کرده بنهند موافق بود اگر کهنه و ترنج کنند با هاون حار که قابض بود و بر خاکستر نشستانی تر نافع باشد و غذاهای گرم
و لطیف خورند و از چیزهای بادرو بالفعل پرهیز باشند و محل را نیز از ملاقات آن نگاه دارند جهت
ضعف هضم و عصبیت عضو و اصلاح این علت بیشتر لیناف بادر کهنه جهت کمی رطوبت آن و نزدیکی
محل دروی از خشکیها و تمدید و حرکت عنیف و در [illegible] بیطلون و بچه‌های نرم و سعدی و ماسک
این مرض را الصلاطه باید زیاده او گوید از چیزهای قابض و درشت محلل هضر باید نمود و [illegible] در علاج
ان باره بیندا دو قوی نباید کردن که بسی از اخلاط فاسده بیند با بدین علت دفع شود و [illegible] رسد
و از جهت است که شیخ الرئیس گفته که زحیر را دوست دارم که تنقیه بدن [illegible] لیکن از زحیر مترسم و دو نوع از زحیر
بجز ابناء باشد و سبقت مرض دال بیان بود این نوع را علاج نکنند مجربه جهت زحیر بارد فرمودند [illegible]
بیمار زیر آب گرمند و جوی بقوت رو که در میان آن فرو برند چنانچه سوراخ نشود و [illegible] سوده
بیاکنند و چند قطره نفط سیاه هم در آن میان کنند و ازار بر سر آتش بگذارند [illegible] طبخ دهند و چون
بیمار زود آنستند که تخته شد ازار بردارند و در قیفان اطراف ازار دو زکنند چنانکه [illegible]
میان انکه دارو باشد بمقدار [illegible] ازار بخود بردارند و لحظه توقف کنند چنانکه [illegible]
بلغم بسیار بیکبار رو و آید و صحت حاصل شود و بسیار را بدین نوع علاج کرده بود و مجربه [illegible]
شخصی را ضعف معده کهنه بود روزی حرکت عنیفی در سواری کرده بود از عقب آن دوغ و آب
شور بسیار در کشیده [illegible] اطلاق زحیر شده و در [illegible] اغلب غذا [illegible] و گاهی بعضی
و رطوبات محض جدا شدی و گاهی خون بد رنگ [illegible] امده [illegible] از شش روز [illegible] گردم از
عناب [illegible] و پوست بیخ کاسنی و بیخ بادیان و اندکی از پوست بیخ [illegible] تخم مرو و گل سرخ [illegible] روز
هر صباح و شام از این منقوع شربت و [illegible] کهنه بود و خوراندیم و از آب سرد و میوه و غذاهای
غلیظ و حرکت عنیف او را باز داشتیم و [illegible] با شوربای [illegible]
و گاهی استحکام نیز [illegible] صحت یافت والله اعلم

باب پنج از مقاله [illegible] در بیان کرمها

و دیدان و حیات و اسباب و علامات و معالجات آن اما دیدان یعنی کرمها
که تولد آن در امعا از کثرت رطوبت بلغمی باشد که حرارت غریزی بقدر [illegible] در آن اثر کنند و او را
متعفن و مستعد تکون [illegible] گرداند و از آن [illegible] پدید آید و اصناف آن چهار است
یکی دراز [illegible] چون [illegible] که از [illegible] معده [illegible] آن گاهی بمعده و این در امعا

دقاق بود و اغلب قریب بناف باشد و گاهی واقع شود بطول یک ذراع و بیشتر [illegible] بواسطه طول او هم و تعداد
اجزای آن و این کرم دراز اکثر مردم [illegible] باشد که بسیار کم بوند و اطبا اجزا [illegible] تشبیه کرده اند و این نوع
را حیات گویند بنابر تشابه و تناسب این دو نوع کوتاه و کوچک و سفید رنگ همچون کرم گوشت که [illegible] شده باشد
سیم عریض و کوتاه و سفید رنگ که از آن حب القرع نامند جهت مشابهت بدان و این هر دو نوع در روده فرود
و امعا [illegible] پدید آید و حب القرع بیشتر باشد و [illegible] باشند [illegible] و از آنجا اندک اندک
بیرون آید با ثقل چهارم خرد و دراز و باریک همچون کرم سرکه و این در [illegible] مستقیم پدید آید و گاهی بالفعل
بیرون میاید علامات آن آنچه مشترک است میان جمله [illegible] انست در اغلب احوال کم رنگ آن
و لعاب [illegible] و در شبها بیشتر باشد جهت غلبه میل رطوبات بدرون و ترشح لعاب
بیان سبب خشک آن در روز جهت [illegible] رطوبات [illegible] و میوه حلو [illegible] و در خواب
هم سودن دندان و در میان خواب آوازها کردن و گاه گاه لرزیدن و برجستن و سخنان نامربوط گفتن و در
تلفظ حروف و کلمات غلط بسیار کردن و گاهی [illegible] پیدا کردن خصوصا در [illegible] معده از طعام و حادث
بسبب [illegible] بخارات عفن و [illegible] از دماغ و دل [illegible] بودن غثیان و کرب و نفرت طعام در اکثر احوال
و خلیدن و [illegible] ناف در [illegible] بواسطه حرکت کرم و امدن رطوبات [illegible] از حرکت آنها بمعده است
و فاسد ساختن آنها رطوبات طعام را و زردی رنگ [illegible] و لاغری نیز دلیل بر آنست و آنچه کرم دراز مخصوص
است علامت آن وغدغه در معده و گزیدن آنست و سوزش و خلش امعاء و بتجربه ملحوظ شده که [illegible]
[illegible] بیشتر واقع شود و گاه باشد که بقولنج منجر شود [illegible] خفقان و غشی
آید و [illegible] متولد شود و صاحب [illegible] خواب و بیداری [illegible] و عطش
گاه [illegible] که چنین [illegible] را نخواهد و گاه باشد که [illegible] عفن [illegible]
آید که شکم را [illegible] همچون شکم مستسقی و آنچه بحب القرع [illegible] مخصوص است آنست که [illegible] طعام [illegible]
واقع شود اگر چه از ان [illegible] میباشد جهت خوردن [illegible] غذا را و [illegible] معده از آنها
حرکات [illegible] قریب بناف پدید آید و بتجربه [illegible] که صاحب حب القرع را اگر [illegible]
[illegible] معده ضعیف [illegible] و آنچه [illegible] مخصوص است علامت آن [illegible]
[illegible] که حرکات آن در معده محسوس شود [illegible] باشد اکثر [illegible] از بیرون آید و [illegible] اشتباه افتد [illegible]
حادث شده و خوراند که تحقیق کنند باید [illegible]
[illegible]
[illegible]

فی حب القرع و باحب القرع است زیرا که دیدان آن بواسطه حرارت تب و تقلیل غذا در حرکت آیند و بخار را
مرتفع کرده و بخار را از آن بدماغ متصاعد کنند و از آنجا بفم معده منصب شود یعنی ریزد و گاهی بجانب قلب
وصول یابد و رطوبات ملاقی آنها بمعده و غشی و خفقان و هزیان تولد کنند علاج دستور کلی در
تدبیر دیدان مطلقا آنست که تجنب از اسبابی که تولید ماده آن اصناف کنند یعنی بسیار خوردن طعام
های غلیظ و کثرت اوقات و اختلاف طعام و بجا نرسیدن آن چون گندم و میوه های خام و گوشت نپخته
خوردن و شیر و دوغ بسیار خوردن و بسیار سکون ورزیدن و بر سر سیری جماع کردن و از مطلق
اشیاء مرطوبه حذر واجب است و باید که ماده آنرا که سازند بمستفرغات تنقیه آنگاه با استعمال ادویه
که قاتل دیدان باشند سعی بلیغ نمایند از داخل و خارج قتل آن کنند یا با استعمال ادویه که آنها را
بیت سالانه اطراف آن بهم را نرم سالانه بمنافات مناسبه و غیر آن مقبول یا مسکور یا از نوع شود
زیرا که شخوصیت که همه معرفت آن مشتر رساند و همچنین جمیع حیوانات غیر از انسان بالطبع از خوردن
سمیات مجتنب اند و نیز بعضی از دیدان را مقامی و مقری دور از معده واقع است تا دوا بایشان
رسد قوت شکسته گردد و اول در رسیدن دوا بایشان چنانچه محصل مقصود باشد حیله باید کرد و طریق
از معهود در این باب آنست که مریض چند روز پیش تواند شیر و سفیه بسیار خورد با نان باید آن
دیدان در خوردن محبوب سبب آن خود مشغوف و مشغول شوند و با استعمال و فراق آن
مبادرت نمایند و توقف اطراف آن گرسنگی تنگ کنند آنگاه داروی خوردن که دیدان غذا را
بغایت طالب و مشتاق شوند آنگاه داروی قاتل دیدان را با شیر بیامیزند چنانچه اطراف آن بمریض رسد و در
آن حال قدری گوشت نمک کباب کرده بخاید و فقط بدهند تا بخورد و آن فرو برد تا که دیدان
بجانب بالا برآیند و بعضی بازگشتم و در عقب غذا لیکن شیر را بیاشامند یکبار و منفذ بینی مریض را بسته
دارند تا اطراف آن قبل از وصول دوا با هوای مستنشق بر مهاد از مهاع داخل شوند تا که ... ١٦١٥
و اگر قبل از مرتد آن گوشت لحم حرکت منع کنند بهتر باشد و طرار خوردن دوا اولی آنکه بعد نفس
استرانند و گاه نفس بازگیرند تا آنکه دارو و نفس ... که آن سهول چون بگرم رسد بدو
دارو را در هر جا که مریض دارو نتواند خوردن تدبیر حقنه کند و غذای مناسب نهند و اگر حقنه
نیز نتوان بپوشش ضمادهای لایق بکار دارند و اگر نخورند بادکش کرده اند و گاهی اگر فتیله نهند در آن
اثنا بهتر بود و اگر با علت تب همراه باشد یا حرارت در بدن ادویه بارده قاتله را استعمال باید
کرد و اگر از ادویه حاره قاتله که حار نباشند آنرا بمعدلات مناسب مثل سکنجبین یا انجام و دوغ

ورکه داب

مرکه وارکب ماسی قطر الحقوق باید و لون داده و دیگر که قاتل کرم مطلقا در خشه بزرگ است و قرد مانا و قسط
و تخم سنج و قنبیل و افتیمون و بزر رازیانج و صعتر و افسنتین و تخم کرفس و بکما سنجره عرب و فلفل و زیره کرمانی و بیخ
و تخم فرصد و سرو و کیر و سعد و حاشا و تخم حنظل و عنصل و ترمس و قطران و حب النیل و ما بود اند و مغز زردالو و شفتالو
ادویه بارده قاتل کرم کشنیز خشک و آب سبکین است و سماق و تخم خرفه و سرکه کهنه و عنصل و عصیر برگ شفتالو
و خوفل و طبیخ پوست بیخ خرنوب و طبیخ پوست بیخ انار ترش و غوره نیم ترش بیان ترکیبات نافع در ...
و تخم ازمن و قسط و مرو قرنفل و برنگ کابلی و بلیله و امله و ترید مجوف سفید و شکر تر از هر یک سه درم ترمس
و نخود و سیاه از هر کدام میدر غافت و شش درم ... چهار درم همه را کوفته و بخته با ... سرشته و صباح
عدد انجیر خشک بخورند و اطرار آن ... مقدار جوزی بخورند و چند ... کنند ... خوردن
آن جمله کرمها را دفع کند نوع دیگر ... فنقرا و شیخ و افسنتین از هر کدام ... تخم حنظل و ...
هندی ربع درم این جمله یک شربت است معجون ساخته بکار دارند نوع دیگر ... برنگ کابلی مقشر ...
بریان کرده مغز جوز از هر یکی ده درم جمله را بکوبند و بعسل سرشته وقت خواب بخورند ...
را بهمان دستور سابق بکار برند اولی بود اگر منفرد با شیر و دهند هم شاید و از ترکیبات بزرگ ...
مالم از مجرب است و آنچه مولف آزموده و تجربه کرده در منتزکی ... که انار دان و جوز مغز کوفته باشند ...
یا بر بالای طعام اطراف آن خورند مقدار شش درم ... تا ...
بان علاج باشد ... بر بالای طعام ...
رسن نافع است و در غذا ... وارند ... بخورند ... معده ...
میدلو ... شده بود ... و روز بروز ... غذا
مطلب ... طبیعت ... قبض بود ... مولف ... انار دان ...
و بر بالای ... مقدار جوز ... صحت یافت
مجرب ... سالم را در ... طبیعت قبض ... روز و غذا که
خوردی ... ضعیف شده بود غذای او ...
... کشنیز خشک بسیار ... غذا ...
نبات ... طعام ... سرکه ... قبل از طعام ... شربت ...
روز ... دفع میشد ... کشنیز خشک ...
بر بالای ... روز و شب ... انار دان ...
دفع میشد و صحت یافت ... حب القرع ... دام که باکسیر ...

بپیچیدن نیابند فایده بود بعد و اگر بقوت مسهل قوی مناسب میسر بود و بعفن کنند دارو دهند که دفع آید دید بجوم
کنقیه رود در طعامها حب نرم مناسب با شیر زنجبیل مبدله و طرازان قریب شدر از گنگ دارد
با شیر مبدله نیز باشتا اسهال قوی بسیار رسند و طرازان کرمها با کیسه بر افتد آید و اگر درد شکم
شقاقلو در بهاران تازه بر کوب سازند و در شیر لخطه فرو کنند و بدهند عمل بسیار کند و در آخر
گرم را زودن آورد و اگر رعایات که سابقا مذکور شد بجا آورند مقصود زود و بهتر بحصول پیوندد
بیان حقنه قوی نافع بگیرند قنطوریون و برخس و افتیمون و بسفایج و قسط و مرو قشر اصل توت سرخ از
هر کدام سه درم جمله را طبخ کنند در آب و بدستور حقنه صاف ازو با قدری روغن زرد بکار دارند اگر
کرمها را دفع کند دیگر برای کرم بجور را شاید بگیرند پوست بیخ درخت شاه توت و پوست بیخ انار ترش کوفته
در یک من آب خیسانند شب در تنور نهند تا نیکو پخته شود و بجوشد آب صاف مانده صاف ازو با بجیر
آب عسیر برگ شقاقلو بکار دارند بیان ضماد نافع بگیرند ترمس تلخ و صبر و تخم حنظل برابر جمله را بعسیر
برگ شقاقلو یا آنکه معجون ساخته گرم بر زیر گوشه و بالای ناف و جهت صرع القرع بر زیر ناف نهند و اگر معده
را ضعیف باشد ادویه را بر بیگی برشته نهند و عدیگر نیز تخم و انرا بطبیخ تخم حنظل خلط کرم بر حوالی
ناف نهند و عدیگر بگیرند صبر افسنتین و تخم حنظل و قطران و زهره گاو و شونیز در سرکه تخم و ورق
خوخ جمله را باب برشته نهند و جمیع ضماد منک کوفته تا کرم سازند بیان طلاء مجرب جهت اطفال بگیرند
درمنه ترکی نیم مثقال صبر نیم درم جمله را باب برگ شقاقلو برشته بر حوالی ناف او بسته افکند و چون
خشک شود اعاده کنند دفع بدکرمها از افراج دیدان بعضی چون دانسته که امعاء از کرم پاک شده خبدگاه دیگر
از سولدهاکه کرم اجتناب نمایند و دوالی اختیار نمایند که مقوی احشا و امعاء و مانع تعفن و تعفین
غذای گرم و مقوی حرارت غریزی حافظ و رطوبت شاصلیه باشد و اطفال که کرم هرگاه طبیعت عضو معفن
ماده چیوان شد خصوصا صاحب القرع و مزاج معده مناسب لیه ماده آن شده هر چند دفع انها کند بازمانده
سببی معاودت کند پس بلاحظه ورا از مضار این حالات خارج نباشد و انجا که باکرم اسهال نبذ ابرد
برکولسان الحمل خشک کرم با عصاره آن دهند کرمها را ضعیف کند و در اسهال نیز سانه برآید و طبیخ
سماق نیز مفید بود و بارهم دهند و ارحم بانین با نهما فایده کلی دهد و جرز زاجه گفته اند که نافع است
در دفع اسهال و اما در اخراج کرمهای صغیر تخم حنظل و قنطوریون دهند را سحق بصاره برگ شقاقلو برشته
فتیله بیان الاسیده بر دارند مفید بود و اگر فتیله از زهره گاو و عصاره قنطوریون و عصاره برگ
برگ شقاقلو بر دارند نافع باشد و اگر شیافی از نطرون و شونیز که آن بر تخم و شیاف اند ساخته
بر دارند فایده تام دهد و اگر مغز شقاقلو و مغز جوز سوخته بر دارند و اطراف مقعد را بدان
الطخ کنند خارش افراط که از سبب کرم بود برطرف سازد بیان حقنه که کرم را دفع کند بگیرند

بورق و تخم حنظل و شونیز کوفته و حنا و قطران و نفط سیاه امد که و زر پخته جوش شده و بدان حقنه کنند و اغذیه
در دیگر دیدان گفته شد هم اینجا نافع آید و مطلق غذاهای لزج تخصیص چغندر بانی مرض سفر باشد و شیر
این کرمهای لنب بجای حب الغرع بسیار نباشد و علاج نیز اسهال باشد والله تعالی اعلم و احسن و حکیم
باب هفتم از مقاله هشتم در بیان کیفیت احوال مغص و اسباب و علامات و معالجات آن بدانکه مغص
در و روده را گویند غیر از پیچ و قرحه و زحیر که انها را نیز در عرف درد روده گویند سبب آن یا بادی بود که در امعاء که
شود محتقن گشته و اجزاء امعاء را درهم میکشد و حرکت با هر طرف با قراقر و عدم آرام و راحت یا خلطی
از خروج بدان دلیل بود و مولد ان باد یا خلط خام باشد یا غرائکه و اغذیه و حبوب نفاخ بود و یا سبب وی
ماده خلط حاد لذاع بود از صفرا یا بلغم بورقی یا سودای غلیظ و علامات انها چنانچه مکررا بیان شده یا منبهات
کند و بجلدان یک انه نباشد و یا سبب ان اکلی بود که مر کذیده باشد مرروده را و در مراحلت شده و مبارزد و
علامت که بدان شاهد بود و که انه در ین نوع و قصور اشتها بیشتر بود و یا سبب آن بحرانی بود که
بر طبیعت مواد را خواهد که با سهال دفع کند و با سعادت رسند و این قسم منعقد کرد و اسهال بحرانی باشد و مرض
و قریب بحران عیان دلیل بود و شیخ الرئیس در قانون گفته که هر جا که با مغص علامات آفت حس ظاهر باشد
دلیل بیکار سفیدی و قلت سیرا کند و در دماغ نیز وحشتی ناشد و مرض بدان منعقد بود باشد که اختلاط
دلیل آن بود که البته اسهال واقع خواهد شدن و هرگاه مغص غالب شود بقولنج منتبه گردد علاج انجا
که سبب باد بود از مولدات ان حذر باید نمود و تقویت معده بجوارشهای که کاسر النفخ بود که دل و کرم از نیز وی بر
قولنج ریحی و وجع معده ریحی که سبق ذکر رفته رجوع باید داشتن و انجا که سبب خلط حاد لذاع بود تنقیه کردن
بدستور رواست که بجقنه آن خلط را دفع نمایند بهتر بود و طرازان بمقویات معده و امعاء و مبدلات و مزاج
و مفرط اصلاح مزاج نمایند مفید خواهد بود و انجا که سبب کرم بود علاج ان چنانچه سابقا بیان یافته بجا
باید آورد و انجا که سبب بحرانی باشد ترک علاج ان و تدبیر تقویت طبیعت بر دفع ماده اسهال لازم بود
و انجا که بقولنج منتبه گردد علاج ان علاج قولنج است طرز تحقیق سبب آن و در صفراوی که بشکم بان نیز بود
و اشتها ضعیف است تبرید شکم طلا کنند و بوستیدن بران نمودن فایده دهد والله اعلم باب ... از
مقاله هشتم در بیان کیفیت قولنج و در اسباب و علامات و معالجات آن بدانکه این قولنج وجع صعبی بود
در معاء که خروج باد و براز از طریق معهود و مقرر بان دشوار باشد وگاه چنان بود که غالب شود
که هلاکت رساند نعوذ بالله من هذه العلة و المرض و اکثر حدوث آن در معاء قولون باشد
لو اسطه برد و غلظ و اشتمال آن و گاهی در معاء اعور نیز حالت کند و بجهة محبوس بودن
ثقل در آن که باشد که در امعاء دقاق نیز احداث کند و آن مخصوص بود باسم ایلاوس و این

و این قسم شرف بموت بود بیکبار مهلک بود جهت فساد آن مزاج معده و امعا را و تغذیه دل قبول نا کردن
و ادرار و اسهال و طول آن از ممنوعات استعمال حقنه و شیاف و سبب این علت بادهای غلیظ بود که در میان طبقات
طبقاتی معا که دشوار از آن تولید میکند و اخراج نتواند یافت و حرارت رحم ضعیف بود و از تحلیل
نتواند کرد یا سبب آن بادهای غلیظ بود در درون رحم محتبس گردند و مندفع نمیشود و تمدید اجزای آن میکند
و این هر دو قسم را قولنج ریحی گویند و موجب آن انجماد بادهای غلیظ بسیار بود در درون و تناول اشیاء
غلیظه نفاخ و یا سبب ثقلی بود که در امعا بسببی از اسباب خشک شود و ضبارت کند و جای زماند و روده
را مزاحمت کند و زمانی گاه باشد که بعضی متحجر گردد یا بموت مزاج تیز باشد با خروج رطوبات بافراط
عرق یا غلبه ادرار و یا اسهال مسهلات یا عاجز بود که بسیار با زمان بران [illegible] باشد و در روده سبب علم
باعث دفع یا ضعف آن یا حرارت زائده بود در تمام بدن یا در نفس امعا یا در جگر یا در کم که خشک
رطوبات ثقل کند و وقوع این قسم ثقلی و ریحی بیشتر افتد از سایر اقسام و دیگر در تجربه حدوث
این دو قسم از خوردن سیب و امرود تخصیص که نضج تمام نیافته باشد و با زنگ و انگور تر شیرین
و آب سرد بر فواکه و تناول غذاهای غلیظ چون کشک و چیزهای گاو و خربزه و خمل و برنج و نان
فطیر و ارده با سرکه و خوردن ماست و تخمان و شیربرنج و گوشت قدید و مطلق لحوم وحوش تخصیص
قدید بود و سواری بسیار خصوصاً در خلاء معده و خوردن زلوایج و ماهی و جماع بسیار گون
خصوصاً امتلاء معده یا طعام غلیظ و نگاه داشتن خود را از خروج باد و براز بیشتر از
سایر موجبات باشد و از کباب و مطبخ و هریسه و سنبوسه و شیر و اجتناب باید [illegible] و اقتصار بر گوشت
تعالج جوشیده کنند و ماء اللحم در این علت بس مناسب است و قمیز و بسیار ترش نباشد نیز میتوان
میل نمود و از گوشت صید آنست آهو جوان خصوصاً جوان و فربه و ماهی بود انهم جوشیده میتوان
اختیار نمود و چون طعام شروع در هضم کند یعنی چون دو ساعت از خوردن طعام بگذرد کم کم
از ماء العنب ریحانه بوجه بنوشند بدو دفعه و در هواء سرد ریاضت نکنند تا سبب عرق نگردد
که آن سبب یبس مزاج خواهد شد که باعث مرض خواهد بود و اگر تشنه شوند آب را با گلاب بخورند
نافع بود که سبب این علت بلغم غلیظ و لزج که در درون معا محتقن گردد و راه خروج باد و
براز را شدید کند و این قسم را [illegible] گویند و جمله اقسام را [illegible] نامند و موجب آن انواع

بلغ در امعا

بلغم در امعا اکثر از بسیاری خوردن نان فطیر و گوشت های بزرگ و گوشت گاو و بز رسیده و دوغ
و شیر و نشا و سیب [illegible] و ترش و بقول از جو چون اسفناج و کرفس و امثال آن باشد و گاه بود
که بدان غالب شود و جمع و منجمد شوند و راه گذشتن ثقل نیابند [illegible] رطوبت ثقل را خشک گردانند
که ثقل را خشک کرده اند و این هر دو داخل در ریحی و ثقلی باشند یا سبب [illegible] بود در معا که
آن منفذ آن فراهم آید و تنگ گردد و مانع گذشتن ثقل و باد گردد و این نوع [illegible] ناشد
یا سبب ورمی بود در اعضا مثل جگر و مثانه و کبد و طحال و رحم و عضلات شکم که بمجاورت راه
گذشتن باد و ثقل را گرفته باشند و انچه ورمی نامند و اسباب ورم هر عضوی در محلش
مذکور است یا سبب التواء معا بود یعنی پیچیده شدن روده بسبب [illegible] تا گاه بدان رسد
و از از وضع نهار خود بگردانند و گذرگاه تنگ شود یا زلق معا باشد از جای خود بعضی روده
از جای مقرر و در راه گذشتن ثقل و باد را در آن محل تنگ شود و این هر دو قسم را التوائی گویند
و گفته اند که بسیار بود که قولنج امراض دیگر در موضع بسیار پیدا شود و بسیاری بود و از [illegible] معا
دیگر روده [illegible] ایلاوس را گفته اند اغلب [illegible] بعضی سرایت کننده باشد و شیخ الرئیس در قانون میگوید
که بسیار بود که قولنج بحران انتقال فالج یا وجع مفاصل یا [illegible] یا بالعکس یا استسقا
یا وجع الظهر باز گردد و این جمله [illegible] قوه یا فتق روده و رقیق شدن [illegible] قولنج و دفع [illegible]
در آبان اعضا [illegible] سبب خاص [illegible] سودا [illegible] و بلغم را قولنج بیشتر افتد و در اواخر
زمستان و اوائل بهار نیز بیشتر واقع شود و تجربه نیز معلوم شده علامات انچه از اجناس
باد در [illegible] علامت آن [illegible]
و راحت نیافتن از خروج و خروج باد و [illegible] و عدم حرکت باد بهر سو و عدم قرار
[illegible] و [illegible] و وجع [illegible]
حادث شده باشد علامت او آنست که از بیرون محل آن در حال سکون باد بر آمده باشد
و صوت و شدت وجع [illegible] بود که گویا رحم را [illegible] و صاحب این [illegible]
و قرار نتواند گرفت و [illegible] و حرکت باد قبل از آن بسیار [illegible] باشد و از [illegible] و خروج باد و براز
و خفت یابد و [illegible] مشتغل گردد و [illegible] از سکون باشد و [illegible]
ثقل محتبس شده باشد علامت او آنست که قبل از آن [illegible] بلغم مختلط آید [illegible]

یابس و استعمال مولدات آن و راحت یافتن از وجع اندکی بعد و گرانی تمدد و بر آمدن آن محل و درک
جای ثابت بودن وجع و زوال اشتها و بر یک نقطه بودن الم و در اکثر اوقات و کمتر بودن آنچه در ریحی
گفته شد و آنچه از سده بلغم غلیظ افتاده باشد علامت آن برودت اسافل و گرانی اعضا و تقدم و تدابیر
مولد بلغم غلیظ و وجع قوی و در یک محل مستقر بودن و کوه شدن باد و بند شدن ثقل قبل از آن بچند روز
و سوء هضم است و گاه باشد که در بعضی از اوقات حمرت پیدا کند بجهت وجع و استعمال دوای حار و بسیار اسکی
و تشنگی و اگر سبب سده حار بود علامات آن باین دلیل بود و آنچه از ورم رحم عارض شده باشد
علامت آن برآمدن محل مجاری و پیدا آمدن وجع و احتباس … بتدریج و آن قسم بی تب و نهیب نباشد
گاه باشد که ولی باز گردد و در ورم گرم تشنگی غالب باشد و تب و هربانی و حرقت محل رنجه دارد و در
ورم بارد این اعراض کمتر باشد و سایر دلایل او را بانها یار بود و فرق میان ورم عقبا و ثقل محل و وجع
ملحم بان فرق و تهوع در ایلاوس قوال کحون و ایلاوس عبارت از قی غیبت و مغز او … است
و آنچه از ورم عضو مجاور بوقوع آید علامات آن علامات آفات آن مواضع است و آنچه از ا
لیتو ان امعا حادث گردد علامت آن حرکات عنیفه سابقه و وقوع مرض متعاقب آن و عدم ا
شتعال و تزاید وجع و عدم سبقت اعراض دیگر اسباب است و در فتق و خرقی رفتن رحم بدان
شافد و وجع رحم در آن محل دلیل واضح است و بسیار گاه شده که در قولنج درد و کم و خصیتین نشنه
کحد و بجهت مشابهت بعض از اعراض و فرق بان قوال کحون مطلق درد قولنج در شکم محسوس شود و محل
آن وسیع بود و اگر ابتدای وجع آن زیر ناف از جانب راست شود و در مراق بگردد و بجانب چپ
ناف رسد گاه شد که از جانب چپ ابتدا کند گاه شد که بر بالا رسد و بیک خصیه بر کشیده شود و در قولنج
فعلی حقیقی هرگاه طبیعت لین پیدا کند یا بادی اخراج یابد راحت و خفت دست دهد و در درد کم
اکثر حالات بر خلاف این احوال بظهور آید چنانچه در علامات آن سابق گذشت و هرگاه خداوند قولنج
ریحی و بلغمی راتب آید که انکه در رحم بود اسید غلامی بود بر زدن و سردی و گرمی این علت را بظهور منفعت
و مضرت از استعمال دوای سرد و گرم توان دانستن و معظم قولنجی را که … زده و طبیعت … آن
متولد این مرض ممتاز شده هرگاه که این مرض پدید آید قبل از حدوث این مرض اعراض چند ظاهر شود
که این شو بان علت و منذر بان مرض بود از آنها است ثقل ها بشر کمه بود و بجانب چپ بیشتر
شیند و چیزی از براید و اگر بر آید بر زور تمام بر آید و آنچه ببارق باشد و اشتهای طعام نقصان پیدا کند

و تشنگی غالب

و تشنگی غالب بود و آب و مزه بد پیدا آید و در زبان گاه بهادر و اعیا پیدا کرد و منقص رنجه دارد و … تنگی نفس
شود و نفخ بسیار در شکم و معده باشد و قرار نکند و دفع نشود و غثیان شود و آروغ چیزهای ترش و تیز
و شور بسیار شود و از شیرینی و چرب نفرت و تعفن کند چون مرض مستحکم گردد وجع و عطش غالب
گردد و از آب سیری و لذت حاصل نشود بجهت سده و شدن فوهات و بسیار نیقانی رسیدن
آب بجگر چنانچه باید و شیخ محمد زکریای رازی رحمة الله گوید که قولنج را دیدم که هرگاه قولنج ابتدا
آغاز کند بیشتر درد … در اعضای او پیدا شد و بان اکثر آفات از بدن و سرما و … قوی
واقع شدی و قولنج کشیدی و هر سال در همان فصل بار دیگر پیدا شدی و شیخ الرئیس گوید گاه باشد که
بخاری از ثقل یا بلغم محتبس به دماغ در آرد و دوی و نسیان در صداع و مرض ظاهر شود و نیز گوید که …
گاه ضعف معده و روده باشد علاج باید دانست که تدبیر انفع در رفع قولنج منقطع … از منع اسباب سابقه
آن استعمال حقنه و تریاق و مسهل از داخل و مالیدن چیزها از خارج و استعمال مخدر و مغون از داخل و خارج
و در هر یک از اینها چند چیز رعایت باید داشتن الا در احتقان رعایت باید کردن که تحت از چیزهای نرم کننده
بکار دارند تا انفعال … اسهال لازم و … و بعضی انقال را دفع کند و فی الجمله راه گذشتن باقی انقال …
… و قوت دافعه مددی باید انگاه چیزهای حاد جاذب مناسب با آنها جمع نموده استعمال کنند تا باقی …
و اگر … اند مکرر باید عمل نمودن و خصوصا که علت در امعای علیا باشد و در شیاف نیز همین دفع …
باید دانست و اما در مسهل چنان باید که مسهل … دهند و این شرط … اکتفا …
… باشند … ساخته … خصوصا که هم در امعای علیا باشد و بسیار از اطبای …
سرعت و تعجیل در دادن مسهل کرده اند و مسهل مولد را با آن موضع برده و راه دفع بسته بود و مرض …
شده و در بعضی هلاک گشته و در مالیدن چیزها چنان رعایت باید که بطریق تنقیه و تخفیف علت بکار دارند
تا بقیه وجع را از دوی تسکین تواند داد … و مخدرات را جز در وقت صعوبت درد و بیم سقوط قوت
استعمال نباید کرد و تقویبات را در جمیع اوقات بکار باید داشت ولیکن تا ممکن بود تقویت نکنند که
انقال از راه گذشتن نباشد و چون طبیعت بدفع موذی مشغول است بهضم غذا نتواند پرداختن و
سبب ازدیاد ماده علت گردد و اگر طبیعت بهضم غذا مشغول گردد از دفع موذی باز ماند و مرض قوی شود و
طبیعت ضعیف گردد و از تجربه است که در اکثر قولنجها چند روز غذا باز دارند و اگر دهند اندکی دهند و آنچه
چیزی که کم جرم و نرم باشد دهند و گفته اند که خواص بعضی چیزها در این علت بمثابه ایست که گاه باشد که از …

علاج جماعتی کرده اند که هیچ علاج را آن مقدار تاثیر نبوده و در آنجمله سرگین زاغ است که تمام استخوان خورده باشد و بر خار افکنده و علامت تمام
استخوان خوردن او آنست که سرگین او سفید و بی رنگ باشد و خوراندن این زبل در شربت مناسب یا لعوق فرمودن با عسل یا شکر
کهن با رفایه مناسب عظیم نافع است و جالینوس میگوید اگر زبل گرگ را در پوست شغال بمریض تعلیق کنند نافع بود
و اگر شاخ ایل را بسوزانند و خاکستر او را با آب [illegible] داشامند نفع تمام دارد و تخصیص در زمان شدت وجع و گفته
اند که روغن دنبه گوسفندی که گرگ [illegible] در زندگی و او پاره او را آزرده باشد بمریض خورانند و مالند و در حقنه
کنند جهت نافع آید و مجرب است و مردی قولنج را که این مرض هر سال بیاید و شدت نوبت باز آید چون در صاحب
ابتدا و مقدمات آن [illegible] وضع کنند [illegible] اند که بقولنج گرفتار شد دیگر بار باز نیابد و اگر آید دیگر بار آید و آن عبارت
که مریض با طبیب [illegible] است که از آن اعراض پیدا شدن آن گفت [illegible] در بالا در این بحث مذکور شده چند روز
نخود آب چرب فربه [illegible] شربت [illegible] ریوندی دهند و بعد از قولنج خاطر جمع شود و مسهل مناسب دهند
امید هست که دیگر تشویش ندهد و بالجمله آنچه در قولنج ریحی مخصوص است آنست که از مولدات ریاح پرهیز
باید کرد و [illegible] غذا که اختیار کنند جمله محللات باشد [illegible] مسحوقه و دسما باید که باشد و آنجا که ماء باین الطبقتین
محتبس باشد تدابیر قوی تر و مبالغه تر کنند و گفته اند که بر پستان [illegible] بر شکم [illegible] وجع تخصیص بر بالا [illegible]
مناسب و مفید باشد و دلک محل بکف دست نرم [illegible] از طرف بالا بسوی اسفل [illegible]
بادهای محلله بر روغنهای محللات نافع آید خصوصا آنجا که ورم [illegible] راه باد را گرفته باشد [illegible]
و حرکت و لون [illegible] جالینوس گوید نافع ترین چیزها در قولنج ترک طعام و شراب است تا مقدار
که ممکن باشد زیرا که تحلیل ماده [illegible] اسهل [illegible] باشد که [illegible] که [illegible] ممکن [illegible] که دوای [illegible]
ضعف را [illegible] و در [illegible] رنج را افزاید و وجع [illegible] شود و گفته اند که [illegible]
با [illegible] نافع ترین چیزهاست جهت [illegible] کاسر النفخ است [illegible] سازد و نیز اسهال [illegible]
نماید و منع عفونت کند و جالینوس نقل کرده است که تخفیف این علت در [illegible] گاه طاری شد با دهقان
تجربه کرده بود که هر وقت که ابتدای این [illegible] میان [illegible] با قدری نان خورد
و بوقت خواب شراب انگوری عتیق صرف [illegible] کردی [illegible] در خواب شدی صباح [illegible]
این اعراض [illegible] شده بود و صحت یافته بود [illegible] و معجون [illegible] الجلال
و معجون شهریار و فلونیا [illegible] عظیم النفع است بکار دارند [illegible] مشهور [illegible] سبیلای [illegible] بود
حضرت اعلی خاقانی سلیمان مکانی [illegible] المظفر [illegible] خان خلد الله ملکه [illegible] مؤلف
این کتاب است قولنج ریحی طاری شده [illegible] گشت که از [illegible] آن درگاه [illegible]
چون فقیر را طلبیده [illegible] چون ملاحظه احوال [illegible] کردم [illegible] آورد [illegible]

ظاهر و مرض

ظاهر و مرض مشرف بموت قریب شده چون این حال را مشاهده کردم در من اضطراب بسیار پیدا شد و خواستم
که بحقنه مناسب متوجه شوم شب از غایت گذشته بود و اجزای حقنه در آن زمان حاضر نبود و وقت مریض تنگ بود
عجالة الوقت شیاف [illegible] رسید که قبل از آن در [illegible] عالیجاه معالی دستگاه جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع
والاصول [illegible] شیاف مجرب نخ حنظل [illegible] مغز بادام [illegible] گرفته شیاف سازند و پنج ساعت [illegible]
دارند تا بجهت گشودن [illegible] امر مجرب است [illegible] تجربه پیوسته بود همان شیاف را که اجزای او
در آن وقت حاضر بود ترتیب نموده و شیاف [illegible] عمل نمودم شد فی الساعة بعنایت حضرت شافی الامراض
عمل [illegible] داد و آن اعراض تسکین یافت و مع هذا از ترتیب حقنه مشغول می بودم و بعضی برین بودند که حقنه
نیز می باید کرد چون مریض راضی نشدم و اکتفا بهمان شیاف کردم و آن شب نفخ و ریاح [illegible] یافت و تا
شش مجلس اجابت نیز شد و اخلاط محترقه و [illegible] کثیر متعفن مندفع شد و صحت تامی حاصل شد و [illegible]
[illegible] و چون این شیاف سبب شفا شد [illegible] مناسب [illegible] از مجربات [illegible]
است [illegible] بگیرند [illegible] و شکر [illegible] در پیاله [illegible] انداخته با آتش نرم
گداخته متحد کنند و منعقد شوند و شیافها سازند مقدار انگشت [illegible] بکار برند نافع باشد و مجرب است [illegible]
که در هر چند وقت ناگاه او را [illegible] عارض شده [illegible] پیدا آمدی و چنانکه تجربه کرده بود که هرگاه این علت ظاهر شدی جوال
[illegible] سبک گوسفند [illegible] گرم کردی و بر زمین پهن ساختی بهمان [illegible] شکم را بر روغن محلل
چرب کردی و [illegible] بر آن جوال [illegible] شکم را [illegible] مانده و خود را پوشیدی تا عرق کردی [illegible]
صحت یافتی و آنجا که طبیعت نرم باشد و وجع باقیست ده سیر شراب انگوری کهنه بتفاریق [illegible]
بخورانند و شیخ الرئیس در این علاج مبالغه بسیار دارد و میگوید [illegible] هیچ دوا [illegible] تاثیر [illegible] نیست [illegible]
میگوید اگر باین علاج قولنج مداومت نماید دیگر قولنج او را تشویش ندهد بیان حقنه نافع در [illegible] قولنج ریحی [illegible]
ورق سداب و اکلیل و گل بابونه و تخم کرفس و بادیان و تخم [illegible] قنطوریون [illegible] است [illegible]
ده درم [illegible] روغن سداب [illegible] روغن [illegible] گرفته باشند یا روغن کمون یا روغن [illegible] استعمال [illegible]
و اگر [illegible] روغن دنبه گوسفند [illegible] داخل سازند [illegible] و اگر حقنه را از پوست [illegible]
یا پوست کفتار یا پوست گوسفند [illegible] یا پوست [illegible] نفع آید و اگر قوی تر خواهند قدری چند
بید ستر و حلتیت در آن حل کرده بکار دارند بیان شیاف محللات نافع در [illegible] قولنج ریحی [illegible]
سداب و زیره [illegible] نانخواه [illegible] برابر [illegible] گرفته بعسل [illegible] سازند [illegible] اجزای [illegible]

الحکم بردارند و ریسمان بران بندند تا فتیله را حفظ کند از بالا رفتن و عدیگر که در وجع صعب نافع بود و هرگز نه
چند بدستر مرکی زعفران افیون بهم را برابر مجموع العسل معجون ساخته بردارند بطریقی که مذکور شد و اگر زحیر
کرده را باین حقنها و شیافها داخل سازند انفع بود و مجرب بیان کمادات نافع مجموعه بگیرند سرگین خشک سگ
پشک خشک اسفند قلاق نخستر سبوس نمک مشهور سرگین تازه تنها یا با سبوس و گل انجیره و خاکستر استخوانها
و سرگینها و ارزن و ریگ و زیره و تخم نانخواه و تخم کرفس و حلبه و تخم سداب و نمک فقط هر کدام علیحده یا بعضی
با بعضی آمیخته بکار دارند نافع باشد بیان ادهان و روغنها که در حقنها و خوردن و مالیدن بغایت مفید
بود و آزموده است روغن سداب روغن زیره روغن مصطکی روغن شبت و اگر زهر دار هم کوفته در روغن
بید انجیر بجوشانند و بر شکم مالند نافع و مجرب است و آزموده بیان مطبوخ محلل ریاح که طرز حقنه بکار
برند و نافع آید بگیرند زیره و دو بادیان تخم کرفس بادیان نانخواه انجدان از هر یک بقدر حاجت را
در آب بجوشانند چنانچه رسم است و صاف کنند و چهار اوقیه ازین را یک اوقیه فانیذ و نیک اوقیه عسل
و نیم اوقیه روغن بادام تلخ اضافه کنند و بدهند و اگر اصول مزور را داخل سازند و روغن خروع دهند بسی
نافع آید و مجرب بیان اغذیه مناسبه شوربای نخود و شوربای خروس بر و شوربای کبوتر بچه که نخود
سیاه بچه باشند و سیر و شبت سداب لنگ انیسون و فلفل کرده که بادیان انجیر یا بعض در آنها جوشیده باشند
و بجای آب شراب انگوری کهنه ... باید و بدهد و آنچه بند بر قولنج ثقلی مخصوص است آنست که مرهم بسیار حرارت نفخ
و مولد بس مزاج و ثقل است حذر باید کرد و در مرهم داخل دهند مثل زرد و سفتج باید علاج شکر کرد بیان رنجه و ثقل
کنند و در جمله اعمال بخواص اشیا چنانچه در رنجه گفته شد تقرب نباشد و اوساط ان بود که بعد نرم کردن اثقال
شکر باقند مقدار ده برد و از نرگه اخمل سازند و روغن نسرین تازه بسیار در روی افکنند و بدهند و هر چند از
از روغن نسرین یا روغن زرد تا فرحا بر بدارند که بسیار مفید بود و انگاه تدبیر دفع اثقال با صفیان
بیان حقنه لاتی بگیرند تخم کتان و حقنه کی و بنه و خطمی و سپستان و بجوشانند چنانچه قاعده است و بجای
آن را بگیرند و مقدار ملح هندی و زهره گاو یکبیر عسل و یکبیر روغن زرد بر افکنند و فاتر حقنه کنند یعنی شیر گرم
از شیر تو عدیگر که در حرارت و بیوست مزاج مستعمل بود عسل خشک سرد و در برگ بنفشه و مقدار و الاسبق
قبضه بنفشه و هفت درم جبن تخم معصفر و تخم فربه نیم کوفته از هر کدام بقدر سپستان سی عدد و ترنجبین
سیدرم خیار شنبر ده درم مجموع در تقاطر آب بجوشانند و از صاف آن مقدار لاتق بگیرند و از کار مغز
بسیم ده و زده درم اضافه کنم بار و روغن بنفشه بادام بکار دارند و گفته اند که اگر با اینها فتح نشود و مقدار
ده مثقال صابون را با به جوشانند چنانچه رسم است و بالم مثقال روغن گاو مره حقنه نمایند

فتح شود

فتح شود و طرز تنقیه اشربه مناسب باید دلون مثل شربت بزوری ریوندی و معجون سفرجلی مسهل و مثل آن طراز
تسکین وجع اگر احتیاج افتد شود و غذای مناسب تنگی دهند بیان اشربه لا بد شربت بنفشه با لعاب
بهی کنان و شراب بادیان لعابها با شراب گل آمیخته و در آب گل گرم از منها مثل آب و ماء دلون شکر را ازم
سازد بیان اغذیه مناسبه موافق اسفیدباج مرغ مرغ فربه و سبوس آب باشند و نخود
آب گوشت خروس تر بخم باشند و اسفناج بسیار انداخته لیکن هر اسفناج را نخورند و ترک غذای
کثیر المقدار تا رفع وجع تا دفع ثقل اولا بود و انجا که حقنه کردن را مانع باشد شیافات ملین طبیعت را آن
دهند و طرز ان شیافهای حار بقوت و طرز ان مسهل بیان شیافات لاتق شکر سرخ بنفشه و پوست
زهره بقر صابون فقط تخم حنظل عنزروت قاشید سکبینج مقل جاوشیر بورق و زهره گاو و شیر خشت صابون شکر
سرخ نمک هندی مصطکی هزار اسفند و بذر و انجا که در وجع صعب بود در حقنه و شیاف و طلا از مخدرات
چیزی داخل سازند چنانچه در ریح گفته شد و سرگین گاو تازه را گرم کنم بر بر شکم نهند روغن خروع
بر محل وجع نهند وجع را تسکین دهد مجرب است و ترمیم کردن شکم بلعاب حلبه و روغن بادام با لعاب خطمی
و روغن زرد با لعاب کتان کاچره نافع بود و انجا که سبب نفخ یا حرارت بدن یا حرارت کبد و غیر
آن باشد در تعدیل مزاج آنها باید کوشید و هم تدابیر تازه با حاره مطلق نشاید کردن و وجوه انتفاع
نات و مسهلات و شیافات مذکوره اغذیه و اشربه موافق باید دلون و در حار مزاج از چیزهای بارد
نم با آنها شیر خام نمایند و اکثر تدابیر آنها سبقت ذکر یافته و از جمله انجم مشترک النفع است کشکاب
است و شکر مع البدیه مناسب در سقی و اسفناج را در غذا البته داخل دهند و طبیخ فواکه و نقوع آن و روغن
و روغن گل و روغن بنفشه و حلبه و ترانجبین و شیر خشت و آب عنب الثعلب و آب کاسنی و طبیخ خروس
بر آنچه حاضر بود نافع باشد و انجا که سبب دیگر باشد از جنس مزاج مثل ضعف دافعه یا غلبه استفراغ و غیر
ذلک همان نوع که معلوم شد تدبر مشترک اصلاح آن باید کرد تجربه مسلوبه جوانی مبتلا که را قولنج
عارض شده بود و هر چند گاه او را این مرض طاری شد و مدتی دران بماند در مرهم حوزدی قرگجوی و اگر ضالن
شده بود که هر ماه او را قوای او را قولنج ذکر ضعیف شده بود اطبا او را نفع ... و دوا ... میخوردند
نم دفع ... تجربه فرمودم که دو روز ... اخضار کند ... باد و دلو ... و در روز ... بسیخت

شده که دیگر اصلا در ایام حیات او را از شوش سید لهو با وجع قرح وجع متواطر در ایام تا این غربتها تجربه فرمودم که بهار
اهلیلج سیاه را نیم کوفته در آب جوشانیده و صاف کرده و سه برشک سرخ در روی حل کرده و لیموی زند فی الساعه صحت
یافته و چند جای دیگر تجربه آمده و آنچه تدبیر قولنج بلغمی مخصوص است آنست که فتح شدن و خفت از مالم [illegible]
غذا را دیر باشد و حفظ قوه نمودن فرموس بره ماده را که از انواع ثقل و بلغ ترتیب یا بحقنه که باشند مسهل
سفرجلا با مسهل دیگری که مناسب فرانسه و دهند و در اعمال تحلیل اشیا جانچه در قولنج ریحی مذکور شد تدبیر
نمایند نافع باشند صفت شیافه که درین نوع نافع است بگیرند دره ذبح بهندی با عیر بهندی با دبسند مایند
مقداری که کفایت بود بر روی کنجد کرم انهای بگذارند و اودیه را بدان سرشته و بمقدار رطل چهار انگشت
متصل مریض شیافها سازند و ازین مره کاد الحم که بر دارند و بعضی بطول پنج انگشت و بعضی شش فرمودم
جهت تدبیر بعضی شمامها محتبس بعد بکرند و اکر شحم حنظل عزروت شکر سرخ شیاف سازند بلبسته و داد
بسقونیا مسقونیا که در تند بهتر عمل کند و از اول شیافها ریند و بعد و زیره کاد الحم بر دارند نافع بود
و اگر حقنه نرم و قوی خواهند بگیرند لعاب بستان و لعاب حلبه و لعاب خطمی و نخست کادو زیره مقدار در وعن
کندی و سنداب از هر کدام یکی درم و بجوشانند چنانچه از نصف و صاف سازند و در بهیج مجموع نمکها را شبق
و بنفشه سکنج و یکتا تعلیف بکذارم جاوشیر و نمک در حیند بید ستر و نفت در ربع و در دار الحم در ان نا تید و
مری و قدری روغن زرد و بیض مرغ داخل دهند و بکار برند و بعد بکرد لسکین وجع ضعف کند و خواب آورد
و مجرب این ذکریاست بگیرند بذر البنج سفید یک اوقیه و زعفران ربع اوقیه ناربع نصف اوقیه مجموع را
بجوشانند بدستور و صاف کنند و جمل درم روغن انگشت و نرم نرم بجوشانند تا آب برود و روغن
خردل یا روغن زیره هر کدام میسر شود نافع بود و بعضی گفته که صحیح است که در ریحی سبقت بیان یافته
بتخصیص طرازنقر نبات سفید باشد و مجرب بیان حقنه نافع بگیرند تربد و افسنتین از هر کدام یکی جزو
و زیره از اشق [illegible] از هر دو شحم حنظل نمک هر دو وبابونج قنبیل ستی دماهو در آن از هر کدام
یکی نیم جزو جند را بعد از قند الحمار صلابه کنم از یاف تا نصف خلط کنند بیان دیگر نافع مجرب مانع
العسل گرم با سر و بجای آب عسل زنجبیل را در آب گرم حل کرده و در تخم شده بر کرفته اند
العسل با کرجلاب نافع باشد و معجون فلافلی در جلاب حل کرده و لعوق فایده عظیم بخشد
و در انجا که صفرا عظیم قدیم کم باشد مسهلات صفرا را اشتر با مسهلات بلغم باید امتحانی و در این
نوع تدابیر اکثر باید الحق و تدبیرها در قولنج ورمی که از ورم امعا حادث شده باشد مخصوص است
انست

انست که در ورم حار تخت فصد باسلیق کنند انگاه فصد صافن بتخصیص که حبس البول ام البطن باشند و حقنه را بادیان
بکرند تا قوت ساقط نشود و در سه روز غذا باز گیرند و شراب بنفشه و در آب عنب الثعلب با آب کاسنی یا آب کاکنج
یا آب برک خطمی آنچه میسر شود بدهند و گشکاب و در روغن بنفشه و سپستان بهم جوشیده باشند بجای غذا کاهی
و دهند مناسب بود و این طبیب بجز از فصد نیز خفت و اسب لا این نافع اید و ماه ازین که ورم در تخفیف و نضج بدید
نیاید هیچ مسهل نشاید ولیکن که دران خطر عظیم بود و بواسطه آن شدید طریق که از ورم حاصل شده و بعضی
تعجیل در مسهل کرده اند و مریض هلاک شده و اکر زود هلاک نگردد در ایلاوس افتد و عاقبت هلاک گردد
و تحلیل این ورم بحقنه و ضماد نیکو بود بیان حقنه لایق بگیرند آب جو و خیار شنبر و تر نجبین و در آن آب حل
کنند مقدار مناسب و بکار برند و اگر در آب جو بنفشه و سپستان جوشیده باشند اصوب بود و اگر قدری
از آب عنب الثعلب و آب کاکنج و عنب الثعلب و جمله این برگها را بکوبند و مقداری از بنفشه خشک و خطمی خشک
کوفته با مقداری از آرد جو و ابزر کتان با روغن و اکلیل الملک با آن کوفته برگها را ترکیب نمایند و بر جای نهند و رعایت
تدابیر که در ورم معده مذکور شده احتیاز لازم است و انجا که ورم باردی بود فصد نشاید که ناهم محللات
بکار دارند در حقنه و ضماد و شربت و در تحلیل بغراغت باید کوشیدن و کوشیدن و تسکین احتیاز نشتر
توان فرمودن و احتیاز رعایت تدابیری که در ورم بارد معده گفته شده واجب باشد و انجا که سبب
حبس ثقل ماده ورم عضو دیگر باشد اصلاح آن عضو بدستور آنچه باید کرد و ماده از که ورم آن عضو منحصر گردد
طبع در دفع محبوس بتابد کرد و خطر مسهلات انجا قریب تر است بر آنچه سبقت ذکر یافته و دفع بود و دوا انجه
بند برالتواء مناسب است انست که موی رود و پیچیده شده باشد مریض را نقرانش راست نگاه با شند
و هر دو پای او را راست بالا بر دارند و او را نیک بجنبانند و بجا ها باز کرد و در روسا کن شود
و اطرکان درجوع حسوی هرب با خرانند و اگر وجع باقی بود و معلوم نشود که التوا باقیست بانه گفته اند
اند که درین وقت حسوی هرب دهند و از بعد آن سیماب زنند و درقبه دهند و بعضی بیند تا کاسه چند
بر دور پس بند او را دکف دست هرب کم عکم و نیسه و خاصره او را از بالا به زیر بمالند و دست
فرو کشند و او را نیک بشند تا سیماب بر دن آید و چون زیبق بر دن آید یقین کرد که روده هموار شده
است و اگر بیخ نوع زیبق بر آید فبها و الا او را بهر طرف باید خوابانیدن و گردانیدن در است نشانیدن

و اندکی حرکت دهند تا بیرون آید و گاه باشد که تاب روده هم بقوت کرانه سیماب وا شود و اگر بد
بدینهم نشود او را اکنون باید داشتن و حرکت دادن تا سیماب از حلق او بیرون آید و اینجا
علاج دشوار گردد و چیزی تلخ و تند بجای [illegible] و زحمت کشیدن و برفق میان گذرانیدن و دو
چند ساعت باز او را آن چنانچه در اول گفته شد جنبانیدن و یا بهار [illegible] داشتن جاری نباشد
و هرگاه روده بجای خود باز آید شکم را باید بستن بر خاده هموار و [illegible] لازم دارند و از
عنیف حذر نمایند و آنجا که سبب قولنج فتق و زلق باشد روده را بدست کاری بجای باز باید کردن
و محل از آن محکم بستن چنانچه در فتق گفته شود و بعد از آن از وجع باقی بود آنچه مناسب داشند
از علاج قولنج ریحی و ثفلی بکار دارند [illegible] بر مجمع معالجات ممکن بود که نیکو شود و اگر عسر العلاج
است فاما حتی الامکان سعی نمایند بحکمت که دوائی مؤثر افتد چنین در این نوع قولنج و غثیان
بسیار است و بدان سبب چیزی نفع رسانیدن در معده ممکن نتوانند کردن که گاه احتیاج افتد که بعلاج
علاج همیشه تدبیر کنند نفع آید و چون محل آن از حقنه دور است تا آنچه حقنه آن باید که دراز تر
باشد و گاه بود که درد بعد از احتمال بجنبد و از دو کرت قوت آن بحرکت آید و میسر گردد
و گمان افتد که ضرر کم است اما تکرار باید کردن و نباید ترسیدن و چون این وجع صعب است
و حسب جمله انهم بیشتر است و در حقنه و شیاف و دیگر آن محذورات داخل سازند و دران حال که قوت
باشد در تدبیر حقنه و فتح آن باید کوشید و از علامات که وی سردی انجا بیشتر باید علاج حقنه کردن
جهت آنکه در این امعا ورم گرم بیشتر افتد و امعاء قریب باعضای خارج و بسیار از این خلط گرم بدان
موضع و حدوث شده از صفرای محی در این امعا بیشتر تواند بودن و بنا بر این علاج سردی در این نوع
اکثر نافع آید و چیزی حاد اکثر مضر بود و در تبدیل و تعدیل مزاج در این نوع بیشتر باید کوشیدن است
فی الجمله تدابیری که با صحاب قولنج مناسب است و شیخ الرئیس میگوید که قولنج را لازم است که مع تنها
بلکه بتنهایی تدبیری که چند سبب مولد وی است مداومت نمایند و تعویت معده و امعا و احشا را
بواجبی کنند تا از حدوث این علت ایمن گردند بلکه گفته اند که تا ممکن بود او را نشاید که فعلی
کند که موجب آن علت بود الا بقدر آنکه بجز از گذاشتن مدتها از حدوث علت زیرا که مردم

قولنج

۲۸۰

و لحم را اسهای ایشان قابل تولید این علت شده و طبیعت ایشان مقتضی آن گشته و بدان عادت کرده و هرگاه
جنبش حاصله و عضوی پدید آید باندک سببی احداث کند مر علت را و بسیاری کاهلی و کوشش از
ان ممتنع کرده تا ان وقت که بعد از آن حال عادت کند و حالت اصلی حاصل آید و مداومت برین
گلقند عاجل النفع است و باید که ترک ترشیها و تواالیف کنند و از اغذیه نخود آب و جرب کم زعفران و مرهم
شوربا بک و جرب است مناسب است و مداومت بافیون مضرات است و شیخ الرئیس میگوید از ما و آب
رسیده موجب آن که هر روز دو کاسه را به نوبت بیاشامند به ترتیب این دستور که یک حصه صباح
و دیگر شام نیم [illegible] و یک حصه را بعد از غذا چون داشند که غذا شروع در هضم کرده با هضم شده و حصه
و حصه دیگر را نماز دیگر قبل از غذای دیگر و اگر باین تدابیر مداومت نموده شود دیگر این علت او را نرسد
و صاحب جادی میگوید یک نوعیت از قولنج که از کثرت منی و تعب حادث گردد و کما قال ان یکون
بسبب کثرت المنی و التعب علاجش تقدم اسباب و علاج این نوع است که از اسبابی که مولد این علت است
اجتناب نمایند و ترک آن کنند با آن ضعف با این اکلیل مغنشه رطب با خشک بنو فر و برادیان زن خطمی سوس
گندم و جو و نخود بیکباره از هر یک کف سبستان از هر کدام بیست عدد بجوشانند
و در سه کاسه آب تا یک کاسه آب بماند صاف کنند و لعاب بذر قطونا و لعاب تخم کتان و
روغن بنفشه و فلوس خیار شنبر و ترنجبین از هر کدام اضافه نمایند و حل کنند و عمل نمایند نافع
باشد و الله اعلم

در بیان کردن امراض مقعد و تشریح و کلی
و اسباب و علامات و معالجات آنها و تشریح کلی و این مقاله مشتمل است بر هفت باب

در بیان کردن امراض مقعد و اماس مقعد و اسباب و علامات و معالجات آن بدانکه
اماس مقعد و آن ورم اغلب حار بود و سبب آن در اکثر اوقات خونی بود یا صفراوی یا صرف علاجش
واراست که نخست فصد باسلیق کنند و بروغن گل و پیه تازه مقعد را چرب دارند بدانکه مصنف را
این مرض عارض شده بود و شدت و صعوبت وجع بمثابه بود که دوام هلاکت شدن میشد بنعف علاج ها
و ضمادها کرده میشد و نفعی حاصل نمیشد آخر الامر زرده تخم مرغ در روغن گل و قدری افیون مرهمی
کرده بران عضو نهاده فی الساعة وجع وا آن امراض تسکین یافت و همواره این را گفته اند

اگر در حوالی مقعد ان وجع از آب گرم نیم گرم تر بر زده تخم مرغ و روغن گل خام نیم گرم طلی کنند نافع بود و اگر سفیده
تخم مرغ را بر روغن گل آمیخته در پنبه [illegible] در سرب [illegible] بر کنند چنانکه [illegible] مفید بود و اگر
ما بین سرین حجامت فرمایند فایده بخشد و اگر معلوم کنند که مولد و [illegible] در ان عضو جمع شده باشد از [illegible]
نضج بزنند و فی الحال شق کنند خام والا گوشت صالح را هم تباه کند و منجر به ناصور شود و [illegible] انکه عضو
از اسافل است و ممر انطلاع فضلات و عصب بود و عسر الالتحام واقع است و بجهة کثرت عروق
و الم مولم بان عضو بیشتر منصب [illegible] یعنی مرز [illegible] چاره [illegible] قبل از نضج باید شکافت
تا ماده آن بر ان وجه مندفع گردد و بعد با صلاح زخم کوشند و آنجا که ورم صلب گردد مرهم دیاخلیون
و مرهم الرسل بر روغن گل و زرده تخم مرغ حل کرده نافع باشد و ضمادی که از برگ سلق پخته و حلبه کوفته
در روغن زرد گاوی کهنه ساخته نهند نافع آید و گفته اند طلائی که از گل سرشوی و روغن گل و زرده تخم
مرغ بهم خلط کرده نهند در این باب [illegible] و [illegible] از استعمال [illegible] و [illegible] حذر کنند
و پیوسته طبع را نرم دارند تا ثقل بجرم خود [illegible] را [illegible] تدبیر [illegible] کنند
که در ورم معده و [illegible] دهند در این باب [illegible] فایده دهد [illegible] را در اینجا [illegible]
باید داشت و از ورم سرد در عضوی اتفاقا افتد مرهمی که از برگ کرنب پخته و پیه تازه گاوی
با هم کوفته سازند طلا کنند مفید بود والله اعلم و احکم

در بیان کفیدن شقاق مقعد و اسباب و علامات و معالجات آن بدانکه سبب شکافته شدن آن
یا حرارت و یبسی بود در آن محل که [illegible] رطوبت آن کند و [illegible] علامت آن [illegible] حرارت
و خشکی لمس است چون باب سرد استنجا کنند خوش آید و [illegible] گرم و در آن موضع که [illegible]
[illegible] کنند وجود ورم و [illegible] و حکه و [illegible] بر آن و یا سبب آن [illegible] ثقل غلیظ بود که بزور
کند که در [illegible] فروج [illegible] از خارج [illegible] هر دو نوع وجود سبب
دال بود بر آن باب [illegible] تجدید [illegible]
[illegible] کند [illegible] بجهة قوت و حدت خون بود که بان عضو مندفع شده باشد [illegible] کفیدن
خود آن عضو در اینجا [illegible] لازم آمده باشد علامت ان [illegible] متفرقات
و یا سبب ان

و یا سبب آن سرما بود که پوست [illegible] اعضا این حال محسوس است و تقدم وصول برد و فصل [illegible] دلیل آن است
و یا سبب آن مادهٔ خشک غلیظ سوداوی باشد که بان عضو میل کند و مزاج او را فاسد کند [illegible] بجهة [illegible] تقدم
امتلاء ان محل و خاریدن آن عضو [illegible] علامت آن بود و علاج [illegible] مراد او [illegible] که در مطلق
انواع این مرض را لازم باید داشت خوردن چیزهای ملین تا جرم ثقل [illegible] علت [illegible] و از رکوب [illegible] نشستن
بر جایهای صلب و خشک [illegible] پرهیز باید و پیوسته بر چیزهای نرم باید نشستن و از چیزهای ترش و [illegible] حذر باید
کرد و [illegible] باید داشتن و هر جا که سبب حرارت و یبوست مزاج باشد تعدیل مزاج ان کنند [illegible]
اشربه و [illegible] مناسب [illegible] سبزها [illegible] بید نشستن و [illegible] بر آن محل روغن [illegible] مالیده باشند [illegible]
مرهم کافوری نافع بود و در آب سرد و [illegible] تازه باشد [illegible]
بر آن محل طلا کنند سود مند بود [illegible] شقاقها را نافع بود و اگر شقاق کهنه شده باشد [illegible] باید [illegible]
کهن تا خون [illegible] از آن رود [illegible] علاج کنند و آنجا که سبب [illegible] باشد [illegible] علاج آن [illegible]
بدستوری که [illegible] باید کرد و اگر سبب امتلای خون باشد فصد عرق که مناسب آن باشد باید کرد [illegible]
یا باسلیق [illegible] از آن در آب [illegible] باید نشاندن و اگر خون بدین تدبیرات باز نایستد
از [illegible] باید [illegible] را بکار داشتن و اگر سبب وصول برد بود علاج سرما
زده باشد و آنچه مناسب آن بود بکار باید داشتن و از خوردن آب سرد و مطلق سردیها
حذر باید کرد و آنجا که سبب مادهٔ خشک بود علاج بود [illegible] و علاج [illegible] آنچه مناسب [illegible]
شد باید بجای آوردن و از خوردن چیزهای حار یابس و از مولدات سودا حذر باید کرد [illegible]
[illegible] حمام رفتن و در حمام بر روغن مالیدن و در خارج حمام [illegible] تازه [illegible] طلا کردن نافع
آید و اگر [illegible] روغنی از [illegible] و روغن زرد گاوی ساخته مالند فایده دهد والله اعلم
در بیان کفیدن [illegible] و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست که [illegible]
[illegible] ما بین [illegible] را [illegible] که [illegible] از خارج [illegible] باید [illegible]
[illegible] از طرف [illegible] ذکر افتد [illegible] کند [illegible] بود و سبب آن

ان اگر خلط حادّ بود بر آن عضو ریزد یا بر آن عضو که زود می باشد که بسبب خراشیده
گشته و آب گیرد و مدتها باقی ماند علامت [illegible] از طلا کردن گل سرشوی نفعی [illegible] و اگر خشک [illegible]
سعی بر آن عضو باشند نیز نافع بود والله اعلم
در [illegible]

در بواسیر و اسباب و علامات و معالجات آن بدانکه بواسیر جمع باسور است و بواسیر دو نوع
بود یکی ریحی یعنی بادی که آن بادی بود منبسط در تهیگاه و حوالی گرده و کمرگاه و مقعد و زهار میگردد
و آنرا باسور ریحی خوانند و تولد آن در کبد و نواحی آن بود و ریح [illegible] نفخ [illegible] که در مقعد برآید
از داخل مقعد یا خارج آن [illegible] یا بر داخل و خارج [illegible] و [illegible]
و این نوع را به سبب اختلاف اعراض اصناف بسیار است چنانچه بعضی را [illegible] و بعضی را
روی بجانب خارج مایل باشد و بعضی عمیا بود یعنی منسد بود که چیزی از وی خارج نشود چون [illegible]
که آنرا ممتلی گرداند و این قسم درد کنند و [illegible] باشد و [illegible] و بعضی از این نوع
را که [illegible] رسد و ممتلی گردد و درد پیدا کند و [illegible] یابد و بعضی باشند که بزودی
و خون از آن بیالا برود کمتر درد کنند که شد که درد کنند و بعضی چنان بود که از این نوع که مانند ثقل
در وی گذارده شود یعنی در آید و جمله اینها از صفت شکل بیرون نبود که چون [illegible] بود بزرگ
و گاه اکثر و هیچ درد نکند که چنین شکل شاخ و [illegible] منعقد و [illegible] باشد از آن شکل باشند که
چنین انجیر گرد و پهن بود و از آن تینی گویند که چون دانه انگور گرد و طولانی باشد و از عنبیه
با مایل باشد و از اعنبی خوانند که [illegible] بود چنین [illegible] و نخود و صلب بود شبیه ثولول و از ثولولی
گویند که چنین دانه خرمای دراز بود و صلب و از آن هم از نوع ثولول دارند که چون توت
و دراز که شود و آنرا توتی نامند و از جمله آنچه صلب بود مادّه آن سوداوی باشد که [illegible]
باشد سوداوار و آنچه نرم تر باشد مادّه خون او غالب بود و بدترین این اصناف نخلی باشد از
تین زیرا که قلع اینها از محل بدتر [illegible] و ضعف خطر بود و [illegible] در قلع اینها
اثر کمتر باشد و آنچه [illegible] دو لی افتد بدتر باشد جهت مزاحمت کردن آن مجری را دایم
شدن است

شدن دفع آن و باسور [illegible] متعدد و واقع شود و اگر چه [illegible] بیمار [illegible] بیدا آید و لیکن
زند از کنار مقعد [illegible] بطول [illegible] مستقیم [illegible] و انه برید آید و این [illegible] و درد باشد
و از آنچه که متعدد است بلفظ جمع خوانند و بهترین از جمله آن بود که [illegible] باشد و گران بود و اگر درد کند که
باشد و [illegible] بود و با اندکی [illegible] و خون از وی [illegible] رفته باشد و برنگ [illegible] بود حال آن و این زود علاج باید
و [illegible] علاج چندان احتیاج ندارد بلکه رفع آنهم اگر [illegible] بود و سبب مطلق این علت خون بود سوداوی [illegible] طبع
یا غیر طبع که بر آنجا [illegible] جمع شود و در بلادی که هوای آن سردتر و متعفن باشد و شیر و خرما و ماهی شور بسیار خورند
این علت بسیار پدید آید که مردم سوداوی مزاج را از بیشتر حالات [illegible] و خوف بسیار [illegible] و مولد آن
علت بود و [illegible] بسیار نشستن هم این علت پدید آید یعنی در جای باسور داری [illegible]
نشیند که [illegible] این مرض از آنجا حاصل شود و اصحاب تجارت چنان یافته اند که اگر چه [illegible] که در دماغ
علت سوداویت [illegible] علت خالی نباشند و [illegible] آن موجب این حالت آن تواند بود که در اکثر ابدان دم
سوداوی قلیل بود [illegible] محترق [illegible] آن حاصل میگردد و ان بجهة غلظت در عروق باقی ماند و از [illegible] آن
مندفع نتواند شدن و طبیعت دفع آن از افواه عروق طلبد و هرگاه حرارت [illegible] نباشد که از [illegible]
مایل سازد [illegible] با سانی خواهد شدن دفع ساختن تخصیص مقعد و حوالی آن که قابلیت [illegible] مولد [illegible]
اعضای [illegible] دارند [illegible] در آن موضع حرارت [illegible] بدان رسد و آنرا مستعجل بخار [illegible] ازان
تولد کند و بعضی از آن [illegible] جمع آید و بعضی گاهی از عروق [illegible] میرود و [illegible] از افواه عروق مقعد
[illegible] ریزد و انجا محتقن [illegible] و از آن [illegible] پدید آید [illegible] براه افواه آن عروق منجمد [illegible]
چون [illegible] شد و گوشت [illegible] حاصل آید و این باسور بود [illegible] بواسطه [illegible]
[illegible] گاهی [illegible] رسد قابل آن اعراض مذکوره شد علامات اما باسور چون [illegible] بود [illegible] و در از
اوقات و در کمر [illegible] ناف و زهار [illegible] میکرد [illegible] شده [illegible] گاهی [illegible]
و [illegible] برابر [illegible] و در [illegible] بسیار دفع شود که شد
[illegible] ناف [illegible] پیدا کند که شد که در مفاصل [illegible] اعضا [illegible] که شد که
سبب [illegible] خون شود و صاحب این علت را در قیام و قعود مفاصل [illegible] کند و در قوه جماع ضعف [illegible]

داران لذت نیابد و دغدغه و آرزوی آن بسیار کند و در وقت دفع منی اندک دردی در مقعد
و حوالی آن ظاهر شود و لحظه پدید آید و اگر بسیار نباشد این اعراض هم کمتر بود اما سودا آنچه از خلطی که صفراوی
متولد شده باشد لهیب و سوزش بود و آنچه از خلط غلیظ حادث شده باشد لهیب و سوزش کمتر باشد
و گرانی بیشتر کند و ضعف قوت جماع درین نوع غالب بود و آرزوی آن بیشتر باشد و دغدغه آن هم بیشتر بود
و بعد مجامعت ضعف بسیار پدید آید و قلت اشتهای طعام بعضی نیز درین نوع بیشتر ظاهر گردد و بعد از جواب
تمام اعضا را گرانی و درد کوفت یابد و اول میسور بعضی کسی که با سودا دارد و نزدیکی و سبزه که اندک شد
که پیش ازین و بسیاری زنند و رعایت بجای نماید که شد که مدت او بدرنگ گردد و خارش در زخم نوع
پدید آید که شد که لب یقین عدد انجره روی از اطراف برگرد آن و بعضی روی رنگ گرد و صاحب این
علت را اگر زنند انها ضعیف و بدرنگ گرد و زود افتد و منع و وسوسه نماید و در حرکات زود
سست شود بجهت گرم شدن بخارات بود و زود رسیدن انها بدل و گفته اند گاه باشد که از رسیدن
انجره رد یه بود اسر بدل و دماغ غشی و دوار و صداع پدید آید علاج بدانکه این علت هرگاه
که باستفراغ مادّه باشد بعض از آن حقنه اگره باشد از عنبها و دماغ گفته اند مامول باشد تخصیص
از امراض سودا اوّیه و باید دانست و تدابیری که بجهت این علت مطلق بیان کرده اند از رسش و هم
برون بعض اول تنقیه بدلت بقصد صافن و مالیض یا باسلیق و صافن و حجامت مسهل و سبزی و ا
استفراغ سودا امر غیب و این اعمال و قرن باید که مادّه مرض غالب باشد و اعراض مرض مستولی
گشته باشد چنانچه استیلای آن بحدی که سیلان حقنه متمادی محتبس شده باشد که از ان بیم حدوث
مرض دیگر شود که استفراغ دم از طریق با سور مصلحت شود و قوت بدن برجای بود و آنجا که سبب آن
غیر طبیب باشد و مسهلات مثل مطبوخ هلیله و بلیله و آمله و خیار شنبر فرمایند و آنجا که سبب سودا طبیعی
باشد تنقیه بمثل مطبوخ هلیله و افتیمون کافی بود دوم اصلاح حال طحال و کبد و معده و دیگر امعات
بانچه در علاج هر یکی بیان شده و چنین این مرض با سور مزاج این اعضا نباشد و هرگاه مزاج این اعضا
بصلاح آید و تولید و اختلاط ماده مرض بحالی کم گردد و مزاج امعا از قبول ماده آن ممتنع گردد و دفع مرض
گردد لیکن درین تدابیر اشتراک علاج لازم بود سیم تحلیل مادّه با سورات باستعمال مسهلات
غیر مفرط

باستعمال مسهلات غیر مفرط و در حمام معتدل و دلک اسافل بدن و بستور و سواری باعتدال نرم و در اکثر احوال
و لازمست این تدابیر بعد تدابیر سابق مناسب است و آنجا که مرض سخت قوی بود منافع این اعمال بهتر و زود تر
ظاهر شود چهارم رعایت غذا است بطریقی که مر او را در امراض سوداویه بتخصیص ما لیخولیا گفته شده و بالجمله
از مولدات سودا و از مستی مسهلات و شراب قبض و سیر و پیاز و خردل و آنچه موجب احتراق دم باشد
حذر واجب دانند و استعمال غذاهای لطیف مرطب چون لحوم نازک و فروج و دراج و شیرهای حرب و ماء قانق
و فواکه گرم و تر بسیار و بالودها و ترشهای چرب و امثال آن مناسب باشد و از فواکه خربزه رسیده شیرین
بسیار و لا از شیرین و انگور حسینی رسیده بریان نازک ابدار موافق است بشرطی که تکلف انگور را
بخوارند و بجا احتیاج خوردن کنند و ادرعدن ان درین علت مفید بود و در اکثر این مرض اوقات این بود که معده
ضعیف و بخارات بود و درین مرض بسیار است بر بالای فواکه و طبیعت البته چیزی که منع بخارات و تقویت معده
و احشا نماید بکار دارند امثال گلقند و قرص مصطگی و گوارش ان بسیار مفید آید پنجم دفع گلول و امعات
بطریقی و دستکاری این جمل بحرکات استعمال ما در متعلق است و تا مفرور شود بانی علاج حرارت منتهی گردد و از ان
را البته باید و نیز تضیق بقوه و ظهور باید که بعلاج دیگر دفع توان گمول بدستکاری رجوع نمایند که تا جوره
نیست و چنین برد و فی مدعا گرد و بدتر از ان بیش شود چرا که در سر ریدن بکلی که افت باصل عضو و مثانه رسیده گاه
باشند که در ریدن خون باز نایستد و موجب ضعف و سقوط قوه گردد و یا مقصد رورکند و امثال این مستهل
و گفته اند که با وجود عدم این خطاها تاثیر و انتها را نتوان قطع گمول بسبب آنکه مادّه مندفع منتشر گردد و در ریدن ادراک
مجروح حدوث امراض بدتر از ان گردد و هر گاه ضرورت گلی شود در قطع بواسیر و علاج نباشد و علاج در قطع باشد
تخت فصد کنند و بعد از ان بمدرات چیزها دهند تا بجهت تجرید آزاد و اگر الم آن بقوه شود و چنین نیز بسیار
سیلان کند و ادامه وجوه و در قطع و انتهای بلند است که تیغ اندکی خاص بر تیغ ان بند بند و رها کند و متعاقب
آن باریک و خورده شود و افتد یا ریح زیاده و این تدبیر بغایت مستحسن است ششم دراز است و انتهای
باسورات باد و مگوشت خوردن و فاسد کنند خشک کنند بجهت باطلاع نفع ان دارو های گرم گرم بود
با مالیدن بدان عضو و این عمل را وقتی باید کرد که قطع میسر شود با مسهل نباشد و ادویه های از ان وزیر

لا ادویه است خورنده که در باب مستسقی است و مجرب انجبار کاسنی است و دیگ بجوش و خلاف مرکب که از آن مرکب است از آن
در زیر سرخ و زرد و شب و مرد اما آنچه مجموع سحق و بکل جزوی سرشته و در سایه خشک کرده باشند و طریق استعمال
این ادویه دانست که از این ادویه بر روی مرهمی سپیده بر روغن رقیق تو دان که بر پارچه تنک یا بر بیضه تخم مرغ
و داخل آن کرده باشند قدری قلیلی پاشند و بر روی داشته چنانچه بعد از بعضی دیگری مرتبه دیگر
بگذارند و اگر مرهم افتد از روی آن دیگر سازند و هر روز مهلت دهند چند مرتبه این عمل باید کرد تا داغ سیاه
شود بعد از آن ذروری که از نمک و روغن گاو کهنه مرهمی ساخته بر آن نهند تا الم از آن تسکین دهد و نیز اثر آن نکند
و اگر با سوزش باشد این ادویه باشند آن خورده شود گوشت صحیح از ذیل آن ظاهر گردد و آنجا که داغ ظاهر شده
بحجم و زنده منعقد را بیرون باید کشید چنانچه بجهت قطع تیز باین عمل احتیاج شود و ساعتی بگذارند تا بی احمر
تو در مسکند و زنده دیگاهی زنند و آنگاه مجمر را بردارند و دارو را باشند با طلا کنند و طرز لحظه مرهم
باز بجای برند با احتیاط و بگذارند و اگر از سوزش دارد و الم سخت پدید آید و تب برآرد و شاید تیز بسیند
محمل را چرب باید کرد و شوکهای چرب سرد باید دلون و جمیع این اعراض تخفیف باید مکرر کنند لا ادویه
که دود آن خشک کننده با سوزش است و مجرب است و آن بلادر است و زرنیخ و پیه بز و حنظل
پنج هزار اسپند و سوزنکان و فرفیون و برگ مورد و پوست انار و ساف زرد و انجمنی و اریسا و قنداد
و مغز زرد آلوی تلخ و بیگ نشتر مجموع با زرلو از لوا مخلوط بعضی ببعضی و اوفق از این جمله بلادر است و زرنیخ
و فرفیون و انست یاد از این عمل و قرمناسب است که داغها ظاهر باشد و یا گر زمانی قضا حاجت بردن
آید و لحظه ممکن کند و طریق این عمل است که دیگ سفالی را نه زور ام بمقدار نگه کلاهی سوراخ کند
و بیگ نشتر با مجموع بکیر را در گیرانند چنانچه نزدیک با انگشت شود آنگاه از این ادویه بر آتش
ریزند و دیگ را بر بالای او نگونسار نهند و دانه را بر آن سوراخ نهند چنانکه دود از آن مجمر و بخار بدان
رسد آنگاه بر خیزند و هر روز چند مرتبه چنان مکرر سازند نافع آید و اگر از مسهور را خشک سازند
هر روز بر یک ورقه از دود کنند با بوزر نواعظم نافع آید لا ادویه که مالیدن آن با
سوزرا خشک کند و مجرب است از آنجمله مرافعیست که قدری بر کوه مرو زنجار خشک و نمک
بر مرهم سوده و در آن حنظل کرده باشند و داروی ابلیه فرنگ و دهنی المفاصل که از جمله مجربات

جرکان

جرکان کثیر است و انها را بأس الدین نافع بود مجرب با سلوبه مرهم طلبی را دیدم که بسیاری از سوزرا خشک کرده
بیگ و دو عمل او آن بود که بار زعفل را در هسین با زمانگه از قنی بسیر که در زیر آن آب باشد قطره قطره
بجدا نهان با سوزرا زنی و مکرر کوبی تا آن دانها دفع شدی باذن الله تعالی و آنجا که با سوز درد
بود ظاهر نباشد بگیرند مغز زرد آلوی تلخ را و روغن کشند و کجا که اثر ابریکو در آب کمالند و بمالند
و مانجم در آن روغن و در صفا در آن آب بالبوده دار حقنه کنند نافع باشد و این عمل را مکرر باید کرد
هفتم ثلاثان سر با سود است جهت استسقاء مانکه آن و این علت را گاهی باید کوفت که استسقاء مبدا
بار الیتام باشد و با سوزر ممتلی گشته باشد و دردی در آن موضع غالب شده باشد و باکره استسقاء حمل
دیگر از فساد مولو و بخارات آن در بدن پدید آید باشد با ابتدا استقراء و یا الحی و در بود آ سر پدید آمده
بود و مصلحت در استسقاء مانکه ایراد محل بسبب وجود موانع دفع آن از طرق دیگر این علت این مرض
را چند اوقات متراسا استعمال نافع باشد و لحوه بر روغنهای مناسب بریقین چون مغز ساق بروح ایل و روغن
کرکان و روغن مغز زرد آلوی تلخ و شقاقلو با سفل ازرق با نسیان مرهم کنند و سوزرا نافع باشد و اگر بجا
شود منفجات فزا باشد چنین ازرق کبوتر یعنی زبل آن و دانه تخم مرهندی کوفته و بیخته و مقل در زیر بعاد و طلا کنند
و با بطریق فتیله بکار برند مناسب لحظه فحطه و فصد صافن و ما لیمن نیز نافع است و فصد صافن و در این باب
نفع تمام و لیکو بسیار اتفاق افتد که بعد دیگر فصد صافن کنند نیکو کرده درس در این مرض النفع
هشتم شکلی و لون و درد و کوفت است بمسکنات مناسب بیان مرهمی که با الیه و شقاق اثر آنچند
بود دست گشاده و جمع یا علی مرتبه تا به چند بار بر نبطه و بیه کبوتر بچه و مغز ساق گاو و سیاوش و چندان که آن گشتر
بگذارند و نیست مجموع حسن کبوتر و ربع مجموع افیون و در دهان آن آب با صمغ صلاحیه کنند و بعد بمزج کنند و آن
او شسته و در لته تر بجیده و در خاکستر و بریزند و برآرند و روغن کهن گاوی با روغن مغز زرد آلوی تلخ بر آن
کهنه در آن مذکور را صلاحیه کنند چند آنکه چنین مرهم شود بس بردارند و نیم گرم طلا کنند نوع دیگر مرکز
اهلیل و بابونه از هر یک با نیم درم زعفران بقدر افیون جدوار مقل در جلنجبین کتان از هر کدام در کف گل
خطمی بک کف سنبل و افیون را در آب کنند تا حل شود و ادویه را کوفته و بیخته و یکی زرده تخم مرغ را با آنها مخلوط

کنجد را با پیه بز سایند و ضماد کنند هر شخص در ایام علاج گرده دوبی بنشاند و روغن گل بر جرب کنند بعد از آن برگ [illegible] دانه بنشند و بعد برگ
موم و روغن را بر روی زائد مالند و اگر [illegible] سفیده و اسفیداج و مرداسنگ و برگ کاو و جلد [illegible] سازند و کنند تا اگر روغن
نیم برشته بادام در [illegible] ناخن هم شود و [illegible] نهند [illegible] کنند و بعد باشد و در [illegible]
[illegible] روغن گاو و کهنه و روغن گل که از روغن مغز زرد آلو و تخم ساخته باشند و در روغن مغز [illegible] قرنفل و کافور
و مقل و قدری موم در آنها حل کنند بهتر بود و هم گرم بکار برند [illegible] که نبین و تسکین درد کند [illegible]
و نفخ و غبار [illegible] علامات [illegible] لذتها را هم شود و تمامی مقعد را بر روغنهای مذکور چرب کنند و در آن
است فایده ساختن [illegible] با پیه و مغز گاو در [illegible] کنند و [illegible] منفعت دهد و اگر بود انها [illegible]
و تسکین احتیاج [illegible] بدین مرهمها و روغنها مداومت نمودن و بدین طریقها حقنه کردن فایده تمام بخشد و بعضی [illegible]
حقنه فصد و تنقیه دانند و استحمام و در منع [illegible] این علت [illegible] است [illegible] خوشت که از داخله باسور
با افراط آید خواه [illegible] قطع [illegible] آن و آن [illegible] باید کردن که از محل قطع خون [illegible] از افراط رود که باسور
ملتهب بسیار [illegible] شود و این [illegible] حال بلا شک ضعف عظیم او را روی نماید و افراط [illegible] و منع ضعف در
محل بوقوع آید [illegible] بعضی بخور دادن است مثل [illegible] که با او [illegible] و بعضی عمل [illegible] است
[illegible] گلی و غیره و بعضی [illegible] کردن و بعضی بطریق [illegible] است انجمله [illegible] این کتاب [illegible]
شده از آنجا باید طلب نمود [illegible] زرد و اسفیداج او [illegible] و شیاف [illegible] و اقاقیا
[illegible] معمول [illegible] علاج کردن منع آن کند [illegible] که [illegible] باسور [illegible] و [illegible] علاج
[illegible] مذکور شد و [illegible] مرض بود [illegible] مرض را و آنجا که [illegible] باسور بود [illegible] باشند
بعلاج [illegible] احتیاج نشود و [illegible] مراعات باید کردن [illegible] و ترک مولدات [illegible]
سوداء [illegible] مقعد را بر روغن گاو کهنه چرب [illegible] فایده تمام بخشد
و انجا که [illegible] باشد [illegible] کردن و خوردن [illegible] و تدبیر آن در این باب [illegible] عظیم
النفع است و [illegible] خربزه شیرین با افراط خوردن و غذا و طعام [illegible] باید خوردن که آن مرض را
مطلقا سود دارد و [illegible] نافع آید والله تعالی اعلم **باب پنجم از مقاله نهم**
در بیان [illegible] مقعد و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست که سبب این [illegible] مقعد [illegible]
بود که اورا

بود که اورا [illegible] میکرد و [illegible] میکند و ظهور کثرت آن در [illegible] و [illegible] بران [illegible] باب [illegible] بود و [illegible]
که [illegible] میکرد و تقدم مولدات [illegible] و بعد از خوردن [illegible] بقول [illegible] و [illegible]
و اسفناج بخورات [illegible] بسیار واقع گردد و با [illegible] خورند و با مقعد [illegible] و با [illegible] بود و [illegible] باسور
بود علاج و انجا که سبب [illegible] بود با [illegible] علاج آن [illegible] بود و انجا که سبب خلط [illegible] باشد تنقیه [illegible]
و انجا که مقعد [illegible] و [illegible] تنقیه مناسب است و [illegible] عضو [illegible] تغیر و [illegible] مناسب [illegible]
و گفته اند [illegible] روغن گل بر مقعد و [illegible] نوع [illegible] بود و اگر [illegible] است
[illegible] لازم بود و [illegible] حل کنند مفید بود خصوصا اگر آن عضو را [illegible] بسیار
[illegible] باشند و اگر [illegible] حال [illegible] باشند آن عضو [illegible] فایده [illegible] کند
باب ششم از مقاله نهم در بیان [illegible] سستی [illegible] و اسباب و علامات و معالجات آن [illegible]
سستی [illegible] که [illegible] مقعد [illegible] است که آن منتهای [illegible] است و این ضعف بود که در عضله که
مقعد [illegible] و [illegible] و ثقل رقیق [illegible] اختیار [illegible] بیرون آید و سبب آن یا بسیار
نشستن بود بر جزهای سرد و لیکن این قدم آن [illegible] است و یا سبب آن رطوبتی باشد در مقعد
که ارخای عضله آن کند و علامات رطوبت و آمدن بلغم با براز با آن دال است و یا [illegible] بود
که بعضی از [illegible] رسیده است [illegible] با سقط و [illegible] مرض آن حال و [illegible] بر آن
بود و گفته اند بعضی [illegible] که [illegible] و هوای آن [illegible] است و [illegible] معتاد بران [illegible]
بان هوای غیر معتاد بان ضعف ملحق شوند بالطبع [illegible] و استرخای مقعد [illegible] علاج و انجا
که سبب [illegible] سرما بود [illegible] این تدابیر باید کردن و [illegible] فعل [illegible] مناسب باید نهادن و از
هوای سرد [illegible] محفوظ باید داشت و انجا که سبب رطوبت و استرخای عصب باشد اخراج رطوبت
باید کردن و [illegible] فالبعض [illegible] باید نشستن و انجا که سبب [illegible] بود [illegible] علاج
متعذر است و انجا که [illegible] معتقی آن باشد تغیر آن باید نمودن یا با اصلاح آن باید کوشیدن

תשריח כליה
אמראז כליה

و درد و تقویت عضو کنند **باب هفتم از مقالهٔ نهم** در بیان کمون بازگشتن مقعد و اسباب و علامات و معالجات
آن هرگاه این علتی بود که بروز در قضای حاجت مقعد باز گشوده و بیرون بماند و بعد بزنجای رود
و سبب آن استرخای عضلهای ماسکهٔ مقعد بود علاج آنجا که در باب خروج مقعد گفته شده است نافع
است و درین مرض باید که قبل از باز نشستن او دو ذرهٔ قابضه مقعد را از روغن قسط و مصطکی و سورد چرب
کنند و گاه بود که احتیاج بان شود که بدست انرا بجای او برند باید که بیمار زمینه برداند تا محکم باشند
و قرار گیرد و درین طریق باحتیاط نگاه کنند و الله اعلم **مقالهٔ دهم از مقالات مداوی** در بیان
کمون احوال کلیتین و مثانه و تشریح و تراکیب و منفعت آنها و امراض علی و اسباب و علامات و معالجات
آنها و این مقاله مشتمل است بر شش باب **باب اول از مقالهٔ دهم** در بیان کمون
تشریح و وضع و مزاج و منافع کلیه آنکه کلیتین یعنی گرده عضویست مرکب از گوشت سخت و اکنده و عروق و شرائین
و عصبها و غلاف لیفی بود و دو است و شکل هر یک چون لوبیا و واقع شده که گویا محیط است ظاهر هر یک از آنها
نیم دایره است و هر یک بطرفی از جهت پشت با طحال اتصال یافته اند و جانب محدب آنها بسوی پهلو واقع
است و هر یک را میان پشت کمون مانند بود گفته شود و منفعت آن کند که هر است از برای آنکه جگر
است از بهر آنکه سعای بعد چون جگر بجانب راست است امده است بر آن جای راست بس جای او برتر لازم
آمده تا بجهت هم مزاحمت نکند و از کلیه هر یک منفعت است همچون رگها است که در جگر از خون جدا شود و
بقوه ممیزه و دافعه کند و جاذبه که هم بدین منفذ برده اید و که هم بقیه خون را که از کبد عدل و کشش غذا بهر یکی
هم فرود و امر برده گذشته که زیادتی بر رفته و بجهت غذای آنها صاف تر و نفع تر شود چنانکه شناسی آنها
ست و در جهت این انقلابات که اندر را امراضی عضویست که هم از علم و دهان ناخوش کند و گاهی از بخار آن
غشی تولد کند و از هر یکی منفذها بجانبان و رشانه کشاده شده است و ابهای آنکه هم از کار از جگر و اعضا کنند
جدا آن فعل خود بدین منافذ بمثانه میفرستند و این منافذ را ابراج خوانند و هرگاه مزاج کلیه مایل
بسردی و ترست و بجهت غشا او بیشتر تواند بود و هرگاه که باین امتحان برد گذر دلخی حدت
آن شکسته گردد تا چون بمثانه رسد انرا نسوزد و الم کمتر را حس نیست داد زاکو ادام و او جامع
رو و ابهای غشا نیست که غلاف محافظ او است و منفعت دو کلیه از جهت سایر اعضای
دوگانه است

پیوند کاه است چنانکه از زهد کرده شد و بحقیقت دو بود آن اکثر اعضا و از آنجهت آن تواند بود که مبدا اعصاب چون
روح نفسانیست اعصاب و معدن روح حیوانیست که تجویف دل است چون عروق و انفع از رقشار که اخس الکاملین و رب
العالمین **باب دوم از مقالهٔ دهم** در بیان کمون امراض کلیه و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست
که حدوث امراض کلیه یا از سوء المزاج حار است یا از سوء المزاج بارد یا سوء المزاج حار سبب آن بیشتر از تناول
چیزهای حار است از اطعمه و اشربه و ادویه و عقاقیر و سموم و اشباه آن از رنج و ریاضت و علامت این است که
بول زعفرانی بود و تیز بود و عطش غالب باشد و حمرهٔ شفتین و بول بسیار نتواند نگاه داشتن باید آنکه رنگ
گرم شود و دغدغه کند و از گداختن بول حمرت بول اگاه شود و شهوت جماع قوی گردد و قطن گرم بود علاج سزاوار است
که تبدیل و تعدیل مزاج کنند باید که از اشربه و اغذیه بارده رطبه باشد و احتیاط باید بود و در هوای سرد و تر و باشد
حقنها و ضمادها و طلاهای بارده باید کرد چنانکه در سوء المزاج اکثر اعضا اشارت بدان شده و خیار بادرنگ و کدو
خوردن و درین نوع نفع نیکو دهد و اگر ازین کوشند و از لته یا شلیلا با لالا شده و با زنجان بدستوری که سکنجبین
سازند و سباحت ها از آن نیکو و نافع بود و گاه باشد که در علاج اتی از کافور قدری احتیاج شود که باید بود از لعاب
که فایده بسیار دهد و اصلاح مزاج کند و تریاق درین نوع واجب است و در هر سردی باشتا خوردن تخم خشخاش
طبرزد مفید بود و بر دراز کشیدن بار و رطب خفقان نفع دهد اما سوء المزاج بارد و سبب این ضد اسباب سوء المزاج
حار بود و از بس ریاضت کمون و ذوق کمون جماع و حرکات و اسافل اعنف آب سرد خوردن و برزمین
سرد خفتن و ایجه مجد سرد مرض است علامت آن مرض است که درین نوع بول سفید و شهوت جماع کم بود
و یا باطل گردد و پشت صاحب علت در رنگ پشت بران ضعیف بود در قوت و حرکات پهلوها سفید بود
علاج تعدیل و تبدیل مزاج کنند بچیزهای گرمی فرزین مناسب کم و مداومت کرفس درین عظیم النفع است و چون
معجون العصافیر نیز درین نوع فایده دهد و احتقان بشوربای سریره و کبوتر بچه با روغن بادام و اب باد رنجبویه
چیز با روغن پسته نیز مفید باشد و چون مالیدن در سوء المزاج بود مناسب است که تنقیه نفس و دغدغها کنند و طلا ازان
بمعالجات مذکوره شروع نمایند اما لاغری کمی سبب لاغری و کم بودن آن با بسیاری جماع بود یا بسیاری
خوردن چیزهای حار بود از انداز که مدر باشد و چیزهای خشکی ارنده یا سوء المزاج بود سرد و خشک علامت
آن لاغری بدن باشد سیلان جفاف آن بگیرد و ضعیف پشت بود بار و اندک و انقطاع شهوت جماع
و سبز کی بول و در دوران و کم شدن قوت جنبان ضعیف گردد و صداع نیز پیدا شود و درین نوع بول

که دورو گاهی درد و تحصیر رسد از جانب سنگ و باشد که از همان جانب در آن عضوی پیدا آید و آنجا که در ده
رو بر فرو رود و آید بعد از ظهور علامات شکستن سنگ دلیل آنست که سنگ در مجاری بول باز مانده است و جهت دفع
تسکین باید محقق کند و اگر از مجاری مثانه نزول کند باید دانست که جهت [illegible] تولد سنگ گرفته
باشد و جمعی که از آن بیمار آید اندک اندک نگاه کند و بعدت [illegible] غلبه شود و در محل سنگ [illegible] گرد
و ابتدای آن از طرف بالای محل قرار یافته باشد و فرود آید بیدار آنجا و مایل شود بطرف پشت و آنچه دلالت
کند بر آنکه سنگ تولد کند آنست که بول غلیظ و کدر باشد و گاه رقیق شود و بول سیاه گردد و
گاه زرد [illegible] در آخر مرض ظاهر گردد و تخصیص که صاحب علت [illegible] گوشت [illegible] باشد

علاج اینجا که مقدمات او در بند اسباب تولد ماده از آن کم سازند و منع کنند و مادام [illegible]
قرص [illegible] مناسب کم سازند و بمسهلات مناسب بلغم غلیظ را دفع کنند و گرده را تقویت دهند و
تنقیه کنند مولد غلیظ را بمدرات و غذاهای لطیف دهند و اگر سنگ متولد شده باشد بدین
تدابیر [illegible] از آن اول کم باید ساخت تا دفع شود و اگر [illegible] لیکن آنجا [illegible] نماید [illegible]
که بهم تولد [illegible] باید که تدبیر تقویت [illegible] و انواع آن باید که با ادویه مفتته قویه [illegible]
[illegible] سازد [illegible] مثل عقرب محرق و حجر الیهود و [illegible] عقرب و خراطین محرق و تخم
[illegible] باشد و خاکستر [illegible] محرق و خاکستر شاخ [illegible] سنگ
[illegible] و [illegible] و قسط و حب بلسان و عود [illegible] و روغن [illegible]
سیاه [illegible] و [illegible] که در میان اسفنج باشد و روغن زراریح و مغز [illegible] و کلاغ
[illegible] و کرفس و تخم ترب و تخم خربزه و خیار [illegible] و انگور [illegible] و انجیر سفید و [illegible]
و سنبل و [illegible] و حنظل و خیار [illegible] و خون تیس چهار ساله که او را در اول صیف ذبح کرده باشند و او را اول
[illegible] الذکر [illegible] باشند و اوسط [illegible] باشند [illegible] ریزه ساخته باشند
و در آفتاب خشک کرده باشند و باید که از گرد و غبار حفظ نمایند و این را صاحب قانون یاد کرده
بسبب قوت و سرعت [illegible] در ریزاندن سنگ [illegible] از آن تا چهار روز [illegible] و طریق خوردن
ادویه ریزاننده سنگ [illegible] محصل مطلوب شود و قوت آن شکسته [illegible] است که از مدرات آن مثل

کرفس و فوه

و فوه و بادیان [illegible] از ادویه قویه [illegible] باید بریزند و [illegible] چنانچه [illegible]
[illegible] لطیف [illegible] تا تاثیر جمیع تمام رسانند [illegible] از ادویه و [illegible] مثل صمغ عربی
صمغ البطم و امثال آنها و چون از قوه و شدت وجع آن بیم ورم است از [illegible] بجای
[illegible] تسکین کند چون بذر کرفس و با تجدید تسکین باید چون خشخاش [illegible]
و چون [illegible] و قوه ضعیف شده از مقویات [illegible] تدبیر کنند و از [illegible] و سنبل و [illegible]
[illegible] طبیعت [illegible] در آنچه لایق است استعمال نماید و سکنجبین عنصلی و [illegible]
خشخاش و صمغ بادام جامع این مطالب [illegible] را [illegible] موافق آید و در [illegible]
تنها اکثر این منافع حاصل شود و مقداری از آن چون نخود [illegible] طبیعت از خوردن آن بسیار
متنفر نشود و اگر ازین ادویه قویه مفتته چندی باهم جمع کنند شاید چنانچه در قرابادینها مذکور است
تعیین مقدار هر دوا [illegible] که از کتب ادویه باید جست و بعضی را در [illegible] گفته شود [illegible]
[illegible] طبیب [illegible] متعلق شود **شیخ محمد زکریای رازی [illegible]** [illegible] اول آنست که [illegible] از ادویه [illegible] اول
مریض را [illegible] تا [illegible] یا [illegible] لایق [illegible] کند [illegible]
و [illegible] تا مجاری [illegible] شده باشد [illegible] بیرون تواند [illegible] و [illegible]
[illegible] و تخم کتان و [illegible] و تخم خربزه و حنظل و [illegible] از هر کدام [illegible]
و [illegible] بکار دارند و [illegible] از این ادویه [illegible] مذکور [illegible]
و بکار دارند تا نافع آید **شیخ محمد زکریای رازی گوید** بسیار تجربه کردم [illegible]
از آن سنگ [illegible] و آنجا که سنگ [illegible] پیدا شود و در جای دیگر [illegible]
و [illegible] گرم و روغن زیت مخلوط [illegible] باید نمود تا [illegible] مسام و [illegible] بیرون [illegible]
که این مرض [illegible] واقع شود علی الدوام [illegible] مشغول باید [illegible]
باید نمود [illegible] بلغم و [illegible] غلیظ [illegible] باید کرد و از [illegible] کنند [illegible]
و غذاهای لطیف [illegible] و هر روز بر بالای طعام [illegible] عقرب [illegible] بکار دارند
و آب سرد بر بالای طعام میل کنند [illegible] و خربزه با فراط قبل از طعام میل کنند
که درین نوع علت فایده [illegible] است و بر بسترهای سرد و گرم [illegible] کنند و از جماع و حرکات عنیفه [illegible]

والله اعلم **باب پنجم از مقاله دهم** در سبب سنگ و ورم کلی و از اسباب و علامات آن بدانکه این مرض
اکثر و اغلب مردم را جهت بیشتر گذشتن خلط بر روی الکلیه و از اخلاط باعث بر میل مولود موجب
ورم این علت اکثر در کوفته شدن کلیه بود از حرکت حصاة یا از ضربه و سقطه یا از بستن مجرای آن
بر میان چون عیان و از اسباب حبس بول و یا از رودی و فرورفتن و بر داشتن چیزی گران و نیز شده که از اشتعال
یا آنکه مرض واقع شود و این علت کاهی در هر دو کلیه افتد متساوی در یکی و در یکی از این صفتی یا در تمام اجزای
کلیه باشد یا در جانب ظاهر آن یا در جانب مقعر آن و یا در داخل آن قریب مجاری تجویف یا در خارج
قریب بغشای آن و علاف قلب است و باشد که غلظ در این مرتبه رسد که راه روده را بسته کند و قولنج پدید آید
علامات علامت مطلق ورم حار تب لازم است بحرانهای مختلف با قشعریره و با التهاب و کرانی در کلیه
و وجع بسیار محسوس باشد و ورم بقدر غلاف آن بخوبی باشد و هر گاه ورم عظیم بود صاحب این علت
خود را راست سوا کرده و سرفه و عطسه هیچ نتواند کرد و باشد که قرار ماده به دماغ رسد جهت مشارکت
غشای دماغ و اختلاط عقل پدید آید و آنچه بر موی مخصوص است آنست که حرارت آن تیز
و لذاع نباشد و تب و غلبه کند و در محل درد با ثقل در هر لحظه تشنه شود و بول کم کند و کم مزد
و بشره و چشمان سرخ و تیره در افروخته و آنچه بصفراوی مخصوص است آنست که تب
سوزان باشد و ثقل کم باشد و سوزش در محل درد باشد و تشنگی غالب بود چنانچه از خوردن
آب سیر نشود و بول اندک اندک و زود زود آید و مجری را بسوزاند و بشره سرخ
و زردی مایل بود و آنجا که ورم گرم و بلغمی بود این جمله اعراض مذکوره بیشتر بود و بول بر سپیدی
باقی ماند و مرارت بناش بینند که چون بگذرد بر کم او او بچه است و هر گاه بشره او تیره کرد
این اعراض بتدریج خفیفی پیدا کند و بول رنگین بود و چون ورم منفجر گردد و تب زایل شود و ارزه
قسر اول پدید آید چنانچه در انفجار او را باطن معلوم شد و ... بخلاف مثانه که آنجا
سوزش در اول ظاهر گردد و در جمله تحت بول سفید بود پس زرد گردد و ... ازان حرکت
پدید آید و باقی ماندن این سپیدی را مجدور و قروح و خلط اماس ... سوی از وجع خالی شود
و صفراوی را از حرارت و عطش خالی نباشد و بنفسه باقی قلیل بود و سوداوی را مطلق حس نباشد

و در اکثر از

بودیم که از دبیله و جمیره با بول آید اگر سفیدی و مواد ... بود و گنده نبود امید سلامت باشد و اگر چون ...
و بدبوی ... و بد قوام باشد امید خلاص نتوانند داشتن و اگر از جانب کلیه بسوی میانه کمر ... پدید آید
روده منفجر گردد از طریق کبد و ماسا ریقا و یا بنوعی دیگر از دخوه و دفع طبیعت بد باشد و علاج و شوار
بر بزرو و اگر اعضای شکم گشاده ... بد باشند و بهنگام ... طریق او دور و دیگر او را ... باید شکافتن
و علاج آن ... و آنچه مجتمع شود و بماند و برود بانی انجامد زود و هلاک کند علامت مطلق ورم سرد
کلیه آنست که تب ... نباشد و گرانی بسیار بود و سایر اعراض کم باشد و آنچه بلغمی مخصوص است
بازگشت ... کلیه در دی صعب باشد و ثقل و تمدد محل ... التهاب بود و بر خواستن بول دیر تر باشد و بول و براز
سفید باشد و قوام بول غلیظ بود و از آب بی هوا ... راحت یابد و ... چشم و در روی ... باشد و گاه
بود که تمام بدن ... پیدا کند و آنچه بسوداوی مخصوص است علامت آن قلت ... است ...
رنگ بول و قلت آن و وجع با حس و در جانب ... تیره و کدورت ... و ... خورد را ... نخوانند
گردن و در ... شود و کاه شود که صدای ... و ... وجعها ... از آن حالات شود و این ورم را ... استسقاء
... گردد و کاه باشد که بسبب ورم و ضعف آب ... از خون ... شود و در عروق باز ماند
و باستسقاء ادا کند و در معلق این ادوار مریض را در جانب عضو متورم خفقان و شوار بود و هر گاه
بر جانب مخالف آن خسپد چنان پندارد که چیزی گران از آن محل ورم او بجهه استیلام است
و بیفت ... خسپیدن او را آسان بود و در دو ورم کلیه راست از جانب راست و نزدیک جگر
محسوس گردد و درد ورم کلیه چپ از جانب چپ نزدیک مثانه دریافته شود و هر گاه ورم عام بود
هیچ جانب نتواند خفتن و دایم از هر طرف محسوس گردد و باشد که ورم ... آن بول تمام باز گردد
و علاج آن ... **در سنگ اندر کلیه** ... و غلیظی اول با آب ... با آنکه اسهال ... باشد ...
و سبب ... شود ... و ... در دماغ و در ... باشد ... این مرض بود جهت ... کلیه
کلیه ... را علاج ... باید و دانست که اصل عظیم ... و در حفظ آنست از ...
شدن و در تعدیل قوام ماکل ... باید ... مراعات ... اعضا ...
عضو معدن تولد سنگ است و گرمت آن ... و ... است

طبیعت آن تحلیل لطایف مواد و تعقید کثایف آن بغایت قابل باشد و باندک مددی آن
فعل بظهور رسد و موانع قویه از آن باز ایستد پس هرچه مواد را فی الجمله کشف کند و آنرا بکیفیت
با تحاصیت المقدار که ممکن بود استعمال آن شاید کردن و اطبا درین باب بغایت احتیاط
فرموده اند که آب سرد را در دیگر اورام در حین غلیان حرارت تجویز کرده اند و آن نیز
بشرط آنکه بغایت سرد نباشد و داده و چاره محللات و مالیدن محمد را از داخل و خارج هم بدون قیاس باید
کرد و قوانین مراعات اوقات مرض و تنقیها و استعمال اغذیه و اشربه داده و دیگر از خارج
و داخل مناسب هر خلطی و لایق هر شخصی همان نوع است که سابقا مذکور شد در ورم معده و جگر
و جگر و غیره و بالجمله در تعدیل قوام و مزاج این ماده و اصلاح ورم چند چیز رعایت باید کردن اول اگر اینجا
از علامات قوت ماده آن که تنقیه کم و نشانه از تنقیه هرگاه قوه و ورم احتیاج نافتد نه بسبب حجت تحریک
کردن آن مواد را و رسیدن آن بمحل مرض و مضرات باقلیل از هر خراسانی تنقیه بنقاعهای لول لواسطه و اگر دوای
تحریک اخلاط را بحرکت آرد نزو ... و از عالی بدن با سافل سازد و حدت و گرمی دوا و اجزاء آن علاج
بدن مرض مفرط و دیگر آنکه چیزهای لخت کن و تیز طبع و سخت ترش و شور را مطلقا دور دارند بنا بر آنکه
این چیزهای کیفیت ماده سبب ورم را بد سازند و دیگر آنکه از هر کی که دافع بمحل رسانند بغایت محترز باشند
و دیگر آنکه از جذب مواد بجانب مخالف و تحلیل ما بقی با حقان مداومت نمایند جهت قرب محل بعد انکسار
و روالعکس و در ورم حار مطلقا جدا از فصد باسلیق یا صافن یا ماسلیقی این تدابیر بکار دارند و دیگر آنکه
آنکه بوسته و را این طبیعت کشند با شربه و ادویه لایقه جهت دفع مزاحمت ثقل روح بکلیه و تعلیل مواد
زایده مفرده و اماله ماده مرض بجانب امعاء و دیگر آنکه در استعمال محللات و مطولات و ... از نبات
راطبه و اغذیه و اشربه هرچه دران کیفیت قویه بالفعل یا بالطبع باشد از آن اجتناب نماید و باید
اعتدال را مرعی دارند چنانکه از ضعف شدن ورم در امن شوند بظهور علامات نضج آنگاه
اگر تحلیل کند نیست بدستور تحلیل کنند و اگر نضج ولو نیست بدستور نضج دهند و بعد از آن
انفجار تدابیر باب کردن محل و ریختن آن بدستوری که در اورام داخلی گفته شده باد و دیگر مناسب
لحم باید کردن و در ورم سا خاقی و ورم صعب ام بنوعی که در تدابیر اورام صلبه داخلی و خارجی
گفته شده سعی باید کردن و اگر صعب بود و مزمن کهنه باشد ... و مناسبت بسیار است

و اگر تدابیر

و اگر تدابیر مذکوره تدابیر دیگره لجو تفصیل این علامات و نعیمان اغذیه و اشربه و ادویه را از تحت و رشاله تا بر
استفراغ کردن و جمله را بتدابیر مقرران اورام داخلی که سابقا مذکور شد عمل کنند و الله اعلم بالصواب

باب ششم از مقاله دهم در بیان کردن احوال ورم علی و اسباب و علامات و معالجات آن

باید دانست که سبب ورم علی یا بحجره است از گذشتن سنگ به مجرای منفذ شدن و دم آن باشد
که با گذشتن خلط شرح کنند و بدان و ان ورم کم افتد علامات آن ظاهر شدن قیح و خون
و قشور سرخ رنگ لحم و در بول و قلت آن بعد و ریح و لحو آن درد و قطن و خاصره ما تش کشتن و شکم
غالب باشد که درد کم گاهی بمقعد رسد و اگر ورم از مجرای تحت کم باشد که از ورم مثانه است و درد
با وجود سایر علامات و رم از آن بناف اشتکاه و بقول ... از آن بحرکت کمر و در بول قسم بول ...
بیرون آید و درد در آن حین بیشتر شود چون ورم در زانت کم باشد با وجود علامات مذکوره همچون
گذشت بارها با اول گاهی بدید آید و اطراف سرد باشد و اگر در بعضی کم باشد این علامات سابقه باب
گرم و قلق و حرقت مثل و صلابت نبض باشد علاج سزاوار انست که در جمله تنقیه باید کردن متواتر
هر روزه و بسیار باشد که این تنقیه مستغنی از دیگر تنقیها گردانند بنا بر کم شدن ماده و باز داشتن
ما بقی از محل ریح و اگر در حین ... احتیاج باشد فصد باید کردن از باسلیق جانب موافق که فصد باید کردن
و اگر ورم در مجرای ... باشد فصد صافن کردن اولی و بعد این تنقیه طبیعت لازم باید داشتن و
ملینات مواد را بجانب مخالف مایل باید ساختن و اگر صفراوی باشد ... که مفرطات و آن
باشد دفع آن باید کردن و از هر چه طبع غالب و داشته باشد مثل ترشی و شیرینی و تیزی و شوری از آنها مجتنب
باید بودن و مجانی از متولدات اخلاط خام قطعا استعمال نباید کردن و غذای لطیف باید اختیار کردن
و گوشت را کم خورند عند الضروره بلکه بشوربای آن اقتصار کنند ماش مقشر که اسفناج بسیار در آن
انداخته باشند و اگر روغن بادام باشد او فق و الیق بود و از جماع و حرکات متعب که مانع رسیدن
عضو باشد اجتناب نمایند و انجا که وجع صعب بود از مخدرات مناسب چیزی باید داد و در مغز
مغز ماسکی هم اندکی داخل سازند هم نیکو بود و قرص کاکنج و شراب خشخاش با شیره تخم خیار باید داد
که در این ماده از جمله مجربات است و در تسکین وجع و تنقیه ورم نظیر ندارد و شراب فرا صیا یعنی
ناشتا با شیره خشخاش و خیارین و خرفه نیز نافع باشد و گفته اند که در سودات قند ولوا
بسیار مبالغه نکنند که مضرت رسانند و بمقدار ضرورت باک ساخاق محال باید استعمال کردن
و در هیام مار انشعر که اسفناج و برگ خطمی و در آن پخته باشند موافق اند و هرگاه ... ورم از

از هر کدام پاک شود تیز رو یا بیرون آن عضو باید کهون بگوید ... شده چنانچه ...
و داخلی که نقل تخصیص و در فروع استعداد اورا منفعت اعضا و گفته اند که در این علت هر جه باز ... را دور دل
قوة باه و تلیین و تعزیه و تسکین ... لیکن در اوایل از ... باید
و الوان هر باید ... و دراو استعلا ... و در اواخر ... کاد با ... عسل با ... و انجا که ... کرده
پاک ناشده باز ... مریض را در ... موافق باید ... شیدن و مجاری ... انجه ... کهون
تا ... شود سبب ... علت ... کرده و تترح ... و از ... مدرات ... کسند و در این نوع ... شده و ...
مزاج ... باشد تدبیرات ... شاید کهون و در جمله از تقویت اعضای رییسه غافل نباید ...
و انجا که ... مده با ... و علاج آن ... لایق نباید کهون و اگر ... قوم ... بار
باشد مراعات آن نیز باید کهون و فصد ... از ... و ... نافع ابد ... اسلم

باب یازدهم از مقاله ... مذکور در بیان کهون احوال مثانه و تشریح و امراض و اسباب و علامات و معالجات آن و این مقاله مشتمل
بر چهار باب

باب اول از مقالهٔ یازدهم در بیان کهون تشریح مثانه باید دانست که مثانه ...
نفع ما ... فاضله بدنیت عضوی است عصبانی و قوی و عریض ... مانند ... بشکل ... واقع است ...
و ستر ... مثل ... مرغ و ... اجزا آن از عصبهای ... و ... با ... بافته ... الجه ازمه ... برونق
طبیعت ... رسد و ... خارجی او ... قوت ... تا هرگاه که ... در روی ... شود ... و اجزا را
حفظ کند تا اجزای آن از هم ... نشود و ... که از کجم بمثانه کشاده است ... که بمثانه رسیده است
دلالت ... در درون مثانه باز ... شده است چنانچه ... که از کجم ... اندر ... و بمثانه ... است ...
ریزد ... آن هر دو منفذ ... منفذی که در میان صفاق و عصب مخلوق است کشاده شده اند و ...
منفذها در میان هر دو طبقه ... تا انجا که قریب مجری خروج بول است و انجا هر دو منفذ یکی شده
اند و ... کشاده است ... بمثانه ریزد و این ... منفذ پوشیده باشد از بهر انکه از اندرون
مثانه ... که ... چنین ... هرگاه که مثانه ... شود راه ... بسته ...
سر ... است ... که راه خروج بول ...
بیرون ... عضلی است که ... اند ... بازدارد
... بول ... وقت حاجت این عضو باشد ... هرگاه که مردم خواهند که بقوت ...
بول کنند ... این عضو ... مثانه ... و ... مزاج مثانه ... عصب ...
و منفعت ... باشد ... منفعت ... و نفع

عصبیت

۳۰۲

عصبیت آن ... است ... نشدن باشد ... جمع است ... از کیفیت ...
...

باب دوم از مقالهٔ یازدهم در بیان کهون احوال
امراض سنگ مثانه و اسباب و علامات و معالجات آن اما سنگ مثانه این علت ... کثرا
حادث شود از طفولیت تا ... بسبب تخلیطات ... در خوردن و ... مزاج
ایشان ... بسبب تخلیطات ...
... و حرارت ... این ... در ... سنگ ... ازمنه ...
... از مثانه ... باشد ... آن ... دشوار ... آن
... و ... قضیب ... علامات ... مرض
... و ... الم در مثانه ... آن
... ان سنگ ... مثانه ... در ... مثانه ... بوده ... که
... تقاضای ... هرگاه مریض فارغ شود
از ... تقاضای باشد ... سنگ ... مثانه ...
... در مثانه ... و ... بر ...
... دلالت کند ... سنگ ... و علامات ... سنگ ... و ...
... باشد ... سنگ ... در میان ... ظاهر شود ... سطح ...
... را ... از ...
... بول ... در منفذ ... بول ... دلیل باشد ...

علاج سزاوار است ... در ... کهون مبالغه ...
تقلیل ... و ... از ... مثانه و ... طبیعت ...
... لطیف ... بقدر حاجت ... اندک ... و از آب ... موجب ...
... مثانه اجتناب باید کهون چندانکه ممکن ... حرارت ...
... و مدرات ... که در سنگ گفته شده با مقویات و ملینات چنانچه
و در انجا مقرر شده ... نباید و ... نوع مذکور ... باید که از ...
... مثانه است ... و ... باشد ...

بکار باید برد و اشتن و بهمن و ریحان ادویه مناسب در اعلیلات مثانه که کهن انجا شاید که نفع بود و در ابرن
تا بعاف نوشتان کافی بود مجموعه ادویه که انجا مستعمل بود گرمتر از آن بود که در سنگ گرده استعمال کنند
زیرا که جهت مثانه سردتر از طبیعت گرده باشد بجهة قلت عروق و لحم میان تر از کبد مفتته یعنی ریزاننده
مجربه در ریزانیدن سنگ و پاک کردن آن خواه در گرده بود و خواه در مثانه بگیرند عقرب محرق سه درم
تخم حنطیا نانخواه دو درم و نیم زنجبیل یک درم فلفل و دار فلفل از هر یک چهار درم تخم کاکنج یک درم و نیم جند بیدستر
چهار درم مجموع را کوفته و بیخته بدو چندان عسل مصفی سرشته شربتی از این اطعمه از مثقال بود و مجرب
راوند و سنبل عقرب مشهور و معتدل است آن بود و عقربها نیز خاکستر کرده ... تخم مرغ کودر
جوجه جدا شده باشد و حجر الیهود علی السویه جمله کوفته و بیخته مقدار یک مثقال تا یک درم با شراب بکار
وار ازین یک شربت بود ... رسیده را و عدید مغز تخم خیار و خربزه و کدو و انیسون از هر یک جزوی را ...
تخم جزو ... محرق نیم جزو جمله را کوفته و بیخته مجموع رسیده را که در ... از آن شراب ... بر بند
را عدید ... زجاج محرق عرق محرق خاکستر ... خاکستر ... که در میان ... باشد ...
خاکستر پوست تخم مرغ که از جوجه جدا شده باشد حجر الیهود ... از هر یک جزو و قطر اسالیون دو
...تخم جزو فلفل از هر یک نیم جزو جمله را کوفته و بیخته بعسل سرشته شربتی ... از یک درم ... تا ...
رسیده را و ... که در انجا مستعمل است از همان نوع باید که در سنگ گرده گفته شد و بعضی از
اصحاب تجارت گفته اند که ... اوقیه ... سنگ را مطلق بریزاند و عقرب
محرق را هر بامداد از آن قیراط تا ... قیراط مجموع رسیده را ... نان
تا دو کار را مقدار یک قیراط دهند و قبل ازین ... قیراط را گفته شده ربع دانگ است و اگر مقدار
بجدر ... ازین بعسل سرشته ... سنگ گرده و مثانه دفع شود و اگر ازین ...
خشک کم مقدار ... یا چهار درم در آب ... کوهی اختیار نمایند عجیب النفع است
و گوید ... صاحب ... بطبخ ... و هر روز یک اوقیه ... جوزه
باشد بخورد و غذای لطیف بکار برد ... سنگ مثانه ... و پاک شد و مالیدن
روغن عقرب بر مثانه و زهار ... و در اعلیل ... سنگ مثانه را بریزاند
و اگر قدری ازین روغن ... بکار برند ... سنگ را بریزاند و گفته اند که خوردن ... با ...

خشک مقدار

خشک مقدار ... رسیده را قدری نبات سوده سنگ مثانه و گرده را بریزاند و نهایت فایده دهد و مجرب ...
... و اگر در چند جا عمل کنم مجرب است ... سنگ بود و ... محبوس شده بود ... در قضیب
دیگر ... سنگ ... محبوس ...
بود ... که ... را با پوست ... کنده ... در ... عقرب ... بر دو
ان باشد ... قضیب ... بر ساعت و ... عمل سنگ ریزه ریزه شده ... بول ...
و اطفال ... را ... نافع آید و اگر در ... نشینند که در آن خشک ... تخم کتان و ...
کوفته جوشیده باشند و زهار و مثانه را بروغن عقرب و روغن ... مجرب ... و از روغن عقرب ...
در احلیل چکانند ازین علت تمام خلاص بود و مجرب است و اگر از مغز ... قدری را با ... در احلیل ...
سنگ را بریزاند و سنگ مثانه را ... بریزاند ... که سنگ را ... سنگدان ...
و انجا که از ... سنگ در گرده یا مثانه ... پیدا کند ... که تحلیل آن ... سنگ ... و ...
سنگ ... آن در محلی ... متولد شده باشد ... آن ... باید ... و انجا که ...
سنگ ... در آن موضع ... بان ... فی ... باید ...
درم ... ازان تدبیر جراحت بدستور کنند و انجا که سنگ ... قضیب با ... قضیب ...
و ... بول ... بزرگ ... که ... آن شکل ... باید ...
... باشد و ... آن ... که سنگ ... زود
و اگر ... باشد ... این نوع ... و بیرون توانند ...
... و در احلیل ... تا بیرون آید ... باشد که با ... توان ...
... و بعمل توان او را ... چند ... باشند ...
و اگر ... نشوند ... سنگ ... ریزه شده ... بر آید و اگر ...
... مردم رسیده ... که سنگ بزرگ است ... دفع شود ... خطرات
... باشد ... خطر است ... اطفال ... آن ... شوند ...
... باید ... آن را از ... در آن موضع ... بدید آید و اگر علاج ...
... باشد و ... را ... و اگر ... که جراحت ... اصلاح ... بدید
... در ... شگافته بود ... شکافته شده بود و سالها زنده ماند
والله اعلم باب سیم از مقاله یازدهم در بیان کهن ورم مثانه و اسباب و علامات و معالجات

ان شیخ الرئیس ابو علی میگوید که حدوث ورم درین عضو کم اتفاق افتد نباید استخفاف ورم و ضیق
عروق ان و انچه واقع شود کم بود و حدوث او در آن سر دوم بر سبیل ندرت ممکن بود
علامات این کرانه و ارتفاع عانه بود و حبس بول یا عسر ان و تب که سوزان با عطش غالب و هزیان
کفش و سردی اطراف و سیاهی زبان و وجع اندر ناحیه و قربان و انجا که ورم غالب بود
بول و براز هر دو باز گردد و اگر غالب نباشد و در طبیعت بقدری لین بود و بول قطره قطره امدن گیرد
و خفقان هیچ نیابد بول کم بود و چون راست تر باشد فی الجمله بول را توان دفع کردن و اگر استسقا
بول لند و سان تر باشد و انجا که دبیله کرده و اعراض قوی تر بود و اختلاف نبض و رعشه و قشعریره پدید
اید و هرگاه اثر نضج ظاهر شود اعراض کم گردد و انجا که منفجر شود ظهور قیح در بول دلیل ران بود و نضج
ابو نجیب را کس میگوید اگر در مهبط نضج پدید اید اگر منفجر شده است و ممکن بود انچه نفعها شکم اید
ام مهلک بود و در روز بار دوم این اعراض گرم نباشد فاما اگر اند و حبس بول و براز باشد هلاکت
صب کند و شاقها ضعیف کند و عوزد در ارا نها بدید اید **علاج** سزاوار انست که رعایت
قوانین کلیه که در ورم کلیه گفته اینجا نیز ترتیب شان لازم بود و فی الجمله انچه انفع و اسهل باشد و تدبیر
لذیق فی ران او در اول حال انست که نخست از باسلیق فصد کنند و خون بمقدار قوت برآرند
و روز دیگر از صافن روز اول ضماد رادع بکار دارند و روز دوم ضماد محلل بنهند تا صلب
نشود و چنین گذرد از مابض فصد کنند و همچنین در ابتدای ان وجع سخت نباشد بجز گاهی گرم
چون آب نیم گرم در شانه چکانند و بر ان روغن بنفشه فاتر کرده تمهید کنند بر شانه مخصوص و اگر وجع قوی
بود داروهای گرم دارند و شراب عناب با قدری خیار شنبر دهند جهت تلیین و تسکین وجع
نگاه که ان داروها در ان جوشیده باشند مثل بنفشه و کدو و نیلوفر و اسفناج و غیر ان شکر
سرین کم دهند یا نیلوفر یا شراب بنفشه یا لعاب تخم به یا حلبه تخم خرفه و خشخاش مجموع در شراب
ا ریا شرا با لو بدهند هرچه مناسب مزاج و غذای مریض را بهیئتها اقتصار نمایند و لعاب
بذر قطونا با شور زبان هرگاه او نطول کنند و اعلت در کلیه باشد و اگر در شانه بود در ان
خلیل ریزند و در حمام اما نشیند ... بابونه و ضماد و نطول از خبازی و خطمی و ارد جو
و بنفشه و تخم کتان ترتیب دهند و بر قطن و خاصره دارند اگر علت در کلیه است و اگر در شانه بود بر عانه
و بکار دارند و گاهی از ارد روغن بنفشه بادام و اندکی روغن بابونه چرب سازند و ضمادی
که در سفزنان

در سفرنان سمندر و لیخنه بنفشه و شیره و روغن بنفشه و ابر ترتیب کنند بغایت نافع اید و شیخ محمد زکریای
رازی رحمه الله میگوید که در جمله چون از صفت که هنگام ابتدا او تراید است در گذرد و در بنقدر کم
کهد و محللات بکار دارند از جنس اکه باقلی و تخم کتان و بابونه و اکلیل الملک و حلبه در بن اضاده
و در حقنها اضافه کنند و بتدریج اجزای بارده کم سازند بعنایتها و دستور است و شربت و غذا گاه
شکر شیرین کم دهند و اگر حرارت تخفیف یافته بود و اشتها باشد اسفاناخ و ملوخیه و کدو و ماش
پخته در روغن بادام بر افگنده باید داد و چون بوقت انحطاط رسید از رگ صافن فصد باید کرد و
حقنه و ضماد کمان محلل مناسب بکار باید اورد و لیکن در احتقان گفته اند که مبالغه نکنند تا سبب
ضعف کهد و بعد از اشتداد او قرب انحطاط در احقن مناسب باید نشاندن نافع باشد و چون در
انحطاط ضعف غالب باشد غذا را بقوت باید داد بان نوع که در غذا مرغ جوجه اضافه سازند و مرغ مثلا
از گوشت او اندکی خورند و از انزله بعد از هضم اختیار کنند که در آن وقت فرزم رسانند و اگر
در اثنای اینها که هنوز قوت قوی بود و علامات نضج پدید آمده باشد و بمسهل احتیاج افتد خیار شنبر
در آب کاسنی و اندکی روغن ... مناسب باشد و انجا که ورم بدبیله کشد او ... که بدبیله مبعوده و غیره
گفته شده بکار باید داشتن و قریب ان قوانین غزبایه و انشتیبن و اگر علت در شانه بود
از تدابیر سرسام بعضی را بجای باید اوردن و گفته اند که در انفجار ان سعی بلیغ باید نمودن که
که مهلک بود و احتیاط باید نمودن که تا بیرون لیتام نشود و این تدابیر با وجود صعوبت فی الجمله ...
میرگند و ذرق حمام که ان زبل کبوتر باشد و قرص ... وغیره و از انچه ذات خوردن با مدر ان قوی
همراه کم دهند غالب باشد قدری از افیون و اندکی زعفران در روغن حل کرده طلی کنند و گفته اند که
معلق ان علاج بس مشکل باشد و احتیاط تام در ان واجب است و همچنین در منفجر کرده مدرات
قوی بکار روا دارند مثل بذر خیار و خربزه و شراب فراصیا نافع باشد و باید که سوزان نمایند
که حمل را از زنده باک سازند و اگر مرد رنه قوی بود کشکاب مغسل و شوربا مثل با اربابان و
غیره با شیره تخمهای مذکور باید داد و بعد از ان تدبیر روباشیدن بدستور کردن نافع اید و
اگر ورم صلب کرده علاج ان بدستور ورمهای صلب باشد و گفته اند که اگر ورم لستم باشد
باید که از حمل که بجنبه سندی شکافند باید شکافت تا بول از ان منفذ براید و الا که چراز ان

منعقد سبب شود و آن جراحت درست نگردد و لیکن زنده ماندن با این منعقد بدر از آن که بول آن مجتمع دارد
ورم در سر دو اتفاق افتد از ابتدا احتمال باید کردن بدستوری که در اورام بارده گفته شد درست و روغنها
گرم در احلیل باید چکانیدن و نیز در حقنه او را داخل دهند که بسی مفید خواهد بود و گفته اند که در بعضی نوع
از این شراب کهنه منعقد کشتن کرد نفع عظیم و الله اعلم

باب بیست و دوم از مقاله یازدهم

در بیان کردن عسر البول و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست که سبب دشوار آمدن
بول یا ضعف دافعهٔ مثانه بود بسبب خشکی یا استرخای جرم آن از سوء المزاج رطب رد یه یا خارجی
یا وهنی بود که از خارج بدان رسد و از ثقل آن بر بول و در جای رفع آن شکوه انسان نمنند یا بسبب ناشی
بول بود بدان جهت لیفات به هر طرف تمدد شده باشد و در جای دفع بول عصر آن توجه نتواند
و یا بادی غلیظ بود که مانع انبساط مثانه شود بر بول و در جای دفع آن کمی ورمی باشد که مانع آید
و یا از آن فعل فی الجمله تنگ شدن راه بیرون آمدن بول بود بواسطه سنگ بود که جای از
مثانه با کمی و زان مجری افتاده باشد و یا ورمی قلیل در آمدن حادث شده باشد یا ماده غلیظ تا بنغ
رمی یا اجسامی مدی قلیل المجری در مجری باز مانده باشد یا لحم زاید از آنها که قرحه آن ثولیلا یعنی از رفع در
مثانه پدید آمده باشد و یا اجتماعی که در اجزای جرم مجری بسبب خشکی حاصل شده باشد و راه خروج
بول چنانچه باید نباشد و گاه بود که ورم در مجری باشد و از تحریک کردن آن درد و سوزش رنج
دارد و طبیعت بدان جهت در اخراج آن رنجیده شود و رخصت دفع آن بیکبار ندهد و چون برای
جبر کنند بول بشکند و دفع شود جهت عدم ضیق مجری و عدم ضعف مثانه و گاه افتد که از قرحه مجاور سیلان
کرده و مثانه است این عسر پدید آید چنانچه گفته شد کی شد که در اعضای مجاور مجری مثل روده ورم
و رمی در ایشان واقع شود و تنگ در مجری بسبب آن پیدا شود و امثال آن در ثقل خشک و رنج
بود و گاه باشد که حشفه بالا در آید و مراق رسند بواسطه استیلای برد بروی و بدان
جهت در مجری تنگ پدید آید **علاج** نزدیک تر آن است که آنجا که سبب خشکی یا استرخای
جرم مثانه بود از سوء المزاج بارد و رطب تقدم خوردن چیزهای بارد و در تحت سرد شده
مثل خربزه که مزه خام و خیار و روغن یخ سرد که و آب سرد ناشتا خوردن و غیره
و بسیار خفتن بر چیزهای سرد و تر بالفعل و بسیار ایستادن در میان آب سرد تا اینچنین
جهت فصد و غیره بدان دلیل بود تخفیف که مرتفض بر باکودکی باشد تخفیف منع اسباب

سابقه باید

سابقه باید که بعد از آن در دفع سبب لاحق آن کوشند بخورانیدن مدرات حاره یا معتدله مثل تخم
مدر شبت و اذخر و سعد و سنبل و سلیخه و قرنفل و بسباسه و امثال اینها و تریاق اربعه گفته اند که نیز
فایده دارد و اگر در ماء الاصول حل نموده استعمال نمایند اولی باشد و اگر زیره و نمک نمکین کنند
نیز مفید بود و گفته اند اگر چیزی دانه خردل را خشک کنند و سحق و در آب گرم یا شراب بیاشامند
اختیار نمایند نافع بود و هرگاه مثانه از بول پر شود او را بر سر پای باید نشانید چنانچه از برای
دفع بول نشینند و کف دست را بر زهار در جنب گهی مالند اما پیشتر آهسته و اندک فشردن تا بول
دفع شود و فراغت جهت بعضی از ایشان حاصل آید و اگر مع هذا دفع نگردد قضیب را نرم بمالند تا بول
بیرون آید و آنجا که بسبب کوفتگی از خارج حادث شده باشد که از ضربه یا سقطه مثانه رسیده
باشد فصد باید کردن یا از دو دور ایمن گردد و بعد از آن دفع کوفت دانم آن بکنند آنچه مناسب
باشد نمودن و چیزهای مانع ورم و تسکین وجع از آنچه مناسب بوقت باشد بکار آورند و اگر
با این کوفت جنبیدن مثانه از مجلس واقع شده باشد علاج خلع مثانه چنانچه مذکور شد و باید بکار آوردن
و آنجا که از سبب بسیاری حبس کردن بول بود باختیار ترک آن باید کردن و روغن مقوی و
قابض بر زهار مالند نافع باشد و باید که تقاضا بر خود نگذارند نافع بود و آنجا که بسبب باد مثانه بود
علاج آن علاج ریح مثانه است و در مجلس باید جستن و آنجا که بسبب ورم مثانه یا مجری آن یا قرحه
سنگ در مجری باشد علاج آن بدستوری که گفته شد باید کردن و آنجا که بسبب زیادتی دم غلیظ باشد در
در مجری و سقف فم مجری و مثانه با آن و لیکن تنقیه بدن لقی باید نمود و بعد از آن حقنه
نرم که نافع باشد و بوره و زان بعد احتقان نافع باشد و یا بر روغن بابونه و ... تنها حقنه باید کردن
و بعد از آن مفتحات مدر و هندهی ماء الاصول و ماء الابزور و آب کرفس و تخم خربزه و برهان
که از خیره ها لعبه و کلیل و اطراف کرنب و سلق و پیاز و بادام و چند و غیره و قدری زبل حمام یعنی
کبوتر و روغن زیت با روغن شیرج که آن روغن کنجد است ... و ... منفید بود و ...
باب گرم و روغن ... که ... و ... موضع تکمید کنند فایده تمام دارد و گفته اند
ترب اکثر المنافع است و آنجا که بسبب استسقاء ... غلیظ بود در مجری علامات آن ...
وات ... و ... سایر علامات ... بود علاج آن ... تنقیه بدن است و بعد از آن
زبل کبوتر و ... و ... بابونه ... در احلیل چکانند و روغن عقرب ...

گوزن سفید بود و حمامی که بجهت بسته شدن حیض نافع است بکار دارند و بیروس که آن ریسمانست بر بالا دهد
طعام تناول نمایند که فایدهٔ بسیار بخشد و آنچه مجامعت در این باب نافع است لیکن باید که
عدد و مقدار او زیاده از آن است تا فتیله باشند و در احلیل و ریشته و ساعتی بگذارند و اگر قدری از حمام و شحم
باب ترب یا کرفس بخورند عجیب النفع است در این باب و آنجا که سبب بسته شدن حیض
بود و مجری علامت آن فقدان بول الدم است علاج بدن نشستن کرم و در حمام نشستن کنند و بنشیند و آنجا
که سبب انعقاد الدم زیاده بود بر مجاری قرحهٔ مجری یا بر آمدن ثؤلول در آن موضع و عدم و علامات دیگر
بر آن دلالت کند اکثر گفته اند علاج کم باشد لیکن گفته اند که در ثؤلول ترک اغذیهٔ مولدهٔ
مائم است و تلیین مجاری و آنچه در تعلیب و قلع ثؤلول نافع است تدارک کنند و تدبیر الالیق ازو
از مجلس استنباط کنند و هرگاه بزرگی ثؤلول یا زیادهٔ ثؤلول بآن مرتبه رسد که مجری مسدود گردد
علاج آن رستگاری است که شق کنند چنانچه جراحان ماهر دانند و کنند و آنجا که سبب عسر
البول بود علامت آن یبوست جرم مجری و ورم نشستن اجزای آن باشد باید و بدن را از یبوست
جفاف که ارث غریب علم است و در بیم چنانچه در حمیات محرقه واقع میشود در تسدید و تعدیل مزاج
باید کوشیدن و بر محل علت طبیخ بابونه و بنفشه و ضیمران و کدو و روغن بنفشه یا نیلوفر انداخته باید و پوستم گرم
کم ریختن و اگر باعث جفاف رکوب یا افراط فی وصول مردان منفعت است بر آن محل و در تعدیل
و تبدیل آن بعد باید کوشیدن و آنجا که سبب عسر البول قرحهٔ مجری یا ورم اعضای و رها شده یا حبس
ثقل ورم بود یا بر امری که مخصوص بود تدبیر آن امراض را چنانچه در مجلس بیان رفت باید کرد و اگر
دل و اما در عسر البول کودکان آنچه اسانتر و برفق تر باشد از تدابیر مذکوره لذا باید در
و در اکثر اوقات تدابیر قوی محتاج نمیشوند مناسب مزاج اسنان اهم نکاید و آنچه در شیاف الیق و ار
والنفع و دلیل است مغز تخم خیار زن و بطیخ است با شیر و سبوس رشت خشک خربزه سوخته با شکر دهند
با کمانه نافع باشد و گفته اند اگر مثانه ابن عرس را خشک کنند و سوده با نبات دهند نافع است
و اگر مثانهٔ گوسفند را خشک کنند و سوده با قدری با شراب حلو دهند و فرهنگ برگ آن کم را اگر خشک
با عسل یا شکر خورانند بس مفید افتد و گفته اند اگر کبوتر بچه را اشکسته چنانچه خون او را گرم بر بالا
بالندها گرم در احلیل چکانند یا سینه او را بشکافند بهمان گرم و بر زهار نهند فایدهٔ بسیار دهد

و تنبافه

و برقیسان مع و طبرزد نیز نافع است و اگر شنگ و جند بیدستر ۲ درم در روغن سنداب و عرق‌چال کم کم در احلیل
چکانند نافع بود و بغایت فایده بخشد و گاه بود که زیر ناف باریک پارچه بنفشه کنهم در احلیل زرشته و جند
شاخ زعفران و زنند که بغایت مجرب است و اگر از ریگ زیر شکنبه کم کم بگذارند و حلیه یا در دینو اچکانند
نافع بود و اگر شنبلیله در احلیل کودکان نهند و سعی کنند که بالا رود و غدغه نیکو کنند مفید باشد
و باشد که چنان اتفاق افتد که این تدابیر مذکوره محصوم بزرگ ۲ نیز نفع کند تجربه سیوم تخم نخودی عسر البول چنان در
الم و درشت که تا سه روز المی بود و مطاوعت و درشت و بهانه آنکه سنگ باشد در درون او و مقدار آن بر شده که شکم
او و رکو شده بود که تا قریب فم معده او و برامده بود طبیبی او را شربت و بیاری فرمود بان مداومت نمود بعد از چند روز
شنود قریب یک مثانه روز بعد بار دو ... تا زان بیمه خلاص شده و مثانه بجای خود باز رفت والله اعلم

باب پنجم از مقاله یازدهم در [illegible] خروج مثانه بعض از جای رفتن مثانه و در اسباب و علامات و معالجات آن

اما بدانکه از جای رفتن مثانه بسبب آن یا رسیدن ضربه یا سقط باشد بحوالی فرگاه و گسسته شدن بعض علایق آن
علامت آن تعاقب وجع محال و تغیر حال و منع بول است و این تغیر چنان بود که هرگاه از ضلع استرخا و در
مثانه حادث شود همین او بار نمانده و استرخای میل عضلی بعض و بول اکثر اوقات بی اختیار رود و اگر چنانچه در
ضلع بجانبی چنان میل شده باشد که در عضله آن طولا تمددی پدید آید اجزای مجری هم پدید آید و بول
دشوار و منع گاه بود و باشد که بادی غلیظ در وی حرکت کند و او را الحق از محل خود بگسترد علاج
آنجا که ضربه یا سقطه موجب زوال آن شده باشد تدبیر آن متغیر بود بلکه متعذر و اگر میسر شود او را
باید بجای باز بودن و ضماد رست قابضه گرم بر زهار و پستان چنانچه بجای خود قرار گیرد و بول بعجالت زود
منع باید کردن و احتیاط کنند که تا گران زور بر مثانه نرسد و در آن اوقات از هر زور و تعب او را
دور باید بودن و غذاهای مغزی و ریحی شده باید خلول جنبه که وی چه در بر و منع و تخم مرغ و اشباه
اینها و آنجا که سبب زوال باشد از علاج ریح مثانه آنچه مناسب دانند اختیار باید کردن و الله اعلم

باب ششم از مقاله یازدهم در بیان [illegible] ریح مثانه و اسباب و علامات و معالجات آن لا ریح مثانه حدوث
آن اغلب از ضعف هضم عروق و اغذیه نفاخه بود و باشد که بادی از اسپر از حوالی شکم بدان انجام یابد
و علامت آن تمدد حالت وجع و تمدد محل و احساس حرکت ریح است بدستور و عسر یا منع بول و حبس
آن نیز دلیل است بر آن علاج آن ترک چیزهای بادانگیز بود و خوردن ماء الاصول با روغن بادام
ضرع و تمریخ نمودن بر مثانه ۲ بر روغنهای کاسر الریح چون روغن زیره و روغن جند بیدستر یا شبت یا سداب

دران حال کم باشند و اگر و را اجلیل از من روغنهای مذکور چکانند نیز نافع بود و خولول بر عرش نیز نافع است و معجون کمونی
نیز مفید بود و غذاهای خوشبوی بلذت که زود هضم اختیار کنند و تکمید حمام بخارهای بادشکن مناسب بود و استعمال شیافات
لذیذ و ازان که دران ادویه بادشکن بسیار باشد مکرر نافع باشد و آنچه بتجربه رسیده درین مرض مطلقا
نافع بود خوردن خصیه خروس است خشک کرده و سوده یا بر آتش سوخته و کوفته باب گرم بیات سنی نافع
باشد و هرگاه سبب آن باد و اسپرم باشد بر سوراخ علاج باید کرد والله اعلم

باب هفتم از مقاله یازدهم
در بیان کمی قرحه مثانه و اسباب و علامات و معالجات آن بدانکه قرحه مثانه بسبب حدوث این حالت
بحالتست که در انواع قرحه کلیه گفته شد علامات بدانکه علامت این مرض آن درد و وجع است در زهار و بن
قضیب و رگهای ران و آمدن بول با مده بدبوی و خون قلیل رقیق و قشور سفید و غالب آن بود که وجع در حال
خروج بول و اگر قرحه در مجری بود حرقة البول درین نوع بسیار رنج دارد و به هر تقدیر حاصر البول نباشد
و بسیار زماده و قشور و دم و اعراض دلیل قوت مرض و وسعت جراحات باشد علاج سزاوارست که
توانایی تدبیر از ادویه و اغذیه و اشربه مستعمل درین علت چنانست که در قرحه کلیه گفته شده و تعیین
امساک که در بیان سو منع و قرحه آن سبب است که درین علت در تنقیه و استفراغ بیق و حقنه نرم و شیاف نرم کنند
و غذا دوا و اگر در اعضای اصلیه او باشد ادرار کنند اندلبی الف تخصیص نیز مرضعه ادرار کنند
شعو دهند و اللبنی البقری لبن المعز و جبنی از اصحم گوید کتاب برطانه دهند و ملاحظه جانب دق
باید کرد که تب دق اکثر چنانست که با اورام و قروح داخلی واقع میشود و این را عامات گفته اند
در روم و قرحه کلیه نیز لازم بود چون مثانه عضو عصبانیست و الم و حرق و حجیج ابا حاد و لرزش است
و در ابتدا آن سبب تنشیر از ان باید کرد که در انزال هیچ بد بجهة که در ادویه که انزال ان
بود تنقیه ازمده بدهند تخصیص در سفوفات و اقراص از جنس ورد محرق و بسد و لؤلؤ و ماش
هندی و دم الاخوین و کهربا و لحم النیس و عصاره فرخوله و امثال باید ساختن و نیز در احمده
از جنس این عصارات و عصاره ورق مورد الحاق باید کرد نافع باشد والله تعالی اعلم

باب هشتم از مقاله یازدهم در بیان کمی جرب مثانه و اسباب علامات و معالجات آن
اما جرب مثانه و بن قضیب و بیشتر نشانه اش آن بود با درد و حرقت بول و خارش و مارسوب کالحی
باشد

باشد که با بول رطوبت صدیدی یا خون ظاهر شود علاج آنچه در قروح کلی و مثانه گفته شده بعینه بتدبیر این مرض
باشد هم حقیقتا این نوع قرحه است که از نور صفرا حاصل شده است و حجامت برجنجی و مسهل قیفال که
با سعوطات و آبدرنگ علاب آن دهند و روغن گل در حقنه مناسب و آب حل سازند و غذا اشربهای بادی و لعم که
با مرام سعم یا تخم دران باشند دهند و آب هندوانه رسیده و خربزه نیز نافع است و اگر در طبع خشک
شند نیز سفید بود و اگر از ذرب استکران در تشنگی دهند بس فاید بخشد و اگر این علت ناگاه در کهبار در
زنند خاصه در کرکاه در رفع شود و از حرارت و عطش نیز فایده شود علاج آنهم بدینکه انواع باید کرد والله اعلم

باب نهم از مقاله یازدهم در بیان کمی احوال حرقة البول و اسباب و علامات و معالجات این نوع در
در قانون شیخ گوید که سبب این علت یا قرحه و بثره مثانه و مجری بول و غیره بود چنانچه گفته شد یا حرارت
و حدت بول بود از اوب مزاج و غلبه صفرا و یا غلبه تناول اشیاء حاره حاصل باشد چنانچه حمل
شلم و حرف و غیر آنها و این نوع بیشتر افتد و یا بریده شدن مجاری بول بود از رطوبت غلوی که بجهة حفظ
مجاری و ایما بسبب آنها از وثیقت تعدی که بر فم مثانه واقع است می آید بسبب افراط جماع و کم شدن
رطوبات حیوانی و شایعت نمودن آن رطوبات بامنی بواسطه قرب مجری در استحاله هر دو و در قضیب
زنان را این قسم واقع نشود و علامات هر قسمی معلوم بسبب آن بالتقدم سبب آن بود چنانچه نیز برگ کو اهم
بود علاج آنجا که سبب این علت قرحه مجاری بول بود علاج آن علاج سبب بود و اگر سبب حرارت مزاج و غلبه
صفرا باشد یا ازجه تدبیر تبرید نافع آید و بمسهلات صفرا رفع آن باید کرد و اگر تب باشند هم ملینات صفرا باید و کد
و آب هندوانه و شیره مغز با قند و سکنجبین سرد کرده دهند و غذا آش جو و کشنیز سبز و مرغ جوجه ماکیان
و کدو مناسب باشد و بجای آب ورق کاهو سرد کرده سوانی بود و آب هندوانه و آب عنب الثعلب و آب
کاسنی نیز مناسب است و اگر از مثانه بارد جو خماری ساخته بر موضع حمل نهند نافع باشد و مریض
در مسکن خوش هوای بارود نشینند و آسایش فرمایند و بسیار باشد که چون صفرا غالب شود در بهای
علاجهای سبک بصلاح آید و بمعالجات قوی احتیاج نشود و غسل متاری و سکون دران آب سرد کرده باشند
منفعت بسیار دهد تخصیص در صیف و اگر باب سرد و سکنجبین و یا آب هندوانه و سکنجبین قرص باشند
مفید باشد و اگر مرض مزمن گشته باشد مع هذا بعلاجهای باقیم دراز شربه بسیار باید داون و در کتاب

و سیقان و کشنیز و قالهای مرغ بره بجه یا قوری یا مغز بادام که جای مغز دران جوشیده باشد و در احلیل شیر مرد و لعابها
چکانند نافع باشد و از مرهم حار و مالیدن و خلط را ابتر کنند از آن اجتناب کنند و هرگاه که حجامت کردن
نیز مفید آید و اگر سبب این علت تناول چیزهای حار حار باشد منع و ترک آنها لازم بود و شیر خر را با قند نبات شاید
بکنند در هر نوع جامع النفع است و در احلیل نیز شیر مرد و بعضی لعابهای مناسب چکانیدن بسی فایده نبخشد
و از اغذیه غذای کم نمک چرب بکار برند و از فواکه میوه کم مزه سیر آب چون قاییش اختیار نمایند چنین شیره
و خربزه و امرود کم شیرین و ماء رمان و خیار بادرنگ و شفتالو و امثال آنها و اگر سبب افراط جماع و قلت رسوب
مجری باشد ترک جماع باید کردن و استعمال مغزیات و مرطبات و اصلاح آن عضو باید کردن و از منع تدبیرات
انچه شایسته بود با آن جمع نماید مجرب است … عوارض … از این علت طاری شد از بسیاری نشستن بر زمین
نمناک … کرم … که … سیده را … کشانی … کاز ران با روغن و دوشاب بدستور
کار بر بخت و خورد صحت یافت والله اعلم باب سیوم از مقاله یازدهم در بیان کردن احوال بول الدم
و اسباب و علامات و معالجات آن بدانکه بول الدم عبارت از … صرف بوقت بول کردن بود بسبب آن ظهور
خون صرف غیر ممزوج در وقت بول یا آنکه در بول ظاهر شود اغلب کسانی که … باشند در صدد … و آن
انفتاح یا انشقاق یا … عرق بود از جهت غالب شدن رطوبت مزاج آن و حدت خون آن … بود
که قوه ماسکه عرق از ضبط آن عاجز آید و اغلب بسبب غلیان و حدت خون آن سو منع و علاج حرارت
کرده بود بسبب حرارت کبد و الانثیین دلیل بود که از حرارت کرده اولا در عروق حادث شده
باشد و بحرکت سرکه را … کرده و مثانه … و در … دو قسم … دارد … نجاست
… باشد و در اول … و انفتاح از ضربه و سقطه و … واقع شود چنین
… استمدادی واقع است علاج این … باشد لیکن از معالجات … اشارت کرده شود
جهت آنها انچه مناسب باشد اختیار باید کرد تدابیر اسباب آنها خلط باید کردن علاج
از سبب سستی عرق از رطوبت بود … حدت خون و اشباه آن از تدابیری که در نفث الدم و
قی الدم و رعاف و امثال آنها گفته شده انچه لایق بحال او بود اختیار باید کردن و اگر سبب این
علت … بود در رفع … گرم … باید … و بعضی از … تدابیر مذکور … تدابیری
که جهت … گفته شده با آن جمع سازند و خلط نمایند … احتیاط باید کرد که … تقلیل

ماکم و جذب

ماکم و جذب آن بجانب مخالف … شده باشد بفصد و غیره و حوالی … قی … کنند که مبادا که خون در دروب
بسته شود … ازان وحشتهای بدید آید و بعضی از اصحاب تجارت گفته اند که هرگاه شخص شود که …
در هوا … از … شده است … مدبر … ازو … کردن آن … ریش کردن آن …
که … از آن … رود … از آن اگر بجوالیس متوجه شوند … منع خواهد بود والله اعلم
باب … از مقاله یازدهم در بیان کردن احوال بسته شدن خون در مثانه و اسباب و علامات و معالجات آن
بدانکه هرگاه بول الدم بسته شود بسیار رنج آن … و از جمله آن کرب و غشی و سردی اطراف و عرق و خفقان
بدید آید باید معلوم کردن که خون در مثانه بسته شده و جالینوس گوید از بسته شدن خون در اعضای مجوف
در رود خون معده و امعا و مثانه و صدر … این علامات … که … یا تب … شود … فاسد
شدن آن خون فسرده و حدوث کیفیتی … در روی … رسیدن آن بمعده و دل این فسرده شدن در
مثانه مخصوص بعض از بول الدم نیست بلکه … که خون … در … آید و وقوع این مرض ممکن باشد علاج
انچه جهت تحلیل و تقطیع خون فسرده در معده گفته شده و نیز انچه بجهت تفتت حصاة مذکور شده جمله علاج این
مرض است و گفته اند که اگر سکنجبین عنصلی فقط بخورند این منفعت رسانند و انچه در این مرض بالخاصیه
نفع دهد آن است که … را با … را در آب … خاکستر رز یا قیصوم یا … طبیخ …
اختیار نمایند نافع باشد و شیخ الرئیس گفته هرگاه … دوا … مدررات … مطلوب
است حاصل نشود مبالغه نکنند که خطا بود و از ابتدا … دیگر … مفتته … و امثال
آن تدارک باید کرد نافع بود والله اعلم باب … از مقاله یازدهم در بیان کردن سلس البول
و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست که سلس البول یعنی خروج بول … و سبب این علت
یا … و بسیار خوردن محذورات بود مثل خربزه و شراب رقیق … که از …
و اسافل و اعضای قریب مثانه و مثانه رسد و در عضله مثانه … ضعف احداث کند یا …
سایر اجزا با سوء المزاج بارد … در بدن … افعال ازان در … چنانچه در فالج
عام واقع است … خلع … شانه بود چنانچه سابقاً مذکور شد یا حرارت … در … مثانه
که حدت آن غالب شود … با آن جهت حرارت … ضعیف باشد …
شود در عضله … مثانه بسبب … از … و شدت … از …
… و اشباه … از … ضربه و صدمه … مثانه بود

از جهت حمل و اشباه انها یا بجهة از جای زهار فتق افتاده بود و صدمه و یا بجهة نقل بسیار ور امساک از وزن اعضای
بجا ورانند از خلاف بالاعلاج از سبب سفت حجری یعنی کاه شدن مجری بود و غلبه استیلای حرارت باشد از زرگ
کون و رم مخصوص خواتین معالان و از نهال نشستن بصلاح اید و اگر سبب برودت و ضعف بود در اغفال مثانه بود
و صعید آن جمله انچه بول کون کودکان گفته خواهد شد و در بول فی الفراش هم اینجا موافق است و مالیدن روغن
زیره کرمانی و روغن گل گرفته باشد بر زهار و دوا و نی سقمونیا سفید بود و مداومت بر ورس که ان ترس است در این
باب بغایت منفعت دهد و جمله خواتین عام تخصیص جوز بوا و قرنفل بزوری اصلاح ان کند و نیست و اساقل
را گرم و خشک باید نگاه داشتن فایده بخشد و خوردن معجون بارد و ادنی و لوار و خوبون و مرحقات جلیم
مطلات و از اغذیه برنج جرب مرغ کوبیده مطبخ کم باشند و کباب مرغ بریزه و قلیه دو پیازه و دراس
سیر و پیاز و کند نافع تخواه انداز بند موافق باشد و زنجبیل پرورده و عسل و حلاوات بر مغز پسته و جوز منوز
منفعت رساند و سواری نیز فایده دهد و گفته اند انچه درین مرض بالخاصیت نفع کند مثانه شتر نر را خشک کنم
و سحق بالنج گرفتن و شبت و عسل لعوق سازند خاصیت عجیب بخشد و نیز گوشت روباه و کلیه ان و مثانه خرگوش
و کلیه ان و دماغ و مثانه گوزن هر کدام از اینها بغایت مفید و تجربه است در این باب سود مند بود چه با [illegible]
ترا رکرد این مرض هیچ چیز بهتر از ان که از [illegible] پیر سگو بند کان بر سر دیوار و بر زبان که بیرود لعاب
بسیار از دهان [illegible] و در شهر سمرقند از اکار [illegible] نیز سیکو بند [illegible] که از [illegible]
و شکم او را پاک کنند و ما بقی او را در آب پزند و بعد از ان بیو ارند و بروغن [illegible] بریان سازند تا سرخ شود پس سیر
فلاپا و بعد از ان قرنفل و دارچینی و مصطکی و فلفل و زعفران مقدار یا بران ریزند و از ان بمریض دهند چند جاع
یا در پیاچه این عمل کنند صحت یابد و بسیار تجربه کم شده اگرچه هر چند مریض را این مرض مزمن و ممتد شده
باشد و اگر سبب فالج بود گفته اند که منفعت است و اگر سبب خلع مثانه بود هر رفع سبب مرتفع گردد و اگر سبب کوفت
عضو باشد در تدارک کوفت ان باید کوشیدن و اگر سبب کوفت صعوبت وضع حمل بود بعد از حمل خود
باصلاح اید و اگر از حلاوت [illegible] باشد و انچه از غلبه نقل بود بدفع ان مرتفع گردد و انچه از ورم اعضا
مجاور بود بدفع ورم مرتفع گردد و الله اعلم

در بیان کثرت البول

ذیابیطس و اسباب و علامات و معالجات ان آن ذیابیطس یعنی دولاب شیخ الرئیس ابو علی گوید این علتی
بود که پیوسته صاحب ان آب خواهد که خورد و از راه شاشیدن آب سر کشد و پیوسته در [illegible] کند
اندر [illegible] شود و سبب این حالت ضعف قوه جاذبه و دافعه کم است و استیلای سوء المزاج حار بر وی

بجهان سبب احتیاج با شاشیدن آن [illegible] از اطعمه عطش زیاد و [illegible] و تدبیر و بجهة [illegible] از جگر آب
طلبید بالم بر مقدار ضرورت اصلی و بعد بجهة [illegible] او از ماساریقا اب کشد و ماساریقا از معده ستاند و چنین
[illegible] از مقدار [illegible] هر لحظه میگردد و وضع انهم هر لحظه لازم باشد و حاله شبیه بدولاب ظاهر گردد و بدین مثل
نسبت با ین اسم موسوم بود و ها شد که سبب ان ضعف قوه ماسکه گرده بود و بواسطه ضعف شدن گرده ان
از حرارت گذارنده و بدین جهة است که عطش اب بتواتر کمون انمقدار که در ان تصرف کند و غذا را هضم
از ان بیرون و چنین ان [illegible] رسید در رود و بجهت ضرورت تغذیه طالب ان بود و پیوسته ان حالت مذکور لازم اید
و گفته اند که گاهی بسبب برودت حدوث این ضعف ماسکه با عطش و وضع مقارب از جلد و کم [illegible]
بود و بعض متقدمان ام برین اند و درین اقسام لازم بود که بول از حالتی خاصها نباشد و چنین این مرض و دامی پیدا
کند جگر را ضعیف سازد و [illegible] بول [illegible] اید و ها شد که بزودی [illegible] کند [illegible] حقیقی
نباید تا رسیدن رطوبت و [illegible] آب [illegible] و بس مزاج و غلبه حرارت گاه کم علاج سزاوار [illegible]
[illegible] و [illegible] این مرض تبدیل مزاج کم و تقویت است و انچه درین باب جامع النفع بود [illegible] و فواکه
باردات و فواکه [illegible] و غذا [illegible] حوب ترش کم باشند تخصیص که ان غذا [illegible] کدو از کوشت مرغ
باشد با [illegible] ان ریباس با لیمو و اشباه ان باشد و اگر از کوشت بزغاله که در شوربای او برنج و کشنیز [illegible]
و [illegible] بر ان باشد مفید بود و مسکن مریض سرد باید و اگر در هوای سرد آب سرد ان مقدار نشیند
که [illegible] بشره [illegible] النفع بود و تفصیل این اعمال از بحث عطش کاذب که از حرارت اعضا باشد باید
تفحص نمود و گفته اند در ابتدای این مرض اگر مانعی نباشد فصد باسلیق مناسب بود و شیاف [illegible]
[illegible] نافع اید و طلاهای [illegible] سرد کم تخصیص اب کشنیز و گل خشک و نیز اطلیه قابض بارد بر کمرگاه
و مراق و کبد افکندن موافق بود و اگر [illegible] باب [illegible] نیز منفعت دهد و گفته اند که اگر [illegible]
[illegible] روز در سرکه نهند و بعد از ان بخورند نافع اید و انجا که مرض از سردی اتفاق افتاده باشد
تدابیر [illegible] انها نافع باشد چنانچه اعمال ان بر اطبای حاذق محقق [illegible] و [illegible] بسی
مفید است و گفته اند که خوردن جوز [illegible] با عسل درین باب خاصیت عجب دارد و بسیار تجربه کم
شده است و الله اعلم

در بیان تقطیر البول و اسباب

و علامات و معالجات ان آن تقطیر البول بدانکه حقیقت این مرض چنانچه ممتاز کرده [illegible] از غیر
البول و سلس البول است که در حالتی [illegible] [illegible]

و طبیعت بهیجان بدفع آن مشغول باشد و عضو از ارسال آن مانع یا عاجز و بطریق چکیدن قطره قطره میشود
شود و یا آنکه افتد در حبس الی نقیض و بدفع آن هر چه باشد و بجهة دیر از بول باز ماندن [illegible]
و چکیدن که در ابتدا واقع بود وقت وطی از ابر و اخلال سبب البول باشد و اگر وقت و بر از رابع بود و اخلا[illegible]
عسر البول بود بسبب اینکه بار از کثرت اثر کردن سرما بود در عضو مثانه و حوالی آن و این حالت در زمستان
بسیار بدید آید و عدم اسباب دیگر یا آن دلالت کند و گاه از کوفت عضو یا مجاری بول بود از زور و مبالغه [illegible]
جهة طلب دفع آن [illegible] بود [illegible] یا دفع از اراری که از غلبه حفظ آن و بر یا مثانه یافته باشد [illegible]
قوة دافعه و در آن [illegible] وحدت و حرکت بادی بود در مثانه و یا صدد [illegible] بجهة وصف یافتن [illegible]
شدن مثانه و تحریک حرکت [illegible] و شیخ الرئیس در قانون میگوید که کسی را که بار او اسیر باشد این علت
بیشتر واقع شود و ظهور وجع و تمدد بقدری و دران حالت در مثانه وصد و دان دلالت این بود در آن وقت بسبب
دغدغه و حدوث [illegible] کننده که با آنکه عضلات [illegible] تمدد و گهی دیگر بسبب حجری ضعف پیدا کند و در حالتی که شود
زرداب بول در بسیار [illegible] یا بتدریج و دفعات کند و گاه شد که حدوث این حجری را [illegible] شدن زور
بول از رفع مانع [illegible] ممتنع باشد و بتدریج و دفعات اخراج از [illegible] نماید و این بجز فره البول
اقرب بود علاج آنکه رسیدن بول بود و کوفتن قضیب [illegible] از زیر دو [illegible] بدید آید حفظ [illegible]
بند کرده و در مرضها که کهنه [illegible] حمام و حقنه [illegible] دارو [illegible] مداومت نمودن و از مرضهای سرد دوری
کم نمایند تا ادرار بول نمودن [illegible] باید که بالکیفیت و بالفعل باشد تخفیف جلد [illegible]
و شلغم پخته نافع بود و نیز چکانیدن روغنهای گرم و مالیدن آن نافع آید و اگر بسبب [illegible] کوفت شدن عضو مجری
بود از آن است در دفع [illegible] بسبب قضیب باشد در ابتدا و غدغه دفع آن باید کردن و از مرضهای [illegible]
حذر باید نمودن و از فوائد مدره مجتنب باشند و دفع آن با حیاط [illegible] باید کردن و [illegible]
را بر و غنهای گرم نرم و [illegible] مفید بود و اگر بسبب [illegible] بود و اشباه آن در تعلیف [illegible]
[illegible] باید [illegible] و بر مثانه [illegible] بمالند و اگر بسبب حرارت و [illegible]
بول بود علاج آن علاج حرقت بول است و الله اعلم
در بیان کیفیت احوال آلات تناسل از ترکیب و [illegible] و منافع و علاجات [illegible] مختلف

اینها در امراض

٣١٨

و اینها و امراض مخصوص بمردان و اسباب و علامات و معالجات اینها و [illegible]

باب اول از مقاله [illegible] در بیان کیفیت تشریح اعضای تناسل [illegible] آن از ذکر و [illegible]

بباید دانست که قضیب عضویست مؤلف از عصب و رباط و عضله و شعب عروق اجوف و شعب [illegible]
رباطیست که از استخوان عانه رسته است و در وی تجاویف بسیار است [illegible]
پر باد شود و بر جوانب این رباط شعبها بعضی شاخها که از شریان [illegible] از آنکه [illegible]
عضو باشد و عصبات آن از فقرات سرین رسته است و بدو پیوسته [illegible] مرده در [illegible]
زیر ران واقع اند و اتصال ایشان در جوانب قضیب بود و او را چهار عضله [illegible]
و بر هر دو پهلوی آن نهاده اند و بقوت [illegible] قائم شدن آن مرد در [illegible]
[illegible] قضیب پیوسته هر گاه که این هر دو عضله [illegible] قضیب راست [illegible]
[illegible] قضیب [illegible] هر گاه [illegible] و شیخ الرئیس [illegible]
و در بیان کیفیت تشریح خصیه [illegible] خصیه [illegible] سفید [illegible]
[illegible] و من قضیب [illegible] است [illegible] از اعضای [illegible]
[illegible] آن [illegible] پوست است [illegible] پیوسته [illegible]
خصیه [illegible] و تدابیر و حرکات [illegible] و معدن تولد [illegible]
[illegible] صفا و [illegible] است [illegible] یافته [illegible]
[illegible] از طریق عروق [illegible]
خصیه از [illegible] سفید [illegible] طبیعت [illegible] سفید [illegible] و از انجا [illegible]
[illegible] است [illegible]
این [illegible] حشفه بود [illegible] قضیب [illegible] است [illegible] کرده [illegible]
[illegible] قضیب پیوسته [illegible] شده اند [illegible] در عروق حوالی آن
[illegible] اینها [illegible] اعضا جهة [illegible]
و [illegible] و [illegible] از آن [illegible] است که بیان محتاج شود و جهة [illegible]

باب سیم از مقاله [illegible] در بیان کیفیت علاجات [illegible]

والادت تا الد و تناسل شیخ الرئیس در قانون چنین میگوید که شده کسی یعنی علیه میل بجماع و کثرت
شهوت جماع و تحدید منی و استطالت عروق قضیب و بزرگی الت و قضیبش و نزول منی و سرعت انزال با تحریک
شده الت و زود بانزال شدن دلیل حرارت مزاج این اعضا است و هر چند این حالات فال بود بر برودت
مزاج اینها و رقت قوام منی و علامت آن ضعف انعوظ و الفاظ دلیل رطوبت مزاج این اعضا باشد و چند
این حالات و حدت منی دال بود بر یبوست مزاج اینها والله اعلم باب چهارم از مقاله دوم

در بیان کون بسیار آمدن باد در خشکاه و غیرها و اسباب و علامات و معالجات آن اما بسیار آمدن باد در
خشکاه و این علت چنان بود که بادها در آلت گرد و گردد و در تحت حشفه افتد و از اعضا الود و از پیش سوراخ از
هر جانب چنانچه کوچک بادها دوران و سیده اند و انچه بر تمام کرد ذکر باشد شبیه بود بعضی مرغ گرفتنگ و سفید رنگ
شده باشد و لیکن نرم و رقیق بود و هیچ درد و عقد ندارد و سبب این علت سر رقیق یا فاتی یا اشقاق
منعقد باشد و آمدن بید انجا مباشرت با بعضی زنان ناپاک نیز حادث کرده و از علی کردن تکمه تعلیم
و اگر نیز در اول شود علاج اگر سبب اشقاق منعقد بود روغنهای مناسب محلات بمالند مثل روغن بادام
و غیره و تقویت شرح بروغنهای مقوی بارد کنند و از چیزهای معدل سود و ادویه نفاخ تناول
نمودن زود و اصلاح ایرد و اگر آن بود که بریاضت غذای چرب و چرب و داشتن معده بصلاح
ایدو درد و سه روز یا تا هفته و اگر سبب مباشرت زنان ناپاک نامناسب باشد روغن کرنب یا
ورد که نقطه باید کردن و مالیدن و اگر سبب علاج کون چیزی از معطرات فرکه بود عضو را از آن
پاک باید ساختن و بعد آن اصلاح باید نمودن والله اعلم باب پنجم از مقاله دوم

در بیان کون و دراز شدن کیسه خصیه و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست که این
حالت در بلادی که هوای آن گرم و ترست اکثر حادث غیر معتاد را واقع شود و شیخ محمد زکریا رازی رحمة الله
میگوید که کاهی بدان رسد که از زانوها بگذرد و در نشستن و برخواستن و رفتن تشویش دهد
و باشد که علاقه خصیها بزرگی سرکی کرده خصیها فرود آید و این علت برا احجار بعضی در خارج
هست فاما قلیل الوقوع است علاج بعضی از اصحاب تجارب چنین فرموده اند که کات بندها را
نرم ساییده بران باشند و بسته بر بسته نگاه دارند بجای خود باز رود و گفته اند که صاحب این ارض
هوا و هوای دیگر اشغال نماید و استعمال قوابض بر جلد آن و خوردن نیز نافع آید و اطبا تدابیر
باصلاح نیاید چنانکه گفته اند که مقداری که ضروری بود از زبان آن بباید و خشک و زاید را
باید بریدن و بعد از آن مرهم مناسب اصلاح نمودن والله اعلم باب ششم از مقاله دوم

در بیان کون و درم خصیه و اسباب و علامات و معالجات آن بدانکه این علت اکثر از حرارت بود و بسیار
چنان افتد که با شنا و تحصیل اسباب آنها بیاشرت تحریک میکنند و تمکن دارند که منی دفع نشود
و منی در آن موضع بمانده موجب ورم گردد و علامت آن باید دانست که اگر ورم در یک واقع شود
بحسب انواع انرا توان یافتن و اگر در بعضی قسمت آن باشد و وقوع انرا در یکی یا اگر سر خصیه نفس
لازم باشد توان احساس کردن بمس و نجس و لیکن چنین ورم گاه بود حمرت و حرارت آن عضو
و حمی دلیل بران بود و تشخیص حد و چنین با عراض آن کنند و اگر منبع بود لین و برودت حمال و قلت وجع
و عدم حمی دال بود بران و ممکن بود که در منبع قوی و درون جلد انواع حرارت باشد جهت مشارکت قوتیه
با دیگر اعضا و اینجا که ورم حسب او بود بمس توان دریافتن و اگر ریحی بود اصطلاح کنان میگذرند شیخ محمد
زکریای رازی رحمه الله میگوید که گاه باشد که این ورم بواسطه سرفه بسیار منتقل کرده و گند هر
سر به سوی او را از اسافل و ما بین ساختن با علاج و اسباب انرا فرو کنند و در کیسه فاسد گردد و منتفع شود
و لیکن ساقط گردد و اعضا برهنه و معلق بمانند و شیخ الرئیس در قانون میگوید که چنین کیسه فاسد شود
گردد و سقوط بیدا کند یا زایل گردد و دیگر شبیه بدان جلد را غشای حسب انجا برود و مصیبارا
بپوشاند علاج سزاوار است که اگر ورم گرم باشد تنقیه باید کردن با استفراغ چنانکه در دیگر اورام
دانسته شده و نیز در جذب ماده از محل و تعلیل آن باید کوشید بعضی حجامت در ترکیب الحم و تعلیل
غذا در این باب نفع بسیار دارد و طبیعت را نیز ملین دهد و در تعدیل و تبدیل مزاج کوشند
و بعد از آن تحلیلات و رم استعمال نمایند و اسباب البتی است که ابتدا نفعد صافن کنند از
جانب مقابل و اگر عام بود از هر جانب فصد کنند و از فصد کردن را مانع بود قی فرمایند و بر
ساقین حجامت کنند و بر قطن نیز حجامت کردن نافع بود و شیخ در این مرض بر حجامت کلیه حجامت
که نفع عظیم یافته و بعد از آن بسیار قیها که جذب ماده بقعد کنند عمل کنند بسیار مفید افتد

و شرب ابکامه و شرب اکر غذا بر همان نوع است که در درد مثانه گفته شده و ادویه که بر ان عضو نهند
در ابتدا او روغن کل است و سرکه و الکو باقلی یا جو یا علی که از سرکه و کلاب و عصاره کاسنی و کاهو و کشنیز
سبز ترتیب کرده باشند نافع باشد و اگر ضمادی که از زعفران و الو باقلی و اب عنب الثعلب ساخته باشند
از شعیر و مجرب و مسعود و نافع است و در انتها بطبیخ بابونه و خطمی و تخم کتان و باقلی کوفته نطول کنند نیز
مفید بود و با نقاهت انها ضماد کمون نیز نافع اید و از او راق انها نیز کوفته بنهند نافع باشد و اگر سوزش
دانه و زیره را مرهم کوفته ضماد کنند سود مند بود و اگر ورم صعب بود در ابتدا با نضاج باید کوشید
تا صحت ممکن کوش درین باب انفع است و تعلیل غذا نیز مناسب بود و اگر غذا اسبیاب کنند باید که
گرم و تر نیز باشد و عضو را از هوا محفوظ دارند و ضمادی که از ارد باقلی و الکو حلبه و شراب نیم
برشته باشند مفید بود و اگر ضمادی که از الکو باقلی و جو و زیره و اکلیل الملک و بونه کوفته مجموع ۲ بهم سرشته
ضماد کنند مفید اید و چکانیدن روغن زنبق در احلیل نیز نافع است و همچنین مشک ۲
در روغن خروع کرده در احلیل چکانیدن مفید باشد ولیکن احتیاط باید کرد که روغن در مجری منی و در مجری
بول برود و اگر ورم صلب باشد تحت استفراغ شود اما بر کمون چنانچه شرط است و از مولدات
سودا پرهیز باید نمود و بمعدلات کوشند و ضمادی که از زردهای تر و تخم ... و مغز ... و روغن
سوسن بکار دارند نافع بود و تضمید برگ اکبیر نیز و اردهای حلبه و باقلی و ... ترتیب داده
بکار دارند مفید بود و اگر از اشق و مقل و ... و باقلی در سیکج سرشته ضماد کنند ... بگذرد و تحت
باشد و اگر ورم رهی بود تکمید کاورس و سبوس نافع باشد و چیزهایی که کاسر الریاح است باید احتیاط
کمون و اگر موجب ورم حبس منی بود در جماع رخصت ان موضع اگر در مقدمه ورم قبل از استفراغ ان از مواد
منی مبادرت کند ما هم در مندفع کردد و بصلاح اید و اگر علاج فوتر خواهند و احتیاج باشد از
لطافت ادرار اعضای داخل و خارج انچه مناسب دانند که موافق محل و مزاج باشد بجای باید اورد

باب ... از مقاله دوازدهم در بیان کلان بزرگ شدن بیضه و اسباب و علامات
و معالجات ان باید دانست که این علت بود در بیضه یا انثیین که ... کند بزرگ شود بطریق فربهی ...

در بستان

و در بستان این واقع شود و در حرکات و رفتن و نشستن در تشویش بود و عظم و ورم و علامات ... س
علامت ان بود و علاج سزاوار ان بود که محذرات و مضعفات قوی جات که ... کنند و مخففات که ...
بنوشند و ... ضماد کنند ... شوکران و بذر البنج با ... کشنیز تر و ... شرب ... کشنیز ... و غبار
الرحا با کشنیز تر و اشباه ان نافع باشد والله اعلم

باب ... از مقاله دوازدهم در بیان
کلان قروح و ذکر اسباب و علامات و معالجات ان باید دانست که سبب این خلط حار بود که از اعلی بدان موضع
مندفع کردد چنین اتفاق افتد ... و اکثر ... از ... هوا ... سولان جز بار ... زود
عفونت پذیرد ... که مزاج ... ریش زدن ... بعید بعد نیز بوقوع
اید و حینئذ عفونت در بدن ... باشد این ریش سخت عفن باشد و ان ریش در درون سوراخ قضیب و در
خارج و بر هر دو ... ضیه و ... مقعد ... و بر جا عارض شود با سوزش ... اندک الم بود و در حالی
لقوط الم بیشتر شود و اغلب از جهت رود و غلیظ بار ... و انچه ... ان با عفونت ... عضو را انکه ...
و بدان مرتبه رسد که اکثر ... و از این نوع خطر بسیار کمتر بود و صاحب ... ضره ... که چنین باید به مرحله رسد جانا
مران ... و خصیه را مجموع با بدن ... و ... ان اصلاح جراحت ... کنند
و اغلب ... که ... قضیب ... اسره است ... و در خشکی ظاهر شود و خار ریش و سوزش ... درد
فصد علامت ... ان ... سزاوار است که تخت ... بدن کنند ... و اگر ... فصد با
سلیق کنند ... و مرد ... و تنها مشغول بر جراحت ... ان ... که مرطوب است
باشد ... عضو ... و انچه در ... تجربه امده است که اب ... عضو ... و ادویه ...
باشد ... ضماد ... زرد ... زرد و زرد ... مشغول ...
بگیرند ... مشغول و مرد ... روز ... شش مرتبه ... باشند
دوای ... اغذیه و اشربه و سایر ادویه چنانچه ... علاج مطلق قروح ظاهر گفته شده نمودن و انچه در این باب
عظیم النفع است زور ... است باید ... که ... بر این موضع ... گرم
کنند و اگر ... و ... اغذیه و اشربه ... باشد ... خشک ... و انچه
از رطوبت و عفونت ... رطوبت ... شده باشد عضو را ... با ... باشد ...

و بعد از آن کاسه‌ی شوخ ... باید لیسانید و از قرص ورد و اجاص لعاب ... بکار برند و شیر زنان ... در احلیل حقنه کنند
که لعابات نفع کند و لیکن بسیار باید که غلیظ نباشد و چکانیدن شیر بر ضعفان با روغن گل در تعدیل ...
خوب ... و تدابیر قروح جسنه [illegible] مذکور خواهد شد والله اعلم

باب پنجم از مقاله دوازدهم در بیان

گفتن خارش ... و کثرت ... و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست که سبب آن ماده رقیق حاره
... از احوال و اعمال [illegible] حرکت ... باشد اما آنچه از جرب و حرق
... باشد که ... آن ... تنقیح ... باب ... روغن ...
... باید ... تسکین ... و علاج ... باشد ... باشد
تنقیه کنند و بعد از آن ... اشتغال نمایند که فایده شده است و مجرب والله اعلم

باب ششم از مقاله دوازدهم

در بیان گفتن بالا رفتن بیضه بر مانه و اسباب و علامات و معالجات آن
اما بعد آنکه بالا رفتن بیضه بر مانه بسیار افتد که اصحاب ... بیضه بر مانه بر ... و ... شود ... شده باشد
بر ... البول ... و خروج ... باشد ... المراق ... جاری ... باشد
علاج لایق آن ... و ... مالیدن و در ...
... بقوة ... معتدل ... شیخ الرئیس ابوعلی سینا ... قدما ... اند که در ...
بنهند و بار بندند چنانچه ... والله اعلم

باب یازدهم از مقاله دوازدهم

در بیان گفتن احوال فتق و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست که فتق بعضی شکافتن ... و این علت
که مشهور است در میان عوام ... و اغلب ...
بیرون ... بطون شکافته ... و آنچه ...
... مراق ... از ... و صفاق ... شده باشد ... از فتق المراق گویند ...
... و ... بالا ...
... و ... فتق الادریه خوانند و گاه باشد
که ... و ... زیاده بالاتر از آن ...
... فتق ... باشد ...
که ... زور ... و ...

ویا از خارج

תשריח פסתאן
אמראץ פסתאן

یا در خارج افتد ... از ... ساقط ... رسد ... جارحه ... شود ... بران ... و ...
... شیخ الرئیس ... شود ... از طعام و آب ...
و بدن بسیار ... باشد ...
... باشد ... فتق ...
... از آن ...
... بعضی ... باشد ... و گاه باشد ...
... خوانند ...
فتق الشقاق ...
... فتق ... الشقاق ... علاج ... زیرا ... شدن ...
و گفته اند که فتق ...
...
بسیار کنند و گاه باشد ...
...
...
...
... ضعیف ...
و وقت مجامعت ...
...

باب ... از مقاله ... سیزدهم در بیان

... والله اعلم
در بیان گفتن احوال پستان و تشریح آن بدانکه پستان ...
از رحم ...
... ایشان ... شیخ الرئیس ...
... حیوانات ... منفعت الات ...
فرزند ... باشد والله اعلم

باب ... از مقاله سیزدهم

در بیان گفتن احوال ...
و حدت و حرارت ...
...

لهذا اکثر این احوال و سفیدها مایل بود چون حیض نیکو قوام با سوداویت آن و تیرگی لون آن تیره و طول است و بر دو

اسباب و دیگر سرما علامت برودت مزاج رحم بود و رقت حیض و کثرت رطوبات در رحم و در سقوط جنین

در ماه دوم و سوم به سبب رطوبت رحم بود و خود این حالات و [illegible] و خشونت خارج حمل علامت یبوست مزاج بود

و دیرانجامی هرگاه چون از سبب این احوال و آن که دواء آن هم

باب چهارم از مقالهٔ سیزدهم

در بیان گون احوال و شود از دیر یافتن حمل و عقر و از اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست که

سبب دیر یافتن منی زن بود یا قلت منی مرد یا قلت منی هر دو که بدان جهت متولد نشود جنین و فاسد نکند زیرا

که چون اعضای جنین از آن تمام منی والدین است و صاحب ذخیره [illegible] که [illegible] طبیعت منی بود

چون غالب بود حرارت یا برودت یا رطوبت یا غلظت یا خامی آن بود چنین [illegible] از رسیده و مرطوب المزاج

و من کثرة الجماع و [illegible] و فساد مزاج منی بود چنین منی مرد [illegible] و اشباه آن و سوء الاعضاء بتخصیص

اعضای رئیسه و بعضی اسباب عقد و انعقاد که [illegible] موافق بر مزاج موافق است حاصل نشود و سوء المزاج رحم که چنانکه

منی و حمل فاسد شود و [illegible] تولید و [illegible] اغلب از سوء المزاج بارد واقع شود به سبب عدم دخول

نطفه بود در رحم به واسطه سده در فم رحم از کثرت [illegible] از حدوث اندمال قرحه که در آن موضع بود

یا به سبب اعوجاج رحم یعنی کجی رحم از محاذات منفذ سر قضیب در حالت انزال منی به واسطه اعوجاج قضیب یا به واسطه

[illegible] فم رحم از رسیدن بر دو دست [illegible] به واسطه نارسیدن سر قضیب به رحم از سبب کوتاهی [illegible] منی مرد یا زن

یا به واسطه استعمال زن با حیا [illegible] سبب عقد واقع شود و [illegible] شیخ الرئیس [illegible] منی مرد منعقد

قوت عاقده است [illegible] رطوبت منی زن که منعقد قوت منعقده است مختلط نگردد و امتزاج حاصل

نشود و حال [illegible] صورت [illegible] سبب ضعف قوه از فم رحم بود در قبول

منی و تصرف در آن به سبب [illegible] رحم [illegible] در صلب [illegible]

نفقه [illegible] و دوام حیض و حصول رطوبت نفوذ [illegible] در رحم و مزاحمت [illegible] در صلب [illegible] اعضای

مجاور رود [illegible] شدن از غلظ و طول آلت و صعوبت و شدت حرکت دخول و خروج در حالت صحبت

یا مشغول بودن طبع به دفع مرض یا عوض [illegible] تعفن و [illegible] شدن منی بود در حالت [illegible] بیخ رحم بود به واسطه

زنان فربه بودن و درازی آلت از غایت طول [illegible] مقدار عرض یازده انگشت [illegible] متوسط است

برودت [illegible] به سبب [illegible] عاقدان نقصان پذیرد یا عدم اختلاط هر دو منی بود قبل از قبول کیفیات

رحم [illegible] عقد [illegible] به واسطه سرعت انزال مرد یا زن یا استعمال زن با [illegible] حرکت [illegible] در وقوع حرکت

عنیف

عنیف و در بعد [illegible] در برگشتن منی مرد بدان سبب [illegible] مباشرت [illegible] و امثال این حالات [illegible] علاج

باب پنجم از مقالهٔ سیزدهم

در بیان گون احوال عاقر بی زنان که آنرا فرزند نشود به سبب [illegible] و دواء آن

و علامات و معالجات آن باید دانست که زنان فرزند نزاییده باشد از [illegible] و [illegible] آید

زیرا که تحلیل [illegible] را بود از رسیدن حمل و اعراض آن و الم [illegible] قرار نیابد و غذای او از [illegible]

و [illegible] فرزند در شکم [illegible] آن حرف نشود و لیکن امراض را [illegible] به واسطه باقی ماندن فضلات

[illegible] در بدن [illegible] باشد علامات آنچه به سبب آن قلت منی بود [illegible]

از منقصات منی چون ریاضتهای قوی و خوردن افیون و فاقد العقل و امثال این احوال و دلیل بود بر آن

و صاحب آن بر احساس آن تواند کون و آنچه به سبب کیفیات غیر لائقه منی بود علامات سوء المزاج بدن

یا عضو صاحب آن و الوان و قوام منی چنانکه در امراض [illegible] این اعضا بدان اشاره رفت به هر کیفیت

که [illegible] کند [illegible] و علامات [illegible] عضو رئیس [illegible] فساد مزاج [illegible] باشند

و آنچه به سبب سوء الآلت [illegible] علامات آن چنانکه [illegible] و لیکن [illegible] واقع بود

[illegible] الحس ظاهر است لیکن آن حالت [illegible] شده و آنچه که [illegible] زن [illegible]

[illegible] بتخور [illegible] از خواب [illegible] و حلق طعم [illegible] آن [illegible] باید دانست

که سده نباشد [illegible] باشد و صاحب ذخیره مذکور [illegible] تحقیق [illegible] خوشبوی بتخور [illegible] کنند

[illegible] زن بران [illegible] چنانکه [illegible] رحم رسد [illegible]

[illegible] نباشد [illegible] سده باشد [illegible] علامات [illegible] رحم [illegible] حیض [illegible] گفته

خواهد شد و آنچه از [illegible] رحم [illegible]

مجامعت [illegible] ظاهر [illegible] محسوس [illegible]

و بده شود [illegible] و مزاحمت [illegible] علامات [illegible]

و [illegible] طول و قصر [illegible] مشغول بودن طبیعت به دفع مرض و [illegible] خوف [illegible]

[illegible] استعمال زن [illegible]

قضیب [illegible] مزاج [illegible] منی مرد [illegible] زن [illegible]

جدا [illegible]

بول بر و ورا بر علف کاهو یا علف کدو ریزند از انبار [illegible] که علف خشک شود قصور از جانب دل بود و خشک شدن علف
دلالت بر حرارت و حدت بول کند علامت ضعف آن قلب و کرمی سفید و لزج و براق باشد و بعضی بر آن
نشینند و از آن بخور دود آن که ثبات [illegible] طبع بالین یا سیمان مدت مالیده تازه باشد علاج اگر سبب علت
کم ماهی بود تخت ترکیه اسباب آن باید نمودن و بجز ها که من را مانع کند از مرطباتی که در بحث تقویت
بالقوه گذشته بکار باید داشتن و اگر سبب سوء کیفیت منی بود در تعدیل مزاج تن و اوجه منی و آلات باید
کوشیدن باستعمال اضداد آن کیفیت چنانچه در سوء المزاجات بیان شده و اگر سبب خامی منی [illegible] باشد
علاج آن مرکب است تا رسیده شود و بجز [illegible] منی شیرین که با ملایم آید و اگر سبب سقم و یا اعتبار سقم
یعنی آنکه سموم [illegible] باشد و یا آفت عضو رئیسی یا سوء المزاج بدن بود [illegible] در ازاله آن اسباب رنها سعی باید نمودن
و بعد از آن علاجی دستور باید کردن و انتفاع ادویه که بر جمیع اعانت کند استعمال نمایند و اگر سبب سوء
فم رحم از کوفت زاید یا تؤلول و امثال آن بود چنین سوء تامه باشد علاج نتوان کردن زیرا که سد راه آن
عرض بد بستگاری نتوان کردن و مضرت آن از منی علت قوی تر است و در تؤلول گفته اند که علاج ممکن است
که زبان آدمی را [illegible] کند و بعد قطع آن رشته [illegible] نافع باشد و اگر [illegible] میل در آن باشد نهادن
میلی از سرب ساخته دایم در آن بماند و بتدریج میل را فربه تر سازند چندانکه بکالی [illegible] رسد
تمیز بسته شده بود و اگر سبب کجی رحم بود و اگر خلقی بود علاج متعذر است [illegible] و اگر بسبب سقطه
واقع شده باشد و یا اشیای دیگر حادث شده باشد فصد صافن کنند از جانب مخالف اگر در فصد
مانع بود حجامت ساقین باید کرد و مع ذلک اگر محتمل باشد فصد اکحل از جانب مخالف نیز باید
باشد و اگر بعلاج قوی تر احتیاج افتد بمسهل که بیان علت و وقت باشد تدارک نمایند و بعد از تنقیه
بلغم بلکه روز بروز در حمام ماءالاصول اختیار نمایند و فتیله از روغن بان چرب کرده در رحم گذارند
و [illegible] از جلد و [illegible] ساخته بنهند و از حرکت عنیف دور باشند و بر جانب مخالف آن خواب کنند
و اگر سبب [illegible] قضیب بود یعنی از اسباب حادث شده باشد یعنی انواع سنگ مثانه و غیر آن
و شیخ الرئیس در علاج این علت میگوید که اگر دستکاری را قابل باشد اندکی از [illegible] آن ببرند [illegible]

هموادی لیسه نفاخه دارند

همواد ها که لیس نفخه دارند و اگر سبب آن اصلاح نمایند و اگر قطع میسر نشود بس مناسب است که از اغذیه [illegible] در دارند
و در منع همواره لیس دارند و اینها فایده بخشد [illegible] میسر گردد و اگر سبب [illegible] هوا بود تعدیل مزاج نمایند
و بهترین [illegible] نفاخه دارند و [illegible] دارند از آن که [illegible] اگر سبب کوتاهی قضیب باشد خلق [illegible] آن زنان
را [illegible] و بالین زیر [illegible] دارند و یا [illegible] یعنی باز پس برند که [illegible] که در این
فایده بخشد و گفته اند تبدیل آن که زن کوتاه قد و باریک اندام بود و اگر زن از جهت فربهی [illegible] باشد هم
تبدیل مناسب باشد و اگر متعذر بود تدابیر لاغر ساختن فربه را لازم باشد و [illegible] بود
بهیات ساجد داشته باید دخول کند که مفید بود و [illegible] بشرط [illegible] باید که در آن اثنا [illegible] سخت [illegible] شد
و اگر به ترتیب مراعات کند [illegible] هیات فایده بخشد و لاغر ساختن [illegible] این معنی
این معنی را منکر اند و اگر سبب [illegible] زن بود بجهت عدم استعداد از رجوع [illegible] انزال
هر چه مرد را بر بالای [illegible] کرده [illegible] خوف [illegible] دارند
نفاخه دارند مفید بود و اگر سبب [illegible] رحم بود علاج آن موقوف بازاله آن باشد و اگر [illegible] گفته اند [illegible]
شود بلکه میسر نگردد و اگر سبب [illegible] رحم بود بطریقی که در علاج استسقای [illegible] گفته
شد علاج آن باید کرد و ابزنات و [illegible] تعلیقات [illegible] بکار دارند نافع باشد و
اگر سبب [illegible] صلب [illegible] رحم یا عصبی که [illegible] رحم است باشد علاج آن [illegible]
اشیا و تحلیل آن تقریب نماید چنانچه در مبحث [illegible] است [illegible] نافع است و اگر
سبب [illegible] تعذر [illegible] رحم و آن [illegible] بدان [illegible] رحم
علاج آن [illegible] که او را [illegible] که در [illegible] کرده و غیره گفته [illegible]
در تدابیر منع اسقاط [illegible] گفته شود [illegible] حالت [illegible] وقت [illegible] اختیار
نمایند و تحقیق رفع [illegible] آن با انتظام حیض [illegible] و اگر سبب [illegible] حیض بود علاج آن چنانچه
بمحل [illegible] باید کرد و اگر سبب رطوبت [illegible] در رحم [illegible] باید کرد و
در امراض [illegible] باید نمود و در ابتدا قابض [illegible] باید [illegible] قابض [illegible]

چون سنبل و عود و سعد و قرنفل و [illegible] مورد و در [illegible] و راسن و مشک و عنبر ها با هم بندند و شد [illegible] تربیت
نمایند و شبها استعمال نمایند و دیگر آن دو برا با انگبین یا بلوط سرشته نهند پس مفید بود و خوردن غذاهای گرم
و گاه و بادیان از معاجین [illegible] و معجون فلافلی و معجون [illegible] و اشباه اینها مداومت
بر و پس عجیب النفع است و درین باب حیوان جوز بوا و از حبتها حیوان [illegible] و از [illegible] سبکو بند خوردن
بسی فایده دهد و از سولدات [illegible] اجتناب نمایند بخصیص از فواکه و رخبات و بقول که مضرت بابه
کوبرمزها ای گرم و خشک شنیده و از نبیذهای [illegible] و [illegible] کنند علاج تمام باشد و اگر سبب عظم و طول قضیب
و قوه کم بود تدبیر لازم باشد و اگر سبب اشتغال طبیعت بود بدفع مرض یا رفع عرض [illegible] نفع کهده
و دیگر تدابیر آنها گفته شده و اگر سبب سرعت انزال باشد علاج آن بدستوری که در محلش گفته شده کار باید
اورد و اگر سبب حرکت ضعف بود انچه اختیاری بود تذکره باید کرد و انچه غیر اختیاری باشد مثل خطر
و سرفه و غیرها تبدیل آن که رفع مرض و عرض است تدارک باید نمودن والله اعلم

باب [illegible] از مقاله سیزدهم

در بیان گفتن ادویه که بالخاصیه بر آبستنی اعانت نماید و اکثر مجرب و معمول است فشار عاج را صعف روز
بعد از طهر هر صباح بمثقال جون با عسل آب بیاشامند و بعد از آن صحبت دارند مفید بود و نوع دیگر مجرب
گفته شده چند جا بگیرند از [illegible] جاج و نرم بسایند و بریزند و بمثقال ارنیس [illegible] و بمثقال [illegible] از نبات سوده
بعد از طهر سه شب در پیه تناول نمایند و بعد از آن صحبت دارند مقصود حاصل بوند و بی تخلف و گفته اند
از اول غیب [illegible] در وقت مجامعت با اندکی بیشتر از آن یک شب دار [illegible] نافع بود و اگر [illegible]
الیوس که آن انجدان رومی است مقداری [illegible] در عسل و آب [illegible] مفید [illegible]
گوش بعد از طهر با سکر [illegible] بایکی زن بخود بردارد و بعد از آن بصحبت مشغول شود مجرب است
و اگر زهره [illegible] مقداری [illegible] زن بخود بردارد و سه شب بعد [illegible]
و شبت و [illegible] الثعلب و چند بیدستر و حب البان و حب بلسان معزز و مرکب [illegible] زن [illegible]
بردارد [illegible] که در بهاران [illegible] وار دارد [illegible]
[illegible] بنهد [illegible] بخود برداردچنانچه [illegible] است [illegible] بعد از
انکه از حیض پاک شده باشد و بعد از چند ساعت دیگر صحبت دارد و نهایت نافع است و گفته اند
که [illegible] از [illegible] رحم ابنه کند و [illegible] بیچ اندیشه از آن نباید کرد که آن [illegible]
تمام است بر رحم را و [illegible] شود و [illegible] اگر [illegible] شود و با شربت
کند [illegible] گفته شده و گفته خواهد شد [illegible] در اشتهای و نیز [illegible] که از [illegible] صوابات
ترتیب کنند بس در بعضی [illegible] موافق بود خوردن و برداشتن [illegible] ان خشک ساخته

سکد و اکرد

سک و [illegible] گفته اند که درین باب نفع عظیم دارد و اگر شیافی از مشک و زعفران و زرنباد
انها [illegible] ترتیب کرده بود ارند بعد از طهر فایده بسیار بخشد و مجرب است [illegible]
والله اعلم

باب [illegible] از مقاله سیزدهم

در بیان گفتن اخلاق و حسن طریق صحبت و ا
لغت [illegible] باید دانست که شهوت و محبت میان الذوجیان را درین باب اثر عظیم است و این
حالت موقوف بر چند امر است یکی مرغوبیت صورت و دیم حسن سیرت و معاشرت و مجامعت [illegible]
تناسب الت جماع صدق شهوت پنجم توافق فراغت از انزال منی و رطوبت [illegible] [illegible]
اند که مناکحت با جمیله [illegible] اختیار کنند و اشتهای جانبین صادق نباشد صحبت ندارند و در
صحبت داشتن رفع موانع ملذذ از مشغول بودن طبع باعراض نفسانی یا بدفع [illegible] و [illegible]
حب المعقود رکنند و بخورش خوش و خوشبوی و خوشگویی و [illegible] و ملاعبه و [illegible] و تقبیل و اشباه
آن ابتدا کنند و بعد از تصادق رغبت بر [illegible] مقرر عام مشغول شوند و در اربابان [illegible]
خود را نگاه دارد و چندانکه زوجه ابتدا کند و از از آن با وضع نفس [illegible] و در [illegible]
[illegible] فارغ سازد خود را و در حال انزال سخت بخود گیرند و حرکات [illegible] اورا [illegible]
حرکات قضیب و بعد انزال تمام شود و در رحم قرار گرد انگاه با استکبار برخیزد و زن [illegible]
زانوها را برابر [illegible] و انها را بهم نهادن قرار گرد تا عقد صورت بندد و جهت از دیاد لذت و برای
ازدیاد محبت و رغبت [illegible] گفته اند که اگر عسل زنجبیل برور [illegible] و [illegible] کنند و قضیب
[illegible] کنند و بگذارند تا خشک شود انگاه صحبت دارند [illegible] شود این حالت لذت و محبت
[illegible] حاصل اید و مفعوله را حالتی [illegible] دست دهد که اسیر فاعل گردد و اگر [illegible]
سرشته طلا کنند [illegible] خاصیت و [illegible] تناسب [illegible] از برای از دیاد محبت والله
[illegible] و در تعوذ تذکره بعضی از معطلات ذکر داد از [illegible] که [illegible] سکندر [illegible] اند چنانچه
در کتب طبیه مذکور و مسطور است [illegible] نیز در شهوت و محبت و حاجی و در حسن سیرت

باب [illegible] از مقاله سیزدهم در جان

اخلاق فرزندان بسیار موثر است والله تعالی اعلم
در بیان گفتن احوال افراط حیض و احتباس آن و اسباب و علامات و معالجات آن

این جا باید دانست که استفراغ موجب صحت مزاج زنان است و آن رفتن حیض است باعتدال
و انچه مقرر قانون طبیعت و هرگاه این استفراغ از قانون بگردد چنانچه بیشتر رود و یا کمتر آید یا هیچ
نیاید بدانکه بعد از آن چنانکه صرف شود موجب حصول امراض گردد در بدن ایشان چنانچه اگر
معروف که اسباب امراض مذکور شده و شیخ الرئیس میگوید که قانون طبیعی در احوال حیض نزد
اطبا آنست که از پس ده سالگی یا چهارده سالگی پدید آید و ابتداء بلوغ زنان آن محتمل بود در هر
یکماه یکنوبت ظاهر شود و اقل مدت آن دو روز یا سه روز باشد و بیشتر از پنج سالگی
نباشد و از شصت سالگی بیشتر نشود و چنین پدید آید در اوایل بیشتر آید و باستمرار کمتر شود
تا بتدریج منقطع شود و چنین این احوال بیشتر واقع گردد و مختلف باشد بقدر اختلاف هر وقت
این سیر طبیعی بود اما سبب ازدیاد حیض یا امتلاء بدن بود و قوت طبیعت در دفع آن بدین طریق بواسطه
افتاد از بدین استفراغ بسیار یا ضعف عروق بود در رحم و انفتاح و انشقاق و ... از عروق بجهت
استرخای آن رطوبت بدن یا جفاف آن ... زور آنکه بدان ... حرارت و حدت
خون بود انفتاح آن ... عروق رحم ... یا ... باشد و درد اغلب با ...
رحم ... و امثال باشد در آن محل با شقاق بود از سوء المزاج یا ... حاصل شود و ... استعمال
ادویه قابضه در محل ... آن حاصل شده باشد ... ضعیف ... رحم ... قرحه ...
در رحم از ضعف ... و ... بان ... شدن عروق محل ... سبب ... المرادر
یافتن ... در رحم علاج ... دانست که اگر سبب امتلاء باشد علامت آن چنانچه سبقت بیان
یافته مراد آن دلیل آن بود بفصد ... و حجامت ... آن ... و ... بعلاج دیگر
محتاج نشود و اگر ... تدبیر احتیاج افتد ... و ... همراه دلوی کفایت باشد
و اگر سبب استرخا یا جفاف ... بود در رحم ... با ... و ... بود و ...
و علاج بدان دلیل باشد ... علامات ... رحم ... رطوبت یا ... عروق ... بسبب
تدبیری که ... استفراغات بدان و اگر سبب آن حرارت و حدت ... بود علامات
که ... بدن و سوزش ... خون بدان دلالت کند و اگر سبب قرحه بود علامات
قرحه چنانچه در قرحه اعضای داخل گفته شده از ... و غیره بران دلالت کند از معالجات
که جهة خون آمدن از مثانه و ... اسهال خون ... و نفث الدم مذکور گردیده است انچه لایق
بوقت و حال بود بکار باید آورد لیکن اینجا در رسانیدن ... قابض و ... انچه
... و سایر ... بایست نمود و اگر ... در ... نیز مفید است

و ضمادی مناسب

و ضمادی مناسب بر ناف و عانه و بالاتر ... ران ... و هرگاه باید نمود و در این باب اگر ... ادویه
مناسب ... منفعت رساند و اگر سبب استرخای عروق بود ... و برگ مورد و ... سعد ... قبل
... حدود ناف ... و ضماد کنند ... نافع بود و ... سیاه و دانه ... و برگ مورد و ... نیکو
نافع بود و اگر سبب ... سوء مزاج رحم بود علامت آن ... ورم ... بود ... و سیاه ... حیض
و ... و ... سرد و درد ... و ... با ... اعراض ... آن ... بود یا
... ناف علامت آن بود علاج آن بازاله ... مرتفع گردد و ... انداموس ...
... تخفیف که با سوء ... رحم بود ... و در ... و ادرار ... بتوان ... رحم
بود از بدن ... ضعف و اضطراب ... از ... بدید آید ... سبب ... عضلات ... الحیض
و ... تولید ... این مرض ... رحم و حدوث این ... گرد ... فراق فرزند بدین
رسد و شیخ الرئیس ... میگوید که ... افتد که ... با سوء ... رحم استخوان ... را ... و ضایع
کند و باشد که عانه را ... کند و تدبیر آن که در این مرض ... نافع بود فصد باسلیق است
و حجامت ... و تنقیه بدن از ... سودا ... که در ... سوء ... گفته شده و ... از
انواع ... و ... که در ... گفته شده هم اینجا موافق است و باید ... و از
همان نوع تدبیرها ... دارند و در ... این ... تمام ... باید ... که فصد ... باشد
... این مرض بود ... خون ... و ... آن ... همان ... شده و ...
همان علاج کرده ... و ... ماند و اگر سبب ... رحم بود از سوء المزاج یا ... تدابیر سابقه
علامات سوء المزاج خشک ورم ... باید که ... مناسب اصلاح نمایند ... رحم
... و ... بر ... که ... در ظاهر رحم باشد
... را ... و ... بزرگ ساخته ... و در تعدیل ... تبدیل
مزاج رحم ... و اگر ... انچه لایق ... اختیار نمایند
و ... باید ... و در ... باید ... تا ... ناف و ...
از ... برحوالی ناف ... باید نمود و اگر سبب سابق بود از ... است

و با اسپغول‌های قابله ختان باشد چنین درجه میکند و باقی طبع ورم کند و بهایی نوع مذکور عمل باید بخوف
و زنانی که افراط حیض دارند [illegible] که گفت دوست شده و جهة امن در رحم کرم قابض و غیره بر کرده
است لطلاهای مناسب اندازند چنانچه در ما لا کذشت مفید آید و زرده تخم مرغ [illegible] و کرگاه ملازم باشند
نفاسات مفید است بیان ضماد خوب معمول که او در حیض و نفاس را نافع باشد و سقوط جنین را
حافظ کند و بسیار محکم کند [illegible] کاردل و کزاو ماش برنج و گلم و [illegible] کف [illegible]
و سنگ [illegible] نا رسیده از هر کدام یک کف [illegible] اسند برند و بر زرده تخم مرغ خام سرشته بر
کرباس [illegible] رسیده کشیده بر بیمار و کرگاه اندر ارند عجیب النفع است و بسیار ازموده این
و اندرست مورد و سعد و تخم [illegible] را بر زرده تخم مرغ خلط نمود بر بیمار و کرگاه اندر ارند و مدتی زار
کرند و طلا باب سرد کو بیند نیز نافع آید و مجرب است و آرد عدس و ماش خام را نیز سحیق برزده تخم
مرغ سرشته ضماد کنند نافع باشد و حواله چون در این باب نفع بسیار دارد و چند بن کس بدان صحت
یافته اند و حواله که از [illegible] رزو سعف ادویه قابضه عطریه ساخته اند و بر بند خوردن ان در این
باب بسی فایده دارد و صفت ان که بگیرند پوست رزه مکوبند و تخم [illegible] و از اب از و چندان آرد
میده امیخته در روغن بریان کنند و دوشب بر آن افکنند تا چنین حلوای تری شود و درجای برد
نشستن اندکی مصطکی و دارچینی سحیق بر افکنده بهم نیک خلط کنند و بردارند و اگر بسبب رفع
نفاسات بود اورا بر خاکستر [illegible] شده و [illegible] در دوغ سائیده دهند و اسایش
و [illegible] نفع بسیار دارد و جالینوس اید در جمیع افراط حیض خوردن عصیر [illegible] بیان
الحمل است و تخم ان و در اب ان نشستن و بدان حقنه کردن نافع آید و حوالی که استعمال ان
در این ابواب واقعست کامی قطع ان حاضر باشد همان فرصت که در رفتن خون از اعضای
داخل و خارج گفته شده برآمد و تدابیر هم از اغذیه و ادویه و [illegible] و غیر اینجا [illegible] ساختن مولد
بکاب مخالف و غیر ذلک هم قریب با اختیار باید کردن و اگر بسبب ضعف و [illegible] نسیج رحم
بود در تقویت مزاج آن باید کوشیدن با غذیه لایقه و مداومت خوردن ادویه مقویه و ادویه
استعمال حمولات و شیافات و احتقان و ابزنات که لایق و موافق وقت و علت بود
و نیز روغنهای قابض مقوی عضو مفید باشد و از تدابیری که جهة تحلیل تشنج و استرخای
اعضای عصبانی چون معده و مثانه و غیرها گفته شده آنچه مناسب بود اختیار نمایند و اگر بسبب

جگر محکم باشد

۳۴

جگر محکم باشد [illegible] حرکت اشان آن و از زده شدن ارکان افعال
و [illegible] که ظاهر و حقیقت نخست بملاحظه باید کردن تا موجب چه و با خلط صفراوی [illegible]
سوداوی [illegible] چنانچه مشهود و فراوان بدان دلالت کند [illegible]
معلوم شد نخست تنقیه ان خلط کردن و بعد ازان باصلاح حال ان عضو کردن [illegible] و در میان آن
و از معالجات مجرب [illegible] اختیار نماید و اگر گاه حجامت کنند نیز مفید بود و حجامت
قطن نیز نافع آید و اگر [illegible] فایده دهد و اگر لعاب خرفه را با گل [illegible] و فرزجه کنند
سود مند بود و چیزهای مرطب [illegible] عطش نافعست و صاحب و خرفه بجهة تشخیص اخلاط مشکو بد کرد
فرزجه [illegible] را زن باید که بکار دارد و در سایه خشک کنند و از لون آن فرزجه دریابند و مناسب آن
تدابیر بجای اورند و علاج بود و بسبب این حرارت مزاج زن بود انجا که گذشت مجامعت و استعمال ادویه
جهة [illegible] گفته شده فایده دهد و تعدیل مزاج [illegible] بمبردات کنند گفته اند که
طلا از اقاقیا و عصاره لحیة التیس و گل و صندل و شیاف مامیثا و امثال ان در روغن گل [illegible]
ترکیب فرزجه ساخته بفرج رحم اندر ارند نافع باشد و اگر [illegible] سوده بکار برند انفع از جمله بود و از
بسیار از این عصارات مذکوره [illegible] بکار برند [illegible] و سیلان باشد و در اکثر اعراض [illegible]
[illegible] و اگر بسبب سقط یا ضربه بود اول فصد باسلیق باید فرمود و بعد ازان در تدابیر ازاله غشی باید
کوشیدن و بعد ازان منع [illegible] که لایق دانند بجا آورند و آسایش و ارامش [illegible]

باب پنجم از مقاله [illegible]

باب [illegible] جامع النفع است والله اعلم [illegible] و در بیان کردن احوال [illegible]
[illegible] و علامات و معالجات آن بباید دانست که بسبب این علت [illegible]
بود در [illegible] رحم یا از عروق که تغذیه جنین میکنند در رحم و رفع فضلات [illegible] حیض است [illegible]
منفذ یا در [illegible] عضو [illegible] روبا [illegible] منفذ از [illegible]
[illegible] و بار [illegible] از خارج بدان رسد و این حالت [illegible] بسیار افتد و در [illegible]
[illegible] زنان [illegible] شوند و بسبب ان [illegible] عروق با غلبه کردن سوء المزاج بارد [illegible]
[illegible] سوء المزاج حار [illegible] است [illegible]
[illegible] سوء المزاج حار [illegible] عرق را [illegible]
[illegible] و بسیار [illegible] متولد [illegible]
[illegible] احتیاج [illegible] باید [illegible]

علاج اختناق

سبب ورمی بود علاج ورم باید [illegible] کردن و اگر سبب غلبهٔ خون باشد و رگ [illegible] کردن
[illegible] باید کشید و [illegible] بر میان [illegible] و [illegible] و بالای [illegible]
[illegible] و کم [illegible] خوردن و اگر سبب [illegible] چیزها [illegible] علاج آن [illegible]
[illegible] و مرهمهای دیگر را [illegible] و مراعات خوردن و [illegible] و ریاضت [illegible] باید کرد
و اگر سبب برد [illegible] بود [illegible] آن تدارک [illegible] و همچنین تبدیل مزاج باشیاف حار [illegible] و تغییر [illegible]
سبب غالب بود چون [illegible] که رنجور [illegible] نباشد باید [illegible] و همچنین [illegible] دانسته
از آن حاصل میشود [illegible] و [illegible] دانسته که [illegible] میشود [illegible] و از آن [illegible]
[illegible] شده و مشغول [illegible] سعی [illegible] کنند و ممکن بود که [illegible] فصد و حجامت دریافت
و [illegible] آن تدارک [illegible] و دفع آن توان کرد و اگر سبب قلت خون بود باید [illegible] دیدن [illegible] تقصیر
علاج آن باید کردن و اگر از کثرت [illegible] و قلت غذا یا غلبه استفراغات باید که بر خلاف
آن عمل نمایند [illegible] کافی بود و بالجمله [illegible] حیض [illegible] که اول مزاج و بدن و محل را
مستعد و قابل این استفراغات [illegible] موانع چنانچه اشارت رفت [illegible]
[illegible] محل [illegible] سازند [illegible] رحم و فصد صافن و مابض و حجامت ساقین [illegible] روز
[illegible] روز و [illegible] و رانهای او را [illegible] هر روز [illegible] نافع باشد
و باید که ابتدا [illegible] آن [illegible] بتخصیص [illegible] که حیض او [illegible] ایام [illegible] باشد [illegible]
[illegible] که در آن [illegible] لطیف باشند [illegible] نمایند و [illegible] مناسب بر دارند [illegible]
[illegible] حرکات [illegible] و اگر [illegible] مفتحات [illegible]
[illegible] چنانچه [illegible] رحم [illegible] بدان صبر کند بغایت فایده [illegible]
[illegible] حیض [illegible] این اعمال [illegible] موافق [illegible] تدابیر [illegible] بسیار احتیاج
[illegible] و لیکن [illegible] فصد مابض یا صافن محتاج نشوند و نفع عظیم [illegible]
[illegible] باب [illegible]

فلفل سود زیره

فلفل سود زیره [illegible] مصطکی رومی [illegible]
[illegible] العسل [illegible]
[illegible]

باب پنجم از مقاله سیزدهم در بیان کردن احوال
سیلان رحم و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست که سیلان رحم این علت بود که پیوسته رطوبت
از رحم بیرون [illegible] سفید [illegible] سیلان
[illegible] شهوت [illegible] رحم [illegible]
[illegible] شهوت [illegible] رحم [illegible] ضعف [illegible]
رحم [illegible] حیض [illegible] در عروق [illegible] ضعف [illegible] قوت [illegible]
[illegible] حیض علامات بدانکه در اکثر سیلان رحم [illegible] اشتهای طعام کم بود [illegible]
[illegible] از آن [illegible] بعضی را [illegible]
[illegible] حرارت آن عضو [illegible] باشد [illegible]
[illegible] سیلان [illegible] رحم [illegible]
[illegible] علاج [illegible] سیلان [illegible]
[illegible] رطوبات بدن [illegible] باید کردن [illegible]
سرد کننده [illegible] باید [illegible] کردن و [illegible] کردن [illegible]

در شدید بر زنان نفوظ گفته شد که اسهال و حیض در امراض مذکوره است و دوای مسهل مزاج بدن و عضو است بحکم منها
و حمولات و مسکنات در بعضی باب نافع بود صفت فرزجه بجهت سیلان رحم از رطوبات متعفن و لحم
زاید رحم بگیرند عفص زرد و مازو کندر و زاج هر یک زرد و سنبل کاسه سرخ برنج با لبلاب جمله مساوی
کوفته و بیزند و بکار برند رشته غنچه ساز نند و وقت حاجت بکار برند و این دوا مجرب است و مسهول [illegible]
هکذا بود بطریقی که در افراط طمث بسبب حدت گفته شد که بعد علاج نمایند از جهت خلا از تغیر [illegible] و اگر بسبب سیلان
رطوبت عفن و استرخای و تهلهات رحم بود همان نوع در افراط حیض است خلا بدان اشارت رفته
علاج باید نمود لیکن اینجا هیچ عفونت فضلات طمث [illegible] ضعیف عضو است در [illegible] باید کردن
بمسهلات و مدر و فصد و حجامت انچه مناسب وقت و مزاج بود و از جمله فرق کردن نافع بود و حمولات [illegible]
بسیار نافع بود و هم غذاها و تریاق فاروق [illegible] باید اختیار کردن والله اعلم

باب یازدهم از مقاله سیزدهم

در بیان کردن جمع شدن آب در رحم و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست که سبب این علت
آنست که حیض باز ایستد و در رحم [illegible] حرکت [illegible] کند و در مراق [illegible] باشد و علامت [illegible] باستسقا
زقی [illegible] رطوبت از رحم پالودن گیرد و سبب [illegible] گفته اند

علاج سزاوار است

که اول انچه ادویه که بجهت ادرار حیض گفته شد که اغلب و اکثر در این علت موافق و لایق باشد و در
و تفتیح باید کوشیدن و انچه که در استسقای زقی بکار اید در این علت نیز بکار اید و از تدابیر
سوء القنیه غافل نباشند و تدابیر استسقای زقی را نیز مرعی باید داشت و گفته اند که اگر
سفید را حول کنند نافع اید والله اعلم

باب دوازدهم از مقاله سیزدهم

در بیان کردن احوال جمع شدن باد غلیظ در رحم و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست که این حالت بود
که شبیه باستسقای طبلی و باد و نفخ در زهدان بود که حرکت از طرفی بطرفی محسوس
شود و تمدد کند و تمدد آن بیشتر در زهار و کش را پهلوها بود که [illegible] مرد و اید که شد که بحجاب
و معده بر اید و از تمدد تسکین باید و باز عود کند و بسیار بود که صاحب آن در این علت تا اخر
عمر بماند و علاج را قبول نکند تخفیف کرد در بیان نوبهای رحم بود و سبب این علت ضعف مزاج رحم بود
و آن اغلب از فرزجه و سقط یا زود ولادت افتد که شد که از سرعت که بعد رحم رسد سوء المزاج
بارد بر ان مستولی گردد و ضعیف شود و بسبب آن مادة را تحلیل نتواند بردن و تناول چیزهای نفاخ
بر این علت اعانت نماید و ممکن که بادها بر اسیر باشد انتقال کند و در مانند از رحم باشد علاج

سزاوار است

سزاوار است که جمله تدابیری که در استسقا گفته شده و بعضی از آنکه در معده و استسقای طبلی بیان
کرده اینجا نافع آید لیکن در این نوع چیزها در احلیل [illegible] اضماج نیست و رحم با [illegible]
و نقیه با یابس فیغرا و حقنه‌ها باد شکن و محللات نافع بود و بار اسیر را نیز بدستور کشش علاج باید کردن
والله تعالی اعلم

باب سیزدهم از مقاله سیزدهم

در بیان کردن احوال رجا و اسباب و علامات
و معالجات آن بدانکه این حالتی بود شبیه بآبستنی و در اکثر اعراض چون زرد شدن رنگ و بسته
و رنگ گردانیدن پستانها و ارزوهای شهوات مرده و احتباس طمث و مهم امر آنست که رحم و زنان
سببها هوسناک کنند و بباشد و این حال از آن بود که هوسناک کنند و گاه بود که این حالت
تا دو سال و سه سال و چهار سال کشد و اکثر در اوقات مجهول و روز زادن بدید آید و بیجای بچه رطوبت
چند و پارهای گوشت بسیار بدید آید و شکم خالی گردد و نشان اول شود و فرق میان این علت و آبستنی
آنست که شکم در این علت صلب بود و زن سست تر باشد و حرکت که بچه را میباشد در این علت نبود
و دست و پایها [illegible] باشد چنانچه در سوء القنیه است و میگویند زن تخمینا چهار سال این علت
بود و یراق فرزند بدست و میگردد و بعد از چهار سال پاره آب و پارهای چند وضع کرده شود و گاه باشد که
چندین گوشت پارها از زنان بیرون آید با رطوبتی که در آن دلالت ظاهر میگردد و این نوع حالت
عجب است و موجب این جمله قوت رحم بود در امساک و غالب آن بود که آن زن و ضعف قوة
عاقده منی مرد بسبب پری و غیره و اشتمال کردن رحم بران اتصال بسبب علوق و مدت نا بافتن بران
و اسطرار و ماندن بران چندانکه طبیعت دفع آن کند بسبب تحلیل منفعل و غلبه بخار در دوات
کیفیات مانع آن علاج سزاوار است که تنقیه مستولی کند بمسهلات و مدرات و تلطیف غذا و تدابیر
و معالجات که در سوء القنیه و احتباس طمث گفته شده اکثر در این علت موافق بود والله اعلم

باب چهاردهم از مقاله سیزدهم

در بیان کردن احوال انقلاب رحم یعنی باز گردیدن رحم و اسباب
و علامات و معالجات آن بدانکه سبب آن یا تغیر بود که برحم رسد از زادن و ولادت و تهور قابله و بیهم

قروح فرج و سقوط و چیزهای گران بر داشتن و امثال اینها و با خوف عظیم بود که بیکبار زهدان برسد و غلبهٔ رطوبت مزلق
یعنی لغزاننده بود که روابط را سست سازد و از افراط لغزانیدن باشد که روابط آن بعوج بگسلد و خود
کشیده و بالضروره فرود آید علامت این علت بیرون آمدن ناگهانی باشد آنست که درد زهدان رو بسوده و لیست
و حوالی آن و درد عظیم باشد و خفقان و رنج بدو که گویا چیزی در عانه و حوالی جمع شده و اسباب ... اندکی
سکنید و قابله و صاحب علت از آن بانگشت تواند دریافتن و مریض را باید و اسهال خوف حادث کند
که باین و در رنج اثری باشد که رعشه و گداز تولد کند و باشد که بول و براز باز گردد بجهت مزاحمت و گاهی تمام
باطن او ظاهر گردد و بارها اعراض منفذ رحم ناپدید شود و جمیع ... باشد منفذ رحم را توان دیدن
که ناپیدا مانده و فرو تر آمده علاج سزاوار است که اگر مرض تازه شده باشد و یا صاحب آن بر
پشت و پاهای او خوابیده شده باشد از جانب ... باز ایستادن علاج آن ممکن شود و اگر برخلاف این
علامات بود تخت ... با بخورهای ... از نقل ... باید ساختن تا مزاحمت بر طرف شود و بول
بسهولت خروج یابد و بعد از آن مریضه را باید فرمود تا بنشیند و قابله باصول ... زهدان او را
از هم باز گرداند و از پشم نرم پاکیزه برسان فتیله بجهت رحم را از آن فتیله با جمیع ... تمام بجای باز برد و از آن
روا دارد و پاره پشم دیگر را بعصارهٔ اقاقیا و شراب کهنه که چیزهای قابض در آن جوشانیده باشند
ترکیب رفع رحم او مانند و پشم دیگر را بر مرهم ترکیب رفع ورمها را او نهند و مریض در این حالت رانها را
بهم باز گیرد و بر پهلو خسپد و در اوقات این اعمال احتیاط کنند تا زور یا عطسه و سرفه واقع نشود
و بعد از آن محجمه آتش بر حوالی ناف و مکان ... نهند و پیوسته عطرهای خوشبو ... مالند و ... خود
پیوسته باز ... کنند تا بدین حیلها رحم بجای خود باز رود و از بویهای مکروه که رحم از آن گریزان است
و از رحم ... رسیده است و در آب طبخ ... و دو روز می باید که بهمین شکل باشد و روز سیم شیافها را
بدل کنند پشم را بشراب برگ مورد و گلنار ... و اقاقیا و غیره جوشانیده باشند ترکیب رفع
رحم و رفع ورمها نهند و تا ممکن بود بر همان شکل بپهلو خسپیده باشند و بوئیدن عطرهای قوی ...
و غذا شورباهای قابض کم ... بخورند و باید که غذا اکثر خورند و از آب و چیزهای نرم لغزاننده
پرهیز نمایند و ضمادهای قابض نهند بتخصیص کچ سیده با زرده تخم مرغ بر حوالی ناف و لیست و قطن
چندانکه معلوم شود که فرج قرار یافت آنگاه باحتیاط در آبهای قابض مذکور تا بناف بنشانند

دستارها

و با خمارها و نطولهای قابض بکار داشتن بر قطن و ناف و حوالی آن و اگر سبب رطوبات لغزاننده
باشد تراکیب مناسب آن بود و لون لازم باشد و در قوابض جمیع صفات رطوبت و اخذ ... سازند
مفید بود والله اعلم **باب پانزدهم از مقاله سیزدهم** در بیان کردن علاج رتق و اسباب
و علامات و معالجات آن باید دانست که رتق یعنی بستگی منفذ رحم است و این چنان بود
که منفذ رحم مسدود گردد چنانکه منع دخول کند و سبب آن یا غشائی بود که منفذ گرفته یا گوشت
آن قریب به فم رحم روییده بود از اصل خلقت و یا گوشت زیاده که از اجتماع لحم زاید گویند و عضله
مانند است بر دهن فرج از اصل مخلوق شده و یا عرضی بود و آن چنان بود که بواسطهٔ قروح ...
امره باشد و صاحب این علت را از منفذ ... رتقا گویند و زنان در اصطلاح خود این علت را ...
گویند و ... در میان عوام الناس نیز بدین عبارت اطلاق میکنند و صاحب ذخیره میگوید
رتق غشائی است که گاهی چنان بود که انعقاد او در درون بود که حیض را مانع نشود و لیکن بکثرت
مجامعت انعقاد او باز پس رود که نصف قضیب در آید و هر گاه این علت بالغ او واقع گردد
بواسطه روییدن گوشت چنانکه منفذ فرج حیض نماند انواع امراض بسبب احتباس حیض در بدن
ایشان حادث شود چنانکه میگوید زنی فرج گرفته را اوجاع بسیار رسید و منفذ گرفت که بعد روزگار
قرحه بالکل ... شد و آن گرفتگی ضعیف شده بود لیکن مرض باد عارض گشت علاج
الرئیس در قانون چنین میگوید که در جمیع این علت ... جاری نباشد و اولی آنست
که بان ... نکنند و رتق غشائی اغلب آن بود که باز رسته شود و منع رستن آن بعد از شگافتن
فتق با دخال میل از سرب است و حفظ آن دائم ... میل را قوی تر کرد از تا ممکن بود ...
لایق ... سازند و نیز گفته اند که بعد از شکافتن فتیله را بشراب قابض و روغن زیت و ...
کم داخل کنند تا منع بهم رستن آن کند و مرهم این جراحت ... بیند
و دستور این شق ... جراحان ماهر ... داشته و اگر منفذ ظاهر شود و از آن ... متولد

علتی مر زنیرا است لهذا علاج آن نوشته شد تدارک آن باید کردن و در ضعف نیز نافع بود والله اعلم

باب شانزدهم از مقاله سیزدهم در بیان کردن ورم رحم و اسباب و علامات و معالجات آن

باید دانست که ورم رحم اغلب حار بود و سبب آن یا سقط بود یا ضربه یا کثرت مجامعت
یا عسرت ولادت یا تهور در قابله در ان حال یا احتباس طمث یا نفاس یا منی یا وصول
برد حالت مولود و مانع تحلیل [illegible] **علامات آن** تب لازم بود یا قشعریره در اکثر اوقات و گرانی
و وجع در زیر ناف محل ورم و ارتفاع آن از خارج پیدا باشد و گاه بود که بسبب مشارکت معده کرب و فواق
تشویش دهد و گاه بود که بسبب مشارکت دماغ صداع باشد بعضی سبات و سر درد کردن و چشم [illegible]
لهذا گاه بود که بسبب مجاورت و مزاحمت آن با مثانه بول و براز محتبس گردد و از اسباب
[illegible] زبان و عرق اطراف خالی نباشد و گاه بود که ادرار نتوانند کردن در وقوع مرض و گاه بود که
غشی و تشنج حادث گردد و هرگاه [illegible] شود این اعراض اشتداد پیدا کند و در وقوع اختلاط
و نضج اعراض کم گردد و [illegible] کاهش [illegible] و درد کم باشد فاما [illegible]
لاغر شود و ضعف غالب گردد و گاه بود که شکم بزرگ شود چنین شکم مستسقی و ورم هرگاه در جانب
پیش رحم باشد [illegible] درد در زیر ناف پدید آید و [illegible] رحم بسیار باشد و هرگاه ورم در
قفای رحم بود درد در [illegible] پدید آید و چنین در قعر رحم بود درد در زیر ناف باز دهد و بدحالی
مریض بر جانب [illegible] نتواند خفتن و در برخاستن و نشستن بدشواری تواند [illegible] چنانچه
مرارا گفته شده این اعراض [illegible] نباشد [illegible] و دلیل
آن بود که [illegible] رحم و حوالی آن و عضلات شکم مترهل باشند و ضعیف و علامات
بلغم ظاهر بود علاج [illegible] سزاوار است [illegible] معده [illegible]
[illegible] گفته شد و بخصوص چنان رعایت باید کردن که هرگاه ورم در رحم بود محللات بیشتر از داخل
فرج بکار دارد و هرگاه در جانب پیش رحم بود محللات بر زیر ناف بیشتر نهند و چنین در جانب پشت بود
در تحلیل با حقنه بیشتر کوشند و چنین در قعر رحم بود محللات [illegible] و حوالی آن بیشتر بکار دارند
و احتقان نیز بسیار کنند علاج این نوع صعب تر از جمله بود جهة صعوبت رسانیدن دوا بر آن و در تحلیل

اورام رحم

۳۵۰ ۱۴۷

اورام رحم خبازی پخته و لعاب حلبه [illegible] پخته [illegible] و دهن الخروع و خمیر [illegible] خشک و کندر [illegible]
و منع خواب و این علت [illegible] نافع است و هرگاه ورم رحم صلب [illegible] است [illegible]
قعر رحم را ادرارات [illegible] فایده دهد و صاحب [illegible] در ورم رحم [illegible] اکثر ورم رحم صلب می باشد و [illegible]
۳۴۳ آن یا ضربه است که واقع می شود بر رحم یا احتباس طمث یا نفاس است یا عسرت ولادت یا کثرت جماع
علامات هرگاه ورم از حرارت بود علامت [illegible] حرارت [illegible]
[illegible] وجع رأس و [illegible] و اختلاط عقل و [illegible] وجع [illegible]
[illegible]
طبیعت علاج سزاوار آن فصد باسلیق است [illegible]
[illegible] عناب ده عدد [illegible] خشک [illegible] قند ده درم در آب [illegible] نافع باشد
با این [illegible] پیاله آب بجوشانند تا نصف آب [illegible] سازند و ترانجبین و قند را در وی
انداخته [illegible] نافع باشد [illegible]
[illegible] و [illegible] نافع باشد [illegible]
[illegible] گرفته باب [illegible]
[illegible] نافع باشد والله اعلم **باب هفدهم از مقاله سیزدهم** در بیان کردن احوال
اختناق رحم و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست که این علتی است [illegible]
این با احتباس حیض بود و متعفن شدن آن و وصول بخار عفن آن بدماغ و دل و حجاب بسبب مشارکت
و جمع شدن منی [illegible] و سرد شدن و [illegible] بخاران
بدل و دماغ و حجاب چنانچه [illegible] رفت و این حالت اکثر زنان را [illegible]
[illegible] باشند [illegible] مجامعت باشند [illegible]
[illegible] احتباس طمث [illegible] از احتباس منی واقع شود [illegible]
[illegible] حجاب [illegible] نفس [illegible] باشد علامات هرگاه این علت [illegible]
شود [illegible] و خفقان و ضیق النفس

بدید آید و در قرب وقوع مرض باشد که چنان در خواب بیند که چیزی مثل حرکت مورچه با پای او در زیر
پوست از زیر پا تا زانو بطرف بالا بر می‌آید و در وقت حدوث علت رنگ متغیر گردد و در
چشم وی حرکات بی اراده ظاهر گردد و او از جنبیدن نتواند کرد و اگر ماده غلیظ باشد
خواب بر وی غالب باشد و شبیه بشود به سکتات لسان و کلان بود و در حالت مرض بعضی مانند که خواب
کرده باشد و باشد که نفس بلغم انداز و آگاه گردد و اگر محرق گردد در این نوع عطش غالب بود
و در حالت نوبت چشم وی اول سرخ باشد و از بینی در مدت خالی نباشد و در وقوع علت با عدم
حیض و زرد شدن پستان و با تیز ادرار بول به حملت و وقوع دفع منی دلالت کند بر طول
مرض از احتباس حیض و بعد استفراغ مرض بعضا حیض و جدا شدن رطوبت از رحم
در حالت علت و فایده یافتن از آن دلالت کند بر طول مرض سوء و فرق میان این
علت و صرع بدان کنند که اینجا زنان خاییدن و آواز کردن و بسیار لرزیدن و
کف بر لب آوردن نباشد و از حالت غشی خالی نباشد و گاه باشد که در آن اثنا بعضی سخنان
گوید و تشنج این علت بسیار رقیق بود و علاج سزاوار آنست که اگر سبب بسته شدن
حیض بود نخست ادرار حیض بدستوری که سبق بیان یافته باید کرد آنگاه در
تقویت دماغ و دل و حجاب بمقویات چنانچه طریق آنها اگر مذکور شده کنند و از تدابیر آن
که در صرع گفته شده آنچه مناسب باشد اختیار باید کرد و غذاهای سبک مناسب بود و اگر سبب
این علت احتباس منی بود استفراغ آن بوجه لایق مناسب بود تجربه شنوده‌ایم که شنوده ما
این علت عارض شد و قریب بهلاکت گشته بود جمعی ادرار نمودند و ... مرض او در ...
مبدل شد و اگر این نوع میسر نشود در تخفیف و تقلیل منی سعی باید کرد با استعمال تسهیل
و ریاضات و تقلیل غذا و آب و غذا کم کردن قابض رحم و فرج را با انگشتان در ب کم
و استنشاق آن و جنبانیدن اسافل او بعنف و خورانیدن بادنجان ... در عوض
محل عرق و غذاهای ... تریاق نافع بود در حالت مرض و مطلقا بویانیدن جندبیدستر و بر رحم
طلا کردن و از دواهای اکثر آن استعمال کردن اند که مفید بود و بعضی بویهای بد ...
کنند چون شیر و برزد نافع باشد و بویهای خوش مضر باشد و از زنان را تا تقدم باید بست ...

و درابتدا

۱۴۷ الحمد لله

و در ابتدا آب گرم نهار خوردن و نیک جزو را کوفته مالیدن و جزو آتش بر روی ران نهادن و ساقها
اند که از بحرها معتدل از بیک نیندفد بروغن حب الغار چرب کرده بفرج رسانیده مفید بود و تدابیری که در صرع گفته
جهت صبی مفید بود و قی کردن و سوار شدن و مشغول طبع بچیزهای فرح انگیز مفید بود والله اعلم باب ... دوم

از مقاله سیزدهم در بیان کم خونی شیر و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست که
کمی شیر یا کمی خون است در بدن یا بواسطه مرض سابق یا غلبه استفراغ یا نزف یا افراط حیض یا کمی یا
غذا و یا بسبب آنچه جوهر خون به پستانها نیاید بواسطه غلبه بر آن خلطهای کم گرمی آن
کیفیت نالایق را در بدن و یا بسبب قصور مزاج پستان است که بواسطه یبس خشک و غلیظ سازد
و یا بواسطه رطوبت آبناک گرداند و قبول نضج و استحاله لبن از آن نبرد و گاه باشد که از جهت
غلبه خون از سطح و شیر یا خفقان آن مجرا اندام چنانچه بسیار افتد که بسبب لاغری غذای خون باشد علامات
آنچه بسبب کمی ماده شیر بود تقدم اسباب آن و دلایل آن باشد و آنچه بسبب آن بدی جوهر خون بود علامات
غلبه آن خلط و سوء المزاجات بدن و دلایل بران بود لان شیر صفراوی زرد و رقیق و طرار و در طعم تلخ و
حدت بود و شیر بلغمی سفید باشد که بکبودی مایل است و آبناک و شور طعم یا ترش طعم باشد و در قوام رقیق و
باشد ... و شیر سوداوی غلیظ و تیره و کم بود و گاه بود که از جهت غلیظی آن رشته بیرون آید و شیر ...
که در لون و قوام معتدل باشد و طعم و لطافت آن خوش بود چنانچه دستور شیر حیوانات شده است
و آنچه بسبب قصور مزاج پستانها است لاغری و سختی گوشت پستان و دلایل یبوست و حرارت مزاج وی
بود و رخاوت و بزرگی و ظهور کبودی عروق آن علامت آن باشد و دال بود علاج سزاوار آنست که تدبیر آن
حال بعینه تدبیر و دفع لاغری مفرط است و دستور اصلاح هر سببی از این اسباب را گاه متعقب بیان کرده
و اختیار تمام در حصول این مقصود بر غذا باید و آنچه از اغذیه در این باب نافع و مجرب است شیر آنکه
گوسفند و گاو است و نانهای گندم مع باقلا و ارز بنهادن که در قالی او سیر کم باشد و نرگس نیز باشد
و حبوبات و شیر و شیر برنج و مغزهای حیوانات و پستان حیوانات بسیار شیر که قبلا از وی دوشیده‌اند
و برنج کم باشند و کاهو و قند و نبات و دوغ شیرین و گوشت‌های تازه و روغن گاو و گوشت مرغ فربه
و بره فربه و قند تازه کم ترش و خربزه و تخم تربا و قلاده تر و اسفناج و حبوبات با قروط و آش جو و گوشت
فربه و شراب شیرین و انگور شیرین بعد از طعام و انجیر تر و هندوانه شیرین قبل از طعام و نار و سیب و بالجمله

هم گفته اند ریا کم حیض نبود و مصطفی از اول کرسته با نیز ریا کم میگردانند و اصلاح میکند و هرچه با آنها مضرت باشد نیز مضرت
دارد مثل هر غذا که از این اغذیه و غیره مناسب هر مزاجی برای طبیعت متعلق بود و آنچه بحقیقت مزاج خود عالم بود هم مراعات توانند
کرد و تقدیر این اغذیه جهت هر مزاجی باد و بلغم جابر جمله بنه لازم و واجب للطبایع اعلم **باب سیزدهم از مقاله**
سیزدهم در بیان بسته شدن و پستان و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست که اینجا ترتیب اکثر مزاج بلغم روغن
بنفشه طلا باید کردن و هم روغن بنفشه با سیر تره و ساق فرفخ و روغن نیلوفر با مالیدن و ضماد کردن و گاهی سرکه و روغن
گل با اسفنجه طلا کنند و اینجا کسب سردی مزاج بلغم موم روغن قسط با روغن سوسن طلا کنند نافع باشند و ضماد از جمله
کوفته در روغن گل و سرکه نیز نافع بود و اگر زنخ را بپزند و با موم روغن ضماد کنند مفید بود و خراطین را کوفته طلی کردن
نیز نافع بود و اگر جو و کرنب و حلبه و تخم کتان پخته ضماد تمام مفید بود و در جمله از خوردن چیزها که مقوی آن مزاج بود پرهیز
باید کردن و پرهیز باید چون در سرکه حل کنند طلی کنند سود ولعو و باشد ترشی که منفعت کند و رستنی باید پخت تا جمع شود
و از آبها مغز آن و اگر و باقلی باید و خاکش در روغن گل بران جمع کنند و ضماد کنند نافع باشند و اگر و نخود و اگر و باقلی و تا
تخم کرم کوفته ضماد کنند نافع باشد و ضماد را هر روز دو نوبت تازه باید کردن تا زود تر تحلیل کند و آب نباتی که
با هر خلط لایق بود و آن بران ترکیه نکمید کنند نیز نافع باشد والله اعلم **باب سیزدهم از مقاله سیزدهم** در بیان کوفتن
کوفت کرفتن پستان و از ضربه و اشیاء آن خارش کند و اسباب و علامات و معالجات آن برکه ماش و مویز منقی یا بپزند
با آب برکه و سرو ساخته ضماد کنند نافع باشند اما در پستان مبلغ انجا که ورم حار بود نکمید کردن باب گرم و سرکه مویز
نافع آید و تضمید از آرد باقلی و روغن گل مفید باشد و اگر عنب الثعلب را کوفته بر روغن گل امیخته ضماد کنند نیز فایده بخشند
و چون از سه روز گذرد و اغذیه که در منجمد شدن شیر گفته شده بنهند نافع باشد و در اواخر تخم کتان کوفته با سرکه ضماد
کنند سود مند بود و اگر چغندر و خطمی و سبوس در مورد و دوده زعفران را سحق و زرده تخم مرغ بسرشند و طلی کنند عظیم
النفع است و گفته اند در جمله اوقات اگر از زیر آب سرد مالند فایده دهد و اگر ورم بارد باشد تخم کرفس کوفته
و بادیان کوفته جمع با و افراد افراد با آب بادیان یا بابونه سرشته ضماد کنند نافع باشد و اغذیه حارّه که در منجمد
شدن شیر از زردی گفته شده هم مفید بود و اگر خواهند بنفشه را با روغن گل و زهره گاو سرشته طلی کنند نافع است
و در دو سرکه و بلک برود و مازو کوفته ضماد کنند نکو بود و اگر برگ سداب یا برگ و خوخ را کوفته ضماد کنند عاجل
النفع است و چون ورم دمل شود تخم کتان و کندر و دو روغن سوسن و نبک سفود و دیل کبوتر و نطل در اواخر در ابتدا حجموا کوفته
روغن گل و مغز ساق گاو و غیره در سفح سرشته ضماد کنند عظیم فایده است و اذوقه مذکوره را در ریا خورند و در پستان
واقع شود از اورام و سود المله مسنور است علاج کنند و الاورام باصلاح نباید بکرند عوض و تسلیم (از هر کدام)

ریش

ریش می‌جوشیده ترسیم و ساق تا هم جلوه دهد سرمه آب فایق کنند و بسته ترکیز اطیه بدین سرم زرد
بنصف آن برنا بانند و بهالند و بقوام آورند و بر سر زبران قرص طلی کنند مفید آید باذن الله تعالی و اگر در پستان سخت جراحت
بلغ پستان کرده کهوه و زرد کند فصد کنند و تعدیل و تلطیف غذا نمایند و صندل و اقاقیا و فوفل و اشباه
آنها طلی کنند نافع آید و تاخیر نکنند تا مخرب پستان نشود و اگر در پستان سلعه حارث کهوه و برگ خوخ و برگ
سداب را کوفته ضماد کنند نافع بود و اگر خواهند در او باید مرغ پستان بزرگ شود بگیرند عفص و بلاو
بجوشانند و آب آنرا طلی نمایند و گفته اند که اگر سفال تنک جرب را سحق با آب طلی کنند نیز نافع باشد
و بر بسته داشتن آن و ابدا منفعت بسیار بخشد و گفته اند اورا رحیق و منی بسیار از گوجه ات اردوا
اعلم **باب سیزدهم از مقاله سیزدهم** در بیان کهون احوال و دلایل آبستنی و حصول آن و اسباب و علامات
و معالجات آن و آن چنان بود که از انزال مرد و زن در ابتدا ایام اتفاق افتد بحسن تمام و زن
از آن حالت و لذت سستی حکم بر بدن آید و لقبه تحشی در اطراف خود دریابد و مرد چون برخیزد در
قضیب خود و حمله منی خود پیچ النم کر منی بدون منی و تر بالین نباید و زن بعد فراق هر چند سعی کند از
منی هیچ باز نگهد و بعد از آن فم رحم بهم آید و بالا رود و زن را از دو مباشرت کمتر شود
و در حالت مجامعت اندک غی دریابد و از رحم بناف باز دهد و منی مرد بر زودی تمام باز کهود و حمله از قاعده
بیشتر خشک و شکر کهود و نبض قوی تر شود و همچنین حرارت منی مرا است حمام رفته باشد و حیض
منقطع شود و این اغلب بود و با اندک بدید آید و دید تر از حمل نخست و این کم باشد مگر کسی را که گرانی لام
و ممتلی البدن باشند و غثیان و کرب و تاریکی چشم و دوار و کسل و خفقان و آرزوهای
بد پیدا شود و حمل با اگر از آنها بعد یکماه با هشت روز یا چهار روز با دو ماه و قریب این ایام در شد
چهره تیره شود و سر پستان سیاه شود و بعضی داغها بر روی ظاهر کهود و طبقه ملتحمه چشم بلغز سفیدی
چشم زردی مایل کهود یا بکبودی و شکم بزرگ کهود و بعد از آنها رماه اگر اعراض عجب بخبان و تاریکی
چشم و دوار سبکی یابد و حرکت بچه در درون محسوس کهود و اگر در ابتدا اشتباه افتد
که علوق حاصل باشد تحقیق بهمان طریق که جهت عقم گفته شده باید کهون و شیخ الرئیس گوید

بر بچه رسد [illegible] رنا که در وقت نفوذ بعضی اب کرده او قیه غسل باران با اب سرد حل کرده بخورانند و اگر بعد از خوردن
آن [illegible] درد [illegible] ف حوض و [illegible] بندها [illegible] و الده و نیز گفته اند که اول آبستنی در اول برقت مایل
باشد و در وسط فارغ و نگهبان [illegible] نماید و در آخر بحرکت مایل شود وگاه باشد که [illegible] صاف [illegible]
بود و بر سران بجول [illegible] آبستنی بود و در میان او بجول حباب [illegible] بالا رود
و نیز گفته اند که زرد اوند را اب [illegible] و بعسل [illegible] و در نهار زن از ابستنی بخورد برداردو تا نماز
[illegible] بخورد و اگر دران ابستن طعم دهان خود را شیرین باید که آن شود که جنین پسر است و اگر
طعم دهان را تلخ باید که آن افتد که دختر است و اگر هیچ تغیر در طعم دهان عارض نشد حامله نباشد والله
اعلم باب [illegible] از مقاله دوم در بیان [illegible] احوال حوامل و تدابیر و منع حامله و ساقط شدن آن و اسباب
و علامات و معالجات آن باید دانست که [illegible] را مادام که سقوط بود [illegible] و قبل از چهار ماه
در منع آن باید کوشید با آنکه بد میرشود و مفرط بود تا برانکه طبیعت مواد [illegible] سعده [illegible]
کند و آن [illegible] واجب الدفع است منع آن موجب امراض سوداوی [illegible] گردد و هرگاه مورث ضعف و زور [illegible]
بسیار شود و از چهار ماه گذشته باشد [illegible] و لون آن لازم بود [illegible] که در بحث امراض
معده مذکور شده بهمان طریق علاج [illegible] بدانست و آنجا که خفقان رنج [illegible] آب [illegible]
منت معتدل فایده دهد و اگر زیاده [illegible] احتیاج بعلاج افتد از آنچه در [illegible] سابق است اختیار باید کرد
و آنجا که [illegible] ورده و سعده کرده و ایذا میکرده باشد معجون کمونی و سفوف سقوی و اشباه آن بر بالای
طعام بخورند و اگر [illegible] یک کف [illegible] را [illegible] نمایند نفع عظیم بخشد و مجرب است و اگر درد
[illegible] و پاها در [illegible] ظاهر شود روغن [illegible] او را [illegible] طلی کنند مناسب بود و همچنین [illegible]
طلا کنند و سرکه طلا کردن و [illegible] برگ [illegible] طلا کردن نافع بود و [illegible] باب [illegible]
و [illegible] باب [illegible] بسی مفید اید و آنجا که خارش و سوزش [illegible] در جا [illegible]
[illegible] کرده و لعاب تخم [illegible] طلی کنند نافع اید و اگر اب [illegible] و [illegible]
[illegible] در آن موضع نهند بسی نافع بود و آنجا که عضلات [illegible] و شانه و [illegible] و [illegible] از [illegible]
حمل [illegible] شود و [illegible] بدید اید در آن موضع روغن [illegible] طلا کردن و [illegible] نمودن نافع
بود و اگر [illegible] بزد [illegible] نازک [illegible] بزنند و [illegible] گفته اند

که اگر این

که اگر این علامات در حامله پدید اید علامت [illegible] است و آنجا که [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] سرکه [illegible] نافع بود و [illegible] طلا کردن [illegible] مفید بود و اگر [illegible] نباید [illegible]
[illegible] افراط حیض گفته شده باید بکار داشتن و اگر حامله را بجهت خلط فاسدی که سبب مرض شده
باشد یا مرض که احتیاج بفصد یا مسهل [illegible] باشد البته قبل از چهار ماه و بعد از هفت ماه تجویز نکنند که خطر
عظیم است بچه را و بعوض فصد حجامت [illegible] و [illegible] مناسب بود و بعوض مسهل [illegible]
که [illegible] مشهود است و امثال آن و اگر ولادت بدیر کشد و صعوبت [illegible] پدید آید او را [illegible]
در طبیخ [illegible] و [illegible] و [illegible] باید نشاندن و درین طبیخ با روغن [illegible] با [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و کمرگاه و [illegible] ران او مالیدن و بعد از آن فرمودن تا چند کام بر [illegible]
پس بر [illegible] و بسیار [illegible] و [illegible] بپوشند [illegible] را باید که چند [illegible] کنند و بعد از آن قابله بعض
و از لعاب تخم کتان با روغن بادام یا [illegible] با روغن [illegible] پوسته [illegible]
[illegible] نافع بود و در حال ولادت [illegible] تا [illegible] را بیرون [illegible] و بر [illegible]
سایل [illegible] بعورات [illegible] کار [illegible] متعلق است و تجارب [illegible] درین باب بسیار است و
نیکو [illegible] و درین [illegible] مناسب نبود ولکن آنچه منفعت او درین باب [illegible] انحصار
دریافت [illegible] است در طبیخ [illegible] و [illegible] چند زن را [illegible] تا [illegible]
[illegible] را با نصف آن زعفران [illegible] در طبیخ [illegible] و بر [illegible] شدن [illegible]
اگر [illegible] چند [illegible] از هر کدام [illegible] و از [illegible] و [illegible] از هر کدام [illegible] و بعسل
سرشته بخورانند و [illegible] آب گرم [illegible] عسل آب گرم [illegible] شراب کهنه [illegible] و بعد از آن [illegible]
[illegible] مفید بود [illegible] در [illegible] و سنگ [illegible] و [illegible] و [illegible] سر [illegible] از [illegible]
حامله باشد [illegible] و گفته اند که سنگ مقناطیس در دست [illegible] در
ران [illegible] فایده عظیم دهد و [illegible] در دست [illegible] و [illegible] تجربه [illegible] است [illegible]
[illegible] را [illegible] سی [illegible] کنند در [illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] وضع حمل شده و [illegible] را در [illegible] و [illegible] و وضع حمل شود [illegible]

بیرون ... زیراکه در ... بخور ... و گفته اند طریق احتیاط نکو در این باب آنست که چون
ابتدای آثار وضع حمل ... فی الحال بجای باید رفتن و در جای تخت بسیار کنند و از ادویان
والعب بسیار بکار برند و آب گرم بسیار ریزند و اشتهای خود را گرم و نرم نگاه دارند و در محلی که وضع
اشتغال کنند اول خود را از ... و بر از قالی سازند و اگر در طبیعت قبض بود یا بود شوربای چرب
و گرم زود خورند و از آب سرد و مطلق سردیها و ترشیها و از آن جای حذر کنند و برود حیز نمایند
و تا ممکن بود فریاد نکنند و باقی اعمال که سبقت ... مشغول نمایند و ملال که او را از روز ...
و میل آمدن فرزند نباشد او را تکلیف زور کردن نکنند و اگر عسرت از جهت خوف اوست که خود را
بهم می ورد او را بحیل از آن خوف بیرون آورند و اگر عسرت بجهت میل بچه بود بطریقی ... لایق قابله
از آن بحیل هموار سازد و اگر بعضی اعضا بر وجه لایق بیرون آمده باشد از آنجا قابله با احتیاط باز پس برد
اگر آمده والا بپشت باز خوابانند و باهستگی پایهای او را گشاده و داشته بالا برد چنانکه سرین او بسیار
از جای بر داشته شود و آنگاه بجنبانند تا بچه بجای باز پس رود و باز او را بنشانند ... که زده
تا بچه بسر فرود آید و قابله آن احوال را بدست دریابد و اگر بچه بهر دو پای هموار آمد منع نباید کرد چون که
کوفت منع و با خطرتر باشد فاما اگر یک پای یا یک دست بچه بیرون آید منع لازم بود بهترین اوضاع
آن بود که بچه بسر فرو رود و قبل از سر چیزی دیگر ظاهر نشود و روی بچه بجانب پشت مادر باشد و بسیار
باشد که سبب تعسر ولادت سطبری مشیمه باشد و آن ... آنست که بر رحم ... و چنانی منکوس میشود
جهت حفظ آن و گفته اند در این هنگام چاره نماند مگر دستکاری و آن چنان بود که قابله با انگشتان
دست چپ از آن کشیده نگاه دارد و بدست راست جایی از آن پاره سازد و چون درد و آثار زادن
از چهار روز بگذرد و بچه بیرون نیاید بباید دانستن که بچه مرده است تدبیر اخراج آن باید کردن که
بچه را گذاشتن موجب هلاک مادر شود و بجهت تعفن پذیرفتن آن و وصول بخار ردیه آن بدل و دماغ ...
و چون اعضای آن ظاهر شود و دست قابله بدان رسد قطعه قطعه کرده از آن بحیل تمام بیرون آورد اما
بشرط آنکه از آن فعل ... نرسد و الا ... رحم کنند چنانکه گفته شد و قوت حامله را با مراق
چرب ... بر قوه نگاه دارند و بویها و بخورها که در تسهیل گفته شده بکار دارند و اگر ... در لعاب
حلبه و تخم ... سفید ... و اگر ... قوی از کاغذ کهنه و ... بالطبیخ آن ... تا بچه ... دارد

وشیاف

وشیافی که از بخور مریم ... ساخته باشند در رحم کنند نافع آید و ... اشنان فارسی که در
در طبیخ حلبه و ... آن دهند فایده نیکو دهد ... چند ... و ... انها نیز نافع باشد
و فرزجه که از خربق و ... و زراوند مدحرج ... شحم حنظل ... و زهره گاو در ...
باشند بغایت نافع بود و ... و ناف ... فایده بخشد و از شحم حنظل و قسط ... سداب
را زهره گاو ... عظیم فایده دهد و ... که از اعودات ... گویند و ... آید
باید که از ابتدا دست نگاه دارند و نگذارند که باز پس رود که از آن خفقان و ... رحم هلاک
پدید آید و از ... بیرون نشاید آوردن که از آن انقلاب رحم بود و ... نزدیک ...
بچه ... بود ... گرفتن و آب ... خاکستر خوردن ... در این باب نافع بود و اگر
... صاحب علت را ... بستن ... بران بسته گذاشتن و از ... مذکوره ...
... نافع بود ... از ولادت در نفاس که خون ... ولادت ...
... ضعف ... حاجت ... و از آن ... علاج آنها از
... افراط طمث و حیض و احتباس آن گفته شده لیکن در منع افراط ...
... باشد ... از جمله ... رفع احتباس ... بزرگ ...
... بسیار فایده بخشد ... نفاس ... بیست و پنج روز ... تا چهل روز و نفاس ...
... پنج روز ... تا چهل روز ... باشد ... و آن از علاج مستغنی بود
والله اعلم و احکم

باب ... در بیان ... احوال اسقاط حمل و اسباب

و علامات و معالجات آن بباید دانست که اگر حامله را علامات ... باشد که بچه او قبل از وقت بیفتد
تدبیر رفع آن علامات و منع آن حالت چنان باید اندیشیدن که نخست اسباب ... را باز جویند
و در ازالت آن سعی نمایند آنگاه در ... حمل تقویت اعضا تخفیف رحم و دماغ و دل ...
کنند و در ... حمل از ... بجملت مسقطات ... اسباب اسقاط ... رحم
بود که مانع ... قرار گرفتن رحم چنانکه ... حرکت ...
آن ... نفوذ ... از جهت ...
... در دهن رحم ... متصل ... از ... اسقاط ...

افتادن این رطوبت بسیار بر آن عروق بغایت ضعیف باشد و در جانب زیرکی دیگر ادنی جنین حفظ آن نخواهد
بجهت ثقل و امداد آن رطوبات اند که بعد از خارج ساقط شود و یا بسبب سوء المزاج در رحم که
یابس بود که با احراق یا اجفاف جنین را یا لین و غذا یا فاتق بنکو واقع نشود و طبیعت رحم حفظ آن
نکند و یا بسبب غایت نحافت حامله و کثرت احتیاج بدن او بجهت صرف غذا در تغذیه بدن و در این
سبب جنین ضعیف گردد و طبیعت در مقام دفع آن گردد بجهت کراهت آن و یا بسبب سعت فم
رحم باشد که در او جنین را نگاه نتوانند داشتن و جزو برد حار جب را از آن منع میشود اند
بودن و فالج و تشنج اعصاب بدن باشد و تدبیر رفع اغلب این اسباب همانست که در مبحث عقر گفته
شد و فالج را گفته اند که علاج متعذر است بلکه متعذر و بتحقیق این علاج اسقاط همان علاج
دشوار مید بر فاتی تمام و عقر است هرگاه این حالات بر طرف شود و اعضای رئیسه قوه باشد مادام که امر
دیگر بجهت مضرات جمع نشود و اسقاط واقع نشود و اموری که بجهت مضرات و سبب تلف شدن
جنین است متغلب و غیر متغلب اسقاط ضرر است و سقطه و کثرت جماع و مسهل و فصد بعد از هفت ماه
و قبل از چهار ماه و هیجان قی و دویدن با اضطراب و خوف عظیم و غم مفرط و غضب قوی و بار گران
برداشتن و چیزها بقعر رحم فرستادن و دواها نهادن و سرمای مفرط و گرمای مفرط و ارزوی
چیزها بغایت و نایافتن آن و غلبه مکث در حمام و در سیانی ابهای نرم کند و مرض اسهال و
بسیار خوردن چیزهای لعاب ناک و استلای بدن و برنا معده و خوردن سموم ضعیف داروی سمیه
و بسیاری اصفهان و ادرار و وجع و عطش مفرط و تب تیز و درد و صعب مرضهای قوی عام و یا مخصوص
برحم و جمله زنان حامله را از چنین حالات محتنب باید بودن و این مراعات واجب حفظ صحت است
اما علامات سقوط بچه آنست که پستانها بزرجم شود و بسیلان گیرد و خونها بی از رحم بی محل ظاهر
گردد و درد از کمر و اطراف و زهار پدید آید و آنجا که دو بچه باشد و یکی را آفت رسیده باشد
و دفع میشود پستان جانب مخالف بحال خود بماند و آنجا که بچه مرده باشد در درون و طبیعت
جهت نفرت از آن خواهد که آنرا دفع کند شکم سخت گران شود و هرگاه حامله از این پهلو بدان
برگردد بیفتادگی سنگی در درون او بهر طرف سر فرو افتد و بعد از آنکه گرم باشد سرد
گردد و بر زهار ... و در [illegible] و در تسهیل کفیه زرد و بدبوی سیلان کند و ملحمه
علبه و بهند سفید افتد و افتتاح قوی از کاغذ کهنه و بغلا از رهای گوشش بیش بعد از آنکه رفع

میشوده

مینموده اند سفید شوند و اگر دلالت کند بر ضعف جنین منذر بود بسقوط که بیرون حامله است و آمدن حیض با وقا بود
و حرکت ناکردن جنین چهار ماه و یا اندک حرکت کردن بعد از شش ماه بود و ظهور رطوبات بسیار از فرج
و لجوت بار گرم و امراض علل در بیان کردن تدبیر منع نمودن از آبستنی و اسباب
و علامات و معالجات آن باید دانست که گاهی مصلحت بزرگ در آن باشد که بر آفات حامله و غیر ذلک
آنست که نگذارند که منی در رحم در آید و اگر اتفاق افتد بیرون کرده شود که لامنع در احوال منی بجنبد و جوانه
بودن یکی آنکه در حالت انزال مرد با زن خود را بالا کشند تا فعله بقعر رحم نرسد و دیگر آنکه منع از انزال کنند
چنانچه بعضی میکنند سیم آنکه قبل از دخول زن چیزها که سد مسلک رحم کند و دفع کرده منی باشد در فرج نهند
مثل حب با شاف که از کرنب و شحم الحنظل و برگ ارجشان و فاقد السبیل و خبث الحدید و از انکس و قطران
و زهره گاو و پرده درون لب و موکه از شش حیوانات و حیض و درخت ... و سرکه ... شود با و سعد
تجمیع با بعضی سازند که بیرون کردن منی از رحم بجهد و جهد کرده انکه بعد از انزال بی الحال صد آشوبد
بر زور تمام بر خیزد و عطسه و بحح چند و صیحه چند قی کنند و هفت قدم با نه قدم بعضی بر جهد آنکه دواها
که ابتدا بکار برند در فرج رحم نهند مثل حنظل و نبات و نمک طعام و اشباه اینها از آنچه برداشتن
آن مدر حیض باشد و بعضی از اجزای حب غاز و رای این خاصیت واقع است سیم آنکه بر پای نشینند
و ناف خود را با انگشت شکت ... دهد و بمالد و چیزها بر طرف بعد در زیر خود بخور کند از آنچه در دریت
تولید کفته و چیزها مزلق میخورد و آنجا که بدنها اخراج نباید و علوق حاصل شود چاره نباشد جز آنکه
میلی با چوبی سخت چنین مید زنا شده بتخفیف از نخ حبا زنا قدری در رحم فرو شده و بگیر آنرا در رحم
بسته دارد تا بالا زود و بیرون آید و زور نهاز آن بگذارد و مبالغه و تعجیل در دفع آن و بیشتر فرو
ستان میل هره نکند و بار دارد آب زده و بگذارد هفته بر رحم نبیخ گذارند تا حیض اندک اندک کرد
و بانستگی تمام بخت بیده پاک شود و چیزها از بیخ حلت بهترینست و اگر باد و به خوردن و نهادن هم
کاهی اسقاط کند و در آنان گاف فم رحم باید که از سر حفظ کنند و قطعی جزهای قابض و ...
و آب سرد و بهند و آنه و شیشه و چیزهای بار ...
را بلعابها و روغنها نرم ...
و دنبه با روغن بادام و اشباه آن ...
و ملاحظه فایده دهد و زن را ایند ...

که بران محتاج باشند و جهت دفع تشنگی و آب خوردن آب فواده را و در لبستان دوغ گاوی شیرین علاج سکون
و درد ایشان آرام که هفت روز جدا از ادویه طبیب شد نافع بود و خربزه هم بجای آب نیکو بود
در خلای معده از طعام و در عدم خلق بدن و ناشتا خربزه و دوغ شیرین تازه هم موافق بود و جلاب هم
بسیار مناسب باشد و کشک و دانستن نفاس بعرق خایند و کرانکبین و اشباه اینها و رودا
آشکار و هره اگر این رعایت بخلاف این اعمال حرارت نمایند هم وقوع امراض رحمی دیگر بود چنانچه
بر عالم احوال بدیشه مخفی نیست و هر گاه که بیمار متحیر باز آمدند دستور معمار عمل باید نمودن و از [illegible]

در بیان کردن امراض ظهر و خاصره یعنی پشت و تهیگاه و مفاصل
و پاها و اسباب و علامات و معالجات اینها و این مقاله مشتمل است بر هشت باب

در بیان کردن احوال درد پشت و تهیگاه و اسباب و علامات و معالجات آن اما باید دانست که سبب درد پشت
یا سوء المزاج بارد ساذج است یا مادی بود غلیظ و رجوع الفقرات از داخل یا خارج و یا بادی غلیظ و در آن
حدود و این قسم بیشتر افتد و اکثر آن نفخ مراق یا باد بواسیر بود و یا امتلای عروق بود و در رگهای زرد
که بر پشت کشیده است در طول و یا رنج و مانند که بسیار بود از زور رکوب و یا از غیره حرکت و یا از کثرت
جماعت و یا مرض اعضای مجاور بود چنانچه در اعراض اینها گفته شده و این قسم خارج مبحث فصل است
سبب درد تهیگاه و در اغلب اوقات یا بادی غلیظ بود یا بلغم خام در آن حدود و علامت
انجا که سبب سوء المزاج سرد خام است بود سردی محل و عدم گرانی و یافتن برودت در قطن و از ادویه های
گرم بالفعل بالاثر و راحت شدن در زمان سکون و بیشتر درد تب و در برودت هوا و ران و دلالت
کند تبدیل مزاج باید که بمداومت دلیس کرد و مثل اینجون فرقانی که این تراکیب در قرابادین این
کتاب خواهد معلوم شد و اشباه اینها از مقویات و معدلات و بغذاهای گرمی فرنی
و مالیدن روغن است و روغن زنجبیل و امثال آن گرم کند و نیز حب ۱۰ با آتش و انشتن نافع بود
و اگر سبب بلغم غلیظ بود و گرانی محل و ظهور قوت وجع با انقباض و اندک اندک و دشواری رجوع
[illegible] و برودت محل و لون اغلب آن در قطن یعنی در محل جمع گاهی نشست گاه
[illegible] و در زمان سکون بیشتر زرد و درد و در زمان برودت هوا بیشتر
[illegible] مفید افتد و اگر فتیله [illegible] این علت بود [illegible] روغن [illegible]
[illegible] است [illegible]

مسهل

مسهل قوی دهند تا مادهٔ غلیظ اخراج یابد و اگر چه از بالا و در هر دو قسم نافع آید و اگر سبب باد غلیظ باشد علامت
آن ضعف جمیع وجع و احساس حرکت آن در آن حوالی گاه گاهی و دغدغه کردن و گاهی تسکین یافتن
و با رغو دکون و ظهور تمدد قوی در اول حرکت و کم شدن در آخر حرکت است علاج غذاهای بادشکن
باید خوردن و ضمادها و کمادهای بادشکن بکار دارند و روغن زیره و روغن مذکور باید مالیدن و دواهای
مقوی بخورند دفع ذلک باد بواسیر را بدستوری که بیان شده تحلیل دهد و اگر از نفخ مراق است
بعضی از تدابیر که در مالیخولیای مراقی مذکور است اصلاح نمایند و انجا که سبب امتلای عروق پشت
بود علامت آن بود وجع بر طول پشت است بباید دیدن که اگر سبب آن امتلاء بار ایستادن
حیض یا نفاس یا حبس خون باشد استفراغ آنها باید کردن و اگر بر تدبیر احتیاج افتد
فصد باسلیق باید کردن و تعدیل غذا نمودن نیز مفید بود و آن عرق را بر طول دو طرف مهره
پشت بانگشت بمالند و بعده تدهین کنند بروغن محلب چون روغن مصطکی و مسکن چون روغن گل
و باشد که از بسیاری خوردن ثقل معده واقع شود علاج درین قسم هیچ دوا بهتر از قی کردن
نیست و بعد از قی بمقویات معده کوشند چون گلقند و سفوف مقوی و ریس و امثال اینها نافع
آید و حرکت بسیار با استنجا و سواری نیز نافع و سودمند بود و اگر سبب آن تعب بود و تعدم
اسباب آن چنانچه گفته شد بیان کرده علاج آن تسکین دلدن است بمالک معتدل و
استراحت و ترطیب غذا و خوردن غذاهای مناسب که در اعیا گفته شده و تنوخ و دهان خوش
نیز مفید است و از جماع و محللات قوی و تعبها اجتناب باید نمودن تجربه شیخ بود جوالیقی را در گاه
کوبیه قطن بمقدار کف دست در دم کی سیکرد و در میان دو شانه نیز همین مقدار زمخی ورم میکرد
و باقی پشت سوخت بود و در دم گاه چنان بود که حرکت توانستی کردن و [illegible]
و داشتن و انواع تدابیر اومی فرا میکرد و محللات می مالید فایده چندان نمیکرد و روغن شد [illegible]
در آن زمان بسر وقت وی چون رسیده و حال او را مشاهده کردم و گفتم که این [illegible]
مسکن و فرمیع تا محل درد را [illegible] ساخته اند و اول بر محلی که در آن بیشتر درد [illegible]
[illegible]
[illegible]

شده که بعد از ساعتی آن موضع و دیگر بمقدار نصف سیر پس ازان با روغن گاو چرب کرده و که انگشت رو ز
دیگر ازان زخمها زرد آب اندک ترشح کرده پنبه کهنه بران بسته و انگشتان هم در هر روز بهمان
روغن چرب کرده در یکهفته درد و ورم و تمام اعراض ان تسکین یافته و بعد ازان حب بالا این را نیز
بهمان نوع علاج نموده چنانچه در مدت بیست روز صحت کامل حاصل شده والله اعلم

در بیان کردن احوال میل کردن مهره پشت بهر جانب و اسباب و علامات

و معالجات آن باید دانست که آنچه مهره پشت بیک جانب بیرون آید آنرا حدب خوانند و اگر
درون رود آنرا قعس نامند و آنچه بیک پهلو میل کند آنرا التوا نامند و سبب آن بیشتر رطوبات لزجه
بود که در رباطهای فقرات حادث گردد یا بادی و رطوبات غلیظ در آن موضع گرد آید
که آنرا ریاح افرسه گویند و باشد که باشد که از زور و اخلاط در صفاق جدید پدید آید و
علیه را از محل خود بجنباند و باشد که ضربه یا سقطه سبب آن شود و این مرض کودکانرا بسیار افتد
بجهة غلبه تولید مادهای خام و غلیظ و لزج در بدن ایشان بجهة کثرت امتلا و بواسطه نرمی و رخاوت رباط
فقرات ایشان و حکیم بقراط گفته است که هرگاه حدب و نفس [illegible] را با سرفه مزمن را قبل از بلوغ
این مرض عارض از سقط و ضربه واقع شود هلاک بود بواسطه انفعال مواد آن مرض سابق و
حادث شدن خراج بزرگ و بزرگتر ازان مولود علاج بر آن دشوار است که اگر سبب رطوبت
لزج او بلغم بود در علاج فالج و رعشه گفته شده اختیار باید کردن بر حسب واجب مکانی از زیره
و ریگ مفید بود و اگر سبب بلغم غلیظ تشنج کننده باشد بنوعی که در تشنج بلغمی گفته شده عمل
نمایند نافع آید و اگر سبب باد غلیظ بود علاج این علاج کرده از است و بالجمله در تمامی
اقسام استفراغ و تحلیل خلط و باد که سبب آن علت است باید کردن چنانچه مرارا از طرق
حرب معلوم شده و بعده تعدیل مزاج نمودن و بدست مجبر و استاد آن مهره را بجای باز
جبر دهند مفید افتد و اگر ضرورت افتد [illegible] است آنچه مناسب باشد مرهم و ادرینه و اورا

در بیان کردن وجع الورک

وعرق

وعرق النسا و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست که فرق میان این دو مرض آنست
که وجع الورک همین درد سرین باشد و بر ران فرود نیاید مگر اندکی و وجع عرق النسا در درازی
آن رگ کشیده باشد و بنابرین بنام آن رگ که محل است موسوم بود و عوام این مرض را رگ و
قرین گویند و سبب هر دو مادۀ فضلیه بود که در آن موضع ریزد و باشد لیکن مادۀ وجع الورک در مفصل و عرق
وعرق بود و مادۀ عرق النسا در مفصل و در عرق بود و در رودن تر یا پهن که کشیده است و بانیه را نیز
محیط شده و فرود آمده و هر چند کهنه گردد ماده ان فرود تر آید و باشد که بانگشت و انگشتان پای
هم رسد و گاه بود که مادۀ ان نیز در رودن تر مرکز باشد یا اندر در مفصل هم باشد و بدینجا اشتغال کرده
و سبب میل مولود رگ این ضعف ان بود بسبب بسیار نشستن بر موضعهای صلب و اگر ماده وی
ان متع خاری بود علامات و دلیل بر خلل چنانچه مرارا مذکور شده ظاهر شود و بسیار بود که در ران دو علت
چون [illegible] کرده و سر استخوان از حقه بیرون خیزد و در زهره و مرض ساق و ران بار کرده
و خداوند عرق النسا را راست شدن و خم شدن دشوار بود و در برازوی رطوبات
غالب بسیار باشد علاج باید دانست که تدبیر این هر دو وجع نزدیک بتدبیر وجع المفاصل بود لیکن
اینجا چون ماده در غور تر و تحقیق غلیظ تر است در تدبیر ان مرضها مد حفظ و اهتمام بیشتر باید کردن
و [illegible] که در علاج این نوع امراض آنست که نخست ماده را [illegible] بار جویند بعد در تنقیه آن
کوشند تا خلط سودای تنقیه کرده و در تنقیه و تحلیلات ان سعی نمایند تا غبار رقیق و بقایای اجزا
ازان محل بمحللات تحلیلات نهند تا ماده را از عمق عضو بکشند و بعد ازان ان عضو را تقویت
نمایند تا دیگر فضله را قبول نکند ان علامات از وی زایل شود و اگر این علت مزمن شده
بعد دیر مانده و کهنه شده باشد گفته اند که چندان باستفراغ حاجت شود و در تحلیل باید
بدستوری که بعد تنقیه مذکور کرده و اگر ماده در بدن بود فصد باسلیق کنند از جانب و رم ساق
و ساق فرود آمده باشد باز از عرق النسا فصد کنند و اگر از جانب
فصد صافن کنند و شیخ الرئیس [illegible]

فرا اند اصوب است از فصد عرق النسا و بعضی گفته اند که بعد فصد این عرق فصد باسلیق صواب باشد جالینوس
حکیم میگوید فصد صافن و مابض در این مرض انفع است از فصد عرق النسا و مابض عرقیست که در خم
زانو باشد انفع از صافن است که این رگ در حکم باسلیق است و بعضی مجربان گفته اند که اولا آن بود
که دو سه روز قبل از فصد هر روز یک نوبت حقنه مناسب بکار دارند اگر مانعی نبود و اگر مانعی
باشد در فرو کردن مبالغه نمایند بمسهلات قوی بعد از آن اگر احتیاج افتد بمسهل تنقیه نمایند و در دوای
شیر مسهل مفید است و بعضی گفته اند که اگر دو مسهل چیزی که قی آورنده کنند که قی کنند نافع بود زیرا که بسیار
بود که در وجع الورک و عرق النسا و اسهال خون واقع شود صحت یابند و بعضی گفته اند که ماده
بجهه از قعر محل بیرون باید کشیدن و بعد از آن محل را بمقوم ریش سازند تا دفع شود با شرط کردن
یعنی بر پای بر زنم که آن نیز نافع بود بشرط آنکه خون بسیار گیرند و بسبب حجامت و نیز که از قاعده
حجامت و گفته اند در علاج این علت تدبیری که خشک کننده ماده و خام کننده آن بود از داخل یا خارج
نشاید کردن و استعمال مقویات عضو و بدن بعد تنقیه لازم و نافع باشد و قبل از آن مضر بود
و مقویات همانست که مرا گفته اند که رشده و مداومت اینها بیخ این علت را بکند و گفته اند از بعضی
دواها باشد که در آن هم جذب ماده از محل و تحلیل آن و تقویت عضو باشد از خارج بکار دا
رند مثل … استعمال کنند و اکثر نفع و جمعیت این خواص در تجربه رسیده است نیز …
… و حلتیت است و داروی … و دهن الفاضل مجرب میگوید … علقه را
عمل دفع کند و بعد از آن در درهم … که آن در مقعد وجع الورک منتقل شد و بران
… و در هم ظاهر … بر انواع ادهان محلل که در اوجاع مفاصل
استعمال میکنند چون روغن … و روغن … و روغن … و روغن سیاه دانه و روغن
… و روغن زرنباد و روغن حلتیت و روغن … و غیرها مالیدن و ضمادهای محلل
… مفید افتد و … زرنباد … اشیا آن … مبتلا … تسکین
… بجهه دلالت بگماه کشیده بود در مریض …

ضعیف

ضعیف شده بود چنانکه از حرکت باز مانده بود و ران و ساق وی بسی لاغر شده بود و اکثرت ضعف
و وجع سخن بد توانستی گفتن فرمودم تا بر موضع وجع و دور … تیزاب می مالیدند و قدری پاد زهر
حیوانی در گلاب ساییده بدو خورانیدند بعد ساعتی چشم باز کرد و از ناله کردن … بعد از آن
هر روز دو وقت پاد زهر میدادند و تیزاب می مالیدند و غذا … مرغ میدادند بهمین دستور
در سه روز قوت گرفت و درد و ورم تسکین یافت و خلاص شد مجرب علاج عرق النسا …
… تمام آن پای موقوف … و تبریح … ریسمان … بر انگشت … آن پای
بسته … مریض … از انگشت … تا بالای … مقدار
سری برداشته … و … بران ریسمان … مریض … از … انگاه او
… حافظی
کنند استرخا و … انگشت پای … حرکت … گفته اند که حکمای هند طرفی
… که اطبا … مریض عظیم نافع است و آن چنان بود
که مریض … زند … و تبریح … بر پای … بیاورد و در بیرون ران
موقوف … چنانکه … متصل بود … پای موقوف … و … و باد … زند
… موقوف متصل … قرار گیرد والسلام و در علاج این نوع امراض تسکین
مریض در آب … بعد از … ادهان … و بعد … روغنها مالیدن نافع بود و از
در آب … که محللات قوی … و در آن باشد نیز مفید بود و گفته اند که در طبیخ
… و … تسکین … و گفته اند که خون مریض … این علاج …
هر روز … با … نفط سفید … یا شراب … بخورد صحت یابد …
این علت مزمن شده باشد بگیرند سکبینج جاوشیر عنزروت مقل اشق انجدان سورنجان
شحم حنظل … چند … زرنباد … قسط …
… سازند چنانکه رسم است و بوقت حاجت
مفید بود والله اعلم … در بیان …
و علامات و معالجات آن باید دانست … و … از …

و دستها و انگشتان ضعف این اعضاست و اسطه سوء المزاج ساذج بارد و این بیشتر افتد و با سوء المزاج
حار کم جذب ماده کند و در آن مواضع و سبب فاعل در این مرض با سوء المزاج تمام بدن بود یا از اعضای رئیسه
فقط و گر بدان جهت ماده موجب متولد گردد و بمفاصل منصب شود این سوء المزاج یا ساده بود یا مادی
چون ماده آن یا بلغم و مره بود و این بیشتر افتد و یا بلغم خام باشد و یا خون بود و یا صفرا باشد و یا مرکب بود و یا
از سودا واقع شود و اکثر آنها از فضول و ریح و سیم باشند و اگر بر این مرض اعانت
نماید غذاهای موافق مولده آن و بدن ابهم و ترک ریاضت و حرکت عنیف بر سر سیری و جماع
و حمام بر امتلاء و اکثر سبب جماع و حمام و امتلات در این مرض و نیز احتباس خون بواسیر و طمث
و شرب خمر بر ناشتا و آب سرد خواه که در ناشتا و یا بر ترتیب خوردن غذاها و بسیار خوردن
آن مخصوصات و امثال آن و این علت در هوای بهار و خریف که پر باد باشد بیشتر افتد و گاه باشد
به جهت خشم عظیم خلطی بگدازد و در آن حالت حرکت نا هموار کرده شود و این ماده در مفاصل ریزد و
بماند و این مرض گفته اند میراث بفرزندان رود و بیدگاه باشد و بعد از تسکین در هر چند گاه
باز عود کند و سبب دیر ماندن این علت آن بود که در مفاصل جای یا فاتن مولد و صرف است
به اخلاط با جزای اعضا و به آنکه متأثر شدن آن از درد او و فعل طبیعت لی بعید بود و چون در مفا
صل درد و غضروف و عظم و رباطات و پیه این اعضا ضعیف بود و دفع ایشان مرض فضول را بر
میسر گردد و گفته اند که بسیار باشد که ماده آن در بندگاه متحجر شود و بندگاه صلب گردد و اصابع
[illegible] و درم بجیده شوند و با نور بمانند و باشد که در میان بندگاه انگشتان لحم فزونی بدید
آید و این از ماده [illegible] افتد و تحجر از ماده بلغمی و سوداوی و سبب معاودت آن هم این اسباب
مذکوره باشد تخصیص معاودات آن و عود این مرض [illegible] گفته اند و بیشتر از عود عرق النسا و نقرس
واقع شود بجهت آنکه حرکت این مفاصل محلات مولو است فی الجلد و اضعاف و نفوذ مواد هم در این
مواضع [illegible] گردد و اکثر مردمی که مفاصل افتد اول نقرس پدید آید و این علت
بیشتر [illegible] ناقهان و سوداوی مزاجان و مدمنان خمر را واقع شود علامات
سبب حادث [illegible] سوء المزاج [illegible] و تمدد و مزاج معلوم [illegible]
[illegible] افتد و اگر تغیر مزاج [illegible] از دوای [illegible] رطوبت [illegible] تدابیر
[illegible] از دوا [illegible] ابتدا و تفصیل [illegible]

و رس سان

و رس سان بود چنانچه مرارا بیان یافته و آنچه دلالت کند بر ترکیب ماده آنست که از حرارت فقط و برودت
نفع یابد و از حرارت و ضعف از برودت منتفع شود و کسانی را که مزاج گرم بوده باشد و تدابیر بار
و رطب چنین خوردن فواکه بسیار پدید آید و بسیار بود که ماده این علت فاسد شود همچون بعد
آن آن بود که وجع با حکه و سوزش بود و از چیزهای حار و ملاطفه حار متنفر شود و از چیزهای بارد راحت
یابد و آنجا که ماده ریحی بود خفت و انتقال درد از محلی بمحلی بر آن دال گردد و تمدد متاول طعم و غذا که یاد کرده
انگیزد هم بر آن دلیل بود گاه باشد که این ماده از حرارت و حدت بمرتبه باشد که در استخوان درد رود
و آنرا تباه کند و از آن اطلاع آن شود که باید علاج آنجا که مرض اندک بود و در بعضی از مفاصل
بود و مزمن گشته باشد و از اعراض [illegible] نباشد بعد کردن [illegible] بسیار [illegible]
بلاد [illegible] و با [illegible] محللات [illegible] که در عرق النسا گفته شده بزودی اصلاح یابد و آنجا که
که از اعراض [illegible] و ماده آن بود بهمان نوع که در علاج [illegible] خواهد شد علاج پذیرد و آنجا که
مرض قوی بود اگر سبب سوء المزاج ساذج باشد تخت تعدیل باید کردن بدستوری که مرارا مذکور شد
بعد از آن تسکین وجع و تحلیل ماده نمودن و چنین سوء المزاج بدن یا اعضای رئیسه مقدمه مرض
شده باشد در تعدیل آنها اول سعی باید کردن و بعد از آن بند بر ماده مرض باید کوشیدن
و گاه بود که در تعدیل ساذج حار آن با استفراغ اندک از خون و صفرا احتیاج شود و در تعدیل
بارد آن باستفراغ بلغم و اگر سبب ماده باشد اول قطع آن باستفراغات مقرره منع
غلبه [illegible] باید کردن آنگاه در تحلیل باقی از محل کوشیدن و در هر تدبیر چند چیز
مرعی باید داشتن الا آنجا که ماده دموی باشد چنان [illegible] باید کردن که بعد از دو روز
باید [illegible] فصد کنند و در ایام مرض چیزی قلیل و لطیف خورند و چون درد [illegible]
باشد از اکحال و [illegible] حب [illegible] و باالعکس و اگر در [illegible] باشد با [illegible]
و [illegible] بدهند و اگر [illegible] حب باشد با [illegible]
و در [illegible] باشد از [illegible] و با [illegible] از [illegible]

بکشند بیکبار روغن بمقدار رقیق بر دارند و بعد از سه روز باد و ره رفتن فرو بنشیند خصوصا که دو رود و ربا بها باشد و اگر
بدین تسکین نشود مسهل لطیف نیز دهند و یکی از ایام بحران بخصیص در هفتم و یازدهم و چهاردهم و غذا از شربت
مناسب سوء المزاج و صحت باید و الوان چنانچه در امراض دموی مذکور است و در آن قی [illegible] عمل باید
نمودن و در اثناها مشغول است بروی کار رادع فرا جمله منع ریختن ماده غلبه [illegible] باید کردن و انجا که ماده صفراوی
بود چنان رعایت باید کردن که تخت برادع قی منع ماده باید کردن و شربتهای مناسب دهند و انتظار نضج
کشند و بقیه ماده را کم سازند و ماده را انحلال فی الحال سازند و چنین اثر نضج پدید آید مسهل صفراوی دهند
تسکین در حلال این [illegible] چنین بسیار اتفاق افتد با تشنگی غالب و مرارت بود در مسهل دادن و در غذا
و شربت ملاحظه جانب آن باید نمودن و سکنجبین [illegible] تدابیر بکار باید و [illegible] و انجا که ماده بلغم
خام بود از ابتدا در نضج ماده کوشند بخورانیدن گلنگبین عسلی بر شربتها [illegible] زوفا و اشباه
آن و در رابع [illegible] دوره ارند و بعد از آنکه ماده نضج تمام یافته باشد استفراغ کنند و این جنس
اعتبارات استفراغات این قوی باید و قبل از مسهل و بعد از آن مکرر بمالش باید کردن و انجا
که ماده آن مرکب از بلغم و صفرا بود هم بخت تدبیر نضج باید کردن بخورانیدن چیزهای مرکب مناسب
هر چه چند بود چنانچه در شعله و غب خالص و اشباه آن مذکور خواهد شد و قی بسیار باید فرمودن
و بعد از نضج مسهلی که هر چه خلط را دفع کند دهند و انجا که ماده از سودا [illegible] باشد از انضاج
و مسهلات سودا استمام باید کردن و هر گاه دید نضج حاصل شود ماء الاصول با روغن [illegible]
چند روز باید دادن و انجا که ماده با سهال دفع نشود مدرات قوی باید دادن چنانچه در بحث امراض
[illegible] شده و بسیار بود که مدرات [illegible] نفع تمام یابند و احتیاج بمسهل نشود و آن [illegible]
[illegible] تعلق دارد و بعد از آن بر تحلیل بقیه ماده و تقویت عضو و تسکین وجع باید کوشیدن
[illegible] که در وجع المفاصل [illegible] و عرق النسا مذکور شد باید مالیدن و قبل از تحلیل ماده و نضج
[illegible] و محللات [illegible] باید بکار رود [illegible] زیرا که مفاصل بعد از آن [illegible] ماده حرکت [illegible]
[illegible] سفید [illegible] و در آن [illegible] حدوث امراض باشند
[illegible] کند و این نوع خطا از طبیبان جاهل

بسیار بوقوع آید و در اوج قی نیز بجای فصل کند و از مسهل ضعیف نیز [illegible] ان مولود او چنین علامات غشیان
واقع است از [illegible] بعضی مفردات مثل زنجبیل ها و بسباسه و مخدرات [illegible] و سردیها تا ضرورت [illegible] نشود
باید فرمودن و حرکت قی چنین سبب زیادتی وجع و جذب ماده است از آن حذر باید کردن و در [illegible]
مشغول است که طریق آن در علاج این چنین امراض است [illegible] طبیعت [illegible] مشغول نخست در تسکین وجع [illegible]
باشند سکنجبین از خارج [illegible] مخدرات که بعضی مفرد اند خلط را [illegible] افسرده [illegible] که ماده [illegible]
از عضو بخارج [illegible] و تحلیل میکند و دفع ذلک تقویت عضو می باید [illegible]
و در [illegible] شود [illegible] باشد زیرا که [illegible] و در دفع و تحلیل فضلات [illegible]
تسکین مسهل خلط [illegible] مسهل قوی [illegible] از خود ان [illegible]
عضو کند [illegible] قبول آن ماده نکند چنین دهن الدجاج که در قرابادین این کتاب خواهد آمد بالیدن
[illegible] مداومت نمودن چندانکه عود آن [illegible] و عود نکند و در بعضی [illegible] مداومت [illegible]
مفرحات [illegible] غذاها مناسب [illegible] و چنین مرض [illegible]
مذکور تحلیل آن نماید و مسهلات قوی نیز باید دادن چون حب [illegible] که از جمله مجربات است و انجا که ماده
دموی بود فصد نیز مجوز است و در [illegible] علت [illegible] فایده بسیار است [illegible] نیز نافع است
تجربه [illegible] شخص را مفاصل کهنه شده بود و انگشتان او مقدار [illegible] شده بود [illegible]
گذشته بود [illegible] بسیار مایل شده بود [illegible] از سودا [illegible] نمالیدن
[illegible] مفاصل انگشتان [illegible] رسید [illegible] غذاهای غلیظ
خوردن اما در [illegible] علاج [illegible] مسهل [illegible] غلیظ نیز خوردن تجربه دیگر [illegible]
[illegible] در بهار [illegible] بسیار [illegible] و در وجع المفاصل انگشتان دست بعد از
شده بود و بسیار ضعیف بود [illegible] گذشته بود [illegible] از ادویه [illegible] بود و دوا
المسک [illegible] خوردن [illegible]
[illegible] شده [illegible] چند روز [illegible] مداومت [illegible]
حاصل شده [illegible] تجربه کم شد صحت یافت [illegible] وجع [illegible]
[illegible] است علاج آن [illegible] است و مجرب است [illegible]
مسهل که [illegible] استعمال [illegible] کند از [illegible] مرض [illegible]

همانست که در امراض سوداوی مذکور شده و یا چون شربتی از اجزا سکبینه در سورنجان معجون کنند
و در نسخه ام انفع ابدًا لا مسهلات بلغم بگیرند سورنجان و بوزیدان و شحم حنظل از هر یک ده درم و اغاریقون
سفید و صبر از هر یک پنج درم تربد سفید مجوف هفت درم جمله را کوفته و بیخته و با هفت درم سقمونیا در آب کرفس
سرشته دهند این مجموع یک شربت است محموم فی مزاج [illegible] و دیگر بگیرند تخم رازیانه و اصل
السوس و بادیان و تخم کاسنی از هر یک سه درم تربد سفید و سورنجان از هر یک ده درم در دو رطل
بجوشانند در دو رطل آب تا نصف بماند آنگاه از آن صاف کنند و سه درم ترنجبین اضافه کنند و
بدهند و حب سنبل و ایارج لوغاذیا نیز مناسب است و مطبوخ سورنجان نیز نافع است
و نقرفات در اینها لایق حال بر مزاج و مقدار قوت هر شخص برأی طبیب و اما مشغل [illegible]
و کسانی که از خون و دوا نفرت باشند حب ایارج [illegible] و مجرب است و لا مسهل بلغم
و صفرا استعمال کرده بود از بعض مسهلات که جمله آنها مذکور شد لیکن افزون مسهل بلغم بیشتر باید از
مسهلات بلغم را بهره و سقمونیا معجون سازند انفع بود و ایارجات خصوصا که بود در مقصود
و لیکن در مطبوخ سورنجان اولی بود و اما مسهل سودا همانست که در امراض سوداوی
گفته شد معجون سورنجان بیان [illegible] که مالیدن اینها [illegible] نافع یافته اند و دهن زیت
افعی در آن جوشیده باشند و الله اعلم

در بیان کچولی احوال
و دوا و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست که دوالی علتی بود که بعض از رگهای
ساق و قدم ستبر و برخاسته شود چنانکه بیماران بدید آید و اغلب در ساق حادث شود
و سبب این مرض گشاده شدن عرق بود و رگهای ماده غلیظ و دوالی و اکثر ماده این مرض خون سودا
وی باشد و یا خون بلغم و گاه بود که خون صرف باشد [illegible] اختلاط خاطر [illegible]
این جا که مزاج [illegible] شده بود از [illegible] و طعامهای غلیظ بسیار خوردن و در استیلا
حرکات کچولی که در پاها زور داده و او که در این مرض اعانت کند و از تجربه است که پیکان
و حمالان را بسیار افتد و گاه بود که از انتقال ماده مرض [illegible] بدید آید و این علت چون
طول دهد کف عسیر العلاج است و علاج بد قبول کند و باشد که احیانا بسبب حرارت عارضی عفونت
[illegible] این علاج طریق اصوب در تدبیر این مرض

دانست که پرهیز

است که پرهیز کند از چیزهای سوداانگیز و مولدات بلغم غلیظ و از هر چه خون غلیظ پیدا کند
خورند و بیشتر از همه حرکت و جماع نکنند و در خفتن پاها را بر بلندی دارند و بسیار بر پای نشستن
هم مضرات است بلکه دایما پاها را دراز کشیده نشینند و بعد از الفصد باسلیقی [illegible] کنند
و نیز بحجامت [illegible] سازند و بعد از آن که در کچولی گفته شد هر عرقی دارند چنانچه ببرد [illegible]
باید کچولی هم قریب بدین منفعت باشند و در جمیع بهتر نفع باشد و بعد از این تدابیر تنقیه ماده
بایارج فیقرا و حجر ارمنی و طبیخ افتیمون [illegible] و افتیمون در آب پنیر [illegible]
اینها آنچه مناسب [illegible] باشد پاک کنند و بعد ادویه قابضه بعضی روغنهای قابض معجون عضو مالند
و اگر مرض مستحکم شده باشد چاره نبود مگر آنکه پوست را بشکافند و رگ را پیدا کنند و بطول شق
سازند و بدست بمالند تا خون بسیار از آن برود و ماده از آن عضو منقطع گردد و در بیرون منتشر
نشود و آنگاه اصلاح آن عضو کنند و اگر ایمن نباشند و از عود ترسند [illegible] دیگر عود کنند رگ
[illegible] کنند و ببرند و داغ کنند و بعد ادویه قابضه بر ساق افکنند تا دیگر ماده بدان عضو متوجه
نگردد و لیکن در این تدبیر ساق لاغر و ضعیف گردد و چون ماده سوداوی بود باشد از قطع آن
بیم انتشار آن ماده بود در بدن و پدید آمدن امراض سوداویه از آن والله اعلم

در بیان کچولی احوال داء الفیل و اسباب و علامات و معالجات آن بدان

و دانست که این علتی بود که ساق و سرپای سطبر شود چنانچه شبیه گردد بپای فیل و بهمین اعتبار این علت
موسوم بدین اسم است و سبب آن انصباب خون سوداوی حار یا بلغم بود بعروق آن موضع و
نفوذ آن از رگ و بگوشت و منتشر گشتن پای آن ماده و ضعف محل و جذب آن ماده
و استیلا از اغذیه مولده سودا و زور کچولی در پاها [illegible] این علت اعانت کند و این
علت بیشتر حمالان و سقایان را بسیار افتد و انتقال [illegible] دفع شود و چون مزمن و کهنه
گردد علاج آن متعسر باشد و این بیشتر [illegible] گردد و [illegible] این ماده که خبیث تر و تیزتر است
ماده دوالی بود و گاه باشد که منفجر شود و جایی نبود [illegible]
از خوره در سرپای باشد نعوذ بالله من هذه الافة علاج ضعیف این علت را علاج قوی و دوا [illegible]
کهول و قبل از آنکه [illegible] از تغیر بیشتر [illegible] اصلاح ممکن بود و [illegible] بسیار [illegible]
پای خصوصا بر عروق و محلها [illegible]

و الله تعالی اعلم

در بیان کون احوال نقرس و اسباب و علامات و معالجات

آن باید دانست که این وجع صعب که از جنس وجع المفاصل است در سر و پای و در ابرو
[illegible] پیشتر افتد و ابتدای آن گاهی از انگشتان شود بتخصیص از انگشت بزرگ
پا و این بیشتر باشد و باید دانست که نقرس عبارت یونانیست و معنی آن انگشت بزرگ
پاست چون اکثر و اغلب درین مفصل افتد بنابرین تسمیه باین اسم یافته و گاهی این علت از پاشنه
پا ابتدا کند و گاهی از زیر قدم و یا از یک پهلوی آن و باشد که تمام شود در تمام [illegible] و بالا برابر
و [illegible] برسد و ماده این علت در جمیع حالات مفاصل بدن و [illegible] که بدان
مفاصل باشد و بدینجهت زودتر از وجع المفاصل عود کند چه [illegible] عضو و دوام حرکت و فشرده
آن و عدم صلابت محل چنانچه در وجع المفاصل واقع است بسبب سرعت قبول و نزول ماده [illegible]
[illegible] ماده و اسباب حدوث این علت همانست که در وجع المفاصل گفته شده و معرفت
هر ماده بدلایلی که دران بحث اشاره شده معتبر است و این علت مردم خصی و کودک را واقع نشود
و زنان را نیز کمتر از جهت طمث واقع شود و نقرس [illegible] خصیه [illegible] دراز کرد و علاج
طریق تدبیر این مرض همانست که بتفصیل در وجع المفاصل مذکور شده چنانچه گفته اند طریق [illegible]
باب در معالجات این مرض همان وجه است اولا که در وجع المفاصل مذکور شد و الله اعلم

در بیان کون احوال درد پاشنه [illegible] و اسباب و علامات
و معالجات آن باید دانست که بسبب آن یا [illegible] یا سقطه بود در آنجا یا مشی و [illegible]
[illegible] و در آب حل کرده طلی کنند مفید افتد و از حرکت احتراز نمایند و انجا که سبب آن فشرده
شدن در موزه بود و درین نوع [illegible] از آنکه آب سرد بران بسیار ریخته باشند همان حل فایده
بخشد و انجا که سبب این علت ریختن ماده بود بران محل از اعالی بدن و درین قسم تنقیه کردن
نافع باشد و فصد [illegible] نافع است و روغن
[illegible] تدهین نمایند نافع آید و الله اعلم

در بیان کون
جراحات ظاهر بدن چون [illegible] و جدری و [illegible] و اورام و جذام و [illegible] و [illegible]
[illegible] و جراحت [illegible]
[illegible] بیت

در بیان کون حصبه و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست که حصبه بثرهای بسیار که در ظاهر پوست بدن بیکبار پدید
آید با تب مطبقه بعضی وقت و این مرض متصل است و این بثرات از پوست بر دارنده شود و [illegible]
شود و خشک ریشه نگردد و ظهور اول آن سرخ آن شبیه بود [illegible] بعضی کیک چنانکه صاحب
حاوی میگوید حصبه و انها بست بلون سرخ و پریشان چون دانه ارزن و در وقت ابتدای باشد چون موضع گزیدگی
کیک و بعد از آن دانها شود و بزرگ خشک ریشه شود و [illegible] حصبه متعارف خشک ریشه نیست سبب این مرض
طبیعت [illegible] صفرا و خون حار [illegible] که غلیان عفونت یافته باشد و این مرض [illegible] از جمله امراض و بلیات کم اند که
[illegible] بعضی حصبه [illegible] اکثر [illegible] که دران ناحیت باشد علامات که
مصاحبت و مقارنت علامات [illegible] و این مرض اکثر در فصل خریف و بهار و مخالف هوا افتد
که خون صفرا و در ابدان ایشان بسیار [illegible] واقع [illegible] علامت این مرض است که اول
آن مطبقه [illegible] باشد بعد از سه روز [illegible] الا بعد از هفته و [illegible]
اگر با خطر بود [illegible] و باید دانست که علامت [illegible] در دل و [illegible] در رو [illegible] و در خواب ترسیدن
و علامات [illegible] و خاریدن [illegible] و سرخی چشمان [illegible] است و [illegible]
یا نفس [illegible] و اگر مهلک باشد [illegible] سرخ و سفید بود [illegible] دیگر
[illegible] بحران [illegible] اکثر سرخ و غلیظ است [illegible] شود و رنگ [illegible]
در رنگ [illegible] نفس [illegible] و درین مرض علامت [illegible] و دلالت بر سلامت
آلات نفس و تمامی قوت [illegible] و سرعت نفس [illegible]
نهان شدن و اختلاف ظهور [illegible] نباشد [illegible] طبیعت [illegible] بداخل [illegible]
احوال [illegible] اسهال باشد [illegible]
و اضطراب عظیم [illegible] رنگ [illegible] موت [illegible]
مرض [illegible] مهلک [illegible] فصد کم باشد و اسهال [illegible]
نباشد [illegible] شافی باشد و مجرب است
و در علاج [illegible] خون [illegible] مرض [illegible]
میگوید [illegible] اسهال خون [illegible]
[illegible] فصد کند از [illegible]

از قیفال و غیره که یافت شود خون بسیار گرفته باشند و اگر فصد بسیار لازم نبود حجامت کنند و تعلیق زلو و بعد از آن مزاج را
لازم باشد مقدار آن که به غشی رسد و اگر در صفراوی اول غلیان صفرا کرده شند و طبیعه اگر احتیاج شود فصد کنند و اما
بود و فصد در روز اول و دوم و سیم و چهارم جایز بود و از چهارم تجاوز نتوان کرد و لیکن تغلیب بود تسکین حرارت
کند بلکه کاب متعارف و افراط تبرید آب سرد بدستور تجارب و سوی که در عمارت سیلان خواهد شد و الجه در ترجیح مرض
از شدا [illegible] بوده و التجربه پیوسته است از آن که در اول فصد باید گرفتن تا روز سیم و چهارم و طبیعه غذا اگر ادامش متغیر
و کشیر تر سیل کند تا روز هفتم و قبل از هفتم کشکاب ندهند تا موجب تهاون طبیعت نشود که پس از روز [illegible]
طبیعت [illegible] زیرا که در این وقت این طبیعت مانع بروز است و مادام بداخل بدن متوجه میشود و [illegible] این مرض
[illegible] از سستی [illegible] چون مادهٔ فاسده بداخل متوجه شود [illegible] با [illegible] مزاحمت خواهد نمود [illegible]
و طلاق است که در تب هفتم کشکاب نهد [illegible] موجب تخم [illegible] تخم [illegible] مثقال عناب بانزده
عدد اگر سعال بود باشد سپستان پانجم عدد و اگر باز هم [illegible] مثقال [illegible] و [illegible] دهند و [illegible]
روز سیزدهم بر همین طریق که مذکور شد شربت دهند و [illegible] شربت و [illegible] آب [illegible] بجوشانند تا نصف آب
بماند صاف سازند و بر [illegible] مثقال قند [illegible] در هوای سرد دهند و در هوای سرد [illegible] بیاشامند [illegible] روز
بهمین شربت مغذا باشند و چون تب [illegible] باید اگر قوت ضعیف بود شربت لیمو دهند و بعد از آن [illegible]
اگر سرفه باشد و اگر در طبیعت قبض بود [illegible] مناسب است و اگر [illegible] بجفرات [illegible] داشته باشند جفرات
بر [illegible] است و مانع [illegible] مؤلف را [illegible] عارض شده بود و روز هفتم ضعف [illegible]
[illegible] و قوت قریب بسقوط شده بود و [illegible] جفرات [illegible] بود و از سقوط قوت او بسیار [illegible]
[illegible] جفرات [illegible] اشارت کرد [illegible] چون [illegible] بود و اضطراب [illegible] دلم [illegible]
بجفرات [illegible] خواستند [illegible] ممنوع نشدم و توکل [illegible]
شافی الامراض [illegible] جفرات [illegible] از [illegible] بعد [illegible]
[illegible] و عرق [illegible] عرق [illegible]
و عرق [illegible] شد و [illegible] آن اعراض برطرف شد و صحت تمام یافت و این از [illegible]
و [illegible] سپستان [illegible] عناب [illegible]
[illegible] دهند و چون [illegible] اعراض [illegible] جمع شده باشد [illegible]
جوشانیده [illegible] روز اول [illegible] و [illegible]
[illegible] سازند و از [illegible] ملاحظه کنند [illegible] مرض است [illegible] مرض اول [illegible]

قوت و افعال

و افعال حادث شده [illegible] ضعف قوت و افعال و اسطهٔ ضعف متفاوت بمرض تو [illegible] طبیعت [illegible]
و کار مشکل شود و در حالت مرض از مطلق [illegible] سرد [illegible] چرا که [illegible] از [illegible] و در روز [illegible]
زند و ممکن بود که [illegible] حالت [illegible] با عفونت [illegible] میل کند پس [illegible] قبل از هفتم [illegible] دوم [illegible]
[illegible] اگر [illegible] مدد بروز است لیکن چون [illegible] تخصیص [illegible] نباید [illegible] و اگر روز [illegible]
ناقص و قریب [illegible] است و طبیعت بیار [illegible] احتیاج است باید که [illegible] دارند [illegible]
سرد دهند و اگر قوت داشته باشد [illegible] در [illegible] تا [illegible] آن [illegible]
[illegible] کشکاب [illegible] صواب باشد و اگر [illegible] عناب [illegible]
[illegible] بروز [illegible] و اگر در حالت مرض [illegible] بسیار [illegible] و [illegible] رسم است و [illegible] ذکر آن [illegible]
[illegible] مناسب است و الله اعلم
در بیان [illegible] احوال [illegible]
و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست که [illegible] در عرف [illegible] مشهور است و [illegible]
[illegible] بسیار بود که [illegible] بتدریج [illegible] و از [illegible] شود و [illegible]
[illegible] و [illegible] بود و در [illegible] و در اول [illegible] باشد [illegible]
این مرض و [illegible] طبیعت [illegible] فضلات خون [illegible] باشد و [illegible] و این مرض [illegible]
از جملهٔ امراض [illegible] است [illegible] طبیعت [illegible] از فضول رطوبات [illegible]
و غیره [illegible] فاسد [illegible] دفع نماید [illegible] شود [illegible] حرکت حرارت
[illegible] این مرض [illegible] تخصیص [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] این مرض است [illegible]
[illegible] طبیعی [illegible] باشد [illegible] شود [illegible]
[illegible] از غذای [illegible] خون [illegible] است [illegible] شده [illegible]
[illegible] جمع شده [illegible] خون [illegible] باشد [illegible]
[illegible] غیر طبیعی [illegible]
لطیف [illegible] و غذای [illegible] و از حرکات [illegible] در [illegible]
و حرارت [illegible] رطوبات [illegible]

کند و در این مرض بعضی [illegible] از روی برابر [illegible] بر طبیعت واجب کند که چنین [illegible]
خون بود و خامی و رطوبت ناکی از وی جدا شود نضج یابد و قوام گیرد تا قوت او زیاده شود و بالیدن
اندر اعضا او محکم باشد لیکن حال هر دو رطوبت ناکی خون یکسان نیست و تدبیر طعام و شراب
و حرکت و سکون متفاوت و مزاج و هوای هر موضع [illegible] دیگر بدین سبب بعضی [illegible] زود
برآید و بعضی [illegible] دیرتر و بعضی [illegible] و بعضی [illegible] و بعضی [illegible] با سلامت و بعضی [illegible] با خطر باشد
علامات باید دانست که [illegible] از علامات این مرض است که این مطبوع بود بعضی با اضطراب
و [illegible] و درد [illegible] غلبه مانند [illegible] فاسد و اسهال [illegible] بزرگ
که قریب به بقراط است یعنی [illegible] در ترسیدن در خواب بسیار و از
خواب جستن و لرزیدن پای و روی [illegible] کند و گرانی سر و [illegible] و دویدن اشک
و خاریدن بینی و [illegible] او از آنجمله از خواص آبله است و باشد که درد گلو و تنگی نفس و بار سرفه
هم پدید آید [illegible] دست بود و چنین طبیعت [illegible] بود [illegible] در روز [illegible] جدری [illegible] روز
کند و بعضی اطفال [illegible] در آخر روز اول پدید آید و زود صحت یابند و آنچه در چهارم پدید آید
و دیر نضج شود آنچه از [illegible] روز [illegible] باشد با خطر بود و بسیار [illegible] آن دلیل
بر [illegible] بود و حدوث [illegible] اعضای باطن بود و آنچه [illegible] بیرون آبله و بار [illegible] پنهان شود
نیک بود و اگر با وجود این حال [illegible] بنفش [illegible] با خطر است و [illegible] باشد
و آنچه بد [illegible] و دیر بیرون آید و قوت ضعیف [illegible] سبز یا سیاه باشد هلاک بود
و بهترین آن بود که اندک [illegible] پراکنده برابر [illegible] باشد و زود نضج گیرد و لون سفید
باشد و تب از ظهور آن انحطاط یابد و طبع قوت گیرد و آبله سرخ بهتر از [illegible] از
دیگر الوان بود و سیاهی [illegible] و کبودی [illegible] احتراق [illegible] بود و اگر [illegible] با خطر بود
و آبله که بعضی [illegible] و بعضی [illegible] زاده [illegible] بعضی [illegible] دانه‌ها [illegible] باشد و یا بدیگر پیوسته

باشد و بسیار

باشد و بسیار [illegible] آبله و زبان پدید باشد و یا در [illegible] شود و [illegible] بعد از بر آمدن آن تب کم
و قوت ضعیف و اضطراب بسیار باشد آنچه از علامات [illegible] بد باشد و اگر آبله برآید و بعد از آن
تب کم گردد خطر بود و آنجا که آبله پهن شود [illegible] ورم [illegible] و اضطراب بیحد باشد و شکم [illegible]
بموت بود و آنجا که آبله کوچک و با آب [illegible] باشد و [illegible] سخن [illegible] باشد [illegible]
بموت است اگر نفس متواتر شود و [illegible] و اضطراب بسیار شود و آبله [illegible]
سرد شود و قاروره سبز باشد علامت آبله [illegible] و شکم [illegible] بموت [illegible] علامات غلط [illegible]
باشد و اسهال خون و با صفرا [illegible] امید خلاص [illegible] باید بود و در
نیز [illegible] است و اگر [illegible] در آبله [illegible] و [illegible] ساقط [illegible]
که بسیار باشد که آبله [illegible] تولد کند معالجات [illegible] که در
معالجات این مرض بمعالجات حصبه موافق کنند [illegible] و در این مرض در غذا و شراب بعضی [illegible] زیرا که
در آبله [illegible] است که [illegible] هیچ [illegible] باید [illegible]
چیزهایی که میل به سردی و خشکی [illegible] باید [illegible] و در علاج این مرض و حصبه سردیها و ترشیها در
[illegible] لیکن آنچه معمول و مجرب است آنست که [illegible] آبله برآید باشند
غذا ماش مقشر و برنج و عدس و گشنیز سبز و اگر [illegible] بعضی [illegible]
شیر دهند [illegible] فصد و حجامت [illegible] و در فصد و حجامت [illegible]
[illegible] از [illegible] فصد و حجامت [illegible] و اگر از غذای [illegible]
[illegible] برنج و [illegible] مرغ بچه [illegible] گذشته و بعد از [illegible] روز
[illegible] گذشته باشد [illegible] علامات [illegible] باشد [illegible] و اگر قوت ضعیف باشد
گوشت مرغ جوجه [illegible] کباب [illegible] دهند [illegible] طبیعت نرم بود و بعد از ظهور [illegible]

سلاق و حمرت اید بدان عظیم است مثل جرب و کمنه و بثور و حلق و شش و مفاصل و رحم از آن حفظ
باید کردن زیرا که اگر در چشم درد گوش بر این هم نقصان بصر یا سبل بود و اگر درون بینی بر این سوء النفس
سو بگیرد و اگر در حلق بر این خناق او گردد و اگر در شش بر این هم سل بود و ضیق النفس او بود و اگر در
رحم بر این هم بیح بود لاتدبیر حفظ چشم آن است که سماق سوده در گلاب تر کرده صاف کنند و اندکی کافور
در آن حل کرده در چشم چکانند در شبانه روزی سه نوبت و آب کشنیز تر و آب تخم [illegible] تر نیز
باید چکانید ان عظیم موثرات و حجرب حضض و شیاف مامیثا و اقاقیا برابر و زعفران کم جمله
با آب کشنیز تر سوده بر پلک چشم طلا کردن نافع باشد و چنین اید در چشم پدید آمده باشد کافور سوده
در گلاب حل کرده باید چکانید و بعضی گفته اند که نفط سفید کشیدن نسخت سعو مند است از طبیعه
قرنیه و بسیاری حلان چشم است سرمه اصفهانی و کافور سوده با آب کشنیز تر حل کرده در سایه خشک کنند باید سحق کنند و
و گلاب نیز نافع است لیکن بهتر آن که بر دماغ بر پلک چشم نهند و تخته از سر بسته باشد از چشم بالای
آن نهند و ببندند تا چشم بر فرو نشیند و بعد از آن دارو چکانیده باشند هر روز چند است
و تدبیر حفظ بینی آن است که بالا بر کشند یا چکانند و هر دو از املاح است در بینی چکانند یا صندل
و رب غوره و امثال آن سحق کرده چکانند و روغن گل و قدری کافور چکانند نیز نافع است
و تدبیر حفظ گوش آن است که چکانیدن چیزهای مذکوره و قیراطی الحم کرم بدان اشیاء مذکوره در نهار
سفید بود و تدبیر حفظ حلق آن است که در اول از قوابض مذکوره از غذا و شراب یکا دو ار
و لعده لسماق و رب شاه توت غرغره فرمایند و با آب سرد و طبیخ عدس و گل سرخ اندر گلاب آغشته
غرغره کنند لب سفید بود و تدبیر حفظ شش آن است که تا ممکن بود با تخم بهی پیوسته در دهن
میدارند و رب شاه توت بخورند و مغز تخم کدو و مغز تخم خیار و مغز بادام مقشر با نبات
و کتیرا سوده برابر ساییده و بلعاب اسپغول سرشته حب ساخته از آن پیوسته در دهن دارند
که کثیر النفع است و تدبیر حفظ مفاصل آن است که صندل و شیاف مامیثا و گل ارمنی و گل
سرخ و قدری کافور جمله سوده بگلاب ساییده و بر آن چکانیده بر مفاصل طلا کنند نافع است

واگر

و اگر ابله بزرگ گردد بر سر ماهی [illegible] بسوزن زرین بشکافند و رطوبت از او بیرون کنند و بعد از آن مرهم اسفیداج
کافوری و مرهم ابیض اصلاح نمایند و تدبیر حفظ زهدان آن است که چون ابله در آن خطا افتد سر آن
و فرج با طبایخ و رب [illegible] و امثال آن میدهند و غذا بدستور مذکوره او [illegible] و بعد از احتیاج
شود از برد و باد و [illegible] نافع است و از هوای سرد محفوظ دارند بدستوری در حفظ مذکور شد [illegible]
و آنچه خشک [illegible] اندکی [illegible] بتخفیف [illegible] و طبیخ [illegible] با اندکی [illegible]
خولوان [illegible] و گفته اند [illegible] هفت درم عدس مقشر [illegible] درم [illegible]
برند تا [illegible] و از آن میدهند [illegible] بیرون [illegible]
باید خار [illegible] در [illegible] باید کردن تا [illegible]
دارند تا از [illegible] فراموش کنند [illegible] کرده و بعد از احتیاج شود [illegible]
اگر باشند [illegible] قریب و اضطراب [illegible] شنده باشد طبیخ [illegible]
کنند و در زیر [illegible] میدارند تا بخار آن [illegible] کرده [illegible] باید [illegible]
ضعف [illegible] و هر گاه از بر [illegible] باشند [illegible]
[illegible] باید [illegible]
بران باشند و در سردی هوا [illegible] باید [illegible]
[illegible] هر روز [illegible] هوا [illegible] صندل و [illegible]
و [illegible] کنند [illegible] باید [illegible]
و سفیده با بعضی از اینها باشیدن نیز نافع است و [illegible] باشد [illegible]
[illegible] در میان [illegible] کنند [illegible]
[illegible] در میان [illegible]

گزارش کرده در زخم شود مرهمی که فوراً آنرا باصلاح آورد و گرنه در خشک کردن و باصلاح آوردن ریش
سودمند است و آبگینهٔ شسته نفع عظیم است و هرگاه ابر خشک ریشه پدید آید اقلیمیا در بر گیرد و در تحت آن
آن رطوبتی هست روغن بنفشه گرم بر آن باید چکانیدن تا رفع بیفتد و اگر در زیر آن تری باشد و خشک
نشود بمعالجی که دستور است آنرا بجا آرد اگر باید برداشتن بعد از آن مرهمی که باید بود
معده ... تا عودی دلو باشد و اگر عمق داشته باشند ... از صبر و ذریره و جو ... و سفیده ادرار
ساختن بر آن برافشند تا آنرا برآورد و اگر عمق ندارد جدیر است که ... زبان زاک
مور است سوده بر آن باشند و نگذارند که دیگر باز خشک ریشه برآورد ... بهمین نوع
محافظت کنند تا تمام رطوبت آن زایل شود و بصلاح آید و اگر اسهال پدید آید اغذیهٔ
عذایی ... که ممکن باشد بر آن ... و احتیاط از لین طبیعت لازم است و در ابتدا حصبه واجب
باید کوشش که سرعت اسهال و زرق و ... ریشه عظیم باشد که مهلک است و الله اعلم

باب سیم از مقاله پانزدهم در بیان کردن احوال قرامیق و اسباب و علامات و معالجات آن بدانکه
و آنست که یک نوع از آبله است که میان حصبه و جدری است که از آنجهت که در عرف
عجمان قرامیق است و اعراض و علامات آنها چون اعراض و علامات آنهاست لیکن در
در جمیع وجوه اسلم است از آنها و در بهار ... اطفال را افتد علاج آن قریب بعلاج
حصبه و آبله بود و این است تمبرهندی و خشک ریشه ... و بعضی از شربتهای دیگر مشابه
کرده شد که از او در کتب طب از جهت ... اند چنین بعضی از معالجات او بتجربه آمده بود و نیز درین
بلاد بسیار واقع میشود مشابه ... در کتب و در افلوس و آن ... است که علامات
غیر از وضع ... قریب بحصبه و آبله است تا به حال که کنند که مشهور است جهت مشابهت
این بکار داد ان شربتهای خرد و غیره بود و تیز بچون خاذه و از ... از لون ... داشته و ... سخت
و هیچ آب نیزد و خشک ریشه ... بتحلیل رفته با خر رفع شود و دیگر را ... باید بجهت مشابهت

ان تجنتماتش

ان تجنتماتش و آن شربتها که علت ... و خرد و سفیده ... از ... اند که از جمله بعضی از ... برداشته
تر شود و هیچ آب نیرد و بکار داد و تحلیل بپزد و با خر رفع شود و دیگر را مرده دارند که اند بجهت مشابهت
آن برداریم و آن شربتهای غیره بود و متفرق بود شبیه ... برداریم و ریزه و از آن ... راند
و او در حال بروز گرید بکار او و آب نیرد و حاضر تر از آنکه رسیده بود و هیچ خشک ریشه ... شود از
گرم شود و این بر سه قسم است که خطرناک باشند و در روز نوع اخیره ... افتد و گاهی در روز
و الا بروز آید دو نوع دیگر در ده اخیر ... و اگر بعد از چهارم افتد با تب شبیه بحران تا آخر
و حمای عرق بروز کنند و علاج این را که نوع به دستور علاج حصبه و آبله قریب بود و الله اعلم

باب چهارم از مقاله پانزدهم در بیان کردن احوال ساریشره و اسباب و علامات و معالجات آنها بدانکه
و آنست که شره عبارت است از منطقی و رهمای کوچک که در جلد بدن ظاهر شود و سبب حدوث احوال
لغلظ بود از حال طبیعی و اشتعال طبیعت بدفع آن بکار ابدان با تحلیل آن اولا با ... رقت
بدفع آن از ... بثوره که ... آن خون بود با صفرا ... و اگر بعد از آن بود
بالو ... و از انواع شراست که گوی ... باشد از ... اطبا بافته اند و از جمله اعراض
عدد کم اند و علامات و معالجات آنها بیان کرده اند یا کم نوع است از آن حصبه و جدری و حمیقات
سبقت ذکر یافت و دو القمر و دیگر آن حمرات و نملة و شری و سعفه و حصف و بنات اللیل و نقطه ... دو ... و
دواحل و ... و سلع و نقطه و بثور دیگر است که از جمله ... در کتب طبیه مذکور است
که آن باید فرنگ مشهور است چنین در بعضی اوقات در بیان تجهیز شایع شده و در معالجات آن بعضی تجربها
حاصل شده بود که لازم است که آن نوع مهلک ... بعد از بثور ... رفع ... آن ...

باب پنجم از مقاله پانزدهم در بیان کردن احوال جمره و اسباب و علامات و معالجات آن که جمره ... قسم بود که ... جمره باشد و آن ... جمره بود
سخت گرم سوزان و باد درد همراه و رطوبت که ... دارد و هرجا که پدید آید جلد را سوزاند و ... اند که
فزوره و خشک ریشه و سیاه شود چنانچه ... سوداغ ... باشند و بدین سبب مناسب آتش بارگی نام نهاده
اند و جمره ... است و گاهی چنان است که بثره ... که ... و متفرق ... باشد از آن
با خارش سخت باشد و در آن ... و بزرگ ... ظاهر ان ... نفف ... بود یا اند که
بزرگتر نماید و بسیار بود که از سوزش و عفونت و ... در و درد آن [illegible] ضعف کرد

[illegible] شود و [illegible] هلاکت است و در سالهای وبائی و قرب آن این مرض بسیار افتد و اکثر این بثره
صفراء محترق و سودای احتراقی عفن باشد علاج [illegible] است که اگر قوت قوی بود و مانعی نباشد خون
[illegible] فصد کنند تا بحد غشی و اگر [illegible] [illegible] بعضی [illegible] تخصیص [illegible]
[illegible] باشد و بعد از آن استفراغ صفرا و سودای احتراقی کنند بمسهلات [illegible] و [illegible] تعدیل [illegible]
[illegible] اقتصار نباید [illegible] معتدل در حرارت و برودت بکار دارند
[illegible] روز [illegible] که از عدس [illegible] [illegible]
[illegible] سرد [illegible] دهند [illegible] احتیاج افتد [illegible] محل علت [illegible] کنند و خون
فاسد [illegible] بیرون کنند نافع بود [illegible] این بثره [illegible] کنند
[illegible] و هرگاه بثره [illegible] [illegible]
[illegible] علاج کنند [illegible] [illegible]
[illegible] از جوانب علت [illegible]
[illegible] گفته اند [illegible] تازه [illegible] علت [illegible] عظیم مفید
بود والله اعلم

در بیان [illegible] احوال نار فارسی و اسباب

و علامات و معالجات آن باید دانست که نار فارسی و آن بثره بود [illegible] و سوزش صعب
[illegible] و ورم [illegible] [illegible] باشد و [illegible]
[illegible] و در [illegible] این بثره [illegible] خصوص [illegible] رطوبت و عفونت
[illegible] سیاه [illegible]
[illegible] در سالهای وبائی و قرب آن بسیار افتد و [illegible]
هم این قسم [illegible] الحرارت و سودا [illegible] و عفونت قسم اول باشد و بعضی [illegible] قسم سوم [illegible]
[illegible] نار فارسی [illegible] علاج [illegible] قسم اول [illegible] احتیاج بود
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]

ان کلی

ان کلی کنند [illegible] مفید بود والله اعلم

در بیان [illegible] احوال [illegible] و اسباب و علامات

و معالجات آن باید [illegible] [illegible] و ورم [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] باشد [illegible] سوزش [illegible] از آن [illegible] سوزش [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] باشد و بسیار بود [illegible] باشد [illegible]
[illegible] [illegible] باشد [illegible]
[illegible] [illegible] باشد [illegible] [illegible] از این مرض [illegible]
[illegible] [illegible] و سوزش [illegible]
اندو الله اعلم

در بیان [illegible] احوال [illegible] و اسباب و علامات و معالجات

آن باید دانست [illegible] و [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] صفرا [illegible]
بلغم و سودا [illegible] سوزش [illegible] علاج [illegible]
است [illegible] قسم [illegible] استفراغ کنند [illegible]
[illegible] بلغم [illegible] [illegible]
علت [illegible] باشد [illegible] مفید بود [illegible] والله اعلم

اعلم در بیان [illegible] احوال [illegible] و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست [illegible]
[illegible] سیاه [illegible] [illegible]
[illegible] باشد [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] حرارت [illegible] سوزش [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] باشد [illegible] سوزش [illegible]

جبن عرق ... [illegible] ... علاج ... [illegible] ... و لون

[illegible] کردن [illegible] ... باید

[illegible] ... مقصود [illegible]

[illegible] ... صفرا ... حرارت ...

[illegible] ... نافع ... [illegible] ... مصر ... عنب الثعلب ... لون

و از علامت ... [illegible] ... استفراغ بلغم ... [illegible]

[illegible] ... شکل ... [illegible]

[illegible] ... نافع بود ... [illegible]

[illegible] ... سعفه ... [illegible]

[illegible] ... نافع بود و [illegible]

[illegible] ... بود ... [illegible]

در بیان کردن احوال سعفه و اسباب و علامات ...

[illegible]

هو الامام [illegible]

هو الامام ... [illegible] ... رطوبت غلیظ [illegible]

از آن ظاهر میشود ... استفراغ بلغم باید کردن ... [illegible]

[illegible] ... استفراغ صفرا و سودا ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... سعفه ... [illegible]

[illegible] ... نافع ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... نافع بود ... [illegible]

[illegible]

در بیان کردن احوال ضعف ... و اسباب و علامات و معالجات آن ...

[illegible] ... ضعف ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... نافع بود ... [illegible]

و اگر دهند وارد مناسب است و باید که از دو سکن بسرد که حرارت دور کند و بدن سرد دارند و منع عرق کنند
باستعمال دوا و غیره چون نافع آید و اگر گرم بود و گزار از نرم اگر با روغن ... غلط کنم باید سخت نافع
آید و آنجا که فصد لازم بود احتیاج چنین نباشد و احتمال منع عرق و اجابت کافی بود و گاه بود که مرض قوی افتد و در ابتدا
سرد و روغن گل داخل باید کردن و گاه باشد که منفرع کرد و از ابرام استفراغ و امثال آن علاج باید کردن و اگر
سخت ریش ... شود علاج در نیش سعفه و امثال آن باید کردن و الله اعلم

در بیان کردن احوال بنات اللیل و سبب و اسباب و علامات و معالجات آنها باید دانست بنات اللیل بثرها بود بسیار
کوچک و سرخ هم رنگ بدن باشد که از بر سطح بدن پدید آید با خاریدن و درشتی جلد که در شبها بیشتر پدید
آید بدن ... و جلد ... درشت سازد و مسامات را مسدود کند تا آنچه بهضم غذا و غیره در جلد محتبس کند و با برین از آن
بنات اللیل پدید آرد و از خاریدن آن حکه در اول لذت میباشد لیکن بعد از خاریدن درد و سوزش
آن شود و علاج آنجا که خلط فضول بسیار در تن باشد ... سازند بحمام و تمریخات و شستن
تن بالله باقی و در طبخ چغندر و ... کردن و آب ... و سرکه و روغن گل با طبخ تخم حنظل و ... الله اعلم
و در آنجا بشوید هر روز بعد از آن آب ... و سرکه و روغن گل طلا کنند و غذاها ... دهند و بعض
از معالجات ضعف حکه و جرب که ذکر خواهد شد هم مناسب است لا بسط ... بود در ساق پای بدید
آید بسط بعض ... و آن در ران ... از آن ... مانند و بسط ... فارسی ... و از تخم این
از جنس ... دوا ... علاج آن ... و علاج ... سوداوی ... از عرق ... کنند
نفع تمام یابند و الله اعلم

در بیان کردن احوال جرب و اسباب و علامات
و معالجات آن باید دانست که جرب ... جوش ... خشکی آن ... که از ... آن
و رطوبت خاریدن رطوبت ... و ... باشد و این مرض ... منهور ... شیخ الرئیس ... که
... شود ... خون ... باشد و ... محتبس گشته و ... متفرع شود ... خشک صفرا
بیت ... محترق ... خون ... محتبس گشته و ... رطوبت ... و ... متفرع ... چنین ...
در ... واقع است ... خاریدن ... مرض ... باشد و در ... و ... و ... در
این مرض بسیار ... و از خوردن چیزها ... و ... و ... و چنین ... و اشباه
و از ... و ... بیشتر ... شود و در ... ماه جرب ... بیشتر ... و از ...

جرب برمان

جرب بیان انگشتان ... ضعف ... و ... باشد که جرب در شبهای ... شود
در رنگ ... باشد که ... علاج ... که ... باید کردن ...
صفرا ... یا بلغم ... در ... معالجات ... سهال ... نافع است و جرب
و ... اصلاح مزاج کردن برفق و تدریج و طریق آن ... است و اصلاح ... بعد طبع ... و ترک ...
و ... معادل ... و ... اخلاط ... معادل ... و ...
چند ... و از ... و ... مسهل ... و ... و ... و اشباه آنها ... و ... روغن
بکوفت ... و ... مناسب است و ... مناسب ... و از ... آب و ... باید ...
دیگر ... باسکر و در هوای ... مناسب است و ... و ... غذا ...
... مناسب بود و ... از ... بشرط ... کنند و ...
حمام معتدل و ... علت انفع الاشیا است و ... تا ... و ... در ... باشند
و ... و ... و ... غذا ... چند ... بام
بدین طریق ... نافع بود و ... شده ... انفع آید و حجامت ساقین که ... و ...
بود ... شاهتره ... نافع بود ... ترغیب ... شاهتره و ... النفع است
و جوب ... که ... انگشت ... شهادت است ... نافع بود و بسیار
کس ... و ... که ... و ... باشد ...
... و لیکن ... و ... شده باشد ... و ... علاج
باید کردن ... بسیار ... که ... و ... تحقیق ... باشند ... آن
... و ... و بسیار ... و ... علت
... تا ... ماه ... علت ... مرتبه و ... و ...
در ... و ... که این ... جرب ... که ... و ... که میان ...
دو ... و میان انگشتان ... جرب ... باشد ... و ...
و ... و ... است ... و ... در روغن
... ساخته ... علت و در حمام ... و بعد از ... که ... است

بشویند و اگر ریش خشک است غبار خطمی با سرکه و روغن گل امیخته طلا کنند و چند بار کم ریواج است
در مغز دانه زرد آلو و مثل ان سیماب کشته [illegible] ورم و تنگ بجه درم جمله را کوفته و بیخته با سرکه بسرشند و با صنوبر
و در حمام طلا کنند و دیگر کوکو سیماب کشته زرنباد و طویل برابر کوفته و بیخته و در [illegible] سرشته طلا کنند
و دیگر زرنیخ زرد و [illegible] مرتک و اشق و عدس برد و ارسنگ و کندش و [illegible] از هر یک جزو
کوفته و بیخته با روغن زیت یا [illegible] همچون مرهم ساخته و طلا کنند صفت طلای معمول مجرب که سریعتر
خشک شود نافع بود مرتک زرنیخ و زاج بلور و حلبه و [illegible] کوکو از هر کدام مثقال [illegible] کوفته
و بیخته و دو زرده تخم مرغ خام کرده و [illegible] سفیدی او سه برابر اینها باشند ادویه [illegible] درون اندازند
و تخم مرغ سه ورغن کرده و در میان [illegible] تا خمیر سرخ شود بعد ازان تخم مرغ سه از
خمیر جدا کنند و ادویه سه از تخم [illegible] و یک قاشق روغن [illegible] باشند سرشته و در
[illegible] بمالند و هر روز دست [illegible] بمالند و [illegible] زبان [illegible] گذارند و
خواب [illegible] صباح بحمام روند تمام [illegible] نافع شود و اثر باقی
نمانده و بارها ازین تجربه [illegible] و مجرب است [illegible] و [illegible] بار روغن گاو [illegible] حمام بروند
بمالند و بعد از چند ساعت بشویند نافع باشند والله تعالی اعلم

در بیان کهون احوال [illegible] و اسباب و علامات و معالجات ان باید دانست که اسباب [illegible]
[illegible] شود از [illegible] اسباب [illegible] لیکن [illegible] و [illegible] است [illegible]
و جمع امدن [illegible] بسیار [illegible] و از ضعف و قوه و سوء هضم [illegible] بعضی [illegible]
[illegible] را [illegible] و [illegible] بغلظت مایل [illegible] باشد و [illegible]
[illegible] چون میان جوب [illegible] مناسبت بسیار است [illegible] تدابیر [illegible] کنند
و تدبیر [illegible] و تنقیه و تغذیه [illegible] باشد [illegible] و در استعمال ادویه از خارج در
[illegible] کهون [illegible] احتیاج [illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] روغن طلا کهون و [illegible] طلا کهون و تخم خشخاش کوفته در سرکه روغن گل

طلا کهون

طلا کهون و [illegible] و روغن گل طلا کنند و [illegible] کوفته با [illegible] و [illegible] طلا کنند و بعد
[illegible] و روغن گل [illegible] کافی بود و [illegible] عظیم [illegible] اید و اگر ضعف هضم و قوه [illegible]
ضعف [illegible] کهون و [illegible] و [illegible] و تدبیر اصلاح باید کهون [illegible] باید دانست [illegible]
و [illegible] و علاج [illegible] در ان خطر [illegible] باشد و [illegible] باید دانست [illegible] بار [illegible]
[illegible] علاج تمام [illegible] و [illegible] مجرب [illegible] علاج مطلق [illegible] غسل است باب [illegible]
[illegible] و [illegible] در بیان کهون احوال ثالول و اسباب و علامات و معالجات
[illegible] ثالول [illegible] باشد [illegible] شده از [illegible] ثالیل [illegible]
غلیظ سوداوی [illegible] از [illegible] و با از خون [illegible] شده باشد [illegible]
و [illegible] باشد ثالول [illegible] و [illegible] شود [illegible] از [illegible]
[illegible] باشد [illegible] علاج [illegible] است [illegible]
[illegible] بود [illegible] گفته اند [illegible] کهون [illegible] از [illegible]
و زرنیخ زرد [illegible] و از [illegible] کنند [illegible] و از زرنیخ [illegible]
اگر طلا کنند بغایت [illegible] بود [illegible] ثالول [illegible] داغ کنند [illegible] و داغ کنند بهتر باشد و اگر ثالیل
بسیار شود [illegible] باشد [illegible] سودا باید [illegible] باید [illegible] سودا
[illegible] نافع است والله اعلم
[illegible] باید [illegible] و [illegible] نافع [illegible] مانند [illegible]
در بیان کهون مسامیر و اسباب و علامات و معالجات ان باید دانست [illegible] مسامیر
[illegible] و [illegible] و [illegible] همچون مسامیر [illegible]
[illegible] ثالول [illegible] و [illegible] علاج [illegible] است [illegible]
[illegible] از [illegible] تا [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] نافع اید و [illegible]
[illegible] و [illegible] کنند تا از [illegible] شود تا [illegible] و [illegible]
در بیان کهون احوال [illegible] و اسباب و علامات و معالجات ان باید دانست
[illegible] و [illegible] در [illegible] باشد [illegible] از [illegible] کرده [illegible]
[illegible] شده و [illegible] ان [illegible] از [illegible] و [illegible]

و رفع آن میسر شود که سبب این علت خون رقیق بلغمی باشد که در تحت جلد محتبس شده باشد چنانکه از وقت مانفتن
عضوی یک رسیده باشد و حرارت و حکاکی با التهاب باشد و استعمال لفظ نفخ و نفخه بیک معنی در کلام
قوم بسیار است علاج سزاوار است که هر گاه این علت از انجا که ریحی باشد و هر گاه منتهی شود بجز آن محللات
ریح باید حقنه و تنقیح مسهلات کردن و از مولدات نفخ حذر باید نمودن و انجا که خلطی باشد و هر گاه در ماده
مبتدی باشد تنقیه باید کردن بر حسب واجب بجز آن مسکن غلیان و لون و از ذکر و از خوردن محرورات
و در اول ظهور آن عدس مقشر مسحوق ببرگ ترب طلا کنند نافع بود و همچنین قوام شراب و ست الا رو سرکه
آمیخته که باید در آب جوشانیده و آنچه بزرگ شود اندر آب باید شکافتن و از آب روغن کهنه و محففات طلا کردن
چو خشخاش سنتی مسغید جو و اگر ریش پیدا آید مرهم علاج کنند نافع باشد و الله اعلم

در بیان نمودن احوال فرنگیه و آن مرضی که در عرف آن را آتشک گویند و اسباب و علامات و معالجات آن

آنکه باید دانست که این مرض از امراضی است که در زمان قوم با آنکه فرنگ مشهور است بجهة کثرت حدوث
آن بجهة بدن بر دو ردیف است و در جمیع اعراض و آن بانواع پدید آید بعضی را التهاب بسیار و بزرگ و ورم
بود بلکه پدید آید و آب کرده سخت بزرگ شود و سوزش کند و منخر رود و درد کند و بعضی بود و درد کم
باشد و بعضی بود در اول حال شبیه بجز ظاهر شود و هیچ آب نکرده و همچنین خشک زخم پیدا کند و بزرگ شود
پوست را اندکی بخود و بعضی بود اندک آب کرده و زود متقرح کند و درد و حرارت او عظیم بود چون
جمره و گاه بسبب خشک اکال بارز که در گاهی بر اعلی بیشتر ظهور آن اول بر پوست سر طلا بارز شد اگر و گاه
بود که بر اکثر اعضا بر آید تدریج و آنچه اول بر آمده باشد هنوز باقی بود و بعضی بلکی بنوبت بر آید و گاه
باشد که بر بعضی اعضا غلبه کند تخفیف برود در بعضی از اعضا نباشد و یا کمتر بر آید بتخفیف یا بسیار و گاه باشد که
بثرات اندک بود و متفرق بود و اعراض آن غلبه باشد و موجب اعراض آن بجهة حرارت مزاجست
و اعیا دهاریدن و وجع مفاصل بمرتبه که حرکت مشکل تواند کردن و شبها در وجع مفاصل بیشتر بود
و گاه باشد که در اول کم بر آید وجع المفاصل بیشتر بود و گاهی وجع تا حدی بود چنانکه بیمار خواب را
خور را بگذرد و با شدت که بیمار حرکت نتواند همچون مفلوج و گاه باشد که با وجود درد مفاصل و بثرات
و با بیمار ورم کند و چشم درد و نزله پیدا کند و اشتهای طعام کم شود و هضم ضعیف گردد و گاه باشد
که از اول

۱۷ که از اول و از غلبه بر آمده و تا آخر در و بثرات و بحران آن تمام این چنانکه بعضی دریافته اند چون تحلیل نشود در ماده ماده بعد از
بعضی
سوء کرا خلاط بود در بدن کمتر باشد اگر کمتر بر آید و اعراض آن کمتر زخم و الم و بسیار بود که قبل از ظهور بثره حرارت
و تب پدید آید و بعد از آن بثره ظاهر گردد و بعضی بود چنان بود که در دکلو پدید آید و بعد از مدتی بر بدن آن
علت از جمله امراض مسری است بعضی سرایت کند لیکن بسیار سریع السرایت نباشد و از مجامعت و همخوابگی
زود تر سرایت کند و از رسیدن بکنار تن او بتن دیگر و با آب حوض و الاریش و قطره و لباس او زودتر از ملاقات و ادرار
تعفن او پدید آید و ماهیت این مرض خلط عفن مرکب از اخلاط فاسده و لیکن بلغمیت سوداویت احتراق بر آن غالب
بود و این خلط عفن بود که در بدن بیشتر و غالب تر باید از اعضای سافله و بجنس خود مستحیل گرداند و گاهی فساد آن بحدی
رسد که ریش آن عضو را بخورد و تباه کند و بسیار باشد که بثرات آن با عراض پدید آید و بثرات بر اطراف شود
و ورد و ورم و هر یک باقی ماند تا مدت بحران تمام و بیان حرارت نیز گاهی ظاهر شود و کسی که در این مرض تحلیل
و در علاج تقصیر نماید و دو سال و سه سال و چهار سال و بیشتر در این مرض بماند لیکن پیدا نشود و از دوا کم بسیار داند
از مدت بحران مذکور تا آخر نگذرد و علاج صحت نیابد و بعضی بود که از آن خلط بسیار و درون باشد و بثره بسیار
پیدا کند و علاج نیک نیابد زود هلاک شود علاج سزاوار آنست که نخست تنقیه باید کردن بر حسب واجب از جمله
حوامض و فواکه تخفیف از خربزه اجتناب نمایند و آنچه در علاج این علت بتجربه پیوسته آنست که در اول ظهور
او پرهیز کنند از ترشیها و میوه ها و چون تمام بر آید فصد کنند و مسهل مناسب دهند و باید که در عرض چهل روز
دو بار فصد کنند و مسهل دهند و ما بسیار دیدیم که با این چهل روز چون دو دفعه فصد و مسهل واقع شد
صحت یافت و هر چه باز انگیزد مفرد است و خمر در این مرض نیز مفردات و اگر قبل از بروز تمام عرق خارج
بعید نشود همراه حجامت ساقین بسیار فایده دهد و اگر درد مفاصل رنجه دارد مرهم روغن بر اعضا مالند
یا روغن مغز بادام و نحو در رگ برده و اگر صندل و مرد در نحو بخته بند تو ... در ... گرم کرده اند
بسیار دانسته باشد که چون ... نافع آید و جو دار که آن بر او منفعت دست بگلاب بمالیدن و از
درد وجع مفاصل را سود مند است و اگر بر حمام و جو دار و انگلاب بر جمله نمودن بجوز ... این علت دل

ولبنیات درین علت مناسب نبود و اگر این مرض بماند یا جراحت مزمن گردد و یا در دعلاج تخفیف درد
انقلاعها و یا بهاها در عضوی پیدا کنند و ان مادّه اشتعال بعضو دیگر کند هیچ دوا نباید داد الا آنکه نمیرسد که آن
مشهور بچوب چینی است و درین مرض از مجربات و نظیر ندارد و تجربات از سحم و مجرب است و تخلف نمیکند
وطریق استعمال ترتیب خوردن آن آنست که ازین چوب چند لیت شقاف میگیرند که ان مقدار هم مشهور است
وزن میکنند و چهل حصه کنند هر حصه دو بروز نخورند و طریق خوردن آن چنان بود که چهل روز نخود آب
پخته گوشت اختیار کنند و باید که بی نمک باشند و هر صباح یک حصه در سه کاسه آب بجوشانند تا یک پیاله
آب صاف نمایند و در شام بیاشامند و ثفل آنرا نیز در سه کاسه آب بجوشانند تا نشان یک کاسه
بماند صاف کنند و بجای آب اصل آب بمیل کنند اگر میل شود و اگر تشنه باید که بجای آن آب خورند
و تشنه نباشد روزی بعضی گفته اند که پرهیز چهل روزه نداشتند و حصه ها که بروز خوردند و طریق
مذکور صحت تمام یافتند و بعضی از آن دو بالا حو شانیده اند در هر روز جمع کنند و یک کف ازین
طلیعه و دو کف انگور کهنه نمک خمیر کهنه نان نخورند گوشت و غیره گوشت نخورند و باید که ازین دارو هیچ باقی
نماند و تمام صرف شود و سر آب نخورند تا مادامی که از دارو فارغ نشود و بسیار دواها مجرب این
مرض معمول است ولیکن هیچ دوا به این نمیرسد و بعضی داروها بر اعضا مالند که بد ارد و اکثر معروف
است اگرچه دانها را مبرز اند فاما اثر دارد در بدن میماند و در جان دارد و کهنه تحت
بسیار میکشند و دهن خون نشش میکند و ضعف معلوم و چند بر ادویه که دارد کوفته و دهن انسان چون زنش
کود لعاب و اخلاط فاسد بسیار از دهن بر آمده اگر نچه اکثر سلطه از اعضا مانند قوت ساقط
شده و هلاک شده اند و الله اعلم و بسیار از مرزاده ها ... حضرت اعلی ... مدظلم را که نام مرزا
اسمعیل ... میکنند که بسیار صاحب جان ... شاه زاده را این علت عارض
شده بود و از خروج اعضا میگرد ... در جلد بدن ... بود که مولف او را در دیدن چهل روز
دو مرتبه فصد و مسهلها فرمود از آن مرض تمام صحت یافت و چند که دیگر نیز بهمان دستور علاج
کرده شد والله اعلم
در بیان کهن احوال ادرام و اسباب و علامات
و معالجات آن باید دانست که نیز در قانون میگوید که تفرق الاتصال که در عضو پدید آید

واحتباس خلط

واحتباس خلطی یا مادی یا بخاری یا مائی در رطوبت و تجاویف آن عضو هم آن عضو بیشتر از نسبت اصلی او را
ملبوس کند و تعین برزکی و برآمده تر شود از آن رو ورم خوانند و بفارسی آماس گویند و از جهت او مفهوم گردد
که ثروه مطلق آماس گویند و آماس مطلق شمرده شود از رک و احتباس آماس از نقش چند جنس است
زیرا که ماده آن یا دموی است یا صفراوی یا سوداوی یا بلغمی یا مائی یا ریحی و اگر ماده آن مرکب شود
نجر و غالب بود و سبب جمع و حبس ماده ورم در عضو یا سابق بود چون امتلا شده و فساد خلط و دفع طبیعت
بدان و ضعف و دفع عضو و قابلیت او در قبول خلط فاسد و یا لاحق و اکثر بود چنین رسیدن آسیب
دائم و کوفت بعضو و اکثر اطبا بر آن رفته اند که ورم در اعضا نفاخات از جنس هم دماغ و در اعضا
نفاخات صلب چون عظم کمتر باشد و هر آماس که ماده غالب آن گرم باشد انرا گرم گویند و اگر ماده غالب
او سرد باشد انرا سرد گویند چنانچه در تجربات مذکور شد چنانچه در تجربات مذکور شده و بدیگر طبایع
کنند بحث قاعلت این هر لیف معدم قاعت و کرها الا انواع اورام که عموم دارند لنسبت با ظاهر بدن و او
نسارا از جمله اعراض عدکم اند و علامات معالجات انها بیان کنم بعده اوع بود چنین فلغمونی و دمامیل و دماحل
و خنازیر و بجره و ماشرا و سقوط و غدد و داء الفیل و خنازیر و سرطان و سفیر و در دیگر و نقطه و تیبح و استسقا و جمع
جای فی الحقیقه با نوع خود چنانچه واضح کرده است ان شاء الله تعالی والله اعلم
در بیان کهن فلغمونی و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست که فلغمونی را در لغت یونانی حار و ملتهب
را گویند بعضی گویند که ازین لفظ ن و در اصطلاح فلغمونی فدرم دموی را گویند چنانچه وجه التهاب و حرارت در جلد او
را هم و نیز اکرم و در اورام صفراوی نیز یافت میشود و بعضی فلغمونی ورم دموی را گویند که در اعضا ظاهر بدن شود
و چنین او فاسد نباشد و بر آن برآمده بود و اینجا مراد آنست و اگر در اعضا باطن افتد هر یکی را نام علیحده موسوم
بود چنین برسام و سرسام و ذات الجنب و ذات الصدر و ذات الریه و خناق و اشباه انها و تحقیق
هر یک در محلش بیان کرده شد ان شاء الله تعالی اما ماده فلغمونی هرگاه خون غلیظ بود آماس در گوشت و در پوست
هر جا باشد و عمق در شود بود و در و ضربان بسیار کند چه علامات شرایین و هرگاه خون رقیق بود در پوست
بود ضربان نکند چه اکثر شرایین در جلد نباشد و ملمس هم گرم بود و لون آن سرخ بود که بتریک گردیده باشد
که بیرون ماند خون و چنین انگشت بران نهند و فشارند سرخ از آن زایل شود هرگاه باشد که بالکل بتحقیق

گرم جدید آید و بسیار باشد که ماهی آن بد شود و عضو را تباه کند و اگر ماهی آن سبب فاسد شود که و سر کند
و ریش آن بد بوی بعلاج آید و باشد که تحلیل بر زور [illegible] نکند و بر ورم که پخته شود و رو و ضربان و ثقلان
باید زمحاک آن از خارج بدن ظاهر باشد و جستن ماهی و ورم فلغمونی با اخلاط غلیظ و بلغمی باشد ممکن
غیره که صفرا که با آن آمیخته بود زود تحلیل پذیرد و باقی صلب گردد و باشد که رطوبت رقیق با جنس
اسفنج باشد و لا اس معجون نمیخ نباید علاج انحار سبب آن لاحق بود و استلا و ریدن باشد تحت
فصد بکوبا باید کرد آن انگاه تحلیل ماهی و اخراج آن از عضو شغارها و کارها و اطلیه و حملها مناسب علق
کردن نیز منفعت دهد و حجامت کردن نیز نافع آید و تخفیف غذا و منع استلا لازم بود و لکن
استلا بجمع را با علاج ورم مشغول باید شدن و اگر از آن نوع ورم تحلیل زایل شود و طلی کردن
صندل سرخ و زعفران را برباب گشنیز تر سابیده و درد آن ورم را از نوبت بندد و اگر
سبب آن سابق بود در ابتدا فصد باید کردن و اهم استفراغ خلط غالب جدا از فصدها و اطلیه
حملها و اضمدهٔ حملها باید کشیدن و از امتلا پرهیز باید کردن لیکن ملاحظه کنند اگر ماهی از عضو شریف
بعضو خسیس شروع گشته چنانچه از دماغ به خلف اذن و از کبد به کشاله ران و از قلب به زیر بغل
که مغارع اعضای شریفه اند و امثال آنها بهیچ نوع دوای باردلوع استعمال نکنند که رجوع
ماهی بود بعضو شریف دهشت آن بیشتر باشد و طرق علاج درین هنگام استعمال مرخیات بود
مثل روغن گل و [illegible] کردن و نطولات محللات از اشباه آنها با جذب ماهی از عضو شریف
تمام واقع شود پس از آن ماهی را تحلیل دهند یا اخراج کنند بجهت که منفعت آن باشد و اگر بحران
بود که ماهی که در اعضا ریخته بود نضج یافته [illegible] و دشوار فایق انها در اول لکن علاج باید
دارد چنانچه اول دفع طبیعت بعضو شریف اتفاق افتاده [illegible] بعضو [illegible] دارد و مجاب
نزدیک است [illegible] و شریان و اعصاب [illegible] از [illegible] انها از مرخیات و
محللات حاره هیچ بکار نباید داشت زیرا که ماهی بدان جانب رسید کند و ضرر آن بسیار
شود و حجاب [illegible] و عضو شریف [illegible] آفت بود درد و ضربان در اعضای شریف

وعصبانی

وعصبانی عظیم [illegible] باشد و طریق علاج اینجا استعمال رادع بود اولا تا میل دفعه ماهی را باز دارد و بعد قرار
ماهی بعضو ریخته رادع را با محللات منضج درهم باید آمیخت تا از سبب [illegible] زایل [illegible] ریخته شده غلیظ و متحجر نگردد
و خام نماند و در اواخر محللات و منضج محض بکار باید داشت تا ماهی زود پخته شود و مندفع گردد و اگر
که موضع بحران ماهی [illegible] دشوار باشد علاج [illegible] زود [illegible] آنچه که بعد از نضج [illegible]
هم باید شکافتن تا ماهی فاسد جای نگیرد و حجاب آن گشاده شود و گر [illegible] باید [illegible]
تیز آب [illegible] نهند [illegible] مقصود دهند [illegible] کبوتر [illegible]
شیشه ترکیب [illegible] نهند [illegible] جالینوس [illegible] مرهم [illegible] ضعف [illegible] تحلیل
[illegible] آن نباید [illegible] و باید [illegible] شده باشد [illegible]
حلب شود و رنگ آن سبز و سیاه گردد و عضو را تباه کند و در [illegible] رنگ آن متغیر شده باشد [illegible] شکافتن
[illegible] باشد و [illegible] نافع بود و درم [illegible] غلیظ [illegible]
زیرا که [illegible] و [illegible] سیاف [illegible]
هم [illegible] و باب گشنیز تر [illegible] جمع کند [illegible] گشنیز تر و آب [illegible]
تا [illegible] و سوم [illegible] جمع [illegible] و مجاز [illegible] عنب الثعلب [illegible]
[illegible] با مغز [illegible] باشند [illegible] و [illegible] باشند [illegible] محللات [illegible]
[illegible] اکلیل الملک [illegible] عنب الثعلب [illegible] انبهار [illegible]
انبهار [illegible] لعاب [illegible] تحلیل [illegible]
[illegible] سوراخ کند [illegible] عسل [illegible] برابر [illegible]
آمیخته شود آنگاه از آن قدری [illegible] باشد [illegible] سوراخ شود [illegible]
[illegible] کبوتر [illegible] لعاب [illegible]
و قدری [illegible] فقط [illegible] گرم [illegible]
[illegible] استعمال [illegible] از خارج و حرارت [illegible]
[illegible] و در بیان [illegible] احوال خراج و اسباب و علامات و معالجات
[illegible] آن [illegible] خراج [illegible] و حرارت [illegible]
[illegible] آن [illegible] باشد [illegible] شده باشد [illegible]

شکل چون دمل بزرگ شود و بس سخت که دبول سرخ و ضربان دائم اول عظیم باشند و زود تر نضج شود و سر کند و هم
از خون غلیظ تر و گرم حرارت تیره و لدکنیش چون سر خون بعلبعل شود و برنگ تیره از اول باشند و بدان حرارت
و ضربان دائم نباشند و دیر تر نضج شود و چون منفجر شود زخم آن کهنه تر شود و از جهان بود که خنده جای سر کند و
با فرهم رسی شود و هر دوایی نیز اعضا بسیار حس آن قند اهل و آفت آن بیشتر باشند و هر دوایی که بیرون
گشاده خواهم شدن با خیر بود و ضربان دائم جلد در ابتدا نضج شدن بیشتر شود و چون تمام نضج گیرد ضربان نباشد
و خارید ن لحت پدید آید بعد از نضج شدن و علامت خراج که در باطن افتد آنست که در احشا ثقل و درد
الم و تمددی یابند و نبض صلب باشد و تب ترتیب در ادایل تنها فراش می باشد و تب تنها و فراشا را اول
مرض دراز تر بود هر روز زیاده میشود که انها در محل الم بیشتر میگردد و الم کمتر میگردد و هر گاه الم تمام بر طرف
شود و کراما غالب بود فراشات سالکی که بود نشان نضج شدن الم بود و هر گاه محل خراج سوختن و خلید
گردد و بیک زائد و معاودت کند و الم نیز و ضعف پدید آید و محل فرو نشستن گشته شود نشان آن باشد که
خراج سرکیم است و بعد از انفجار جمله اعراض تسکین یابد و بر هر محل که ریم کند و سوزش در آن محل درد بد
و باشد که بول یا بقی یا با جابت ریم پدید آید و شیخ الرئیس در قانون میگوید که هر گاه ریم بسیار رسد را از خراج
بعد و قوت ضعیف گردد و باشد که غشی و ضعف ذلک کند باشد که هلاک کند خواه در درون سر کند و خواه بیرون
جهة آنکه هلاکت در خراج متمکن بود ردع و فرج جلی متوهم اصلاح آن کجا اند و آن هم چون انسی شده مر ردع و فرج را
پس هر گاه جای سر بیرون رود و تحلیل و ردع و فرج و رقع شود بشا یعت آن و خراج که در سینه منفجر شود و ریم
آن در فضای سینه ریخته شود حالها چون حال خوادند خناق پدید آید و باشد که زود هلاک کند و خراج که
پدید آید و باز عود کند نیک نباشد و براین ریم سفید هموار که بدبوی نباشد دلیل قوت طبیعت و غالب بودن بر علت
بود زیرا که رنگ انواع اجهای اصلی و بد رنگ بیح سیاه و اسهال قوام و قابعت خلط و عدم تعفن است پس
مادام که طبیعت قوی باشد بر علت ایزاء رنگ انواع اجهای اصلی نتوانند ساختن و نار برین غالب نبایند و تصرف
در جمیع اجزای ماده آن نتوانند کردن و از تعفن که سبب بد بوئیست منع نتوانند نمودن علاج سزاوار آنست
که تحت تدبیر کند بر حسب واجب بعد از آن رعایت قوت نمودن غذا های نیکو که مفید ماده علت نباشند
و با نضج ماده مشغول باید بودن و چنان رعایت کند کرده اند که در محل علت نهند عوض آن که از بعض خراج
باشند تا خراج بهن بار شود و عضو را بسیار ازار می رساند با منضج کم باید استعمال نمودن تا جذب و میل

مولد دماغ

دماغ مانند و دیر نضج شدن جهت شود و بعد از آن منضج یا از لوح نکار یا برد اشتن نیاید اطلا منا سب منضج نگردد یا زرکس
و دریا و العسل و قدری روغن سوسن کوشانند تا چون مرهم گردد و نکار و دار فلفل منضج شود و زفت رومی را با منضج
خاصه زنبور انگبین سرشته نیز نافع است و مرهمی که از زنگار و دار فلفل و زفت و موم و روغن زیت ساخته اند منضج
و الفی رسیده باشند و ادویه را از جهار و انیسون و سفید و دانه و مغز و بیخ سوسن و خردل و زنجبیل تر سازند بغایت
بود و اگر مرهم دیاخلیون با سرکین کبوتر سرشته و با روغن و موم مرهم سازند نیز مفید است و چون منفجر شود و جراحت ابرا
مرهم مناسب اصلاح کنند و هر گاه جهت که خراج عظیم افتاده و قوت طبیعت نضج شدن آن را و فا نکند و یا بهم آن بود که تمام نضج رسیدن
آن آفتی در آن عضو تولد کند باید که تا تمام نضج آن را اشق کنند و مادام آن را بیرون کنند به تدریج و احتیاط نمایند تا آنکه
مع بعض ضعف که قابل جراحت نباشند رسیده و انجا که ریم تمام رسیده باشد و دولت قوی باشد و بضرورت شق کنند باید
که ریم آن به دفعات بیرون کنند و نگذارند که بیکدفعه بیرون آید که بیم هلاکت بود چنانچه سبقت بیان یافت و گاه باشد که علم
غیر نضج باشد در محل علت و جای آن و صلاحیت بر آمدن جمله آن نباشند که باید نخست شق آن را به آهستگی چنانچه در جراحات میکنند
تا باقی آن از راه آن دفع شود و به جذب آنکه ادویه محللات الفردم بر افکنند مناسب باشند و علق بر افکندن نیز مناسب بود
بر حوالی علت و اگر محل علت از دل دور تر بود و گفته اند که علاج آن هم علق افکندن و دستگاری کنند حاجت نباشند و
طرق دستگاری و صلاح آن که بر این مار مستقل بود شیخ الرئیس در قانون میگوید که به نضج ماده اگر خراج دقیق باشد و اگر
نضج نمایند مناسب و سفید بود و هموار و مستوی که از آن بر آمده و دوانت صبر سقوطری و دانه زعفران سنجیده و در باب آن
بیاشامند که دفع نضج یا برو منفجر شود و باید که در تقلیل غذا و کثرت ریاضت مرعی دارند و امراض در اواخر مرض
و در حالت نضج تجویز کنند و چون خراج از درون سر کند بر نید بجد رم مرهمی و نبیذ رم مگر از من ده در تخم خطمی جهد
درم معجون که از افشره و تخم خربزه از هر یک یک درم جدا کرده تخم اسپغول نیز هر یک درم در گلاب حل کنند
قدری روغن گل از وی حل کنند باشند هر روز صباح یک درم و شبانگاه نیز یک درم میل نمایند نافع باشند و
تریاق فاروق و مثرودیطوس که خورند مفید است و اگر در درون در محل علت پیدا شود و نیز تخم خیارین
و تخم مرو و کثیرا هم ساوی جلاب داخل کنند و بجوشانند و بر روغن گل یا روغن بادام حرب کنند سه درم صباح و سه درم
شام میل نمایند و در سه روز فربه شده فرتاد در دست نشود و فربه نه شود که در انست و از اعلم

در بیان تشخیص احوال دمل و خراج و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست
که دمل مخصوص از خراج باشد و نسبت سابق آن بیشتر سوء هضم و حرکت و استحمام بر امتلاء بود و تخصیص مرد فربه را
و بسیار رسید بر امکان آن مانند خراج بود و از او و نماید آن که خوردن سبب ریا باشد علاج سزاوار
است که خون بتحقیق دمل از اصناف خراج است تدبیر آن تدبیر خراج ظاهر است بنا بر آن شق کنند

لکنند و گر بسیاری بر آمده باشد که بقدر تنفس احتیاج می‌شود و بسیار باشد که احتیاج هم نشود و استعمال جدوار و انفحار و ملح عطس آورست
و بعضی گفته اند که این مرض از خام بدید آید و از خام بر طرف می‌شود و جراحت دمل التیام نیک شود که فرزند چون زنده
باشد و در درازی دانست بیرون آید تمام صحت یابد و احتیاج بدوا نباشد و خارش بدن و حکه و دمل زوال مرکب
نباشد نشان ز دیدن و دفع بصلاح آمدن باشد و بسیار باشد که تخم بندق و گرم گرفته و در آب بخته باشند تا چون
مرهم شود بر دمل نهند ملرز گاه باصلاح آورد و این منضج است و گشاینده هر که و این مجرب است و همچنین خمیر ترش سوده با شیر
سرشته نهند بر منفید است و اگر کندر که در روزه و ارجا [illegible] باشد ضماد کنند ملرز اگر نیز مفید است که پیازی که در شب آتش پخته
باشند بستن مرد اعظم نافع بود و از اول تا سه روز فراوع لکو جو در آب عنب الثعلب یا آب کشنیز تر طلا کنند
نافع باشد و اگر دمل سخت گرم نباشد و در بخه سینه باشد فصد باید کرد از رگی که بدان عضو نزدیک است متصل
از آن حجامت بر نفس دمل کنند تا تمام ماده دفع شود و گشنیز را که دمل بسیار ریشو به صحت جدوار ز هم طعام
آنجهان سعود [illegible] و از اغذیه غلیظ و گوشت و شیرینها تجنب باید بود و گوید که مغفره از طبخ دو [illegible] سعد [illegible] انشا
خسیدن منع آن بلغه معقولی را که این علت در حرکت سوز عره پیدا شود باید که از آن هم حفظ کنند تا بر جا [illegible] سیده
نشود وحشت آن عظیم لکه و هیچ نامعلوم بود و باید که اکثر زیر کش الحم کم بر آن حیف شده که کود [illegible] کافیه
باشد نه بر آن عظیم مفید بود و هر دملی که آن بجرگاهی آن رطوبت عفونت شده مانند آب باید کردن و احتیاط باید
که جلد دیگر نرسد که بسیار باشد که از طرف دیگر بر آید بر آن حوالی که آن رطوبت گذشته و مجرب است و بنا بر
دالت که بعضی دمل سوی که در آنست در آن باشد از او بر آید بعضی و بعضی دمل بزرگ را کشند که خبره دهن واد دود
جراح بخیلی می‌کند و بعضی و بعضی را بر او درد آن دوره که مابین آن خود که اندک علاج بسیار کند طلاق کند و بعضی برهم در
بخیه کند و بر کند اطلاق کنند والله اعلم

در بیان نمودن احوال طاعون و اسباب علامات و معالجات

آن بدانکه طاعون دمل خبیث [illegible] سوزان و با حرارت و مادّه آن سمیت [illegible] و چون سم شده
باشد عضو را تباه کند و آن عضو و حوالی آن متغیر و سیاه شده که بقدر خون یا صدید بعضی زرد [illegible] از آن
ترشح کند و سمیت ماده آن از راه شریان با [illegible] برسد خفقان و غشی آورد و آنچه در گوشت نرم کش و در
بغل و ورم ران که آن مواضع [illegible] حرارت کمتر [illegible] که از جهت قرب آنها باعضای رئیسه
و آنچه از آن تیره و سیاه باشد بد باشد و [illegible] العلة و آنچه در اعضای دیگر [illegible] آید
[illegible] آن سرخ بود یا زرد که آن [illegible] از آن باشد و این علت در [illegible] هوا [illegible] بود در
[illegible] آن [illegible] متعفن شود بسیار افتد و این مرض سریع السرایت است و بسیار کس در این مرض
[illegible] تریاقات [illegible] ساختند و [illegible] تحلیل [illegible] گفته اند که [illegible]
[illegible] بهتر [illegible] علاج سزاوار است که [illegible] نقل [illegible] کنند
[illegible] باشد [illegible] و دل را در این علت لازم باید داشت [illegible] تریاقات [illegible]

در حفظ او از هوای

در حفظ او از هوای وبائی و در ترتیب و بابا [illegible] گذار که در باب طاعون و دستور تدابیر که در آن مبحث مذکور است بجا باید آورد و
[illegible] جدوار با کافور در شربت لیمو احتیاط [illegible] عظیم النفع بود [illegible] باشد و اگر جدوار [illegible]
گشنیز تر و سرکه [illegible] طلا کنند بهترین [illegible] و اگر قبل از بروز آن طلا [illegible] بغل و کش ران و [illegible]
دو بیدن منع برآمدن آن کند بر من [illegible] و حق آنست که این مرض سمّی [illegible] هیچ تدبیری از آن لیست که اول [illegible]
[illegible] علت نهند و باید که در این مرض فصد نکنند [illegible] دل و دماغ [illegible] تریاق [illegible] گفته اند
طبیب را نمود چنین علت گشتن جایز نیست و در هوای وبائی [illegible] از آن جمله [illegible] والله الحافظ

در بیان نمودن احوال خیارکها و اسباب و علامات و معالجات

آن باید دانست که خیارک [illegible] بود و در اشکال سیاه [illegible] که در [illegible] چنین
نام [illegible] مشهور [illegible] اعتبار [illegible] خیارک [illegible] و اما اطبا [illegible] بجای مواضع خوانند و [illegible]
[illegible] بعضی [illegible] و اول [illegible] طاعون [illegible]
[illegible] از آن بدن [illegible] بسیار تحلیل [illegible] واقع [illegible] از عضو شریف [illegible]
معلوم شده و یا [illegible] عضو [illegible] از [illegible] عضو [illegible] باشد [illegible] تحلیل [illegible]
[illegible] سبب [illegible] علاج [illegible] طریق [illegible] و تدابیر [illegible] که در [illegible] معلوم شد [illegible]
[illegible] عنب الثعلب [illegible] نافع [illegible] علاج [illegible] نافع است [illegible]
سخت [illegible] بر آن نهند [illegible] حجامت [illegible] چنان [illegible] کنند [illegible]
کنند [illegible] تحلیل [illegible] شود والله اعلم

در بیان نمودن احوال حمره که در عرف [illegible] گویند و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست که حمره [illegible] سرخ
و با سوزش و با حرارت [illegible] و چنین [illegible] سرخ [illegible] سفید [illegible] و باز
سرخ شود [illegible] زعفرانی بود و چون حمره در [illegible] واقع شود [illegible] آن [illegible]
فلغمونی نباشد و [illegible] باشد که [illegible] بعضی [illegible] در [illegible] و [illegible] بسیار
واقع شود و ابتدای آن اکثر از [illegible] واقع شود و گاه بود که [illegible] حرارت [illegible]
[illegible] حمره صفراوی [illegible] خون [illegible] باشد و گاه باشد که حمره با فلغمونی ترکیب یابد و از فلغمونی حمره
[illegible] اعراض [illegible] گفته اند که حمره که [illegible] استخوان [illegible] باشد و بسیار
[illegible] حمره از عضوی بعضوی [illegible] علاج سزاوار است که [illegible] استفراغ باید کرد و [illegible]
آن [illegible] غالب باشد فصد کنند یا حجامت فرمایند [illegible] در [illegible]
[illegible] فصد باستفراغ صفرا [illegible] فصد [illegible] کشنیز تر [illegible] و مهل [illegible]

وکشنیز تر و اسفناج و کدو و ارزن و اگر خواهند دانه و آلو را مساب حقنه و قسی تمرهندی سازند و هر گاه بجهة
... داتیر ... تسکین المی حمره عضو سیاه و تباه گردد چاکه نباشند از آنکه اده عزم حلب بکار دارند در دلوغ راز که
گشنند و در جمیع احوال از غذاهای غلیظ و لحم و مطلق گرمیها حذر لازم بجهة تسکین از حرارت شربتهای ترش واجب باشد
... از این مقصود که نفع بسیار دارد و اگر سیاه باشد حجامت فرمایند عظیم النفع است و در ... اگر اسهالی
و شما به بجهة که در بلاد ... این مرض شیوع ... چنانچه اگر در خانه پنجاه کس بجهة با النفر چون یکی را عارض
شدی بهمه سرایت کردی و دیگر افصد و حجامت ساقین فرمودی بصحت شد والله اعلم

در بیان کون احوال ماشرا و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست که ماشرا این علت صنفی بجهة حمره خالص و
معروف است و این علت در روی و حنجره و حوالی چشم افتد و شیخ الرئیس در قانون میگوید که این مرض که ... میشود
دور عرف اطبا این ... حمره خصوص است علاج باید دانست که علاج آن قریب بعلاج حمره بود و اگر زخم شود باید که
در چند جا زخم کنند که این علت راه رعاف ... تا چند قطره خون از هر زخم بر آید نافع باشد
و در فصد و حجامت ساقین تا ... کنند و از غذاهای حار بالفعل و بالقوه تجنب باشند والله اعلم

در بیان کون احوال سلعه و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست که سلعه ورمی بود ... بود و نیز
از آن و باشد که هم آن در زیر پوست جمع شده بود و چون ... و باجزای غلیظ ... غلیظ شده
بران نهند و نسبت ... که ... و ... جمع مانده و ... راجع ... گردانند راهی بود و چون ...
یا بطبخ و بسیار بود که در بعضی از اعصاب ... چون سلعه پدید آید و سلعه نباشد و فرق میان آن ... که
و در جانب طول عصب ... حرکت نکند ... و اسباب علاج ... است که هر روز جلاده
از ... و از ... و مقدار ... و ... و چون در ... این علاج ظاهر شود
شود و سلعه ... است ... را ... جنانچه ...
و اگر ... از ... ان ... از ان ... جمع شود ... شود
که اعصاب ... ان ... اگر ... باید ...
و بوسیده و بیرون ... اگر را قوت و طاقت ... نباشد و بالجمله ...
بجهة ... بر او حاجت ... بران ضماد کنند ... چنانکه تحلیل باید ... مرهم و باسلیقون در مرهم
باسلیقون نیز نافع باشد و اگر صمغ ... سازند ... و بران ... دارند ...
بجهة تحلیل نماید ... است ... و ران باید که ... از ... کرده ...

وحجر اسنگ

وحجر اسنگ را ... رشته ... ضماد کردن نیز مفید بود و دشتی و شیرخشت ... و ... را بر سر ... ضماد
کردن نافع آید و اگر ... شکافته ... که در ... گفته شده ... بکار کنند نیز
و ... و ... شکافتن ... بخواهند و ... سوراخ کنند ... که در جراحات مذکور شد بکار رود ... گفته
اند ... روز ... بر آن مالند ... سوزانند آنگاه ... بر آن ضماد کنند ...
آن تمام برخیزد و ... از آن ... بر آن مالند چندانکه ... تا تمام بیرون آید ...
علاج نمایند تا گوشت بر آورد و اگر در وقت مرهم نهادن ... آن ظاهر شود ... و در
... آن ظاهر شد ... که ... باشد ... که ... با ...
... اطراف ... بیرون آید والله اعلم بالصواب

کون احوال غده و اسباب و علامات و معالجات آن ... صاحب ... بعضی از آن ... و بعضی از آن
وان ... متولد از بلغم غلیظ و سودا منعقد میگردد بجهة برودت و فرق میان غده و سلعه آنست که غده ...
... و غلاف ... علاج ... علاج آن استفراغ ... است ... غلیظ و ...
... مرهم و باسلیقون نهند و از اطعمه غلیظ ... باید ... این مرض ... بود ...
غده ... تحلیل برد و شیخ الرئیس در قانون گفته که غده بتحقیق از اصناف سلعه بود لیکن
از ... باشد چنانچه سلعه ... و ... در ... گردد و ... باشد
... باشد ... بر آن ... علاج ... علاج آن ... و ...
... و ... سلعه ... بود و تجربه است والله اعلم

در بیان کون احوال ادویما و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست که
ادویما ورمی بود سفید ... و ... و حرارت ... باشد ... و فرق میان آن
... آن بود ... چنانچه ... در ... باشند ... و ... این علت
... که ... جمع ... این علت ... که بتحلیل ... علاج ... است
... و استفراغ بلغم باید کردن و از اشربه و اغذیه ... بلغم ... و در ابتدا ...
... محلل ... ضماد کنند بتخصیص که ... از آن بسیار ... باشند و اگر ... نافع باشد

کنند و بنهند بعد از آن بلوط نافع باشد و بتدریج آب از آن زنند تا چون مرض بانتها رسد سر لحف کنند و آب بوره و ات کخالکر
جوب ... داشتن نافع باشد و اگر این ورم در اعضای عصبانی افتد و جعبه باریانه خماری که از بوره و سعد و گل
ارمنی و ... کوبیده و خاکستر ... آب و آرد جو مجموع ... و برگ ... باشند سعد ... نافع است والله اعلم

در بیان کردن احوال خنازیر و اسباب و علامات معالجات

آن علتی است که خنازیر ... که ... و غیر آن ... و صلبه ... و آن ... و بالجمله ... خنازیر ... سعد و ...
بد و ... و بعد از آن ... سعد ... و بعضی باشند که ... بزرگ شود و اکثر در گردن و در زیر بغل پدید آید و بعضی
... در گردن پدید آید و بعضی از خنازیر بدر ... و بعضی ... در ... و علاج آن ... بود و ... در ...
علاج آن ... و ... بدم ... علاج ... که ... عارض شود و شیخ الرئیس در ... میگوید که ... این
علت ... غلیظ که ... و این ورم ... به علاج ... تحلیل ... علاج
... در این علت آنست که ... بدن ... کردن ... مخصوص ... خنازیر که این ...
... در این علت ... و ... بجربه ... غلیظ ... افزاید ... خفقان ...
... از ... خون ... بنفشه و ... باید ... کردن ... مناسب ... و خون
... کردن ... بعضی ... گفته اند که اگر ... و طعام ...
و آن خورند بحاجت نفع ... از خوک ... گرفته ... که ... بر خنازیر ...
... کنند مفید بود بحاجت تجربه میگویند که در زمان سلطان حسین ... شخصی بود ... دست بر خنازیر
بالیدی بعد از آن علت ... تحلیل یافتی بتدریج و چنین بعضی از اطبا از آن شخص گفتند که سبب این چیست
گفت مرا این خاصیت ... و طریق این است که روز چهارشنبه با این نیت روزه گیرند و در ...
... بگویند و ... خط ... کنند و ... خوشبوی کنند و ... با این نیت ... کنند و چند آن
نگاه دارند ... شده ... خشک شود ... بگذارند و تا نماز شام ... آنجا باشند و هیچ سخن نگویند تا افطار
کنند بعد از آن این خاصیت در آن دست پیدا شود باذن الله تعالی و اگر این عمل را تکرار کنند خاصیت زیاده
... ظاهر شود و مجرب است و ... خنازیر ... معالجات ... مناسب است و با سبب
آن باشد که در خوک این مرض بسیار یافته اند و باید که در اوایل ... کنند بکار برند ...
مرغ خانگی و ... و ... و اشباه اینها ... محلل بکار باید داشت و مرهم ... باسلیقون و مرهم

رسل جون فایت

رسل جون فایت نافع است اگر دانند که میگردد و بدان مرتبه رسیده که منفجر خواهد شد باید از اشکافتن و
بمرهم زنگاری ... باید ساختن و بعد به مرهم ... کنند ... بعد ... اصلاح ... مناسب بود
شرط آنکه طرف ... ان ... تا مضرت ... بعصب یا آن عضو شریف نرسد ... که ... شخص ... خنازیر را برید
... از عصب ... را برید ... و از ... علت ... بهترین علاجها آنست که سعی نمایند تا ماده این
علت تحلیل رود و ... مرض ... شده است که اگر مریض بالغ باشد و قوت داشته باشد
بدن ... رگ ... و ... و داغ کنند و طریق ... و داغ کردن ...
... است ... مریض ... تا آن رگ نمایان شود ...
رگ ... مقدار ... ناخن ... داغ کردن است و در
در آتش سرخ کنند و بر موضع ... بر ... تا آن عضو ... و از ... نمک تازه ... بگذارند ...
و ... بر آن عضو ... و ... بسر محفوظ دارند و تا چهار روز ... بعد از آن
... کنند و از ... مرهم ساخته بر روی ... تا ... از ...
مرهم ... است و چون ... کافوری جراحت را علاج نمایند و مریض ... و ...
... مرغ و روغن ... بر ... نافع و مجرب است ... تجربه یافته ...
میگویند که ... در دیگ سفالین ... حکمت ... آتش دهند تا خاکستر شود آنگاه آنرا با عسل ...
... صغر ... لطیف ... نافع ... و بعضی ... را که ... از ... سرطان ...
باشد و ... که در علاج آن بکار ... با روغن ... بکار باید داشتن ...
... چون ... خنازیر ... جوشانیدن این علت را نفع کند و چون در خنازیر ...
آب ... مستعمل ... گفته اند که مداومت ... آب ... و ...
تخفیف ... و ... و چون ... روغن را بسیار ... آن

در بیان کردن احوال سرطان و اسباب
... و ... اعلم

... و علامات و معالجات آن ... سرطان ... و ...
... و ... مقدار ...

و مدد نشود بر رنگ سیاه و با حرارت در نمود بر زرد نشود اگر در اعضای رگ بود پدید آید چنین پستان و اعضای عصبانی
چنین رحم و بنابرین زنان را این علت بیشتر افتد و مردان را اگر در حوالی حلق و چهره و خصیه و قضیب افتد
و گاه در اعضا نیز افتد و هر گاه که سرطان سوداوی احتراقی نبود لیکن اگر از صفرای خالص محترق افتد و وجع
و حرقت و وحشت آن بیشتر باشد و گاه بود که ریش کند و از جهت حدت ماده و اگر از احتراق سودای
خالص نباشد اعراض آن هم بر آن بدین سان نشود ریش نشود و لیکن گاه باشد که بد صعب شود علاج آن شیخ الرئیس
بسیار بود که این مرض بود در اول بر ذات الجنب شناختن و لیکن چون شناخته شود علاج زود پذیرد و در اول
قوی باشد تشخیص آن آسان است و علاج مشکل و چون مرض از نوع اول را تشخیص مشکل باشد علاج
آسان و نوع دویم را بر عکس و صواب آنست که آنجا علت متمکن شده باشد و در آن نیفتد و اعراض آن تسکین
بود بسبب چیزهای متوقی نشوند که چنین بود که ادویه از آن محرکت در اول بود تشویش بیکار شود و لیکن انجا استفراغ
محللات را با لحاجه از آن رفع کند مناسب بود و مداومت ساول ادویه از اشیاء مقویه باشد که در علاج خنازیر
ذکر کرده شده لیکن فایده و مدرفاما اگر تحریک مرض کند ترک دوا بود و اگر دویه براهره باشد و در این امر بود چند
بر آن باید کرد که اگر دویه براهره بهمان صرافت باشد و زرد گردد و ریش نشود و اعراض بد ریش ساکن شود
و اگر قابل رفع بود رفع تحلیل پذیرد و دفع نشود قاطعین اصلاح در علاج این مرض آنست که ملازمت
مسهلات و معجونات سودا بر نشود و مشل مطبوخ افتیمون و باید که هر هفته بر نزدیکی دهند و طبیب آن از اغذیه
و اشربه منع کنند و مرض تخفیف که از افراد سرطان بندی داخل سازند و تنقیح بنوبه که از ادویه که در این علت
از خارج استعمال میکنند محللات حاده هیچ نشاید بکار داشتن زیرا که به بود که تهییج نماید که سو تحلیل دهد
و لطیف آن بماند و بعضی معجونات را در این باب نافع یافته اند چون ذبیح و حماض و اسپیده و اگر از سرب
وقت حجامت کرده چون اعتیاد شود و طلی ارمنی و طین مختوم و اسفیداج سرب و اقلیمیا مرتک در روغن گل طلی کنند
و مداومت کاهو با کشنیز تر و ناتوان اصلاح بدستکاری کنند و تنقیه مقعد شود چنین سرطان ریش کند و بو
ضماد ... کرده آب عنب الثعلب با زیرکی میباید بمالان و از آنجا در مذکوره سخن بر آن ریش باشد و تغیر
وهر روز تکرار کنند

۳۹۸

و حال ریش مطلق کند و تجربه ورد و مرزبان و حرارت آن سرطان تازه نهد و سو باقی ماند و خام گشته نافع بود و در مرض
هر مدار آن ... از آنکه نباشد که از علاج دستی در نرم که بود و دریدن مزاج را تقلیل ماهیه سوء ایران باید دشیدن
از ابتدا بیج ساکن کند اندک ضرر بود و بسنده است و الله تعالی اعلم
در بیان شکون
احوال سقیروس و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست که سقیروس ورمی بود صلب و رنگ همچون سرطان و لیکن بی وجع و مرزبان
و حرارت بود و عروق بر حوالی آن ظاهر نشود و استفراغ کمتر از سرطان بود و اگر در اعضا و مواضع خالیه کند و از ورم
حار که بمرور زمان منجمد شده باشد بیشتر حادث شود و هر گاه این علت با سودای محض بود و از اخلاط خالص بود و یا بلغم
غلیظ با خلط دیگر ممزوج و اگر خالص بود او آن اکثر بود و کاهی بود که در پستان برآید شیر رحیوانات که در آن بلغم نباشد و
و آنرا رخو باشد و این صنف را علاج است بعضی مرد را علاج است که قریب او آن را با ترک نباشد و بعضی باشد برید
بود و آن را غذی بعضوی انتقال کند و از آنکه و هشت قتاله باشد و این صنف سیاه و دشوار باشد که این منتقل بود
متعلق و این قسم ممکن العلاج بود و سو از سرطان و لیس صحیح سرب در جمله سقیروس و سرطان نافع نباشد و از آنجا علم
در بیان شکون احوال کبر و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست که کبر ورمی بود مستطیل و دراز
بسیار در رها بر جلد پدید آید با فاریش و دردی و سوزشی و ریش نشود و بصلابت مایل بود و باشد که بر اکثر اعضا پدید آید همچون
و بر زانو بر یکی مقدار نخود با قلا یا شد که بزرگ شود مقدار نخود جوزی پیمانه مایل بود یا شد که چند عدد در هم بود
و چنین گفته دست شود لون آن از لون تن اندکی بجز که آید و اگر ... بر شود اکثر و در بروز تحلیل پذیرد و تقوی
طبیعت و غیر آن تا بهتره بر بلو و بعضی را ضادات بکار کرد اعضاء کنند و بعضی غلیظ مضطرب باشند با تواتر هر گاه آن بکار
بود و متغیر شده از حرکت ماده حاره از نوع حیوان بسری از فساد کرد معده و باز از عفونت رحم و معده و غیره که از فساد
و ماده بکار ریش بیشتر باشد هم برای آن پدید آید و بسیار باشد که بر دلوح تسکین باید قبل از تغیر و تنقیح و بسبب شود علاج
انجا که مادة آن بسیار در برزخ افشرده و حرارت آن ترام بود و ریش مرطوب نباشد و از کل حیوان بسبب شده فصد و
و با حجامت کنند و بعد از آن ترخان کنند بکشیز خشک ضمادها بهم زنند و در بر سه و تریاقات خفیف باید که اختیار نمایند و از
غذاهای غلیظ پرهیز فرمایند و انجا که سبب حیوان باشد دفع سبب کنند و تریاقات از داخل و اگر سبب بکار دارند
باشد تریاقات باید که دافع فساد آن باشد بیند و تقویت معده و احشا نمایند و تلیین طبیعت و قی در جمله آن
واجب بود و فاپت نافع آید و بعضی کچها سو در بیماری مرض جاری سر گیج مدوشا شد زیرا که در این مرض نافع یافته اند والله اعلم
در بیان شکون احوال نفخ و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست که نفخ
و آن ورمی بود شبیه با گرد باد در جرم و سیده باشند و چنین دست بر آن زنند او از دم خفو جا که در عضو پیدا شود ... باشد

مثل معده و امعا و مانند آن و استخوان و میان عضلات و بندگاه زانو و مانند اینها و ماده آن آب باشد غلیظ و در میان [illegible]

[illegible]

در بیان

[illegible]

یا در عضو دیگر باشد هم تصحیح آن باید کردن بدستوری که در جمیع جای مبین است و این مرض را تعقد نیز گویند [illegible]

در بیان شکون احوال جذام و اسباب و علامات و معالجات آن باید دانست که جذام [illegible]

[illegible] از بیان جمیع انواع کنند چنانچه مردم را نیز [illegible] سودای [illegible] فاسد در بدن [illegible]

[illegible]

[illegible]

باید که هفت دانه از مار سیاه را که از زیر ... [illegible] ... درجای پنهان کنند تا که اندک اندک از ان برون آید و خشک
سازند و شیر ادم و صباح ارسی [illegible] ان بخور نافع باشد و اگر شیر ان مار سیاه با افعی بروغن زیت بخته باشند و بر عضوی
چرب کنند منفعت عظیم دارد و عضوها را تحلیل برد ... [illegible] ... اگر ازین طبیخ در ... [illegible] ... سفید بود و تریاق
فاروق درین علت نفع عظیم دارد ... [illegible] ... ازین طبیخ این اجزا سفید است ... [illegible] ... باشد [illegible] ... و در ان
حل ... [illegible] ... باشند ... [illegible] ... جوشیده باشند با فردل ... [illegible]
جوشیده باشند ... [illegible] ... جوشیده باشند نافع باشد و اگر در ... [illegible]
... [illegible] ... باشد ازان بخور نفع عظیم ... [illegible] ... حرارت غریزی را ... [illegible] ... حرارت غریبه را ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ... قال النبی صلی الله علیه وسلم ... [illegible]
... [illegible] ...

در بیان کون احوال سرما ... [illegible]

... [illegible] ... باید دانست که ... [illegible] ... باشند
... [illegible] ...
... [illegible] ... علاج ... [illegible] ...
... [illegible] ...

در بیان کون احوال سم ... [illegible] ... باید دانست ... [illegible]
... [illegible] ...
... [illegible] ...

۲۰۲

زیرا که ... [illegible] ... باید ... [illegible] ... روغن ... [illegible]
با آب سرد ... [illegible] ... از آب سرد ... [illegible] ... جمیع ... [illegible]
باید غذا خورده ... [illegible] ... نافع بود ... [illegible] ... از آب سرد ... [illegible]
... [illegible] ... بسیار ... [illegible] ... نفع ... [illegible]
... [illegible] ...

در بیان کون احوال ... [illegible] ... واسباب و علامات

... [illegible] ... باید دانست که ... [illegible] ...
... [illegible] ... علاج ... [illegible] ...
... [illegible] ...

در بیان کون احوال ... [illegible]

... [illegible] ...

در بیان طول احوال قروح و ناصور و انواع آن و در بیان علاجات [illegible]

[illegible]

باید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بسبب تعفن قرحه است [illegible] و درین حالت [illegible] حاجت باشد
[illegible] تا اجزای عفن قرحه را [illegible] در قرحه [illegible]
[illegible] دیگر [illegible]
[illegible] قیروطی [illegible]
[illegible] روغن [illegible] روغن [illegible]
[illegible]
[illegible] بکار باید داشت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در بیان کیفیت احوال [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در بیان کیفیت احوال [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]

که در زیر است

[illegible] و اگر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در بیان کیفیت احوال [illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در بیان کیفیت احوال [illegible]

گر از آن جارحه افتد یا از ضربه یا سنگ یا چوب دو شاخ شود یا از شکافتن شود ذات چنین زخم شمشیر دوم آنکه شود چنین زخم تیر زره سیم
اگر زاویها و پهلوها دارد چهارم اگر پاره گوشت از وی رفته باشد پنجم اگر عروق دور شود و کاه شود ششم اگر عروق خارج شود
هفتم اگر گوشت گوشت یا فزونی باشد چنین در آن جراحت جمع آمده باشد هشتم اگر لاسه کم باشد نهم اگر از ظاهر با جانب فتنه ام
باشد دهم اگر با استخوان رسیده باشد و از جمله اینها بعضی آنچه شود چنین زخم کارد و سوزن و اشباه آن و بعضی سقط
چنین زخم مصبر و مانند آن و بعضی بزرگ شود چنین زخم نیزه و خنجر و چاقو شکسته و امثال اینها و بعضی را اندامهای خطرناک
چنین عصب و عضو و دماغ و حوالی دل و شبیه آن که زیادتر و اشباه اینها و بعضی سهل اختیار باشد چنانچه در رگ باشد
و در درون اختیار باشد و بعضی جارحه و رمانده باشد تمام گوشت بعضی نزدیک و بعضی دور باشد با خرم اختیار باشد و بعضی خون
بسیار از آن رود و بعضی کم از آن رود و بعضی سو فتن با زردی رود و بعضی سو زود رود و سیلان قبول کند چنین جراحت
پرپیوست باشد و بعضی سو وجه و بر ضعیف کند چنین جراحت که در رگها و اعصاب و شرایین و عظام افتد هر آنکه بر جراحت
عصب که از عضو دیگر آن افتد بر شبح آن زنگ زبان کبود شود قوت و نبض ساقط شود غش و تشنج و اضطراب عقل
دیگر هر گاه بر شکم جراحت رسد و تهوع و فواق پدید آید و اسهال زرد چاک کرده شود و هر گاه بر سر زخمی رسد
و سخن پریشان گوید و بیهوشی شود و اسهال آید باشد بتحقیق که لاکن کم باشد علاج سزاوار است هر گاه جراحت رسید
شود و شکاف آن هموار و عروق آن کم و تازه باشد که چیزی در آن مانده باشد و گوشت بدون رفته باشد درست خشک
بند باید که شرط آنکه سمتی در آن جراحت نباشد اگر بزرگ باشد و عرق خشک بند جلب است که لبهای جراحت را فرو هم
آورد کند و رفاده بر زبر آن نهند و بند محکم بندند و اعتدال کنند تا هیچ چیزی قبول نکند در میان آن زخم و از وی باشد
تقلید که درست شود و چنین زخم را ببندند دو روز باشد دو ز بسته باید نگاه داشت و اگر ذوق کش بند و بسته شده باشد گار رود
کند و بعد از مدت مذکور چنین بنگرد بند و هنوز بسته شده باشد باز نبندند و همان مقدار مدت رها کنند و سپس آن بسیار زخم
باید که از آن لاکن در آن با آن عضو رسد و چنان نرم نباید که زخم باز ماند و هم نباید و بسیار وقت شود که زخم تر و تازه گردد
و چیره شود که بر یکدیگر آیند و حکم می بسته اند و باز کرده روزی با صلاح می آید و جرب شود است بتحقیق و رسوار که بسته مدت
و آن لاکن که عضو باشد از جمله غذا هیچ غذا و شراب که خون فزاید باشد نه بر خوردن و اگر انار و مرکش و شربت
و دست و شراب قابض چندان بخورند تا خون اجرا شود و زیاد کنند و هر گاه جراحت می بندند چنانچه بر هم
جراحت رسد و درد آن تسکین دهد و اگر در اول حال خونی از آن فرو رود و دست فقط باز نماید بستن روا شدید
و نیکو سوخته و امثال اینها بر دهن زخم بایدها از آنگاه بستن و آنچه با خورده و سر آن تنگ شود نباید
که استخوان که دهن او بسته شود تا آنکه نباید و تدبیر آن چنان است که مرهم که بستر زخم بیکند و در جراحت
بسته و جزء جرب کبوتر جراحت می بندند و اگر چنانچه ریش احتیاج باشد و خواهند که لحم گوشت بر شود انبوه از
سوم) چنانچه در کهف بند از شده بگذرد در آن دستی و بر که از عروق گوشت بالا بود و از فرزند که آن لحم شود انبوه و سو

بوارنز